

پروفیسور داکتر ولادیمیر بویکو  
استاد دانشگاه برناول

**دولت و اپوزیسیون در افغانستان  
(ویژگی های مبارزه سیاسی در سال های 1919-1953)**

گزارنده به دري: عزیز آریانفر

پژوهشگاه علوم روسیه  
پژوهشکده خاور شناسی  
پژوهشگاه دولتی پداگوژی آلتای  
اندیشگاه «روسیه و خاور»  
افغانستیکای آسیای میانه یی  
سری بنیاد گذاری شده در 2009

**دولت و اپوزیسیون در افغانستان:  
ویژگی های مبارزه سیاسی در سال های 1919-1953**

نویسنده: پروفیسور داکتر ولادیمیر بویکو  
پیراستار: پروفیسور داکتر ویکتور کارگون  
مدیر دفتر مطالعات افغانستان در پژوهشکده خاورشناسی  
فرهنگستان علوم روسیه  
ویراستاران:  
ت. گ. آبايوا، ک. اسکندر، و. گ. کارگون (صدر)، ا. ا.  
کنیازیف، و. پ. پلاستون

با پشتیبانی مالی «مرکز تحقیقات هنر و علوم اجتماعی»  
دانشگاه کمبریج (بریتانیا)، و فوند «علمی- اجتماعی» مسکو

مسکو- برناول  
2010

## دباجه

در مونیوگرافی دست داشته، بر پایه انبوهی از منابع و متون،  
ویژگی های توسعه اجتماعی و سیاسی افغانستان در سال های  
1919-1953 بررسی گردیده است. توجه ویژه یی به تلاش ها در  
راستای مدرنیزه سازی جامعه و دولت افغانستان و همچنین به  
مبارزه نیروهای اصلی سیاسی در دوره های پادشاهی امان الله  
خان، نادر شاه و خاندان او مبذول گردیده است.

فراز و نشیب های مبارزه سیاسی در این دوره ها که در تراز  
روندها بازپردازی شده اند، بیشتر با توجه به صحنه ها و  
رویدادهای مشخص بازتاب یافته اند و با گالری یی از پرتره  
های نمایندگان مقامات سیاسی و اپوزیسیون کامل می شوند.  
همچنین جزئیات نقش عوامل خارجی (منطقه یی و فرا منطقه یی)  
موثر در تاریخ نوین افغانستان در نیمه نخست سده بیستم  
بررسی می گردد.

کتاب برای تاریخدانان، سیاست‌شناسان، کارشناسان امور بین‌المللی و همه کسانی که شیفته تاریخ معاصر خاور زمین اند، در نظر گرفته شده است.

## Summary

The monograph “Government and Opposition in Afghanistan: the Features of Political Fighting in Afghanistan 1919 – 1953” is an output of long-time research which is based on extraordinarily broad sources – Russian, British, German, etc – of different origin – archival, personal, official documents. In order to make the balanced picture and assessment of the problems under investigation, it takes into account the findings of actually all schools of world Afghan studies.

**The first chapter** is focused on *the restoration of state independence and alternatives of Afghanistan’s social development in 1919 – 1920s*. It highlights the struggle for the lines of development in early independence years – the projects which were developed and undertaken, successfully or not, by pan-islamists, left radicals and other political groupings emerged and acted in the first decade of independence.

One more significant focus of research is re-appraisal of the reformist scheme by Amanullah-khan and his inner circle as well the responses and attitudes of the Afghan society.

This chapter examines the challenges of modernization and growth of socio-political contradictions in Afghanistan in the second half of 1920s – either as silent opposition of officials or rebellious efforts to change the government strategy and everyday politics. The Khost and Shughnan rebellions are considered as an illuminating proofs of public disappointment, especially among minorities and some regional elites and communities. The growing problems of Afghanistan in

the fields of domestic and external politics were culminated in crisis of late 1920s and the eventual fall of Amanullah regime.

**The second chapter** offers an analysis of decentralization occurred in Afghanistan as a critical weakening of governance, followed by civil war of 1929 – the first one of such kind in late colonial-early post-colonial East. Domestic and external factors of this conflict, including the role of USSR and other external forces, are explored in order to answer the fundamental issue – what are the roots of the failure by Amanullah and his adherents? It was this fall out of step which had heavily influenced the following developments and partially determined the installation of oligarchic regime by Nadir-khan and his Yahya-khel clan.

Soviet-Afghan operation of V. Primakov-Ghulam Nabi-khan (spring-summer 1929) might be an illuminating case of that time Soviet politics, but even this adventurous expenditure never questions the rational line of the whole Soviet strategy aiming to maintain Afghanistan's integrity, in accordance with the British politics in this issue.

As this leads from the research done on “Kabulistan” of Habibullah-Bacha-e Saqao, it was not alternative strategy and politics, but rather an effort of multi-faceted opposition to terminate the extremes of Amanullah politics and rotate some stratas within Afghan elite itself. Turbulent 1920s with their civil war/decentralization overtures strengthened among all the search for self-governance and regionalism in Afghanistan which was clearly expressed in “Herat republic” of Abdurrahim – the impressive case of sustainable development even under traditional patterns of political life.

**The third chapter** deals with *Nadir Shah's regime and the consequences of “revolution” of late 1920s – early 1930s*, that is the advent to power Yahya-khel clan, headed by Pashtun sardar Nadir-khan, and its domestic and foreign policies. The transfer of power issue is complemented by some transitional cases of political struggle on regional level - the attempted coup'd etat of Khalillullah in Afghan Turkestan is an excellent evidence of political entrepreneurship of marginals. The rebellion of 1930 in Koh-e Daman rebellion clearly features the challenges of new regime and new efforts to re-configure the faces of power nationwide, whereas Ibrahim-bek movement in the Northern Afghanistan exemplifies the acuteness of national issue and center-periphery conflicts. It also emphasizes the marginalization of Central Asian emigration even in ethnically close border areas of Afghanistan. Elites fighting which heightened in early 1930s underlined some traditions of the Afghan political culture and intra-elite competition (Yahya-khel – Charkhi feud, etc).

**The fourth chapter** covers *the developments in Afghanistan in second half of 1930s – first half of 1940s*. It mainly focuses on M. Hashim-khan's regime, its politics and oppressive attitude towards opponents/opposition, resulted in emergence and networking of political emigration.

**The fifth concluding chapter** traces *the evolution of social relations in Afghanistan in late 1940s – early 1950s and formation of political opposition*. The review of socio-economic situation in Afghanistan and political course of Shah Mahmud's government after WWII makes ground for analysis of pioneering

experience of political party formation (“Wikh Zalmyan” and National-democratic party cases, together with other political schemes, either institutional or personal). The outcomes of the “liberal experiment” and configuration of political forces on the eve of “Daud’s epoch” constitute the alignment of late oligarchic political system and her foreseen prospects.

Extended **conclusion** contains the main findings and ideas on the political developments in Afghanistan 1919 – 1953 (conflict-conflict resolution/elite/political patterns/frameworks dynamics) and the interplay of domestic and external factors alongside several post-independent decades. The analytical/descriptive core text is supplemented with **appendixes** chronologically documenting some remarkable patterns of Afghanistan's recent political history.

## فهرست

دیباچه  
دیباچه به زبان انگلیسی  
سخن گزارنده  
پیشگفتار نویسنده  
پیش سخن

### بخش یکم احیای استقلال دولتی و جایگزین های توسعه اجتماعی افغانستان در سال های دهه 1920 - 1919

101. مبارزه بر سر گزینش راه های توسعه افغانستان در سال های نخست استقلال: پان اسلامیت ها، رادیکال های چپ و جهان خارج
- 2.1. اصلاحات امان الله خان و جامعه افغان
301. چالش های مدرنیته سازی و افزایش تضادهای اجتماعی-سیاسی در افغانستان در نیمه دوم سال های دهه 1920
401. بحران اواخر سال های دهه 1920 و واژگونی رژیم امان الله خان

### بخش دوم عدم تمرکز قدرت در افغانستان و خانه جنگی سال 1929

1. افغانستان در اوایل سال 1929: عوامل داخلی و خارجی جنگ و سیاست شوروی

2. عملیات مشترک افغانی- شوروی پریماکف- غلام نبی خان (بهار، تابستان 1929)
3. «کابلستان» حبیب الله بچه سقاء: خطوط سیاست دولتی
4. منطقه گرایی در افغانستان: «جمهوری هرات» عبدالرحیم خان

### بخش سوم

## رژیم نادر شاه و میراث انقلاب از اواخر سال 1920 آغاز 1930

- 1.3. به قدرت رسیدن خاندان یحیی خیل: سیاست داخلی و خارجی نادر شاه
203. «...قهرمان رویدادهای مزار: تلاش کودتای خلیل الله خلیلی در ترکستان افغانی
303. رژیم نادر شاه و اپوزیسیون: قیام 1930 در کوه دامن
403. ابراهیم بیکلکی و شکست جنبش های ملی شمال
503. کشاکش های نخبگان و به قدرت رسیدن ظاهر شاه

### بخش چهارم

## افغانستان در نیمه دوم سال های دهه 1930 - نیمه نخست سال های دهه 1940 رژیم محمد هاشم خان و مخالفان او

104. سیاست داخلی و خارجی حکومت هاشم خان در سال های دهه 1930
204. جهات اصلی اعتراض عمومی و شکلگیری مهاجران سیاسی افغان
304. رژیم مصاحبان در اواخر سال های دهه 1930 - اوایل سال های دهه 1940: سیماها و مواضع سیاسی

### بخش پنجم

## نوسازی روابط اجتماعی در افغانستان در اواخر سال های دهه 1940 و اوایل سال های دهه 1950 و تشکیل اپوزیسیون سیاسی

105. ویژگی های وضعیت اجتماعی و اقتصادی افغانستان و سیاست های حکومت شاه محمود خان پس جنگ جهانی دوم
205. نخستین تجربه ساخت و ساز حزبی- سیاسی («ویش زلمیان»- جوانان بیدار») و حزب دموکرات- ملی
305. نتایج «آزمایش لیبرال» و پیکربندی سیاسی در آستانه «عصر داوود»

### پایان سخن

## فهرست منابع و آثار پیوست ها

## سخن گزارنده

چه باید کرد؟  
کدامین راه را باید به سوی صبحدم پیمود؟  
کدامین راه ما را تا دیار دوستی ها پیش خواهد برد؟  
عبور از مرز های تیره دیروز خواهد کرد؟  
رها از ظلمت شب های پر اندوه خواهد شد؟  
نجات از اشک های رنج خواهد داد؟  
و از بن بست های تیره تردید و شک خواهد گذشت آخر؟  
هاینرش هاینه

از دیر باز، این آرزو را در دل پرورانیده ام که روزی افتخار به رشته نگارش کشیدن کتابی «انوشه» و ماندگار و شیوا و رسا به وزینی و جاودانگی «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس»، نوشته روانشاد محمود محمود یا کتاب «روس و انگلیس در ایران» نوشته داکتر فیروز کاظم زاده را در باره تاریخ سیاسی، دیپلماتیک و اطلاعاتی سده های نهم و بیستم افغانستان داشته باشم. اگر سخن درست بگویم، ناگزیرم به گزاره هم که شده، بگویم که می خواسته ام تاریخ خونبار این برهه کشور را بازنگاری و سر از نو پرداز کنم. چه، کمبود یک اثر سنگین و وزین و پالوده از پتیارگی های ابزاری، استوار بر پایه اسناد و مدارک موثق که بتواند با واکاوی ژرف به گونه همه جانبه بر گوشه های تاریک تاریخ اندوهبار این دو سده ما روشنی بیفگند، تا به امروز احساس می شود.

انگار پرداختن به چنین چیزی برایم چونانی رسالتی آسمانی شده باشد. این آرزومندی و «رشک بری» همچنین به این دلیل هم بیشتر فربه می شود که بسیاری از آثار نوشته شده در باره تاریخ این دو سده کشور، به گونه سر گیجه آوری به روانگسیختگی و آشفته اندیشی در شناخت برش های معین گذشته ما دامن می زنند. به ویژه نبشته های بسا کسانی که به رغم کوبیدن سنگ روشنی افگنی عینی بر تاریخ به سینه، با لگد مال کردن آگاهانه و آزمندانه و چه بسا هم که ناآگاهانه و ناجردانه بستر تاریخ و پشت پا زدن به حقایق و نادیده گرفتن واقعیت ها، شیفتگان تاریخ را به بیراهه و کژراهه و سنگلاخی دشوار گذرکشانده اند.

در یک سخن، این آرمان و شور و شیفگی با تار و پودم سرشته شده است. با این هم، هنگامی که در 1994 در اندیشه آغاز کار گردیدم، انبوهی از دشواری ها را در برابرم دیدم: کمبود یا حتا نبود منابع: کتاب ها، اسناد، مدارک و... در زمینه، در پهلوی نا به سامانی ها و نا به هنجاری های دست و پا گیر دیار غربت و روزگار سیاه پناهگزینی و...

فشرده این که «دست و دل تنگ و جهان تنگ، خدایا چه کنم»؟ به هر رو، بر آن شدم تا زیر بار سختی های تنگناها و بیچارگی های نژندی ها نروم و با آن که در میان دریای از نومیدی ها دست و پا می زدم، دست به کار شوم. نخست یک رشته کتاب های مورد نیاز را در زمینه خرید و گردآوری نمودم. سفرهای پی در پی به چهار دانگ گیتی: به مسکو، پاریس، تهران، لندن و سانفرانسیسکو و در سال های پسین به کابل و برخی از شهرهای آسیای میانه، این زمینه را برایم فراهم آورد تا کتابخانه کوچک خانگی برایم بیارایم. وانگهی دست به برگردان شماری از آثار دست اول در باره تاریخ نوین کشور بیازم. یعنی اول منابع و مآخذ بایسته را فراهم نمایم و سپس به کار پردازم.

به هر رو، کنون نزدیک به شانزده سال آزرگار می شود که پیوسته دست اندر کار تدارک و زمینه سازی برای نگارش چنو کتابی همه جانبه در باره تاریخ سده های نژدهم و بیستم افغانستان هستم. در همین راستا، کار بزرگی را در زمینه گزارش و نگارش کتاب ها و مقالات از منابع روسی و آلمانی، اشتراک در همایش ها و کنفرانس های بین المللی و سخنرانی های فزونشمار پیرامون مسایل افغانستان و منطقه و دید و بازدیدها و گفتگوها با شماری از بزرگترین کارشناسان مسایل افغانستان در اقصی نقاط جهان انجام داده ام.

کنون می توانم با بالندگی بگویم که به ویژه ترجمه کتاب هایی چون «شوروی ها و همسایگان جنوبی شان ایران و افغانستان»، «تجاوز بی آرمانه - تجاوز شوروی بر ایران افغانستان و بخارا»، «روسیه و خاور» در اواخر سال های دهه نود سده بیستم و کتاب های «رازهای سر به مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان»، «نبرد افغانی استالین - رقابت قدرت های های بزرگ بر سر افغانستان؛ و قبایل پشتون» و کتاب دست داشته، در نیمه دوم دهه نخست سده بیست و یکم روان، مرا در پیمودن نیمه یی از این راه دشوارگذر و چنین پر پیچ و خم و فراز و نشیب، یاری رسانده است.

با این هم، هنوز کار بسیار بزرگی در بارور ساختن این سترون شوره زار در پیش رو است. هنوز لکه های سفید بسیاری در باره دوره های امیر شیر علی خان و به ویژه امیر دوست محمد خان هست که باید با ترجمه چند عنوان کتاب دیگر پر شوند.



وانگهی خواهم توانست هر چند هم با سپوز، به کار اصلی بپردازم. درست آن گاه خواهد بود که پرداختن به چنین امر مهمی دور از دسترسی نباشد و همچون آویختن از ریسمان پوسیده و پرواز با بال شکسته نخواهد بود. به هر رو، همین که زمینه فراهم شد، درنگی در این کار روا نخواهم داشت.

دست کم هرگاه خودم هم بنا به پیشامدهای پیش بینی نشده، موفق به چنین کاری نگردم، راه برای کسانی که بخواهند- بگذار در آینده های دور- به چنین کاری دست بیازند، هموار خواهد بود. این درست همان نویدی است که پیام آن در ژرفای روانم ریشه می دواند و به سان آرامبخشی به من آسایش می بخشد.

بگذریم. روشن است که در تاریخ نویسی ما باید و نبایدهای بسیاری است. هرچه است، باور سر سختی دارم: **تاریخ این سامان را باید از سر نگاشت.** خوشبینانه ترین امیدواری این در یوزه درگاه علم و دانش، این است که تا یک سال دیگر بتوانم کار نهادمند و هنجارمندی را در زمینه آغاز کنم. این درست آرزوی است برخاسته از نهادخانه جانم...

... و اما کتاب دست داشته. این کتاب که به خامه توانا و شیوای دانشمند بلند اندیش و پژوهنده ژرفکاو و کنجکاو- پروفیسور داکتر ولادیمیر بویکو-استاد دانشگاه برناول- از نمایندگان پیشگام و آگاه نسل نو دبستان افغانیستکای خاور شناسی روسی نگاشته شده است، بی چون و چرا و بیگمان از آثار گرانسنگ، وزین و چشمنواز در باره رویدادهای پر فراز و نشیب یک برهه بسیار حساس و خونین تاریخ نوین کشور ما است.

بویکو با پس زدن پرده ها و «شکستاندن» درهای بایگانی های سر به مهر نهادهای گوناگون شوروی پیشین، امریکا، انگلیس و شماری دیگر از کشورها، بر تاریکی های دوره بزرگی از تاریخ کشور ما روشنایی می افکند و گرد و غبار انباشته را از روی بسیاری از اسناد و مدارک دست اول و بی نظیر بر می دارد و بی گزافه از این رهگذر، کتاب او حرف آخر علم تاریخ نوین در زمینه است که از ریشه از آثار بی ریخت و گمراه کننده بازاری و سبک نویسندگان بد اندیش و کژپندار و ژاژخایی های برخی از روزنامه نگاران سبک اندیش و چهره آراییی ها و چهره پردازی های گروهی از خاطرات سیاسی نگاران خودستا و خود خواه که خواننده را به بیراهه می کشانند، تفاوت ریشه یی و سرشتی و بنیادی دارد. به هر رو، بیش از این سر این موضوع نمی پیچیم. خود بخوانید و خود در زمینه به داروی و دادگری بنشینید.

پروفیسور بویکو به گونه ستودنی برای این که پرتوی بر تاریکی ها بیفشاند، کار روشنگرانه پژوهشی بس فراخ و گسترده یی را بر پایه منابع بایگانی ها، اسناد و مدارک رسمی و شخصی و... انجام داده است و به منظور پردازش تصویر بی پیرایه و خوشنما به سپیدای بامداد و ارزیابی پر نشید مسایل مورد بررسی که در واقع برداشت ها و یافته های کارشناسان و دانندگان همه دبستان های افغانستان شناسی جهانی اند، اوستادانه و هنرورانه پارچه ها و تکه های پراکنده فراوانی از آئینه بشکسته و زنگ آگین تاریخ ما را کنار هم چیده و شیرازه آن را آجیده و بجیه زده است.

نوشته های او گویای آن است که کشور نوپای ما که در درازای این برهه دستخوش رویدادهای به هم پیوسته خشوتباری بوده است، بهای سنگینی را به خاطر کشاکش های ناروای ابرقدرت ها و درگیری های خواسته یا ناخواسته دولت و اپوزیسیون پرداخته است. مسایل بسیاری بوده اند که بنا به برخی از «ملاحظات» پیرامون آن ترجیح می داده اند تا این دم لب به سخن نگشایند. کنون دیگر نگفتن سخن در باره این مسایل، لغزشی است ناجشودنی.

کتاب این پیام را دارد که دیگر دور بند بازی و کارروایی با داده های نادرست و فریبنده و گمراه کننده به پایان رسیده است. او بیگمان سر نخ های بسیاری به دست خواننده می دهد و دلگرمی کسانی را بیشتر می سازد که آینده باور هستند و دید روشن و تیز دارند. بسیاری از برداشت های او برخاسته از تنگی بی پایان وی در جستجوی حقایق پنهان شده و سر به مهر در بایگانی های زیرزمینی ها و پستوهای تاریک شوروی پیشین است.

بویکو به علم افغانیستیکا تکانه سختی می دهد. او در پی آن است تا تشنگان حقایق رخدادهای معاصر افغانستان را سیراب بسازد. او به ما یاری می رساند تا بهتر ریشه های نا به سامانی های کشور خود را پیدا کنیم. او کنش ها، رفتارها و کردارهای سیاستمداران گوناگون را برجسته می سازد و به بررسی می گیرد. او بیباکانه از میان دخمه های تاریک تاریخ راه خود را به سوی روشنایی ها می گشاید.

جا دارد از رنجبری های فراوان توانفرسای او ابراز سپاس و ارجگزاری عمیق نمایم.

چسپیدن به گذشته ها، هرگاه با هدف آموختن و گرفتن درس های ارزنده از کارکردهای گذشتگان نباشد و درونگایه وزنین نداشته باشد، سخت آزار دهنده است و بیهوده. بویکو فرهمند و ورجاوند، در موارد بسیار با شالوده شکنی و کنار گذاشتن روش های پوسیده، در پی پرتو افگنی عینی بر کردارهای

گذشتگان است و در این کار سر فراز از نردبان علم تاریخ بالا برآمده است.

پروفسور بویکو در کتاب دست داشته نه تنها با بست و گشاد مسایل و قضایا، دوشادوش رخدادهای راه می پیماید، بل نیز با برجسته ساختن پلشتی ها و زشتی ها، بر بدرفتاری ها و کژروی های ناشایست برخی از رجال سیاسی مانند هاشم خان و وزیر محمد گل خان مومند انگشت انتقاد می گذارد و آن ها را به باد نکوهش و سرزنش می گیرد و بی باکانه پیامدهای ناگواری را که رفتارهای ناسخته این رجال دامنگیر کشور گردانیدند، بر می شمارد.

پیدا است که کتاب دست داشته به رغم پوشش دادن بسیاری از مسایل تاریخ تکاندهنده بیش از سه دهه کشور از 1919 تا 1953 مانند هر کتابی خواه ناخواه کامل نیست و روشن است آگنده از نارسایی هایی هم است. پوشیده نیست که هنوز هم مسایل بحث انگیز بسیاری داریم. از این رو، کوشیده ایم در برخی از جاها ناگزیر در زیر نویس ها لغزش های نویسنده را ویرایش نماییم و یا توضیحاتی در زمینه بدهیم که در همچو موارد افزوده ها را با حرف گ. (گزارنده) برجسته ساخته ایم.

شماری از صحنه ها و رویدادها را هم ناگزیر برای ورنانداز با آثار نویسندگان داخلی مقایسه نموده ایم. بیشتر با دو کتاب: «افغانستان در پنج قرن اخیر»- نوشته روانشاد فرهنگ و جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ»- نوشته روانشاد غبار. دلیل این کار هم این بوده است که بسیاری از همدیاران باشنده اروپا و امریکا بیشتر کتاب های چاپ شده و یا بازچاپ شده در دو دهه اخیر را در دسترس ندارند و همو این دو کتاب با توجه به تیراژ های بلند آن در دسترس همگان است. از سوی دیگر، نویسنده هم در کتاب دست داشته در برخی از جا ها از ترجمه انگلیسی جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ بهره گرفته است.

با توجه به این که دردمندانۀ شمار بسیاری از کسانی که ناظر، شاهد و اشتراک کننده این رویدادها بوده اند، دیده از جهان فانی بر بسته اند، و روشن است سوگمندانۀ دیگر نمی توان دیدگاه های شان را در باره بسیاری از این رویدادها به دست آورد. با این هم نیکبختانۀ هنوز هم کسانی، هر چند اندک شمار اند که می توانند در زمینه اظهار نظر کنند.

خواهش این کمترین از این فرهیختگان و نیز فرزانی که مایل به همکاری و همدستی در زمینه باشند، این است که هر چه زودتر ملاحظات و دیدگاه های خود را با این جانب مستقیم و یا از راه رگه های کهکشان انترنتی، پیش از چاپ کتاب در

میان بگذارند تا در صورت نیاز، در زیر نویس ها بازتاب بدهم.

در فرجام چشم انتظار به ره دوخته ایم تا با آینه داری دوستان مهر پرور و مهر گستر بتوانیم با پرهیز هر چه بیشتر از لغزش ها، کتاب آراسته، ویراسته و پیراسته یی را به دسترس جویندگان و پویندگان «لحظه های گمشده تاریخ» خونبار میهن بگذاریم.

عزیز آریانفر  
پاییز 2010  
فرانکفورت

## پیشگفتار

«افغانیستیکا» (افغانستان شناسی) - شعبه خاص خاورشناسی روسی و خارجی است. من در اوایل سال های دهه هشتاد سده بیستم بود که با مسایل افغانستان از نزدیک آشنا شدم. در سال های دانشپژوهی در مقطع آسپیرانتوری در پژوهشکده خاورشناسی آکادمی علوم شوروی پیشین، راهنمای علمی و سرپرست من- استاد لی- دانشمند برجسته روسی و از پیشگامان خاورشناسی و سیاست شناسی، برایم پیشنهاد کرد تا به بررسی رویدادهای افغانستان که در آن برهه بنا به دلایل معلومی در محراق توجه خاورشناسی جهانی قرار گرفته بود، بپردازم. به راستی هم در آن هنگام افغانیستیکا به یک پدیده جهانی مبدل گردیده بود.

در گرماگرم جنگ در افغانستان، که با حضوریابی شوروی در این کشور پیچیده تر شده بود، آفرینندگان بیشترین آثاری که در باره افغانستان درگستره شوروی پیشین نوشته می شدند، شتابزده و ناشیانه (اگر سخن درست بگوییم، سبکسرانه) بر سر مسایلی که حتا به دشوار می شد در پژوهشکده ها و پژوهشگاه های تخصصی اکادمیک شوروی به آن پرداخت- بر سر سوژه های

مربوط به مناسبات شوروی و افغانستان، و بیشتر مرتبط به تهاجم نیروهای شوروی به افغانستان در سال 1979 (که نزدیک به یک دهه به درازا کشید)، «ریختند».

با این هم، در پهلوی این نبشته های بی ارزش و سبک، بودند کارهای ژرف و وزنی که شالوده پژوهش های من در زمینه تاریخ نوین افغانستان شدند. در آن هنگام من بیشتر سرگرم بررسی هیستوری گرافی (تاریخننگاری)<sup>1</sup> افغانستان معاصر و مسایل گریزیان افغان که با گذشت هر روز بزرگ تر و گسترده تر و غم انگیز تر می گردید، بودم.

روشن است برای پرداز چشم انداز روشن تاریخی و مطرح کردن دیدگاه های استوار بر مدارک آرشیوی و دیگر ره آوردهای دبستان های افغانیستیکای جهانی در باره روندها و رویدادهای کلیدی در یکی از هنوز نگونبخت ترین کشورهای خاور زمین-افغانستان- به سال ها و حتا دهه ها نیاز بود.

کار سامانند و هدفمند در این راستا را پانزده سال پیش از امروز به رهبری پروفیسور یوری گانکفسکی (1921-2001) - خاور شناس نامور، کارشناس بی نظیر (افغانستان، پاکستان و ...) آغاز نمودم. آشنایی با یوری گانکفسکی، مشاوره ها و رهنمودهای او، استراتیژی کلی پژوهش ها و جهات اصلی آن را تعیین کردند. نوازش های بسیار مهم حرفه یی و شخصی گردانندگان دفتر مطالعات خاورمیانه و نزدیک پژوهشکده خاورشناسی فرهنگستان علوم و بخش های مطالعات افغانستان و پاکستان این پژوهشکده - به ترتیب، استادان: بیلوکرینیتسکی، کارگون، موسکولینکو و دیگر همکاران از نهادهای پژوهشی مطالعات کشورهای خاور و دیگر موسسات همپیوند با پژوهشکده خاورشناسی فرهنگستان علوم، برایم بس ارزشمند بودند.

درک پیچیدگی ها و همزمان با آن پهنای افغانیستیکا بدون همکاری ها و تماس های دوستانه با برجسته ترین نمایندگان شاخه آسیای میانه یی آن- پروفیسور حق نظر نظرف، بابا خواجه یف، آبایف، اسکندر، امامف، الکساندر کنیازیف، علیمف، کمال عبدالله یف و دیگران برایم ناممکن بود.

---

<sup>1</sup>. شایان یادآوری می دانیم که میان «هیستوریوگرافی» (تاریخننگاری) و هیستوری- علم تاریخ و همین گونه (هیستوریو گراف)- کسی که به نگارش منابع و ماخذ در علم تاریخ و پژوهش پیرامون این منابع و ماخذ و نیز تا اندازه یی به نسخه شناسی می پردازد و تاریخدان یا تاریخ نویس (هیستوریک) - کسی که به پژوهش و کاوش پیرامون موضوعات تاریخی می پردازد، تفاوت هست که دردمندان این موضوع در کشور ما چندان به سنجش گرفته نمی شود. در نتیجه، کسانی را که پژوهش هایی در باره تاریخ نموده اند و یا کتاب هایی نوشته اند، به اشتباه به جای تاریخ نویس - تاریخنگار می خوانند.

دشوار گذر بودن گستره افغانستان و نادرست بودن شماری از گوشه های آن کشور برای انجام مطالعات میدانی و همچنین بسته بودن (تا همین چندی پیش) در بایگانی ها، کمبود حتما آثار پایه علمی، دشواری های بسیاری را در روند کار به میان می آوردند. به پیمانہ معینی اوضاع در درون خود علم افغانیستیکا که به شدت نخبه گرایانه، رقابتی و در عین حال در انحصار یک گروه نسبتا کوچکی از دانشمندان و خبرگان رشته خاور شناسی میهنی و جهانی بود؛ تاثیرات [منفی-گ.] خود را بر جا می گذاشت.

پیشرفت راستین درکار، تنها به یمن یک سری بازدیدها از مراکز مهم علمی و پژوهشی خارجی، آرشیوها و کتابخانه ها برایم فراهم گردید. هر یک از این بازدیدها با پشتیبانی سازمان های فیلانترپی (بشردوستانه) کشوری و نیز خارجی برنامه ریزی و انجام گرفت.

نقطه آغازین در این راستا، به دست آوردن «سفریه» فوند علمی اجتماعی مسکو و سپس سفر علمی به انگلستان در سال 1995 با حمایت شورای بریتانیایی مدرسه اقتصاد لندن و وزارت امور خارجه این کشور گردید.

دریچه واقعی افغانیستیکای خارجی به روی من به لطف مارگو لایت- استاد مدرسه اقتصاد لندن، که کار بسیاری را برای توسعه تئوری و عمل روابط بین الملل انجام داده است، گشوده شد. همچنین در لندن، از دوستی و مشاوره های نیک راونشاد هایمن- خاور شناس خبره و ارجمند که دردمندانہ دیگر به دیار جاودانگان پیوسته است، بهره مند بودم.

در اوایل سال 2000 بنا به سفارش فرد هالیدی- خاور شناس و استاد روابط بین المللی در مدرسه اقتصاد لندن و ج. شیری- کارشناس نامدار در مسایل توسعه پسا شوروی دانشگاه آکسفورد، سفریه مهم و شایان توجه پژوهشی آکادمی بریتانیا را به دست آوردم.

لزوم مطالعه مواد بایگانی های انگلیسی در باره افغانستان، انجام کار را برای مدت درازی به عقب انداخت. اما منحصر به فرد بودن کلکسیون ها و مجموعه های مستند نگهداری شده در کتابخانه بریتانیا، آرشیو ملی بریتانیا، دانشگاه های کمبریج و آکسفورد به پیمانہ بزرگی وثوق و اعتبار بایسته علمی و وسعت سوژه یی و موضوعی پژوهش را تامین نمود. این کار بدون دریافت سفریه و حمایت علمی- سازمانگری مرکز تحقیقات هنر و علوم اجتماعی به مدیریت پروفیسور یاکوبس و مرکز پژوهش های آسیای جنوبی دانشگاه کمبریج به مدیریت پروفیسور ک بیلی، ممکن نبود.

در دشوارترین لحظات، داکتر هیوستوتسی از مدرسه اقتصاد لندن- آدم بسار فرهیخته و ورجاوند، پژوهشگر خستگی ناپذیر و پیگیر سیاست پر خم و پیچ افغانستان معاصر، کسی که همواره بهترین ویژگی های منش ایتالیایی و سنت های علمی انگلیسی را در خود یکجا دارد، کمک های بایسته را برایم ارزانی نمود.

داکتر آ. مارشال (از دانشگاه گلاسکو) - یکی از بهترین کارشناسان تاریخ نظامی معاصر آسیا، نیز در یک رشته ابتکارات علمی همراه شد.

تماس ها و همکاری با نمایندگان دبستان افغانیستیکای آلمان که شاید از پررونق ترین و متنوع ترین دبستان های این رشته جهان باشد، برایم بس با اهمیت بوده است. آغاز این همکاری، با مکاتبه با پروفیسور گریتسباخ پی ریخته شد و به سال 1996 از آلمان برای کار در پروژه پژوهشی در آرشیو افغانستان (در جنب انستیتوت پژوهش ها و پیش بینی آینده دانشگاه روهر شهر بوخوم)<sup>2</sup> با حمایت «سازمان خدمات تبادلات اکادمیک آلمان» (DAAD)<sup>3</sup> بازدید نمودم.

راهنمایان من در این پروژه پژوهشی- پروفیسور کراوس، داکتر فون رنسی، داکتر لیوین اشتاین، داکتر امین فرهنگ (پسان ها وزیر در حکومت جمهوری اسلامی افغانستان)<sup>4</sup> و داکتر سمیع نور بودند. این بازدید، پیوندهایم را در چهار چوب گروه پژوهشی آلمان در باره افغانستان استوار تر گردانید.

---

<sup>2</sup>. منظور از انستیتوت تحقیقات توسعه و سیاست توسعه دانشگاه روهر بوخوم است:

**Institut für Entwicklungsforschung und Entwicklungspolitik der Ruhr-Universität Bochum**

به هر رو، شایان یادآوری است که همه ساله در شهر ایزالون آلمان، کنفرانسی در باره افغانستان به ابتکار این انستیتوت و به همکاری چند سازمان دیگر برگزار می شود. گزارنده تا کنون دو بار در کار این کنفرانس ها (در سال های 1996-1998) اشتراک ورزیده ام که درست در سال 1996 در همین کنفرانس با داکتر بویکو آشنا شدم و افتخار ترجمه سخنرانی او را در کنفرانس داشتم. این آشنایی پسان ها به دوستی گرمی مبدل شد که تا به امروز ادامه دارد. در آن هنگام، داکتر بویکو کتاب «افغانستان: مسایل جنگ و صلح» را که تازه از سوی پژوهشگرده خاورشناسی فرهنگستان علوم روسیه زیر نظر روانشاد پروفیسور داویدف به چاپ رسیده بود، برایم هدیه داد که بی درنگ به برگردان آن آغاز نمودم. این کتاب به سال 1999 از سوی انتشارات «اندیشه» تهران به زیور چاپ آراسته شد. -گ.

<sup>3</sup> مخفف «Deutscher Akademischer Austausch Dienst» - DAAD. -گ.

<sup>4</sup>. نخست- وزیر بازسازی، پسانتر وزیر اقتصاد ملی و سپس هم وزیر تجارت- گ.

پیش از آن، در سال 1995 بخت یارم بود که با مواد آرشیو افغانستان<sup>5</sup> سویس (که در آن هنگام در لیستال بود و بعدها در اوایل سال های دهه 2000 به بوبن دورف برده شد)، کار نمایم. این آرشیو، کلکسیون گنجینه منحصر به فرد جمع آوری شده و نگهداری شده است که به برکت تلاش های پیگیر پاول بوشریر [Paul Bucherer-Dietschi-گ.] و خانواده اش و دیگر همکاران سویسی اش بر غنای آن افزوده شده است.

بورسیه پژوهشی بنیاد علمی انسان دوستانه روسیه در سال های 1996-1997 اجازه داد پژوهش را در تراز پروژه در باره مطالعه ویژگی های عمده جنگ های داخلی در افغانستان در سده بیستم مطرح نمایم. وانگهی حمایت همین بنیاد از پروژه «افغانیستیکای جهانی در سده بیستم و اوایل سده بیست و یکم»: کادرها، اندیشه ها و نهادها» حد اکثر شالوده علمی و هیستوریوگرافیک (تاریخ نگاری) کار را مستحکم ساخته و جستجوی موضوعات و جهات نو پژوهش را آسان تر گردانید.

سفر پژوهشی دیگر در خارج- برنامه فولبرایت (امریکا) بود که امکان کار در کتابخانه ها و آرشیوهای دانشگاه هاروارد را در سال های 1998-1999 و آشنایی با خاورشناسان برجسته امریکایی- پروفیسور آر. فرای، پروفیسور فریدریک استار، پروفیسور بارنت روبین و دیگران و نیز آغاز همکاری با انجمن های دارای اتوریته بالای هاروارد- مرکز پژوهش های خاور میانه و انجمن آسیای میانه را فراهم آورد. همو حمایت رییس انجمن آسیای میانه- داکتر شوبرلاین اجازه داد پژوهش را در تراز بایسته از دیدگاه هیستوری گرافیک، کنسپتوئل و... بالا ببرم.

سفرهایم به پاکستان در سال های 2000، 2004 و 2009 با حمایت بنیاد هانس زایدل (آلمان) و دولت پاکستان و همچنین به افغانستان در سال های 2006 و 2008<sup>6</sup> زمینه را برای بررسی موضوعات مورد مطالعه از نزدیک فراهم آورد.

5. گ. - Bibliotheca Afghanica Foundation. Afghanistan-Archiv

6. به سال 2006 داکتر بویکو برای اشتراک در کنفرانس «آسیای میانه بزرگ» که به ابتکار پروفیسور فریدریک استار در کابل برگزار شده بود، به افغانستان آمد. من در این کنفرانس در کرسی ریاست مرکز مطالعات استراتیژیک وزارت خارجه، به نمایندگی از این وزارت شرکت ورزیده بودم. در جنب همین کنفرانس بود که با داکتر بویکو در باره کارهای تازه اش در رابطه با اثر دست داشته به تفصیل گفتگو کردیم.

به سال 2008 من در کرسی سفیر افغانستان در آلمانی، زمینه دعوت داکتر بویکو به کابل را برای اشتراک در کنفرانس بین المللی محمود طرزی که از سوی وزارت خارجه برگزار گردیده بود، فراهم نمودم و در همین رابطه سومین دیدار ما در آلمانی صورت گرفت. در این دیدار، بویکو شماری از مقاله هایی را که در باره افغانستان در پیوند با موضوعات مطرح شده در کتاب دست داشته نوشته بود، به دسترم گذاشت که بی درنگ آن را



قریحه سازمانگری، توانمندی و خبرگی و مهمان نوازی های پروفیسور عظمت حیات خان- مدیر وقت مرکز پژوهش های منطقه یی دانشگاه پیشاور (کنون رییس این دانشگاه) و همکارانش- داکتر سر فراز خان، داکتر فضل رحیم مروت، داکتر ف. درانی، داکتر شاه نظر خان و دیگران، غنای کلسیون های مستند و مجموعه های کتابخانه های بومی امکان دادند بسیاری از موضوعات کارم را دقیق تر بسازم و آن را با منابع و آثار بارور تر سازم.

شعاری از آثار کمیاب در زمینه مسایل مورد علاقه ام را توانستم در فوندهای سازمان بین المللی غیر دولتی ACBAR (در پیشاور پاکستان) بیام که سال های آن را نانی دوپری (Dupreepc) بیوه لویی دوپری فقید- استاد کلاسیک افغانستیکای امریکا- گرد آورنده خستگی ناپذیر میراث فرهنگی افغانستان، کنون مدیر «مرکز مطالعات افغانستان» در دانشگاه کابل؟ رهبری می کرد.

سخنان مهر آمیز و هدیه گرانبهای حشمت [خلیل-گ.] غبار- فرزند روانشاد غبار- تاریخ نویس برجسته افغانستان- جلد دوم اثر گرانسنگ پدر فقیدش- «افغانستان در مسیر تاریخ»، که در اوایل سال های دهه 2000، از چاپ برآمد؛ برایم نیروی تازه یی برای به پایان رساندن بخش تاریخی پیش نویس کتاب بخشید.

بایسته است یاد آور شوم که چند سال پیش از آن، مهربانی همانندی را روانشاد داکتر عبدالحکیم طبیبی- دیپلمات و سیاستمدار سرشناس افغانستان با هدیه دادن کتاب وزنین «خاطرات چهل سال زندگی دیپلماتیک من» فرموده بودند.

همچنین تحفه ارزشمند جناب داکتر امین فرهنگ، که کتاب پدر فقیدش- سیاستمدار شناخته شده- آقای صدیق فرهنگ- «افغانستان در پنج قرن اخیر» را برایم دادند، هم در زمینه درک موضوع تحقیق و هم ویژگی های جهات مختلف تاریخ نگاری در افغانستان سودمند واقع گردید.

در شمار روشن اندیشان افغانی یی که سخاوتمندانه دیدگاه های خود را در باره سرگذشت کشور شان با من در میان گذاشتند، بایسته می دانم به ویژه از روانشاد استاد داکتر احمد جاوید [رییس پیشین دانشگاه کابل-گ.]، داکتر رضا امین، داکتر واک، داکتر توریالی گران و داکتر عزیز آریانفر- تاریخدان،

---

ترجمه و از راه کهکشان انترنتی به دسترس شیفتگان تاریخ کشور گذاشتم.- گ.

خاور شناس، گزارنده و ناشر (و تا چندی پیش- دیپلمات) نام  
برم.<sup>7</sup>

در پایان می خواهم از کارکنان بخش خاور کتابخانه دولتی  
تاریخ عامه، برخوردارهای دوستانه و مهربانی ها و نوازش های  
بیکران چندین ساله شان که در بسیاری از زمینه ها در کار  
روی این پروژه و طرح های دیگر برایم سودمند واقع شده است،  
از ته دل سپاسگزاری نمایم.

...و سر انجام در درازای سال های بسیار، حمایت بس ارزشمندی  
را از کارم - پدرم روانشاد سرگئی استیپانوویچ بویکو - (1930)  
(2004) و مادرم بانو لیدیا سمیونوونا بویکو، که این کتاب را  
به ایشان اهدا می کنم، ارزانی فرمودند.

رساله دست داشته فصل تاریخی یی از پژوهش چند وجهی پدیده  
«افغان» است که همچنین در بر دارنده پروژه جداگانه مستقل  
هیستوریوگرافیک و ابعاد سیاسی- بین المللی تاریخ افغانستان  
در سده بیستم است.

## پیش سخن

«د. اویلر-پژوهشگر نامدار بریتانیایی افغانستان زمانی  
نشاندگی کرده بود- توده هایی که تاریخ غنی دارند، نگونبخت

---

<sup>7</sup>. واپسین دیدار من با داکتر بویکو که در آن فرصت داشتیم پیرامون  
موضوعات بررسی شده در کتاب دست داشته به تفصیل پای گفتگو بنشینیم،  
به سال 2008 در جنب همایش بین المللی «افغانستان و شانگهای» که در یکی  
از هتل های کرانه دریاچه زیبای «ایسک قول» قرغیزستان که از سوی  
دانشگاه سلوی بیشکیک به ابتکار پروفیسور داکتر الکساندر کنیازیف و  
پشتیبانی بنیاد «فریدریش ایبرت» جمهوری فدرال آلمان برگزار شده بود،  
صورت گرفت.-گ.

اند». به راستی تاریخ افغان ها سده های بسیاری را در بر می گیرد- نخستین یادآوری ها را در باره قبایلی که در آینده دولت افغانستان را پی ریختند، هرودوت نموده بود.

مگر زمان درازی در کار بود تا این قبایل در میانه های سده هژدهم ساختار دولتی را ایجاد نمایند با مرزها، گستره و مشخصات دیگر آن. با این هم، تنها در اواخر سده نوزدهم بود که نام «افغانستان» بر کرسی نشست که نفس پدید آیی آن درست همانند ساختار اداری- سیاسی آن، مطابق معیارهای وقت آسیایی با قدرت های خارجی، به ویژه با بریتانیا و روسیه پیوند داشت.

همو، بریتانیا و روسیه بودند که به باور بسیاری از پژوهشگران، برای کشیدن یک بوفر (حایل) میان متصرفات آسیای میانه و جنوب آسیای خود به هم مساعدت کردند. یعنی آگاهانه پروژه [ایجاد-گ.] «افغانستان» را پیاده نمودند. هر چند هم به لحاظ تاریخی، نخستین کسانی که به تدوین این پروژه مدت درازای به گونه بیخی مجازی، هنوز در آغاز قرن پرداخته بودند؛ هر چه بود بریتانیایی ها و در گام نخست کارمندان شرکت هند شرقی- الفنتون و دیگران بودند.

البته، دیدگاه دیگری هم هست- شمار بسیاری از خاورشناسان، هم در خود افغانستان و هم در بیرون از آن در روسیه (مانند ریسنر- Reisner و دیگران) همواره پدید آیی دولت افغانستان را روند تاریخی مشروط عینی می پنداشتند که در آن به هر رو، به پیمانانه بزرگی عوامل خارجی- جیوپولیتیک، جغرافیایی و... تاثیر گذاشتند.

هستی سیاسی افغانستان در سده بیستم به چالش های جدی یی کشید شد. به گونه یی که با پایان رسیدن این قرن، برجسپ «دولت ناکام، ورشکسته و نافرجام» بر آن محکم چسپید که همراه با دیگر مقوله های نگران کننده، عرصه افغانیستیکا را چونان پژوهش حوزه میان رشته یی میهنی و جهانی خاور شناسی تنگ تر می نمایند.

با این هم، کمرنگ شدن نقش مرکز دولتی- سیاسی در این کشور، به معنای فروپاشی همه ساختارهای اداری نیست. چون در امتداد زمان درازی در افغانستان مکانیسم های سازماندهنده مناسبات قدرت و سایر روابط در تراز منطقه یی و زیر منطقه یی وجود داشته اند. اما این مکانیسم ها با زیر پوشش گرفتن کل سامانه، که به پیمانانه بزرگ تنها منحصر به افغانستان است، هر چه بود جلو «منسوخیت» و «متروکیت» کتله یی زندگانی اقتصادی جامعه افغانی و به حاشیه راندن آن، از جمله در اشکال جنایی (تولید و فروش مواد مخدر) را نگرفته است.

«بن بست» بودن مشکل افغانستان به افت علاقه کارشناسان و جوامع نسبت به آن و کشور در کل انجامید. با این هم، رخداد های سپتامبر 2001 همه را وادار به تغییر روش در قبال آن گردانید، هر چند هم این کار منجر به تغییر بنیادی وضعیت در رئال پولیتیک (سیاست واقعی) و تحلیلگری نگردید.

بدبینی جامعه جهانی، از جمله محافل کارشناسی، نه تنها به خاطر به درازا کشیدن جنگ افغانستان، بل نیز به خاطر رادیکالیسم مطلق آن نیروهایی است که در درازای زمان کوتاه تاریخی دست به *تلاش های ماجراجویانه (از دیدگاه جهت گیری ایدئولوژیک و سیاسی خود) برای دگرگونسازی دولت و جامعه افغانستان* یازیده بودند، است.

در جمله این تلاش ها - می توان از تجربه اصلاح طلبانه امیر (شاه) امان الله خان (1919-1929)، پروژه رادیکال چپ حزب دموکراتیک خلق افغانستان (1978-1992) و سر انجام استقرار یک رژیم مذهبی (امارت اسلامی) حرکت اسلامگرایان جنگجوی طالبان (1996-2001) نام گرفت. *نشانه های بارز رادیکالیسم را می توان همچنین در رفتارهای رهبران کنونی افغانستان که در شرایط حضور نظامی خارجی عمل می کنند، دید.*<sup>8</sup>

در همین حال، نگاه عینی بر تاریخ افغانستان امکان می دهد در آن نمونه های بسیاری از توسعه مثبت را یافت- جنبش اقتصادی پایدار، دستاوردهایی در زمینه های فرهنگ، آموزش و پرورش و روابط اجتماعی. تنها در درازای سده بیستم، نو آوری های بیخی پیروزمندانه از دیدگاه معیارهای تاریخی، هر چند هم فراگمنتال (پارچه پارچه) امیر حبیب الله خان (1901-1919) و آغاز دگرگونسازی بنیادی (با آن که با عوامل بسیار بر هم خورده) جامعه و دستگاه دولت افغانستان از سوی جانشین او- امان الله خان، برونرفت تدریجی از وضعیت جنگ های داخلی در سال 1929- اوایل سال های دهه 1930 هنگام فرمانروایی پادشاهان پس از امان الله که رقیبان سیاسی او از کار بر آمدند- عمدتاً به ابتکار محمد داوود (1953-1963 و 1973-1978)؛ محمد ظاهر شاه (1933-1973) و سپس هم بعد از پس زدن خشونتبار آن ها به دست سیاستمداران دارای گرایش های چپی؛ شمار

---

<sup>8</sup>. شاید منظور از مشی پشتونیزاسیون برنامه ریزی شده تدریجی، مگر افراطی و بسیار خطرناک جامعه افغانستان که از سوی رهبری کنونی تبارگرای کشور پیش گرفته شده است، باشد و شاید هم وسترنیزاسیون لگام گسیخته افغانستان که به گونه بی بند و بارانه یی بی توجه به ارزش های سنتی جامعه پیاده می شود و یا شاید هم پیش گیری مشی پیمان گرایی و اتحاد استراتژییک با امریکا که مغایر استاتوس سنتی بیطرفی کشور و سرشت جیو پولیتیکی و جیو استراتژیکی آن بوده و بی چون و چرا افغانستان را به سوی آینده ترسناک پیش می برد و گستره آن را به کارزار کشاکش های بی پایان قدرت های فرامنطقه یی و منطقه یی مبدل خواهد کرد.-گ.

بسیاری از ساماندهی‌های سیاسی و اجتماعی- اقتصادی پیاده گردیدند که بر ذهنیت عمومی و پراتیک اجتماعی- دولتی کشور تاثیر فراوانی برجا گذاشتند.

اهمیت نه کمتری را تجربه دیگر تاریخ نوین افغانستان- به ویژه آن قسمتی که در تاریخ نگاری ملی این کشور «انقلاب 1929» (اغتشاش) خوانده می‌شود، دارد. هر چند هم این تجربه از دیدگاه جهتگیری و ناگواری حوادثی که به همراه آورد و ارزش بشری خود دارای بار منفی است، با این هم از دیدگاه پویایی خود و پیامدهایی که در تاریخ معاصر افغانستان داشت و دارد، پدیده‌ی بس آموزنده‌ی است. سخن بر سر جنگ‌های داخلی 1929- اوایل سال‌های دهه 1930 - نخستین منازعه در نوع خود در تاریخ پسامستمراتی خاور زمین؛ است.

گسل‌ها و گسیختگی‌های تباری- اجتماعی، سیاسی و... «انقلاب سال 1929 افغانستان» به پیمان‌بزرگی در برهه دیگر تاریخی در مرز سده‌های بیستم- بیست و یکم «باز زایی» گردیدند و تولد دو باره یافتند. آن هم، این نکته هم از سوی اشتراک‌کنندگان بلافاصله درگیری‌های نو و نیز از سوی نیروهای خارجی کشیده شده در آن کمتر در سنجش گرفته شد.

در این حال، تعویض خشونت‌بار نخبگان و دگرگون‌سازی تباری- سیاسی مکانیسم‌های قدرت در شرایط نو، دینامیک برهم خورده روند آغاز شده در بیش از نیم سده پیش تحول دولت سنتی و جامعه سنتی افغانستان، پس از به دست آوردن استقلال ظاهری را بازتاب می‌دادند.

بررسی تاریخ اجتماعی- سیاسی نوین افغانستان به آن دلیل هم اکتوئل است که این جهت تا همین چندی پیش در عمل در تاریخ نگاری ملی افغانستان موجود نبود و گناه آن به گردن اوضاع سیاسی، و همچنین از دست رفتن بخش چشمگیری از اسناد آرشیو ملی کشور و دیگر اسناد اولیه در سال‌های دهه 1980 - آغاز سال‌های دهه 2000 است.

آرایه غنی‌ی منابع اصلی (از جمله در زبان‌های افغانستان) در آرشیوهای شوروی پیشین (مانند: آرشیو سیاست خارجی فدراسیون روسیه، بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی و...) که به تازگی به روی پژوهشگران باز گردیده است، می‌تواند تا جایی این‌خلاف را پر کند. اگر چه هم نباید فرض بهره‌گیری از دیگر منابع دیگر از جمله منابع و مواد آلترناتیو (جایگزین) از دیدگاه برخوردارها و ارزیابی‌ها- منابع و مواد خارجی بایگانی‌های انگلیسی و... را از نظر انداخت.

با این کار، امکان زدایش میراث «جنگ سرد» که اثر بس ویرانگری بر محتوا و اشکال دانش افغانستان شناسی و نیز گفتگوی سودمند و بارور در میان دبستان های گوناگون و جهات افغانستیکا برای درک عینی رویدادهای کلیدی و قانونمندی الگوهای توسعه در افغانستان در سال های دهه های 1920-1950 بر جا گذاشته است، به دست می آید.

هدف از این مطالعه، تجزیه و تحلیل فرآیندهای اجتماعی و سیاسی در افغانستان از طریق منشور مبارزه دولت و اپوزیسیون بر سر مسائل کلیدی مدرنیزاسیون جامعه افغانستان در دوره احیای استقلال دولتی و تعویض نسل نخبگان/ نیروهای اجتماعی و سیاسی در (1919 - 1953 سال) است.

در واقع، سخن بر سر دو بار تلاش برای مدرنیزه کردن جامعه افغانستان و به میزان کمتر دولت است- که با طرح رادیکال اصلاح طلبانه امان الله خان (1919 - 1929) و تجربه نافرجام لیبرال خاندان یحیی خیل (اواخر سال های دهه 1940 - 1953)، که با دوره ثبات شکننده در افغانستان در رژیم الیگارشی خانوادگی نادر شاه و خاندان او (از سال 1933 - [هاشم خان و سپس هم پس از پایان جنگ جهانی دوم-گ.]- شاه محمود خان و خاندان یحیی خیل با شهریاری ظاهری ظاهر شاه) از هم جدا می شوند، ناکام گردید.

## **بخش یکم** **احیای استقلال دولتی و آلترناتیوهای توسعه در افغانستان** **در سال های 1919-1920**

### **1.1. مبارزه بر سر گزینش راه های توسعه در سال های نخست استقلال: بان اسلامیست ها و جهان خارج:**

در اواخر فروری 1919 در افغانستان در پی کشته شدن امیر حبیب الله خان، برای چندی فرمانروایی دوگانه پی پدید آمد: در جلال آباد سردار نصر الله خان<sup>9</sup> - برادر حبیب الله خان اعلام پادشاهی کرد. همزمان با آن شهزاده امان الله خان - فرزند پادشاه کشته شده، در پایتخت به تخت نشست.

در مبارزه بر سر فرمانروایی، امان الله پیروز شد - پادگان کابل به او سوگند وفاداری خورد و با نفوذترین قبایل پشتون از او پشتیبانی کردند. امان الله که به علت اوضاع فوق العاده در کشور به قدرت رسیده بود، عملاً برای فرمانروایی کشور آماده نبود. هرچند به علت بلندپروازی خود و تمایل صمیمانه مبنی بر تغییر وضع در کشور می کوشید. امیر نو هوادار محمود بیک طرزی - اندیشه پرداز اصلاحات و روشنگری که تجربه ترکی را با پویایی تبلیغ می کرد، نمی توانست با توانمندی برنامه های خود و دیگران مبنی بر دگرگونسازی در افغانستان را در بستر معاصر پیاده سازد.

چنانی که ناظران یاد آور شده اند، لغزش جدی امان الله به ویژه در مراحل نخستین فعالیت وی هویدا بود: نادیده گرفتن

---

<sup>9</sup>. ادعای نصرالله را می توان با توافق انجام شده در 1901 توضیح داد که آن را داکتر عبدالغنی در اثر خود زیر نام «تاریخ فشرده افغانستان» بازگو نموده است. پس از مرگ عبدالرحمان خان در 1901 مساله تخت نشینی و تاجپوشی پدید آمد. خود عبدالرحمان خان می پنداشت که تخت باید از آن کسی باشد که سزاوار آن است که خود وی را پیش از مرگ خود خواهد گماشت و یا با نفوذترین چهره های کشور وی را برخواهند گزید. سزاوارترین نامزد، پسر بزرگ امیر - حبیب الله خان شمرده می شد. مگر مادر وی از خاندان شاهی نبود. از این رو، پسر دیگر امیر - شهزاده نصرالله مدعی تخت بود.

سردار بس بانفوذ عبدالقدوس خان اعتمادالسلطنه توانست جلو درگیری بر سر قدرت را بگیرد - او موفق شد میان برادران تفاهم به وجود بیاورد: حبیب الله به تخت نشست و نصرالله ولیعهد اعلام گردید. نه کدام پسر امیر جدید حبیب الله. توافق نامه در زمینه از سوی حبیب الله خان در حاشیه قرآن امضاء شد. نگاه شود به: عبدالغنی، ص 597.

Ghani, Abdul. A Brief History of Afghanistan. Karachi, 1989.-P.597

ن. م. گوریچف - کارشناس سرشناس شوروی در زمینه مسایل اقتصادی افغانستان بر آن بود که رخداد های 21-28 فروری 1919 را می توان چونان «کودتای جوانان افغان» ارزیابی کرد. مگر اسناد و مدارک دست داشته اجازه می دهند این گونه برداشت را بیش از حد «قاطعانه» پنداشت. نگاه شود به: گوریچف: «افغانستان - برخی از خصوصیات توسعه اقتصادی - اجتماعی توسعه»، 1919-1977، مسکو، 1983، ص 43.

عامل عشایر و در کل رفتارهای ساده لوحانه - خیال پرورانه به امور دولتی.<sup>10</sup>

تدوین و تحقق مشی بیشتر از همه همخوان با نیازهای کشور در آن زمان، به خاطر وجود چندین گروهبندي در محافل حاکم دشوار می گردید. یکی از این گروه ها از سوی مادر امان الله - علیا حضرت گرد آمده بود و دارای دیدگاه های سنتی بود. گروه شیر احمد خان و علی احمد خان دارای جهتگیری انگلیسی گرایی بود.

جوانان افغانان - سیاستمداران دارای گرایش های اصلاح طلبانه و میهن پرستانه، فعالان اجتماعی و شخصیت های انفرادی که از ایده های مترقی الهام می گرفتند و به امیر جوان تکیه کرده بودند، جهت گیری ترقی خواهانه را پیش گرفتند. خود امان الله با ادعای بازی نمودن نقش رهبر مستقلى که به تنهایی یا با مشارکت اندک بیگانه توانایی رهبری کشور را که با مسایل سختی روبرو بود، دارد؛ شتاب نمی کرد با هیچ یکی از این گروه ها همسویی کند.

امان الله که فرمانروای بس بلندپرواز با رفتارهای متناقص - کسی که بیشتر مشوره های رایزن های هوادار خود و آوندهای منقدان را نادیده گرفته بود، آگاهانه یا با فراست هر طور بود یک رشته خطوط سیاست داخلی و خارجی خود را درست تعیین کرد. به قدرت رسیدن او، و ویژگی های وضع بین المللی افغانستان پس از جنگ جهانی اول موجب پویایی های چشمگیر امیر نو و اولویت دادن به مسایل سیاست خارجی شد. همانا به همین دلیل، نخستین اقدام مهم امان الله احیای استقلال کامل کشور شد. بیرون شدن افغانستان از سیطره نفوذ بریتانیا در سایه وضع متغیر بین المللی و مشخص تر در سایه بی ثباتی اجتماعی - سیاسی در هند بریتانیایی و نگرانی محافل امپراتوری بریتانیا از دست دادن همه منطقه آسیای میانه جنوبی، ممکن گردید.

---

<sup>10</sup> عبدالغنی که مدت ها در افغانستان زندگی کرده، ویژگی های جامعه افغانی را نیک می دانست، بنیه رهبری امان الله خان و تجربه حیاتی وی را از آوان نشستن به تخت را با شک و تردید ارزیابی می کرد. وی همچنین می پنداشت که دیدگاه های استاد عقیدتی امان الله - محمود بیک طرزی نه در همه موارد اوضاع راستین جامعه افغانستان در اواخر دهه دوم سده 20 را بازتاب می داد. از جمله، وی را پندارهای ایده آلیزه شده طرزی در باره عشایر پشتون به عنوان ملت واحد، می آزد.

خود عبدالغنی که سهم چشمگیری در زمینه روشنگری و پیشرفت در افغانستان، ادا کرده بود، بر آن بود که «متحد ساختن عشایر افغانی بایستی شرط لازمی توسعه باشد، اما این کار تنها در شرایط رهبری صلح آمیز و سیستم مترقی روشنگری اجتماعی که برای آن دست کم نیم سده لازم است، ممکن می باشد.» - نش به:



چنین تکیه های بلند بر دور نو «بازی بزرگ» در آسیا (به گونه سنتی رقابت میان امپراتوری های روسیه و بریتانیا و در اوضاع تازه میان روسیه شوروی و بریتانیا)، کوتاه بودن جنگ سوم انگلیس در برابر افغانستان در سال 1919 و از میان رفتن کنترل مستقیم بریتانیا بر سیاست خارجی افغانستان را از پیش تعیین کرد.

جنگ انگلیس و افغانستان در سال 1919، که سه هفته به طول انجامید و هنوز علل و پیامدهای آن جر و بحث های بسیاری را بر می انگیزند، به هر رو، بخش مهمی در تاریخ نوین افغانستان و در واقع - نقطه چرخش آن، هر چند هم در ابعاد صرفا جیوپولیتیک بود.<sup>11</sup>

به گونه سنتی، پنداشته می شود که انگیزه برای جنگ، تعویض چهره های سیاسی اصلی نخبگان حاکم بوده است و این درست است، اما این هم درست است که برای افغانستان به گونه عینی مشکل پیدا کردن وضعیت نوسازی و دولتی به پختگی رسیده بود. به گونه یی که جی. مالم - از با تجربه ترین مقامات استعمار بریتانیا در هنگام درگیری جنگ در سال 1919 - افسر جوان ارتش انگلیسی - هندی نوشته بود: «اگر شرایط امیر [حبیب الله خان - گ.] ... مبنی بر ارائه استقلال کامل در ازای بی طرفی راسخ او در دوره جنگ جهانی اول که از دیدگاه همه معیارها به طور کامل موجه بود، پذیرفته می شد، می توانستیم از جنگ سوم افغان جلوگیری کنیم».<sup>12</sup>

خیزش ارتش افغانستان و شماری از قبایل پشتون در برابر نیرومندترین قدرت استعماری در بهار سال 1919 تا حدی با رویدادهای پنجاب برانگیخته شده بود، که به نام «تیرباران های امریتسر» شناخته شده است. تیرباران خونردانه شرکت کنندگان مراسم جشن در پایتخت پنجاب - امریستر برپایی جنبش آزادیبخش ملی در هند بریتانیایی را برانگیخت. همین رویداد در خود ماشین استعماری بریتانیا مشکلاتی را آفرید.

---

<sup>11</sup>. در تاریخ نگاری ما رویدادهای جنگ سوم انگلیس و افغان سال 1919 توجه چندانی را به خود جلب نکردند. یکی از نخستین پژوهشگران این بخش مهم تاریخ مناسبات بین المللی در آسیا - بابا خواجه یف بود (نگاه شود به: «جنگ افغانستان به خاطر استقلال در 1919 (بر پایه اسناد افغانی و بخارایی)، مسکو، 1960 و «شکست سیاست انگلیس در آسیای میانه و در خاور میانه (1918-1924)»، مسکو، 1962).

شرح مفصل هنری - مستند این جنگ در مونوگرافی ن. آ. خالفین «سپیده دم آزادی بر فراز آسمان کابل»، مسکو، 1985 - در 320 صفحه بازتاب یافته است. ارزش این کتاب را نبود سامانه علمی تا اندازه یی پایان می آورد.

<sup>12</sup>. South Asia Archive, G.L. Mallam collection, v.3, box iv. Imperial Frontier: the last thirty years.- P.4

چنانی که همان جورج مالْم (Mallam)، به خاطر می آورد، «ارتش بریتانیا در کل از قاطعیت جنرال ها و مقامات ارشد ما (در این مورد مشخص از فرمانده سپاهیان- جنرال اودویر (O'Dwyer) - فرماندار پنجاب پشتیبانی کرد، اما تنها پس از برقراری نظم بود که کشتار بیهوده و بی معنای آدم ها را محکوم کردند و به باد نکوهش و سرزنش گرفتند».

رهبری افغانستان اطلاعات موثقی در باره اوضاع در آن سوی مرز در دست داشت<sup>13</sup> و می خواست از بحران پنجاب بهره برداری دو گانه نماید- به یاری مهاجران هندی که در کابل بسر می بردند، در پنجاب شورش برپا نمایند و در همان زمان بر مواضع بریتانیا در کتل خیر، وزیرستان و دیگر جاها... یورش ببرند. مگر، چنین نتوانستن به چنین هماهنگی دست یابند. در هنگام درگیری های نظامی در مرزهای هند و افغانستان، اوضاع در پنجاب زیر کنترل در آمده بود.

به هر رو، پیوند علی میان رویدادهای امریتسر و با جنگ سوم انگلیس و افغانستان از سوی منابع مختلف از جمله انگلیسی تایید می گردد. از جمله موسپارت (S. Muspratt) - عضو نخستین هیات دیپلماتیک در کابل که پس از فرمانده بزرگ نظامی ارتش انگلیس در هند گردید، در سخنرانی خود در نشست جامعه پژوهشی آسیای میانه (در دسامبر 1922) اعتراف کرد: «... از دید من، به گمان غالب، رویدادهای افغانستان از پیامدهای [ناآرامی ها در هند] است... این رویدادها بحران افغانستان را سرعت بخشیدند، نه این که بر عکس...»<sup>14</sup>.

مقصر اصلی ماجرا، فرماندار پنجاب- اودویر (O'Dwyer) با ویژگی های رفتارهای باشندگان نوار مرزی هند و افغانستان مقارن با رویدادهای سال 1919 نیک آشنایی داشت. او بیش از بیست سال در ارتش هند بریتانیایی خدمت کرده بود و باری هم هنگام یورش به پیوار کتل به اسارت سربازان افغان افتاده بود. اودویر در طول چند سال جنگ (1915 و سال های بعد از آن) به پیگرد مهاجران افغان، به ویژه آدم های بیکار تا هنگام ترک پنجاب می پرداخت.

<sup>13</sup>. اطلاعات معینی را در باره اوضاع در استان مرزی شمال باختری هند بریتانیایی و پنجاب غلام حیدر خان-پست ماستر (نماینده پستی) افغانی در پیشاور به دسترس مقامات افغانی گذاشته بود. او در ماه می 1919 به برما تبعید گردید و در ماه سپتامبر 1920 به کابل باز گردید. در باره ارزشمندی خدمات او برای رهبری کشور تا جایی فراز آمدن او از نردبان کرسی های دولتی گواهی می دهد. غلام حیدر خان در درازای سال های سال کارمند وزارت خارجه بود که از جمله مسولیت امور روسیه و ترکستان را به دوش داشت. او همچنان مدتی در وزارت مالیه کار می کرد که حتا در اواخر سال های دهه 1930 آن را رهبری نیز می کرد.

IOR/12/125 Dispatches relating to personalities in Afghanistan 9 jan 1942- 10 Aug. 1946.- p. 15.

<sup>14</sup> . Mss Eur F223/78 Afghanistan, 14.12.1922.

اودویر دید خودش را در درگیری ها در نوار مرزی و کشاکش های چند ساله با افغانستان داشت- او بر آن بود که افغان ها، در رابطه با مشکل مرزی (خط دیورند) یا بدون آن هم، همواره از قبایل متعصب به ویژه مسعود و وزیری برای مقاصد خود بهره برداری ابزاری خواهند نمود.

اودویر حل مساله را بر پایه تجربه روسیه در رامسازی قفقاز در سده نهم با کشیدن راه ها و ساختن پادگان های جنگی مستحکم می دید. او می پنداشت: «این تدبیرها نه برای گرفتن سرزمین آن ها و یا گستره جویی امپریالیستی، بل شیوه یی برای محافظت از اتباع ما- قربانیان اصلی اشتباهات گذشته ما، در هر دو سوی رود سند است.»<sup>15</sup>

تجربه روسیه به گونه بس پارادکسال و بیخی متفاوتی در رخداد های جنگ سوم افغان و انگلیس و پدیدار شد. مگر در باره این عامل عملا هیچ اشاره یی در تاریخنگاری این مساله یاد آوری نمی گردد. افزون بر آن، این امر تنها در چند منبع تایید می گردد و همو خاطرات ک. ای. سلویوتسکی و ک. ک. سلویوتسکی، که آن هم تنها در سیمای خاطرات سیاسی و رساله حفظ شده است.<sup>16</sup>

<sup>15</sup> . ODwyer M. India as I knew it 1885-1925. Third edition, London, 1926. – p. 133- 134.

سخنرانی اودویر- ناسیونالیست سیک که زمانی به استانداری پنجاب رسیده بود، در واقع واکنشی بود به سخنرانی همتایش- سر پرسی سایکس در باره افغانستان که در نشست باهمی «جامعه همایونی آسیای میانه» و «جامعه آسیای همایونی» بریتانیا در سال 1940 ایراد نموده بود. سخنرانی اودویر در واقع در نکوهش و سرزنش مشی و رفتارهای سایکس ایراد گردیده بود.

**یادداشت گزارنده:** سر پرسی سایکس کتاب جالبی نوشته است به نام «تاریخ افغانستان» که دردمندانه به رغم اهمیت آن تا کنون نه تنها به زبان پارسی دری ترجمه نشده، بل نیز تا کنون کماکان در کشور ما ناشناخته مانده است.

شایان یادآوری است که جنرال سر پرسی سایکس کتاب سنگینی دیگری هم نوشته به نام «تاریخ ایران» در دو جلد که از سوی آقای گیلانی به زبان پارسی دری برگردان و در تهران به زیور چاپ آراسته شده است که همچنان در بر دارنده اطلاعات سودمندی در باره افغانستان است.-گ.

<sup>16</sup> ک. ای. سلویوتسکی- فرمانده پیشین دژ کوشکا از 1918- 1921 به عنوان نخستین نماینده غیر رسمی روسیه شوروی در کابل بسر برد که برای برپایی مناسبات دیپلماتیک با افغانستان زمینه سازی می کرد. او همچنان توانست ایستگاه رادیویی را که میسیون نیدر مایر- هنتیگ در دوره جنگ جهانی اول به افغانستان برده بودند، به یاری افغان هایی که آموزش های ویژه دیده بودند، و پسر نوجوانش- ک. ک. سلویوتسکی که در آن برهه در لیسه «حبیبیه» درس می خواند، دو باره به کار اندازد و کشف مراسلات رادیویی بریتانیایی را سازماندهی نماید که به امان الله خان امکان داد در روشنی کارهای حریف باشد.

به سال 1921 ک. ای. سلویوتسکی به تاشکنت فرا خوانده شد و تا پایان زندگانی (1944) در کرسی های پایین کار کرد. او در باره دستاوردهای کار محرم میسیون خود گزارشی را عنوانی گ. و. چیچیرین- رهبر کمیساریای

به گفته ک.ک. سلویوتسکی «امان الله طلاعات راستینی را در باره رویدادها در سراسر جهان، روسیه شوروی و هند به دست می آورد که همو دریافت این اطلاعات او را به گرفتن تصمیم جسورانه مبنی بر اعلام استقلال بر انگیختند. در هنگام جنگ انگلیس و افغانستان، کشف رادیویی به افغان ها کمک نمود (انگلیسی ها در باره آن چیزی نمی دانستند و از همین رو همه مراسلات را سر گشاده می فرستادند بدون آن که آن ها را در لفافه رمزی بیچانند) تا نقاط ضعیف را در دفاع دشمن دریابند و آن ها را به سنجش بگیرند و نیز آگاهی یابند که قیام آغاز شده در مرزها به اعماق سرزمین هند ره گشوده است».<sup>17</sup>

---

خلق در امور خارجی نوشت که دردمندان تا کنون موفق به یافتن آن نگردیدیم.

ک. ای. سلویوتسکی خاطرات خود در باره این گوشه از پویایی هایش را با آ.و. استانیشفسکی (ن. نیالو) که بعدها خاور شناس نامداری گردید و به مسایل افغانستان هم دلچسپی داشت (نقل قول های او از ک. ای. سلویوتسکی در مقاله کوتاهش زیر نام «موازی های رخدادها: ترکستان-افغانستان- جبهه خاوری» گاهنامه بی نظیر رویدادهای سال 1919» بازتاب یافته است و در بایگانی مرکزی دولتی جمهوری ازبیکستان نگهداری می شود - فوند آر- 2464، پرونده ویژه 1، کارتن 1)، در میان گذاشته بود.

سزاوار است یاد آور شویم که باید با ارزیابی های ک. ک. سلویوتسکی- پسر ک. ای. سلویوتسکی به پیمانانه بایسته محتاطانه برخورد شود. چون این خاطرات آکنده از رنج های ناشی از سکوت چندین ساله و رنگ آمیزی شده است که در آن نقش پدرش در رویدادهای افغانستان، تحریف گردیده است.

همراه با این نباید از نظر انداخت که خاطرات و یادواره های او از دوره آموزشش در لیسه حبیبیه کابل در سال های 1919-1921 منبع منحصر به فرد و بی نظیری است که به سال 1965 در تاشکنت از سوی و. ا. رومودین-افغانستان شناس برجسته، به رشته نگارش در آمده و از سوی او هم پسانتر چونان پیوست به مونوگرافی «اوچرک هایی در زمینه تاریخ و تاریخ فرهنگ افغانستان در میانه های سده نهم- سه دهه نخست سده بیستم» در مسکو، به سال 1983 در ص.ص. 169-173 به چاپ رسید.<sup>17</sup>

1، کارتن 26، برگ 5، نامه ک.ک. سلویوتسکی به و.آ. رومودین تاریخی 1975/03/23.

مقامات وقت افغانستان گناه آغاز جنگ را به گردن انگلیسی ها می افکنند. با آن که برخی از مهره های با اتوریته از جمله شاه محمود خان- نماینده خاندن مصاحبان، اعتراف می نماید که تلاش حل خشونت آمیز مساله از سوی رهبری افغانستان انجام شده بود.

او در گفتگو با آ. بابا خواجه یف- خاور شناس ازبیک به تاریخ 30 اپریل 1958 توضیح داد: «علت درگرفتن جنگ میان افغانستان و انگلیس، تقاضای حکومت و مردم افغانستان مبنی بر به رسمیت شناختن و استقلال کشور از سوی بریتانیای کبیر بود. پس از آن که بریتانیای کبیر یادداشت حکومت افغانستان را در رابطه به به رسمیت شناختن استقلال کشور

افغان ها در اوایل ماه می 1919 اقدامات رزمی را در بخش شمالی مرزهای هند و افغانستان آغاز کردند. یگان های آن ها بر دشمن ضرباتی وارد آوردند. در این هنگام، در پشت جبهه دشمن ناآرامی هایی در میان باشندگان بومی (در پیشاور، در مناطق بود و باش مومنها، افریدی ها و دیگران) آغاز شد. مگر، این پیروزی تحکیم نیافت. آن هم در حالی که اقدامات اصلی در محور جبهه مرکزی متمرکز گردیده بود.

در این جا، در منطقه دره کرم، نیروهای زیر فرماندهی جنرال محمد نادر خان دست به یورش زده بودند. در اواخر ماه می شهر تل را محاصره و آن را گرفتند. این پیروزی به یمن قیام وزیری ها و مسعودها و نیز گریز شبه نظامیان قبيله یی زیر خدمت بریتانیایی ها دستیاب شد. هنوز در ماه های اپریل و می سال 1919، پشتون های بومی این شهر افسران بریتانیایی را کشته و سلاح در دست گروه گروه به افغان ها پیوستند.

رویدادها در جنوب با پویایی کمتری توسعه یافتند. گذشته از آن تمرکز دو تیپ (لوا)ی پیاده و دو هنگ سواره به نیروهای انگلیسی- هندی امکان دادند جلو حمله افغان ها از قندهار را بگیرند.

لرد چلمسفورد- نایب السلطنه هند، به تاریخ 4 ماه می با دریافت خبر یورش های افغان ها بر بخش های گسترده یی از نوار مرزی افغانستان و هند، از باور به آن چه که اتفاق افتاده بود، خود داری کرد. زیرا درست چندی پیش، او و اداره زیر فرمانش نامه رسمی یی از کابل با لحن دوستانه دریافت داشته بودند. فرستاده افغانستان که تازه از راه رسیده بود، به آگاهی همتایان بریتانیایی خود رساند، که امیر از اندرز او مبنی بر «توسعه روابط دوستانه با دولت هند» پشتیبانی کرده است.<sup>18</sup>

به هر رو، هر چه بود افغان ها نتوانستند موفقیت عملیات ناگهانی را تحکیم ببخشند- سپاهیان انگلیسی- هندی که برتری چندباره یی بر حریف هم از دیدگاه نیروی انسانی و هم از دیدگاه تجهیزات رزمی داشتند، ضربات محسوسی در ناحیه داکا در غرب کتل خیبر و در ناحیه اسپین بولدک وارد آوردند.

---

نپذیرفت، حکومت افغانستان آغاز به سوقيات سپاهیان نمود... گسیل سپاهیان روی این منظور صورت گرفت که هرگاه انگلیسی ها از راه گفتگوها استقلال افغانستان را به رسمیت نشناسند، شماری از مهم ترین تهانه ها را آماده ساخت تا به زور تفنگ استقلال را به دست بیاوریم.»  
بر گرفته از بایگانی مرکزی دولتی جمهوری ازبیکستان فوند آر-2850 پرونده ویژه 1، کارتن 161، برگ 10.

<sup>18</sup> . Secret Papers from Royal Archives. Chief Editor P.N.Chopra. Konark Publishers Pvt Ltd, 1998.- P.196.

نخستین بمباری هوایی برکابل روحیه افغان ها را سخت در هم شکست<sup>19</sup> - هنوز به تاریخ سوم جون 1919 در گرماگرم خیزش های قبایل پشتون در نوار مرزی، به پیشنهاد جانب افغانی اعلام آتش بس شد و به زودی گفتگوهای صلح آغاز گردید.

جنگ انگلیس و افغان در 1919 بالاخره با چه نتیجه یی به پایان رسید؟ برای این پرسش تا هنوز پاسخ یکسانی وجود ندارد. آن هم در حالی که این درگیری را می توان در ترازهای مختلف بررسی کرد- ناب نظامی، سیاسی و...

... و اگر همه افغان های نسل های بعدی و سیاستبازان طیف های گوناگون آن کشور، تردیدی در پیروزی کشور شان که خواستار استقلال بود و آن را به دست آورد، نداشتند و ندارند؛ دیدگاه ها و ارزیابی های انگلیسی ها راه های مختلفی را می پیمایند.

در این پیوند، کتاب درسی تاریخ نظامی تدوین شده در سال 1932 برای تازه واردان آموزشگاه حربی، در بررسی کارزار 1919 و پرسش ها و پاسخ ها در زمینه این موضوع، اندیشه یی مطرح می گردد که این جنگ یک «جنگ پایان نیافته» (نیمکاره) و «نیمه پیروزمندان» بوده است که حریف واقعی در آن، نه آن چنان که پنداشته می شود، افغان ها، بل هم قبیله یی های شان- قبایل پشتون مرزی هند و افغانستان بودند.

---

<sup>19</sup>. هر چه بود، در روند بمباران بامداد روز 23 می 1919 هواپیماهای انگلیسی هشت بمب را بر کابل فرو ریختند که در بازار، ارگ، ماشین خانه، آموزشگاه حربی و وزارت حربیه فرود آمدند که تاثیر ویرانگری بر روحیه افغان ها بر جا گذاشتند. امان الله خان بی درنگ از نادرخان- وزیر حربیه در باره شرایط مصالحه با انگلیسی ها استفسار و استعلام کرد که در پاسخ با موضعگیری استوار وزیر قاطع خود رو به رو گردید: «حادثه ریختن چند بمب از طیاره های انگلیسی بر کابل و کشته شدن چند اسپ در ارگ نباید پادشاه را به اندازه یی بترساند که حاضر به صلح خفت بار گردد.» نادر خان پاسخ داد که برای بررسی مساله مصالحه، باید لویه جرگه اضطراری را فرا خواند.

برگرفته از: بایگانی مرکزی دولتی جمهوری ازبیکستان، فوند آر-2464. پرونده ویژه 1، کارتن 1، برگ 44.

آن چه مربوط می گردد به تهدید هوایی، هرگاه به خاطرات ک.ک. سلویوتسکی باور کنیم، پدر او در این زمینه هم به افغان ها کمک نموده بود. به گفته او، پدرش از تیرباری که بر روی چرخ های یک گاری تعبیه گردیده بود، دستگاه پدافند هوایی ساخته بود که با آتش گشودن به سوی هواپیماهای بریتانیایی، آن ها را پراکنده کرده و از ایجاد ترس و هرج و مرج در میان افغان ها جلوگیری نمود.

برگرفته از: بایگانی مرکزی دولتی جمهوری ازبیکستان، فوند 2558، پرونده ویژه 1، کارتن 26، نامه ک.ک. سلویوتسکی به و.آ. رومودین تاریخی 1975/03/23.

از این رهگذر، یکی از قربانیان اصلی- خود امیر جوان افغان بوده است، که در تلاش برای پایداری تاج و تخت خود با هزینه پیروزی برومیزی با همدستی بیرونیان بود. «برنامه های او برهم خورد که این خود یک دستاورد است. آن هم روی هم رفته، یک دستاورد منفی که تاثیر بایسته یی نه بر افغان ها و نه بر هواداران آن ها در هند بریتانیایی و نه بر جهان خارج بر جا نگذاشت».

این گونه، مولف کتاب درسی نظامی برای افسران آینده از شکست [سیاسی-گ.] افغان ها [در جنگ سوم افغان و انگلیس-گ.] سخن می گوید.<sup>20</sup>

هر چه است، روشن است نمی توان از پیروزی تمام عیار جانب «افغانی» حتا سخن بر زبان آورد. با آن که جنگ سوم افغان و انگلیس مکانیسم امپریالیستی بریتانیا (تامینات نیروهای نظامی، سوق و اداره آن ها و...) را دچار اختلالات جدی ساخته بود.

پایان دادن سریع به جنگ افغانستان هم آگاهانه بود و تا جایی عقب نشینی خردورزانه برای حفظ خود امپراتوری و در گام نخست هند بریتانیایی، که پس از رویدادهای امریتسر به ابتکار رهبری نو کنگره ملی هند به رهبری مهاتما گاندی آغاز به لرزش نموده بود.

نفس اعلام جنگ در برابر انگلیس در سیمای جهاد و همچنین تمایل متحد ساختن زمین های پشتون نشین در دو سوی خط دیورند (مرز فرضی میان هند بریتانیایی و افغانستان) در ابتدا برای امان الله خان حمایت گسترده هم میهنانش، از جمله روحانیت را تامین کرد. جنگ سوم انگلیس و افغان پیامدهای دیگر دیرپایی هم داشتند که تا آخرین روزهای حکومت بریتانیا در هند احساس می شد- با اشغال پر هزینه نواحی نا آرام مرز

---

<sup>20</sup> .Sheppard E.W. Military history for the staff college entrance examination. Aldershot, Gale and Polden, L.and Portsmouth, 1932.-P.118-120.

از دید لرد چلمسفورد- نائب السلطنه هند بریتانیایی، امان الله خان با آغاز جنگ با انگلیسی ها می خواست این گونه، توجه اتباع خود را از ماجرای کشته شدن پدرش که در آن گویی او و مادرش- علیا حضرت دست داشته بودند؛ منحرف بسازد.

نگاه شود به نامه چلمسفورد به گیورگ- پادشاه بریتانیا، تاریخی 21 ماه می 1919-

Secret Papers from British Royal Archives. Chief Editor P. N. Chopra. Konark Publishers Pvt Ltd, 1998.- P. 195.

اما این روایت درست مانند دیگر توضیحات علل، روند و فرجام جنگ افغان و انگلیس در سال 1919 به دشوار از سوی افکار عامه حتا در خود متروپول پذیرفته شدند. چلمسفورد می پنداشت که آدم های انگشت شماری از دشواری پیشبرد جنگ در نوار مرزی هند آگاهی دارند.



هند و افغانستان- وزیرستان، همراه بود و همین اشغالگری بنیه اعتراض را در هند بریتانیایی فربه تر می ساخت.<sup>21</sup>

امضای قرار داد نیمبند صلح به تاریخ 8 اگست سال 1919، و قرار داد کامل صلح در نوامبر 1921، وضع بین المللی نو افغانستان را به عنوان دولت مستقل، از دیدگاه حقوقی تقویت کرد. مگر، راه دیپلماسی افغانی مقارن با این پیروزی بزرگ، هموار نبود. در آغاز در ماه می 1920 در میسوری (در هند بریتانیایی) گفتگوهای افغان و انگلیس در زمینه تدوین شرایط موافقتنامه صلح برگزار گردید. سپس هم کار آغاز شده در این راستا را نخستین میسیون بریتانیایی به ریاست هنری دابس (کسی که هیات بریتانیایی را در میسوری هم رهبری می کرد) در کابل در ماه جنوری 1921 پی گرفت.

انگلیسی ها می پنداشتند که جانب افغانی د- فاکتو هنوز در هنگام فرمانروایی امیر حبیب الله خان از رژیم مستقل برخوردار بود که پذیرفتن هیات آلمانی- ترکی به رهبری هینتینگ- نیدرمایر در سال های جنگ جهانی اول گواه بر آن بود. مگر، برای خود افغان ها جانب فرمولیته مساله، یعنی به رسمیت شناختن حقوقی استاتوس استقلال کشور شان به شکل رسمی و آشکار بر شالوده یک قرار داد مهم بود.

روند گفتگوها چه بسا که شکل داد و ستد و چانه زنی های بازاری را به خود گرفته بود- افغان ها، برای مثال، خواستار به دست آوردن یک کشتی بازرگانی در بندر کراچی به عنوان تحفه ویژه بودند که تا جایی می توانست گره راهیابی به دریای آزاد را بگشاید. آن ها همچنان بر اکریدیتاسیون (مقیم شدن) دیپلمات های خود در لندن پا می فشردند.

امان الله خان هنگامی که آگاهی یافت که از محمد ولی خان- نماینده مختار او نه در وزارت خارجه، بل در وزارت امور هند پذیرایی شده است، آماده بود گفتگوها را بر هم بزند.<sup>22</sup>

بریتانیایی ها نیز با دست یازیدن به عقب نشینی های مهم، نه بی چون و چرا ناز و اداهای دیپلماسی افغانی را می کشیدند و حتا آزردهای و سرخوردگی های خرد و ریز زندگی در کشور میزبان را متحمل می گردیدند. برای مثال؛ هنری دابس- رییس هیات، هنگام باریابی به بارگاه امیر امان الله خان، بر قرار بسیار دقیق هماهنگ شده از پیش [هماهنگ با

<sup>21</sup> . South Asia Archive, G. L. Mallam collection, v. 3, box IV. Imperial Frontier: the last thirty years.- P.18-19.

<sup>22</sup> . Mss Eur Photo Eur 401. Sir James Glasgow Acheson Memories. Chequerboard. V.I-P. 110. افغان ها نه تنها در نظر نداشتند از سوبسایدی های پولی بریتانیا چشم پوشند، بل، تازه خواستار افزایش آن هم بودند!.



پروتکل-گ.] پافشاری داشت، نه این که امیر با تاخیر نیم ساعته [با نقض تشریفات-گ.] او را بپذیرد. همو او بود که پس از آگاهی یابی از سرقت اسب حامل پیک دیپلماتیک از سوی رهنمان، تهدید کرد که [در صورت پیدا نشدن پست-گ.] بی درنگ گفتگوها را برهم زده و هیات را از کابل خواهد برد.<sup>23</sup>

گام مهم دیگر دولت امان الله در 1919 برپایی روابط دیپلماتیک با روسیه شوروی و استوار ساختن آن بر شالوده قراردادی-حقوقی در 1921، شد. مگر، به گونه یی که تازه ترین پژوهش های میهنی و خارجی در زمینه مراحل آغازین مناسبات افغانستان و شوروی<sup>24</sup> و نیز اسناد نخستین میسیون دیپلماتیک در افغانستان در سال 1919 و دیگر مواد آرشیوی نشان می دهند، موقف کابل در قبال شوروی جنجال بر انگیز و مهمل بوده است. هرچند هم روند و گرایش تعاملات شوروی و افغانستان در آن زمان، نمونه کمیاب همزیستی مسالمت آمیز کشورها با ساختمان های اجتماعی گوناگون را نشان می داد.

چنین گرایشی نه این که از همان آوان برپایی مناسبات، چیرگی یافته بود. بسنده است بگوییم که رهبری افغانستان و در گام نخست خود امیر امان الله خان آماده بود به قرار داد به امضاء رسیده (و حتا تصویب شده از سوی مجالس دو کشور) با شوروی، در بدل قرار داد نو انحصاری، در بر گیرنده و جامع («اکسکلوزیو») میان افغانستان و انگلیس<sup>25</sup> که به دست آوردن سوبسایدی های سخاورزانه و کمک های تازه گوناگون از جمله دارای بار نظامی (برای مثال؛ به دست آوردن بیست هزار میل تفنگ برای پاسداری از مرزهای شمالی کشور، دوازده فروند هواپیما که قرار بود چهار فروند آن بی درنگ به افغانستان تحویل داده شود)<sup>26</sup> را نوید می داد؛ پشت پا بزند.

---

<sup>23</sup>. طرفه این که پست گمشده، بامداد روز دیگر پیدا شده و سر جایش حاضر گردید!

<sup>24</sup>. پانین س. ب. «مناسبات افغانستان و شوروی در سال های 1919-1929»، مسکو، 1998.

<sup>25</sup>. قرار داد افغان و انگلیس در ماه نوامبر 1921 به امضاء رسیده بود. مگر روند آماده سازی آن که در برنامه بود یک قرار داد در بر گیرنده و جامع (اکسکلوزیو) که لغو کننده و فسخ کننده قرار داد افغانستان و شوروی که درست چندی پیش در همین سال امضا شده بود، باشد و در نظر داشت «اصلا بلشویک ها را از افغانستان بیرون براند»؛ به کارزار چانه زنی های تمام عیار مبدل گردیده بود.

Afghanistan. Memorandum by Birkenhead.- CAB/24/173.-P.2

<sup>26</sup>. Afghanistan, 29-30<sup>th</sup> September 1921.- CAB/24/128.

امان الله خان در گفتگو با هنری دابس به تاریخ 29 سپتامبر 1921 تاکید نمود که «او دوستی با انگلیس را بر صندوق های طلای روسیه ترجیح می دهد».- نگاه شود به: همان جا،

مکارگی امان الله خان که تازه چندی پیش نیمی از سوبسایدی موعود روسیه [یک میلیون روبل با پشتوانه طلایی-گ.] - به میزان 500 هزار روبل با پشتوانه طلا را به دست آورده بود، حتی انگلیسی ها را که در پی کمرنگ سازی اعظمی تاثیر روسیه در افغانستان بودند و هر چه بود در پی بستن سازشنامه جنتمنانه (جوانمردانه) با این کشور و هوادار دستیابی به دیگر واریانت های «مفاهمه آمیز» حل مساله افغانستان در ابعاد منطقه یی بودند و گذشته از آن قرار داد بسته شده در همان 1921 میان خود شان و افغان ها برای ایشان پذیرا بود؛ نیز در شگفتی اندر ساخته بود.

در این میان، برخورد نیرنگبازانه امیر با قرار دادهای، بیشتر نشاندهنده موقف و نگرش خود او و برخی از حواریونش بود، در حالی که طرزی- وزیر امور خارجه هوادار پیشبرد همزمان امور با انگلستان و روسیه بود و وزیر حربیه- نادر خان در آستانه جنگ انگلیس و افغانستان در سال 1919، «مسکو را به اقدام باهمی در برابر بریتانیا و در واقع برای به اجرا درآوردن اندیشه پیمان تهاجمی- دفاعی فرا می خواند».<sup>27</sup>

فرصت جویی (اپورنویسم) و چندگونگی میان رفتارهای رهبری افغانستان، هم سرشت مشی سیاست خارجی رژیم نو آن کشور و هم ویژگی های شیوه ها و راهکارهای پیشبرد امور با دو قدرت بزرگ (که منافع خاصی در منطقه آسیای میانه و جنوبی داشتند- بریتانیا و روسیه شوروی) را بازتاب می داد. آن هم در حالی که مشی روسیه شوروی در قبال بخارا و خیوه- دلیل (بهانه) لغو ممکنه قرار داد شمرده می شد.

ابهام در فرهنگ سیاسی پارتنرهای افغانی را اعضای نخستین میسیون دیپلماتیک شوروی، که در در تابستان 1919 به کابل آمده بودند (به ریاست نیکلای زاخارویچ براوین) با همه هستی خود احساس می کردند. همه آن ها، به شمول نظامیان، از جمله ب. ن. ایوانف- رییس پیشین ستاد نیروهای جمهوری ترکستان، در موقف «زندانیان گرامی و ارجمند تشریفاتی» بودند که جلو هر گونه تلاش های آن ها برای برپایی هر گونه تماسی گرفته می شد و همه درخواست های از این نوع شان (مانند درخواست برای بازدید از مناطق بود و باش قبیله افریدی) رد می گردید.

---

شگفتی بر انگیز این که در این حال، امیر خواهش کرد که طرزی نباید از پیشنهاد های او مبنی بر عقد قرار داد «اکسکلوزیو» با انگلیس آگاهی یابد!

<sup>27</sup> پانین، س.ب.، «تهدید شوروی» به هند بریتانیایی: تخته خیز افغانستان (در سال های دهه بیستم سده بیستم) // خاور، سال 2001، شماره 6، ص. 27.

راستش جانب افغانی دلایلی برای برای سوءظن داشتند: به گونه یی که ایوانف می نویسد: «زیر پوشش پاسبانان کاروان 107 تن از کمونیست ها از جمع «جوانان بخارا» ، برای راه اندازی کار سیاسی در میان افغان ها به دسترس ما گذاشته شده بودند. در اوغانستان<sup>28</sup> ما می بایستی عمدتاً هدف **ادامه یافتن جنگ آن کشور با بریتانیا<sup>29</sup>** را دنبال می کردیم.»<sup>30</sup>

رهبری افغانستان، در واقع، با فلج ساختن کار هیات دیپلماتیک روسیه شوروی در همان آغاز، یک رشته درازی از شرایط را برای توسعه آینده روابط افغانستان و روسیه پیش کشیدند:

- 1) گسیل پادگان های افغانستان به ترمز، کرک و کوشکا،
- 2) ساخت خطوط تلگراف رادیویی کوشکا- کابل و یا کشیدن خطوط اتصال کوشکا، هرات، قندهار، کابل، ترمز، مزار شریف، میمنه، با هزینه روسیه،
- 3) به رسمیت شناختن استقلال بخارا،
- 4) بالا بردن پرچم شوروی تنها پس از ورود سفارت های دیگر به کابل،
- 5) ورود شهروندان روسی به افغانستان تنها با اجازه از دولت افغانستان؛
- 6) منع خرید ملکیت برای اتباع شوروی،
- 7) محدود نمودن کارمندان سفارت روسیه (تا 15 نفر) و قنصلگری (تا 5 نفر) تعهد کارمندان نمایندگی به نپرداختن به تبلیغات بلشویکی،
- 8) گشایش یافتن قنصلگری های روسیه در هرات و مزار شریف و گشایش یافتن قنصلگری های افغانستان در روسیه- با گزینش شهرها از سوی افغان ها.

افزون بر این شرایط برای کار آینده نمایندگی، پارتنرهای افغانی یک رشته توصیه ها و «سفارش های دوستانه!» هم داشتند: پیروی از آیین اسلام، لغو بلشویسم، سازماندهی تبادل مسلمانان برای آموزش در مدارس افغانستان و روسیه.<sup>31</sup> این رویکرد، گواه بر شناخت کم رنگ رهبران افغانستان

---

<sup>28</sup>. در ادبیات گذشته روسی، افغانستان به شکل «اوغانستان» نوشته می شد.-گ.

<sup>29</sup>. امروز پس از گذشت نزدیک به یک سده از آن برهه می بینیم که چگونه روس ها در دستیابی به هدف خود که درگیر ساختن بریتانیا (و کنون دیگر متحد استراتژیک آن- امریکا) در یک جنگ توانفرسای فرسایشی بی پایان موفق شده اند.-گ.

<sup>30</sup>. بایگانی خاورشناسان انستیتوت نسخ خطی خاور زمین پژوهشگاه علوم روسیه، فوند آ. ای. سنیساریف، پرونده ویژه 1، کارتن 154، برگ 1.

<sup>31</sup>. در این جا فهرست خواست های افغان ها که از سوی علی احمد خان- وزیر امور داخله [و شوهر خواهر امان الله خان-گ.] در هنگام دیدارش با دیپلمات های شوروی به تاریخ 16 سپتامبر 1919 به آن ها باز خوانده شده بود، به شکل اندکی فشرده شده و ویرایش شده آورده شده است.

از اوضاع روسیه و مناطق آسیایی آن و بزرگ بینی بنیه خود شان در آن برهه است. هر چند هم جانب روسی نیز نمی توانست از آگاهی و شناخت بالای خود از واقعیت های افغانستان بر خود ببالد. حال چه برسد به آن که آن را به رخ کسی بکشد. این موضوع همچنین به موضوع بس مهم جنگ انگلیس و افغانستان در سال 1919 نیز ربط می گیرد.

گرایش شوروی ستیزانه (انتی سوسیستی) التقاطی امان الله با برنامه های پان اسلامیستی که بی پرده اشغال سرزمین های بیگانه را آماج گرفته بود، آمیخته بود. پان اسلامیسم دولت افغانستان در سیمای پشتیبانی از جنبش های تباری- مذهبی- سیاسی گوناگون آسیای میانه تبارز کرد که در سرانجام **کنفدراسیون- فدراسیونی متشکل از خان نشین های خیوه و خوقند، امارت بخارا و خود افغانستان** را در بر می گرفت.<sup>32</sup>

پادشاه افغانستان به دنبال بهره برداری از هر فرصتی برای رسیدن به اهداف خود بود- برای مثال، بنا به ابتکار او دیدار اعضای مسلمان نخستین میسیون شوروی در کابل، با فرغانه یی های مهاجر فدرالیست برگزار گردید. این دیدار ناکام بود. گذشته از آن، دیپلمات های شوروی در نگاه پروپاگندیست ها بیشتر «استخواندار تر» می نمودند. امان الله خان با سخن گفتن در باره یکی از فرغانه یی ها- اولیینی (Auliene) در دایره تنگ حواریون خود با خشمگینی گفته بود: «اگر Auliene مهمان نمی بود، او را با دست های خودم می کشتم!»<sup>33</sup>

پیاده سازی پروژه یی در چنین مقیاس بزرگ به دلیل مخالفت اجتناب ناپذیر روسیه شوروی، که رهبری آن اکناف امپراتوری پیشین روسیه را چونان پالیگون (میدان آزمایش) طبیعی برای ساماندهی های رادیکال می پنداشت، بس دشوار بود. اما، چنانی که سنزیل نوید- پژوهشگر امریکایی (افغانی الاصل) بر پایه اسناد خطی منحصر به فرد نشان داد، موانع دیگری هم بودند، که می توانستند حتی جایگزین طرح افغانستان گردند- ایجاد **اتحادیه عناصر ترکی آسیای میانه و شمال افغانستان** به رهبری انور پاشا- عضو پیشین رهبری سه گانه «تریومویرات»

---

برگرفته از : بایگانی دولتی مرکزی جمهوری ازبیکستان، فوند آر- 2464، پرونده ویژه 1، کارتن 1، برگ 68.

<sup>32</sup>. تاریخدان هندی س. گنجو با تکیه بر مواد آرشیو ملی هند می نویسد که تابستان 1920 یک هیات افغانی به مرغیلان گسیل گردیده بود که هدف آن ایجاد کنفدراسیون آسیای میانه بود.

Ganjoo S. Afghanistan, s Struggle for Resurgence. Akashdep Publishing House, Delhi. P. 72.

<sup>33</sup>. بایگانی خاورشناسان انستیتوت نسخ خطی خاور زمین پژوهشگاه علوم روسیه، فوند آ. ای. سنیساریف، پرونده ویژه 1، کارتن 154، برگ...

ترکان جوان در سیمای یک دولت کنفدراتیف تباری که قادر به برپایی ارتباط با بریتانیا از طریق پامیر و چترال بود.<sup>34</sup>

در ماه دسامبر 1919 دولت نو افغانی در پیوند با پیشگیری مشی پشتیبانی از اپوزیسیون شوروی ستیز، با محمد امین بیگ- سر کرده گروه باسماچیان فرغانه روابطی برپا نموده بود. در همان هنگام بود که آن ها به محمد امین بیگ پیشنهاد نمودند به امان الله خان با خواهشی رو بیاورد مبنی بر پذیرفتن ترکستان «زیر قیمومیت افغانستان» که در ازای آن وعده دادن 500 میل تفنگ و 1/8 میلیون کارتوس را نمودند.<sup>35</sup>

ادعاهای مرزی آن ها بر روسیه در کل هیچ چیز دیگری، به جز از برنامه پیش کشیدن مرزهای افغانی موازی با راه آهن آسیای میانه، نبود.

در نامه کمیسیون ترکستان عنوانی کمیته مرکزی حزب کمونیست بلشویک روسیه در مسکو، در جنوری 1929 آمده است: «ایده خودگردانی و امپرالیزیم خانه یی» در راستای متحد ساختن بخارا، ترکستان و فرغانه به رهبری افغانستان، به طور عینی آب به آسیاب دشمنان ما می ریزد». از دیدگاه نظامی چنین بافتاری خطرناک نیست. ما مطمئن هستیم که می توانیم آن را از هم بپاشانیم. مگر این کار ما را در ترکستان و کشورهای همسایه، پاشان و پراگنده می سازد.<sup>36</sup>

اعضای کمیسیون می پنداشتند که تجرید تشکیلات اداری-دولتی برشمرده شده از افغانستان، با دادن «استقلال» به بخارا و خودمختاری به ترکمنستان و مانند آن، که تا جایی عملی هم شد، می توانست برنامه های آن کشور را برهم زند. رهبری افغانی به پیش گرفتن مشی متناقضی (می شود گفت نه دوستانه)، در قبال روسیه ادامه می داد: برای مثال، به تاریخ 25 اکتبر 1920 نخست وزیر- عبدالقدوس خان در جلسه یی در قندهار، فرمان امان الله را که در آن بیان شده بود که «روس ها همیشه دشمنان اسلام بوده اند»،<sup>37</sup> باز خواند.

<sup>34</sup>. این سناریو و سناریوهای دیگر ممکنه توسعه رویدادها در گرد و بر مرزهای افغانستان (احیای امارت در بخارا و الحاق این امارت به افغانستان در شرایط مختلف و...) در نامه نادر خان عنوانی امان الله بازتاب یافته است. نگاه شود به: *Nawid S. Religious response to social change in Afghanistan...P.71*

<sup>35</sup>. بایگانی مرکزی دولتی جمهوری ازبیکستان، فوند آر-2464، پرونده ویژه 1، کارتن 1، برگ های 76، 81.

<sup>36</sup>. بایگانی دولتی تاریخ سیاسی و اجتماعی روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 84، کارتن 80، برگ های 14-15.

<sup>37</sup>. *Afghanistan Strategic Intelligence: British Records Vol.1.Ed: Anita L.P. Burdett. Archive Editions, 2002, p. 121.*

این که امان الله، یکی از کلیدی ترین کرسی های رسمی- هر چند هم نمایشی و تشریفاتی صدارت را به عبدالقدوس خان اعتماد الدوله- سردار سالمند،

پویایی های سیاسی رژیم امان الله در آسیای میانه، آشکارتر از هر جایی، در اوایل سال های دهه 1920 به ویژه در دوره شورش در بخارای خاوری<sup>38</sup> و ظهور ناسیونالیست ترک- انور پاشا، که به شکست جنبش باسماچی و مرگ خود انور انجامید، تبارز نمود. چنان که از نوشته های علی احمد- دبیر خاص امان الله خان، بر می آید، امان الله برای حمایت از انور پاشا، به بخارا واحدی را متشکل از 200 سپاهی پیاده نظام با دو فیل و با چندین تیربار زیر فرماندهی برگد (بریگادر- سردسته) فضل احمد خان، گسیل کرد.<sup>39</sup> فاکت شرکت افغانی ها در رویدادهای بخارا را ف. راسکلنیکف- سفیر شوروی در کابل- تایید کرد. وی بر مدارک دفتر قنصلگری در مزار شریف در باره گشت و گذار افغانی ها در بخارا (از 300 تا 2000 سرنیزه دار) تکیه می کرد.<sup>40</sup>

---

حافظه کار دو آتشه و ناسیونالیست پشتون داده بود، تا هنوز هم شگفتی بر انگیز می باشد. با آن که او می کوشید این گونه نخبگان واپسگرا و ارتجاعی پشتون را آرام سازد. مگر نمی توان ایده امان الله خان را در زمینه موفق ارزیابی کرد.

بر پایه مدارک سازمان های اطلاعاتی بریتانیا، عبدالقدوس خان بی درنگ پس از نشستن به کرسی نخست وزیری در سال 1922 در پی تدارک کودتا به منظور سرنگونی امان الله خان گردید و در برنامه داشت تا برادر او- سردار حافظه کارتر- شاهزاده عنایت الله خان را به قدرت برساند.

IOR/L/PS/11/213- Afghanistan: possibility of a coup d.état in Kabul by Abdul Quddus. 1922.

<sup>38</sup>. رویدادهای اوایل سال های دهه 1920 در بخارا، ره آورد یک مجموع کامل از علل و عوامل گوناگون شد که در شمار آن لغزش های جدی اقتصادی شوروی جای ویژه یی داشتند. نماینده دائمی روسیه شوروی در جمهوری شوروی خلق بخارا بی آلائشانه سیمای بحران را نشانگر شد: «بخارا را در بوتل گذاشته و دهن آن را بسته و می خواستند که «بخارای مستقل و آزاد» شگوف گردد.

دهقانی که از کشت پنبه، کارسازی قره گل (قره قل) و پشم و جمع آوری ریشه شیرین بویه رها شود، چه کاری برایش می ماند. خود را با چه دمساز دارد؟- روشن است برای او راه دیگری جز رفتن به سوی باسماچی ها نمی ماند.»- مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 84، پوشه 338، برگ های 30-34.

<sup>38</sup>. India office Library and Records, L/P&S 10/ 1285.Ali Ahmad. The Fall of Amanullah. -P. 20

<sup>40</sup>. بایگانی دولتی تاریخ سیاسی و اجتماعی روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 84، کارتن 405، ص. 5.

چنین مشی سیاست رهبری افغانستان در محور بخارا پیشینه خود را دارد. پیشتر در تابستان سال 1919، امان الله خان به امیر بخارا موافقت خود را در زمینه پذیرش اتباع وی در آموزشگاه های نظامی و مدنی افغانستان ابراز داشته بود. و همچنین وعده داده بود تا به بخارا مربیان نظامی خود را گسیل بدارد.

نگاه شود به : بایگانی دولتی مرکزی ازبیکستان. فوند آر-2464 پرونده ویژه 1، کارتن 1، برگ 52.

گسیل سپاهیان هنگ نمونه («قطعه نمونه») که با پشتیبانی مالی شوروی و با کمک مربیان ترکی آموزش دیده و بخشی از پرسنل آن پنهانی زیر پوشش مالی نماینده مختار شوروی در کابل بود، از سوی افغانی ها به مرزهای شمالی، ناخشنودی جدی جانب شوروی را برانگیخت. در پی این یگان ها، گسیل سه هنگ سواره گارد «شاهی» به سوی شمال برنامه ریزی شده بود که این کار به معنای آماده گیری برای جنگ بود.

ف. راسکلنیکف که از نزدیک جریانات را در افغانستان در سال های دهه 1920 ترصد می کرد، این گونه نتیجه گیری کرد که ماجراجویی حکومت افغانی از تصورات نادرست آن از وضع روسیه ریشه می گیرد- این چنین چشم انداز تیره و تاریک امپریالیسم حریص دولت جوان را که هنوز سر پا نایستاده، برای اشغال سریع بخارای خاوری که آزموندي دیرین امیر می باشد و به پنداشت آن ها در وضع خرابی است، بر می انگیزد.<sup>41</sup>

برای راه اندازی تبلیغات پویا در ترکستان روسی و «برای جلوگیری از تجاوز روس بر استان های شمالی افغانستان، فرستاده های ویژه دولت مرکزی: نادر خان به بدخشان، محمد ابراهیم خان به مزار شریف، شجاع الدوله به هرات (شجاع که به احاطه نزدیک امیر پیوسته بود و در آن هنگام وزیر امنیت عمومی بود، به کرسی گورنر جنرالی گماشته شد)، گسیل شدند».

در سال های 1919-1920 دولت افغانی با توجه به «همبستگی اسلامی» با آمادگی از گریزیان استان های شوروی سازی شده آسیای میانه پذیرایی کرد. برای آن ها زمین و انواع یاری های دیگر داده شد. برای مثال، در ترکستان افغانی به فرمان وزیر دادگستری برای گریزیان ترکمن کمک مادی یی (در هر ماه 3/5 پوت گندم و کمک هزینه مالی یی به میزان 30 روپیه برای یک بار به هر عضو خانواده) ارزانی گردید.<sup>42</sup>

---

در پاییز همان سال، او سرهنگ فضل احمد خان را با 60 مربی به خدمت ارتش بخارا گسیل داشته بود. همچنان استادانی برای ساختن کارتوس به بخارا فرستاده شده بود.

<sup>41</sup> مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 84، پوشه 405، برگ 6. باید یادآور شد که رهبری افغانستان با گسیل سپاهیان به شمال در سال 1922، افزون بر ملاحظات «نظامی-استراتژیکی»، دلایل اقتصادی را نیز در نظر داشت- در مزار شریف در آن فصل حاصلات خوبی برداشت شده بود. در حالی که در آن هنگام استان های کابل و قندهار با کمبود روبرو بودند و تامین مالی واحدهای نظامی در آن جا ها دشوار بود.

<sup>42</sup> مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 84، پوشه 338، برگ 91



مگر، در این حال، مهاجران-ترکمن ها، بخارایی ها و دیگران به گونه حتمی خلع سلاح می شدند و می بایستی به زندگانی صلح آمیز رو می آوردند. مگر، در سال 1922 وضع تغییر کرد. مهاجران دیگر چونان نیروی نظامی-سیاسی بس امیدبخشی ارزیابی می گردیدند: به آن ها اسلحه دوباره باز گردانیده شد و از شمار آنان گروه های رزمی و دسته ها ایجاد شد. در میان ترکمن ها و گروه های تباری دیگر نواحی مرزی افغانستان-روسیه، اندیشه برپایی خودمختاری یا حتی ایجاد کشورهای مستقل (برای مثال، از راه متحد ساختن ترکمن های آن ور کسپین، خیوه، بخارا و پارس-ترکمنستان) مطرح می گردید.<sup>43</sup>

سرنوشت نواحی متنازع فیه از دیدگاه افغان ها مانند واحه کشک و پنج می بایستی در روند همه پرسی (رفراندوم) حل می شد. مگر مسکو به این چنین طرح مساله بنا به دلایل تاریخی و جیوپولیتیک وقت اجاره نداد: هرگاه سختگیرانه تر سخن بگوییم، این مناطق هیچگاهی به افغانستان متعلق نبود، و واگذاری آن ها (از جمله دژ کوشکا) به شدت وضع نظامی-سیاسی را در نواحی مرزی روسیه با باشندگان عمدتاً ترکمن تیره می ساخت.<sup>44</sup>

---

<sup>43</sup>. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 84، پوشه 338، برگ 84. در سال 1919 اختلافات افغانستان و روسیه در زمینه سرنوشت مرزهای امپراتوری روسیه پیشین چنان تیره بود، که امان الله انگلیس ستیز تلاش کرد با انگلیسی ها در باره کمک آن ها به بخارا و خیوه به توافق برسد. محمود طرزی-رییس اداره دیپلوماتیک افغانی با چنین تقاضایی به همفریس-سفر بریتانیا در کابل رو آورد. طرزی ایده ایجاد دولت پوشالی میان افغانستان و روسیه را مطرح کرد و برای این هدف از انگلیس ها شش هزار تفنگ درخواست کرد. مگر جانب افغانستان دوباره پاسخ رد گرفت.

Marwat, Fazal-ur-Rahim. *The Evolution And Growth of Communism in Afghanistan (1927-1979): an Appraisal.* -Karachi, 1997-p-93.

<sup>44</sup>. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 84، پوشه 241، برگ های 25-26.

در گزارش تدوین شده عنوانی نماینده دائمی روسیه شوروی در افغانستان تاریخی 10 فروری 1922، دبیر نظامی وابسته به نمایندگی دائمی ا. ریکس نوشت: «کاملاً می توان فرض کرد که جنبش تهاجمی ما به سوی جنوب و جنوب-خاوری، برای مدت طولانی در کوشکا پایان یافته است. از دیدگاه عملیاتی هم ادامه آن ضروری به نظر نمی رسد. من در عین حال نمی توانم به واگذاری آن به افغانستان-دولتی که هیچ وقت قابل اعتماد کامل نبوده و همواره سیاست هایی دوپهلوی پیش برده است؛ حتی در هنگامی که بهترین مناسبات دوستانه برقرار بود، در سایه ایده های پان اسلامیسیم که در میان اشخاصی که بر سر قدرت بودند، از یک سو، و تمایلات مبنی بر گسترش سرزمین خود، از سوی دیگر؛ موافق باشم.

چیزی که قسماً دلیل آن بروز جنگ افغان-انگلیس در سال 1919 و سرانجام سنگ اندازی های هند بریتانیایی است که با بهره گیری از هر امکانی، افغانی ها را به فکر آسان بودن بهره جستن از سرزمین های ما در ترکستان



دولت امان الله درخواست هاي بيش از حدي از تشکيلات دولتي يي که در سرزمين آسيای ميانه سر از نو تاسيس شده بودند، از جمله، از جمهوري سوسياليستي خلق بخارا که تا اواخر سال 1922 ظاهرا مستقل بود، مطرح مي کرد. رهبر آن - ف. خواجه يف در سومين قورولتاي سراسري بخارا در باره آرزوي افغاني ها در خصوص «برقراري نمايندگي مذهبي در شهرهاي بزرگ بخارا براي کنترل بر باشندگان که نماز مي خوانند يا نه؟» گزارش داد.<sup>45</sup>

در اين فهرست، فراخواني مبني بر نکشيدن راه آهن به بخاراي خاوري و نداشتن دژها و پادگان ها در استان هاي هم مرز با افغانستان، بود. پيدايت است که اين گونه تمايلات يا برنامه هاي جانب افغاني براي رهبري شوروي در سال 1922 تابستان روشن بود، و براي منجمد کردن تعهدات خود در قرارداد روسيه - افغانستان (تحويل جنگ افزارها و تجهيزات ديگر) آماده بود.

در ماه جون به وزير مختار افغاني در مسکو اعتراض در مورد اقدامات تحريک آميزکشوروي در بخارا ابراز شد، اما سرانجام، تغيير وضع در منطقه (سرکوبي سپاهيان انور پاشا و کشته شدن خود وي) از يک سو، و همچنين پويائي هاي بریتانيا در استان شمال باختري مرزي هندوستان از سوي ديگر، امان الله را براي بازنگريستن در سياست هاي خود در آسيای ميانه وادار کرد.

«گره» عجيب و غريب سياسي روابط افغانستان و روسيه، که در عين حال هم پيوند دهنده و هم جداساز بود و تا جايي به اندیشه هاي پان اسلامي امان الله مساعدت مي کرد - راستش، ديگر در محور خاور (و جنوب آسيا) سياست خارجي او - «دولت نام نهاد موقت هند» بود.

اين دولت در دسامبر 1915 ايجاد و در کابل چونان يک ساختار مهاجر با برنامه هايي در مقياس بزرگ براي جمهوري سوسياليستي در هند، مستقر گرديد. در بافتار «دولت موقت»، مهاندرا پراتاب (رييس)، مولوی برکت الله (نخست وزير) و مولوی عبید الله سندی (وزير امور خارجه) بودند. اين دولت موفق به گسترش نفوذ خود در بخش هايي از استان مرزي شمال باخترى هند بریتانيای و حتا براي چندی در تراز اداره هاي هاي منطقه يي گرديد.

هم دولت افغانستان و هم رهبري شوروي در پی بهره گيري ابزاري از اين دولت براي مقاصد خود بر آمدند. براي مثال، بر پايه

---

و کسپين بر مي انگيرد.». مرکز نگهداري و بررسي اسناد تاريخ نوين روسيه، فوند 17، پرونده ويژه 84، پوشه 241، برگ 21.  
<sup>45</sup> مرکز نگهداري و بررسي اسناد تاريخ نوين روسيه، فوند 7، پرونده ويژه 84، پوشه 339، برگ هاي 33-34.

مدارک بریتانیایی، یکی از سازمان دهندگان مقاومت ضد بریتانیا در مناطق قبیله‌ی (Asmas، Lakarai و Chamarkand و نیز وزیرستان) و برای چندی وزیر دفاع «دولت موقت هند- ملا بشیر (مولوی عبدالرحیم) سر از سال 1920 بار بار از کارکنان سفارت شوروی در کابل کمک‌های مالی دریافت داشته بود.<sup>46</sup>

برای مثال، او با 500 پوند با پشتوانه طلا توانست در چمرکند روزنامه «المجاهد» را به چاپ برساند. این روزنامه در اکتبر 1922 به اردو و پارسی آغاز به چاپ کرد که هم در مناطق قبیله‌ی و هم در افغانستان پخش می‌گردید. حاجی عبدالرزاق- مقام با نفوذ افغان که اجنت بزرگ بلشویکی در کابل شمرده می‌شد، میان ملا بشیر و دولت افغانستان، میانجی و رابط بود. مرگ او ضربه سختی بر همکاری میان شوروی و دولت افغانستان و دولت موقت هند در چهار چوب غیر رسمی وارد آورد. با این هم ملا بشیر پس از این هم توانست رابطه با بلشویک‌ها را نگهدارد.

در میانه‌های سال‌های دهه 1920 آدم‌های بشیر در سرکوب قیام خوست شرکت داشتند و خود او میان قبایل خوست و امیر امان‌الله میانجیگری می‌کرد. یعنی هم از اعتماد شوروی و هم دولت افغانستان برخوردار بود. این وضع به او اجازه داد در ماه مارچ 1925 دفتری در کابل بگشاید و کماکان از پشتیبانی مالی حامیان خود بهره‌مند باشند. تنها در فروری 1927 او 12 هزار روپیه به دست آورد که یک سوم آن را در کابل و بقیه را در گستره مرزی هند بریتانیایی پخش نمود.

حتا دولت نو نادر شاه که در پاییز سال 1929 روی کار آمد و به طور کلی نسبت به سیاست‌های امان‌الله خان با دید سرزنش آمیز و نکوهش آمیز می‌نگریست، به تمویل ملا بشیر تا دم‌کشته شدن او به سال 1934 ادامه داد. شگفتی بر انگیز است. مگر، برای مثال حتا برای او از بابت سال 1929، زمانی که بچه‌سقاء تاجیک تبار در کابل بود، سوبسایدی پرداخت شده بود!<sup>47</sup>

روشن است، مهاجران هندی (عمدتاً- هندو ها و مسلمان‌های هندی) جایگاه‌های گوناگونی را در برنامه‌های این دو کشور داشتند. برای مثال افغان‌ها تلاش می‌ورزیدند از آن‌ها تنها برای پروژه‌های شرقی خود بهره‌برداری نمایند و در این حال

---

<sup>46</sup> . اورنگزیب خلیل- پژوهشگر پاکستانی، حقایق حمایت مالی سفارت شوروی در کابل از «متعصبان هندوستانی» چمرکند (Chamarkand) را نشان می‌دهد. چنین اطلاعاتی در برخی از اسناد انگلیسی دیده می‌شود.

Afghanistan. A Memorandum by Birkenhead, 9th june 1925. CAB/24/173. p. 8.

<sup>47</sup> . Khalil jehanzeb. Mujahideen Movement in Malakand & Mohmand agenceies (1900-1940). Islamabad, 2000 -P. 351- 133.

می کوشیدند تعامل سیاسی شوروی و هند را به شدت کنترل و محدود کنند.

راسکلنیکف- سفیر شوروی در کابل (همزمان رزدنت کمینترن- سازمانی که در آن برهه هنوز هم بسیار بانفوذ بود)، در ماه می 1922 به رهبری بخش خاوری کمینترن نوشت: «امیر فرمان پنهانی بی صادر کرده است که بر پایه آن هیچ روسی حق ندارد بدون همراهی گارد امنیتی افغانستان [به منطقه سرحدی-گ.] برود... نه تنها ما، بل که هندی ها و پتان هایی که با ما تماس دارند، می توانند با ما پنهانی و محرمانه ارتباط بگیرند... همه کارها از طریق کارکنان نمایندگی که ناوقت شب برای دیدارهای پنهانی به بیرون از شهر به محل از پیش هماهنگ شده می روند، پیش برده می شود. هندی ها در کابل نیز از امکان ارتباط رسمی با هند محروم اند. این رابطه پنهانی انجام می شود و دولت افغانستان از هیچ گونه سنگ اندازی در این راه دریغ نمی نمایند».<sup>48</sup>

شوروی از طریق پرسنل دیپلماتیک و اطلاعاتی خود در کابل به دنبال بهره گیری از هندی ها هم برای دست آوردن روزمره اطلاعات و هم برای پیشبرد برنامه های کلان راهبردی خود در قبال هند- تدارک اقدامات دسته جمعی انقلابی و در نتیجه، سست سازی قدرت استعماری بریتانیا در جنوب آسیا بود.

به رغم دشواری های تعامل زیر نظارت های سختگیرانه رژیم امانی، هندی ها و رزدنتوری شوروی هر چه بود با هم پیوندهای کاری بر پا نمودند. هر چند هم در این جا نیز هر یک از دو طرف با توجه به برداشت خاص خود از اوضاع در افغانستان، هند، منطقه و جهان عمل می کردند.

محمد علی که خود را نماینده «حزب کمونیست هند» می خواند، یکی از با ارزش ترین جاسوسان برای روسیه بود. او از دیدگاه سیاسی یک رادیکال چپ و متمایل به کپی بی چون و چرای تجربه شوروی بود.<sup>49</sup>

مهره سیاسی دیگر بیشتر ارجمند- مولوی عبید الله سندی- یکی از رهبران پیشین «دولت موقت هند» بود. تنها به سفارش او بود که افغانستان رنج میزبانی شماری از هم میهنان او- از جمله محمد علی را در کشور خود می کشید. سندی که از آوان جنگ جهانی یکم به افغانستان مهاجرت کرده بود، قبایل «آزاد»

---

<sup>48</sup> . بایگانی دولتی تاریخ سیاسی و اجتماعی روسیه، فوند 544، پرونده ویژه 3، کارتن 105، برگ های 132-133.

<sup>49</sup> . محمد علی به سال 1920، به روسیه آمد و به م. روی و سپس به «حزب کمونیست هند» پیوست. او نماینده کنگره دوم کمینترن بود. او در جنوری 1922 به افغانستان رسید- از طریق او ارتباط با اعضای کنگره هند و نیز جنبش خلافت هند بریتانیایی انجام می شد.

پشتون نوار مرزی افغانستان و هند را هرم و بازوی اصلی خارجی انقلاب هند می پنداشت.

مولوی سندی آغازگر اصلی پی ریزی دانشگاه و آموزشگاه هندی در کابل بود که قرار بود با پشتیبانی باهمی دولت های افغانستان و شوروی ساخته شود- پروژه یی که در نتیجه سرد شدن روابط شوروی و افغانستان به دلیل رویدادهای زمستان- تابستان سال 1922 بخارا رنگ باخت و از دستور کار بر افتاد.

افزون بر این کسان، در گروه مهاجران هندی، اعضای «انجمن انقلابی» نامنهاد به رهبری عبدالرب برجسته بودند. از آن ها، چنانی که در بالا یاد آور گردیدیم، بلشویک ها برای کارهای اطلاعاتی در کابل و نیز برای برپایی تماس ها با قبایل پشتون استان مرزی شمال باختری و در کل با متحدان احتمالی در هند بریتانیایی بهره می گرفتند.

برای دادن سازمانگری بیشتر به این محور، م. برودین- که همزمان هم از کمیساریای خلق در امور خارجی و هم از انترناسیونال کمونیستی نمایندگی می کرد، به دستور و. ای. لنین «میسون نظامی-سیاسی افغانی» را به رهبری م. ن. روی- رجل برجسته هندی کمینترن تشکیل داد. بر این میسیون بود تا در افغانستان پایگاه انقلابی هند را برای مبارزه با انگلیسی ها ایجاد نماید.<sup>50</sup>

با این هم، همچشمی ها میان مهره های اصلی این برنامه - م. و. روی و عبدالرب، وضعیت دردناک مهاجران هندی در افغانستان و مناطق مرزی آسیای میانه شوروی (از جمله بخارا و تاشکنت) و به حاشیه رانده شدن سریع آن ها، این ایده را در واقع در نطفه بی اعتبار و کمرنگ ساخت.

یکی از رهبران کمیسیون ترکستان با دیدن ریشه نارسایی ها در اقدامات ناهماهنگ ساختارهای کمینترن و دستگاه دیپلماتیک روسیه که متوجه خاور گردیده بودند، در نامه یی به کمیته اجرایی مرکزی سراسری روسیه چنین لب به شکواییه و گلایه گذاشته بود: «تنها هزینه های هنگفت و گزاف ارزی بر سر جاسوسانی که خود را انقلابیون هند جا زده بودند، بر باد داده شد که این کار به بر انگیزته شدن خشم همه مهاجران هندی آمده به کشور ما انجامید... به جای آن که از جمع هندی های آمده به ترکستان، گروه کوچکی از رفقای بی آرایش و

---

<sup>50</sup> در این باره، نگاه شود به : موسی پارسیدیس- پژوهشگر سیاست های بلشویک ها در خاور در مقاله «جبهه خاوری انقلاب جهانی»، در مجله «اندیشه آزاد»، مسکو، 1996، شماره 5، ص. 123.

**یادداشت گزارنده:** همچنین نگاه شود به کتاب: تجاوز بی آرمانه- پیرامون تجاوز شوروی بر ایران و بخارا» نوشته پروفیسور داکتر موسی پارسیدس، ترجمه عزیز آریانفر، بنگاه انتشارت «میوند»، کابل.

سرسپرده برای کار زیر زمینی در آن سوی مرزهای هند و اوغانستان گزیده شود، به جای حل این مساله عملی، کنکاش های بسیار خسته کننده و چندان آوری بر سر چگونگی و سرشت جنبش انقلابی در هند با پهن شدن کارزار هیولایی تهمت بستن، دروغ بافی و بهتان زنی دو گروه رقیب بر یک دیگر به راه افتاده بود.<sup>51</sup>

کار با هندی ها، از سوی شوروی، چه در سیمای ابتکارات در چهارچوب مشی افغانی، و یا در طرح های با ابعاد گسترده تر (مشی هندی و یا حتا سراسری خاور) هم به شکل گروهی و هم به صورت انفرادی پیش برده می شد.

بر پایه گزارش یاد شده در بالای راسکلنیکف؛ *چندی، داکتر عبدالغنی- که از حلقه گروه «مشروطه خواهان» در دوره فرمانروایی امیر حبیب الله خان بود، و توانسته بود از سزای اعدام در 1919 «بگریزد»، یکی از جاسوسان «انفرادی» بود.* مقارن با این زمان، این بار عبدالغنی از امیر نو اصلاح طلب نومید شده و به هند بریتانیایی بازگشته بود. همچنین برادر بزرگترش- مولوی نجف علی از افغانستان بیرون رانده شد. [طرفه این که-گ.] چندی این دو برادر حتا از اعضای شورای دولتی تشکیل شده از سوی امان الله بودند.

با این هم، داکتر عبدالغنی که از دیدگاه باورهای خود آدم روشنگر و آموزگار و هوار دار ترقی و پیشرفت بود و در این زمینه هم در کشورش و هم در افغانستان کار بسیاری را انجام داده بود، بلشویسم و انواع دیگر رادیکالیسم چپگرا را نپذیرفت. مگر، با توجه به این که گزینش دیگری نداشت، آغاز به همکاری با بلشویک ها نمود و با پشتیبانی آن ها برای مثال کتاب معروف در آن سال ها به زبان انگلیسی- «بررسی اوضاع سیاسی در آسیای میانه» را به چاپ رساند و راستش بخش چشمگیری از مبالغ به دست آورده را خرج کارهای فرهنگی و آموزشی کرد که موجب برانگیخته شدن و نومید شدن جدی حامیانش گردید. همین بود که راسکلنیکف در گزارشش نوشت: «بر آن شدیم که با او بیخی برهم بزنییم».<sup>52</sup>

یکی دیگر از اقدامات در واقع ماجراجویانه امان الله خان، که چیزی نمانده بود به یک فاجعه انسانی بینجامد، دعوت از آن عده از مسلمانان هند که در پی پناهجویی از پیگرد و ستم استعمارگران و ستمگران - دشمنان مذهب و فرهنگ شان بودند؛ به افغانستان بود. این صحنه، تا جایی هم چیزی همانند به رخت بر بستن و برکوچیدن تاریخی پیامبر محمد [ص-گ.] از مکه به

<sup>51</sup> . بایگانی دولتی تاریخ سیاسی و اجتماعی روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 84، کارتن 201، برگ 41.

<sup>52</sup> . بایگانی دولتی تاریخ سیاسی و اجتماعی روسیه، فوند 544، پرونده ویژه 3، کارتن 105، برگ 150.

مدینه در سال 622 بود که «هجرت» نام گرفت. این شگرد، بخشی از جنبش سراسری خلافت در دفاع از اسلام بود- که در واقع، در واکنش به نابودی امپراتوری عثمانی و افت شدید نقش و سپس هم سرنگونی سلطان ترکیه که همزمان خلیفه- رهبر معنوی و روحانی همه مسلمانان مؤمن [سنی-گ.] شمرده می شد، بود.

افزون بر این، در برخی از سرزمین های اسلامی، جنبش خلافت تکانه و شتاب درونی خودی هم داشت. در هند بریتانیایی، سیاست امپریالیستی دولت بریتانیا چنین تکانه یی بود که دگرگونی های رو داده در جهان در پیامد جنگ جهانی یکم و آن نقش سترگی را که باشندگان چند ملیتی و چند آیینی نیقاره جنوب آسیا در این جنگ بازی نموده بود، نادیده می گرفت. جنبش خلافت در سال 1919 پدید آمد که اعضای آن هدف خود را نه تنها دفاع از خلافت، بل نیز مبارزه در برابر فرمانروایی بریتانیا در هند قرار داده بودند. هر چه بود، عامل افغانستان نقش کلیدی یی را در رویدادهایی که باعث هجرت مسلمانان هند گردید، بازی نموده بود.

[در پهلوی آن-گ.]، به گونه یی که برخی از محافل هند بریتانیایی (ملی گرایان هندو، دولت استعماری) [ابراز می داشتند-گ.] و حقایق تاریخی در پیوند با به پادشاهی رسیدن امان الله در افغانستان و اعلام استقلال کامل کشور از سوی او در پایان ماه فروری سال 1919، نشان می دهند، اوضاع، گواه بر موجودیت تهدید افغانی برای نوار مرزی شمال غربی امپراتوری بریتانیا با باشندگان پشتون و بلوچ بود.

از سوی ناسیونالیست های افغانی، قانونی بودن و مشروعیت خط دیورند- مرز تثبیت شده مشروطی که به گونه مصنوعی تبار (اتنوس) پشتون را در میان افغانستان و هند بریتانیایی بر پایه موافقتنامه 1893 میان امیر عبدالرحمان خان و دولت استعماری بریتانیا تقسیم نموده بود، زیر سوال برده می شد. با آن که امان الله خان و دولت او درگیر نا به هنجاری های درونی کشور بودند، با آن هم قبایل عملا آزاد پشتون در آن سوی مرز هند را با دادن یارانه ها به آن ها و تبلیغ بازپیوست سرزمین های شان به افغانستان و ... از دید نینداخته بودند.

نادر خان- وزیر حربیه با پویایی ویژه یی در این زمینه برجسته بود که در اوایل سال 1920 کارزار پر هنگامه یی را برای پیوستن همه قبایل پشتون [به افغانستان-گ.] و حل و فصل اختلافات میان آن ها به راه انداخته بود. چنانی که د. ریتسز- خاور شناس و دیپلمات آلمانی دادگرانه و به درستی نشاندهی نموده است، «دشوار نیست دید که در پس پرده این هنگامه، سیاست واقعی (realpolitik) سهمگینی پیش گرفته شده بود. افغانستان، درست مانند دیگر بازیکنان در کارزار

منطقه‌یی، بر آن سنجش داشت تا خلی قدرت پدید آمده در پیامد فروپاشی امپراتوری امپراتوری عثمانی را [در جهان اسلام\_گ.] پر نماید.<sup>53</sup>

با این هم، رژیم امان الله خان، با آغاز (و گاهی هم تنها با نمایشدهی و وانمود سازی) آماده گیری رزمی در درازای مرزهای این کشور با هند بریتانیایی، بیشتر از ترس تجاوز ناگهانی بریتانیا و اشغال کشور از سوی سپاهیان انگلیسی، احتمالاً برای پهن ساختن «نوار وفاداری» در گستره قبایل آزاد عمل می کرد.

ضربه جدی‌یی بر اعتبار و آبروی آن، پذیرفتن ناگزیرانه وضعیت موجود (استاتوس کوو) و به رسمیت شناختن «خط دیورند» در قرارداد 1921 با انگلستان یعنی عملاً خود داری از پیشبرد مبارزه آشکار برای الحاق سرزمین های پشتون به چهار چوب دولت افغانستان وارد آورد که در واقع، یک نوع پرداخت بها در ازای به دست آوردن استقلال افغانستان که برخاسته از اوضاع جیوپولیتیک و ضعف کشور بود، به شمار می رفت.

دولت نو افغانستان با شور و هنگامه، بلند پروازی های پان اسلامیستی خود را که نه تنها به سوی شمال- حواشی آسیای میانه‌یی امپراتوری پیشین روسیه، بل نیز به سوی خاور- یعنی به سوی گستره هند بریتانیایی (با باشندگان پیرو آیین اسلام)، در سیمای اندیشه وحدت پشتون ها عیار شده بود؛ پرداز نمود.

اسلام در هند مقارن با پایان سده نهم- آغاز سده بیستم در موقعیت دین اقلیت قرار گرفت و از همین رو، سیاست های بریتانیا و همچنین هر گونه اقدامات جنبش های اجتماعی، از سوی مسلمانان از دیدگاه دینی-آن هم از دیدگاه جریان سیاسی طراز ارتدکسی (که دیدگاه های خود را از مواضع دبستان دیوبند مخالف اجتهاد، می سنجید)؛ ارزیابی می کرد.

رزمجویی و اندیشه های پان اسلامیستی و حتا پان پشتونیستی امان الله خان، بازتاب بایسته‌یی در میان باشندگان رادیکال و در عین حال دارای تمایلات ارتدکسال و روحانیت استان مرزی شمال باختری هند یافته و پشتیبانی آنان را به همراه داشت. در این محیط، شماری از ملاها با پویای و تکاپوی بیشتری برجسته بودند- حاجی تورانگ زایی، سندکی بابا و حاجی عبدال رزاق از وزیرستان.<sup>54</sup>

<sup>53</sup> . Reetz, Dietrich. *Hijrat: The Flight of the Faithful. A Britain File on the Exodus of Muslim Peasants from North India to Afghanistan in 1920.* Berlin, 1995, p. 31

<sup>54</sup>. به گونه‌یی که بانو ثنا هارون- پژوهشگر پاکستانی تبار بریتانیایی نشاندهی نموده است، جریان محافظه کار اسلام در نوار مرزی هند و پاکستان به پیمانیه چشمگیری به لطف تلاش های آخند عبدال غفور-



آن‌ها روی هم رفته به صورت جداگانه اما گاهی هم با هماهنگ‌سازی اقدامات خود با متعصبان بومی و یا به گونه‌ی که در آن هنگام آنان را مجاهدان (رزمندگان راه ایمان) می‌نامیدند؛ عمل می‌کردند.<sup>55</sup>

در کنار جنبش اعتراضی مذهبی-سیاسی در نوار مرزی افغانستان و هند ملی‌گرایان پشتون نیز فعال شده بودند. معتبرترین آن‌ها در سال 1920 خان عبدالغفار خان بود که سازمان «پختون جرگه» («کنفرانس پشتون») یا («پشتون لیگ») را پی‌ریزی نموده بود.

به سال 1929 دسته‌های رزمی داوطلبانه پشتون‌ها به نام «خدایی خدمت‌گزار» تشکیل گردیدند که بیشتر به نام «سرخ پیراهنان» یا «سرخ جامگان» شناخته می‌شدند و به سرعت به

---

رهبر با نفوذ صوفی (1793-1878) از قبیله صافی-مومند سوات علیا از پیروان اندیشه‌های شاه ولی الله پا گرفته بود.

منزلت او به خاطر پشتیبانی اش از مبارزه امیر دوست محمد خان در برابر سیک‌ها و نقش برجسته اش در شکلهی اداره دولتی در سوات در سال 1849 بالا رفت. در آینده، رهبری معنوی در گستره مرزی افغانستان و هند به دست یکی از شاگردانش (بهتر است گفت-مردانش) ملا نجم الدین-معروف به ملای هده (متوفی سال 1901) افتاد.

ملای هده نه تنها به دلیل محافظه‌کاری مذهبی و بیزاری از انگلیس‌ها و بریتانیایی‌ستیزی خود، بل نیز به دلیل مخالفتش با تلاش‌های امیر عبدالرحمان خان مبنی بر اعمال کنترل بر روحانیون مسلمان قبایل پشتون بنام بود.

خط خند غفور-ملا نجم الدین (ملای هده) به عنوان یک جریان به ویژه بنیادگرای مبتنی بر زیرساخت کامل طریقت صوفیه نوار مرزی هند و افغانستان را فاضل وحید (1842-1937) از اوتمانزی-که بیشتر در میان مردم به حاجی صاحب تورانگزی شهرت داشت، پی‌گرفت. او با علمای برجسته دیوبند پیوندهای تنگاتنگی داشت و سال‌ها جنبش اعتراضی سیاسی-مذهبی در برابر استعمارگران انگلیس و نیز آن نیروها در منطقه را، که در ساحت امتیازات ویژه روحانیون مسلمان دست‌درازی می‌نمودند، نمایندگی می‌کرد.

Haroon S. Frontier of Faith: Islam in the Indo-Afghan Borderland. Hurst&Company, L., 2007. P. 39, 41, 46-47, 53-55.

<sup>55</sup>. جنبش مجاهدان از سوی برخی از پژوهشگران معاصر، چونان ادامه سنت‌های وهابی‌ها که به رهبری سید احمد رشید در برابر سیک‌ها و پس از آن بریتانیا در سده نهم به پا خاسته بودند، ارزیابی می‌گردد. آن‌ها در نزدیکی شامستی در استان مرزی شمال باختری، کالونی‌یی را با 8000 عضو پی‌ریختند و تلاش نمودند اصول مذهبی و اجتماعی جامعه آرمانشهری‌یی را پیاده نمایند. کالونی دومی کوچکتر را آن‌ها در چمرکند (در باجور) در نزدیکی مرز هند و افغانستان تاسیس نمودند.

نگاه شود به: ریتسز دیتیش، ص. 31.

همچنین نگاه شود به: پژوهش ویژه در باره جنبش مجاهدان هند بریتانیایی، آماده شده در مرکز مطالعات منطقه‌یی دانشگاه پیشاور (پاکستان): خلیل، جهان زیب.



یک سازمان محبوب تبدیل شدند. عبدالغفار خان از روش های مسالمت آمیز مبارزه برای استقلال و توسعه تبار پشتون (مانند سازماندهی مدارس، چاپ مجله سیاسی- اجتماعی «پشتون» و مانند آن ...)<sup>56</sup> بهره می گرفت، اما او و هوادارانش از نخستین گام های تکاپوهای خود همبستگی با رهبران افغانستان را به نمایش گذاشتند.

مجموعه عوامل یاد شده در بالا، امان الله خان را بر آن وا داشتند تا درفش مبارزه در پشتیبانی از مسلمانان در سراسر جهان، به ویژه در ترکیه و بریتانیایی را بر افرازد. چنین شعارهایی در حضور او در هنگام خطبه نماز در مسجد جامع کابل هنوز در دسامبر 1919 سر داده می شد که در زمستان- بهار سال 1920 با آوای رسایی بازتاب می یافت: امان الله در ماه فبروری در سالگرد کشته شدن پدرش، ژست بالایی گرفت- او ابراز آمادگی کرد در کشورش کسانی از مسلمانان هند را که دیگر نمی توانند بار سنگین فرمانروایی استعماری انگلیس را بکشند، بپذیرد.<sup>57</sup>

در ماه اپریل سال 1920، سخنرانی امان الله خان در بسیاری از روزنامه های هند به چاپ رسید و مفاد آن در مساجد در هنگام خطبه نماز تکرار می گردید. مولانا ابو کلام آزاد- یکی از نخستین شخصیت های مذهبی هند بریتانیایی بود که همباوران خود را به هجرت فرا خواند. در جولای 1920 او فتوای ویژه یی در باره هجرت داد. ملا عبدال باری نیز از او پیروی کرد، هر چند هر دوی آن ها مهاجرت هندی ها را بیشتر چونان نمایش اقدام سیاسی بخشی از نخبگان ارزیابی می کردند، اما نه به عنوان گریز دسته جمعی مردم، از جمله کسانی که متعلق به لایه های میانی و پایین جامعه بودند.

مگر، خواسته های لایه های رنجبر و نژند هند که امیدوار بودند به بهترین وجه نیازهای دینی خود را در نتیجه هجرت برآورده

---

<sup>56</sup> سید وقار علی شاه- تاریخ نویس سرشناس پاکستانی-کنون رییس دانشکده تاریخ دانشگاه قائد اعظم اسلام آباد، پژوهش های ویژه یی در باره تاریخ جنبش های ناسیونالیستی و مذهبی- سیاسی در استان مرزی شمال باختری هند بریتانیایی و نیز تاثیر آن ها بر اوضاع در افغانستان انجام داده است.

نگاه شود به رساله او در زمینه:

*Ethnicity, Islam and Nationalism. Muslim Politics in the North-West Frontier Province 1937-47. Oxford University Press, Karachi, 1999; North-West Frontier Province: History and Politics. Islamabad, 2007.*

<sup>57</sup> د. ریتسز تردید دارد که امیر به گونه جدی بر آن سنجش داشت تا خلیفه همه مسلمانان شود- بل می خواست از این راه موقوف خود را در سیمای یک سیاستمدار در مقیاس منطقه یی بالا ببرد و در تراز عملی برگ های برنده نوی هنگام امضای پیمان با بریتانیای کبیر در دست داشته باشد.

بسازند، از یک سو، و وعده دولت افغانستان مبنی بر فراهم ساختن زمینه برای مهاجران برای زندگی آبرومندانه از سوی دیگر، تاثیر غیر منتظره‌ی بی برای همه بر جا گذاشتند- مهاجرت لگام گسیخته سراسری مسلمانان به افغانستان.

م. ای. روی- مهاجر انقلابی [کمونیست-گ.] هندی که در آن هنگام در مسکو بود، هجرت سال 1920 را بی پرده به نام «جنبش مذهبی پان اسلامیستی» خواند.<sup>58</sup> و با پیش بینی شکست و ناکامی آن در نظر داشت تا مهاجران را به « ارتش آزادیبخش هند» جذب نماید.

راستش، آناتولی (ترکیه) و یا خانات پیشین آسیای میانه نیز می توانستند جاهایی باشند برای پذیرایی هجرت کنندگان. اما دلپذیرترین جا در نگاه مهاجران هر چه بود، افغانستان بود که دولت آن به ایشان وعده سپرده بود زمین بدهد و کمک های مالی و امتیازات دیگری ارزانی نماید.

در اواخر اپریل سال 1920، نخستین نشست های مهاجران آینده، بر گزار گردید، که در آن کمیته های ویژه- شکل ابتدایی سازمان یافته حرکت ایجاد شد. به گونه یی که در پیام یکی از کمیته های هجرت آمده بود، تنها در سند 25 هزار نفر برای رفتن به افغانستان، ابراز آمادگی کرده اند. سازمان های مهاجران پر شورتر از همه در شهر پیشاور- مرکز استان شمال باختری غرب استان مرزی هند بریتانیایی به رهبری جان محمد، که همزمان کمیته بومی خلافت را رهبری می کرد، به پویایی می پرداختند. در مقیاس سراسری هند، به گمان بسیار، گرداننده کل رویدادها- کسی به نام غلام محمد عزیز بود.

سرازیر شدن مسلمانان هند به افغانستان، ناهموار بود: در ماه می 1920 گروه های 30-50 نفری از مرز کتل خیبر گذشتند. در حالی که در ماه جولای کاروان های چند صد نفری و یا حتی هزاران نفر از مهاجران از مرز گذشتند. دولت افغانستان در نظر داشت آن ها را به جاهای مخصوص از پیش تعیین شده اسکان بدهد تا خود گردان بوده و از لحاظ اقتصادی در کولونی های مستقل بود و باش نمایند. نخستین مرکز پذیرش مهاجران جبل السراج تعیین گردید. بیشترین مهاجران از نادرترین لایه ها بودند که هنگام عبور از مرز، حتی توانایی پرداخت 50 روپیه «تادیه خاص» را نداشتند. این کار را به جای ایشان هم میهنان دارا تر شان انجام دادند.

اما در داغ ترین مرحله هجرت در ماه های جولای- اگست 1920، در بسیاری از موارد نمایندگان طبقات ثروتمند (زمینداران) و

<sup>58</sup> . M.N.Roy's Memoirs. Bombay, 1964, p. 419 – 420

کارمندان دولتی از مناطق یوسفزایی و هزاره هم تصمیم به رفتن به افغانستان گرفتند.

شمار دقیق مهاجران را نمی توان تثبیت کرد. منابع گوناگون داده هایی را از 30 - 50 هزار نفر می دهند. در میان این توده، چهره هایی بزرگی نیز دیده می شد- سرشناس ترین آن ها- خان عبدالغفار خان (پاچا خان)- فرزند روستای اوتمانزایی منطقه پیشاور، بعدها ناسیونالیست افسانه یی پشتون- سازمانده جنبش «سرخ پیراهنان یا سرخ جامگان» (معروف به «خدایی خدمتگار») و پیشاهنگ جنبش مقاومت غیر خشونت آمیز (مسلمت آمیز) در برابر استعمار بود.

دولت امان الله بسیار دیر- تنها در اگست 1920 بود که از پیامدهای تبلیغات خود در زمینه پشتیبای از هجرت آگاهی یافت. این بود که فرمان ویژه یی را برای تنظیم امور مربوط به مهاجرت بیشتر مسلمانان هند بریتانیایی صادر کرد.

شاید به خاطر مشکلات اقتصادی از جمع مهاجران در نظر بود چند واحد نظامی ساخته شود. در آن هنگام آوازه بود که ارتش 900 هزار نفری ایجاد خواهد گردید! بورد فرماندهی این ارتش را قرار بود از جمع فرزندان اشراف مهاجر آموزش دیده در آموزشگاه های نظامی<sup>59</sup> برگزینند.

مهاجران می بایستی تابعیت افغانستان را می پذیرفتند. کسانی که خواهان به دست آوردن زمین بودند، به قطن (تخارستان) فرستاده می شدند که در نظر بود در آن جا کولونی دومی ایجاد گردد. با این همه، کلیه تلاش های مقامات و امیر برای پذیرش مهاجران که حتا از جیب خود هم وجوهی<sup>60</sup> را تخصیص داده بودند، بسنده از کار نبرآمدند.

کوشش ها برای وضع محدودیت در هجرت در میانه های اگست، به نا به هنجاری های جدی یی در مرزهای افغانستان و هند و

---

<sup>59</sup>. بخشی از پشتون های مهاجر هند بریتانیایی و پسان ها به آسیای میانه شوروی آمدند، به صفوف تیپ های بین المللی ارتش سرخ پیوستند. آن ها، و نیز پشتون های گریخته از یگان های ارتش هند بریتانیایی در پارس، جنگاورترین بخش این تیپ ها را می ساختند. از میان آن ها شمار بسیار فرماندهان برخاستند.

<sup>60</sup>. امان الله خان برای مهاجران مسلمان هند صد هزار روپیه از پول خود هزینه کرده بود.

Moshad Khan. The Khilafatists Hijrat to Afghanistan. A thesis submitted to the Area Study Centre, in partial fulfilment of the requirements for the degree of Doctor of Philosophy in Pakistan Studies. Peshawar, 1995. - P. 129.

او همچنین فرمانی صادر کرد تا 15000 جریب از زمین هایش را به گریزیان هندی بدهند.

نگاه شود به: ضیاء الدین روابط انگلیس و افغانستان در 1919 - 1929 رساله نامزدی دکتری علوم تاریخی، لنینگراد، 1991، ص. 188.

کاهش جریان مهاجرت و سپس هم بازگشت دوباره مهاجران به هند انجامید. بازگشت کنندگان را حتی تهدیدهای ملامتی که هشدار می دادند گوش های آن ها را خواهند برید و زنان آنان بی عزت خواهند شد، نمی ترسانید.

شایان یادآوری است که بسیاری از مهاجران به سرعت از انتخاب خود نومید سرخورده گردیدند. نا بهنجاری های بسیاری در همان آغاز کارزار رو نموده بود: مقامات افغانستان در میان تازه واردان دست به بازداشت و دستگیری کسانی می یازیدند که مظنون به جاسوسی بودند. همچنان به بهانه های گوناگون آمد و شد آنان را محدود نموده بودند. از جمله از رفتن آن ها به سوی آناتولی برای هجرت به «دور دست ها» جلوگیری می شد.

آب و هوای افغانستان نیز برای همه مهاجران سازگار نبود. برای مثال، پشتون های قبیله مسعود از دمای بالا و ناگوار در در خوست شکواییه داشتند. بسیاری از مهاجران هم بیمار شده و می مردند. گورهای آنان در امتداد جاده های مرزی افغانستان و هند تا کابل، نماد شوم و نحس پروژه نمایشی «هجرت» گردیده بود.

بایسته یادآوری است که خراب شدن وضعیت اجتماعی و اقتصادی در افغانستان در پیوند با هجرت، موجب «هجرت بازگونه» شماری از باشندگان زرنگ افغانستان به هند بریتانیایی گردید. برای مثال، برخی از باشندگان خوست به مقامات هند بریتانیایی دلایل «هجرت» خود را نا به سامانی پدید آمده ناشی از سرازیری مهاجران هندی که منجر به کمبود مواد غذایی و... در خواست گردیده بود، عنوان می کردند.<sup>61</sup>

حکومت هند بریتانیایی خواست های آنان را برآورده نداشت [و به آنان پناهگزینی نداد-گ.]; زیرا آغاز هجرت [به افغانستان را-گ.]. چونان پاک شدن استان مرزی هند از ناراضیان می پنداشت و همزمان با آن، سرازیری [شمار بسیار-گ.]. مهاجران را به افغانستان، ضربه خرد کننده یی بر اقتصاد آن کشور ارزیابی می کردند.<sup>62</sup> بعدها در پیشاور و دهلی بیشتر نگران مهاجرت بازگونه «ری ایمیگراسیون» (عودت) اتباع پیشین خود شان بودند.

مقارن با پایان سال 1920، همه کسانی که می خواستند و می توانستند بازگردند، برگشتند. هر چند شماری از مهاجرانی که در افغانستان اسکان یافته بودند، به بخش آسیایی روسیه (بخارا، تاشکنت و...) آمدند و تنها شمار اندکی به آناتولی

<sup>61</sup> . Moshad Khan. The Khilafatists Hijrat to Afghanistan ... , p. 70.

<sup>62</sup> Wiqar Ali Shah S. Ethnicity, Islam and Nationalism. Muslim Politics in the North-West Frontier Province 1937-47. Karachi, Oxford University Press/ - P. 20.

(ترکیه) رفتند، که در آن جا سر انجام متقاعد شدند که رسالت اصلی ایشان- دفاع از سلطان- خلیفه [که دیگر سرنگون شده و به تاریخ پیوسته بود-گ.]، رنگ باخته است و معنایی ندارد.

مقامات افغانی، پس از ناکامی و شکست در سازماندهی پذیرش مهاجران هندی به طور فزاینده یی رفتارهایی خود را در قبال آنان تند و زننده کردند: برای مثال، در بهار 1921 گروه بزرگ مهاجران که روانه روسیه بودند، در مزار شریف دستگیر شد و به خان آباد فرستاده شدند. بر پایه داده های اجنتوری شوروی، در تابستان همان سال، همه بازداشت شدگان را می بایستی به کابل باز می گردانیدند.

یک صد و پنجاه تن از مهاجران هندی هم در هرات دستگیر گردیدند. قنصل روسیه کوشید آنان را رها سازد، اما تلاش های او ناکام از کار برآمدند. با این هم، حتا سرنوشت آن گروه از مهاجرانی که توانسته بودند به روسیه برسند، هم رقتبار بود. آن ها نادر و بینوا بودند و بر سر جذب آن ها به سوی خود میان شوروی و نمایندگان دیپلماتیک افغانستان رقابت ناسالم احساسی بر اساس جاه طلبی به راه افتاده بود: کارمندان کنسولگری افغانستان در بخارا در میان ایشان تبلیغاتی را به راه انداخته بودند تا دو باره به افغانستان باز گردند و در واقع به طور غیرقانونی ایشان را به تابعیت افغانستان می پذیرفتند.<sup>63</sup>

پروژه «هجرت» با ناکامی رو به رو گردید که به ویژه برای افغانستان و رژیم نو آن و همین گونه برای بریتانیای کبیر پیامدهای جدی سیاسی و بین المللی به همراه داشت. رویدادهای سال 1920 در رابطه با گریز ده ها هزار تن از مسلمانان هند [از «دار الحرب»-گ.] به «دار الاسلام» (که مسلمانان هند در کشور خود، افغانستان زیر فرمان رژیم امان الله خان را چنین می پنداشتند)، بار دیگر به انگلیسی ها نشان داد که استان مرزی شمال باختری هند بریتانیایی به همان پیمانیه که برای مانور دهی های نیروهای خارجی آسیب پذیر است، به همان پیمانیه برای مدیریت و حفظ ثبات داخلی دشوار است.

شکست پروژه «هجرت»، [آتش-گ.] آرمان های پان اسلامیستی امان الله خان را نیز فروخوابانید و کم فروغ گردانید. هر چند هم او کماکان آرزومندی ادامه بهره برداری از پتانسیل جنبش های ملی گرا و مذهبی- سیاسی هند بریتانیایی و آسیای میانه را در سر می پرورانیید.

این ماجرا همچنین بر تمایلات تبار پشتون و رهبران سنتی آن در هر دو سوی مرز افغانستان و هند تاثیر گذاشت- پادشاه

<sup>63</sup>. بایگانی دولتی تاریخ سیاسی و اجتماعی روسیه، فوند 495، پرونده ویژه 154، کارتن 98، برگ 54.

افغانستان و دولت این کشور در کل، دیگر از سوی پشتون های مرزنشین چونان نیرویی که قادر به دفاع از آنان باشد، ارزیابی نمی گردید. هر چند در آینده هم از عامل دولتی-سیاسی افغانی از سوی این جنبش ها در مبارزه برای منافع خود بارها بهره گیری می شد.<sup>64</sup>

هدف اصلی سیاست خارجی امان الله خان دستیابی به استقلال کشور بود، مگر، در درازای یک دهه فرمانروایی او، بارها هم اولویت های دیپلماسی رسمی و هم تاکتیک های رفتارها در عرصه بین المللی، چه با همسایگان و چه با کشورهای دیگر دچار دگرگونی گردیده بود.

یکی از مهم ترین و در واقع محرم ترین محورهای سیاست خارجی امیر در نیمه دوم سال های دهه 1920 پویایی های ضد بریتانیایی در کمر بند قبایل پشتون در امتداد مرزهای شمال باختری هند بریتانیایی بود. امانیت ها امید ویژه یی به رهبران و باشندگان باجور، دیر و سوات- متصرفات نیمه مستقل هند بریتانیایی دوخته بودند.

هنوز هنگامی که در افغانستان امیر حبیب الله خان فرمانروایی می کرد، وقتی بریتانیایی ها وارد دیر گردیدند، منطقه سوات را از آن جدا نموده و در آن آدم خود را به عنوان نواب گماشتند. در نواب نشین دیر همچنین اجنت سیاسی انگلیس فرمان می راند که از مالکنده کوشید گستره چشمگیری: دیر، سوات و چترال را کنترل نماید.

---

<sup>64</sup>. باید گفت که تجربه تاریخی بارها نشان داده است که محافل و حلقه های معلوم الحالی از پشتون های آن سوی خط دیورند، که در سده نهم و نیمه نخست سده بیستم بیشتر زیر تاثیر حکومت هند بریتانیایی و پس از تشکیل پاکستان، زیر تاثیر فوج و آی. اس. آی و نیز روحانیون تندرو وهابی بوده اند، پیوسته در درازای دست کم سراسر سده بیستم و دهه نخست سده بیست و یکم، با توجه به منافع و مطامع مالی و شخصی خود عمل کرده و هیچگاهی وقعی منافع ملی افغانستان که برای آن ها ناشناخته و بیگانه است، نداشته اند.

مداخلات آن ها در امور داخلی افغانستان زیر هر نام نشانی که بوده است، پیامدهای فاجعه باری برای کشور داشته است. درست درک این تجربه دردناک تاریخی و یا نادیده گرفتن سیستماتیک آن از سوی شماری از رهبران تندرو پشتون تبار افغانستان، از بزرگترین بدبختی های ما است که بارها در تاریخ مدرن ما فاجعه آفریده و کشور را تا لبه پرتگاه نیستی و نابودی کشانیده است.

همین گونه، هر گونه مداخلات در امور قبایل پشتون آن سوی خط دیورند از سوی دولتمردان افغانستان زیر هر نام نشانی که بوده، در گام نخست پیامدهای زیانباری برای خود افغانستان از جمله خریدن دشمنی در آغاز انگلیسی ها و سپس هم پاکستانی ها و حامیان آن کشور داشته است و هیچ سودی به حال پشتون های آن ور مرزها نداشته است. -گ.

امان الله خان پس از تثبیت قدرت، به اندیشه درهم کوبیدن ساخت استعماری بریتانیا در جوار مرزهای کشور خود افتاد و برای این منظور برنامه «بلعیدن» سوات از راه ایجاد اتحادیه میان دیر و باجور در برابر سوات افتاد. در این حال، تکیه اصلی او بر یکی از سرشناس ترین خان های باجور- محمد جان معروف به خان خره؟! بود.

در نتیجه گفتگوها با او، حتی سازشنامه محرمی هم تدوین گردیده بود که شرط مهم آن تعهد جانب افغانی به ارائه پشتیبانی معنوی و مادی: پرداخت یارانه سالانه 80000 افغانی و دادن جنگ افزار و ساز و برگ به خان بود. بیش از یک سوم این مبلغ اندکی پیش از حمله شینواری ها به افغانستان در ماه نوامبر 1928 به خان خره فرستاده شده بود.<sup>65</sup>

در سال 1927، نمایندگان قبایل بومی نخستین گام ها را به سوی وحدت بر شالوده بریتانیاستیزی برداشتند. مگر آغاز جنگ داخلی در افغانستان این برنامه ها را بر هم زد.<sup>66</sup>

موقعیت امان الله خان در بخش جنوبی مرز هند و افغانستان، در منطقه بود و باش بلوچ ها بارها لرزانتر بود. این امر به خصوص به رهبران قبایل بلوچ ربط می گرفت- بسیاری از نمایندگان آن نه تنها با بریتانیایی ها همکاری می کردند، بل یکرست به ساختارهای اداری و سیاسی آن ها پیوسته بودند. برای مثال، میر احمد یار خان بلوچ - حاکم آینده قلات- که بالا رفتن از نردبان مدارج رسمی را از کار در کرسی دستیار اجنت فرماندار کل بلوچستان آغاز کرده بود، تا سمت جاسوس نظامی خدمت کرد. وظیفه او کشف به موقع نفوذ شوروی در

---

<sup>65</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرانتوری افغانستان، پرونده ویژه 13، کارتن 41، پوشه 161، برگ 220.

<sup>66</sup> با این حال، تلاش برای کشیدن قبایل مرزی هند بریتانیایی به سوی امان الله خان ادامه حتی پس از دست رفتن تاج و تخت او نیز ادامه یافت: در ماه مارچ 1933 به منطقه باجور و دیر یکی از عمال او پدیدار شد (بنا به آوازه ها- از وابستگان او) که تلاش ورزید شورشی را به سود شاه پیشین برپا نماید. او با خان خره و وابستگان رسوخمند خان تماس داشت و تنها فشار بسیار نیرومند مقامات هند بریتانیایی با پشتیبانی و تدارک نظامی و حتی بمباران ها در اوایل اگست سال 1933، یورش باهمی امانیست ها و قبایل پشتون استان مرزی هند بریتانیایی را بر هم زد.

نگاه شود به خلیل جهان زیب، جنبش مجاهدین در Malakand و مهمند ایجنسی (در سال های 1900-1940)، اسلام آباد، 2000. صص. 208 - 210؛ همچنین در باره اقدامات امانیست ها در گستره قبایل پشتون: نگاه شود: یوری تیخانف سیاست قدرت های بزرگ در افغانستان، و قبایل پشتون (1919 - 1945)، مسکو، 2007

یادداشت: این کتاب از سوی این قلم به زبان پارسی دری برگردان و در سایت [www.arianfar.com](http://www.arianfar.com) بازتاب یافته است.-گ.



نواحی مرزهای ایران و افغانستان بود. یکی از گزارش‌های اطلاعاتی اصلی جاسوس تازه کار به کارفرمایان انگلیسی‌اش همو به سیاست امان‌الله خان در افغانستان و مناطق مرزی کشورهای همسایه افغانستان اختصاص داده شده بود.

میر احمد یار خان بر آن بود که با گذشت زمان گرایش هواداری از روسیه فرمانروای افغانستان می‌تواند به گونه جدی موقعیت بریتانیا را در نیمقاره هند زیانمند سازد و گسترش کمونیسم در این منطقه پرستیژ آن را در آینده بسیار نزدیک، تهدید خواهد کرد. او همچنان هشدار داد که هرگاه وضعیت به موقع اصلاح نشود، پشتون‌های استان مرزی شمال باختری هند، بلوچ‌های ایران، بلوچ‌های مرزی روسیه و بلوچستان [هند] با کنگره ملی هند [اعلام-گ.] همبستگی خواهند کرد و بریتانیا را وادار به ترک هند خواهند نمود.<sup>67</sup>

سیاست خارجی پر پیچ و خم رژیم «امانی» در مراحل آغازین موجودیت آن، همسایه شمالی‌اش- روسیه شوروی را به دست یازیدن به اقدامات متقابل یا پیروی از روش استاندارد دوگانه هنگام دنبال کردن مشی در قبال افغانستان برانگیخت. افزون بر آن، نه همه اقدامات *اعمالی* سیاست خارجی دولت جوان شوروی با اهداف *اعلامی* آن همخوانی و هماهنگی داشت.

فاکت‌ها نشان می‌دهند که سیاست افغانی روسیه آن سال‌ها نیز از گمراهی‌ها رها نبود. یکی از این گمراه‌شدن‌ها در سال 1919- اوایل 1920 ایجاد و حمایت از گروه‌های افغانی دارای جهت‌گیری‌های چپ رادیکال بود. پدید آبی این پدیده در خاور و به ویژه در افغانستان، به پیمان‌نامه چشمگیری با برنامه‌های صدور اندیشه‌های انقلابی به خاور و مداخلات مستقیم سیاسی-ایدئولوژیک که از سوی روسیه بلشویکی و سپس اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی روی دست گرفته شده بود، پیوند می‌خورد. اما، به گونه‌ی که بدان اشاره رفت، این چنین مشی در سیاست افغانی مسکو تا جایی واکنش در برابر اقدامات همانند جانب افغانی بود.

از آغاز سال 1919 در تاشکنت در جنب کمیته ناحیه‌ی حزب کمونیست روسیه (شاخه بلشویک) - ارگانی که امور «برونمرزی» در کشورهای همسایه با ترکستان را زیر نظر گرفته بود؛ کار می‌کرد. در اواخر سال 1919 به ابتکار بخش روابط خارجی وابسته به کمیسیون ترکستان کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، شورای تبلیغات انترناسیونالیستی در خاور ایجاد شد، که مأموریت داشت برای چندی کارهای بخش خاوری کمینترن را تا مرز ایجاد این گونه شوراها انجام دهد.

<sup>67</sup>. Inside Baluchistan. A political autobiography of his highness Baiglar Baigi: Khan-e-Azam-XIII Mir Ahmad Yar Khan Baluch Khan-e-baluch Ex-ruler of Kalat State. Royal Book Company, Ma'aref Printers, Karachi, 1975. - P. 113-114



شورای تبلیغات انترناسیونالیستی کار همه گروه ها و سازمان های انقلابی در خاور را با عمل از طریق شعب ویژه مرزی: قفقازی- ترکی، پارسی، افغانی- هندی، بخارایی- خیوه یی و کاشغری- چینی، رهبری می کرد. در وظایف این شعب، سازماندهی اجنتوری زیرزمینی در گستره این کشورها و مناطق یاد آوری شده، رخنه دادن اجنتوری به آن و مانند آن، شامل بود.

از طریق شورای تبلیغات انترناسیونالیستی به همه حزب های انقلابی و گروه های عامل که هم در مهاجرت و هم در روسیه، چین و «آسیای بروعرزی» کار می کردند، کمک مالی می شد. در زمستان 1920 زیر رهبری شورا، حزب پارسی «عدالت»، حزب کمونیست بخارا و ... کار می کردند و حزب های ترکی، افغانی و خیوه یی، سازماندهی شده بود.<sup>68</sup> این سازمان ها همچون بخش های شعبه سیاسی شورای تبلیغات انترناسیونالیستی عمل می کردند.

تکیه عمده بر بخارا و پارس می شد. [همین بود که] بخارا بی درنگ یگراست به خاک شوروی پیوست گردید. پارس نیز با داشتن لایه کارگری چشمگیر و پتَنسیال ضد استعماری که افزون بر آن در سرزمین ترکستان بیش از صد هزار و در بخارا نزدیک به سی هزار پارسی گریزی و بازرگان زندگی می کردند، مورد توجه بلشویک ها بود. مگر، کار انقلابی زیرزمینی در هندوستان، در مرکز توجه شورای تبلیغات انترناسیونالیستی بود. چون می پنداشتند که همانا در هندوستان نه تنها «برای جوش و خروش انقلابی در کل، بل نیز برای رخنه اندیشه های کمونیستی زمینه مساعد هست».<sup>69</sup>

آن چه که به افغانستان مربوط می گردید، به گونه یی که صدر شورای تبلیغات انترناسیونالیستی در تابستان 1920 تایید می کرد، «زمان در خاور داغ تر است، حتا در افغانستان- کشوری که کمترین آمادگی را برای انقلاب دارد، جوش و خروش معینی در ارتش روان است».<sup>70</sup>

در واقع، در برهه رویدادهای بررسی شونده- این کشور در ساختار اولویت های انقلابی در خاور- تنها به عنوان «بهترین دهلیز و مناسب ترین راه کم و بیش هموار برای رخنه به هندوستان»، جایگاه دوم را داشت.<sup>71</sup> با این هم، ادارات

<sup>68</sup> مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 544، پرونده ویژه 1، پوشه 9، برگ 4 و نیز بایگانی دولتی تاریخ سیاسی و اجتماعی روسیه، فوند 544، پرونده ویژه 1، کارتن 9، برگ 4.

<sup>69</sup> مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 544، پرونده ویژه 1، پوشه 9، برگ 21.

<sup>70</sup> مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 544، پرونده ویژه 1، پوشه 9، برگ 11.

<sup>71</sup> همان جا، برگ 21.

علاقمند روسیه و کمینترن چندین بار برای ایجاد کانون های انقلابی هم در محیط مهاجران افغانی در آسیای میانه و هم در خود افغانستان که ساختمان اجتماعی آن در اوایل دهه 1920 چونان «امپریالیسم بی مایه» که در برابر بخارا و روسیه عیار بود، تعریف می شد؛ تلاش کردند.<sup>72</sup>

شایان یادآوری است که رهبری بلشویستی در رابطه با «انقلابی بودن» امان الله چندان اغراق نمی کرد، که خودش دوست داشت، آن را هر چند گاه و بیگاه بنا به ایجابات سیاسی تبارز دهد.

م. ن. روی (هندي) به خاطر می آورد که لنین در یکی از صحبت های خود با وی در زمینه مبدل ساختن افغانستان به تخته خیز کارزار مبارزه به خاطر هندوستان با پر رویی نشاندهی کرد که «در سرانجام» شاه امان الله چیزهای مشترک بیشتری با حکام بریتانیایی هندوستان دارد تا رژیم بلشویکی روسیه.<sup>73</sup>

به سال 1920 در بخارا کمیته مرکزی انقلابیون جوان افغان [(جوانان افغان) -گ.] به وجود آمد<sup>74</sup> (صدر آن - کسی به نام حاجی محمد یعقوب بود. اعضای آن بیشتر از افغانی های باشنده بخارا - ترکستان و روسیه که هوادار انقلاب در افغانستان

---

<sup>72</sup>. این کنایه جالب در یکی از اسناد چپی های بخاری (« طرح سازمان انقلاب بخارا» تاریخی 12 نوامبر 1921 عنوانی کمیته مرکزی حزب سراسری کمونیستی روسیه شاخه بلشویکی بازتاب یافته است. مرکز نگهداری و بررسی اسناد، فوند 17، پرونده ویژه 84، پوشه 97، برگ های 86-87.  
<sup>73</sup> . M. N. Roys's Memories. Bombay, 1964, p-417 .

<sup>74</sup>. جنبش (جریان) «جوانان افغان» در خود افغانستان در اوایل سده 20، به میان آمده بود که ایدئولوگ آن محمود بیک طرزی - یکی از هواداران امیر آینده - امان الله بود. آن چه که مربوط می شود به «کمیته مرکزی انقلابیون جوان افغان» در بخارا، ابتکار ایجاد آن در 1920 از سوی بلشویک ها بود که به گمان بسیار همانند با حزب انقلابیون جوان بخارا - سازمان خرده بورژوازی که پس از دوره کوتاه مستقل به حزب کمونیست بخارا در همان سال 1920 پیوند شده بود.

**یادداشت گزارنده:** شماری از پژوهشگران افغانی از جمله استاد لطیف ناظمی بر نفس موجودیت نام «جوانان افغان» تردید دارند و آوند می آورند که هیچ گونه سند و مدرکی در باره این که گروهی در دوره های فرمانروایی حبیب الله خان و امان الله خان به این نام خوانده شده باشد، در دست نیست. مگر، البته، موجودیت حلقه یی از هواداران آزادیخواه و مشروطه خواه در پیرامون امان الله خان و محمود طرزی را تایید می کنند. شماری هم این نام را از ساخته ها و پرداخته های روانشاد استاد حبیبی می خوانند. به باور این پژوهشگران، «جوانان افغان» به هیچ رو نام کدام حزب یا سازمان یا جریان و جنبش سیاسی افغانی نبوده است. چیزی که روشن است گروه کوچکی از حواریون امان الله خان و هم اندیشان طرزی به تقلید از جوانان ترک خود را جوانان افغان می خوانده اند. پسان ها هم روانشاد استاد حبیبی آن ها را به این نام یاد کرده اند.

در واقع، هیچگونه پیوند ایدئولوژیک و باوری و نیز هیچ وجه مشترکی در اهداف و آرمان های جوانان ترک و جوانان افغان، دیده نمی شود. از این رو، به پنداشت این پژوهشگران، اطلاق این نام بر حلقه هواداران رادیکال امان الله - طرزی شایسته نبوده است.

بودند). حکومت افغانستان که از این موضوع آگاهی داشت، تقاضای بازگرداندن اتباع خود به میهن را نمود. مگر بخارا از آنان حمایت کرد.<sup>75</sup>

هدف عمده این سازمان، واژگونی ساختمان سیاسی موجود در افغانستان و برقراری نظام جمهوری، اعلام شد. برای رسیدن به این اهداف، در نظر بود با کمک دولت شوروی «هنگ های سرخ» ایجاد کنند و کار نشراتی و تبلیغی را پیش ببرند و برای خیزش سپاه و مردم افغانستان در برابر دولت موجود» زمینه سازی کنند.<sup>76</sup> در نظر بود تا شعبه این سازمان در مناطق مرزی ترکستان (کرکی، کوشکا، تخته بازار و دیگر جاها) و سپس در خود افغانستان (در مزارشریف، هرات و دیگر جاها) ایجاد گردد.

با داوری از روی قرائن و آیین نامه درونی کمیته مرکزی انقلابیون جوان افغان، می توان گمان زد که پایگاه عملیات عمده و منبع حمایت مادی آن بایستی روسیه شوروی می شد. نکته شایان توجه است که بنیادگذاران این سازمان، به شیوه های سخت ابزاری، از جمله اقدامات تروریستی، سنجش داشتند.<sup>77</sup> مگر، تا کنون کدامین اطلاعات در باره اقدامات عملی کمیته پیدا نشده است. رد پای آن دیگر در سال 1921 ناپدید شد.<sup>78</sup> دلیل کوتاهمدت بودن موجودیت آن را بایست با ناکارایی دفتر نتواسیس ترکستان کمینترن که در آن زمان در تاشکنت ایجاد گردیده بود، پیوند داد. این ساختار بی ریخت را که روی (هندي)، سوکلنیکف و صراف رهبری می کردند، پیوسته در آشفتگی بود و سر انجام در 1922 به موجودیت خود پایان داد.

در باره این سازمان در یکی از اسناد سیاسی شوروی وقت چنین یاد آور شده بودند: «مساله در باره سازمان انقلابی افغانی در بخارا و به ویژه کار هندوستانی نشان می دادند که بحران سازمان کمینترنی لغو نشده برای ما چگونه گران تمام می شود».<sup>79</sup>

---

<sup>75</sup>. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند، 17، پرونده

ویژه 84، پوشه 242، برگ 15.

<sup>76</sup>. همان جا، فوند 544، پرونده ویژه 3، پوشه 47، برگ 19

<sup>77</sup>. همان جا، فوند 495، پرونده ویژه 154، پوشه 98، برگ 61.

<sup>78</sup>. یک منبع دیپلماتیک بریتانیا به تاریخ 13 می 1921 در باره ایجاد یک انجمن افغانی در بخارا گزارش داد. «انقلابیون که اعضای آن جانیان گریخته از زندان ها، سپاهیان گریزی، باندها و افغان های باشنده بخارا بودند».

Afghanistan Strategic Intelligence British Records 1919 – 1970. V. 1. Ed: Anita L.P. Burdett. Archive Editions, 2002. - P. 198.

شاید سخن بر سر عین سازمان (نگاه شود به بالا در باره کمیته مرکزی انقلابیون جوان افغان) ایجاد شده در بخارا با مساعدت بلشویک ها بوده است.

<sup>79</sup>. همان جا، فوند 17، پرونده ویژه 84، پوشه 201، برگ 40.

استراتژیست های مسکو تلاش می کردند به هر گونه که شده، به فرستادگان ویژه خود در آسیای میانه کمک نمایند: آن ها از جمله برای افغانی ها و نیز پارس ها و هندی ها به طور متمرکز در دانشگاه کمونیستی رنجبران خاور جا، اختصاص می دادند.<sup>80</sup>

انگلیسی ها در شگفتی اندر بودند که برای چه حکومت بخارا از گروهک های مخالف امان الله که متشکل از «جنایت کاران گریزیان از زندان و مرتدان رنگارنگ اند» در سرزمین خود حمایت می کند و یا دست کم به آنان اجازه تبارز می دهد.

در نامه ویسرای هند بریتانیایی به دفتر سیاسی اداره سیاست خارجی تاریخی 13 می 1921 آمده است<sup>81</sup>: «هر گاه این کار دست کسی دیگری است، آنگاه استقلال بخارا چه معنا دارد؟ افزون بر آن، حکومت کنونی افغانستان خود را انقلابی می شمارد. در این مورد دلیل برای انقلاب در صورتی که در کشور هم اکنون روان است، چیست؟»

از روی اسناد آرشیوی می توان چندین تلاش دیگر ایجاد ساختارهای متمایل به مسکو را در محیط افغانی ببینیم: برای مثال، در ترمز، در سال 1920 «کمیته مرکزی انقلابی افغانی» تشکیل شد (که صدر آن کسی به نام محمد غفار بود و در ترکیب آن 55 نفر شامل شده بودند که از یک تعداد ولایات افغانی و نیز کابل نمایندگی می کردند. اما بیشترین آن ها از شمال بودند. اعضای کمیته به رهبری شوروی با تقاضای فرستادن دستور العمل برای کار، و همچنین پول و حقوق ماهانه رو آوردند».<sup>82</sup>

سراجم، نخستین و هنوز یگانه تجربه از تجربه های مشهور ایجاد سازمان دارای جهتگیری چپگرا در افغانستان در هرات مستقر بود: در سال های 1920-1921 نه بدون مساعی دیپلمات های شوروی و اجنتوری آن ها در این جا یک محفل انقلابی پدید آمد.<sup>83</sup> چنان که در اطلاعات نماینده کمیساریای خلق در امور خارجی روسیه در آسیای میانه آمده است، این حلقه با پول دولت شوروی بیشتر به عنوان سازمان کارگاه (آموزگاری) فعالیت می کرد و در آغاز جهتگیری آن در راستای کار فرهنگی- روشنگری با تبلیغ در ارتش و میان توده های رنجبر متوجه بود. همکاران

<sup>80</sup>. همان جا، فوند 495، پرونده ویژه 154، پوشه 98، برگ 7.

<sup>81</sup>. Afghanistan Strategic Intelligence British Records 1919-1970 V.1.Ed: Anita L.P. Burdett.- Archive Editions, 2002-P.198

<sup>82</sup>. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 495، پرونده ویژه 154، پوشه 98، برگ 53.

<sup>83</sup>. به گمان بسیار منظور نویسنده از حلقه یی است که سرور جویا در هرات ایجاد نموده بود-گ.

اداره دیپلماتیک روسیه - سازماندهندگان واقعی آن در نظر داشتند این کار را به خود «گروه بخارایی انقلابیون افغانی یا محفل هرات»<sup>84</sup> واگذار کردند با پیوندهای مقدماتی میان سازمان افغانی در هرات و مهاجران افغانی در آسیای میانه».<sup>84</sup>

دستآورد این طرح سیاسی نیز روشن نیست. اما مطالعه رخدادهای بعدی اجازه می‌دهد تایید کرد که تلاش‌های مبنی بر ایجاد سازمان کمونسیتی دارای جهتگیری چپگرا در اوایل سال‌های دهه 1920 هم در میان پناهندهگان افغانی و هم در خود افغانستان، ناموفق بود. در این محیط عملاً شالوده سیاسی و اجتماعی بایسته وجود نداشت. در این میان، دیگر تجربه ابتدایی روابط روسیه و افغانستان، به رغم برخی از تنش‌ها و حتا درگیری (از جمله مرتبط با حمایت از جنبش باسماچی‌ها از سوی دولت افغانستان و تمایلات پان‌اسلامیستی آشکار آن) رهبری روسیه را برای تغییر تدریجی استراتیژی و تاکتیک سیاست خود در محور افغانی برانگیخت.

دستآوردهای ناچیز تجربه‌های سازمانی در زمینه ایجاد گروه‌های کمونیست گرا در محافل زیرزمینی و مهاجران افغانی از یک سو، و گرایش منتظره امان‌الله خان به اصلاحات اجتماعی عمیق مقارن این هنگام از سوی دیگر، بلشویک‌های روسیه و فعالان کمینترن را وادار نمود تا با دقت بیشتر به افغانستان بنگرند و مشی همکاری تنگاتنگ نظامی-سیاسی بهتر با رژیم حاکم افغانی را که تا واژگونی رژیم در 1929 بلا انحراف ماند، پیش‌گیرند.<sup>85</sup>

---

<sup>84</sup>. همان جا، برگ‌های 70-72. در باره این موضوع نگاه شود به: و.س. بویکو، روسیه شوروی و گروه‌های چپگرای افغانی در سال‌های دهه 1920، // انالی، انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم روسیه، مسکو، 1995، جلد دوم، برگ‌های 74-81. در تاریخ‌نگاری میهنی مسایل تاریخ جنبش چپگرایی، ا. هایفیتس در زمینه مطالبی نوشته است. نگاه شود به: هایفیتس، «رشته‌های حسن همجواری و برادری گسست‌ناپذیر» (به مناسبت شصت‌سالگی نخستین قرار داد افغانستان و روسیه) // آسیا و افریقای امروز، مسکو، 1981، شماره 2، برگ‌های 18-21، شیوه تحلیل هایفیتس در زمینه مساله مورد نظر از سوی م. ولودارسکی-خاورشناس روسی دیگر که به خارج مهاجرت کرده بود، به تازیانة انتقاد بسته شده است. مگر ولودارسکی خود کدامین دلایل نو و اطلاعات در باره موضوع یاد شده ارائه نکرده است. نگاه شود به میخاییل ولودارسکی، شوروی‌ها و همسایه‌های جنوبی شان ایران و افغانستان در سال‌های 1917-1933، لندن، 1985.

**یادداشت:** این کتاب از سوی گزارنده-آریانفر به دري ترجمه و از سوی انتشارات «پامیر» در دهلی نو و انتشارات «میوند» در پیشاور به چاپ رسیده است.

<sup>85</sup>. تنها شکست امانیست‌ها و رشد دهقانان و دیگر جنبش‌های اپوزیسیونی در افغانستان در اواخر دهه 1920- اوایل دهه 1930 بار دیگر مسکو را- دقیق‌تر رمانتیک‌های سیاسی از کمینترن را به اندیشه ایجاد حزب انقلابی افغانی برانگیخت.

امان الله خان برای نخستین بار طی چند دهه، با آزاد سازی سیاست خارجی کشورش از کنترل سختگیر و خشن خارجی، در صحنه بین المللی و در روابط منطقه یی مشی بسیار بحث برانگیز و متناقض را که نه همیشه با استراتژی و یا تاکتیک خودش و منافع مردم و دولت همخوانی داشت، پیش می برد. اما جوهر آن هنوز هم تغییر ناپذیر مانده بود- حفظ استقلال افغانستان و بالابری نقش آن در امور بین المللی، به ویژه منطقه یی. اما زندگی درونی جامعه افغانستان و نخبگان آن، یعنی کشور در کل بیشتر از این هم با تناقض برجسته بود.

## 2.1- اصلاحات امان الله خان و جامعه افغانی:

در پایان دهه دوم سده بیستم افغانستان یکی از عقب مانده ترین کشورهای خاور مانده بود: با آن که عبدالرحمان خان، نیای امان الله، در اواخر سده نهم توانست با خون و آهن شالوده دولت مدرن افغانستان را در چهار چوب مرزهای کنونی آن بگذارد، با آن هم او این کار را مطلقا با روش های فئودالی و استبدادی انجام داد، که اغلب با نادیده گرفتن ارزش های تباری- فرهنگی، بل نیز با پشت پا زدن به رایج ترین اخلاقیات انسانی به همراه بود.

جانشین او- حبیب الله خان (1901-1919) در آغاز به امور دولتی علاقه نشان می داد، که در کل در یک رشته ابتکارت سیاسی، آموزشی و... به ویژه، در ایجاد نهادهای آموزشی مدرن مانند لیسه حبیبیه، آموزشگاه حربیه و... بازتاب می یافت. مگر مقارن با پایان فرمانروایی او، افغانستان در یک سخن از توسعه باز ایستاده بود: هستی درونی کشور را بقایای فئودالیسم که سرداران (کلاس اصلی کشور)، اشراف و اعیان زمیندار و پیشاپیش همه روحانیت که زالو وار به آن چسپیده بودند، به سان سوهان می ساییدند و سیاست خارجی آن هم در لندن تعیین می گردید.

اما اگر مساله وضعیت جدید سیاسی بین المللی افغانستان در سال های 1919-1921 خیلی به سرعت حل گردید، هر چند هم نه چندان به آسانی؛ حل مشکلات سیاسی داخلی کشور نیاز به مساعی بزرگی در مقیاس بی سابقه از دیدگاه سرشت خود داشت.

در واقع، می بایستی تقریبا تمام ارگانسیم های اجتماعی و ساختار حکومت کشور دگرگون می گردید و «انقلابیون افغانی بالایی»، که امیر نو- امان الله خان، بی گفتگو و چون و چرا خود را به آنان منسوب می دانست، ناگزیر به انجام همه چیزها در یک بار بود.

این گونه، امان الله با فرو رفتن در گرداب امور داخلی، سعی در حل و فصل اختلافات فرقه یی مذهبی در کشور در سال 1920

نمود. برای مثال، امیر شخصا در یکی از مراسم شیعیان<sup>86</sup> اشتراک ورزیده و بر برابری مذاهب در آغوش اسلام تاکید ورزید.

با آن که در دوره فرمانروایی او، نمایندگان آیین های دیگر ناگزیر به پوشیدن کلاه ها یا لنگوته هایی با نشانه های تمایز دهنده بودند (برای مثال هندو ها - عمامه های زرد)، آن ها به خاطر تفاوت در باورها مورد تبعیض قرار نمی گرفتند و به کرسی های دولتی از جمله نظامی دسترسی داشتند. پیروان ادیان دیگر غیر از اسلام، کماکان مانند گذشته ناچار به پرداخت مالیات ویژه - جزیه بودند، هر چند هم که یک برابر و نیم کاهش یافته بود.

امان الله نمی توانست با ناز و اداها و ژست های سیاسی جدا گانه بسنده کند - رکود و ایستایی کشور ممکن بود تنها با دگرگونسازی ها و ساماندهی های جدی در هم بشکند. اصلاحات را هنگام جلوس به تخت اعلام کرده بود،<sup>87</sup> مگر، پیش از آن که به اصلاحات آغاز نماید، چند سال زیر داریست اندیشه های ماجراجویانه پان اسلامیستی [بیهوده-گ.] گذشت. در تجربه اصلاح طلبانه امان الله باید اهداف و تطبیق آن را تقسیم بکنیم. اما نمی توان اذعان نکرد که این یک روند بس پیچیده و متناقض چندین مرحله یی بود.

رویداد کلیدی مرحله نخست - تصویب قانون اساسی در سال 1923 شد. رویداد دوم - پس از سفر خارجی پادشاه (لقب پادشاه، در سال 1926 به امیر داده شد) در سال 1928 آغاز گردید.

در این بخش پژوهش، مساله شرح سیستماتیک و سامانند برنامه های اصلاحی و همه خصوصیات توسعه اجتماعی افغانستان وقت مطرح نمی باشد. تنها به اقدامات جداگانه سیاست داخلی دولت افغانستان در سال های دهه 1920 مکانیسم ها و راهکارهای پیاده سازی آن ها که مشخص کننده سرشت و شیوه رژیم امان الله می باشند؛ توجه مبذول می گردد.

اصولا، اصلاحات (گاهی تنها طرح ها) با تدبیرهای روزمرگی و گاهی هم کهنه پرستی و تدبیرهای ناکام دولت همتراز می گردید. نظام سیاسی زمان امان الله بیشتر دارای بار تزینی بود. برای مثال امیر عملا خودش شورای دولتی را تاسیس کرده و نقش ویژه

---

<sup>86</sup>. منظور از اشتراک امان الله خان در مراسم بزرگداشت از دهم ماه محرم در یکی از حسینیه های کابل است. -گ.

<sup>87</sup>. هنوز در یکی از نخستین فراخوان های امیر امان الله خان تاریخی 28 فبروری 1919 آمده بود: «دولت ما در افغانستان اصلاحات را خواهد آورد تا مردم و کشور ما بتوانند جایگاه شایسته یی را در میان کشورهای متمدن بگیرند.» برگرفته از کتاب: ش. امامف، تاریخ اندیشه اجتماعی در افغانستان، ص. 40.



یی را در دربار (جلسه سرشناسان) که سال یک بار برای شنیدن گزارش دولت فرا خوانده می شدند، بازی می کرد.

مهره های اصلی در اکناف کشور- والیان بودند. در پی آنان در این سلسله مراتب مستوفیان جا داشتند که از سوی خود امیر گماشته شده و برکنار می گردیدند.

یکی از انگشت های افگار رژیم امان الله در آن هنگام- خود حکومت (شورای وزیران) نو تشکیل بود، که تقریباً کاملاً متشکل بود از نمایندگان اشرافیت (اریستوکراسی) افغانی (پشتونی) سنتی- سرداران. این لایه اجتماعی بالایی جامعه افغانی نه تنها یک لایه بی هرزه، بل نیز خطرناک برای مشی اصلاحات و خود رژیم بود که رویدادهای اواخر سال های دهه آشکارا 1920 آن را نشان دادند.

برای مثال، عبدالقدوس خان- سردار کهنسال و فرتوت (راستش، تنها تا ماه می 1920) به کرسی صدارت گماشته شد (در روند ده سال پسین، شاه خود این کرسی را نیز پیش می برد). ملا غلام محمد هم به کرسی وزارت تجارت و میرزا محمد خان به پست مستوفی الممالکی مقرر شدند.

دادگرانه خواهد بود یادآور شویم که در رده های بالایی حاکمیت برای اصلاحگران پیگیر- کسانی که هنوز در مراحل آغازین زندگی و پویایی شاه، حواریون نزدیک او را می ساختند، نیر جای پیدا شد. برای مثال؛ محمود بیک طرزی- پدر زن امیر نو، ایدئولوگ اصلی اصلاحات- وزارت امور خارجه را رهبری می کرد. مگر مجموع مطالب مستند و ... دست داشته، اجازه می دهد تایید کرد که خلاف شایع، رژیم امان الله، از دیدگاه سرشت سیاسی خود، یعنی ساخت راستین قدرت خود، به دشوار می توانست و (می تواند از دیدگاه معیارهای کنونی) رژیم جوانان افغان شمرده شود.

هر چند، در نظام قدرت، چنانی که یادآور گردیدیم، شماری از کرسی های مسوول دیوانی و دفتری را اصلاحگران و ترقی خواهان راستین گرفته بودند. برای مثال؛ غبار- در آینده تاریخ نویس برجسته و یکی از رهبران اردوگاه دمکراتیک، در سال های 1920- 1921 به کرسی ریاست پلیس (اداره امنیه عمومی) پایتخت گماشته شده بود.<sup>88</sup>

محمد ولی خان- همکار نزدیک امیر، هوادار راستین اصلاحات، پس از کنار رفتن نادر خان از کرسی وزیر حربیه در جریان شورش سال 1924 خوست؛ به جای او گماشته شد. بنا به پیشنهاد او،

---

<sup>88</sup>. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص. 272- پیوست ها، سوانح مختصر، و نیز مجله «لر» (آفتاب)، شماره جولای- دسامبر 2000، مقاله م. ن. سادات ( نگاه شود به : [www.afghanmagazine.com](http://www.afghanmagazine.com) ).



محمد عمر خان- «رجل چپگرای عضو گروه جوانان افغان»، افسر با سواد آموزش دیده در اروپا که با چند زبان بلد بود، (انگلیسی، فرانسوی، روسی و آلمانی) به جای عبدالحمید خان کشته شده در جنگ، به کرسی رییس ستاد کل<sup>89</sup> گماشته شد.

از روی فهرست ساده بر شمرده در بالا و دیگر مدارک، می توان نتیجه گیری کرد، که جوانان افغان یکی از موثرترین گروه های سیاسی بی بود که در تدوین، اتخاذ و پیاده ساختن تصامیم در زمینه مسایل کلیدی توسعه درونی و پیوندهای خارجی افغانستان در سال های فرمانرایی امان الله ذیدخل بودند. مگر حتا، در شرایط آزادی نسبی سیاسی، آن ها هر چه بود به گونه غیر رسمی «بدون برخورداری از حق تشکیل احزاب سیاسی» (در چهارچوب حلقهات تشکیل شده گذشته) عمل می کردند.

غبار- یکی از دو آتشه ترین نمایندگان این گروهک، نیمرخ آن را چنین پرداز نموده است: «این ها رادیکال هایی با اندیشه های دارای بار چپی»<sup>90</sup> بودند. مگر، غبار با سخن گفتن از رادیکالیسم و چپگرایی جوانان افغان، بیگمان در گام نخست خود و برخی دیگر از اعضای جنبش را در نظر داشته است، نه همه رهروان آن را. او در این شمار از عبدالرحمان خان لودین، تاج محمد خان پغمانی، فیض محمد خان باروت ساز، غلام محی الدین خان ارتی و... نام می برد. او از گروهک سیاسی دیگری هم نام می برد که آن را میر سید قاسم خان رهبری می کرد و در آن عبدالهادی داوی، فقیر احمد خان، سید غلام حیدر خان پاچا، غلام رضا خان، غلام احمد خان رحمانی و دیگران.

غبار به ارزیابی این گروه از دیدگاه سیاسی نمی پردازد. مگر، چنین بر می آید که سخن بر سر رجال معتدل تر باشد که به رغم میانه روی در دوره پس از امان الله به گناه بازی نمودن نقش های گوناگون دارای بار سیاسی و اجتماعی در دوره امان الله خان مورد اختناق قرار گرفته بودند.

به هر رو، جوانان افغان نمی توانستند نیروی اصلی سیاسی رژیم نو- حزب دولتی باشند و از همین رو هم نبودند. نخست این که دیدگاه های آن ها (به ویژه در زمینه توسعه آینده کشور) از پایه از دیدگاه های خود امیر تفاوت داشت: آن ها مایل به تحدید قدرت شاه بدون بستگی به توانمندی های شخصی وی و برپایی اداره به راستی مشروطه با داشتن دورنمای جمهوری (مانند

---

<sup>89</sup>. بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری افغانستان، پرونده ویژه 12، پرونده 69، کارتن 156، برگ 17.

یک منبع دیپلماتیک شوروی یاد آور می شود که عمرخان- ناسیونالیست افغانی به سوی شوروی جهتگیری دارد، هر چند با امان الله که «...به باور جناح چپگرای جوانان افغان، ارتش را نادیده گرفته و بیش از حد زیر تاثیر محافل ارتجاعی رفته است»، نظر خصمانه دارد. - همان جا، برگ 18.

<sup>90</sup>. افغانستان در مسیر تاریخ، ص.ص. 141-142 ترجمه انگلیسی.

عبدالهادی داوی). دو دیگر، در درون این گروهک ناهمبینی ها و ناهمدیدی هایی بود. عرصه پویایی های آن هم بنا به دلایل بسیار دارای بار عینی و ذهنی تنگ بود.

همچنین در صفوف آن مهره های سنگین وزن در تراز ملی حضور نداشتند (بلندپایه ترین آن پس از محمود طرزی تا کناره گیری او در 1925) محمد ولی خان- وزیر حربیه تاجیک تبار بود که این امر به گونه جدی گسترش نفوذ او (و روشن است گروه را در کل) در میان قبایل افغان (پشتون) دشوار می ساخت. عبدالهادی داوی و غلام صدیق خان چرخ- دو تن از همراهان پشتون تبار امان الله خان نیز به رغم توانمندی های بی تردید ولی خان، نظر مساعدی نسبت به او نداشتند.<sup>91</sup>

در مدارک تحلیلی سازمان های اطلاعاتی شوروی در باره اوضاع داخلی در افغانستان نشاندهی شده است: «این گروه با لایه های وسیع تر نیز پیوند ندارد و در استان ها پویای های گروه جوان افغان تقریباً احساس نمی شود. شمار هواداران آن در استان ها بسیار محدود است. از این رو این گروه نقش تعیین کننده یی را در کدامین اوضاعی نمی تواند بازی کند.»<sup>92</sup>

چنانی که در محافل دیپلماتیک شوروی (که به طور مستقیم به امور افغانستان می پرداختند)، می پنداشتند، نفوذ گروه جوانان افغان در مرحله نهایی عهد امان الله خان اندکی افزایش یافته بود. در پهلوی کرسی های وزارت حربیه و وزارت امور خارجه (به ترتیب صدیق خان و ولی خان)، کرسی های وزارت دربار (یعقوب خان)، تجارت (عبدال هادی خان)، معاون وزیر جنگ (حبیب الله خان)، منشی شخصی پادشاه و سردبیر روزنامه «امان افغان» (قاسم خان) و شماری از سفیران به دست این گروه بود.

کسان بسیاری از هواداران یا بسیار نزدیک به آن در ارتش و دیگر ساختارهای قدرت کار می کردند. به گفته پژوهشگران امریکایی-آیدن. نبی و آر. ماگنوس در درون جنبش جوانان افغان گروهی پدید آمد که در اپوزیسیون رژیم [امان الله-گ.]

---

<sup>91</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 67، پوشه 151، برگ 58.

ی. ب. بوسین- پژوهشگر مناسبات تباری در افغانستان می نویسد: «بخش چشمگیری از نزدیکان امان الله، نمایندگان اقلیت های تباری بودند که برای آن ها در گذشته چشم انداز بالا رفتن از نردبان مدارج سیاسی محدود بود. یکی از این ها محمد ولی خان دروازی بود.»

نگاه شود به: یو. ب. بوسین، افغانستان: جامعه چندتباری و حاکمیت دولتی در مقوله تاریخی، مسکو، 2002، ص. 102

از دیدگاه ما چنین پنداری درست نیست. ولی خان در سیاست کادری امان الله خان یک استثنا بود.

<sup>92</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 67، پوشه 151، برگ 58.

قرار گرفتند. اعضای این گروه مخالف «حزب نقابداران» را ایجاد کردند که هدف خود را سرنگونی امان الله خان و برپایی جمهوری قرار داده بودند.<sup>93</sup>

غبار- پسان ها تاریخ نویس برجسته، که خود از بازیگران بلافصل رویدادها بود، دید بس منفی یی نسبت به این حزب داشت. او این حزب را «حزب توطئه گران» می خواند که در پیوند با آن نوشت: «این شارلاتان ها که خود را هوادار نظام جمهوری و انقلاب وانمود می کردند، مزورانه مردم را در مرکز و شرق افغانستان فریب می دادند. اما در عمل دشمنان نظام جمهوری، دمکراسی و پیشرفت بوده و به دنبال اهداف دیگری بودند. بعدها روشن شد که این مزدوران ارتجاع و استبداد، با استفاده از شعارهای جمهوری، به سقوط دولت امان الله و ایجاد یک رژیم ارتجاعی مساعدت نموده بودند.»<sup>94</sup>

دلیل این چنین ارزیابی خشن احساسی از سوی یک رجل با منزلت اما نه بی آرایش معاصر رخدادهای، به پیمانیه بسیار، پیش از وقت بودن و بی موقع بودن مطرح ساختن اندیشه برپایی نظام جمهوری در کشور در سطح عملی از سوی هر کسی که بوده باشد، می باشد.

فضل رحیم مروت-یکی از پژوهشگران پاکستانی که به گونه بسیار عمیق به تاریخ اجتماعی و سیاسی مدرن افغانستان پرداخته است، دید دیگری دارد که بی دلیل هم نیست. او نشاندهی می کند که حتا سرسپرده ترین دوستان و بستگان شاه و حتا رهبران جوانان افغان- محمود طرزی، محمد ولی خان و عبدال هادی داوی اصلاحات او را به تازیانه نکوهش و سرزنش

<sup>93</sup>. Magnus Ralph, Nabi Iden. .. p. 100

<sup>94</sup>. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، مسکو، 1987، ص.ص. 165-

166.

<sup>95</sup>. روانشاد غبار- یکی از هواداران سرسخت و همکاران بی آرایش رژیم امان الله خان بود. از این رو، روشن است که با هر کسی که در برابر رژیم بر می خاست، به مخالفت آشتی ناپذیر می پرداخت. چون پیامدهای ناگوار و سهمگین واژگونی رژیم امانی و روی کار آمدن رژیم وابسته به ارتجاع و امپریالیسم را پیش بین بود و با گوشت و خون و پوست احساس می کرد. ردپای این دشمنی آشتی ناپذیر که با بی مهری های رژیم نادریه با او و بستگانش آشتی ناپذیرتر شده بود، در سراسر تاریخ نویسی او نیز پیگیری می شود و بر همه اندیشه ها و برداشت هایش سایه افکنده است. به پیمانیه یی که بسیاری از منتقدانش، او را متهم به تند روی می نمایند و بر آن اند که تاریخ را با احساسات و عقده و کین، از سر انتقامگیری نوشته است.

به هر رو، هر چه است، روشن است که برخورد او با تندروان جمهوریخواه هم بیرون از سایه داربست برخورد آشتی ناپذیرش با دشمنان و مخالفان رژیم امانی نبوده است. از همین رو هم است که پروفیسور بویکو چنین برخوردی را احساسی و آلابشمندانه می خواند.-گ.

می بستند و به نشانه مخالفت با او کرسی های خود را در حکومت ترک می گفتند.

به عنوان مثال، عبدالهادی داوی (وزیر بازرگانی)، عبدالرحمان لودی (رییس گمرک) و پیش از آن ها محمود طرزی، که می پنداشت که «امان الله خان» بنای یادگاری حیرت آوری را بدون تهداب (زیر بنا) اعمار نموده است. محمد ولی خان از پست وزیر حربیه از سوی خود امان الله خان برکنار شد و به در هنگام سفر شاه به خارج از کشور، به پست اسمی نایب السلطنه منصوب گردید.<sup>96</sup>

هر کسی که برخورد اصولی می داشت، رو در روی شاه خشم قرار می گرفت: برای مثال، بر عبدالرحمان لودین- از رهبران برجسته جوانان افغان، بسنده بود که در جلسه دربار به ابراز تردید در باره سودمندی ماندن شاه در کرسی صدارت بپردازد تا در روز بعد کرسی دولتی خود را از دست بدهد.<sup>97</sup>

مروت گفته های خود را در زمینه چنین به پایان می برد که «تقریباً همه دوستان امان الله و کابینه او از اصلاحاتش در مراحل اولیه حمایت می کردند، اما او پس از سفر به خارج حمایت آن ها را از دست داد.»<sup>98</sup>

به هر رو، بایسته است در ارزیابی ره آوردهای کسانی که با اندیشه های مترقی شاه در طول سال های دهه 1920 دمساز بودند، با داکتر حسن کاکر- تاریخدان سرشناس افغانستان هم‌نوا بود که می نویسد: آن ها کاستی های سیاست آن دوره، به خصوص سوء استفاده های مقامات را به باد انتقاد می گرفتند، اما خود برنامه های جایگزین سازنده ارائه نمی دادند.<sup>99</sup> هر چند هم به گمان غالب می توانستند چنین کاری را انجام دهند. چه، این جریان بیشتر به پختگی رسیده تر و سازمانیافته تر بود.

آن چه مربوط به طرزی می گردد، بایسته است اعتراف کرد که او در شماری از مسایل دیدگاه های متفاوتی از شاه داشت: او خواستار افزایش پرداخت ها برای کارمندان بود، به شیوه آتاتورک هوادار ارتش نیرومند بود. او در مسایل سیاست خارجی نیز پراگماتیست (پیرو فلسفه اصالت عمل) بود.

---

<sup>96</sup> ش امامف، ارزیابی بس خویشتنداران و چنانی که پنداشته می شود کمزنانه و پایین زنانه بی از محمد ولی خان با یاد کردن او در میان رجالی که با جهات اصلی سیاست امان الله خان «همدردی» می نمودند و یا از او «پشتیبانی» می کردند، می دهد.

نگاه شود به: امامف، ش. تاریخ اندیشه اجتماعی افغانستان، ...ص. 64.

<sup>97</sup> غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، مسکو، 1987، ص. 164.

<sup>98</sup> Marwat, Fazal-ur-Rahim. The Evolution and Growth of Communism in Afghanistan..., p.

175

<sup>99</sup> .Kakar, Hasan. Trends of modern Afghan history –Afghanistan in the 1970s. N.Y., 1974.- P.29

لویی دو پری- خاور شناس امریکایی تضادهای اصلی رهبری سیاسی در افغانستان را در سال های دهه 1920 چنین پرداز می نماید: اما نکته مهم در چیزی دیگری بود: «هرگاه طرزی اندیشه پرداز و امان الله عامل می توانستند منابع انتلکتوئل خود را متحد بسازند، افغانستان می توانست در مسیر جاده مدرنیزاسیون پیش برود، به جای این که همه چیز را سر از نو آغاز نماید.»<sup>100</sup>

درست در این راستا- به سوی ایجاد و قانونی کردن حزب نیرومند سیاسی- کسانی حرکت می کردند که از اندیشه های پیشرفت الهام می گرفتند و در عین حال هر چه بیشتر از پادشاه در مسایل اصولی و تاکتیکی فاصله می گرفتند.

س. فدا یونس- پژوهشگر پاکستانی می نویسد که: «در سال 1924 در افغانستان از سوی محمد ولی خان، حزب جمهوریخواه - نخستین حزب سیاسی دوره شاه امان الله تاسیس گردید.» اعضای آن- دانشجویان و افسران تحصیل کرده در ترکیه، برخی از کارکنان شناخته شده دولتی و بازرگانان الهام گرفته از تجربه ترکیه بودند که نظام جمهوری را چونان فرم ایده آل اداره در افغانستان می پنداشتند.<sup>101</sup>

هر چند خود یونس فدا کدامین شواهد قانع کننده یی را به سود آن که نزدیک ترین متحد امان الله خان به راستی حزب جمهوریخواه را ایجاد نموده باشد، نمی آورد، گواهی او در یادداشت های منشی شخصی امان الله خان- علی احمد تایید می گردد که گزارش داده بود که در کابل جلسات پنهانی حزب محمد ولی خان برگزار می گردیده است که در آن ها امکان برپایی نظام جمهوری در افغانستان بررسی می شده است.

در میان شرکت کنندگان در این جلسات، از غلام صدیق چرخ، عبدالهادی داوی، حبیب الله خان (معاون وزیر حربیه)، عبدالرحمان لودین، علی محمد خان، میرزا محمد خان، میر سید قاسم خان و برخی از افسران نام برده می شد. در این حزب همچنین شجاع الدوله و محمد یعقوب خان، که در آن زمان رییس شورای دولتی بود، شامل بودند. اعضای حزب همه در آن هماهنگ بودند که پیش شرط اصلی پویایی های شان باید همکاری با نظامیان باشد- تجربه مصطفی کمال در ترکیه و رضا خان در ایران برای شان الگو بود. درست به همین دلیل، وظیفه کلیدی حزب- نشانیدن محمد ولی خان به جای نادر خان در کرسی وزارت حربیه بود که این کار در 1924 انجام شد. هر چند هم در این

<sup>100</sup> . Dupree L. Afghanistan. Princeton, 1980. - P. 457

<sup>101</sup> . S. Fida Yunas. Afghanistan. Political parties, groups, movements and mujahideen alliances and governments (1879 – 1997). Vol. 1, Peshawar, 1997. - P. 20

کار اختلاف نظر میان نادر خان و امان الله خان بر سر رویدادهای خوست جای آخر را نداشت.

گروهک («حزب») محمد ولی خان همچنین از رنجش ها میان خاندان های نادر و امان الله به خاطر بر هم خوردن عروسی بستگانشان بهره برداری نمودند.<sup>102</sup>

منبع همه این اطلاعات، علی احمد، تأکید می کند که «قدرت حزب جمهوریخواه درست مانند شمار اعضای آن پیوسته رو به افزایش

---

<sup>102</sup>. ب. جیمز- پژوهشگر امریکایی که در اوایل 1930 به عنوان یک جهانگرد از افغانستان دیدن کرده بود، یکی روایات این ماجرای غم انگیز را در یادداشت های خود چنین شرح داده است: هاشم خان- یکی از برادران نادر خان با خواهر امیر نامزد شده بود. اما هر چه بود، کار به عروسی نکشید. یکی از جوانان نزدیک به امیر او را متقاعد به تغییر تصمیم به سود خود کرد. چیزی که عملی هم شد.

هاشم خان را به عنوان سفیر به مسکو فرستادند و امان الله با درهم شکستن مقاومت مادرش (که حتا او را با تپانچه هفت تیر تهدید کرده بود)، برای این کار زمینه سازی کرد. او خواهر خود را در اتاقی یک جا با شوالیه سمج بست که، پسان دروازه آن را شکستند. این گونه، برای شاهزاده خانم بی آبرو شده راه و چاره دیگری جز از تن دادن به ازدواج با این جوان نموده بود.

هاشم خان هم ناگزیر گردید جام زهر تحقیر را تا آخرین جرعه سر بکشد. امان الله خان در هنگام سفر برومیزی خود در 1928، که در آن هنگام هنوز هم پادشاه بود، به بهانه آشتی به دیدار با نادر و برادرانش در ویلی آن ها در فرانسه پافشاری داشت. اما رسوایی دیگری بالا شد- پس از آمدن شاه، مهمانان ناخوانده یی هم به آن جا آمدند- شهبانو ثریا و خواهر شاه- نامزد پیشین هاشم خان با شوهرش.

James B. Afghan journey. Jonathan Cape, L., 1935. - P. 190, 210

پس از این پیشامد ناگوار و تحقیر آمیز، دیگر آشتی میان دو طرف ناممکن بود و این کار تنش های سیاسی میان شاه رادیکال و مخالفان معتدل ترش- خاندان یحیی خیل که در رگ های شان خون نیاکان مشترک [(امیر دوست محمد خان و برادرش سردار سلطان محمد خان طلایی)-گ.] جریان داشت، بر افروخته تر گردانید.

**یادداشت گزارنده:** با توجه به این که هاشم خان تا پایان زندگانی ازدواج نکرده بود، در میان مردم چنین آوازه بود که او «ایزک» بوده است و امان الله خان درست پس از پی بردن به این نارسایی جنسی وی بر آن شده است تا خواهرش (نور السراج) را به جوان دیگری (پسر عموی خود) بدهد. مهدی فرخ- سفیر دولت شاهنشاهی ایران در کابل در کتاب کرسی نشینان کابل، نام این جوان را حسن خان خوانده است. با این هم، در محافل نزدیک به دربار گفته می شد که هاشم خان نزد نامزد خود سوگند خورده بود که تا پایان عمر به جز از او یار دیگری اختیار نکند و به رغم برهم خوردن نامزدی، تا پایان عمر به عشق خود وفادار ماند!

هر چه بود، برهم خوردن نامزدی میان هاشم خان و خواهر امان الله خان، رشته های پیوند با آن هم سست سیاسی میان دو خانواده بزرگ درباری را به گونه نهایی از هم گسیخت-گ.

داشت با آن که این گروه دشمنان فراوانی هم داشت. آن ها دشمنان بانفوذ مانند والی عبدالکریم خان، محمد سرور خان، محمد ابراهیم خان، شیر احمد خان، میر هاشم خان (وزیر مالیه)، علی احمد خان، که خود جاه طلبی هایی داشت و در عمل از همه گروهک ها دوری می گزید.<sup>103</sup>

مگر، جان مطلب در این است که در افغانستان در سال های دهه 1920 هنوز زمینه عینی برای ساختمان حزبی فراهم نبود و برای این گونه پویایی ها، نخبگان سیاسی به پختگی نرسیده بودند.

وضعیت اجتماعی- سیاسی برهه مورد بررسی را بیشتر از هر کسی پروفیسور ویکتور گریگوریچ کارگون- گرداننده دفتر مطالعات افغانستان در پژوهشکده خاورشناسی فرهنگستان علوم روسیه با دقت بالا پرداز نموده است: «...امیر زمینه را برای پویایی حیات سیاسی و اجتماعی فراهم گردانیده بود: در آن سال ها، در کشور گروه های قانونی هواداران اصلاحات وجود داشتند- مانند جوانان افغان پیشین که امان امان الله خان با دیدگاه های آنان شان تا رسیدن به قدرت همونوا بود، مطبوعات خصوصی به چاپ می رسید (از جمله از سوی اپوزیسیون) و نخستین سازمان های اجتماعی به میان آمدند.»<sup>104</sup>

ابتکار شخصی پادشاه- اندیشه تاسیس حزب «استقلال و تجدد» به علت پیش از وقت بودن و شعارگونه بودن خود مورد پشتیبانی قرار نگرفت. اصل میر پتنگ-پژوهنده افغان، ناکامی [تلاش های اصلاحی- گ.] امان الله خان را به گونه دیگری توضیح می دهد- «این تلاش ها با واکنش گروهی از رهبران رسوخند جنبش جوانان افغان که دارای دیدگاه های معتدل بودند، رو به رو گردید.»<sup>105</sup> هر چه بود، در 1928 جوانان افغان و دیگر هواداران امان الله چند پارچه شده بودند- چیزی که اپوزیسیون از آن به سود خود بهره برداری نمود.

نادر بر شالوده ناسازگاری با شیوه مدیریت حبیب الله خان هنوز پیش از رویدادهای سال 1919، به امان الله خان نزدیک شده و همسویی پیدا نموده بود. نزدیکی خاندان مصاحبان به دربار به چنین امری مساعدت می کرد. راستش، این وضع هنوز به معنای آن نبود که برادران- مصاحبان همانا شاهزاده امان الله را به عنوان جانشین فرمانروای کشور ارزیابی می کردند.

<sup>103</sup> L/P&S/10/1285, Ali Ahmad. The Fall of Amanullah. - P. 22 – 23

<sup>104</sup> کارگون، تشکل و تحول نظام سیاسی افغانستان معاصر، (1919-1999)، تبصره یی بر یک رساله علمی، مسکو، 2000، ص. 19.

<sup>105</sup> پتنگ، اصل میر، افغانستان: مسایل مدرنیزاسیون اجتماعی- اقتصادی و سیاسی (در سه دهه نخست سده بیستم)، رساله نامزدی دکتری، مسکو، 2000، ص. 139.



برای آنان سودمند تر بود تا پسر دیگر حبیب الله- شاهزاده اسدالله، و یا کسی از برادرانش- فرزندان امیر مقتول از همسر چهارمش- خواهر نادر را برای چنین پستی در نظر بگیرند. شاید امان الله خان از امان آغاز به نادر اعتماد نداشت.<sup>106</sup> مگر، با توجه به اقدامات پیروزمند نادر در هنگام جنگ استقلال او را به عنوان وزیر حربیه و سپهسالار ارتش افغانستان گماشت.<sup>107</sup>

در 1921، نادر خان رهنمود دشواری از امیر گرفت- در راس کمیسیون تنظیمیه استان قطغن و بدخشان گماشته شد. ماموریت در چنین استانی که پناهگاه اصلی مهاجران بخارایی و برای مدتی، به خصوص در 1922 پایگاه اقدامات مستقیم آن ها در

---

<sup>106</sup>. در یادداشت گزارشی یی که ایوانف- کارمند دفتر خاور میانه کمیساریای خلق در امور خارجی در باره نادر خان به تاریخ 1929/2/1 برای رهبری دفتر آسیای میانه کمیته مرکزی حزب سراسری کونیست روسیه (شاخه بلشویکی) تدوین نموده بود، فاکت آورده می شود که امیر حبیب الله خان به دست از عمو زاده های نادر- احمد شاه خان در حضور خود نادر کشته شد. (برای به دست آوردن آگاهی بیشتر نگاه شود به: نبرد افغانی استالین(سیاست قدرت های بزرگ در افغانستان، و قبایل پشتون) در اسناد آورده شده در پیوست ها، در سایت کانون پژوهش ها و مطالعات افغانستان [www.arianfar.com](http://www.arianfar.com) -گ.)

با این هم، در کتاب های دست داشته، مدارک موثقی که ثابت نمایند احمد شاه خان به راستی قاتل امیر حبیب الله خان بوده باشد، در دست نیست. در این پیوند چند نام دیگر هم برده می شود. از جمله از شجاع الدوله که در آینده به یکی از همراهان نزدیک امان الله خان مبدل شد.

<sup>107</sup>. **یادداشت گزارنده**: این که امان الله خان، نادر خان را به تنها خاطر اقدامات پیروزمند او در جنگ استقلال به سپهسالاری گماشته باشد، توهمی بیش نیست. واقعیت این است که هم امان الله خان و هم نادر خان- هر یک برای رسیدن به مقصد خود، در کشته شدن حبیب الله خان ذینفع بودند. همین بود که زیر داریست حلقه سری دربار یا جمعیت سری دربار گردآمده بودند و بیگمان در این توطئه همدست و همدستان بودند.

غبار در ص.30 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ می نویسد: «امان الله عین الدوله شبی از خانه شمس المشایخ (مجددی) سواره و تنها به کوه غربی بالاحصار بالا شد، در حالی که نادر خان نیز تنها وارد شده بود. این دو نفر در قله کوه بچه موسوم به «کاسه برج» مذاکره سری یی انجام دادند. موضوع مذاکره چه بود؟ البته به خود آن دو نفر سیاستمدار ادعا دار معلوم بود و بس. تنها به شمس المشایخ این قدر گفته شد که: هر دو نفر بر روی قرآن عهدی ببستند که با مرام جمعیت وفا دار و همکار و صمیمی هم دیگر خواهند بود.»

مرام جمعیت چه بود؟ غبار در باره این مساله در ص. 29 می نویسد: «...امان الله خان و رهبری جمعیت به صورت عموم دارای مرام تغییر رژیم با کشتن شاه، تامین استقلال خارجی و ریفورم در اداره و اجتماع افغانستان بود.»

این گونه، دشوار نیست بتوان گمان زد که در دیدار کاسه برج، دو نفر در زمینه کشتن حبیب الله خان تصمیم نهایی شان را گرفته باشند.-گ.



برابر شوروی می توانست نادر را به چشم شوروی بی اعتبار و موقوف او را خدشه دار کند.<sup>108</sup>

هر چه بود، او تلاش چندانی هم به خاطر این که دل همسایه شمالی خود را به دست بیاورد، به خرج نمی داد. این گونه، هنوز در پاییز 1920 نادر در دیدار با سران قبایل افغان در کابل از اظهارات ضد بلشویکی خود داری نورزیده و حتا به سود عقد قرار داد با بریتانیای کبیر سخن گفته بود.<sup>109</sup>

با این حال، موقف امیر هم که در ابتدا گرویده پان اسلامیس بود، بی شایبه و ناهموار نبود. چیزی که رهبری شوروی ناگزیر بود با آن بسازد. در سال 1924، نادر، که با اقدامات امان الله در زمینه شورش خوست موافق نبود، پست وزارت جنگ و سپهسالاری را از دست داد. مگر، کار خود را در کرسی سفیر در فرانسه ادامه داد و سپس در سال 1926 بیخی از کار دست کشید و در آن جا به عنوان یک شخص عادی تا اوایل 1926 می زیست.

به هر رو، مسایل کادری، ترکیب پرسنل و پیرامونیان امان الله خان و بخش عمده از مدیران او و دیدگاه های سیاسی آن ها، چیزهای بسیاری را حل می نمودند، اما نه همه چیزها را.

با همه مسایل یاد آور شده در بالا، به اوضاع اجتماعی- سیاسی در افغانستان این مساله تحریک می بخشید که بسیاری از فیصله ها در زمینه ساختمان دولتی، اقتصاد و ... یعنی سیاست واقعی (رئال پولیتیک) یا از دیدگاه سرشت خود و یا از دیدگاه غایی درست بودند. کار اساسی در دگرگونسازی دستگاه اداری این بود که عملاً برای نخستین بار در افغانستان کم و بیش صلاحیت ها، اختیارات و دایره فعالیت های کارمندان بلندپایه حکومت که موقف آن ها در دوره امیر حبیب الله خان روشن نبود و حجم کارهای دولتی از سوی خود مهره های بالایی معین می شد و در بسا از موارد از موقف های دولتی خود سوء استفاده های ناروا می نمودند، دقیقتر تعیین شده بود.

برای مثال، مستوفی الممالک (میرزا محمد حسین خان) با ترفندها و انجام اعمال ناروای دیگر، به مهره بسیار پر قدرتی مبدل گردیده بود که در واقع نفر دوم در دولت پس از امیر شده بود.

<sup>108</sup> . Afghanistan Strategic Intelligence British Records 1919 – 1970. V. 1, Archive Editions, 2002. - P. 123

<sup>109</sup> . همان جا، فاکت های بسیاری بود دال بر پشتیبانی مستقیم نادر خان از جنبش باسماچیان و علی الخصوص از انور پاشا در سال های 1921-1922.

گام جدی سیاسی امان الله خان، تصویب نخستین قانون اساسی در کشور (نظام نامه اساسیه دولت علیه افغانستان)<sup>110</sup> در 1923 بود که امتیازات پادشاه، وزیران، کارمندان، شورای دولتی، دادگاه ها و بسیاری دیگر را تنظیم می کرد. در این قانون، فصل کاملی برای حقوق شخصی شهروندان اختصاص داده بود که در آن برابری آن ها در برابر قانون اعلام گردیده و مصونیت ملکیت خصوصی تضمین شده بود.

راهی که برای رسیدن به تدوین و انفاذ قانون اساسی پیموده شد، آسان و هموار نبود: هنوز در سال 1919 برای مطالعه قوانین حقوقی اسلامی (حنفی) و قوانین ترکیه، شورای مطالعات مذهبی و شورای قانونگذاری، متشکل از علمای منصوب شده از سوی دولت، کمیته عالی مذهبی، سرداران محمد زایی، برخی از نمایندگان جنبش جوان افغان ایجاد گردیده بود.

در مرحله تهیه و تدارک قانون اساسی، بخشی از اشراف افغانی، از جمله عبدالقدوس خان- صدر اعظم وقت، تلاش ورزیدند جلو استقرار شاهی مشروطه را بگیرند. محافظه کاران در این کار بر روحانیت ارتجاعی تکیه داشتند که با مشارکت فعال آن ها در سال 1920 نامه یی از سوی علمای قندهار از راه رسید، که همه انواع حاکمیت سیاسی غیر از حاکمیت پادشاه رد گردیده بود.<sup>111</sup>

با این هم، امان الله خان وقعی به مخالفت های جناح راست اپوزیسیون نگذاشت و به رغم حفظ نظم شاهی مطلقه، قانون اساسی تبدیل به یک واقعیت زندگی سیاسی در افغانستان گردید.

یکی از نخستین نوآوری ها در عرصه مدیریت، استقرار نظام نو اداری- ناحیه یی در کشور بود که عملکرد آن با قانون تاریخی 21 می 1923، که «مقررات نظام دولت» پیشین، - یکی از نخستین اسناد حقوقی دولت امان الله خان را لغو می نمود، تنظیم می گردید.

تمام قواعد زندگی درونی کشور را دیگر وزارت امور داخله تعیین می کرد که آن اداره امور مدنی و اداری کشور سپرده شده بود.

سازواره اصلی نظام نو مدیریت- واحدهای اقتصادی- اسکانی دولت- علاقه داری ها (بخشدارای ها)، گردید. علاقه داری ها از

---

<sup>110</sup> نظام نامه اساسیه دولت علیه افغانستان، کابل، مطبعه دایره تحریریه مجلس علیه وزراء، 1302، [1923].

<http://afghanistandl.nyu.edu/books/adl0076/index.html>

<sup>111</sup> . Nawid, Senzil. Religious Response to Social Change in Afghanistan 1919 – 29. Mazda Publications, 1997. - P. 80 - 81

چند روستا و ده مختلف تشکیل شده و از سوی علاقه داران رهبری می گردیدند. چند علاقه داری هم در یک ولسوالی (فرمانداری) و چند ولسوالی در یک ولایت و چند ولایت هم در یک واحد بزرگ اداری- ساحه یی به نام حکومت اعلی شامل گردیدند.

قانون اداری دولت به پیمانیه بس دقیقی اختیارات و صلاحیت های همه رجال رسمی را تعیین نموده بود. خود شیوه ارزیابی و تصمیم گیری در باره آن برای افغانستان یک پدیده غیر معمول بود: این قانون علناً مورد بحث و بررسی قرار گرفت و حتا جاهایی از آن از سوی وزیرانی که دعوت شده بودند، در حضور امیر که بعداً آن را به امضا رساند، تغییر داده شد.<sup>112</sup>

در ایجاد نظام اداری اصل انتخاب و مشورت چیرگی داشت: نمایندگان ادارات مختلف و مردم در انتصاب ولسوال ها (حاکم ها) در شهرستان ها اشتراک داشتند و سپس هم با آنان همکاری می نمودند. مگر در اوضاع افغانستان به تمرکز قدرت در دست های کارمندان اصلی (از علاقه دار گرفته تا والیان) و قوه اجرایی و قضایی که قسماً از جمع روحانیون برگزیده می شدند، نیاز بود.

نمایندگان ادارات مرکزی کارها را نه از طریق کارمندان خود در ولایات، بل از طریق نایب الحکومه ها و حاکم های اعلی پیش می بردند که بر این کرسی نشینان با این حال مسولیت ویژه یی گذاشته شده بود که نه تنها مشی مرکز را پیش ببرند، بل نیز در بیشتر موارد به تبلیغات و توضیحات نیز پردازند.<sup>113</sup>

یک عنصر نو دیگر نظام اداری کشور شورای قانونگذاری ایجاد شده در اواخر 1919 (مجلس قانون)، به رهبری علی احمد خان وزیر امور داخله، شد. شورای متشکل از 21 عضو بود که 4 تن از آنان متولد هند بریتانیایی بودند: احمد جان خان از پشاور، میان قادر بخش خان از لاهور، مولوی نجف علی خان و برادر جوانش - داکتر عبدالغنی،<sup>114</sup> که کار بسیاری برای اصلاح و پیشرفت در افغانستان انجام داد.

نجف علی- آموزگار پیشین امان الله خان، بازرس ارشد لیسه «حبیبه» بود. کهنسال ترین هندی ها- احمد جان خان بود که در طی بیش از سی سال خدمت در افغانستان در آغاز داکتر امیر عبدالرحمان خان و سپس دستیار شاهزاده امان الله خان بود.

میان قادر بخش، که در امریکا آموزش دیده بود و چندی هم در جاپان زندگی کرده بود، رییس کارخانه چرمسازی کابل بود.

<sup>112</sup> . Ghani, Abdul. A Brief Political History of Afghanistan ..., p. 645

<sup>113</sup> . برهان الدین کشکی، قطغن و بدخشان، تاشکنت، 1926، ص. 6-8.

<sup>114</sup> . Ghani, Abdul. A Brief Political History of Afghanistan ..., p. 643

برای پیاده سازی سیاست های امان الله خان در ولایات، ارگان های ویژه یی به نام «تنظیمیه»-کمیسیون های انجام اصلاحات ایجاد گردید. موقعیت های بالای ریسان این کمیسیون ها (ریسان هیات های تنظیمیه) گواه بر موقف فوق العاده این کمیسیون ها اند. برای مثال، انجام اصلاحات در استان قندهار را عبدالعزیز خان- وزیر داخله، در ترکستان افغانی، محمد ابراهیم خان- وزیر دادگستری، در استان هرات، شجاع الدوله - وزیر پیشین امنیت عامه و در استان قطغن و بدخشان، محمد نادر خان- وزیر حربیه و سپهسالار به دوش داشتند.

پروفیسور ایگور میخاییلویچ ریسنر]-بنیادگذار دبستان افغانستیکای روسیه، یکی از شاهدان و ناظران رویدادها در این برهه، که در بافتار سفارت شوروی در کابل کار می کرد- گ. [می نویسد: با این هم، «روحیه کلی اصلاحات، روحیه پیگرد و بازداشت پلیسی و نظارت جامع دفتری- دیوانی (بروکراتیک) بود. همه چیز باید از بالا از سوی دولت و از طریق دولت انجام می شد.»<sup>115</sup>

نظیف شهرانی-انترپولوژیست سرشناس افغانی الاصل امریکایی در اوایل دهه 1980 برآورد بسی احتیاط آمیزی از طرح های اصلاحی امان الله خان ارائه داد. شاید او زیر تاثیر شماری از آثار نه چندان وزنین وقت، مایل بود در اصلاحات سال های دهه 1920 در افغانستان نفوذ مستقیم مسکو را ببیند.

با این هم، شهرانی بیخی دادگرانه و به درستی به یک رشته کامل از پدیده های منفی که تا حد زیادی واژگونی رژیم امانیه را تعیین کردند؛ اشاره می نماید: تراز پایین تصمیمگیری های مدیریتی، فساد، خویشگرایی و تبار پرستی، سرکوب و در عین حال، تلاش پادشاه برای نگرستن به کشاکش های اجتماعی از فراز [کنگره برج عاج-گ.].

لغزش ها و ناکامی های امان الله زنجیره درازی از شورش ها و آشوب ها را گسترانیدند که پسان ها در سیمای مقاومت خطرناک لایه بندی شده در برابر او و سیاست هایش زیر درفش جنگ مقدس (جهاد) تبارز کردند.

اقدامات اپوزیسیون به علت افزایش شمار روحانیون مسلمان در صفوف آن- به ویژه چنین گروه هایی مانند پیشوایان طریقت صوفیه و «ملاهای آمده از خارج (ملاهای «فرنگی»)) بیشتر رنگ و بوی مذهبی گرفته بود.<sup>116</sup>

<sup>115</sup>. ریسنر، ایگور میخاییلویچ، افغانستان مستقل، ص. 175.

<sup>116</sup> . M.Nazif Shahrani, Introduction: Marxist "Revolution" and Islamic Resistance in Afghanistan, in: Revolutions and Rebellions in Afghanistan, Berkeley, 1984. - P. 33

ل. نیکولین- از دیپلمات های نسل اول شوروی، شرح جالبی از تحولات عهد امان الله خان در نسخه منطقه یی آن بر جا گذاشته است. او به چشم سر مشاهده نموده بود که چگونه شجاع الدوله- یکی از نزدیکترین همکاران امیر، در هرات نوآوری ها را پیاده می نمود. به باور نیکولین، «شجاع الدوله در دوره امانی در نقش مینشیکف در عصر پتر کبیر ظاهر گردیده بود.<sup>117</sup> او به معنای واقعی کلمه ریش «بویار» های (boyars) افغانی را می تراشید و آن ها را وادار به پوشیدن جامه های اروپایی (راستش دوخته شده از تکه ها و پارچه های افغانی، به جای پارچه های اروپایی) می نمود.

او جامه های عجیب و غریب بومی افسران را به دور افگند و آنان را فرم های خاکی رنگ نظامی پوشانند... و دستور داد در اتاق کار استاندار (خودش) [به جای تخت و فرش سنتی- گ. ]، مبلمان فرنگی بگذارند و در جایی که در گذشته «جرنیل» ها (جنرال ها) می نشستند، پیانویی را گذاشت که نه کسی می توانست آن را بنوازد و نه کسی جرات نواختن آن را داشت.<sup>118</sup> دانش آموزان مانند نظامیان یونوفرم وکلاه می پوشیدند. به فرمان استاندار در امتداد بازار، چراغ های شماره گذاری شده آذین بسته شده بود...».

در باره برخی از نوآوری های دوران امان الله هنوز تقریباً هیچ چیزی در آثار چاپ شده گزارش نشده است. با آن که این نوآوری ها غیر معمول بودن برنامه های پادشاه را توصیف می کنند. برای مثال، در اوایل اپریل 1924 در کابل مراسم گشایش مدرسه آموزش های سیاسی برگزار گردیده بود. برای ورود به دوره نخست (چهار ساله) آن دادن آزمون های مقدماتی در علوم پایه (امتحان سویه) برای همه داوطلبان در نظر گرفته شده بود.

---

<sup>117</sup>. پتر، در نوجوانی پنهانی با جامه عوضی به اروپای باختری رفت و به عنوان یک کارگر عادی در یک کارخانه کشتی سازی شامل کار شد، تا علل و عوامل پیشرفت اروپاییان و پسمانی های وحشتناک روسیه را دریابد و به چشم سر بنگرد. یکی از برداشت های جالب پتر این بود که در پهلوی سایر عوامل، یکی از علل پسماندگی روسیه این است که مردم آن در تفاوت از اروپایی ها که هر بامداد ریش های شان را می تراشند و تر و تازه برسر کارهای شان می آیند، ریش های خود را نمی تراشند و همه ریش های دراز دارند.

این بود که در بازگشت به روسیه و نشستن بر تخت پادشاهی، فرمان داد تا همه ریش های شان را بتراشند. کسانی که از این فرمان سرکشی می کردند، از سوی ماموران دولتی وادار به تراشیدن ریش های شان می گردیدند و مشمول جریمه های سنگین. منشیکف کسی بود که پتر او را مسوول نظارت بر امور تراشیدن ریش «موژیک» های روسی گماشته بود.-گ.

<sup>118</sup>. نیکولین، ل.، یادداشت های همراهان (خاطرات همسفر)، «جهان نو»، 1931، کتاب شماره 9، ص. 90، کتاب 10، ص. 80.

در دوره دشوار تر دوم می بایستی به گونه حتمی کارمندان وزارت امور خارجه در پایان روز کاری سنتی خود حضور می یافتند. درس ها دو ساعت ادامه می یافتند. این دوره آموزشی شامل موضوعاتی مانند حقوق بین الملل، اقتصاد، امور مالی، حقوق جنایی (جزا)، تاریخ و جغرافیا می گردید.

در میان آموزگاران این آموزشگاه شگفتی بر انگیز نه تنها برای افغانستان، بل برای همه خاور زمین، علی اکبر خان دفتری و آقاخان اشرفی دیده می شدند. وظایف لکچر دهنده (مدرس) تاریخ و جغرافیا را به طور موقت یکی از کارکنان روزنامه نیمه رسمی «امان افغان»<sup>119</sup> به دوش گرفته بود.

روشن نیست این طرح برجسته و بی تردید متهورانه و جسورانه سیاسی-آموزشی که همخوانی چندانی با زندگی جامعه سنتی افغانستان و حتا لایه های بالایی آن نداشت، تا چه مدتی ادامه یافت، اما خود نفس تلاش پیاده سازی آن بازگو کننده پرواز اندیشه های اصلاح طلبانه امان الله خان است.

طرفه این که خود امیر با وجود گرفتاری های دولتی که گاهی در برخی از محورهای سیاست های داخلی و خارجی بس گرانبار بود، می کوشید سواد آموزشی و آفاقی خود را بهبود ببخشد. به عنوان مثال، او در اوایل سال های دهه 1920 نزد بانو آنا اوسینسکایا (که با عزیز الرحمان- یک دیپلمات افغان عروسی نموده از همان هنگام تا پایان زندگانی در کابل بسر برده بود)، درس زبان روسی می خواند.<sup>120</sup>

اوضاع اقتصادی افغانستان در سال های دهه 1920 با یک رشته کامل عوامل و پارامترها تعیین می گردید. نزدیک به یک سوم باشندگان افغانستان، اساسا آنانی که در جنوب باختری بود و باش داشتند، به شیوه کوچی و یا نیمه کوچروی زندگی می نمودند.

شالوده اقتصاد کشور، کشاورزی بود که رشته های پیشرو آن دامداری و زمینداری مانده بود. زمین های زیر کشت در افغانستان تنها دو درصد از کل سرزمین و اراضی کشور را تشکیل می داد. در این حال، 400 هزار هکتار زمین زیر آبیاری بود. به آبیاری توجه بسیار کمی می شد. هر چند همانا طرح های آبیاری (مانند ساختن بند آبگردان در غزنی برای آبیاری

<sup>119</sup> Afghanistan Strategic Intelligence British Records 1919 – 1970. V. 1, Archive Editions, 2002. - P. 572

<sup>120</sup> این مطلب را و. ن. پلاستون- خاورشناس نامدار بازگو کرده است که در سال 1991 موفق گردیده بود با این بانوی 85 ساله که ناظر و شاهد رویدادهای سیاسی بسیاری [در تاریخ سده بیستم افغانستان-گ] بوده است، در کابل دیدار و گفتگو نماید. نگاه شود به: پلاستون، و. «بانوی پولندی تبار روسی در افغانستان»، روزنامه «پراودا»، 1991/1/26. -گ.

هشتاد هزار جریب زمین) و همچنین رشد پنبه کاری در شمال و درجنوب کشور را می توان بی تردید از دستاوردهای رژیم «امانی» شمرد.

ساختار فوند زمین به این شرح بود: 5 درصد از زمین های کشاورزی دولتی بود. زمینداران-60٪ و کشاورزان- نزدیک به 35٪ زمین ها را در اختیار داشتند. بسیاری از دهقانان، که توانایی پرداخت مالیات را به شکل نو پولی آن نداشتند، ناگزیر به فروش آن و مبدل شدن به اجاره گیرندگان شدند.

بار سنگین مالیاتی، تفاوت های اجتماعی- ملکیتی را عمیق تر می ساخت. طی یک دهه فرمانروایی امان الله خان، مالیات ها افزایش سه- چهار باره داشتند. آن هم در حالی که حدود نیمی از آن بر دوش برزگران افتاده بود..

مردم تکس(عوارض) های دیگری هم می پرداختند. مانند عوارض معاشات (حقوق شغلی) و جاده یی...و همچنین ناگزیر به پرداخت هزینه های روحانیون که از درآمدهای اضافی از مدرک وقف بخشی از زمین ها به خزانه دولت، محروم شده بودند. کوچیان نیز در تنگنا قرار گرفته بودند: آن ها وادار به پرداخت مالیات بر دام های شان شده بودند، که در پهلوی آن می بایست سالانه آدم 5 روپیه سرانه می پرداختند.

پدیدآیی عناصر نو زیرساختی، از جمله جاده های موتر رو و مواصلات اتومبیلی، اقتصاد سنتی کوچ نشین ها (کوچروها) را (مانند ارائه خدمات برای کاروان های بارکش و مانند آن را) برهم می زد. به ویژه از نو آوری ها افراد قبیلله شینواری که در راه کابل- پیشاور دست اندر کار کاروانداری و بارکشی بودند، زیانمند گردیده بودند. متشبثان عرصه حمل و نقل از استان مرزی شمال باختری هند بریتانیایی که در بزنس خود از اتوموبیل کار می گرفتند، با بازرگانان کوچی بومی در رقابت افتاده بودند.<sup>121</sup>

با این هم ،مگر همین روندها اندک اندک و پیوسته یاخته های اجتماعی و سرشت اقتصادی- دارندگی جامعه افغانی را دگرگون می ساختند: برای مثال، درست توسعه شبکه راه ها به قبایل هزار بز از قوم بزرگ مومند خاوری پویای های اقتصادی خود را تنوع ببخشند و با گذشت هر روز بیشتر و بیشتر از سرویس تجارت کاروانی در راه های کابل- مزارشریف و کابل- پیشاور دوری گزینند و به بازرگانی برای خود پردازند- مانند خرید و فروشچای و ... و در سر انجام به عمدتا شیوه زندگانی شهرنشینی در استان کابل رو به بیاورند.<sup>122</sup>

<sup>121</sup> . Abad Khan's memoirs. The lost ring of the chain. Pabbi, 1998. - P. 23

<sup>122</sup> . Frederiksen B. Caravans and Trade in Afghanistan. Copenhagen, 1995.- P. 135



در این دگردیسی و استحاله، جوانب های اقتصادی منفی (کمبود چراگاه ها در خود افغانستان و استان مرزی شمال باختری هند بریتانیایی) نیز به چشم می خوردند که هزار بزها را از حوزه سنتی اقتصاد سنتی آن ها می کشیدند. مگر، با این هم، آن ها از پس چالش های زمان به لطف تکاپوهای بازرگانی خود و بهره گیری از فرصت های نو (کمرنگ شدن و کاهش رقابت های سیک ها و یهودیان و رایج شدن مناسبات کالایی- پولی) بر آمدند.

دگرگونی های کند و متناقض، اما با این حال آشکار شالوده زندگی اقتصادی تحرکاتی را در ساختار اجتماعی جامعه افغانی نیز به بار آورد.

گرایش به سوی رشد کمی و بالابردن نقش بورژوازی بازرگانی پیش بینی شده بود. حکومت در گام نخست تجارت بزرگ را تشویق می نمود. در سال های 1927-1928 تنها 27 تاجر به خزانه دولت مالیاتی به میزان 3/5 میلیون روپیه واریز کردند. شکل نو ابتکارات بازرگانی- کار فرمایی، ایجاد اتحادیه ها (شرکت ها) در زمینه انجام بازرگانی مشترک، گردید. تنها در پایتخت شمار این چنین شرکت ها به هفت واحد با سرمایه سه میلیون روپیه می رسید.<sup>123</sup> بر پایه برخی از مدارک، امان الله خان خود نیز در بازرگانی (اقلام مهم تجارت افغانستان- لاژورد و پوست قره گل) دست داشت. همچنین او در کابل چند فروشگاه داشت.

در میانه های سال های دهه 1920 در شمال افغانستان شالوده پنبه کاری کالایی به وجود آمد: عبدالعزیز [معروف به عزیز خان لندی-گ.] تاجر پشتون- یکی از نخستین کسانی بود که چشم اندازهای بهره برجستن از منطقه را برای کار برد پنبه ارزیابی کرد، - وی در کندز (کهندژ) زمین به دست آورد و یکی از نخستین شرکت های تشبثی «سپین زر» (طلای سفید) را تاسیس کرد. عبدالعزیز و همکاران وی همچنین امکانات صادرات پنبه افغانی را به شوروی که کشت پنبه در آن کشور به دلیل بی ثباتی سیاسی در استان های مرزی- مراکز عمده تولید پنبه، در وضع بحرانی بود، در نظر داشتند.

شاه و حامیان صادق او با پویایی می کوشیدند از طریق اصلاحات افغانستان را به یک دولت مدرن تبدیل نمایند. مگر در

---

<sup>123</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند دبیر خانه کاراخان، پرونده ویژه 12، کارتن 71، پوشه 75، برگ 38. تدوین کنندگان گزارش «اطلاعات فشرده در باره افغانستان» (بخش خاور میانه کمیساریای خلق در امور خارجی) تاریخی... می 1929، روشن است بر مقاله «دلایل اقتصادی شورش در افغانستان»، که در ماه فبروری همین سال در مجموعه مقالات: مسایل کشاورزی، کتاب نخست، مسکو، 1929، برگ های 105-117، چاپ شده بود، تکیه داشته اند.



این کار کمتر موفق بودند. اشتباه جدی اصلاح طلبان در افغانستان به رهبری امان الله خان نداشتن برنامه تحولات مبتنی بر نیازهای عینی کشور و برهه مشخص تاریخی بوده است. لغزش بزرگ - هزینه نمودن بودجه بی آن هم محدود برای پروژه های پر زرق و برق اما غیر ضروری مانند ساختن کاخ ها و حتا شهرک- در دارالامان، پروژه های اقتصادی ناسودآور مانند کارخانه سیمان و کارخانه گوگردسازی بود.

گاهی هم کار به سفسطه می کشید. باری چنین چیزی رونما گردید: هنگامی که موضوع راه اندازی کارخانه گوگردسازی مطرح گردید، روشن شد که نیروگاه برق در جبل السراج قادر به تامین انرژی برای آن نیست. زیرا هرگاه به کارخانه برق داده می شد، در این صورت، ظرفیت کافی برای تامین انرژی شهر و کارخانه نظامی («ماشین خانه حربی») نمی ماند. افزون بر آن، هنگام ساختن کارخانه، موضوع تامین چوب طرف نیاز آن به سنجش گرفته نشده بود- چوب را تنها می شد از جنوب آورد. اما برای این امر باید راه آهن خصوصی ساخته می شد.

وضعیت کارخانه سمنت نیز به همان اندازه ملال انگیز از کار برآمد: برای سوخت کوره های آن زغالسنگ در نظر گرفته شده بود. مگر، تنها پس از پایان کارهای ساختمانی روشن گردید که این ماده در دسترس نمی باشد.

گذشته از این، معلوم شد که هزینه تمامشد سمنت خودی بسیار بالاتر از سمنت وارداتی است و... ابتکار ساخت کارخانه سمنت با وصف شور و شوق و شیفتگی شخصی امان الله خان که دو صد هزار پوند پول شخصی خود را در آن سرمایه گذاری کرده بود، نقش بر آب شد.

شاهراه کابل-جلال آباد می توانست چونان نمونه یی از پروژه های اقتصادی درخشان باشد. مگر، در بیش از پنج سال تنها در حدود 50 کیلومتر راه ساخته شده بود و گرداننده پروژه- مهندس لایباخ آلمانی [با توجه به آهنگ کند پیشروی کارها در پیوند با دشواری های فزونی شمار-گ]. برای به پایان رساندن آن خواستار تمدید پروژه برای پانزده سال دیگر گردیده بود.

ساخت راه دیگر، قندهار- چمن، به رهبری هس- «مهندس» دیگر آلمانی، افسر سواره نظام پیشین- کسی که پیش از این هیچگاهی در کارهای راهسازی و ساختمانی پیشینه نداشت، انجام می شد.

کولونی آلمان در افغانستان<sup>124</sup> و با پویایی در ساخت و ساز پروژه احداث شهر نو دارالامان، نیز مشارکت داشت که می

---

<sup>124</sup>. کولونی آلمانی در افغانستان مقارن با اگست 1924 هفتاد و دو نفر(بدون احتساب اعضای خانواده های شان) عضو داشت و این گونه بزرگترین جامعه اروپایی در این کشور به شمار می رفت.

بایستی سیمای عصر «امانی» را تجسم و تمثیل می نمود. با این که بسیاری از ساختمان های تازه ساخته شده، بی درنگ فرو ریختند. این در حالی بود که هزینه ساخت آن ها تنها در سال های 1927-1928 به بیش از ده میلیون روپیه می رسید.<sup>125</sup>

حضور خارجی ها در افغانستان هنوز در سال های نخست فرمانروایی امان الله خان کم و بیش محسوس بود. در آغاز مربیان نظامی ترکی و سپس هم به گونه روز افزونی- آلمانی ها (صنعتگران، مهندسان و...) و در پی آنان شمار کمی ایتالیایی ها و نیز نمایندگان چند کشور دیگر خاور و باختر افزود شدند.

شاید، متنوع ترین (و همان گونه که در بالا نشان داده شد، نه بی آلیشانه از دیدگاه اقتصادی) همکاری با آلمانی ها بود. شرکت های آلمانی برای افغانستان وام های صنعتی می دادند. دولت افغانستان با آلمانی ها و همچنین با امریکایی ها گفتگوهایی را برای ساخت راه آهن از کابل تا قندهار - داکا پیش می برد.

[همچنین-گ.] امیدهای معین و نه کمتری به علت خود داری غیر علنی، هر چند هم نه مطلق از توسعه پیوندها با انگلستان؛ به روسیه شوروی بسته شده بود، اما امضای قرار داد بازرگانی افغان- شوروی به درازا کشیده بود. درست مانند بسیاری دیگر از توافقیات کلیدی بین دولتی. قرار داد سال 1921 با وقفه ها تطبیق می شد که هر دو طرف در این کار مقصر بودند.

افغان ها به ویژه بر برخورداری از حق ترانزیت آزاد از راه گستره شوروی پافشاری داشتند. در دفتر خارجی او.گ. پ. او.<sup>126</sup> یکجا با کمیساریای خلق در امور خارجی که محور افغانی سیاست خارجی شوروی را پیش می برد، با «خودنکوهی» اعتراف می نمودند: «آن چه را که افغان ها می خواهند، ما خود نمی توانیم به آن ها بدهیم. مگر همزمان با آن ها را نمی گذاریم آن چه را که به آن نیاز دارند، از کشورهای باختری از راه کشور ما [ترانزیت-گ.] ببرند... ما از دوستی با افغانستان سخن بر زبان می آوریم. ما از استقلال آن بر خود می بالیم. مگر در عین زمان متناقض با آن چه که می گوئیم، رفتار می کنیم.»<sup>127</sup>

---

Adamec L. Afghanistan Foreign Relations ... p. 98

<sup>125</sup> . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری افغانستان، پرونده ویژه 13، کارتن 41، پوشه 161، برگ های 151-153.

<sup>126</sup> . او.گ. پ. او. (به روسی، مخفف- اوسوبویی گلاونویی پولیتیچیسکویی اوپراولینی- اداره کل ویژه سیاسی-پسانتر گ. پ. او.- اداره کل سیاسی و سپس هم ک. گ. ب.-کومیتیت گوسودارستوینویی بیز اوپاستنوستی- کمیته امنیت دولتی)- سازمان اطلاعات و امنیت شوروی پیشین-گ.

<sup>127</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، پرونده ویژه 11، کارتن 67، پوشه 151، برگ 155.

کمرنگی حضور اقتصادی شوروی تا جایی با پیوندهای بس تنگاتنگ در زمینه نظامی- فنی جبران می شد. همین بس بگویم که پرسنل اصلی پارک هوایی نظامی و کشوری افغانی را خلبانان شوروی تشکیل می دادند. هچنان در شوروی کادرهای ملی افغانی را برای این رشته آموزش می دادند.

با تاخیر بسیار، در زمستان 1928، در دفترهای انجمن سراسری شوروی روابط فرهنگی با کشورهای خارجی بنا به پیشنهاد سفارت شوروی در کابل، پروژه یی برای آموزش جوانان افغان در مدارس شوروی روی دست گرفته شد. اما با آن هم روی کاغذ ماند.<sup>128</sup>

راستش، در تابستان و پاییز همان سال، دیگر در واقع در آستانه به تاریخ پیوستن «دوران امانی»، در انجمن روابط فرهنگی و همچنین در موسسه بازرگانی شوروی- «افغان تورگ» (موسسه تجارتي افغان) با شتابزدگی برنامه چاپ کتاب های الفبا به زبان پارسی برای افغانستان و پخش مواد مختلف تبلیغی به شمول مساله نمایشدهی فیلم های ما در این کشور، که دارای اهمیت بزرگ فرهنگی و سیاسی است، بررسی گردید.<sup>129</sup>

با به پایان بردن پرداز سریع سیمای اقتصادی افغانستان در سال های دهه 1920 بایسته است همچنین وضع حوزه نا به هنجار مالی این کشور را نشاندهی کرد: دولت امان الله خان بخش شایان توجهی از ذخایر طلای کشور و سکه نقره های جدید («امانی») را که به جای سکه های کهنه «کابلی» ضرب زده شده بودند، به مصرف رسانده بود که این کار به افت و کاهش ارزش برابری روپیه - ارز اصلی کشور در آن برهه، گردیده بود. اگر در سال 1926 ارزش پوند انگلیس 23/5 روپیه بود، در سال 1928 به 31 روپیه رسید. این مساله که در کشور مقارن با اواخر دهه 1920 هیچ بانک و یا کدام نهاد مالی و اعتباری دیگر وجود نداشت، هم به رشد اقتصادی آن زیان می رساند.

بازار ارز خارجی در کل در دست خارجیان، بیشتر بازرگانان هندی (سیک ها) بود که این کار نه می توانست برای اصلاحات امان الله خان زیانبار نباشد. به گونه یی که ریسنر در میانه های سال های دهه 1920 نوشت: «کولونی کوچک 35000 نفری هندوها در افغانستان، درخشان ترین نمایندگان سرمایه تجاری هستند که با بازرگانی خارجی و عملیات های گسترده مالی پیوند دارند، زیرا بسیار خوب با شرایط افغانستان آشنایی دارند.

---

<sup>128</sup> . بایگانی دولتی فدراسیون روسیه، فوند 5283، پرونده ویژه 4، کارتن 31، برگ 2.  
<sup>129</sup> . همان جا، برگ 28.

هندوها در هر مرکز تجاری بزرگ، چیزی همانند با کورپوراسیون های مشترک ایجاد می نمایند که با اشتراک معین اقدامات با هم پیوند داشته و در خود هسته بانک و یا شرکت سهامی را دارند.<sup>130</sup>

تلاش های امان الله خان در راستای تاسیس بانک ملی زیر کنترل دولت با مقاومت کارآفرینان بومی، معامله گران و بازرگان که اعتماد آنان هم به دولت و هم به خود پادشاه در سال های فرمانروایی او به پیمانانه چشمگیری کاهش یافته بود، رو به رو می گردید.

### **1-3. چالش های مدرنیزه سازی و افزایش تضادهای اجتماعی-سیاسی در نیمه دوم سال های دهه 1920:**

حتا تدبیرهای به گونه عینی ضروری مگر کمتر دلچسپ در دید باشنندگان، تا چه رسد به طرح های بیهوده و بلند پروازانه، واکنش هایی را در میان لایه های گوناگون جامعه افغانی در پی داشت. در برخی از موارد، استراتیژی رژیم و نیز در بسی از موارد روش هایی که اصلاحات و تدبیرهای روزانه با آن پیاده می شد، مانند بی بند و باری و خشونت، ناخشنودی های را بر می انگیخت.

نخستین خیزش های گسترده در برابر رژیم امان الله در منطقه خوست در میانه های مارچ 1924، رخ داد. قبيله منگل در برابر یک رشته کامل از نوآوری های رژیم به پا خاست. لودویک آدمک-یکی از کسانی که عمیق ترین پژوهش ها را در تاریخ افغانستان انجام داده است، نشاندهی می نماید که: «مقارن با ماه اگست این خیزش ابعاد یک جنگ داخلی را به خود گرفت.»<sup>131</sup>

پدیدار شدن سر وکله عبدالکریم- فرزند امیر پیشین، محمد یعقوب خان که تا آن زمان در هند بریتانیایی در تبعید زندگی می کرد، در صفوف شورشیان، حدت و شدت بیشتری به درگیری های خوست بخشید.

برای سرکوب شورش نیروی بزرگ به رهبری سردار عبدالقدوس خان سالمند و شماری از نظامیان بلندپایه فرستاده شد. [در این پیوند-گ.]، امیدهای ویژه یی به غلام نبی خان چرخی- پسر

<sup>130</sup>. ریسنر، همان جا، ص. 83.

<sup>131</sup>. نگاه شود به: تیخانف، نبرد افغانی استالین و نیز آدمک، تاریخ روابط سیاسی افغانستان.

**یادداشت گزارنده:** جلد یکم تاریخ روابط سیاسی افغانستان را سال ها پیش از امروز آقای علی محمد زهما و جلد دوم آن را آقای فاضل صاحب زاده- استادان دانشگاه کابل، از انگلیسی به دری ترجمه و چاپ نموده بودند که در سال 1383 هر دو جلد به کوشش این کمترین از سوی بنگاه انتشارات پاییز پاریس بازچاپ شد.

سپهسالار غلام حیدر خان چرخي- فرمانده نامدار اواخر سده نهم از دره لوگر، دوخته بودند.

اما شورش تنها پس از آن در هم شکسته شد که امان الله خان توانست شورای دولتی را متقاعد گرداند که این هنگامه از سوی انگلیس برانگیخته شده است.

در برابر شورشیان خوست جنگ مقدس (جهاد) اعلام شد و نیروهای آن ها را از هوا بمباران کردند. هواپیماها را خلبان آلمانی و شوروی هدایت می کردند.<sup>132</sup>

استفاده از نظامیان خارجی و از همه مهمتر شوروی در نبرد خوست و دیگر رویدادها در میانه های سال های دهه 1920، درست همانند مساعدت شوروی در ایجاد نیروی هوایی و هوانوردی افغانستان (تحویلی هوایی هواپیماها، آموزشدهی به خلبانان و...) موجب برانگیخته شدن نگرانی جدی در انگلستان گردید. دولتمردان بلندپایه امپراتوری و نمایندگان دیپلماتیک آن در کابل در پاییز 1925 امکانات روی دست گرفتن یک رشته کامل تدبیرها برای مقابله با نفوذ شوروی را بررسی می کردند.

به ویژه آموزشدهی به خلبانان و مکانیک های افغان در یک دوره یکساله در خود انگلستان و یا هند بریتانیایی و اعمال کنترل بر مسیرهای مواصلاتی، و به ویژه بر کسانی که میان افغانستان و هند بریتانیایی رابط بودند، در نظر بود.<sup>133</sup>

شورشی که در تابستان سال 1925 در شُغنان و روشن بدخشان افغانی<sup>134</sup> - نواحی کوهستانی در امتداد مرز افغانستان- شوروی، رخ داد، یکی از رویدادهای پس از خوست، دومین زنگ خطر- پاسخ به مشی یاد آوری شده، بود که سرانجام به واژگونی رژیم پادشاه اصلاح گر- امان الله خان در اواخر سال های دهه 1920 انجامید.

---

<sup>132</sup>. آقابکف- رزدنت سازمان اطلاعات و امنیت شوروی در کابل در کتاب خاطراتش مغرضانه می نویسد: «به لطف قیام کنونی، ما موفق به استقرار ناوگان هوایی خود در کابل در دروازه های هند شدیم و هر قدر که جنگ طول بکشد، به همان اندازه به سود ما است».

آقابکف، «چکا دست به کار می شود»، مسکو، 1992،

*یادداشت گزارنده*: این کتاب به زبان انگلیسی به نام «ترور محرم روسیه» و به زبان پارسی دری زیر نام «خاطرات آقابکف» (ترجمه داکتر ابوترابیان، تهران، 1375) برگردان و چاپ گردیده است. -گ.

<sup>133</sup>. Afghanistan. From Secretary of State to Viceroy, dated 2<sup>nd</sup> December 1925. - CAB/24/176.

<sup>134</sup>. برای به دست آوردن اطلاعات مفصل تر نگاه شود به:

Boyko V. On the Margins of the Armanullah Era in Afghanistan: the Shughnan Rebellon of 1925// International journal of Central Asian Studies.

-Seoul, 2002—V.7.

چنان چه در بالا یاد آور شدیم، جای خاصی را در این قطار شورش قبایل پشتون در سال های 1924-1925 در خوست داشت. این شورش از دیدگاه گستره و دوام، از همه نمایش های پیشین ناخشنودی از سیاست های «بالاییان» پیشی گرفته بود.

شاید هم در زیر سایه شورش سهمگین خوست بود که رویدادهای شغنان در تاریخ روابط دشوار اصلاح طلبان با باشندگان کشورشان از قلم افتاده و بیرون از میدان دید پژوهشگران فرا افکنده شده است. با آن که در باره این رویدادها شماری از نویسندگان داخلی و خارجی (برای مثال کارگون و پانین و ... ) سخن گفته اند.

مقارن با وقایع تابستان 1925 شغنان ناحیه توسعه نیافته از واخان و پامیر بود. مردم بومی آن بیشتر پارسینگو و تاجیک تبار و از دیدگاه مذهب اسماعیلی بودند که یکی از به حاشیه رانده شده ترین گروه های جامعه افغان بوده است.

شغنانی ها درست همانند همسایگان نزدیک شان- روشانی ها، زندگی دشوار مگر بی سر و صدایی داشتند که با مقامات دولت مرکزی از طریق مرشدان معنوی خود- پیرها تماس داشتند. مگر، افزایش یافتن بار مالیاتی و سراسری شدن خدمت سربازی، کاسه صبر و شکیبایی آنان را لبریز ساخت- روشان و شغنان سر به شورش برداشت.

دوم اپریل 1925 انبوهی از مردم شغنان حاکم محلی را گرفتار نمودند. روز بعد، نزدیک به 800 شورشی، تقریباً غیر مسلح، دژ بار- پنج را به محاصره کشیده و آب را به روی آن بستند. محاصره 13 اپریل به طول انجامید. در این حال، محاصره شدگان چند بار برای به دست آوردن پشتیبانی نظامی به جانب شوروی رو آوردند، اما بیهوده. شب هنگام 13 اپریل پادگان دژساخته دست به یورش پیروزمندانۀ یی زده، شورشیان را در هم کوبیدند. همچنین ضربه دیگری بر آنان از سوی دسته کوچک سواره نظام دولتی از اشکاشم وارد آمد.

بیشترین شرکت کنندگان شورش، در واقع بیشتر باشندگان این مناطق- نزدیک به 8000 نفر، شتابان از روی پل روی رود آمو (در منطقه پنج) به خاک شوروی سرازیر شدند. بسیاری از پناهندگان دام ها و ساز و برگ خانه های شان را هم با خود به همراه آورده بودند. این بود که چند هفته انتظار دردناک جمعیت بزرگ برای تعیین سرنوشت شان آغاز شد.

مقامات افغان تلاش داشتند هم میهنان خود را دو باره باز گردانند. اما آن ها مصمم به تغییر ریشه یی سرنوشت های شان بودند و می خواستند در شوروی بمانند و حتا حاضر به گرفتن تابعیت شوروی بودند. اما اداره بدخشان کوهستانی شوروی در

بر آورده ساختن درخواست های آن ها با استناد به مشکلات اقتصادی در منطقه و نبود بودجه شتاب نمی ورزید.

شغنایی های گیج شده و به بن بست رسیده، نومیدانه هیاتی را به شهر دوشنبه گسیل داشتند. اما در آن جا نیز در تصمیم گیری شتابی به خرج نمی دادند: مقامات تاجیک از تیره شدن روابط با رژیم کابل می ترسیدند. با این همه، در دفترهای شهر دوشنبه اندیشه اسکان مجدد شغنایی های گریزی به اعماق سرزمین تاجیکستان شوروی و از این راه استیلای زمین های جدید زاییده شد.

اما تحقق بخشیدن به این ایده آسان نبود: برای این کار هیچ گونه منابع مالی وجود نداشت. از سوی دیگر، پناهندگان نه بیشتر و نه کمتر خواستار آزادسازی سرزمین های آبایی شان از پشتون ها (افغان ها) بودند.

رهبری دوشنبه پس از رایزنی های طولانی با مسکو، ناگهانی تصمیم رادیکالی گرفت مبنی بر این که شغنایی ها را هر چه زودتر به زیستگاه های شان باز گرداند تا آن ها بتوانند کاشت بهاری شان را انجام بدهند. مقامات افغان نیز مساعی همانندی را به خرج دادند و کمیسیون ویژه فرمان امان الله خان را مبنی بر بخشایش شورشیان و فرا خواندن دو باره آنان به میهن رساند.

بیشترین شغنایان های گریزی که چاره دیگری نداشتند، به خانه های خود بازگشتند. با این هم، شرکت کنندگان قیام، به رغم اطمینان دهی های مقامات شوروی و افغان مبنی بر مصوون بودن شان، به محض بازگشت مورد اختناق قرار گرفته و مشمول جریمه های سنگین شدند. دولت همه کارمندان و کارکنان ادارات نوار مرزی را تعویض نموده و به جای آن ها پشتون ها را جایگزین ساخت.

برای رسیدن به حساب شغنایی ها از کابل دسته ویژه هندوها گسیل گردید و برای دستگیری رهبران قیام، به ویژه محرم بیک، وعده جایزه نقدی خاص داده شد.<sup>135</sup>

منابع دسترس، این گونه گواه بر آن اند که شورش شغنایان (و روشان) برخاسته از دلایل دارای بار بیخی عینی اجتماعی و سیاسی بوده است، که مهم ترین آن ها موقعیت به حاشیه رانده شده باشندگان این مناطق (که بی آن هم پیوسته از بی مهری اوضاع طبیعی زیامند می گردیدند و) توان پرداخت و کشیدن

---

<sup>135</sup> . بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند 62، پرونده ویژه 2، کارتن 243، برگ های 53-55، 125، 61، 138، 140 و نیز کارتن 1807، برگ 5.

بار مالیاتی و دخالت های بیش‌رمانه مقامات پشتون در زندگی خود را نداشتند، بوده است.

بر روند رخدادهای شغنان، عوامل بیرونی نیز تاثیر چشمگیری داشته بودند: این منطقه اهمیت ویژه جیوپولیتیک برای شوروی داشت و رهبران شوروی ترجیح می دادند روابط نیکی با رژیم امان الله خان داشته باشند تا این که در ائتلاف خطر بار و مخاطره آمیز با جنبش های اپوزیسیونی تباری- مذهبی در نوار مرزی با افغانستان در آیند. حوادث شغنان همچنین نشان دادند که در شرایط بحرانی بین المللی، مسکو با معضلات دردناک دارای بار اخلاقی و مالی برخوردار بود و تنها گاهی گزینه مقرون به صرفه و عملی ترین وسیله برای سیاست خاوری خود را برگزیده بود.

قیام 1925 شغنان 1925 و آن روش هایی که با آن ها این مناقشه حل و فصل گردیده بود، تا به حال پیامدهای دنباله داری برای افغانستان داشتند: برای مثال در پی این قیام، پسانتر، در سال 1929، بخشی از مردم در شمال منطقه کابل (در شمالی) در برابر امان الله خان و اصلاحات او به پا خاستند.

هر چه بود، جانب شوروی هم نتوانست از وفاداری شغنانی ها به همسایه شمالی شان به درستی بهره گیری نمایند. شوروی ها در گام نخست با توجه به ملاحظات جیوپولیتیکی عمل می کردند و در راس همه چیزها روابط دو جانبه با افغانستان را قرار داده بودند.

شگفتی بر انگیز است که تقریباً در همین سناریو در میانه های سال های دهه 1880 رخدادها هنگامی که امیر عبدالرحمان تنها آغاز به استیلای شغنان و روشن کرد، همان هنگام هم «ریش سفیدان بومی به رهبری حاکم واخان- شاه علی مردان در اوضاع درگیری با حکومت پشتونی با بهره گیری از این که در آن هنگام در پامیر اکسپدیشن (هیات اعزامی) پوتیاتا (Putyata) حضور یافته بود، با درخواستی به او رو آورد تا شغنان و روشن را در چهار چوب ترکستان روسیه بپذیرد.»<sup>136</sup>

مگر، درخواست او بی پاسخ ماند. بانو آبایوا- راوی این «داستان»، همچنان بر آن است که در آن هنگام دیپلماسی روسیه درگیر مساله ترکمن بود و از درگیری با افغان ها که پشت سر آن ها بریتانیای کبیر ایستاده بود، هراس داشت.

<sup>136</sup>. آبایا، ت.گ.، اندیشه «جهاد» و مبارزه سیاسی در افغانستان- خاور بیرون: خصوصیات ایدئولوژی و سیاست، تاشکنت، 1985، ص. 58.



#### 4.1. بحران اواخر سال های دهه 1920 و واژگونی رژیم امان الله خان:

اگر چه از دیدگاه سیاست داخلی قیام شغنان خط عمومی امانیست ها و مشی اصلاح طلبانه آن ها را زیر سوال نبرده بود، اما هر چه بود آشکارا ضعف ماشین دولتی رژیم امان الله و ناتوانی آن را در زمینه گزینش تاکتیک های مناسب و الگوریتم اصلاحات برای جلوگیری از افراط و تفریط مدرنیزه کردن جامعه سنتی افغانستان را نشان داده بود.

مظاهر منفی به ویژه محسوس زندگانی سیاسی- دولتی افغانستان در اواخر سال های دهه 1920 آغاز به ظهور رسیدن نمود. به ویژه تابستان- پاییز سال 1928 هنگامی که امان الله پس از بازگشت از سفر خارجی چند ماهه، یک رشته اصلاحات بنیاد بر انداز تازه را به راه انداخت.

با واگذاری مدیریت کشور برای چندی در دست نائب السلطنه محمد ولی خان، شاه در مجمع نزدیک ترین همکاران خود (غلام صدیق چرخي و دیگران) به تدوین اصلاحات نو متمرکز گردید.

امان الله برای این که یک شاه خودکامه ننماید، در چهار چوب لویه جرگه فوق العاده به مناسبت جشن سالگرد استقلال افغانستان به سازماندهی چیزی همانند جلسات عمومی گوشدهی به دیدگاه های مردم در باره پیش نویس اصلاحات و سپس هم تایید آن راه اداخت.

در آستانه نشست جرگه او حتا با گروهی از دانش آموزان ممتاز مدارس پایتخت دیدار و معتمدانه برنامه های خود را به آگاهی آنان رساند و برای هر کدام، یک سکه طلا به عنوان یادگاری داد.<sup>137</sup>

بیش از یک هزار نماینده آمده از سراسر کشور، زیر فشار امان الله انبوهی از قوانین و مقررات (در باره لغو شورای دولتی و تأسیس شورای ملی- چیزی معادل پارلمان، در باره انفاذ خدمت اجباری نظامی، قوانین نو جنایی و قضایی و قانون جانشینی سلطنت)، که ماهیتا روح و متن قوانین سال های گذشته، به شمول قانون اساسی را دگرگون می ساختند، را پذیرفتند.

یک ناظر روسی نشاندهی می کند: «هنوز دولت موفق به چاپ همه مفاد این قانون اساسی نو نگردیده بود که جنگ داخلی در

---

<sup>137</sup> یکی از گیرندگان نیکروز این سکه ها، محمد انور، پس از چندی سکه طلایی خود را هنگام پاسداری از سنگرهای دفاع از اندیشه های رژیم امانیه گم کرده بود. پدرش با آگاهی یابی از این ماجرا، رو به او گفت: «پسر!، سکه طلا که چیزی نیست. نسل شما آخرین امید خود را برای کشور گم کرده است.»

گرفت. بسیاری از قوانین به شکل پیش نویس ها و ملاحظات به روی کاغذ مانده بود. اما در هر صورت، در واقع به تاریخ دوم سپتامبر 1928 برای افغانستان در عوض قانون اساسی 1923، قانون اساسی نوی داده شد.<sup>138</sup>»

همفریس- سفیر بریتانیا تلاش ناموفقی برای دیدار با امان الله به خرج داد تا به او به خاطر رفتارهای افراطی در پیش گیری مشی سیاسی نو هشدار بدهد. مگر در سر انجام روزی هم موفق به این کار شد. او که زبان ها و سنت های بومی را از سال ها خدمت خود در آسیا خوب می دانست، به شاه حالی کرد که حمایت مردم کابل بیانگر تمایلات اکثریت مردم، به خصوص کوچروان و ملاها نیست- حتی در بهترین مدارس پایتخت در درس مطالعات اسلامی معلمان- ملاها آشکارا شاه را متهم به الخاد می نمایند.

شاه که هیجان زده شده بود، با متزلزل شدن از گفته های همفریس سمج، با ارجگزاری به شناخت او در باره کارکتر پشتون ها، وعده داد کماکان برنامه های خود را با خواست های مردم هماهنگ بسازد.

پذیرایی بیخی دیگری از حکمت بای- سفیر ترک صورت گرفت- او پیوسته مهمان دربار بود و به نمایندگی از رییس جمهور خود- مصطفی کمال پاشا، از اقدامات قاطع رهبر افغانستان ابراز حمایت می نمود و اقدامات قاطع رهبر افغان را می ستود.<sup>139</sup>

مگر قوانین نو، تنها بجران اجتماعی- اقتصادی و سیاسی پدید آمده مقارن با اواخر سال های دهه 1920 در افغانستان را ژرف تر کرد. علت آن، خودسری ها و لغزش های ناخوشدنی حکومت مرکزی و ارگان های محلی بود که با رشوه ستانی لگام گسیخته سراسری کارمندان، وضع مالیات توانفرسا، اصدار فرمان های ناپذیرا برای شماری از لایه های باشندگان (خدمت حتمی نظامی برای کوچیان و مانند آن)، وخیم تر می شد.<sup>140</sup>

داکتر عبدالغنی- یکی از تاثیر گذار ترین نویسندگان معاصر امان الله خان، علت اصلی ناخشنودی مردم از اصلاحات سال های دهه 1920 را انفاذ قوانین نو (نظام نامه) می پنداشت، که به باور او، به والیان، حاکمان و علاقه داران اجازه می داد

---

<sup>138</sup> . لاورف، ن. قانون اساسی افغانستان // مدارک در باره مسایل ملی- مستعمراتی، مسکو، 1935، ص. 183.

<sup>139</sup> . Baker, Anne, and Air Chief Marshal Sir Ronald Ivelaw-Chapman. Wings over Kabul. The First Airlift. L., 1975. - P. 44

<sup>140</sup> . برای مثال، بخشی از قرقیزهای افغانستان برای گریز از خدمت سربازی در اواخر سال 1928 به ترکستان چینی کوچیدند. برگرفته از: بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 67، پوشه 151، ص. 11

سنت ها را بشکنانند و شماری از موازین حقوقی اسلامی را نادیده بگیرند.<sup>141</sup>

یک عامل مهم دیگر هم بود: مقامات استانداری های سراسر کشور، کسی بنا به حسن نیت و آرزومندی نیک و کسی هم بنا به دستور، نوآوری های ظاهری (شیوه لباس پوشی و...) را پذیرفته بودند، که تنها مردم را آزرده می ساخت و می راند.

در شرایط افغانستان، (نبود وسایل مدرن ارتباطات، دسیسه های مخالفان و...) اقدامات شاه، به خصوص در قبال مذهب، با پخش شدن آوازه های رنگارنگ و شایعات اغراق آمیز وارونه و بازگونه جلوه داده می شد که او برای مدت طولانی هیچ اهمیت خاص به آن نمی داد.

در پهلوی آن، امان الله که پشتوانه و تکیه گاه به اندازه کافی استوار اجتماعی و برای مدیریت کشور مکانیسم دفتری-سیاسی کارا نساخته بود، به ساخت و ساز نظامی هم کمتر پرداخته بود.

در مرحله نخست پادشاهی او، آموزش ارتش به افسران ترکیه واگذار شده بود. گروه بزرگی از آن ها به رهبری جمال پاشا-عضو هیات رهبری سه گانه (تریومویرات) امپراتوری عثمانی در زمان جنگ جهانی دوم و وزیر پیشین نیروی دریایی و فرمانده ارتش این دولت فروپاشیده و واژگون شده، در آن هنگام در کابل بودند.

خود جمال پاشا به سمت بازرس کل ارتش افغانستان منصوب شد و تا حد زیادی به باز آراییی آن کمک کرد. بر پایه داده های سازمان های اطلاعاتی بریتانیا، «او با دور زدن سوریتس-سفیر شوروی در کابل در اوایل سال های دهه 1920 - به منابع مالی بلشویکی دسترسی داشت.»<sup>142</sup>

امان الله خان اعتماد ویژه یی به محمود سامی<sup>143</sup> - افسر دیگر ترکی داشت: محمود سامی به رغم نداشتن تجربه نظامی،<sup>144</sup> از جمله تجربه جنگی، پس از برکناری نادر خان به کرسی نایب سالاری-

<sup>141</sup> . Ghani, Abdul. A Brief Political History of Afghanistan ..., p. 696

<sup>142</sup> . Afghanistan Strategic Intelligence British Records 1919 - 1970. V. 1 ..., p. 255

<sup>143</sup> . مهدی فرخ در کتاب کرسی نشینان کابل، چاپ موسسه پژوهشی و مطالعات فرهنگی 1370، ص. 260 می نویسد که: «...چون شاهزاده امان الله در مدرسه حربه تحصیلات نظامی خود را نزد محمود سامی پاشا نموده بود، به اظهارات و عقاید او معتقد بود...»-گ.

<sup>144</sup> . با این گفته که محمود سامی پاشا تجربه نظامی نداشته بود، به دشوار بتوان موافقت کرد. فرخ در ص. 259 در این پیوند می نگارد: «...او بیست سال پیش به افغانستان آمده و چون در بغداد و اسلامبول مدرسه نظامی عثمانی را تمام کرده بود، به تنظیم مکتب حربه مامور گردید...»-گ.

معاون سپهسالار گردید (مکلفیت های مقام سپهسالاری را برای چندی خود امان الله خان به گردن گرفته بود)، که دست به یک رشته تصامیم ناسخته و ناپخته در عرصه آرایش ارتش یازید. او در این دوره، حتا کتاب درسی یی را در زمینه جغرافیای نظامی برای افسران به چاپ رساند که از انگشت شمار ترین کتاب ها در نوع خود بود.<sup>145</sup>

در باره تراز تجهیز نظامی- فنی ارتش افغانستان در آستانه واژگونی رژیم امان الله خان، داده هایی از پرونده معاون رییس ستاد کل ارتش هند بریتانیایی- جنرال ویلیام کرک گواهی می دهد: «نیروی هوایی شامل نزدیک به 30 فروند هواپیما از انواع مختلف (Junkers و...) است، که بیشتر آن ها آماده پرواز نیستند. بخش بزرگی از توپخانه (از جمله توپخانه پدافند هوایی) که از مدت ها پیش فرسوده شده اند، نیز در همین وضع اند. هر چند هم شاه در توره (سفر) خارجی خود (در فرانسه و ایتالیا) شمار بسیار توپخانه نو خریداری نموده است و نیز هشتاد دستگاه توپ را هدیه گرفت. با آن که در پذیرفتن 18 دستگاه توپ انگلیسی به عنوان تحفه شتاب به خرچ نداده است.

تیم امان الله از طریق آژانس فرانسوی 50 هزار تفنگ خریده است. با آن که در خود افغانستان کنون نزدیک به 120 هزار میل تفنگ دارند. شمار تفنگ ها بارها بیشتر از نیازهای ارتش منظم است. مگر برای مسلح ساختن سراسری شبه نظامیان قبیله یی بسنده است.

در زرادخانه ارتش افغانستان دو دستگاه خودرو زرهی و پنج دستگاه تانک فرانسوی و به همین شمار خمپاره انداز، به اضافه هشت دستگاه موجود، دارند. هر چند هم بیشتر آن ها از کار باز مانده اند.<sup>146</sup>

طرح های تشکیل واحدهای نمونه (قطعه نمونه) به کمک خارجی ها (در آغاز- مربیان ترکی و پسانتر، در ابعاد کوچکتر- آلمانی، ایتالیایی و...)، و نوآوری های دیگر، ماهیت ارتش افغانستان را دگرگون ساختند. همچنان تحویلدهی جنگ افزارها و ساز و برگ رزمی- فنی شوروی نیز تاثیر چندانی در بر نداشته و به دلیل نبود کارشناسان با تجربه، به زودی از کار رفتند. این در حالی بود که پیشنهاد های مبنی بر آماده سازی آموزشدهی کارشناسان نظامی به کمک مربیان شوروی رد می گردید.

<sup>145</sup> . Sami, Mahmud. Maṭba-i Maktab-i Funūn-i Harbīyah, Kabul, 1302 [1923] - <http://afghanistandl.nyu.edu/books/adl0607/index.html>

<sup>146</sup> . Mss Eur E 396/14, 1928

کارشناسان نظامی ترکیه از بیشترین اعتماد امان الله خان پس از به قدرت رسیدن او برخوردار بودند.<sup>147</sup> پس از سفر او به ترکیه کمالیست، بخش شایان توجهی از وظایف نظامی و اداری را در نظر داشت همو برای ترک ها واگذار نماید. قرار بود ریاست ستاد ارتش افغانستان و مشاوریت وزارت حربیه به جنرال کاظم پاشا و ریاست چهار رکن ارتش به چهار تن از هم میهنان او سپرده شود.

وضعیت خاص ترک ها (دستمزدهای بلند، بالاروی سریع از نردبان مدارج کشور و...) باعث برانگیخته شدن رشک و خشم افسران افغانی گردیده<sup>148</sup> و روحیه عمومی ارتش را در کل در هم می شکستاند.

به گونه یی که قره خان (قره خانیان-کارا خان)- یکی از مسوولان و مجریان اصلی مشی خاوری شوروی- معاون کمیساریای خلق در امور خارجی، با ارزیابی عامل نظامی و به گونه مشخص- ارتش در رویدادهای افغانستان دادگرانه و به درستی نشاندهی کرده بود: «ارتش، سست ترین گره در شیرازه رژیم امانیه بود.»<sup>149</sup>

روشن است درست نخواهد بود بگوییم، که امان الله خان یکسره از نیازهای ارتش چشم پوشی می کرد و آن را نادیده می گرفت و یا در قبال مسایل نظامی- سیاسی بی تفاوت بود. مگر، هر چه بود اقدامات او در این عرصه از جمله در مرحله نهایی فرمانروایی وی بسنده از کار نبرآمد و درخور اوضاع در اواخر سال 1928 نبود.

برای مثال، شماری از تدبیرها در عرصه مدیریت نظامی در نظر گرفته شده بود:

- آزمون ورودی برای پذیرش در مدارس نظامی؛
- ایجاد خزانه داری ویژه نظامی برای وزارت دفاع؛
- آموزش اجباری سالانه فارغان دوره متوسطه در مکتب حربیه، و ثبت نام آن ها به عنوان افسران احتیاط و ذخیره؛
- دوری جویی ارتش از سیاست و مذهب- در این زمینه، امان الله خان باری رو به سپاهیان اعلام نموده بود: «پیشوا و مرشد معنوی شما و شرف و عزت تان- تفنگ های تان است. اگر شما تفنگ

<sup>147</sup> شوروی ها هم با بهره گیری از همین خوش باوری امان الله خان، شماری از افسران ترکی به رهبری جمال پاشا را به سازمان های اطلاعاتی خود جلب کرده و برای کار های استخباراتی به افغانستان گسیل داشتند.-گ.

<sup>148</sup> وضع با آن دشوار می شد که انگلیسی ها با آگاهی از این که بسیاری ترک ها از سوی سازمان های اطلاعاتی بلشویکی استخدام شده و برای شوروی ها کار می کنند، از طریق عمال خود در درون دستگاه دولتی افغانستان کارزار تبلیغی گسترده یی را در برابر آن ها در میان سپاهیان افغانی به راه انداخته بودند.-گ.

<sup>149</sup> بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری افغانستان، پرونده ویژه 12ب، کارتن 1، پوشه 157، برگ 10.

های تان را خوب نگهدارید و تقدس و تبرک این وسیله دفاع از ناموس و آبروی وطن را درک نمایید، جای تان در بهشت برین است.<sup>150</sup>»

شگفتی بر انگیز است. مگر، تنها در سال 1928 بود که برای تهیه یک نقشه از افغانستان برای جنگ احتمالی در کشور دستور صادر شده بود.<sup>151</sup>

تأثیر تحریک کننده یی را اصلاحات در زمینه معیشت و آموزش بر جا گذاشت: لغو مهریه در هنگام بستن نکاح، امکان عقد نکاح تنها پس از به دست آوردن آموزش متوسطه، انفاذ آموزش ابتدایی همگانی، آموزش یکجایی دختران و پسران 6-11 ساله، گسیل جوانان (از جمله دختران) برای تحصیل به خارج و مانند آن...

برای ایجاد آموزشگاه های ویژه برای آموزشدهی کارشناسان فرشبافی، پزشکی و پرستاران، پلیس، نوازندگان و نیز کورس های آموزش اکابر (بزرگسالان)، تدبیر خانه و بهداشت برنامه ریزی شده بود. امان الله خان حتا گفت که در هزینه های آموزش و پرورش در زمره مهم ترین اولویت های دولت در بودجه جای دوم را خواهد داشت.<sup>152</sup>

برخی از نوآوری ها گاهی تأثیر دوگانه نیشخندی- نوشخندی (زهرخندی- خنده آور) داشتند. برای مثال، اجباری شدن پوشیدن پوشاک اروپایی در کابل (از جمله کلاه شاپو به جای لنگوته های سنتی) و جایگزینی سلام دادن سنتی به احوال پرسى «متمدن»- دست دادن. هم کابلیان و هم مهمانان فزونشمار پایتخت مخالف این نوآوری ها بودند و بسیاری از مردم به راستی قادر به رعایت ظاهری این مقررات بنا به انگیزه ها و دلایل مذهبی و مالی نبودند.

طرفه این که یکی از نخستین قربانیان شاپو پوشانی- شلووار پوشانی «انقلابی» تحمیلی در 1928 - مهمان افتخاری خود امان

<sup>150</sup> . Afghanistan Strategic Intelligence: British Records 1919 – 1970. Vol. 2. P. 912

<sup>151</sup> . آن چه مربوط کارتوگرافی نظامی می گردد، پس از گذشت چندین دهه نیز وضع در این عرصه تغییری نکرده بود. به گونه یی که مستشاران شوروی یی راکه به خواهش رییس جمهور محمد داوود خان به سال 1974 به افغانستان آمده بودند، دچار شگفتی گردانیده بود. یکی از آن ها- ل. سیبیاکین- افسر توپچی به یاد می آورد «در برابر من یک نقشه «دو ویرستی» انگلیسی را گذاشتند. مگر، آیا می شد در چنین نقشه یی بدون اشتباه موقعیت کابل را از قندهار تشخیص داد؟

آیا می شود از روی چنین خریطه هایی با توپخانه آتشباری کرد؟ پاسخ روشن است- به هیچ رو!

نگاه شود به: سیبیاکین، ل. افغان در سرنوشت من، خاطرات و یادواره های مشاور نظامی، مسکو، انتشارات «علم»، 2006، ص. 170.

<sup>152</sup> . Afghanistan Strategic Intelligence: British Records 1919 – 1970. Vol. 2. - P.910

الله خان- امیر پیشین بخارا ، سید عالم خان بود. پلیس او را به خاطر پوشیدن عمامه ابریشمی به جای کلاه شاپو جریمه کرد! پادشاه با آگاهی یابی از این موضوع تاکید کرد : «من مدرن هستم. من یک انقلابی هستم. من می خواهم در هر موضوعی انقلاب کنم!»<sup>153</sup>

روحانیت مسلمان که از لطمه دیدن منافع خود ناخشنود بود، بخش چشمگیر باشندگان را که از تجربه های بی ثمر و پرخرج خسته گردیده بودند، در برابر اصلاحگران بسیج نمود.

جامعه سیک کشور نیز ابراز ناآرامی می کرد. هر چند هم بنا به دلایل بیخی دیگر بیشتر دارای بار فرهنگی- مذهبی.

سرداران نیز که بس به کندي با شکل نو زندگی سیاسی- اقتصادی سازگار می شدند، در کل بر پادشاه ملاحظات جدی بی داشتند.

چنانی که عبدالغنی منتقد پیگر، هر چند هم نه همیشه عینی دوره «امانی» (دوره 1919-1929) می نویسد: «با تجزیه و تحلیل راه زندگی امان الله، علل انقلاب آخر در افغانستان را می توان به یک سخن کشاند و آن هم این که امان الله خود یگانه بر انگیزنده انقلاب در برابر خویشن خویش بود. هدف وی ساختن «اروپای مدرن» بر خلاف مذهب در کشوری چون افغانستان در سرشت خود درست نبود. او با تلاش برای ایجاد ساختار نو، ساختار کهن را ویران کرد، اما چونان مهندس بی تجربه یی، با این حال خود را نیز نابود کرد».<sup>154</sup>

در این نشاندهی قاطع، به ویژه نتیجه گیری آن- بخش چشمگیری از حقیقت تلخ وجود دارد- عامل شخصی (ذهنی) در مظاهر منفی آن- همانا لغزش های شخصی و برخی از ویژگی های شخصیتی امان الله خان- در رخدادها نقش مرگباری را بازی نمودند.

نابسامانی های اقتصادی و نا بهنجاری های دیگر دارای بار عینی و ذهنی و روشن است پیامدهای آن چون تاراجگری و باندیتسم، موجب برانگیخته شدن ناخرسندی و ناخشنودی و به حاشیه رانده شدن شمار چشمگیر باشندگان کشور گردید. به ویژه، در ولایت مشرقی که در نوامبر سال 1928 عشایر شینواری در برابر تدبیرهای نو دولت (بالا بردن مالیات، سربازگیری و...) شورش کردند، ناآرام بود. با آن که بهانه بلافصل برای درگیری پشتون های خاوری با دولت بزهکاری کارمندان دولتی بود.

<sup>153</sup> . L/PS/10/1285 King Amanullah's attempted westernization. Afghan rebellion 1928/29

<sup>154</sup> . Ghani, Abdul. A. Brief History of Afganistan.- Lahore, 1989. P.747.



همه چیز بسیار ساده از آن آغاز گردید که کوچی هایی که به سرزمین شینواری آمده بودند گروهی از باشندگان بومی را رهن گمان نموده و بر آنان آتش گشودند. شینواری هم نیروهای خود را بسیج نموده، کوچیان را به مرکز ولایت برای رسیدگی به مساله به اسارت بردند. مگر، مقامات پلیس روز دیگر شبیخونیان را با گرفتن رشوه گزافی رها کردند. آن گاه بود که سران شینواری مسوولیت ناآرامی ها را به گردن دولت افگندند و با سلاح در دست در برابر آن ها به پا برخاستند.<sup>155</sup>

در نیمه دوم نوامبر 1928 در پهلوی شورش شینواری ها، مومنها هم به پا خاستند. هر چند هم بهانه خیزش آن ها کشاکش های درون قبیله یی بر سر زمین بود. هر چه بود، شورشیان راه میان کابل و هند را بستند و در ماه نوامبر برخورد آن ها با نیروهای قبیله یی شبه نظامی وفادار به امان الله آغاز شد. تنها امید شاه، در دوران فرمانروایی اش، ایجاد ارتش منظم دارای توانمندی رزمی بود که تا پایان به آرایش آن موفق نشد. از همین رو هم ناگزیر به تفنگداران قبیله یی تکیه می کرد.

خیزش قبیله شینواری به سود برخی از مقامات فرصت طلب و بهره جو و نیز روحانیت بود. سخن بر سر آن بود که شاه، با تلاش برای به دست آوردن پشتیبانی رهبران مذهبی در انجام یک سری اصلاحات مانند اصلاحات سال 1928، به یکی از آن ها - عبدالرحمان- قاضی القضاات کابل رو آورد. اما عبدالرحمان، با وجود پیشنهادهای سودمند و تهدیدها، همراه با بزرگترین مقام مذهبی کشور- حضرت شور بازار- مجددی به ولایت جنوبی گریخت. جایی که آن ها هر دو در نظر داشتند از آن به هند گریخته، پنهان شوند. مگر دست شاه به گریبان آن ها رسید: در اوایل اکتبر، عبدالرحمان در جاجی دستگیر و تیرباران گردید. مجددی هم گرفتار و در زندان ارگ در کابل در بند شد.

در این میان، شاه سعی به جا به جایی نزدیک ترین هواداران خود در کرسی های دولتی نمود. او دو باره کرسی صدارت را احیا نمود که با این کار نزدیکترین همکاران خود- محمد ولی خان و غلام صدیق خان چرخي را [که هر دو به این کرسی چشم داشتند و خود را سزاوار نشستن به آن می پنداشتند-گ.] از خود رنجانده و راند. راستش، پس از چندی هر دو بر سر وظایف خود برگشتند. چون این کرسی تا پایان همان گونه بی صاحب ماند.

امان الله، غلام صدیق خان چرخي را که از پدرش- سپهسالار غلام حیدر خان چرخي- فرمانده ارتش در دوره فرمانروایی امیر عبدالرحمان خان، نفوذ بزرگی را در ولایت مشرقی به ارث برده بود، برای آرامسازی شینواری ها گسیل داشت.

<sup>155</sup>. James B. Afghan journey. Jonathan Cape, L., 1935. - P. 217



غلام صدیق خان در آن جا نزدیک به دو هفته آزرگار ماند و گفتگوهای بیهوده یی را پیش برد. هر چه بود، «طرح صلح» شکست خورد- شینواری ها شرایط غیر قابل پذیرشی چون تبعید خانواده طرزی، از جمله دخترش- شهبانو ثریا، با طلاق اجباری از امان الله و نیز اخراج مربیان نظامی ترکی را پیش کشیدند و سر انجام کار به بمباران کشید که در انجام آن خلبانان روسی خدمات بی فرجامی را ارائه دادند.<sup>156</sup>

شایان یادآوری است که در ببحوحه بجران اواخر سال های دهه 1920 پادشاه افغانستان و همراهان او کوشیدند پشتیبانی مختلف منابع غربی را به دست بیاورند.

در پایان پاییز 1928 امانیست ها تهاجم دیپلماتیک تمام عیاری را در محور انگلیس و آلمان به راه انداختند. هدف آن به دست آوردن کمک های متنوع مالی و نظامی و انعقاد پیمان نو انگلیس و افغانستان بود.

به لندن پیشنهاد گردید استاتوس نمایندگی سیاسی خود را در کابل به تراز سفارت بالا ببرد (مقارن آن زمان در کابل تنها سفارت های ترکیه و شوروی حضور داشتند. دیگر میسیون های دیپلماتیک استاتوس پایین تری داشتند)<sup>157</sup>

سرپرست وقت وزارت خارجه- چرخ، در پی به دست آوردن سریع محموله های جنگ افزار و منابع پولی به شکل کمک های بلاعوض و هدیه برای کشورش بود. به همین پیمانانه با پویایی مسایل ایجاد خطوط هوایی تجاری و پستی با کمک شرکت هواپیمایی آلمانی یونکرس (Junkers)، که می بایستی میان شهرهای اصلی افغانستان را با کشورهای همسایه (ایران، شوروی و هند بریتانیایی) پل های هوایی برپا می نمودند، بررسی می گردید.

از ایده پروژه های همانند مواصلات- راه آهن، لابی جرمانوفیل- غلام صدیق چرخ و چند نفر دیگر از پیرامونیان شاه پشتیبانی می نمودند. هر چند هم محور انگلیسی- هندی اکتوئل ترین محورها بود که مطابق با آن، مشارکت بریتانیا در پروژه های راه آهن را در نظر می گرفت.

<sup>156</sup> . CAB/24/199 Afghanistan. Rebellion of the Tribes of Eastern Afghanistan, telegram from the British Minister in Kabul, 16<sup>th</sup> December 1928

<sup>157</sup> با این همه، در آن برهه در افغانستان تفاوت چندانی میان سفارت کبری و سفارت های غیر مقیم و نمایندگی های دائمی سیاسی قائل نبودند. از این رو همه را به بک نام سفارت یاد می کردند: مانند سفارت انگلیس، سفارت آلمان، سفارت ایتالیا، سفارت جاپان، سفارت ایران و... از همین رو ما هم همه را در همه جا سفارت نوشته ایم. گ.

موضوع قرار داد نو انگلیس و افغانستان پیچیده تر از کار برآمد: هرگاه کابل در شرایط اجتماعی و سیاسی فشرده به عقد قرار داد اصولاً تازه دوستی سنجش داشتند، بریتانیایی‌های نومید شده از آزمایش‌های اصلاح طلبانه شاه و نوسان‌های سیاست خارجی او، تنها مایل بودند موافقتنامه‌ی دارای بار همسایگی نیک عقد نمایند.<sup>158</sup>

هر چه بود، مساعی دیر هنگام دیپلماتیک که دارای پس زمینه نظامی- سیاسی و اقتصادی بودند، موفقیتی به بار نیاوردند. شاید هم به این دلیل که تکیه جدی‌ی به بریتانیایی‌ها می‌شد که بر امان الله جنگ سال 1919 و قرارداد سال 1921 را نبخشوده بودند.

گذشته از آن، دیپلماسی انگلیسی و محافل سیاسی آن از آغاز بحران تابستان- پاییز 1928 دیگر او را چونان یک شریک جدی ارزیابی نمی‌کردند.

به پنداشت همفریس- سفیر بریتانیا در کابل، مخالفان رنگارنگ او با نداشتن رهبران متمایز می‌توانند به نامزدی شاهزاده عنایت الله- برادر بزرگ امان الله [برای تخت شهریار-گ.] تمرکز نمایند. شایان یاد آوری است که هنوز در میانه‌های دسامبر 1928 از نادر خان - وزیر حربیه پیشین و سفیر افغانستان در پاریس برادرانش که با شتاب اعلام نموده بودند قصد بازگشت از اروپا به میهن را دارند، به عنوان رقیبان بالقوه سیاسی شاه نام برده می‌شد.<sup>159</sup>

در این میان، افغانستان به سرعت در هرج و مرج غرق می‌شد. کانون دیگر نابسامانی‌های اجتماعی در پهلوی ولایت مشرقی پشتون نشین، شمال استان کابل- نواحی کوهستان و کوه‌دامن، جایی که پیشوای یکی از گروه‌های شورشی- حبیب الله معروف به بچه سقاء شهرت به دست آورده بود، شد.

احمد علی خان- رییس شهرداری کابل، که از تجربه بزرگ کار و نفوذ در این حوزه برخوردار بود، به سمت رییس تنظیمیه شمالی و کوهستان گماشته شد که رهنمود گرفته بود در این جا نظم را برقرار نموده، سقاء را خنثی و دستگیر نماید. مگر، وظیفه خلع سلاح کوهستان و دستگیری شورشی محبوب در این جا ناممکن

<sup>158</sup> . Afghanistan. Sir F. Humphrys to Lord Cushendun. Kabul, October 31, 1928. – CAB/24/199 همفریس- سفیر بریتانیا در کابل [برای نمایش نومیدی انگلیسی‌ها -گ.] جستاری از گفته‌های نومیدانه طرزی تازه کناره گرفته از کار رهبری وزارت خارجه را باز می‌گفت: «هرگاه بریتانیا سراسر وادی کابل را با طلا هم بپوشاند، وضع راه‌های ما بهبود نخواهد یافت.»

<sup>159</sup> . CAB/24/199 Afghanistan. Rebellion of the Tribes of Eastern Afghanistan. Memorandum by Peel, 17<sup>th</sup> December 1928

بود- برعکس، مردم بومی ناگزیر گردیدند به منظور اجتناب از ناآرامی های بیشتر، بسیاری از گروگان ها را رها نمایند.

سرشناسان بومی یی که احمد علی با آن ها دیدار کرد، بر آشتی دولت با بچه سقاء پافشاری داشتند - چیزی که دولت در گیر شورش ها در مشرقی ناگزیر بود آن را انجام دهد.

به گونه یی که رویدادهای بعدی نشان دادند، آمادگی دولت برای مصالحه از سوی بچه سقاء چونان ضعف رژیم کابل تلقی شد، مگر دولت که راه دیگری نداشت، درست به همین راه رفت. شرایط سازشنامه صلح که در قرآن نوشته شده بود، دادن یک صد میل تفنگ و... و سالانه 3000 روپیه برای خود او و سید حسین- همراه نزدیکش و نیز پرداخت ماهانه 30 روپیه برای هر یک از نفراتش را در نظر گرفته بود.<sup>160</sup> این هزینه حتی شامل بودجه سال روان نیز شده بود.

با این همه، تلاش های مقامات و نماینده آن- احمد علی خان شکست خورد: کوهدانی های تحریک شده از سوی رهبر روحانی- آخند زاده تگاب، دشمنی خود را با امان الله پنهان نمی کردند. در ماه دسامبر در نشست روحانیون و دیگر افراد با نفوذ کوهستان، بچه سقاء به عنوان امیر اعلام و برای گرفتن پایتخت رهسپار شد که در راه سربازان گریزی که به زور به ارتش دولتی برده شده بودند، به او پیوستند.

به تاریخ 14 دسامبر 1928 این جنگجویان رنگارنگ بیخی به کابل نزدیک شده بودند. در برابر آن ها تنها تعداد انگشت شماری از دانشجویان مدارس نظامی، ایستادگی می کردند که محمد ولی خان - نائب السلطنه پیشین و عبدالعزیز خان- وزیر حربیه، با تنی چند از مدافعان پایتخت نیز به آنان پیوستند.

وزارت حربیه، بی آن که امیدی به یگان های منظم داشته باشد، دستور توزیع سلاح به باشندگان پایتخت و پس آوردن خط دفاعی به ارگ شاهی داد. حتی دانش آموزان لیسه ها و مدارس را بسیج نمودند.

از روی خاطرات یکی از آن ها- م. انور، می توان گفت که دفاع از پایتخت و رژیم در کل، بس نا به هنجار سازماندهی شده بود- از مواضع واقع در ارتفاعات حاکم و در ساختمان های دولتی کار گرفته نمی شد. چون در جنگ از هر دو طرف افراد غیر نظامی شرکت داشتند که به خواست خود می جنگیدند و شلیک می کردند.<sup>161</sup>

<sup>160</sup>. Ghani, Abdul. A Brief Political History of Afghanistan ..., p. 707 - 708

<sup>161</sup>. Anwar M.H. Memories of Afghanistan. Carlton Press, N.Y., 1981. - P. 95

کولونی خارجیان کابل- کارکنان نمایندگی های دیپلماتیک خارجی، کارشناسان، بازرگانان و... در وضع بسیار دشواری قرار گرفته بودند.

حمله های پیرامون سفارت بریتانیا به یکی از صحنه های اصلی درگیری مبدل گردیده بود. آن هم در حالی که شورشیان و دیپلمات های بریتانیایی از جمله خود بچه سقاء و سفیر همفریس با هم در تماس بودند.<sup>162</sup> بریتانیایی ها تا می توانستند به بی طرفی خود تاکید کردند و آدم های بچه سقاء هم ابراز آمادگی کردند تا از ساختمان های سفارت پاسداری نمایند.

با این هم، اگر چه در کل موفق به جلوگیری از بروز سوء تفاهم ها در مورد نیت دو طرف گردیدند، باز هم مجتمع سفارت تا حدی ویران شده بود و پوچه های گلوله ها بر فراز آن پرواز می کردند و به هر گوشه و کنار آن می افتادند. بچه سقاء از این بابت ابراز تاسف کرد.<sup>163</sup>

این در حالی بود که مقامات رسمی رژیم امانیه در سکوت سهمگینی فرو رفته بودند- تنها نماینده وزارت خارجه، پس از پایان جنگ به تاریخ 22 دسامبر 1928 آمد. آن هم قادر به ارائه هیچ گونه کمکی نبود.

حکومت هند بریتانیایی برای روشن شدن سرنوشت [و نجات-گ.] اتباع خود از هند به افغانستان چندین هواپیما فرستاد و کرسی نشینان سفارت با دشواری بسیار توانستند به موقع به اطلاع طرفداران بچه سقاء برسانند که هواپیماها به که تعلق دارد و ماموریت آن ها چیست. در هفته آخر دسامبر 1928 برونبری بی سابقه کارکنان سفارت بریتانیا و سپس همه انگلیسی های دیگر و نمایندگان سایر کشورها و شماری از افغان ها، که با ایشان همکاری می کردند، آغاز گردید.

---

<sup>162</sup> Middle East Centre archive, Loraine Gould collection – GB165-0407, Dec 19, 1928

همسر همفریس در کتابچه یادداشت های روزانه خود به شرح نخستین تماس های شورشیان و کارمندان سفارت به تاریخ 14 دسامبر 1928 پرداخته است و این تماس ها را بیخی مهربانانه خوانده است: بچه سقاء مقاصد خود را ابراز داشت و اعلام نمود که شاه - کافر است و باید سرنگون شود. همفریس به او توضیح داد که دیپلمات های بریتانیایی- مهمانان افغانستان اند و در پاسخ در قبال ارجحاری به استاتوس آن اطمینان یافت.

. Baker, Anne, and Air Chief Marshal Sir Ronald Ivelaw-Chapman. Wings over Kabul. The First Airlift. L., 1975. - P. 54

<sup>163</sup> ل. گلد- همسر یکی از کارمندان سفارت در کتابچه یادداشت های روزانه خود به تاریخ 20 دسامبر 1928 خودنوشته بود: «بچه سقاء یک جنتمن (جوانمرد) و ورزشکار است».

Middle East Centre archive, Loraine Gould collection – GB165-0407

رو در رویی در شهر و پیرامون کابل تا یک هفته دیگر همچنان ادامه داشت- شورشیان برق را قطع نمودند و شهر در تاریکی فرو رفت. تا یک هفته دیگر صدای غرش توپخانه و گلوله های شادیانه تفنگ ها فروکش نمی کرد. درست با چره یکی از مرمی های توپ بود که (بنا به برخی از مدارک) خود بچه سقاء هم زخمی شد.

هنوز هم بر فراز مواضع نیروهای محاصره شده هواپیماهای نیروی هوایی بمباران می کردند. مگر در این حال بمب های خود را بدون هدفگیری به هر سو پرتاب می کردند.<sup>164</sup> به هر رو، دیگر روشن شده بود که روزهای رژیم به پایان رسیده است.

شاه نومید آخرین سخنرانی خود را خطاب به همشهریان خود ایراد کرد و آن ها را به دفاع از صلح و حفظ آن در کشور فرا خواند. وعده های پس از وقت شاه مبنی بر بذل مساعی ویژه به ارتش، دیگر نمی توانستند اعتماد شهریان را به او باز گردانند [و همانند خینه بعد از عید بودند-گ.]. همه توجیهات و خود برائت دهی های او تنها خشم بیشتر شهریان را بر می انگیخت و بس.

... و او در زیر رگبار شکواییه ها و گلایه ها و ناخشنودی ها و اتهامات باشندگان کابل و رگبارهای گلوله ها و مرمی های جنگجویان سرنگون شد.

در نبردهای روزهای دسامبر و جنوری گاهی هم نیروهای دولتی امکان ضد حمله را به دست می آوردند. اما برای انجام آن به

---

<sup>164</sup>. تا به امروز روشن نیست که چه کسانی چند هواپیمای ارتش امان الله را که بر شورشیان بمب می ریختند، هدایت می کرد؟ در روایت های تاریخی و مستند نویسندگان بریتانیایی در باره روزهای واپسین رژیم امانی و برونبری خارجیان از کابل (در گام نخست انگلیسی ها) بارها و بارها از «گریزیان روسی» (یعنی کسانی که آگاهانه روسیه شوروی را ترک گفته بودند، یاد می گردد. این در حالی است که در ارتش و نیروی هوایی امان الله شماری از کارشناسان با توافق دو کشور براساس قرار داد کار می کردند). همانا برای وارد آوردن آخرین ضربات بر حریف برتر، بر آنان اعتماد شده بود.

در لحظه حوادث شرح داده شده تنها چند فروند هواپیمای DH9 فرسوده ساخت بریتانیا در دسترس انا بود که حتی با ساده ترین دستگاه های ناوبری هم مجهز نبود.

یکی از شاهدان انگلیسی که در میانه های دسامبر 1928 در سوی دیگر خط جبهه، در اردوگاه امانیست ها گیر افتاده بود، آن چه را که در ستاد فرمانده نیروی هوایی افغانستان دیده بود چنین پرداز می نماید: فرمانده خود از یک کمد ویژه برای خلبانان روسی یک، یک بمب 20 پوندی کوپر می داد.

Baker, Anne, and Air Chief Marshal Sir Ronald Ivelaw-Chapman. *Wings over Kabul. The First Airlift*. L., 1975. - P. 69-70

اندازه کافی انرژی و توان نداشتند. مبلغ 1/7 میلیون روپیه پولی که عبدالرحیم خان (که او هم پس از چندی به شورشیان پیوست) به کابل آورده بود، نیز نتواستند کمکی به سر و سامان دادن به اوضاع نمایند: امان الله خان برای دستگیری بچه سقاء یا سید حسین پاداشی به میزان 40 هزار روپیه و برای سر هر یک از همکاران آن ها - 4 هزار روپیه وعده داد.

در استان های شمالی شب نامه هایی پخش گردید. مگر در این لحظه یک ضربه هر چند هم معنوی، مگر نیرومند از سوی ملاهای قندهار بر رژیم وارد آمد. آن ها درست مانند تقاضای چند روز پیش مردم مشرقی خواستار آن شدند که شاه همسرش را طلاق بدهد و طرزی را از کشور بیرون نماید. شمار حتا خواستار کناره گیری خود او هم شدند.

هر چه بود، شماری از خواست های شورشیان پذیرفته شدند. برای مثال، امان الله به تاریخ 9 جنوری 1929 بخش بزرگی از اصلاحات خود را لغو کرد. مگر با این هم حملات بر پایتخت تنها افزایش یافتند و به زودی دسته زیر فرماندهی حمید الله - برادر بچه سقاء به کابل نزدیک می شد.

به تاریخ چهاردهم جنوری در شهر و در همه دفترهای دولتی اعلام گردید که در انتظار یک خبر مهم دولتی باشند. مردم از ساعت ده پیش از ظهر آغاز به جمع شدن در ارگ دلگشا نمودند. اما تنها ساعت یک و نیم شاهزاده عنایت الله که از سوی سرمنشی کاخ همراهی می گردید، اعلامیه امان الله خان را در باره کناره گیری از تاج و تخت و سپردن قدرت به او باز خواند. پادشاه دیگر «پیشین»، بامداد همان روز پایتخت را ترک گفته بود تا به خانواده و هوادارانش که در میان آن ها شماری از اعضای کابینه هم بودند، بپیوندد.

پادشاه جدید - عنایت الله و باشندگان کابل بر آن سنجش داشتند که تغییر قدرت [پادشاه گردشی - گ.] خواهد توانست اپوزیسیون را راضی و آرام سازد. این بود که شهریار نو هیاتی را به رهبری محمد صادق خان مجددی - پسر حضرت شوربازار به کاخ باغ بالا نزد بچه سقاء فرستاد.

اما رهبر شورشیان نامزدی عنایت الله خان را رد کرد. آن گاه مجددی کوشید سردار محمد عثمان خان - یکی دیگر از نمایندگان خاندان مصاحبان - نماینده مجلس را برای این کار پیشنهاد نمایند. مگر باز هم بیهوده.

پیشوای شورشیان نامزدی عنایت الله به عنوان شهریار کشور رد کرد و به تاریخ 19 جنوری خودش به عنوان امیر نو افغانستان به نام حبیب الله غازی اعلام پادشاهی کرد.

مقارن با شام 18 جنوری آخرین مدافعان پایتخت آغاز به گریز نمودند و با فرا رسیدن سپیده دم ارگ شاهی که عنایت الله خان با همراهان خود در آن پنهان شده بودند، نیز به محاصره در آمد. طرفه این که پادگان دژ هیچ گونه اقدامی در برابر شورشیان نکردند.

در همین حال باشندگان پایتخت به سوی کاخ<sup>165</sup> حومه شمالی کابل، که بچه سقاء در آن مستقر گردیده بود، می شتافتند. گروهی شتاب داشتند وفاداری خود را نسبت به او اعلام بدارند. دیگران تنها می خواستند شاهی را که از میان مردم ساده روستایی برخاسته بود، را ببینند.

محاصره شدگان در ارگ، هیات دیگری را باز هم به رهبری همان محمد صادق مجددی نزد بچه سقاء فرستادند. این بار توافق صورت گرفته بود که عنایت الله خان و همراهان او با هواپیمای بریتانیایی به هند پرواز کنند، که همین کار را در نیمه روز تاریخ 19 جنوری انجام دادند. به زودی بچه سقاء وارد ارگ گردید و هواداران او، با رغم منوعیت و تهدیدات دست به تاراج پایتخت یازیدند. هر چه بود، این گونه دوران امانی (عصر امانیه) به پایان رسد.

به هر رو، هر چه بود مقارن با اواخر سال های دهه 1920 افغانستان به یکی از بی ثبات ترین کشورهای خاور زمین مبدل گردیده بود: فرمانروای نو- امان الله خان، که در سال 1919 موفق به بازگرداندن استقلال کامل کشور گردیده بود، در آینده با پیشگیری اصلاحات شتابزده و نسنجیده آن را به بست کشاند.

عقب ماندگی اجتماعی و سیاسی جامعه سنتی افغانستان، محدودیت منابع داخلی و خارجی آن، پشتیبانی کم رنگ لایه های نو اجتماعی از اصلاحات نیز تاثیر خود را برجا گذاشته بودند.

سر انجام هم، نقش بس زیانبار و حتا مرگباری را بلند پروازی های افراطی و دیگر خصوصیات [منفی-گ.] شخص امان الله بازی نمود، که به او مزاحمت می کردند تا تاکتیک مناسب و سزاواری را برای تحولات بورژوا- لیبرال در افغانستان برگزینند و در کل مناسبات کاری و شخصی مناسبی را با پیرامونیان نزدیک خود که به خاطر آن ها اصلاحات بی سابقه برای کشور خود و حتا تا جایی برای همه خاور را آغاز نموده بود، برپا نماید.

---

<sup>165</sup>. منظور از عمارت باغ بالا است که کنون دیگر در درون شهر قرار دارد.

پژوهشگران و همه کسانی که در این باره می نویسند، هنوز هم هنگام تلاش برای شناسایی شاخص ترین ویژگی های سیمای انسانی و شیوه سیاسی امان الله خان دچار سر درگمی و دشواری هستند.

ل. پاوادا - دیپلمات و خاور شناس امریکایی - یکی از آگاه کار ترین خبرگان این دوره از تاریخ افغانستان، می گوید که امان الله یک «مستبد دموکراتیک» بود: او از دیدگاه باورهایش دموکرات بود، مگر پیهم و همواره در موقعیت هایی قرار می گرفت که در فرجام تنها تدبیرهای خوشنتر بار و استبدادای می توانستند گره کار را بکشایند.<sup>166</sup>

به طور کلی، به گونه یی که پاوادا می پنداشت، جوان بودن<sup>167</sup> و همراه با آن انگلیسی ستیزی و بیزاری او از بریتانیا<sup>168</sup> و دیگر پیامدهای آموزش و پرورش لیبرال - بورژوایی، ویژگی های شخصی شاه اصلاح طلب (تیپی که بی تردید برای صحنه سیاسی افغانستان و حتا در کل شرق نو بود)، نه تنها باعث پدید آیی پادشاهی «انقلابی» افغانستان سال های دهه 1920، بل که شکست و دگرگونی خود این انقلاب به سلسله یی از خانه جنگی ها و درگیری های سیاسی - تباری گردید، که به دشوار در میانه های سال های دهه 1930 آتش آن فروکش کرد.

عوامل خارجی نیز در واژگونی رژیم اصلاح طلب موثر بودند. گرچه امان الله خان توانست به سرعت به عنوان یک شخصیت مبارز و استعمار ستیز تبارز نماید، مگر نتوانست این اتوریتته (منزلت) را به شکل راستین سیاسی و یا نیروی دیگری حتا در آسیا، که جنبش های ملی پا می گرفت، تبدیل نماید.

بزرگترین و بانفوذ ترین حزب سیاسی هند بریتانیایی وقت - کنگره ملی هند و رهبران آن، به خصوص نهرو، «با نگرانی عمیق تحولات افغانستان را پیگیری نموده و همدردی عمیقی با شاه دلیر داشتند».<sup>169</sup>

<sup>166</sup> . Poullada L. Reform and Rebellion in Afghanistan, 1919 – 1929. L., 1973. - P. 65

باید با تاسف نشاندهی کنیم که تا کنون هم زندگی نامه کامل یا حتا شرح مفصل زندگانی امان الله خان نوشته نشده است.

<sup>167</sup> . امان الله هنگام نشستن بر تخت شاهی 27 سال داشت. - گ.

<sup>168</sup> . این احساس را محمود طرزی - هوادار دو آتشه ترکیه به او داده بود. چون در زمان جنگ جهانی یکم ترکیه با آلمان همپیمان شده و در برابر انگلیس قرار گرفته بود، طرزی ترکوفیل نیز دشمنی انگلیس را در دل گرفته و با امیر حبیب الله انگلو فیل از در مخالفت پیش آمده بود. هر چند او نتوانست آتش دشمنی انگلیس را در دل امیر بر افروزد، مگر به آسانی توانست داماد جوان خود - شهزاده امان الله را به این خط بکشاند. - گ.

<sup>169</sup> . Prasad B. The origins of Indian foreign policy. The Indian National Congress and world affairs, 1885 – 1947. Bookland Private Limited, Calcutta, 1960. – P. 75.

س. ماسپارت - یکی از کارمندان میسیون دیپلماتیک بریتانیا در کابل، در سخنرانی خود به تاریخ یکم نوامبر 1923 که شاید در نشست جامعه



کمیته کاری کنگره ملی هند برای عناصر مترقی کشور همسایه آرزوی پیروزی نمود. اما این آرزومندی ها تحقق نیپذیرفتند.

امان الله خان و همکارانش به تجارب خارجی در زمینه تحولات علاقه مند بودند، اما هر چه بود نتوانستند آفرینشگرانه از تجارب اصلاحات پیاده شده در مدت مشابه در کشورهای شرقی دیگر- ترکیه و ایران بهره گیری نمایند و نیز بیشتر مشخص از کمک های ترکیه (در عرصه های نظامی، آموزشی و...) بهره برداری نمایند.

عامل بریتانیا نیز تأثیر نه یکدستی بر سرنوشت تجربه اصلاحات امان الله خان داشته است. هر چند نقطه اشتراک بسیاری از آثار در باره افغانستان (به ویژه آثاری که در تاریخ نگاری شوروی تهیه شده بودند) تایید دسایس و حتا مسوول بودن بریتانیای کبیر به خاطر ناکامی اصلاحات و درگیری های آینده درونی افغانستان به شمول جنگ های داخلی در سال 1929 بوده است؛ اسناد گوناگون در باره متعادل بودن سیاست های بریتانیا در محور افغانستان در درازای چندین دهه، از جمله عهد امانی گواهی می دهند.

در این زمینه، کارشناسان بسیار شایسته کار کرده اند که با زبان های مهم افغانستان و دیگر زبان های شرقی آشنایی داشته اند. آن ها افغانستان و کشورهای همسایه آن را خوب می شناختند. در جایگاه نخست کارمندان میسیون بریتانیا در کابل- ریسان آن- گرانت، همفریس (و پسان ها ماکوناچی، فرئزر- تیتلر و...) و زیردستان آن ها- مسوولان بخش های جداگانه کار دیپلماتیک، با اطمینان سیاست کشور خود را پیش می بردند.

اما در این حال، همچنین منافع کشور میزبان و نیازهای عینی آن به پیشرفت را نیز به سنجش می گرفتند. با آن که مشی تسریع مدرنیزاسیون را تایید نمی کردند.<sup>170</sup>

روشن است بر آن ها درست همانند همتایان افغانی شان سندرم جنگ سال 1919 فشار وارد می آورد. اما نه امان الله خان و نه بریتانیای کبیر با دستگاه چند وجهی امپراتوری آن (حکومت

---

مطالعات آسیای میانه ایراد نموده بود، چند بار مترقی بودن بسیاری از تدبیرها روی دست گرفته شده از سوی امان الله و پیرامونیان او نشاندهی نمود.

Mss Eur F223/79

<sup>170</sup> . برای مثال نگاه شود به سخنرانی س. مسپرات - عضو میسیون

دیپلماتیک بریتانیا در کابل به تاریخ 1 نوامبر 1923

Mss Eur F223/79, 1<sup>st</sup> November 1923. - P. 3 - 6

هند بریتانیایی و دستگاه سیاست خارجی آن) از همکاری در تراز عملیاتی و در دراز مدت سر باز نمی زدند.

در سراسر همه سال های میان دو جنگ بزرگ جهانی میان موضوعات سنتی مورد بحث موضوع قرار داد دوستی، کمک های نظامی و اقتصادی در میان بود. با این حال، خط پارتیشن یا نوار جداگر مساله مرزها و وضعیت قبایل پشتون در گستره مرزی هند و افغانستان مانده بود.

انگلیسی ها در این جا نیروهای چشمگیری را نگه داشته بودند و مسایل بسیاری را با ساختمان سیاسی- اداری گستره قبایل پشتون تجربه نموده بودند و اکتشاف پر دامنه یی را در خود افغانستان پیش می بردند. کابل به پیمان کامل و بیخی از این امرآگاه بود و پیوسته همسایگان خود را در نقض استقلال خود نکوهش و سرزنش می کرد.

این در حالی بود که خود هم در هر دو سوی مرزها بیکار ننشسته و دست روی دست گذاشته بود- هم در آسیای میانه و هم در گستره مرزی هند بریتانیایی.

نمایش تکنیسین هوایی با پرواز هواپیماهای جنگی (در هشتم جنوری 1929 در گستره قبایل) برگزار شده از سوی لورنس (عربستان) - جاسوس معروف، که در آن زمان عملا بازنشسته شده و در نیروی هوایی بریتانیا تقریبا دواطلبانه برای خود سرگرمی یی فراهم نموده بود، نماد نبرد نهانی [بریتانیا در برابر افغانستان-گ.] و سوء ظن به دخالت بریتانیا در امور افغانستان مستقل گردیده بود.<sup>171</sup>

---

<sup>171</sup> لارنس از سال 1926 در هند بریتانیایی به سر می برد و در کرسی کوچک تکنیسین یا مکانیک هواپیما- هماهنگ کننده پروازهای نیروی هوایی همایونی زیر فرمان دوست دیرین خود جورج سالوند کار می کرد.

در مدارک قابل دسترس تقریبا هیچ اطلاعاتی در باره پویایی های تکنیسین هوایی (نام مستعار لارنس) دیده نمی شود. به جز از پرداز رمانتیک سیمای او در شب زنده داری های بزمی و شنوایی موسیقی گرامافون و ترجمه های شبانه ادیسه و هومر- گویا بنا به خواهش دانشگاه اکسفورد - از زبان یونانی دیده نمی شود.

با این حال، مقامات افغان به لارنس در راه اندازی شورش شینواری مشکوک بودند. آوازه ها و شایعات در این باره حتا به مطبوعات جهان هم راه یافته بود و مقامات بریتانیایی [برای رهایی یابی از درد سر پخش شدن آوازه ها در باره لارنس و هراس از تیره شدن روابط با کابل-گ.] ناگزیر گردیدند به جاسوس پیس کسوت امپراتوری چندین مکان تازه خدمت را پیشنهاد نمایند- عدن، سوماتی، سنگاپور، یا بازگشت به میهن خود.

لارنس ترجیح داد راه بازگشت به میهن را برگزیند و پس از چندی در اثر تصادم موتورسیکلت در نزدیکی خانه اش در گذشت.

با پرداز موقف بریتانیای کبیر در رخدادهای سال 1928 - اوایل سال 1929، یوری تیخانف- یکی از آگاه ترین پژوهشگران روابط انگلیس و افغانستان بین دو جنگ جهانی و دوران جنگ، می نویسد: «... بریتانیا خرد ورزانه موقف بی طرفی را برگزید. ... تمام بیانیه های متعدد سیاستمداران افغان و شوروی، کارزار خشم آگین در مطبوعات جهان در برابر دسایس و توطئه های بریتانیا در افغانستان، بر پایه گمانه زنی ها استوار بوده و یا تحریف اطلاعات آگاهانه شمرده می شدند. دولت بریتانیا به آن بسنده کرد که با رضایت مندی به تماشای سرنگونی امیر اصلاح طلب محکوم به دست اتباع متعصب خودش نشست.»<sup>172</sup>

با وی می توان در این زمینه همدستان گردید و دیدگاهش را پذیرفت، بی آن که که چند بعدی بودن سیاست خارجی هر یک از قدرت های بزرگ را فراموش کنیم: واکنش بریتانیا به بحران اواخر سال های دهه 1920 افغانستان بس پیچیده بود. برای مثال، کارمندان دیپلماتیک بریتانیا در کابل که در خط اول جبهه سیاست خارجی بودند، نیک آگاهی داشتند که چه آزمون دشواری فرا راه افغانستان پس از واژگونی امان الله خان قرار دارد. اگر چه چند سال بعد همان کارمندان دوره فرمانروایی او را چونان درامه عجیب و غریبی ارزیابی می کردند که «گاه به شکل کمیدی و گاهی هم به شکل تراژدی به پرده نمایش در می آمد.»<sup>173</sup>

در واقع، نقش روسیه شوروی در امور افغانستان حتا بیشتر بحث برانگیز تبارز نموده بود: روابط دو کشور همسایه هر چه بود به تراز روابط معتمدانه و همپیمانی نرسید. امان الله تا پایان سلطنت خود برای شوروی ها چونان یک پارتنر پر درد سر مانده بود. راستش، به خودی خود وضعیت افغانستان به گونه عینی یک رشته چالش های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حتا نظامی سر شکنانه را در بر داشت.<sup>174</sup>

---

Baker, Anne, and Air Chief Marshal Sir Ronald Ivelaw-Chapman. *Wings over Kabul. The First Airlift*. L., 1975. – P. 117 - 120

<sup>172</sup>. نگاه شود به: نبرد افغانی استالین- سیاست قدرت های بزرگ در افغانستان، و قبایل پشتون.

<sup>173</sup>. Fraser-Tytler W.K. *Afghanistan and its relations with the new India, 1948*. – P. 24. –

GB165-0326, box 3/1/15

<sup>174</sup>. در شمار مشکلات بالقوه روابط شوروی و افغانستان در دوره بین دو جنگ جهانی (interwar) تهدید تیره تر شدن اختلافات شوروی و بریتانیا در افغانستان وجود داشت. درست به همین دلیل، چیچیرین به شدت در برابر عقد پیمان دفاعی با افغانستان که می توانست به منازعه میان شوروی پیشین و بریتانیا بینجامد، جلوگیری می کرد: «ما حق کامل داریم از دولت افغانستان در برابر شورشیان پشتیبانی نماییم. اما در صورت بروز جنگ میان افغانستان و انگلیسی ها، ما نمی توانیم در گیر نبرد با انگلستان شویم.»

برای حل درست آن ها در طول سال های دهه 1920 نگرش ها و رفتارهای متفاوت ساختارها و نهادهای گوناگون که به طور مستقیم یا غیر مستقیم با پیشبرد سیاست های شوروی در خاور و مشخما در افغانستان مرتبط بودند، سنگ اندازی می کردند.<sup>175</sup>

برای مثال، کمیساریای خلق در امور خارجی، به ویژه دستگاه مرکزی آن، پیگیرانه مشی پشتیبانی از رژیم کابل مدل سال های 1919 - اوایل سال 1929 را پیش گرفته بود. در حالی که نهادهای نظامی، انتظامی و امنیتی شوروی و در گام نخست سازمان های اطلاعاتی که درک بهتری از وضعیت راستین در افغانستان داشتند، موضعگیری های به طور فزاینده بدبینانه داشتند و برای سناریوهای جایگزین تحول وضعیت در این کشور آماده می شدند.

رژیم شاهی مشروطه از دیدگاه شکل و اقتدارگرا- اصلاح طلب از دیدگاه سرشت امان الله اساسا در چهارچوب های رمانتیک- انقلابی و دقیق تر طرح های ماجراجویانه کمینترن بی پروا که در اواخر 1920 از آخرین آتریبوت های ستاد بین المللی انقلاب جهانی محروم گردیده بود، نمی گنجید.

در برنامه های کمینترن که مقارن با این زمان دیگر به یک نهاد درجه دوم سیاسی- تبلیغی و تحلیلی در زیرساخت های بین المللی- سیاسی رادیکالیسم چپ مبدل گردیده بود، به افغانستان نقش «پیشگیرانه» داده شده بود که بسیار کم با منطق واقعی توسعه آن ربط می گرفت.

هم نظریه پردازان برجسته کمینترن و هم کارشناس و تحلیلگران دون پایه و میان پایه آن که در عمل تصمیم های این سازمان را پیاده می ساختند، دوران امان الله را مرحله گذشته می پنداشتند و حتا مشی او را به باد نکوهش ها و سرزنش های تند می گرفتند و خود او را به عنوان «انقلابی» می شمردند.

---

بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند 62، پرونده ویژه 2، کلرتن 243، برگ 166.

<sup>175</sup>. در اسناد همچنین فاکت های آشکار گواه بر بوروکراتیسم لگام گسیخته و یا حتا سبوتاژ تصامیم دولت مرکزی از سوی ساختارهای منطقه یی دیده می شود. مثال بارز آن می تواند، تلگرام ترتکو- یکی از سامعین اکادمی ستاد کل در هشتم نوامبر 1921 از تاشکنت عنوانی لنین- کمیسار خلق شوروی باشد: ترتکو که برای دو ماه ماموریت به افغانستان گسیل گردیده بود، «به دلیل کارشکنی های مقامات بومی به خصوص بخش روابط خارجی» در آسیای میانه گیر کرده بود و حتا شکایت او به کمیسار خلق در امور خارجی و ستاد کل سراسری نیز چاره ساز نگردید. از این رو ناگزیر به خود لنین مراجعه کرد.

بایگانی دولتی فدراسیون روسیه (GARF)، فوند 130، پرونده ویژه 4، کارت 455، ص. 149

سرنوشت سیاست او که مانور میان جنبش پا گیرنده دهقانی... و سرمایه داری (از طریق چند مرحله کرنش پیوسته) در برابر امپریالیسم بود، منجر به از دست دادن استقلال و مبدل شدن افغانستان به پایگاه ضد شوروی و یا سرنگونی زیر فشار نارضایتی های خودجوش دهقانان گردید.

راستیسلاف اولیانفسکی- که در آن هنگام یکی از تحلیلگران جوان کمینترن بود و پسان ها یکی از هماهنگ کنندگان اصلی جنبش های اجتماعی- سیاسی در خاور و تئوریسن سیاست خارجی شوروی در این ناحیه از جهان گردید، در پی واژگونی رژیم امان الله و رویدادهای سال های دهه 1920 سده بیستم نوشت: «فرجام کار تنها و تنها با چنین سیاست طبقاتی یی که امان الله پیش گرفته بود، می توانست چنین باشد. سیاست بسیار متضاد و متناقض، که می خواست در عین زمان افغانستان را به یک کشور سرمایه داری تحت حاکمیت زمینداران مبدل سازد- بی آن که جسارت نماید دست به اقدامات قاطع بیازد و سیستم بهره کش ماقبل سرمایه داری فئودالی را حفظ نماید و تنها تا حدودی بر پایه شکل کالایی-پولی اصلاح کند.»<sup>176</sup>

## بخش دوم: تمرکز زدایی در افغانستان و جنگ داخلی در سال 1929

### 1.2. افغانستان در اوایل سال 1929: عوامل داخلی و خارجی جنگ و سیاست های شوروی:

سیزدهم دسامبر سال 1928 یعنی در گرماگرم بحران افغانی اواخر سال های دهه 1920 در اوج تلاش های نیروهای شورشی به رهبری بچه سقاء در زمینه تصرف کابل، رهبری عالی سیاسی شوروی تصمیم گرفت از پادشاه امان الله پشتیبانی نماید- به خاطر وضعیت دشوار دولت افغانستان، به این کشور بر پایه توافق، 1000 میل تفنگ با مقادیر مقتضی کارتوس، 20 قبضه تیربار، 1000 عدد مرمی شیمیایی توپخانه و یک ایستگاه رادیویی داده شود و در ازای آن به عنوان پرداخت- پشم، پنبه، قره گل و... گرفته شود.<sup>177</sup>

<sup>176</sup>. اولیانفسکی، تقریظی بر کتاب سوکولف- استراخف «جنگ داخلی در افغانستان»، مسکو، لنینگراد 1930، مسایل کشاورزی، صص 200-201  
<sup>177</sup>. بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 162، کارتن 7، برگ 12.

در همین پیوند، بی درنگ کمیته یی با رمز «و» تشکیل شد متشکل بر رئکف- نخست وزیر، استالین، اوردژونیکیدزه و وروشیلف- وزیر دفاع، (که همچنین هماهنگ کننده این کمیسیون بود).

به تاریخ بیستم دسامبر در نشست دفتریسیاسی کمیته مرکزی حزب سرتاسری کمونیست روسیه تدبیرهای معین بیشتر دارای بار نظامی- سیاسی مبنی بر حمایت از رژیم رو به واژگونی اتخاذ گردید: مسکو درگام نخست به پادشاه مصونیت مرز شمالی افغانستان را تضمین داد برای آن که وی بتواند سپاهیان خود را از مرزهای شمالی برداشته و در برابر شورشیان سوق دارد. مگر، شرط مهم حمایت شوروی به دست آوردن اطلاعات موثق در باره آرایش نیرو در کشور، برنامه های ریخته شده برای دستیابی به پیروزی و در باره برنامه های مبارزات بعدی امان الله به خاطر بازسازی منظم در کشور، بود.

برنامه اصلی استراتژییک رهبری شوروی، به تاریخ 27 دسامبر 1928، با تصمیم دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب سرتاسری کمونیست روسیه (بلشویک) در سیمای رهنمودها به لیونید استارک- سفیر شوروی در کابل، چهارچوب دقیق تری پیدا نمود. [در این سند- گ.] شورش ضد امان الله، به عنوان «اقدام پرشور انگلیس که همچنین بر ضد شوروی متوجه می باشد»: ارزیابی شده بود. هدف اصلی سیاست شوروی در محور افغانستان، پشتیبانی از دولت موجود (که از دید رهبری جمهوری فدراتیف سوسیالیستی روسیه شوروی، «یگانه جریان مترقی افغانستان مبارز برای استقلال کشور» بود)، اعلام گردیده بود.

به سفیر رهنمود داده شد که با امان الله خان تماس های پیوسته داشته و وی را به اتخاذ تدبیرهای پرشور و قاطع که مهم ترین آن ها می بایستی ایجاد در مدت کوتاه به هر بهایی که شده و در کوتاهترین زمان ممکن «نیروی نظامی با انضباط و مطمئن با مشت آهنین» در قندهار یا در شمال در منطقه مزار شریف، باشد، بر انگیزد.

دقیقتر سخن بر سر تشکیل یگان های رزمی از عشایر شمالی افغانستان که در نظر بود با تفنگ ها، تیربارها و مربیان شوروی مجهز شود، بود. این گونه تسهیلات جدی به باور استراتژیست های شوروی، مستلزم داشتن شالوده و پایه حقوقی بایسته یعنی بستن قرارداد نو میان دولتی بود. اشتراک کنندگان

---

افغان ها همچنین خواستار به دست آوردن بچ های شیمیایی شده بودند. مگر، به آن ها به دلیل «نداشتن» چنین بچ هایی پاسخ رد داده شد. - همان جا، برگ 15.

این نشست مهم بسیار سخاوورز بودند: «قیمت ها و شرایط بسیار مساعدی را می توانیم پیشنهاد کنیم».<sup>178</sup>

مقارن با این زمان، امان الله پیوسته مواضع خود را از دست می داد و در آغاز جنوری سال 1929 بیشترین اصلاحات خود را ملغی اعلام نمود- چیزی که مسکو را به گونه جدی دلسرد و نومید کرد.

رینک- مستشار نظامی سفارت شوروی در گزارش تاریخی 7 جنوری 1929 خود نوشت: «امان الله خان با عقب نشینی های پیهم خود در برابر لایه های ارتجاعی و واپسگرا، که به نمایندگی از شورشیان عمل می نمایند، به موضع یک سیاستمدار بیبند و بار می لغزد».<sup>179</sup>

سرنوشت شمال افغانستان، نگرانی ویژه جانب شوروی را بر می انگیخت: هر گونه تحول اوضاع در آن (تشکیل دولت مستقل و مانند آن... )، مستلزم تدارک بایسته و برنامه ریزی حساب شده اقدامات، بود. مگر فروپاشی کشور همسایه در کل نامطلوب پنداشته می شد که تنها برای بریتانیای کبیر سودمند بود: شمال جدا شده بدون پشتیبانی شوروی، توانایی زیستایی نداشت که حفظ ثبات در مرزهای افغانستان و شوروی را با تهدید روبرو می ساخت و پر درد سر و مشکوک بود.

دولت امان الله در روزهای واپسین بار دیگر برای به دست آوردن کمک نظامی به شوروی رو آورد: افغان ها برای بازآرایی ارتش به کمک مربیان شوروی موافقت اصولی نمودند. مگر، اوضاع سیاسی و سنگ اندازی های پیدا و پنهان کارمندان بلندیایه دولتی (به شمول عبدال عزیز- وزیر حربیه) مجالی به پیاده ساختن این ایده نمی داد.

رینگ در پایان گزارش خود نوشت: «سیاست حکومت افغانستان در قبال شوروی چنین است که تا جای امکان از آن کشور بگیری و در برابر هیچ چیزی ندهد».<sup>180</sup> او به رهبری خود در مسکو پیشنهاد کرد تا به مشی وارد آوردن فشار بر افغان ها رو بیاورند- چیزی خود آشکارا در کابل پیش گرفته بود.

لیونید استارک- سفیر شوروی در کابل، از این هم بیشتر بد بین بود: «من هر چه بیشتر به این باور می شوم که ما در آستانه آغاز جنگ جهانی قرار داریم».

---

<sup>178</sup>. همان جا، برگ 20، گفتنی است که این پیش نویس جلسه دفتر سیاسی تاریخی 27 دسامبر 1928- یکی از چند سند انگشت شماری است که بدون مهر و امضای استالین مانده اند.

<sup>179</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند سکرتریت قره خان، پرونده 12، کارتن 71، برگ 9.

<sup>180</sup>. همان جا، برگ 17.

با این همه، امان الله حتا هنگامی که با تهدید بلافصل واژگونی رژیمش رویا رو شده بود، تصمیم به پذیرش کدامین فرمول پشتیبانی شوروی که او را مکلف به چیزی بگرداند، نگرفت. تازه همین انگلیس ستیز سر سخت برای به دست آوردن کمک نظامی به لندن رو آورد! در لندن برای خود روشن می ساختند که آیا امان الله با خواهش همانندی به حکومت شوروی نیز رو آورده است یا نه؟ مگر حتا با به دست آوردن پاسخ منفی، با لبخند به بهانه کناره گیری او از پادشاهی و اوضاع سر درگم در افغانستان به [سفیر-گ.] او پاسخ رد دادند.<sup>181</sup>

رویدادهای بعدی در پایان هفته دوم جنوری 1929: کناره گیری امان الله از تخت و گریز وی به قندهار، اشغال کابل از سوی نیروهای بچه سقاء و اعلام وی به عنوان امیر نو-حبیب الله (دوم) رهبران شوروی را غافلگیر نکردند: به تاریخ هژدهم جنوری در نشست کمیته خلق در امور خارجه به ل. استارک-سفیر پیشنهاد گردید «بایسته است بی آن که حکومت نو را به رسمیت بشناسد، به گونه فرمالیته، با آن روابط کاری را حفظ نماید».<sup>182</sup>

همزمان، با آن، به او رهنمود داده شد تا برنامه ها و مقاصد امان الله را برای خود روشن سازد. در این حال، با دوری گزینی از امیر واژگون شده (عملا از دادن پناهندگی [به شوروی-گ.] به او خودداری ورزیده و به وی توصیه گردد تا به ترکیه برود. با آن که روشن است که امان الله در اوایل سال 1929 افغانستان را ترک کرده و در ایتالیا سکونت گزید). مگر مادامی که وی ناگزیر از تخت کناره گیری نموده و در قندهار «دولت ملی» ایجاد نموده و هنوز در کشور به سر می برد، زیر دید رهبری شوروی بود.

<sup>181</sup> . India Office Files, L/P&S/10/1289, p. 488 – 489

همفریس (Humphreys) - سفیر بریتانیا، به یاد می آورد که در این روزها امان الله اغلب به او می گفت: در لحظات بحرانی او ابتدا برای دریافت کمک به انگلستان رو خواهد آورد و تنها در صورت دریافت پاسخ رد به روسیه. Ibidem، ص 477.

آدمک (L. Adamek) نیز به فاکت رو آوری امانیست ها برای دریافت کمک به انگلیس نشاندهی می کند: درخواست جنگ افزار و ساز و برگ (و سپس رساندن آن به افغانستان، از راه آلمان و شوروی) را شجاع الودله-سفیر افغانستان در لندن، یکی از نزدیک ترین همکاران امان الله، به وزارت امور خارجه پیش کرد. این درخواست، درست مانند درخواست نخست (که در باره آن در منبع دیپلماتیک بریتانیا یادآوری گردیده بود)، از سوی انگلستان رد شد.

شجاع الدوله پس از چندی از لندن به میهن فرا خوانده شد (او می بایستی موقعیت امانیست ها برا به عنوان استادار نو هرات تقویت می کرد) و از راه شوروی به کشور باز گشت.

- Adamek L. Afghanistan's Foreign Relations ... p. 160

<sup>182</sup> . Ghani, Abdul. A. Brief History of Afganistan.- Lahore. 1989/ P-/187



امان الله خان، در جنوری 26 به قندهار رسید و سه روز بعد، بزرگان و سرشناسان بومی را فرا خواند و دلایل کناره گیری خود را از تاج و تخت توضیح داد که مهم ترین آن- تمایل به جلوگیری از خونریزی بود.<sup>183</sup>

در همان زمان، او سوگند خورد که تا آخرین قطره خون و تا «نابودسازی رهنان» برزمد. در این حال امان الله متوسل به برانگیختن احساسات ملی هم قبیله یی هایش شد: «مطمئن هستم که هیچ افغانی [پشتونی]-گ.، به خصوص درانی ها و غلزایی ها، و نه حتی هیچ هزاره یی از رژیم شرم آور بچه سقاء اطاعت نخواهند کرد. قدرت باید در دست افغان ها (پشتون ها) بماند.»<sup>184</sup>

با این همه، تلاش ها برای تدوین برنامه سرکوب نیروهای بچه سقاء که خود را امیر خوانده بود (و امان الله به همین دلیل کناره گیری خود را از تاج و تخت پس گرفت) موفق نبود. پادشاه پیشین هر چه بیشتر دچار نومیدی و خشم می شد و در فرجام هم تصمیم به رفتن به هرات گرفت، که از آن جا امیدوار به برگزاری مارش به سوی کابل بود.

در این حال، قندهار که علیا حضرت- مادرش، عنایت الله- برادرش و عبدالعزیز خان- وزیر حربیه پیشین که کنون دیگر به سمت استاندار قندهار گماشته شده بود، در آن می ماندند؛ می بایستی چونان پشت جبهه استوار می ماند.

مادامی که پادشاه به گونه فرمالیته کناره گیری خود را لغو و در قندهار «دولت ملی» ایجاد و در کشور بود، در گستره دید رهبران شوروی قرار داشت. زمستان 929 ولادیمیر سولوفیف- نماینده ویژه شوروی با فیصله دفتر سیاسی برای روشن کردن وضع، به مقر امان الله گسیل شد. او با پذیرفتن ریسک بزرگ و تحمل ناگواری ها با پرواز با یک هواپیمای قراضه از راه هرات به قندهار، اطلاعات بایسته را در باره امان الله و نزدیکان وی به دست آورد.

در بافت گروه پشتیبانی- فنی او یک خلبان، یک مکانیک و یک اپراتور حضور داشتند. کاملی (تاجیک تبار)- رییس معارف (آموزش و پرورش) به عنوان مترجم همراه سولوفیف بود.

پرواز بسیار دشواری در پیش رو بود: توفان فبروری موج می زد. در دشتستان های هرات باندهای جنیدخان- رهبر باسماچیان

<sup>183</sup> . L/P&S/1285, Ali Ahmad, The Fall of Amanullah, p. 31back – 32 back

امان الله بنا به دلایل نامعلومی به زبان پارسی سخنرانی کرد که سخنانش از سوی عبدالعزیز خان- والی قندهار به پشتو ترجمه می شد.

<sup>184</sup> . Ibidem, p. 33

ترکمن فرمان می رانند، که می توانستند اکسپدیسین (هیات اعزامی) شوروی را در صورت فرود ناگزیر، دچار ناخوشی های جدی گردانند- چیزی که چند بار در راه رسیدن هیات به قندهار رخ داد.

راستش، دیدارهای دوستانه یی نیز داشتند: شب هنگام در جای خلوت و خشک، افراد قبیله درانی به نمایندگان شوروی کمک کردند- آن ها حتا به مسافران نان و آب دادند.

توقف برنامه ریزی گروه سولویف تنها در هرات، که در آن برهه هنوز در دست هواداران امان الله بود، در نظر گرفته شده بود. محمد ابراهیم خان- عموی امان الله در این جا استاندار هرات بود.

تنها در سیزدهم فبروری سولویف و همراهان به قندهار رسیدند. نماینده شوروی بی درنگ مقصد ماموریت خود را اعلام کرد- آگاهی یابی از سرنوشت و برنامه های شاه و برپایی ارتباط با قندهار (او دستگاه تلگراف کوچکی را به عنوان تحفه با خود به همراه آورده بود که در پایان ماموریت او برچیده شد) که صادقانه این مشی را در روند دیدارهای اولیه با چند مقام دولتی از پیرانونیان امان الله خان پیش گرفته بود.

صدیق خان چرخ- وزیر امور خارجه دیگر «حکومت ملی قندهار» (که به زبان روسی نسبتا آزاد سخن می گفت)، با صراحت تصویر راستین امر را برای سولوفیف پرداز کرد: جبهه جنگ واقعی در محور کابل نداریم و تنها قبایل افغان (پشتون) قبایل می توانند نتیجه رویارویی را رقم بزنند.

در جریان گفتگوها، او بارها اما ناموفقانه تلاش ورزید مساله کمک شوروی و تمایل خود مبنی بر رفتن به شوروی در نزدیکترین فرصت، یعنی با هواپیمای سولوفیف را برای حل این موضوع بالا کرد. مگر پاسخ منفی دریافت. شاید سولوفیف و تیم او دلایل خاصی (به عنوان مثال، دلایل فنی) داشتند تا مسافر اضافی را با خود نگیرند. دادن پاسخ منفی به صدیق خان تنها پاسخ سولوفیف نبود. آن ها همچنین به محمود طرزی، همسرش و نیز خواهر باردار شاه- نور السراج که باید به بیمارستانی به هرات، یا تاشکنت فرستاد، چنین پاسخی داده بود.

این گروه را خلبانان آلمانی با هواپیمای یونکرس-د- 231 به سبزوار<sup>185</sup> رسانید و آنان را به فرمانده فرودگاه سپرد و گفت

---

<sup>185</sup> سبزوار یا اسفزار نام های تاریخی منطقه یی اند که اکنون شیندند نامیده می شود. در واقع شیندند ترجمه پشتوی سبزوار است. با توجه به این که شمار بسیاری از مفاخر علمی و فرهنگی مانند اسفزاری و سبزواری برخاسته از این سرزمین اند، بر وزارت اطلاعات و فرهنگ است تا این نام تاریخی را دوباره رسماً اعاده نماید.-گ.

«پشت مسافران می تواند یک هواپیمای روسی بیاید.» اما این جا هم سولوفیف یک دنده و آشتی ناپذیر بود- او بار دیگر خواهش صدیق خان را به بهانه تنگ بودن وقت رد کرد. همه گروه را ناگزیر با خودرو به هرات رساندند.

شاید تنها در هرات بود که امکان ادامه سفر با هواپیما پیدا شد، اما نور السراج از پرواز با هواپیما تا کوشکا<sup>186</sup> سر باز زد. با این وجود، او و همراهانش هر چه بود به کوشکا<sup>187</sup> رسیدند. صدیق خان چرخه تنه در تاریخ 25 فروری به کوشکا رسیده هفته بعد، در تاریخ 4 مارچ به مسکو رفت.

به تاریخ 16 فروری نماینده شوروی با خود امان الله خان، که از سوی عبدالوهاب- یکی از پسران طرزی که گهگاهی چونان سرپرست کارهای خارجی<sup>188</sup> عمل می کرد، همراهی می شد؛ دیدار و گفتگو کرد.

از سخنان آفاقی پادشاه چنین بر می آمد که او هنوز هم به شدت بر حمایت قبایل افغان باور داشت، از جمله قبایل «آزاد» باشنده نوار مرزی هند بریتانیایی که او آنان را همتبار خود می انگاشت. امان الله چند بار به موضوع اصلاحات شکست خورده خود باز گشت. که به پنداشت او روحانیت به رهبری بریتانیا در برابر آن مبارزه می کنند.

سولوفیف موضوعی را مطرح کرد که بعدها ادامه سرنوشت سازی در صحنه سیاسی افغانستان یافت- او ابراز نگرانی کرد که شاید نادر خان به دنبال پیشبرد سیاست مستقلی در برابر امان الله بر آید. مگر، با پاسخ رد سرسخت امان الله رو به رو شد.<sup>189</sup>

شاه به او اطمینان داد که تنها دشمنان مشترک تا کنون او و نادر را به هم انداخته اند و او امیدوار است تا هر آنچه را که موجب بر انگیختن سوء تفاهم میان شان می گردد، بر طرف

---

<sup>186</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 67، پوشه 151، برگ 99.

<sup>187</sup>. سولوفیف از کوشکا به کمیسار خلق در امور خارجی تلگرافی فرستاد با این متن: «فردا (یعنی 20 فروری 1929) نور السراج- خواهر پادشاه و محمود طرزی و همسرش برای مداوا به تاشکنت می روند». همان جا، پرونده ویژه 12، کارتن 16، پوشه 13، برگ 52.

<sup>188</sup>. عبدالوهاب طرزی- یکی از پسران محمود طرزی، در سال 1928 پس از دریافت آموزش در کالج Eksters دانشگاه آکسفورد به کابل بازگشت و به سمت رییس تشریفات وزارت خارجه منصوب شد. در سال 1929 با امان الله خان در قندهار بود و به گونه متناوب در نقش سرپرست وزارت خارجه (در غیاب صدیق خان چرخه) کار می کرد.

Afghanistan Strategic Intelligence: British Records. Vol. 2, ... p. 912

<sup>189</sup>. همان جا، برگ 98.

نمایند. با این حال، امان الله برای حفظ ماتقدم، گفت که مساله نهایی نادر خان تنها پس از ورود او به هند، بسته به مسیر او به کابل یا قندهار آشکار خواهد شد. امان الله از طریق سفارت افغانستان در پاریس از نادر خواسته بود تا به قندهار آمده، پست نخست وزیر «دولت ملی» را بگیرد.<sup>190</sup>

شایان یادآوری است که در کمیساریای خلق در امور خارجی و دفترهای منطقه یی آن از همان آغاز، یعنی از دریافت خبر بازگشت محمد نادر خان در زمستان سال 1929 به سیاست، در زمینه نتیجه گیری در باره موقعیت او شتاب نمی ورزیدند. مگر خوب می دانستند، که همو موضعگیری او به پیمانہ چشمگیری می تواند روند رخدادها را در افغانستان رقم بزند.<sup>191</sup>

دیدگاه بیشتر قطعی در این مورد را سازمان استخبارات شوروی داشت: در یادداشت گزارشی بخش خارجی OGPU (اداره کل ویژه خارجی) تاریخی یکم فبروری 1929، تدوین شده برای سران بخش های امنیتی، دیپلماتیک و نظامی، در واقع روند وقایع بعدی پیش بینی شده بود: «با پدیدار شدن نادر خان در افق سیاسی، او همه شانس ها را برای به دست گرفتن قدرت دارد، زیرا که هیچ یک از مدعیان دیگر قدرت در افغانستان توانایی حفظ یکپارچگی و استقلال افغانستان در آینده را ندارند.»<sup>192</sup>

دیدار قندهار- با امان الله خان تصویر روشنی را برای سولوفیف پرداز کرد: فرستاده شوروی طی پنج روز حضور در این شهر، اطلاعات بایسته را در باره تمایلات و برنامه های شاه پیشین و همراهان او گرد آوری و به محض بازگشت به مسکو در اوایل مارچ به رهبری خود گزارش داد. با داوری از روی گزارش سولوفیف می توان گفت که برداشت او از امور داخلی افغانستان و در گام نخست قندهار بس متناقض بوده است. مگر او هر چه بود، برنامه کمک به امان الله خان و هواداران وی را پیشنهاد کرد:

دادن جنگ افزار و ساز و برگ «به مقادیر بس معدود»، مربیان برای بازآرایی ارتش (اصولا، تاجیک و پارس تبار)، اجازه برای ترانزیت جنگ افزار از راه سرزمین شوروی، «جلوگیری نکردن» از کار در میان مهاجران در مرز افغانستان و شوروی برای سازماندهی واحد های نظامی از جمع آنان و دادن چند

<sup>190</sup> .Stewart R.T. Fire in Afghanistan 1914 – 1929. N.Y., 1973, p. 503

یادداشت: این اثر زیر نام «جرقه های آتش در افغانستان» به قلم روانشاد کوهسار به زبان دری ترجمه و از سوی بنگاه انتشارات «میوند» در 1380 در پیشاور چاپ شده است.-گ.

<sup>191</sup> . بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند 62، پرونده ویژه 2، کارتن 1806، برگ 51.

<sup>192</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 67، پوشه 151، برگ 60

فروند هواپیما با پرسنل شوروی به امان الله در صورت ترک کشور.

پیشنهادهاي سولوفيف همچنين در بر گیرنده ایده يي بود بیشتر مرتبط با بازگشت امان الله به تخت: کمک در زمینه بازنگري در نظام مالیاتی- اداری و مانند آن. «سبد» دیگر تدبیرها گسترش پیوندها با ولایات شمالي افغانستان (ارائه حد اکثر امتیازات و مزایا برای تاجرانی که با شوروي بازرگانی می کنند و مانند آن) را در بر داشت. سیاست رسمي اعلام شده شوروي در افغانستان، بي طرفي و عدم مداخله در امور همسایه جنوبي بود. آن هم در حالی که همانا این سیاست را انگلیسی ها- رقیبان اصلی شوروی بر سر تاثیر در منطقه آسیای میانه، به همین گونه پذیرفته بودند.

چنانی که از مکاتبات اطلاعاتی و دیپلماتیک بریتانیایی ها بر می آید، آن ها در ارزیابی ها و پیشگویی های خود این واقعیت را ملاک را قرار می دادند که وضعیت دشوار اجتماعی و سیاسی در خود روسیه، به آن کشور اجازه نمی دهد کدامین اقدام بزرگ را در افغانستان روی دست بگیرد.<sup>193</sup>

اصولاً، حفظ بي طرفي و عدم مداخله در امور داخلي افغانستان موقف مشترک «تریومویرات» سه گانه «شوروی- ترکیه- پارس» (تنها سه کشوری که در آن برهه در کابل نمایندگی داشتند) بود. با آن که هر کدام اهداف خاص و راهکارهای خود را داشتند؛ بر انگیختن بازی شراکت- رقابت با اقدامات شدید برای شان شاینده نبود.

برای مثال، حکمت- سفیر ترکیه در کابل، با اشاره به وضعیت نومیدانه امان الله بی پرده و روشن افاده می داد که «ترکیه در قبال پیش آوردن و گسترش مرزهای شوروی تا نوار هندوکش و هریود نظر مساعد نشان می دهد.<sup>194</sup>

در این میان، درست از همان آوان رویدادهای زیر بررسی، پیکان دیگر سیاست شوروي در افغانستان از کمان رسته بود- یک زمینه و محور دیگر سیاست شوروي در افغانستان، که با اقدامات بخشی از نخبگان افغانی پیوند داشت و هوادار پشتیبانی از امان الله و اصلاحات وي بود، پدید آمد و توسعه یافت.

این نیروها، بنا به یک رشته دلایل سیاسی و... و اوضاع پیوسته دگرگون شونده، هر چندگاهی ناگزیر بودند با ابتکار خود برآمد نموده و یا ناچار به اقدامات می گردیدند- به

<sup>193</sup> . L/P&S/10/1291, Afghanistan Rebellion 1928/9, p. 64

<sup>194</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، دبیرخانه قره خان، پرونده ویژه 12، کارتن 70، برگ 3.

ویژه هنگام آشوب اواخر سال های دهه 1920 - اوایل سال های دهه 1930.

در گستره آسیای میانه و جنوبی، بخشی از گروه های تباری افغان (پشتون) نوار مرزی هند و افغانستان متحد طبیعی امان الله خان شمرده می شدند، اگر چه میزان سمپاتی و آنتی پاتی (حب و بغض) قبایل و طوایف جداگانه پشتون به پیمانہ چشمگیری در نوسان بود.

چیزهای بسیاری بستگی به یارانہ های بریتانیا و مقامات کابل داشت، مگر اصلاحات سال های دهه 1920 پشتون های محافظه کار را به اردوگاه مخالفان امان الله انداخت. با این حال نیروهای سیاسی دارای انگیزه های ملی گرایانه در گستره قبایل و استان مرزی شمال باختری (ایالت سرحد) هند بریتانیایی از امان الله شاه در روز بد حمایت کردند.

«جامعه اصلاح افغان ها» که از سوی عبدالغفار خان و احمد شاه در ماه اپریل سال 1921 ایجاد گردید، جنین زایش چنین نیروهای گردید. هدف اولیه آن، آموزش و پرورش پشتون ها، از جمله مطالعه زبان و فرهنگ آن ها از طریق ایجاد شبکه یی از «مدارس آزاد اسلامی» بود (روی هم رفته نزدیک به هفتاد مدرسه تاسیس شده بود). اما کمبود بودجه موجب شکست این طرح گردید.

در ماه مه 1928 چاپ مجله فرهنگی- عامه فهم «پشتون» آغاز گردید که شمارگان آن به سه هزار نسخه می رسید. جامعه به نشانه همبستگی با اصلاح طلبان افغان و کمک به آن ها گروهی از پزشکان را به ریاست داکتر خان صاحب- برادر بزرگ خان عبدالغفار خان که در آینده سیاستمدار بزرگی گردید، به افغانستان گسیل داشت.

خود غفار خان در تلاش بود تا به قندهار به دیدار امان الله خان برود، اما مقامات بریتانیایی جلو رفتن او را گرفتند.

فعالان «جامعه اصلاح...» در استان مرزی شمال باختری کارزار تبلیغی گسترده یی را به سود کارروایی های امان الله خان به راه انداختند و برای این کار از مساجد جامع سنتی پشتون ها-حجره ها (hudzhra) بهره جستند.

به پیشنهاد یکی از دانشجویان کالج اسلامیہ پیشاور، در برنامه بود تا شبکه های جوانان «جامعه...» در افغانستان، ترکیه و بخارا ایجاد گردد و نخستین نشست جوانان به تاریخ 1 سپتامبر 1929 به ریاست عبدالغفار خان در اوتمانزی برگزار گردید. مگر، پاییز 1929، ملی گرایان پشتون به گونه

سازمانیافته در جنبش سراسری اجتماعی و سیاسی «پختون جرگه» به ریاست عبدالغفار خان افسانه‌ی گرد آمدند.

او دسته‌های داوطلب «خدایی خدمتگار» را ایجاد کرد که بیشتر زیر نام جنبش سرخ پیراهنان شناخته شده است. رییس این جنبش-سرفراز خان و دبیر آن-حجاب گل (عجب گل) بود. زیر فشار اوضاع در اگست 1931 این جنبش به کنگره ملی هند (INC)<sup>195</sup> پیوست.

«سرخ پیراهنان» سیمای خود را در کنگره ملی هند نیز حفظ نمودند. در این حال، آن‌ها هیچگاهی مشکلات افغانستان را با شمردن آن کشور چونان خانه تاریخی خود از چشم نینداختند.

آن چه مربوط به نیروهای درونی افغانستان می‌گردد، مظهر بس پرشور و برجسته این گونه ابتکارات به سود امان الله خان، خاندان سرشناس و با نفوذ چرخي-پسران غلام حیدر خان چرخي، سپهسالار-فرمانده نظامی نامدار زمان امیر عبدالرحمن خان و حبیب الله خان شد: عبدالعزیز-که مقارن با آن برهه استاندار نظامی مزارشریف (ترکستان افغانی) بود، غلام جیلانی-قنصول افغانی در تاشکنت، غلام صدیق-وزیر امور خارجه در دولت امان الله خان و سرانجام با پرشورترین، هنگامه سازترین و پویاترین آن‌ها-غلام نبی خان بود که در آن برهه سفیر افغانستان در شوروی بود.

خاندان یوسف زایی چرخي-کارمندان بلند پایه مجرب، دیپلمات‌ها و نظامیان-می‌توانستند نه تنها زیر فرمان پادشاه کار کنند، بل نیز نقش مستقلانه‌ی را بازی نمایند-چیزی که رویدادهای سال‌های دهه 1920 - اوایل سال‌های دهه 1930 آن را نشان دادند-چرخي‌ها در این رخدادها هم کارروایی‌های با افتخاری داشتند و هم سقوط مرگبار با ترک گفتن صحنه سیاسی افغانستان.

غلام نبی خان که در کارنامه او فرماندهی سپاهیان پادگان مزارشریف، کرسی سفارت در مسکو در سال‌های 1922-1924 و در پارس بود؛ در دسامبر 1928 بار دوم سفارت در مسکو بود؛ همزمان سرگرم پویایی‌های بازرگانی به مقصد گردآوری کمک به امان الله گردید. وی بی‌درنگ تکاپوهای پرجوش و خروش خود را برای جمع‌آوری کمک و نیرو برای پشتیبانی از امان الله گسترش داد.

او در جنوری 1929 کیان دانشجویان نظامی اندک‌شمار افغانی‌ی را که مقارن با تحولات مورد نظر در آموزشگاه‌های نظامی شوروی سرگرم آموزش بودند، در دست گرفت. مگر، عمده‌ترین

<sup>195</sup> . Wiqar Ali Shah S. Ethnicity, Islam and Nationalism. Muslim Politics in the North-West Frontier Province 1937-47. Karachi, Oxford University Press, 111. - P. 22-26, 34

ذخایر انسانی امانیست ها در مرز شمالی، گریزیان و دیگر پناهگزیانان و مهاجران در سرزمین آسیای میانه شوروی شمرده می شدند. پیدا نمودن، شناسایی و تجهیز آنان، کار آسانی نبود که با حل یک رشته مسایل حقوقی و کاغذبازی همراه بود.<sup>196</sup>

غلام نبی خان پیشنهاد بهره برجستن از پرسنل قنصلگری افغانی در تاشکنت برای ثبت نام و راجستری هم میهنان خود و ریش سپیدان کولونی های افغانی را کرد. در حالی که جانب شوروی بیشتر بر فرمول ایجاد کمیسیون مختلط هر چند هم دست و پا گیر، مگر قانونی پا می فشرد.

اما غلام نبی که حتا در وضع دو پهلوی یک کارمند رژیم واژگون شده و سرنگون شده، قرار گرفته بود، عملا به ابتکار خود و گفتگوها با جانب شوروی را در باره ارایه چنین کمکی آغاز و در آتیه پیوسته بر آن تجمیل می کرد.

او برای به دست آوردن صلاحیت بایسته از امان الله و ترغیب احتمالی وی به پذیرفتن حمایت شوروی، و نیز برای دلداری دادن به او، به قندهار پیکی فرستاد همدست غلام دستگیر خان (خلبان آموزش دیده در شوروی) - نامه یی به شاه تا بی درنگ دستورالعملی را برای پیشبرد کارها در مسکو بفرستد.<sup>197</sup>

با این همه، امان الله (به گونه یی که علی احمد- سکرتر خاص وی در یادداشت های خود زیر نام «سرنگونی امان الله» نگاشته است)، در دادن پاسخ شتاب به خرج نمی داد و دلیل این امر هم چیزی جز جلوگیری برادر غلام نبی، غلام صدیق- دیپلمات اصلی شاه نبود.

او هر چند هم همدردی و تمایل چندانی به دوستی با شوروی ها نداشت، با این هم می خواست به این بهانه به انجام گفتگوهای رو در روی شخصی با روس ها بپردازد، و از آن برای تغییر وضعیت نا به سامان، ناگوار و سر در گم قندهار بهره گیری نماید

با این همه، اوضاع صدیق خان را هم بر آن وا می داشت تا شتاب به خرج دهد: هنگامی که برادرش- عبدالعزیز در مزار شریف از سوی هواداران امیر نو- آدم های بچه سقاء دستگیر و به کابل فرستاده شد (با آن که توانست در راه پا به گریز بگذارد)، خاندان پریشان چرخه آغاز به اقدامات بیشتری نمود.

---

<sup>196</sup> بایگانی سیاست خارجی فدراتیف روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، پوشه 151، کارتن 67، برگ 12.

<sup>197</sup> غلام نبی برای این منظور درخواست کرد تا یک هواپیمای شوروی به دسترس او بگذارند. اما این درخواست او رد شد و اطلاعات و پیشنهادهای او برای امان الله با تاخیر بسیار رسید.

فوند رفرنتوری برای افغانستان، پرونده ویژه 11، پوشه 147، کارتن 8، ص. 5



غلام جیلانی در ترکیه آغاز به گرد آوری دانشجویان افغانی در آن دیار که شمار شان به هشتاد نفر می رسید، کرد (به این گروه، شماری از هم میهنان شان در اروپا هم پیوستند) و جیلانی خان همراه با آنان به مسکو آمد تا سپس به سوی مرز افغانستان بروند.<sup>198</sup>

خواهش های امانیست ها چونان توپ بزرگ لولان برفی که با هر بار لولیدن خود بزرگتر و بزرگتر می شد، رو به افزایش داشت: غلام نبی، به طور خاص، به دنبال به دست آوردن پارتی بزرگ جنگ افزار -4000 میل تفنگ و 200 قبضه تیربار «با این شرط که ما خود (یعنی جانب شوروی)، امکان تحویلدهی و گسیل آن را به مزار شریف پیدا کنیم»، بود.<sup>199</sup>

سفیر این معامله را با ورود پنهانی فرزند «ناشناس» امان الله خان به مسکو- شاهزاده هدایت الله، مقارن گردانید که قرار بود در صورت موفقیت این تدبیر، محموله را به همراه ببرد. همچنین مسأله گماشتن سه تن از مربیان توپچی ازبیک تبار به دسترس امانیست ها در دست بررسی بود. مگر، پویایی های غلام نبی به بار نشست و پاسخ بایسته یی در مسکو نیافت- در آن جا انتظار روشن شدن بیشتر مسایل افغانستان را داشتند.

سفیر که از رفتارهای های شریکان شوروی خود به خشم آمده بود، با سرخوردگی گفت: ««برای شما شکست در چین بسنده نیست. شما می خواهید که انگلیس شما را در افغانستان هم در هم بکوبد؟ شما به این آرزوی تان خواهید رسید.»<sup>200</sup>

او برای سرعت بخشیدن به کارها، گاهی غیر شگفتی بر انگیز ترین آوندها را به کار می بست و به دامن دستاویزها و شگرد های گوناگونی چنگ می یازید. برای نمونه، باری با تلاش برای خرید جنگ افزارهای روسی (با ارز نقد!) گفت «با توجه به این که شوروی دوست ماست، می خواهیم که پول ها این جا بماند تا این که به جای دیگری در خارج برود!». او شوخی نمی کرد. امانیست ها پس از چندی آغاز به خرید جنگ افزار و ساز و برگ در آلمان کردند. در وزارت دفاع آماده بودند معامله سودمندی را انجام بدهند، اما با مقاومت دیپلمات ها، که می ترسیدند ممکن است سلاح ها «به دست «کسان ناباب» بیفتد و می تواند در برابر خود امان الله نشانه گرفته شود، برخوردند.

سر انجام، به تاریخ 28 فبروری 1929 دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست سراسری روسیه (شاخه بلشویک) فیصله کرد از دادن کمک نظامی به غلام نبی خان خودداری گردد و حتا از تحویل

<sup>198</sup> .L/P&S/10/1285, p. 38

<sup>199</sup> . همان جا، برگ 5.

<sup>200</sup> . همان جا، برگ 5.

آیروپلان ها براي بردن اشيای گرانبهائي امان الله به بهانه ناآگاهی از برنامه هاي پادشاه جلوگیری شود.<sup>201</sup>

به همین اندازه، واکنش به پیشنهاد همکاری از سوی برخی از گروه های تباری، به خصوص جمشیدی ها سرد و خشن بود: آن ها در پی کوچیدن 4500 خانوار به خاک شوروی و به دست آوردن سلاح برای جنگ در برابر بچه سقاء بودند، اما پاسخ رد دریافت داشتند.

با این همه، سفیر پرشور دست بردار نبود و عقب نشینی نکرد. او تنها به درخواست کمک بسنده نکرد. بل در یک سخن، خود نیروهای پراکنده افغانی را زیر پرچم امان الله گرد آورد: از دانشگاه های نظامی شوروی هشت افسر افغانی که سرگرم آموزش بودند، فرا خوانده شدند. به گونه فرمولیته آن ها در شمار سامعان ماندند مگر گواهینامه سلاح های شخصی شان را دریافت داشتند. در منطقه مرزی ترمز ثبت نام دسته های داوطلب گریزیان و مهاجران افغانی دیگر آغاز شد. برای همین هدف، نماینده دیگر خاندان چرخي- غلام جیلانی خان به مرو آمد. وی در این جا به جلب و جذب و سازمانگري دسته های هزاره پرداخت.

پویایی های دیپلماتیک امانیست ها نیز افزایش یافت. اگر چه این پویایی ها در اوضاع ناگواری به راه انداخته شده بود. به عنوان مثال، هیاتی متشکل از غلام صدیق خان، عبدالتواب خان- پسر طرزی و سید محمد خان - داماد وی ناگزیر گردیدند شب هنگام، در اواخر ماه فبروری، با گذشتن از رودخانه پیاده خود را به منطقه کوشکا برسانند.

به گونه یی که علی احمد- منشی خاص امان الله خان می نویسد: «امانیست ها توانستند بیش از یک هزار تن از شهروندان افغانی را گرد بیاورند که از سوی شوروی تسلیح و تجهیز شده و گروهبندی و آرایش یافته بودند».

به دسته مختلط افغانی- شوروی شوروی 9 قبضه تیربار، 2500 میل تفنگ داده شد و برای مسلح ساختن دسته دومی که قرار بود به سوی میمنه و راهپیمایی بعدی به سوی کابل بشتابند، به هرات رفتند.

افزون بر آن، جانب شوروی به غلام نبی از طریق تاجر هراتی- عبدالجید زابلی (که پیوندهای بازرگانی محکمی در مسکو و تاشکنت داشت) دو صد هزار روپیه فرستاد.<sup>202</sup>

<sup>201</sup>. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17،

پرونده ویژه 162، پرونده 7، برگ 39.

<sup>202</sup>. L/p&S/1285, Ali Ahmad, the Fall of Amanullah. – P.38back.

همه این کارزار با بوروکراسی دست و پا گیر و شاید هم حتا سبوتاژ به همراه بود: نماینده دیپلماتیک شوروی در کوشکا-گ. ماکاریان (G. Makaryan) گزارش داد که غلام جیلانی خواهش نموده است در زمینه خرید چند جعبه جنگ افزار برای عملیات به او کمک نماید. پسان ها روشن گردید، این سلاح ها به ابتکار قنصلگری افغانستان در مرو ضبط گردیده بود.

## 2.2. عملیات مشترک افغانی- شوروی چرخ- پریماکف:

مقارن با میانه های ماه مارچ 1929 امانیست ها به آن پیمانہ پویایی های سربازگیری خود را در میان مهاجران افغانی در منطقه مرو پهن ساختند که حتا استخبارات شوروی را که از جار و جنجال بیم داشت، در وضع دشواری قرار دادند. مگر، در اداره دیپلماتیک فیصله کردند این موضوع را نادیده بگیرند. با این که نمی بایست بهانه یی برای تایید این مدعا که این کارزار «با توافق ما (یعنی شوروی) به راه افتاده است، به دست می دادند (چون چنین چیزی می توانست چونان مداخله ارزیابی گردد).<sup>203</sup>

این پویایی ها منطق خود را داشتند- مواضع جوانب افغانی و شوروی به هم نزدیک شده بود. با آن که شاید نقش تعیین کننده یی را سفر قندهار سولوفیف- نماینده شوروی، که پس از آن اندیشه بازی با برگ امان الله را پیش کشیده بود، داشت.

جزئیات برنامه مقتضی تا میانه های ماه مارچ در مسکو بررسی شده بود. به این منظور غلام صدیق- وزیر امور خارجه «دولت قندهار» امان الله، به مسکو آمده بود.

به تاریخ بیستم مارچ 1929 در نشست دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست سراسری روسیه برنامه عملیات باهمی افغانی- شوروی در زمینه احیای وضع موجود (استاتوس کوو) در افغانستان- بازگشت امان الله بر اورنگ پادشاهی (فیصله به تاریخ 21 مارچ- یعنی به روز نو روز تدوین شده بود) نهایی گردید: در اختیار امانیست ها دسته شوروی ویژه گذاشته شد که در پوشش دسته افغانی فلانی خان» عمل می کردند. به آن ها وعده داده شده بود در ازای مواد خام کمک اسلحه داده شود. آن هم گسیل اسلحه مستقیماً برای نیروهای امان الله در قندهار از راه هرات با برقرار نمودن کنترل مقدماتی بر این نقطه استراتژیکی مهم در افغانستان شمال باختری در نظر گرفته شده بود.

---

به گونه یی که علی احمد می نویسد، به قنصل روسیه در مزارشریف فرمان داده شد که به خزانه هرات یک میلیون روپیه برای پرداخت این مبلغ به امان الله خان بفرستد- همین منبع ص37.<sup>203</sup>  
بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 68، برگ 25.

برای این منظور، شجاع الدوله - سفیر افغانستان در بریتانیا که استان هرات و خود شهر را خوب بلد بود از لندن فرا خوانده شد. به تاریخ دوازدهم ماه مارچ، او همراه با غلام نبی با قطار سریع السیر (اکسپرس) به تاشکنت رفت، و شام 22 مارچ به همراه برخی دیگر از شرکت کنندگان عملیات آینده به کوشکا رسید.

در طی دو روز شجاع الدوله به سرعت برای خود هوادارانی از جمع هم قبیله‌ی‌های خود که در روستای پالتاوسکی در نزدیکی کوشکا بود و باش داشتند، جمع نمود و با باشندگان افغانی نوار مرزی پیوندهایی برپا نمود.

نکته شایان یادآوری این که از کابل به مسکو ل. استارک سفیر که از خود سستی نشان داده بود، «به علت بیماری» برای چندی فرا خوانده شد و وظیفه وی به ا. ریکس- رایزن نظامی سپرده شد.

پشتیبانی نظامی شوروی (بند پنجم فیصله نامه) بی آلیشانه نبود- این کمک در ازای پنبه، چرم، پشم و کالاهای باارزش ارائه شد.<sup>204</sup>

نقش عمده در رویدادهای آینده به غلام نبی خان داده شده بود- او به تاریخ هشت اپریل به نقطه مرزی شوروی کرکی- جایی که گروهبندی دسته‌های افغانی از جمع گریزیان و مهاجران پایان یافته بود، آمد. در میان آن‌ها هم امانیست‌های آگاه، و هم آدم‌های تصادفی دیده می‌شدند.

ن. فریدگوت نماینده دیپلماتیک شوروی در کرکی (که در آن جا گروهبندی دسته‌ها از سوی غلام نبی با بسیار وسواس انجام می‌شد)، اندوهبارانه مشاهده می‌کرد که سرباز گری (گاهی تقریباً با اجبار) انجام می‌شد. در یک سخن، «هرگونه آدم‌های سفله، بی‌هرزه، اوباش و هرجایی افغانی را که هیچ‌گونه نزاکت‌های محرمیت (پنهان‌کاری و رازداری) و قواعد پنهانکاری را رعایت نمی‌کردند، به دسته‌ها فرا می‌خواندند.<sup>205</sup>

<sup>204</sup>. همان جا، فوند 17، پرونده ویژه 162، کارتن 7، برگ 53.

<sup>205</sup> کتاب یاد شده «سقوط امان الله»، علی احمد، ص 65 به زبان انگلیسی. در میان سایر مسائل در زمینه آماده سازی عملیات مزار، بایسته است فاکت سیوتاژ آن از سوی برخی از کارمندان افغانی را نیز یاد آور شد. برای مثال، بنا به دستور قنصلگری افغانی در مرو، چند صندوق اسلحه که قرار بود برای اجرای عملیات گسیل گردد، توقیف گردیده بود. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، پرونده ویژه 11، پرونده 11، کارتن 151، پوشه 68، برگ 53.

از نارسایی های دیگر آماده سازی عملیات مزار بایسته است از فاکت سبوتاژ آن از سوی برخی از مقامات افغان یاد آوری کرد: برای نمونه، بنا بر رهنمود قنسولگری افغانستان در مرو چندین صندوق سلاح که برای اجرای عملیات در نظر گرفته شده بود، توقیف گردیده بود.<sup>206</sup>

برخی از افراد داوطلب پنهان نمی کردند که شوروی ها به آن ها سلاح داده اند و این که برای جنگ در افغانستان فرستاده می شوند.

گاهی کار به مضحکه می کشید: فرزند یک بازرگان بزرگ از میمنه به آژانس دیپلماتیک شوروی (!؟) شکواییه کرد که سفیر صاحب او را وادار می سازد به جنگ برود!

به نوبه خود یکی از کارمندان آژانس نیز شکوه داشت (راستش از نگهبانان، مرزبانان و ماموران اطلاعاتی خودی که او را از انجام یک چنین تدبیر خطیر سیاسی در تاریکی گذاشته بودند).

چنین پنهانکاری حتا از همتایان خود از اداره (هیات) دیپلماتیک، به ویژه بس شگفتی بر انگیز می نمود و حتا هم در متن گسیل بی پرده و افشای راز واحد اعزامی رزمی مسخره و ناخردانه.

ژست زننده آشکارای خودنمایی- مارش بامدادی یکی از دسته های سواره آراسته به زین ها و ساز و برگ اروپایی در برابر همه شهریان کرکی به سوی مرز بود.

روشن بود چنین تدارکاتی پویا و پر هنگامه از دید افغان ها، حال چه رسد به عمال بریتانیایی پنهان نمی ماند: نماینده بریتانیا در کرکی گزارش داد که کارمندان قنسولگری افغانی با مساعدت حکومت شوروی، شهروندان افغانی باشنده سرزمین شوروی را بسیج و تسلیح می نمایند و به گروهبندی آنان می پردازند. نزدیک به 1000 نفر از هزاره ها از مرو به کرکی برده شده اند، که در آن برای گسیل به شمال افغانستان آموزش می بینند.<sup>207</sup>

به باور ناظران شوروی، در درز نمودن آشکار اطلاعات و فاش ساختن آگاهانه راز، احتمالا به عمد خود غلام نبی دست داشت- او این گونه برای ایجاد تصور جدی از نیروهای خود و بزرگنمایی آنان و نیز حمایت پویای خارجی امیدوار بود.

<sup>206</sup>. همان جا. ص. 65

<sup>207</sup> .L/P&S/10/1289, p. 342

برنامه عملیات باهمی افغانی- شوروی را به طور نهایی استالین با غلام صدیق خان هماهنگ ساخت- این برنامه به گونه‌ی که در بالا یاد آوری شد، ایجاد پایگاه اتکایی امنیست ها در شمال، در مزار شریف، سازماندهی ارتش 5-6 هزارنفری «از افغانی ها» و اشغال کابل را پیش بینی می کرد. نقطه مهم دیگر شمال افغانستان- میمنه، می بایستی از سوی دسته های محمد غوث خان که در آن برهه فرمانده سپاهیان ولایت هرات شده بود، آزاد می شد. همراه با او پسر و برادر زاده اش (دانش آموختگان آموزشگاه های نظامی شوروی) بودند.

در مرحله نخست عملیات، نقش مهم (مگر، هر چه بود، موقتی) به دسته های اعزامی شوروی زیر فرماندهی وابسته نظامی شوروی در کابل- پریاکف<sup>208</sup> داده شده بود. مگر، بخش بیشتر این نیروها بی درنگ پس فرا خوانده شدند، و تنها گروه کوچک تیربار و توپچی ها برای کمک به افغانی ها ماند.

در این میان، در مسکو، در باره کارزار آماده شونده در دست اجرا تنها اندک کسانی آگاهی داشتند. به گونه‌ی که در شمار آن ها حتا گیورگی آقابکف- رییس وقت بخش خاوری اداره کل سیاسی (گ. پ. او)،<sup>209</sup> نیامده بود. دلیل این که اداره کل سیاسی را در روشی این عملیات نگذاشته بودند، شاید این بوده باشد که در این اداره که اطلاعات موثق چندین ساله در باره وضعیت راستین امر در افغانستان در دست داشت، امان الله را دوست نداشتند.

پدید آیی یک ستاره نو از لایه های پایینی جامعه در سپهر سیاسی افغانستان را چکیست ها<sup>210</sup> می شود گفت تقریباً با خوش بینی پذیرایی کرده بودند- آن ها حتا چندین بار پیشنهاد کردند فرمانروای نو را به رسمیت شناخته و به او برای آزاد ساختن دست های خود کمک کرد. آقابکف می کوشید دیپلمات ها را متقاعد سازد که: «... ما به این نتیجه رسیده ایم که بر ماست گام هایی برای برپایی مناسبات با بچه سقاء که می تواند برای ما سودمندتر باشد تا امان الله که در دیدگان مردم به گونه نهایی بدنام و بی اعتبار شده است، برداریم».<sup>211</sup>

<sup>208</sup>. طرح گسیل سپاهیان شوروی به کمک جانب افغانی به فرماندهی پریاکف، هنوز در هنگام شورش شینواری ها در پاییز 1928 پیشنهاد شده بود، مگر این طرح از سوی حواریون امان الله رد گردید.

<sup>209</sup>. گ. پ. او.- مخفف «اداره کل سیاسی» به زبان روسی- سازمان استخبارات شوروی که پسان ها به ک.گ.ب- مخفف «کمیته امنیت دولتی» تغییر نام یافت- گ.

<sup>210</sup>. چکیست ها- (چ.ک. + ایست + ها)- سازمان استخبارت شوروی در آغاز به نام کمیته فوق العاده (چیرزویچایی کمیته) یاد می شد که مخفف آن چ.ک. بود. این گونه کارمندان این ارگان را چکیست ها می خواندند.

<sup>211</sup>. آقابکف گ. س.، «چ. ک. دست به کار می شود» (کمیته فوق العاده)، «مسکو، 1992، برگ 194».

در کمینترن نیز عصر امان الله را عهد پایان یافته و به سر رسیده می پنداشتند- بخش تحلیلی این ساختار پر شاخ و برگ می کوشید آبروی ریخته و رنگ باخته خود را با ریختن «طرح انقلابی نوین» باز یابد. این بود که به دنبال اعاده اعتبار ضعیف و از دست رفته خود با مطرح ساختن اندیشه «انقلاب دهقانی» در خاور بودند. برخی از تئوریسن های کمینترن با وانمود ساختن و جا زدن آرزومندی ها و آرمان ها به جای واقعیت ها، مخالف بهره گیری ابزاری از بچه سقاء و همراهان رنگارنگ او به عنوان انقلابیون برزگر نبودند.

عملیات شوروی- افغانی عملا در میانه های ماه اپریل 1929 هنگامی که دسته های محمد غوث خان از هرات به سوی میمنه به راه افتادند، آغاز شد. مقارن با این لحظه، هرات- که امانیست ها در نظر داشتند آن را به یکی از اصلی ترین پایگاه های خود مبدل سازند، به کانون تنش ها مبدل شده بود: سرهنگ عبدالرحمان- که از سوی امان الله به عنوان فرمانده پادگاه هرات گماشته شده بود، در حادثه برخورد با سپاهیان کشته شد. محمد غوث خان که به این پست گماشته شد، می بایستی دسته ویژه را به قندهار نزد شاه می برد. دقیق تر به گونه یی که از اسناد بر می آید، برای یاری رساندن به دسته مختلط افغانی- شوروی، چرخ- پریماکف- که قرار بود از محور مزار شریف به کابل یورش ببرند.

پس از عبدالرحمان خان، خسرش (پدر زنش) محمد ابراهیم خان- استاندار هرات و ماما (دایی) امان الله خان نیز کشته شد. این بود که محمد غوث خان- هوادار قدیمی امان الله خان در پیامد این رویدادها برای چندی دیکتاتور نظامی هرات گردید. مگر او نتوانست با شجاع الدوله استاندار نو که در اواخر ماه مارچ به هرات آمده بود،؛ زبان مشترک بیابد. چون خود مدعی رهبری ولایت هرات بود و در عمل آن را اشغال نموده بود. شجاع الدوله دومین بار بود که از سوی امان الله به این کرسی گماشته می شد.

مارش دسته های او در چنین اوضاعی به سوی میمنه پیامد تراژیکی به همراه داشت: در نزدیکی شهر قلعه نو- مرکز استان بادغیس، سپاهیان محمد غوث خان (بیشتر تاجیک تبار)، تقریباً یکسره به نیروهای مهاجم به هرات از سوی میمنه به فرماندهی جنرال عبدالرحیم خان [نایب سالار-گ.] تسلیم شدند. عبدالرحیم خان هوادار بچه سقاء به سمت ریاست تنظیمیه (کمسیون اصلاحات) هرات گماشته شده بود. او تا این دم، کودتاهایی پیروزمندانه یی به سود امیر [حبیب الله کلکانی-گ.] در مزار شریف و میمنه کرده بود. باز مانده های دسته های م. غوث خان که شمارشان به 104 نفر (از جمله خود وی و

خویشاندانش) می رسید، به سوی مرز گریختند که در آن جا در اواخر اپریل از سوی مرزبانان شوروی بازداشت شدند.

این گونه، برنامه جنگ پیروزمند در شمال افغانستان آغاز به رو به رو شدن با شکست نمود.<sup>212</sup> هر چند روشن بود، نتیجه نهایی آن به ماموریت گروه های اصلی به ترکستان افغانی، بستگی داشت.

هواداران امان الله خان با بهره گیری از ضعف مسوولان بومی و با پخش آوازه ها در باره عملیات قریب الوقوع از خارج آغاز به راه اندازی کار پویای زیرزمینی نمودند: آن ها را سازمانی را ایجاد نمودند متشکل از نمایندگان روشنفکران، برخی از بازرگانان (که در واقع این کارزار را تمویل می نمودند) و شماری از کارمندان.

آن ها با شمار بسیاری از شهرها و روستاها در شمال افغانستان ارتباط برقرار ساختند: اندخوی، بلخ، شبرغان، میمنه و... در میان رهبران سازمان از محمد سعید، عظیم جان (پسر استاندار پیشین قندهار- فرماندار پیشین تاشقرغان) و... نام می بردند.

نقش پویایی را در پر تنش شدن اوضاع در ناحیه مزار شریف سپاهیان هزاره تبار پادگان محلی بازی نمودند: در میانه های ماه اپریل، بیش از 1000 تن از هزاره ها از شهر گریختند و به دسته فرمانده پیشین پلیس- عطا محمد خان که از هواداران امانیه بود، پیوستند که برای سازماندهی مقاومت در برابر کوهستانی ها هنوز در زمستان 1929 تلاش می ورزید. اما ناگزیر به ترک مواضع خود تا فرا رسیدن فرصت مناسب، گردیده بود و اینک آمدن غلام نبی خان چنین فرصتی را برای او فراهم آورده بود.

به تاریخ 22 اپریل 1929، در پی ساعت ها نبرد در دژ سیاهگرد، غلام نبی خان چرخه شهر مزار شریف را گرفت. مقارن با این لحظه، جمعیت آن ها به پیمانہ چشمگیری افزایش یافت و چنانی

---

<sup>212</sup>. این نبرد کوچک که در تاریخ افغانستان توجه چندانی به اهمیت آن نشده است، در واقع یکی از بزرگترین و مهم ترین و سرنوشت ساز ترین رویدادهای آن برهه است که منجر به سقوط هرات به دست هواداران امیر حبیب الله کلکانی- دقیق تر نایب سالار عبدالرحیم صافی- ماما (دایی) استاد خلیلی و برهم خوردن همه برنامه های امان الله خان و شکست استراتیژی شوروی در قبال افغانستان گردید.

بزرگ ترین اشتباه تاکتیکی شوروی ها از دیدگاه نظامی این بود که برخلاف عملیات مزار در عملیات میمنه از همان آغاز نیروهای کمکی رزمی در دسترس محمد غوث خان نگذاشته بودند. -گ.



که علی احمد می نویسد حتا با پیوستن شماری از مهاجران ترکمن.<sup>213</sup>

با این که گردانندگان مزار در باره پیشروی دشمن به سوی شهر آگاهی داشتند، قادر به سازماندهی مقاومت نگردیده و سپاهیان آن ها شتابان به سوی دهادی و تاشقرغان گریختند. بی آن که حتا مجال بیابند خزانه را با خود ببرند.

میرزا قاسم خان- استاندار مزار، سیاستمدار سرشناس و بازرگان تاجیک تبار- از نخستین گماشتگان بچه سقاء در مزار شریف، ناگزیر گردید پابرنه از شهر بگریزد. او شب گذشته با وایزاگر (Veyzager) - قنسول شوروی در مزار شریف (که از برنامه های مسکو بیخی آگاهی نداشت و این گونه بی آن که آگاه باشد، در وضع بس مخاطره آمیزی قرار گرفته بود)، گفتگوی ناخوشایندی داشت. تنها یورش سریع و پیروزمند دسته مختلط افغان- شوروی به شهر وایزاگر و زیر دستان او را نجات داد.

پسان ها یک شاهد روسی- کارمند استخبارات زیر زمینی در مزار شریف به خاطر می آورد: «به رغم آن که به دسته ها دستور داده شده بود در افغانستان به زبان روسی گپ نزنند، پس از اشغال مزار شریف در خیابان ها گاهگاهی فحش روسی شنیده می شد. هواپیماها گستاخانه، حتا بدون آن که ستاره های بال های خود (نشانه های نیروی هوایی شوروی) را رنگ نمایند، هر روز بر فراز منطقه دشمن به پرواز در می آمدند و بمباری می کردند».<sup>214</sup>

به هر رو، هیات نمایندگان باشندگان بومی به پیشواز استاندار نو- غلام نبی خان چرخ شتافتند و در شهر اندکی آرامش فرمانفرما گردید. مگر، به تعویق افتادن یورش بعدی، به هواداران بچه سقاء امکان داد به سرعت و به گونه عملیاتی نیروهای خود را بازآرایی کنند و تا جایی هم دست به پاتک بیازند.

دشواری در این هم بود که باشندگان بومی- بیشتر، اقلیت های تباری که هرگز مشتاق بازگشت امان الله نبودند، و گذشته از آن از مداخله شوروی هم به خشم آمده بودند، روشن بود از غلام نبی پشتیبانی ننمودند. این در حالی بود که امانیست ها خود با گرفتن شهر، هیچ چیزی نوي به مردم پیشنهاد نکردند. اندیشه حمایت از امان الله نیز خیلی دیر، هم آن بر اساس توصیه همان دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب سرتاسری کمونیستی

<sup>213</sup>. India Office Records, L/P&S/1285, Ali Ahmad, The Fall of Amanullah, p. 38back .

<sup>214</sup>. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 2، پوشه 1806، برگ های 235-236

روسیه (بلشویک) مطرح گردید: از نام غلام نبی پیام هایی با شرح سرشت رویدادهای روان و فراخوان حمایت از وی در مبارزه در برابر بچه سقاء پخش گردید.<sup>215</sup> پیش نویس های اسناد تبلیغی آن دوره از سوی امنیست ها، با مشارکت بلافصل رهبران شوروی تدوین می گردید. برای مثال، صدیق خان چرخي که فراخوان عنوانی باشندگان ترکستان افغانی را تدوین نموده بود، پس از گفتگو با کاراخان- معاون کمیساریای خلق در امور خارجه و وارا شیلف- رییس اداره نظامی، در متن آن، تزهایی مبني بر احترام به آیین های مذهبی، نقش آموزش و همسایگی نیک و روابط سنتی میان دو کشور را گنجانید.<sup>216</sup>

روش های سنتی نیز به کار بسته می شد: به عنوان مثال، برای سربازان دشمن حقوق ماهانه 25 روپیه و دادن چهار سیر گندم، افزایش فوق العاده درجات نظامی و ... وعده داده می شد.

هر چه بود، گره از کار فروبسته گشوده نمی شد. پریاکف به مقامات گزارش داد: «عملیات جنگی همچون اقدامات گروه سواره نظام کوچک برنامه ریزی شده بود که در روند کار رزمی می بایستی به تشکیلات بزرگ تحول می یافت، مگر از همان روزهای اول ناگزیر با خصومت باشندگان خشمگین رو به رو شد.<sup>217</sup>

در اواخر ماه اپریل، نیروهای تقویتی شوروی در یک تلاش ناموفق کوشیدند به مزار شریف رخنه کنند. در آن هنگام، ناگزیر گردیدند پارتی جدید مهمات جنگی و تیربارها را با هواپیما از راه هوا برسانند.

سازماندهی عمومی عملیات نیز نا به سامان و نا به هنجار بود. به ویژه هماهنگی و تعامل میان نیروهای همدست افغانی و شوروی. غلام نبی ناگزیر گردید با گسیل تلگرام ها از طریق سفارت خود در مسکو تقاضای نیروهای تقویتی نماید که به نوبه خود این تلگرام ها به برادرش غلام صدیق می رسید (حتا هرگاه

<sup>215</sup> مرکز بررسی...، فوند 17، پرونده ویژه 2، پوشه 1806، برگ های 235-

236،

<sup>216</sup> بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند کاراخان، پرونده ویژه 12، پوشه 75، مراسله 71، برگ 33.

<sup>217</sup> پاول ابتيکر، نخستین خون های ریخته شده [در سرزمین افغانستان-گ.]، مجله «رودینا» (میهن)، سال 1999، شماره 2، این مقاله کوتاه، که از سوی این ژورنالیست تهیه شده و در گزینه ویژه مجله میهن جا داده شده است، - یکی از انگشت شمار آثار چاپ شده در باره رخدادهای آن برهه افغانستان است. این مقاله با آن که در بردارنده فاکت های جالبی است، سرشار و آکنده از لغزش ها و نادرستی ها است.

او برای مثال در آلمان می بود- چیزی که در گرماگرم نبردها در مزار شریف رخ داد).

غلام صدیق در زمینه با مقامات مسوول کمیساریای خلق در امور خارجی تماس می گرفت که راندمان موضوع را تا به پایان با نظامیان، و مسوولان اطلاعاتی و ... پیش می بردند.

چنین بود روند دست و پا گیر هماهنگی عملیات از مرکز. اما دشواری های بسیاری در خود کار زار جنگی در مرز نیز بر خاسته بود. برای مثال، به تقصیر شاخه مرو وزارت خارجه، نیروهای تقویتی برای غلام نبی خان (گروهی متشکل از 100 تن از افغان ها)<sup>218</sup> متوقف گردیده بود. اوضاع همانندی با تحویلدهی جنگ افزارهای تخصیص داده شده برای دسته های افغانی نیز پدید آمده بود.

وضعیت امانیست ها در شمال، مقارن با اوایل ماه می، هنگامی که ابراهیم بیک لقی- رهبر گریزی باسماچی های آسیای میانه در افغانستان، با دسته های جنگی اش، به یاری حکومت سرنگون شده در مزار شریف شتافت، از این هم بدتر شد. مزار شریف محاصره شده و از منابع آب و خواربار محروم گردید. بازارها همه بسته شدند و زندگی از تکاپو ایستاد. پریماکف باز هم تقاضای نیروهای تقویتی و مهمات و ساز و برگ کرد. از جمله نارنجک های گازی ایپریتی. مگر این بار چیزی به دست نیاورد.<sup>219</sup>

در این اوضاع، غلام نبی خان چرخي- فرمانده نظامی مزار شریف، به تدبیرهای سخت ابزاری و خشونتبار متوسل شد: به تاریخ یکم ماه می به دستور او شش تن از پویاترین مخالفان امان الله در ملای عام تیرباران شدند. اما سرکوبگری و خشونت نمی توانست گره از کار فروبسته او بگشاید.

غلام نبی، پیهم، تلگرام های نومیدانه یی به مسکو که آن جا برادر پریشان و نگران دیگرش- غلام صدیق بسر می برد، می

---

<sup>218</sup>. پاول ابتيكر، نخستين خون هاي ريخته شده [در سرزمين افغانستان-گ.].، مجله «رودينا» (میهن)، سال 1999، شماره 2، این مقاله کوتاه، که از سوی این ژورنالیست تهیه شده و در گزینه ویژه مجله میهن جا داده شده است،- یکی از انگشت شمار آثار چاپ شده در باره رخدادهاي آن برهه افغانستان است. این مقاله با آن که در بر دارنده فاكت هاي جالبی است، سرشار و آگنده از لغزش ها و نادرستی ها است.

<sup>219</sup>. مواد مستند دست داشته ادعاهای احساسی برخی از رسانه ها مبنی بر کار برد گاز خردل از سوی نیروهای اعزامی شوروی در افغانستان در بهار سال 1929 را تایید نمی کنند. برای نمونه نگاه شود به : ولادیمیر ورونوف، «آخرین آوند شیطان»، برگ های جنگ ناشناخته، مجله همد، 1995، شماره 17، ص. 7

فرستاد. در این جا متن یکی از این تلگرام های آذرخش آسا را که به تاریخ 2 ماه می 1929 فرستاده شده بود، می آوریم:

1. مزار به محاصره در آمده است.
2. به روی ما آب را بسته اند- [منظور از نهر دهدادی است-گ.]
3. مهمات، تفنگ و ساز و برگ نداریم.
4. در نتیجه تبلیغات... موفق به جمع آوری بسیاری از مردم شده ایم، اما برای آن ها سلاح نداریم.
5. حریف با گذشت هر روز قوی تر می شود. در دهدادی سلاح بسیار دارند.
6. جنگ روز و شب روان است.
7. هرگاه کمک نفرستید، همه می میریم. من برای زندگی خود افسوس نمی خورم مگر درد آور است که همه چیز از دست می رود.

غلام صدیق نومید به دامان و. تسوکرمان- مسوول بخش خاور میانه کمیساریای خلق در امور خارجه، چنگ انداخت. مگر او در چنین مسایل مهم، هیچ صلاحیتی نداشت. ل. کاراخان (قره خان)- معاون پر قدرت کمیساریای خلق در امور خارجه که در تئاتر دوستی در مسکو بنام بود، بیشتر نیمه های شب، دیر به خانه می آمد و وزیر افغان جز این که تا بامداد در خودرو (موتر) منتظر معاون خوشگذران بماند، راه دیگری نداشت. در این حال، او به خوشباوری خود نفرین فرستاد و به سرنوشت برادرش افسوس خورد. او را به همین پیمان، برپایی هنگامه محتمل مداخله شوروی نگران می ساخت. در این نگرانی، تسوکرمان هم با او شریک بود: «بچه سقاء دلایل و قراین روشن مداخله ما را به دست می آورد- اسیران روسی... حتی مرده های سربازان ما می توانند به عنوان دلایل انکار ناپذیر ارزیابی گردند».<sup>220</sup>

هرچه بود، خوشبختانه به زودی واکنش خوبی نشان داده شد: به تاریخ پنجم می از طریق مرز دومین دسته متشکل از 400 سپاهی شوروی، مجهز با شش دستگاه توپ و هشت قبضه تیربار گسیل گردید. بر مواضع هواداران امیر [حبیب الله کلکانی- گ.] نیز ضربات هوایی وارد آورده شد.<sup>221</sup>

<sup>220</sup>. همان جا، برگ 47

<sup>221</sup>. آر. ب. نعل بندیان در «یادداشت های خاور شناس» خود می گوید: «هرگز و هیچگاهی از گسیل یگان های ارتش سرخ به افغانستان به رهبری بودیونی، پریماکف و گورودویکف هنگام پیگرد باندهای باسماچی که به آن جا از ترس انتقام به خاطر رهزنی ها و کشتارها در آسیای میانه گریخته بودند؛ هم یاد نمی شد. سواره نظام سپاه بودیونی در آن هنگام تا دوشی- روستایی در کوهپایه های هندوکش تاخته بود. تیپ مکانیزه پریماکفبه هرات رسیده بود.»  
نگاه شود به: آر. ب. نعل بندیان، س. «یادداشت های خاور شناس»، مسکو، 2002، ص. 118-119.

چند روز بعد، دفتر سیاسی حزب سرتاسری کمونیستی روسیه (بلشویک) یک رشته تدبیرهای فوری را برای گشودن گره فروبسته افغانی اتخاذ نمود که در میان این تدبیرها، انجام مانورها برای پنهان نگهداشتن دست داشتن شوروی ها در عملیات مزار، جایگاه برجسته داشت.

پیاده ساختن تدبیرهای زیر در نظر بود:

- 1- پخش گزارش هایی در رسانه ها مبنی بر رخنه باندهای ابراهیم بیک به سرزمین شوروی و پرداختن آنان به تاراجگری و چپاول دار و ندار مردم.
- 2- پخش گزارش هایی در رسانه ها مبنی بر این که باندهای مربوط شماری از سر دسته ها با بستن رودخانه، شهر مزار شریف را از آب محروم ساخته اند و به همین علت نبی خان باند ها و چیدمان آن ها را بمباران نموده است و نیز این واقعیت است که باندها تفنگ های ساخت بریتانیا دارند.
- 3- فروختن هواپیما به افغان ها در ازای پول نقد. زدن نشانه های افغانی بر بدنه های هواپیماها. باید بی درنگ به آموزشدهی خلبانان افغانی پرداخت با این سنجش که پس از یک ماه خلبان ما را افغان ها بتوانند تعویض نمایند.
- 4- باید کار به گونه یی پیش برده شود که دیگر در تلگرام ها و پیام های رادیویی امضاء های روسی دیده نشود (مانند: دئبنکو، وروشیلوف، سوکولسکی و...) و تنها نام های افغانی و ترکی به کار برده شود (مانند ابراهیم، صادق و...)
- 5- پخش اعلامیه و فراخوان از نام غلام صدیق خان یا امان الله خان در باره اسلام، استقلال و مبارزه با شبکه های جاسوسی بریتانیا؛ توسعه بازرگانی، لغو موقت گرفتن مالیه از دهقانان و... باید این اعلامیه تکثیر و با هواپیماها پخش گردد و سپس هم چاپ گردد.
- 6- وایزاگر Veyzager (قنصل شوروی در مزار شریف) فرا خوانده شود.
- 7- پیک هایی نزد نادر خان و امان الله گسیل گردد.

---

یادداشت: با این حال، نعل بندیان روشن نمی سازد که سخن بر سر کدام بخش های هنگامه است و آن ها را مستند ارائه نمی دهد. شاید او در باره عملیات بهار 1929 و یورش های رخنه یی اوایل 1930 سخن می گوید. بی آن که آن ها به گونه جداگانه پرداز نماید و این گونه با در هم آمیختن دو رویداد، دچار لغزش هایی می گردد.

سواره نظام بودیونی که برای پیگرد و درهم کوبیدن نیروهای ابراهیم بیگ لقی به خاک افغانستان رخنه نموده بودند، ربطی به رویدادهای مزار نداشتند و نیروهای مکانیزه پریماکف که به همراهی چرخی به مزار شریف رفته بودند، هرگز به هرات نرفته بودند.

- 8- برگردانیدن بی درنگ دسته رزمی پنجم نفری شوروی پس از گرفتن پادگان دهدادی در مزار شریف
- 9- سربازان ما نباید به هرات فرستاده شوند. به وروشیلف رهنمود داده شود تا در باره مساله هرات بیندیشد.
- 10- نظارت بر انجام این تصمیم ها به دوش رفیق وروشیلف گذاشته شود.<sup>222</sup>

باریکی، شکنندگی و حساسیت اوضاع و خطر دگرديسي آن به يك هنگامه و رسوایی بين المللي، موقعیت دشوار امانیت ها در مزارشريف، همدستان شوروي آن ها را با گذشت تر نکرد- آن ها به گونه يي رفتار مي کردند که گويي با انجام يك معامله بازرگاني روبرو باشند. در ازاي فروش سه فروند هواپيماي يونكرس، 108110 روبل طلايي گرفته بودند، در اين حال، هيچ تخفيف يا يارانه يي در نظر گرفته نشده بود. براي پرداخت بي درنگ پول هواپيماها، از تاشکنت با پرواز ویژه به محل استقرار نيروهاي غلام نبي، هواپيمايي سازمان داده شده بود. در يادداشت کاري برزين- مسوول اداره اطلاعات ستاد ارتش سرخ، به گونه شگفتي برانگيزي خاطر نشان ساخته مي شود که «هواپيما ها در ازاي پول پرداختي، فرستاده مي شود».<sup>223</sup> از همين سند، چنين بر مي آيد که هواپيماهاي فروخته شده مي بايستي چندي از سوي پرسنل شوروي با تعويض آتیه آن ها با پرسنل افغانی سرويس گردد.

در آغاز، دو خلبان آموزش دیده افغانی را به دسترس غلام نبي خان گذاشتند و سپس 10-12 نفر ديگر قرار بود کورس های کوتاهمدت هوایی را در تاشکنت سپری می نمودند.

چنانی که يادآور گرديدیم، در عمليات مزار، دو دسته رزمی شوروي درگير شده بودند: يکي از آن ها مي بايستي از راه آقچه- اندخوي به سرزمين شوروي بر مي گرديد و بر سر راه خود اين منطقه مرزي را از هواداران امير حبيب الله کلکاني پاکسازي مي کرد. براي تصرف ميمنه و زير پوشش گرفتن غلام نبي خان از محور هرات، با غوث الدين خان همکاري صورت مي گرفت که نيروهايش(سخن، به گمان بسيار، بر سر بخش هايي از نيروهاي هاي باقي مانده وي از هرات است که در ماه اپريل در حومه قلعه نو در هم کوبیده شده و سپس از سوي مرزبانان شوروي بازداشت شده بودند) را در برنامه بود تا 500-600 نفر افزايش دهند و آتشبارهاي توپخانه يي و نيز ده ميل مسلسل و همچنين شمار مربي و رايزن در اختيار او بگذارند.

<sup>222</sup>. بايگانی دولتی تاريخ اجتماعي و سياسي روسيه، پرونده ویژه دفتر سياسي، پرونده ویژه 162، کارتن 7، برگ هاي 77-78.

<sup>223</sup>. بايگانی سياست خارجي....، فوند کاراخان، پرونده ویژه 12، کارتن 71، برگ 34.

جنرال بازداشت شده که چندی در کوشکا بسر می برد، در پی به دست آوردن اجازه از حکومت شوروی برای رفتن به افغانستان بود و ظاهراً به بهانه انجام دستورهای شجاع الدوله، استاندار نو هرات.

در عمل، محمد غوث خان سه واریانت داشت:

- 1- بازگشت به هرات در صورت توافق شجاع الدوله و بودن نظر مساعد مردم؛
- 2- انتقال دسته های او با راه آهن تا ترمز و پیوستن با نیروهای نبی خان که در آن هنگام در مزار شریف بود.
- 3- رفتن به فراه از راه هرات، هرگاه وضع به او امکان ماندن در هرات را نمی داد.<sup>224</sup>

مگر، هیچ یکی از این واریانت ها تحقق نیافتند: شجاع الدوله در اوایل می ناگزیر گردید هرات را به نایب سالار عبدالرحیم خان صافی واگذار نماید و خود از شهر بگریزد و فرماندهی شوروی برای کاهش دادن تنش ها میان عبدالرحیم خان و محمد غوث خان، محمد غوث را به دور از مرز، به عشق آباد فرستاد.

آن چه که مربوط به غلام نبی می شود، گروه اعزامی اول شوروی برای چندی نزد او ماندگار شد. گاهی این دسته را برای ایجاد گروه های مختلط (پیاده نظام، سواره نظام، توپخانه، تیربار) که توانایی پیشبرد اقدامات مستقل در محورهای جداگانه را داشتند، می گماشتند که با این کار، طرح قبلی مبنی بر تشکیل نیروهای ضربتی که شمار آن می بایستی تا شمار نفرات یک لشکر نظامی بالا می رفت؛ بر هم می خورد. همچنان یک رشته تدبیرهای دفاعی (چون اشغال گردنه (کتل) در راه کابل- مزار شریف،<sup>225</sup> برای جلوگیری از آمدن نیروهای سید حسین- سپهسالار امیر حبیب الله بچه سقاء و مانند آن) نیز در نظر گرفته می شد.

یعنی در کل، با تدبیرهای برشمرده شده در بالا، عملاً، تاکتیک های جنگی در شمال افغانستان از ریشه دگرگون می شد. این کار امکان می داد تا جایی پیروزی عملیات باهمی افغانی- شوروی را در افغانستان شمالی گسترش بخشید: در جریان ماه می سال 1929 غلام نبی کنترل یک رشته نقاط افغانستان شمالی را در دست گرفته بود (پریاکف مقارن این زمان، دیگر به شوروی فرا خوانده شده بود).

---

<sup>224</sup>. نگاه شود به نامه ماکاریان- اجنت دیپلماتیک در کوشکا تاریخی 30 اپریل 1929 به رهبری منطقه یی و مسکوی- بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 151، پوشه 68، ص. 91.

<sup>225</sup>. شاید منظور از کتل شبر باشد-گ.

پیروزی های نو امانیست ها به سبب پیوستن هزاره ها از جمع واحدهای رزمی امیر حبیب الله کلکانی به جمع آن ها ممکن گردیده بود. نقش معینی را در این امر، آوازه های بزرگنمایی شده مگر دیرتر پخش شده در باره پیروزی های غلام نبی بازی کردند: به این علت، برای مثال، یک رشته کودتاها به سود امانیست ها در ولایت قطغن- بدخشان، در مرکز آن- خان آباد و چند نقطه مسکونی کوچکتر رخ داده بود.

امانیست ها هنوز سرمست باده پیروزی های راستین نظامی بودند (آن ها، برای مثال، در نزدیکی تاشقرغان نیروهای سید حسین را درهم کوفته بودند) که گردون از آن ها رو گردانید و بخت و اقبال پیروزی نظامی ایشان فروخوابید. هر چه بود، آن ها موفق نشدند بی تفاوتی و خصومت انبوه باشندگان استان های شمالی (ازبیک ها، تاجیک ها، ترکمن ها و نمایندگان دیگر اقلیت های تباری را) مهار کنند.

برای کمک به سید حسین، نیروهای کمکی به خان آباد به نزدیک شدن ادامه می دادند. در منطقه اندخوی- آقچه گروه های بزرگ ترکمن های مهاجر گرد می آمدند که قصد اشغال مستقیم مزار شریف و نابود ساختن گروه های غلام نبی را داشتند. اما در این کارزار، به گونه غیر منتظره برای همه، خود امان الله عملاً نقطه پایانی گذاشت: او که از هم میهنان خود نومید شده بود و نمی توانست مبارزه هواداران خود را در گستره همه کشور سازماندهی کند؛ به تاریخ 23 ماه می افغانستان را برای همیشه پدرود گفت.

نیروهای نبی خان که در محیط محاصم در انزوا عمل می کردند، چشم انداز سیاسی را هم از دست دادند. وانگهی پیشوا (غلام نبی خان) برای آن ها حق انتخاب ماندن در میهن یا جستجوی پناگاه در آن سوی دیگر مرز افغانی- شوروی را داد. خود وی به تاریخ 31 می 1929 با گروه کوچکی از هوادارانش (اندکی بیش از 100 نفر) به سرزمین شوروی بازگشت، که با خشونت در سطحی برابر با دیگر اشتراک کنندگان افغانی عملیات بازداشت گردید.<sup>226</sup>

پیش از این، به تاریخ 28 می دسته شوروی نیز فراخوانده شده بود که تلفات کلی آن (کشته و زخمی) به 120 نفر می رسید. آنچه مربوط می گردد به افغانی ها، باشندگان بومی استان های شمالی، شرکت کنندگان جنگ از دو طرف- امانیست ها و

---

<sup>226</sup> عبدالغنی می نویسد که غلام نبی خان با ترک مزارشریف 800000 روپیه و هر چه قالین و پشم می توانست در آن وضعیت با خود بگیرد، برداشت. مگر وقایع بعدی بازداشت و بود و باش وی در قلمرو شوروی این فاکت را تایید نمی نماید. برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر نگاه شود به: عبدالغنی، ص 784.



سقاویست ها - به خاطر این ماجراجویی هزاران زندگی پرداختند.

اقدامات رزمی پویا در شمال و پخش آوازه ها در باره شرکت مستقیم شوروی در نبردها موجب برانگیختن نگرانی جدی دولت کابل شد: اداره سیاست خارجی بچه سقاء به کادار (شارژ د آفیر) شوروی - ا. ریکس، به گونه مقتضی برخورد کرد. دیپلمات های شوروی در کابل در وضع بس دشوار و حتا خطرناکی قرار گرفته بودند و هیچ چاره دیگری جز این نداشتند که «آوازه های تحریک آمیز» را رد کنند و حتا به وارد آوردن اتهامات متقابل مبني بر همراهی [جانب افغانی-گ.] با یورش های دهشت افگانه دسته های باسماچی ها به سرزمین شوروی دست یازند.

در پیش نویس یادداشت پاسخی سفارت شوروی که از مسکو به کابل گسیل گردیده بود، گفته می شد:

1- به حکومت شوروی نه محل عبور غلام نبی خان از مرز و نه منبع دریافت سلاح های او نه روشن است و نه می تواند روشن باشد.

2- ...

3- حکومت شوروی با قاطعانه ترین وجه اعلام می نماید که که طی همه سالیان جنگ داخلی در افغانستان هیچ هواپیمای شوروی بدون اجازه حکومت کابل بر فراز آسمان خاک افغانستان پرواز ننموده است.

4- حکومت شوروی در هماهنگی کامل با تعهدات آن مطابق قرار داد 1921 و پیمان 1926 پغمان به گونه بلا انحراف بر موقف عدم مداخله کامل در امور داخلی افغانستان و احترام به استقلال افغانستان است.<sup>227</sup>

مگر بزرگترین ترفندی که رژیم کابل به آن دست یازید، تقاضای دگرباره به رسمیت شناختن دیپلماتیک رژیم از سوی شوروی بود. با آن که بچه سقاء به تاریخ 26 می در پایتخت گردهمایی بی را با اشتراک شمار زیادی از هواداران خود که خواستار جنگ با شوروی بودند، برپا کرد.

خواست های کابل در عرصه سیاست خارجی نومید کننده هم نبودند: در ترازهای گوناگون رهبری شوروی آماده برپایی مناسبات با رژیم کابل بودند. برای نمونه، در نشست کمیساریای خلق در امور خارجه به تاریخ 3 جون 1929 تصمیم گرفته شده بود که «به آی. ریکس رهنمود داده شود با تاکید بر عدم مداخله ما در جنگ داخلی در افغانستان، به بچه سقاء افاده

---

<sup>227</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، دبیر خانه قره خان، پرونده ویژه 12، کارتن 75، برگ 22.

بدهد که در صورت استحکام و گسترش حاکمیت او، به رسمیت شناختن رژیمش از سوی شوروی، نامحتمل نمی باشد».<sup>228</sup>

با رفتن گروه های رزمی غلام نبی خان از استان های شمالی، در این استان ها خلای قدرت و پراگندگی پدید آمد. برای نمونه، مزار شریف سه روز آژگار به باد تاراج زندانیان تازه از بند رسته (بیشتر کوهستانی ها) گرفته شد که به زودی گروه های هزاره را از شهر بیرون راندند. شهر و عملاً سراسر استان واقعا در هرج و مرج فرو رفت.

برای پایان بخشیدن به این همه، ریش سپیدان بومی حکومت موقتی را برای ولایت برگزیدند.<sup>229</sup>

میرزا قاسم خان- سر از اواخر فبروری 1929، نماینده اصلی پیشین امیر حبیب الله - بچه سقاء در ترکستان افغانی که چندی هم سرپرست استاندار نظامی مزار شریف بود، از سوی شهریان، با شرط جلوگیری از خونریزی های تازه به این شهر دعوت شد- چیزی او که در باره آن به قرآن سوگند خورد. او با یک هزار جنگجوی ترکمن وارد شهر شد و آغاز به گفتگو با اداره محلی در باره شامل ساختن سپاهیان خود در پادگان نظامی به عنوان نیروهای منظم کرد. مگر به او به این دلیل پاسخ منفی دادند که چنین واحدهای اجیری، قبلاً از جمع هزاره ها تشکیل شده است.

مگر در فرجام، هر چه بود، ترکمن ها شامل واحدهای نظامی از پیش تشکیل شده گردیدند و خود میرزا قاسم خان شامل اداره نو ولایت شد.

این ارگان موقت بومی خود گردان منطقه یی، حسن نیت خود را نسبت به کابل اعلام کرد- اعضای آن حتا از بچه سقاء درخواست کردند تا به مزارشریف استاندار نظامی نوبی بفرستد. همراه با آن، حکومت نو و تاجران بومی مایل به پیشگیری مشی مستقلانه، از جمله در مسایل مناسبات سیاست خارجی؛ بودند: برای مثال؛ روشن است که میرزا قاسم خان به رییس بخش منطقه

<sup>228</sup> همان جا، برگ 66.

<sup>229</sup> بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 151، پوشه 68، برگ 126. ترکیب این اداره چنین بود: از افغان ها- ارباب ایوب از جمع برزگران، از هزاره ها- میر رضا بخش از جمع برزگران، از فارسیوان ها- میر ایوب از جمع تاجران، از عرب های تاجیک- فیض الله خان از جمع تاجران، از ترکمن ها- ملا رجب از جمع روحانیون، از قشلاق ها- ملا بوری از جمع روحانیون و از نظامیان- شیر علی خان و میرزا قاسم خان و یک نماینده ناشناس از کوهستانی ها).

بافتار اداره، گواه بر داشتن بار ائتلافی، بس تباری، فرا گیر اجتماعی، و شاید هم خصلت سیاسی آن بوده است.

بي نمايندگي کميساريای خلق در امور خارجه سرخان دريا با تقاضاي گسيل سريع نمايندگي ديپلماتيك شوروي به مزار شريف، و نيز از سر گيري روابط تجاري با شوروي، رو آورد.<sup>230</sup>

شايان يادآوري است که چنين نرمشي را ميرزا قاسم خان - يکي از سرسخت ترين سقايست ها - نماينده ارشد پيشين بچه سقاي در ترکستان افغاني (که پسان ها در اپريل 1929 در هنگام نا به ساماني هاي مزارشريف از اين شهر گريخته بود و براي چندي در ريگزارهاي اندخوي پنهان شده و در آن جا با ايشان خليفه - رهبر ترکمن ها آمادگي مي گرفت تا بر نيروهاي غلام نبي خان ضد حمله يي را سامان دهد)، نشان داده بود. شعار ميرزا قاسم خان گرفتن مزارشريف و اعلام غزوه در برابر روس ها - حاميان غلام نبي خان بود.

اما اين سياستمدار بانفوذ، و نه تنها او؛ فراموش نکرد پسان ها از خم و پيچ هاي عمليات بهاري سال 1929، به ويژه در باره جنگ افزارهاي ضبط شده از سوي غلام نبي خان از زاردخانه هاي محلي، که براي هميشه در انبارهاي يگان هاي نوار مرزي شوروي براي هميشه «ماندگار» شدند، يادآوري نکند. بازگردانيدن اين جنگ افزارها يا جبران بايسته آن با ارايه کمک هاي مادي، ساليان دراز به عنوان يکي از شرط هاي عادي سازي روابط دو جانبه، از سوي حکومت روي کار آمده پس از واژگوني امانيست ها عنوان مي شد.

در اين ميان، دردسر به همين پيمانه بزرگ معنوي - رواني، تباري و اجتماعي به مفهوم وسيع اين کلمه را پيامدهاي ديگر عمليات باهمي، به بار آورده بود. اين پيامدها بيشتر مسلم بودند: در آسياي ميانه شوروي، در گام نخست، در نواحي مرزي، چندين صد نفر از دست داشتگان در «لشکر کشي شمال» سرازير شده بودند. نزديک به 150 نفر که با غلام نبي خان آمده بودند؛ در تاشکنت ماندگار شده بودند. بيش از 100 نفر با گروه محمد غوث خان آمده بودند که پس از بازداشت به عشق آباد برده شدند.

سر انجام، ده ها تن از هواران امان الله خان که از اروپا وارد شوروي شده بودند، چه رسد به اشخاص ساده (کارگران، بازرگانان، ساربانان، کاروانسراچي ها و مزدوران گريزي) يا کسان ديگري که دست روزگار تصادفي آنان را به عمليات افغانستان کشانيده بود. خود غلام نبي نيز در وضع سختي افتاده بود: انبوه خشمگين هم ميهنان آواره و بي سر و سامانش، نزديک بود او و برادرش - غلام جيلاني را بکشند.

---

<sup>230</sup>. بايگاني سياست خارجي روسيه، فوند رفرنتوري در باره افغانستان، پرونده ويژه 12، پوشه 16ب، کارتن 13، برگ 28.

سفیر خود ادارات گوناگون شوروی را متهم نموده و از آنان می خواست تا به او در آغاز اشیای شخصی اش را باز گردانند و سپس هم اموال بسیار ارزنده مانند سه هزار پوست قره گل را، که او به شرکت «افگان- روس» داده بود یا معادل آن- پول با سود آن به میزان 15 هزار روبل را.<sup>231</sup>

محمد غوث خان- فرمانده گروه دوم افغانی نیز با وضع دشواری روبرو شده بود. این جنرال چند بار در روز به نمایندگی مرزی کمیساریای خلق در امور خارجی دیده می شد که و خواهش می کرد تا 25 راس اسب او را برایش بازگردانند تا با فروختن آن ها ترمز را ترک گوید. پسان ها وی را به درون سرزمین شوروی بردند.

ساربانان کاروان هایی که در سراسر کارزار در خدمت غلام نبی خان بودند، با شکیبایی در باره 203 راس اسب و 21 راس خر خود، یادآور می شدند.<sup>232</sup>

دیپلمات های شوروی در منطقه (آسیای میانه و افغانستان) نخستین کسانی بودند که زنگ های خطر را در باره وضع نومیدانه کسانی که دست سرنوشت آنان را به این چنین روزگار بس دشوار انداخته بود به صدا در آوردند. بانو آ. وینوگرادوا- نماینده منطقه یی کمیساریای خلق در امور خارجی در تاشکنت، بیشتر از هر کسی به گونه برجسته و همه جانبه مشکل افغانی ها را برای مسکو مطرح و بر سرشت انساندوستانه، حقوقی، اجتماعی و سیاسی آن تاکید ورزید: («[کمک به-گ.] گریزیان زیانمند شده افغان»، پذیرش افغان ها برای ادامه تحصیل و یا کار در شوروی، ایجاد سازمان مهاجران سیاسی از بانفوذ ترین شخصیت ها، پیکربندی ها و گروه های متمایل به همکاری) و ...<sup>233</sup>

بیشترین ناخشنودی این دیپلمات ها را جوانان تحصیل کرده و افسران کادری افغانی و نیز دانش آموزان پیشین آموزشگاه های نظامی شوروی- دسته های آگاهتری که در عملیات باهمی شرکت داشتند، به خاطر بروکراتیزم و سردرگمی در ادارت شوروی و نیز دیگر دلایل؛ بی سرنوشت مانده و یا در آوارگی و سرگردانی و در به دری در شهرهای نوار مرزی شوروی پراکنده شده بودند، به بار می آوردند.

---

<sup>231</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، دبیر خانه قره خان، پرونده ویژه 12، کارتن 75، پوشه 71، برگ 53.

<sup>232</sup> . همان جا، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، پرونده 151، پوشه 68، برگ 114.

<sup>233</sup> . برآنان دسته های فیضل الله شیر اف از آیبک (سمنگان) یورش بردند- سپاهیان وی 73 اسب، 3 خر، 63 میل تفنگ، یک تخته قالین، یک دست یونوفر، و ... را ربودند.

بایگانی سیاست خارجی...، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 151، پوشه 68، برگ 114.

برای نمونه، آوارگان هراتی از گروه محمد غوث خان می خواستند به ایران بروند. مگر، به خاطر تاخیر در به دست آوردن ویزای ایران، نمی توانستند بروند. دیپلمات های شوروی بر آن بودند تا این گروه را اصلاً برای چندی در شوروی نگه دارند. به خصوص که ایرانیان خود در پی راندن شماری از افغان ها به شمول وزیر حربیه و وزیر امور داخله پیشین دولت امان الله خان از مشهد بودند. در کمیساریای خلق در امور خارجه، هراس داشتند که تمرکز مهاجران افغانی در ایران، در آینده «اشتهای پارس را بر هرات» بر خواهد انگیخت.<sup>234</sup>

نا به هنجاری های ناشی از شکست لشکرکشی به افغانستان، قره خان-معاون کمیساریای خلق در امور خارجی را ناگزیر ساخت ابتکار عمل برای ایجاد کمیته ویژه مشترک برای حل و فصل مسائل مربوط به عملیات افغان- شوروی در افغانستان را به دست بگیرد: در ماه اگست 1929 او یادداشت بایسته را به نایب رییس حکومت گسیل و همچنین طرح خود در زمینه اطلاعات نظامی را به آگاهی او رساند.<sup>235</sup>

فرجام ناکام و نامیمون عملیات و به ویژه رفتار استراتژیست های کرملن در سرنوشت ساز ترین لحظات، ضربه روانی جدی یی برای امانیست بود. مگر با نداشتن گزینه دیگری، آن ها ناگزیر به سرو کار داشتن با مسکو بودند. برای چندی تقریباً تا اواخر تابستان 1929 حلقه رهبری امانیست ها امیدوار بودند که پادشاه پیشین به میدان مبارزه پویا باز می گردد- برای مثال، نی خان می پنداشت که امان الله از ایتالیا به ترکیه می آید و از آن جا می تواند به مسکو برسد. مگر چنین اندیشه یی به میل جانب شوروی که دیگر در افغانستان مشی دیگری را پیش گرفته بود، نبود. نادر خان- وزیر حربیه پیشین - ناسیونالیست با نفوذ پشتون، در این برهه، مهره امید بخش تری می نمود.

تسوکرمان- مسوول امور خاور میانه در کمیساریای خلق در امور خارجی بر آن بود که بزرگترین چیزی که می توان کرد، این است که نماینده تام الاختیار کورسک در رم با امان الله خان ارتباط برپا نماید و شاید به گونه غیر رسمی به دیدار او برود و به نمایندگی از حکومت شوروی به او ابراز دوستی و همدردی کند و ...<sup>236</sup>

موازی با این، در نظر بود با غلام صدیق خان که در برلین بسر می برد، ارتباط برقرار کرد. این کار را قرار شد

<sup>234</sup> . بایگانی سیاست خارجی...، فوند کارا خان، جزوه 12، پرونده

75، کارتن 71، برگ 53 .

<sup>235</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، دبیرخانه قره خان، پرونده

ویژه 12، کارتن 76، پوشه 82، برگ 36.

<sup>236</sup> . همان جا، کارتن 71، پوشه 75، برگ 53.

کریستینسکی- سفیر شوروی در آلمان انجام می داد و روشن است مناسبات را با غلام نبی خان پس از شکست عملیات در آغاز عادی و سپس پویاتر ساخت.

پیش از این، به تاریخ دوازدهم سپتامبر 1929 در مسکو لیونید استارک- سفیر شوروی که گویا برای چندی به کشور فرا خوانده شده بود، با غلام نبی خان چرخه دیدار کرد. بنا به پافشاری جانب شوروی این دیدار و گفتگو جنبه خصوصی داشت.

نبی خان چرخه تلاش داشت استارک را متقاعد گرداند که او هنوز هم نیروی جدی و امید بخشی در سیمای هواداران و همکاران نزدیک پادشاه پیشین که کنون در ایتالیا بسر می برد، در اختیار دارد. او از موجودیت حزب «امانیه» سخن گفت که برنامه آن- همان برنامه اصلاحات و ساماندهی های شاه پیشین به همان شکلی که پس از سفر خارج وی تدوین گردیده بود (یعنی در رادیکال ترین واریانت آن که موجب دامنه یابی بحران سیاسی در کشور در اواخر 1928 گردید)، است.

نبی خان چرخه- رهبر عملی امانیست ها (امانیه) روشن ساخت، که آن ها صرف نظر از این که سرنوشت شخصی پادشاه پیشین اصلاح طلب(که به باور شان، هنوز هم شانس بازگشت به کشور و سیاست را دارد)؛ چگونه رقم خواهد خورد؛ مایل به کار کردن هستند.

نبی خان رسالت کنونی برای پاییز سال 1929 را کار سازمانی در زمینه بسیج نیرو و در گام نخست برگزاری نشست نزدیک ترین همکاران خود (غلام صدیق، غلام جیلانی و شجاع الدوله) در برلین، جایی که برنامه ریزی شده بود رئوس برنامه عمل در آینده معین گردد و با امان الله مذاکره شود، اعلام نمود.

در این میان، به گونه یی که در بالا یاد آور شدیم، گروه چرخه- هسته ایدئولوژیک و سیاسی- سازمانی امانیه بهره گیری از عامل شوروی را اصولاً مهم می شمرد.

با این حال، برنامه های آن به گونه چشمگیری تغییر یافته بود: یکی از طرح های تازه پیشنهاد شده از سوی غلام نبی خان، تصرف هرات در گام نخست با وارد آوردن ضربات بعدی بر محور قندهار و کابل را در نظر داشت. عنصر حتمی عملیات طراحی شده، تصرف مزارشریف از طریق میمنه بود که امانیست ها انتظار داشتند پایگاه خود را از حساب ترکمن ها و ازبیک های دلسرد شده از بچهء سقاء توسعه بدهند.

امانیست ها به عنوان پایگاه اضافی سریازگیری نورستان را- که باشندگان آن درست مانند ترکستان افغانی- اقلیت های تباری بودند و نسبتاً به تازگی، در دوره امیر عبدالرحمان به آیین اسلام گرویده بودند، در نظر گرفته بودند.

در برنامه بود که غلام جیلانی چرخي که از رشته همسرش در نورستان پیوندهای خانوادگی بزرگی داشت، برای راه اندازی کارزار بهار 1930 به آن جا برود و آن را به پایگاهی برای شورش در شمال خاوری کشور مبدل گرداند.

غلام نبی گسیل نیروهای باشنده بیرون از کشور و تمرکز آتیه آن ها را در محور هرات؛ در نظر داشت از طریق پارس عملی سازد.

تمایل قاطعانه رهبری جنبش امانیه و در عین حال، ناآرامی و شوریدگی آن ها، دلایل جدی یی داشت: پس از بیرون رفتن خود امان الله از گردونه مبارزه، ادعای آن ها به رهبری کشور مستلزم آن بود تا ثابت سازند که در مبارزه و رقابت با دیگر نیروهای نظامی و سیاسی که برجسته ترین آن ها در آن برهه خاندان یحیی خیل به رهبری نادر خان شمرده می شد، دست بالایی دارند.

غلام نبی و همکاران وی بایسته می پنداشتند برنامه های خود را هر چه سریع تر پیاده نمایند؛ زیرا اشغال کابل از سوی نادر خان را تا بهار 1930 منتفی نمی دانستند.<sup>237</sup>

آن ها می توانستند تنها در صورت اجرای برنامه خود، بر نوعی از توافق در تقسیم قدرت سنجش داشته باشند و به سخن غلام نبی، چونان وزنه یی در برابر نفوذ انگلستان در افغانستان بر آمد نمایند.

حمایت شوروی در این گزینه، تنها ارائه کمک های مالی و نظامی (تنها به دسترس گذاشتن جنگ افزار) بود.<sup>238</sup> مگر این گزینه حتا به همین شکل هم از سوی نهادهای مسوول در مسکو رد گردید.

کارمندان دیپلماتیک در مسکو، در بیرون انداختن امانیست ها از گردونه سیاسی شتاب نداشتند. مگر، با توجه به ضعف سازمانی آن ها، با بر زبان آوردن سخنان کلی، آنان را به بازی می گرفتند و به تار خام می بستند. این وضع، در بازگرایی آتیه استراتژییک اپوزیسیون لیبرال- ناسیونال افغانی، به ویژه خاندان چرخي به سوی اروپا و انتقال مرکز شان به آلمان، جای آخر را نداشت.

در این میان، رخدادهای افغانی سال 1929- اوایل سال های دهه 1930 به گونه جدی بر سیاست خارجی و حتا سیاست داخلی

---

<sup>237</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 3، پوشه 146، برگ 5.  
<sup>238</sup>. همان جا، کارتن 146، پوشه 3، برگ 4.

شوروي تاثير گذاشتند. در گام نخست، تضعيف قدرت مركزي در افغانستان و تغيير وضع اقتصادي در اين کشور، در كل و در مناطق جداگانه آن به خصوص ديپلماسي شوروي و نهادهاي بازرگاني خارجي اين کشور را بر انگيخت تا کار را در استان ها و نواحي هم مرز پويا تر سازد.

نخستين اقدام از اين دست، مصوبه دفتر آسياي ميانه كميته مركزي حزب سراسري كمونيستي روسيه شاخه بلشويك تاريخي 22 اپريل 1929 (سند در روز اشغال شهر مزار شريف از سوي دسته هاي افغاني- شوروي؛ تصويب شده بود) در باره وضع و وظائف آينده کار در مناطق مرزي افغانستان بود. طبق مصوبه در گستره پهناور مرزي که در بر گيرنده مناطق قره لوق، قزل آياق، کرکن و برخي نواحي ديگر بود، کاهش چشمگير ماليات کشاورزي (تا 1/3)، و افزايش وام دهی امتيازي با شرايط سهل و مساعد براي بينوايان و...، پيش بيني شده بود.

در عين زمان، رژيم فعاليت هاي اقتصادي مهاجران تا اندازه يی سخت شده بود. از نزد آنان مالکيت کاريزها گرفته شده و صدور قره گل و پشم ممنوع شده بود.<sup>239</sup> مگر سختگيري همگاني نبود: براي مثال؛ عشاير افغاني (پشتوني) دراني، و غلزايي مانند گذشته در مرز شوروي به دام چراني مي پرداختند. اين در حالي بود که ماليات براي آن ها تا پنجاه درصد کاهش يافته بود.

زنامنسکی- نماينده تام الاختيار کميساريای خلق در امور خارجي در ازبکستان در آستانه فروخفتن جنگ داخلي چنين نتيجه گيري کرد: «مطمین ترین وسیله اجرائي وظايفي که در برابر ما گذاشته شده است، توسعه پيوندهاي اقتصادي و کشانیدن حقيقي ولايات شمالي افغانستان به مدار تجارت شوروي است».<sup>240</sup> درست در همان هنگام، در اوایل اکتبر 1929 اجازه بازگشايي نمايندگي تجاري شوروي در مزار شريف، چيزي که خود افغاني ها آن را مي خواستند، داده شد.

پيش از اين، سر از آغاز بهار سال 1929، جانب شوروي آغاز به بهره برجستن از زمينه مساعدی که در نتيجه برهم خوردن پيوندها میان مناطق جداگانه افغانستان و نیز افغانستان و هند بریتانیایی پيش آمده بود، کرد. سود ویژه يی در بازار با ارزش ترین مواد خام افغاني- قره گل نوید داده می شد: با بسته شدن راه هاي تجاري به سوي کابل و پيشاور، در مناطق شمالي افغانستان، پارتی هاي زياد قره گل انبار شده بود. بنا به سنجش نمايندگان ديپلماتیک شوروي، ظرفيت دورنمايي بازار

<sup>239</sup> مرکز نگهداري و بررسی اسناد تاريخ نوین روسيه، فوند 62، پرونده ویژه 2، سند 1803، برگ هاي 95-97

<sup>240</sup> مرکز نگهداري و بررسی اسناد تاريخ نوین روسيه، فوند 62، پرونده ویژه 2، اسناد 1806، برگ 170



قره گل در سال 1929 به 800 هزار تخته پوست می رسید که تقریباً 400 هزار تخته آن می توانست موضوع داد و ستد باهمی با مشارکت شوروی شود.<sup>241</sup>

دستیابی به چنین تراز بالا و ابعاد معاملات در نتیجه ناتوانی خود بازرگانان افغانی و هندی پیش بینی می شد که به دلیل شرایط یاد شده در بالا، پول نقد و کالا در اختیار نداشتند و نمی توانستند در معاملات ارزی چونان رقیب تبارز نمایند.

توجه ویژه یی به مهاجرت های فرامرزی، از جمله به مهاجران نیروی کاری از افغانستان مبذول می گردید. با چندی تاخیر (در اکتبر 1929) مقررات کنترل مهاجران و مکانیزم های اقتصادی بهره جستن از آنان، تدوین شده بود: در موسسات دولتی آمارگیری همه کارگران از افغانستان (و همچنین از ایران) پیش بینی شده بود. همچنان ثبت آن ها هنگام گذر از مرز شرط حتمی اشتغال گردیده بود.

همچنان ترتیب نو محاسبه کاری پرداخت کارمزد با مهاجران این کتگوری نافذ شد: به آن ها اجازه داده شد که تا بیست و پنج درصد دستمزد خود را به خارج بفرستند و با 30-40 درصد دستمزد در کشور متوقف فیها کالاهای صنعتی به دست بیاورند.<sup>242</sup> این چنین طبیعی سازی به میزان معینی مهاجران را به نظام کشاورزی روسیه آسیایی وابسته می ساخت، با آن که درکل منافع متقابل کارگران و کشورهای کارفرما را به سنجش می گرفت. آخرین محدودیت این که برای شوروی مهم بود تا بیرون بردن چرونس ها (اسکناس ها یا بانکنوت های ده روبلی) را به خارج محدود سازد.

باید اعتراف کرد که کارگران گریزی از افغانستان مسلماً برای شوروی سودمند بودند- از آن ها در پنبه کاری و دیگر زمینه های توانفرسا کارگرفته می شد. به این علت مهاجران کاری از کشور همسایه به شیوه های گوناگون تشویق می شدند. با آن که به گونه یی که از روی اسناد آورده شده در بالا بر می آید، این کار از دیدگاه اداری و اقتصادی تنظیم می گردید و ابعاد آن با توجه به بی ثباتی اجتماعی-سیاسی یی که سال ها

---

<sup>241</sup>. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، پرونده ویژه 2، اسناد 1803، برگ 35-36

<sup>242</sup>. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، پرونده ویژه 2، اسناد 1803، برگ 124. شمار گریزیان از افغانستان به روسیه آسیایی در سال 1929 هنگامی که زندگی اقتصادی بیشترین ولایات افغانی به خاطر جنگ میهنی فلج شده بود، افزایش یافته بود. مگر پیشوایان مهاجران آسیای میانه در افغانستان از رفتن مهاجران کارگر به گستره شوروی (که بیشتر برخاسته از نادارترین لایه ها و نمایندگان اقلیت های تباری بودند) جلوگیری می کردند.

در نوار مرزی افغانی- شوروی حفظ گردیده بود، کنترل می گردید.

مگر شیفتگی و تشبث جانب شوروی در محور افغانی نمی توانست مجموع کامل مسایل سابق و به مسایل به سرعت در حال انباشت در سرزمین های آسیای میانه یی خود شوروی را مانند: رکود زندگی اقتصادی، تنش های تباری- سیاسی و مهاجرت های غیر قابل کنترل را حل بکند.

### 3.2- «کابلستان» بچه سقاء (جنوری- اکتبر سال 1929): مشی سیاست داخلی و خارجی:

بحران اقتصادی و ناخشنودی روزافزون توده های گسترده باشندگان که روحانیت و افسگرا و دیگر نیروهای مخالف با توانندی [به آتش آن-گ.] هیمه می افگندند، در پاییز سال 1928- تابستان سال 1929 در عمل عهد امان الله را به پایان خود نزدیک می ساخت. در این دوره، در سپهر سیاسی افغانستان، مهره های نو و دیگر نامداری پدیدار شدند، که مدعی رهبری و گرهگشایی از مسایل مبرم کشور بودند. کارروایی های این بازیگران در بحران اواخر دهه بیست سده بیستم و همچنان رفتارهای اشخاص و گروه ها/جنبش ها/ - لایه هایی که مدعی قدرت بودند، اجازه می دهد در باره یکی از نخستین کوشش های جدی اپوزیسیون مبنی بر مطرح ساختن الترناتیف خود در زمینه توسعه اجتماعی افغانستان در سده بیست سخن گفت.

یکی از این مهره ها، حبیب الله- بچه سقاء و نیروهایی بودند که از [توان] او برای ایجاد دولت نو «کابلستان» بر ویرانه های رژیم امان الله، پشتیبانی (در واقع بهره برداری) می کردند.

و. م. گیلنسن- پژوهنده سرشناس تاریخ شوروی و روابط نظام بین المللی در دوره بین دو جنگ جهانی، در پاسخ به این پرسش که سرشت اجتماعی- سیاسی این نیروها که توانستند حاکمیت خویش را در سرزمین نسبتاً وسیع افغانستان پهن کنند، چگونه بود، چنین نتیجه گیری می کند: «در واقع، امان الله را- اسلامگرایان رادیکال- نیاکان جنبش کنونی «طالبان»<sup>243</sup> واژگون کردند». تجزیه و تحلیل اسناد دست داشته و مجموع کار افغانستان شناسان میهنی و جهانی در خصوص این مساله و مسایل توسعه معاصر افغانستان، نشان می دهد که نتیجه گیری و. م. گیلنسن و قرینه سازی یی که از سوی وی انجام شده، به حد اقل

243 . گیلنسن و.ام.، «باندهای زیر درفش سبز»- جنبش باسماچی ها در تاجیکستان در سال های دهه 1920- اوایل سال های دهه 1930 و مناسبات افغانستان و شوروی- مجله نظامی- تاریخی، 1999، شماره 5، ص30. دردمندانه این مقاله سرشار از نارسایی ها است و لغزش های بسیاری دارد.

تدقیق نیاز دارد و بدون سیر اساسی در تاریخ کوتاه جنگ میهنی اواخر سال های دهه 1920- اوایل سال های دهه 1930 کشور، دقیق تر در تاریخ تجربه اجتماعی- سیاسی، دولت نام نهاد «کابلستان» ممکن نیست.

تبارز بچه سقاء- نماینده اقلیت تباری (تاجیک ها) با خاستگاه اجتماعی پایین، پیامد فروریزی رژیم امانی، ریختیابی چندین مرکز سیاسی و اجتماعی اپوزیسیونی در متن به حاشیه رانده شدن روز افزون باشندگان و شیوع رهنزی در کشور در کل و در روستاهای شمالی استان کابل، به ویژه بود.

برخی از منابع شوروی، آغاز جنبش سیاسی بچه سقاء را در میانه های ماه نوامبر سال 1928 می پندارند. گویا همان هنگام، پس از شورش عشایر شینواری در ولایت مشرقی، او برای نخستین بار، خواستار لغو همه اصلاحات امان الله گردید.<sup>244</sup> مگر نشانه های تاکتیک نو سپاهی پیشین قطعه نمونه کابل که او را از دیگر سرکرده های واحدهای نیمه بانديستي کوچک برجسته می ساخت، در بهار سال 1928 هویدا گردیده بود. بچه سقاء تنها به تاراج تاجران و کارمندان دولتی بسنده می کرد و بخشی از آن چه را که به دست می آورد، به بینوایان می داد. این کار، شهرت معینی را برای وی فراهم آورد و حتا امکان داد تا امان الله را وادار به یک رشته عقب نشینی ها نماید. پادشاه که از سوی شورشیان در خاورکشور، رانده شده بود، حاضر گردید تا شماری از هواداران بچه سقاء را رها سازد و خود او را با دادن پول و اسلحه، گویا برای دفاع از نظم موجود به عنوان سرهنگ (غند مشر) بگمارد.<sup>245</sup>

فرمانروای آینده، برخاسته از میان توده ها و تاجیک تبار، فرزند امین الله کوهستانی که به نام سقاء کابلی معروف بود؛ یگانه کس از برادران بود که خدمات رایگان ارایه می کرد. مادرش از بینوایان کلکان (کوهدامن) بود که چند سال پس از به دنیا آمدن پسرش، درگذشت و پدرش دومین بار، با زنی از میدان، عروسی کرد. پس از چندی، حبیب الله که لقب «بچه سقاء» گرفته بود، نابرداری (برادر اندر) ی پیدا کرد به نام حمید الله که در آینده یکی از همکاران نزدیک او شد.

حبیب الله، آدم بسیار مومنی بود: او مرید بزرگ جان مجددی در سرای خواجه و شمس الحق مجددی کوهستانی- در روستایی نزدیک

<sup>244</sup> نگاه شود به: برگه اطلاعاتی (نگاهی به گذشته، در باره قیام بچه سقاء که از سوی یکی از کارمندان بخش خاور میانه وزارت امور خارجه شوروی- پ. زودین تدوین گردیده بود. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، کارتن 33ب، پرونده 1، پرونده 226 آ، برگ 3.

<sup>245</sup> مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، کارتن 2، پرونده 1806، برگ 180.

گلبهار بود. به گفته خلیل الله خلیلی، یکی از پویاترین بازیگران رویدادهای اواخر سال های دهه 1920- اوایل سال های دهه 1930، پیشوای آینده قیام در سال 1921 در کابل، با امیر بخارا که در آن هنگام مهاجر و مهمان دولت افغانی بود، آشنا شد و به وی قول داد که به جهاد بخارا- هرگاه چنین نیازی پیدا شود، بپیوندد. به تایید خلیلی، کلکانی به عهد خود وفا کرد و در ماجراجویی بخارایی انور پاشا شرکت کرد و گویا از سوی او تقدیر شد.<sup>246</sup>

خدمت سربازی و درجه داری (خورد ظابطی) موفقانه، حبیب الله را از درگیری با گردانندگان رها نکرد- او ناگزیر به گریختن به پاره چنار گردید و سپس چندی را در پیشاور گذارند و به چای فروشی دست یازید. حبیب الله، با بازگشت به میهن، در راه بین شمالی و پایتخت، خیلی زود نامور گردید و مورد توجه روحانیت و رسوخندان شمالی قرار گرفت.

با برجسته شدن او در محافل شورشی شمالی، مقامات دولتی که نگران شهرت وی گردیده بودند، در پی شکار وی شدند. به نوبه خود بچه سقاء تلاش ورزید با مخالفان بانفوذ در گرد و بر امان الله، تماس بگیرد. حیات الله- برادر پادشاه و برخی از بلند پایگان دولتی، حاضر شدند به او کمک نمایند. حتا تاریخ سوء قصد به جان شاه، تعیین شده بود. دسیسه نافرجام ماند. آن گاه، بچه سقاء برای گرفتن بخشایش رسمی از مقامات، برای آخرین بار کوشش کرد: او با این خواهش، به محمد ولی خان دروازی- همکار نزدیک پادشاه که بیشتر در روستای قلعه مراد بیک برای «هواخوری» می آمد، رو آورد. شورشی، شاید، به همبستگی تباری با ولی خان تاجیک تبار امیدوار بود. سر انجام، با شرط دست برداشتن از رهگیری، رستگاری یافت و تا هنگامی که ولی خان هنگام سفر پادشاه به خارج، در نیابت سلطنت بود، بچه سقاء به پیمان خود پابند بود.

در آینده، پس از بازگشت امان الله از خارج، اعتماد حکومت به بچه سقاء از این هم بیشتر شد تا جایی که به او، حتا

---

<sup>246</sup> خلیل الله خلیلی، عیاری از خراسان، ص94، پژوهشگر تاجیکستانی ک. عبدالله یف، یکی از آگاهان تاریخ نوین آسیای میانه، یادآوری می نماید که شاید این تنها گمانه زنی خلیلی باشد که امیر آینده افغانستان در جنبش اسلامی آسیای میانه اشتراک ورزیده باشد. مگر این گونه گمانه زنی ها کاملاً با اوضاع آن برهه افغانستان و آسیای میانه همخوانی دارد. نگاه شود به :

Abdoulleav k. Central Asian emigres Afghanistan: first wave 1920- 1931,- central asia monitor, 1994, No- 5, p.21.

پسان ها، عبدالله یف در کارهای بعدی خود، در این زمینه به باور معینی می رسد و آشکارا بر سمپاتی حبیب الله کلکانی به جنبش ملی- شورشی آسیای میانه تاکید می وزرد. نش به : عبدالله یف. ک.، تاریخ در سیماها، بچه سقاء- عیاری از خراسان (بخش یکم) برگرفته از:

[www.ferghana.Ru/articale](http://www.ferghana.Ru/articale).

یونوفرمی مانند آن چه که برای سپاهیان پادگان ولایت مشرقی (که در آن جا عشایر شینواری شورش کرده بودند)، داده می شد، دادند. مگر بچه سقاء با پیشوایان شینواری که از سوی روحانیت و افسرگرا پشتیبانی می شدند، از سر سازش پیش آمد و در ماه دسامبر سال 1928 آغاز به لشکرکشی به سوی کابل کرد.

به تاریخ 11 دسامبر سال 1928 او به عنوان پادشاه اعلام شد- به این رویداد، آخوند زاده صاحب تگاب، ملا حمیدالله خان و دیگر رهبران دینی کمک زیادی کردند. پس از چند روز، دسته های بچه سقاء به بهانه کمک به دولت، به کابل نزدیک شدند و چیزی نمانده بود که آن را بگیرند.

در این هنگام، مقامات توانستند در برابر سه صد شورشی- صد نفر را که بیشتر آنان افسران و دانشجویان آموزشگاه حربه بودند، رو در رو آرایش دهند. با این هم، تلاش های نومیدانه شاه در بسیج مردم، برای پاسداری از پایتخت، دستاوردی نداشت. تنها مقادیر زیاد سلاح در شهر پخش گردید که به بی نظمی و هرج و مرج دامن زد. امان الله که به دلیل اصلاحات توده یی خود، آماج خدنگ های مخالفان قرار گرفته، سخت ترسیده بود، با سراسیمگی و ناتوانی، عقب نشینی کرد.

او، به تاریخ 9 جنوری 1929، فرمانی صادر کرد که بخش بزرگ نوآوری های وی را لغو می کرد و خود ساختار قدرت در افغانستان را به گونه بنیادی تغییر می داد (ایجاد سنا با حق تصویب همه تصمیم دولت، ایجاد شورای ملی بازرگاری قوانین موجود، برقراری سراسری نهاد محتسبان برای کنترل اخلاق جامعه و مانند آن). مگر، به زودی، برای جلوگیری از خونریزی، به سود برادرش- عنایت الله که در تاریخ افغانستان به عنوان پادشاه «سه روزی» وارد شده است، از تاج و تخت کناره گیری کرد (چون او به تاریخ هفدهم جنوری با توافق سقاوی ها و انگلیسی ها، پایتخت را برای پیوستن به امان الله که به قندهار گریخته بود، ترک گفت).

با آن که اصلاحگر نگونبخت و بدشانس- امان الله، پس از این گونه تحول رویدادها، به سرعت کناره گیری خود را نادیده گرفت و ایجاد دولت «ملی» را اعلام کرد، کشور دیگر عملاً به چند مرکز خودمختار و نیمه خودمختار قدرت فروپاشیده بود: افزون بر دولت ملی قندهار امان الله، ناپایدارترین ساختارهایی که ایجاد گردید و به گونه فرمالیته مهم ترین مرکز قدرت وقت گردید- دولت «کابلستان» بچه سقاء، «جمهوری هرات» عبدالرحیم خان نایب سالار، ائتلاف اقلیت های تباری افغانستان شمالی و مهاجران آسیای میانه و ...

روی هم رفته، پرهنگامه ترین و بلند پروازانه ترین تلاش سیاسی برای جلوگیری از خود- اقدامات علی احمد خان- خویشاوند

امان الله، که برای چندی شوراي دولت را رهبري مي کرد، به شمار مي آید. علي احمد خان بارکزي، در آغاز، برای گرفتن دوباره حکومت امان الله در ولایت مشرقی تلاش کرد، مگر با درک بیهودگی این گونه مساعي، خودش را به عنوان امير اعلام کرد. دادگرانه است این نکته را یادآور شویم که او در میان عشایر بومي نفوذ داشت و همچنان تجربه معین دیپلماتیک (از جمله تجربه بین المللی، اما نه بی شایبه) هم داشت و به زبان های انگلیسی و اردو به روانی سخن می گفت.

علي احمد، در سایه دسیسه ها و پویایی های تفرقه افکنانه، توانست عشایر شینواری را منزوی گرداند. مگر نتوانست نیروهای زیر پرچم خود را کنترل نماید- آن ها بر جلال آباد یورش برده و آن را تاراج کردند و سپس امير «خود بر افراشته و خود گماشته» را رها کردند. او، ناگزیر به گریختن به پیشاور بود، تا برای یافتن زبان مشترک با مصاحبان (نادر خان و برادران وی) که برای حمله به افغانستان آماده می شدند، تلاش ورزد. مگر چنین ائتلافی شکل نگرفت.

ورود علي احمد به هند بریتانیایی، انگلیسی ها را نیز نگران ساخته بود. در اواخر مارچ، او به امید آشتی با امان الله، به قندهار رفت. پس از رفتن امان الله از کشور در ماه جون 1929، علي احمد بار دیگر برای دستیابی به تاج و تخت ریسک کرد، اما باز هم شکست خورد و از سوی نیروهای بچهء سقاء دستگیر و به کابل برده و اعدام شد. آدمک، در زمینه چنین نتیجه گیری می کند: «بازی سیاسی او، سرگرمی بی بیش نبود. آن هم یک سرگرمی ناکام».<sup>247</sup>

در فهرست مدعیان تاج و تخت، چندی هم، غوث الدین- پیشوای عشایر احمد زی از ولایت جنوبی نیز خودنمایی کرد. در این حال، او با بلندیروازی های خود، دو بار عرض اندام کرد: در 1929 و در اواخر جنگ داخلی، در اوایل 1931. در مورد اخیر نه بدون اجازه انگلیسی ها، چون او در آن برهه، در شهر دیره دون هند بریتانیایی بسر می برد.

امير «خود گماشته»- بچهء سقاء که دیگر به نام «حبیب الله غازی» خوانده می شد؛ مدعی بازی کردن نقش فرمانروای ملی بود. هر چند، بیشتر پیرامونیانش- گروه رنگارنگ زمینداران و خان های بزرگ کوهدامن و کوهستان، یعنی بخشی از جامعه تاجیک/ تاجیکی شده و بخشی از روحانیون برجسته- شرکت کنندگان کارزار مخالفت با امان الله و نیز ملاهای ارتجاعی، چنین بلندیروازی هایی داشتند تا خود او.

<sup>247</sup> . Adamac L., Afghanistan in foreign Relation ..., p. 147.

با همه التقاط (اکلکتیزم) ایدئولوژی و سیاست رژیم نو، مشی آشکار آن، تلاش به تعادل در آوردن-کاهش تسلط پشتون ها، به ویژه در عرصه مناسبات قدرت بود. شاید، با همین هدف، نام توپونومی تباری- سیاسی «افغانستان» (کشور افغان ها- پشتون ها) به نام گیتاشناختی (جغرافیایی) «کابلستان» عوض شده بود، که به گونه استهزا آمیزی مرزهای سرزمینی یی را که از سوی رژیم نو (پایتخت، مناطق شمالی استان کابل و اسما ترکستان افغانی، شمال- غرب و دیگر جاها) کنترل می گردید؛ بازتاب می داد.<sup>248</sup> مگر سیاست ملی و مذهبی «کابلستان» هرگز با موازانه برجسته نبود- سرکوب یهودیان (در بلخ و دیگر جاها) به کار عادی مبدل گردید که باپشتیبانی بی چون چرای حکومت جدید و روحانیت انجام می شد.<sup>249</sup>

اسناد آرشیوی دست داشته و برخی مدارک دیگر، امکان می دهد گمان زد که عملاً الهام دهنده باوری خیزش شمالی ها در برابر امان الله و پسان ها د- فاکتو گرداننده اداره «سقاوی»، شیر جان صاحب زاده- وزیر دربار بود، که در آستانه رویدادهای پرداز شده، در کرسی حاکم سرای خواجه و کوهدامن نشسته بود. شیر جان، پسر صاحب زاده میر خواجه خان- روحانی پر آوازه قلعه بلند بود که در عهد امیر عبدالرحمان خان به هند تبعید شده بود. میر خواجه، با بازگشت به میهن، هوادار شهزاده نصرالله خان- برادر امیر گردید و در این زمینه در مخالفت با امان الله، فرزندان فزونشمار او هم پیوستند. شیرجان همچنین با داشتن روابط با بریتانیایی ها مشهور بود که آن را در طی چندین سال پنهان نکرد. او، در پاییز سال 1928 حتا زندانی هم شد. مگر بعدها به کمک بچه سقاء رها شد.

برادر بزرگ او- عطاء الحق خان که به شهزاده عنایت الله خیلی نزدیک بود، در سال 1925 در راس گروه جوانان افغانی به مسکو برای آموزش هوانوردی گسیل گردیده بود. او، پس از بازگشت، به فرماندهی یک هنگ گماشته شد و در آستانه تحولات سال 1929 در سفارت افغانستان در مسکو به عنوان مسوول دانشجویان افغانی در شوروی کار کرد. حبیب الله، پس از تاجگذاری (تاجپوشی)، در آغاز، به وی کرسی فرماندهی نیروی هوایی را داد، مگر بعدها اداره سیاست خارجی «کابلستان» را به او سپرد- شاید در این کار، افزون بر همه، این نکته که او زبان های عربی، اردو، روسی و انگلیسی را می دانست، موثر بوده باشد.

به دو پسر دیگر میر خواجه خان- محمد صدیق خان و محمد کریم خان، همچنین کرسی های فرماندهی ارتش (نایب سلاری) و رییس

<sup>248</sup> . سوکلف- استراخف، جنگ داخلی در افغانستان، سال های 1928-1929،

مسکو، 1931، ص 51.

<sup>249</sup> . روزنامه پراودای خاور، شماره 15 می 1929.

پلیس مخفی داده شده بود.<sup>250</sup> خاستگاه این خاندان، روستایی نزدیک چاریکار بود. عطاء الحق خان، هیچ گاهی میانه خوبی با شجاع الدوله که خاستگاه وی از غوربند در همسایگی چاریکار بود، نداشت. این وضع، به انگلیسی ها امکان داد بپندارند که دیپلمات کلیدی بچه سقاء، بازی دوگانه یی را پیش می برد.<sup>251</sup>

در شمار دیگر خانواده های کلیدی و گردانندگان «کابلستان»، بایسته است چند خاندان دیگر را نیز افزود:

- عبدالقادر خان و عبدالقدوس خان که خواهرشان را به زنی بچه سقاء داده بودند (هر دو، به نوبت کرسی وزارت تجارت داشتند).

- خواجه بابو خان که زمانی بچه سقاء را پنهان کرده و پناه داده بود، وزارت امور داخله را رهبری می کرد. برادر او - خواجه میر علم، عضو لویه جرگه سال 1928 - معاون وزیر حربیه بود. در رهبری سقاوی، پسران آن ها هم بودند، پسرخواجه بابو خان - ابو خان، از فارغان آموزشگاه هوایی شوروی، نیروی هوایی رژیم را فرماندهی می کرد.

- عبدالغفور خان، زمیندار بزرگ از تگاب (خویشاوند همسر عنایت الله خان) وزیر داخله بچه سقاء بود.

- امور نظامی به دست سید حسین (زمینداری از کوهدامن، که با بچه سقاء در تاراج های سال 1928 نزدیک شده بود و معاون او و نایب السلطنه شمرده می شد)؛ سپرده شده بود.

---

<sup>250</sup> یکی از روشنترین توضیحات در باره تیم بچه سقاء در مقاله کلاوس جاکل - پژوهشگر آلمانی افغانستان شناس آمده است:

Jakel Klaus, Reform und Reaktion in Afghanistan: Notizen zu Aufstieg und Fall Amanullahs// Mardom Name, N3, 1977, S. 40-43.

از کوارتت (گروه چهارنفری) میر خواجه خان که تیر پشت اداره کابلستان را می ساختند، دو تن از آنان - شرجان و محمد صدیق - یکجا با بچه سقاء اعدام شدند. محمد کریم به پیشاور گریخت و در آن جا زیر نام مستعار ملک عبدالله خان نورستانی در برابر خاندان مصاحبان آغاز به مخالفت کرد. او پس از جنگ جهانی دوم به میهن بازگشت و تنها خویشاوندی با خاندان اعتمادی زندگی او را نجات داد. بزرگترین برادر این خاندان - عطاء الحق که با هاشم خان رشته دوستی داشت، بیش از دیگران عمر کرد. هنگامی که هاشم خان صدر اعظم شد، او نه تنها زنده ماند، بل تا 87 سالگی زیست و در سال 1972 درگذشت.

مگر، نه مقاله جاکل و نه آن چه را که دیگر افغانستان شناسان در زمینه چاپ کرده اند، نمی توان با کار ماندگار و بس وزین عبدالغنی «تاریخ مختصر افغانستان»، مقایسه کرد. با آن که او بدبینی خود را از سکوی ها پنهان نمی کند. وی با تکیه بر فاکت های بی نظیر در باره ساختار کابینه بچه سقاء و موقف او در قبال برخی از مسایل سیاست داخلی، قلم فرسایی می کند. راستش، بنا به گزارش یکی از وزیران مورد اعتماد وی. عبدالغنی حتا تردید داشت که آن ها دلچسپی کسی را برانگیزند. نش به:

Abdul Ghani, A Brief Political History of Afghanistan (Lahore, 1989), pp. 756-757.

<sup>251</sup> Afghanistan strategic intelligence: British records, 1919-1970. Ed. By Anita L. P. Burdett.

Slough: Archive Editions, 2002, v. 2, p. 17.



- امور مالی کابلستان را میرزا عبدالقیوم - زمیندار بومی یی از کوهدامن - کارمند پیشین دولت، انجام می داد.  
- رییس صکوک دربار - سید احمد بود.  
- غلام حضرت - خزانه دار بود (هر چند، امیر خزانه دار خود را داشت - میرزا محمد ایوب خان).  
ملک محسن - یار دیرین امیر، از هنگام آوارگی، فرمانده کابل شد. برادرش میرزا محمد اکبر - امور خزانه دولت، و برادر زاده اش - عبدالغنی خان، دژبان ارگ، شدند.  
- زین العابدین، گمرک «کابلستان» را ریاست می کرد.  
برخی از کرسی های مسوول را کارمندان بلندپایه پیشین امان الله در دست داشتند:

- عزیز الله خان - رییس پیشین نیروگاه برق در جبل السراج، ورکشاپ ها و تولیدات را ریاست می کرد.

- میر هاشم - رییس اداره مالی، به وظایف خود ادامه داد. هرچند هم، در آغاز، بچه سقاء می خواست غلام حیدر مجددی را به جای وی بگمارد. او به مامور مالیه پیشین امان الله به دستبرد هنگفت مالی بدگمان بود و تا روشن شدن موضوع، فرمان داد تا او را زندانی کنند. راستش، میر هاشم به تقاضای محمد صادق مجددی و عمویش - سردار محمد عثمان خان، پس از چندی رها شد، اما میرزا مجتبی - مستوفی پیشین کوهدامن که به پاکدامنی بنام بود، برای تفتیش و بازرسی اداره او (به اعتراف ملک محسن، میرزا مجتبی حتی یک بار او را به خاطر تلاش برای رشوه ستانی، کتک زده بود)، گماشته شد. میرزا که در نهان بدخواه «سقاوی ها» بود (او از آن ها حتی مبلغ وام حقیقی یی را که برای تاجران و بازرگانان از سوی رژیم پیشین سپرده شده بود، پنهان کرده بود)؛ روشن است که در کار میر هاشم، هیچ گناهی پیدا نکرد و او هم کرسی خود را حفظ کرد.

- بازوی راست بچه سقاء و در واقع آهنگین وی - برادر ناتنی (اندر) کوچکش - حمیدالله بود، که به سمت جانشینی پادشاه - معین السلطنه در درجه سرداری اعلی گماشته شده بود.

حبیب الله، به ویژه بر کسانی که کدام زمانی از امان الله رنجیده یا از او بنا به دلایل اصولی جدا شده بودند، تکیه می کرد. از جمله، خاندان سرداران افغانی - بازماندگان امیر دوست محمد خان از طرف دختر - (یحیایل)، که نامدارترین مهره آن ها - محمد نادر خان - وزیر حربیه پیشین امان الله و به حق یکی از آماده ترین فرماندهان ارتش بود. او تجربه زیاد جنگی و حتی دیپلماتیک داشت، اما با پادشاه در مسایل تاکتیکی (سرعت اصلاحات و اقدامات دولت در قبال شورش خوست در سال 1924) جدا شد و ناگزیر به کناره گیری گردید.

در سال های اخیر دهه 1920، نادر در سیمای یک فرد عادی در نیس، در حومه پاریس زندگی می کرد. هنگامی که در افغانستان

درگیری بالا گرفت، بازیگران اصلی «داستان»، هر کسی بنا به دلایل خود، عامل نادر را به سنجش داشتند.

امان الله، امیدوار بود که وزیر کنار رفته و سفیر، اردوگاه او را تقویت کند. شورشیان- «سقاوی ها»، به نوبه خود، هم کارگیری از او را دست کم برای چندی، به عنوان سپهسالار و یا حتی رئیس حکومت انتظار داشتند. برای جلب مخالف بانفوذ، آن ها هیاتی را متشکل از خویشاوندان نزدیک او: سرداران احمد شاه خان و عبدالعزیز خان، برای سفر به پاریس و نیس و گفتگو با نادر و برادرانش، با پول کافی گسیل داشتند.<sup>252</sup> اما میانی ها دیر کردند و عملاً با آن ها در بمی برخوردند.

نادر، با آغاز آشوب نو، به سوی میهنش شتافت. همزمان، بچه سقاء فیصله کرد از شاه محمود- برادر کوچک نادر، برای تبلیغات در میان عشایر خوست که سرکوبی های سال 1924-1925 را فراموش نکرده بودند، بهره گیرد. شاه محمود با تنی چند از نزدیکانش، از این ماموریت به عنوان راه گریزی در واقع از اسارت، بهره جستند. در راه، او به سرشناسان بومی بازگفت که در کابل چه می گذرد و در پاره چنار به برادرانش که برنامه مقدماتی عمل را که سر انجام، آنان را به قدرت رسانید؛ می ریختند، پیوست.<sup>253</sup> سرشت این برنامه، متحد ساختن عشایر افغانی از راه برگزاری جرگه سراسری و اقدامات مشترک بعدی در برابر «کابلستان» بچه سقاء شد.

نادرخان، نه تنها پیشنهاد شاه خود گماشته برخاسته از لایه های پایینی را نادیده گرفت، بل از حبیب الله خواست تا اسلحه، پول و دیگر اشیای گرانبهائی به دست آورده را تسلیم نموده و پایتخت را ترک گوید. شورشیان خشمگین، نادر را از فهرست متحدان بالقوه خود خط زدند و خانه او را تاراج کردند. او

<sup>252</sup>. Abdul Ghani, A Brief Political History..., p. 817.

<sup>253</sup>. طرفه این که شاه محمود خان- با آن که دشمن حبیب الله- بچه سقاء بود، بی آلیشانه بالاترین ارزیابی را در باره او و رویدادهای اوایل سال 1929 کابل، داده بود: او در گفتگوی شش ساعته با همفریس (Humphreys) - سفیر انگلیس گفت: حبیب الله، هر چند هم بی سواد است، آدم دادگر و دارای شخصیت نیرومند است.

شاه محمود خان با مقایسه کودتای حبیب الله با تصرف قدرت از سوی رضا شاه در ایران اظهار داشت که او نمی تواند دیری بپاید. او باور داشت که حبیب الله از تاج و تخت به سود یک افغان (پشتون) سرشناس و برجسته که مورد پذیرش قبایل بوده و به خانواده امان الله خان تعلق نداشته باشد، کنار خواهد رفت.

همفریس به تاریخ 9 فروری 1929 در این باره به لندن گزارش داد. نگاه شود به:

Baker, Anne, and Air Chief Marshal Sir Ronald Ivelaw-Chapman. Wings over Kabul. The First Airlift. London, 1975. - P. 168

و برادرش را غیابی محکوم به اعدام و برای سرهای آن ها، وعده پاداش دادند.

مگر، حتا پس از این هم، بچه سقاء برای جلب نادرخان به سوی خود، کوشید. او، مهاجر هندی- عبداللطیف و در پی او، سردار علی شاه- برادر زاده نادر را نزد وی فرستاد.<sup>254</sup> مگر، ماموریت سردار جوان که می بایستی به پیش بینی استراتژیست های او، نادر را متقاعد به همکاری می ساخت؛ در عمل تأثیر وارونه داشت. علی شاه همه چیز را در بدترین چشم انداز پرداز کرد و خود مردانه به پایتخت باز گشت تا به سرنوشت خانواده خود که گرفتار و گروگان بچه سقاء شده بود، بپیوندد. مگر، بخشی از اشراف افغانی، از جمله شماری از اعضای خاندان شاهی (شاهزاده حیات الله خان، شهزاده محمد کبیرجان، عزیز الله خان، امین الله خان و...)- بازماندگان امیر عبدالرحمان خان و حبیب الله خان) و شماری از سرشناسان افغانی، برای نمایش حسن نیت خود به پادشاه نو، هر چند هم خود گماشته، شتاب داشتند.

رژیم نو کابل، از پشتیبانی بخش بزرگ روحانیت برخوردار بود. حضرت بزرگ جان (مجددی) - مرشد (پیر) روحانی بچه سقاء و رایزن نزدیک او از کوهستان بود. همچنان ملا آخوند زاده صاحب تگاب مخالفت در برابر امان الله را رهنمون شد، که برای کمک به شورشیان نزدیک به دو هزار نفر فرستاد. همچنان مولوی محمد رفیق- یکی از طراحان توافق با انگلیسی ها (که به روی کاغذ ماند)، و مولوی عبدالحی- از فارغان دیوبند و یکی از الهام بخشان عمده شورش سال 1924 خوست، به محافل نزدیک «سقاوی» پیوسته بودند.<sup>255</sup>

در مراحل آغازین شورش ضد امان الله، خاندان با نفوذ و زمیندار- حضرت ها (مجددی ها) از «سقاوی ها»، حمایت می کردند. شیر آقا- بزرگ خاندان، رهبر روحانی بسیاری از پشتون های غلزایی از عشایر سلیمانخیل ولایت جنوبی بود. برادر او- محمد صادق با ملای کوهستان و با بچه سقاء تماس داشت که او را به اشغال کابل و واگذاری فرماندهی به محمد عثمان خان- عموی حضرت های یاد شده که شورای دولتی افغانستان را تا آخرین سری اصلاحات امان الله ریاست کرد، بر می انگیخت. (همانا او، بنا به باور خاندان، بایستی تاج و تخت افغانی را اشغال می کرد. خود عثمان خان بچه سقاء را نومیدانه منقاد می کرد، پیشنهاد کرسی فرماندهی کل ارتش یا وزیر حربیه یا کدام کرسی دیگر را پس از اشغال کابل بپذیرد).

<sup>254</sup> همان جا، ص 853-854.

<sup>255</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفتوری افغانستان، پرونده ویژه 13، کارتن 41، پرونده های 161 و 98-107.

با آن که بلندیروازانه ترین تمایلات خانواده مجددی رد شد، نخستین تصامیم در خصوص تشکیل قدرت دولتی از سوی «سقاوی‌ها» همراه با حضرت شوربازار تدوین شده بود. همانا، مجددی‌ها به بچه سقاء مشورت دادند تا از خدمات کارمندان دولت پیشین، که بخشی از آنان برای نمایش دادن حسن نیت خود رژیم نو، بی‌درنگ پس از واژگونی کابل در میانه‌های جنوری سال 1929 می‌شتافتند، بگذرد.

یکی از تصامیم‌های سیاسی-اداری نخستین رژیم، پی‌ریزی شورای اداری اسلامی-مجلس تنظیمیه اسلامی<sup>256</sup> یا به گونه‌ی که در منابع و تاریخ نویسی انگلیسی زبان نامیده شده- شورای دولتی بود که رییس آن که ملا محمد اعظم خان اندری-زمینداری از کوه‌دامن گردید (دارایی او نزدیک به 600 هزار روپیه برآورد می‌شد).

سیمای کاری رژیم «سقاوی» را شماری از کارگزاران: والیان و فرمانداران، کارمندان با مأموریت خاص، همچنین چند مهره مشکوک و مرموز، چون محفوظ خان-دستیار حمید الله - برادر بچه سقاء (تبعه هند بریتانیایی) تکمیل می‌نمایند.

جایگاه ویژه‌ی او را در میان سران منطقه‌ی وقت، عبدالرحیم خان- والی هرات و ایجادگر «جمهوری نامنهاد هرات» و نیز گروهی از سیاستمداران شمال- والیان ترکستان افغانی این دوره: میرزا قاسم خان تاجر زمیندار و خلیل الله خلیلی- پسر مستوفی الممالک محمد حسین خان که از سوی امان الله در سال 1919 اعدام شد، داشتند.

میرزا قاسم خان- کاتب پیشین شیرآباد، پیش از آن که کرسی یکی از کارگزاران برجسته منطقه‌ی رژیم بچه سقاء را بگیرد، فراز و نشیب‌های فراوانی را درنور دیده و گرم و سرد روزگار را چشیده بود.<sup>257</sup> پدر او-کارمند خزانه داری مزار، پول‌های خزانه را برای بازارگانان کوچک وام می‌داد. رباخواری زمینه‌زر اندوزی، به شمول خرید جایداد را برای او فراهم می‌کرد. از پی او، پسرش- میرزا قاسم خان نیز به راه پدر رفت. مگر او، افزون بر رباخواری، به تشبث (خانه سازی، کاروان ساری سازی) نیز پرداخت.

در اواخر سده 19 و در اوایل سده 20 او همه گمرک‌های منطقه قطن- بدخشان و مزار را به اجاره گرفته بود. در زمان امان الله، پیمانکاری رسانایی خواربار و علیق ارتش [در شمال] را

<sup>256</sup> . Abdul Ghani, A Brief Poblication History..., P. 755-756.

<sup>257</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در مسایل افغانستان، پرونده ویژه 12، پرونده 16 آ، پوشه‌های 13، برگ‌های 27-

نیز به دست آورد. او، در این میان، گستره زمین های خود را افزایش داد، که به 60 پیکار (نزدیک به 12 هزار هکتار رسید).<sup>258</sup> در سال 1927 میرزا قاسم متهم به اختلاس مالی شد و دارایی های او مصادره و به خزانه واریز گردید. میرزا، تا رویدادهای جنوری 1929 در کابل زیر نظر بود. مگر، کمی پیش از تحولات، از سوی امان الله بخشوده شد و همه دارایی هایش واپس برایش داده شد.

بچه سقاء، با اشغال پایتخت، بی درنگ میرزا را به اردوگاه خود جلب کرد و او را به عنوان وکیل خود در شمال گماشت. میرزا قاسم، عملاً اداره مزار را تا اشغال شهر از سوی نیروهای غلام نبی خان چرخي رهبري کرد. با آن که در ماه مارچ، خواجه عطاء محمد که رسماً از سوی کابل به کرسی ولایت گماشته شده بود، با 600 نفر آمد، که تنها پیچیدگی ها و سر درگمی هایی را در اداره به بار آورد.

از اواخر اپریل، میرزا قاسم با ایشان خلیفه- رهبر ترکمن ها در ریگزارهای نزدیک اندخوی پنهان شد و پس از رفتن گروه های غلام نبی خان، به مزار شریف، بازگشت و به دولت ائتلافی شمال پیوست. مگر، دیگر تا سرکوب سقاوی ها، میرزا قاسم خان که در نزد بخش معین جامعه تاجیکی و ازبیکی ترکستان افغانستان اعتبار داشت، ناگزیر گردید سیاست را کنار گذارد و به وضع یک فرد عادی، برگردد. نه او، و نه دیگر مهره های بانفوذ شمال، نمی توانستند جلو خونریزی در منطقه را بگیرند.

سر انجام، گریزیان آسیای میانه نیز در کشاکش های درونی افغانی در اواخر سال های دهه 1920 و در اوایل سال های دهه 1930، نقش چشمگیری داشتند. آنان در سیمای ذخایر نیروی انسانی و سازواره های اداری- نظامی رژیم سقاوی «برآمد» می کردند؛ با آن که پیوسته برای پاسداری از منافع خود، کوشا بودند. برای نمونه، میانه بخش مهاجران ترکمن و پیشوای آنان- ایشان خلیفه با وزیر حربیه بچه سقاء- سید حسین، به ویژه پس از خودداری ترکمن ها از به زمین گذاشتن جنگ افزارها و گذاردن دسته های خود در اختیار او، برای پیکار با هزاره ها، تیره شد.

میان حکومت «کابلستان» و مهاجران بخاری- به ویژه گروه هایی که زیر فرمان ابراهیم بیک لقی بودند، نیز همیشه تفاهم وجود نداشت. قرباشی خودکامه برای اجرای فرمان های رنگارنگ از

<sup>258</sup>. الکسینکف پ. مساله کشاورزی در ترکستان افغانی، مسکو، 1933، ص 35

کابل شتاب نمی‌کرد: در یک مورد- تنها پیکار با هزاره ها، در مورد دیگر- قطع ناگهانی تک‌ها به سوی مرز شوروی و...<sup>259</sup>

با این همه، لایه‌های رهبری مهاجران آسیای میانه، حضور سخت‌افزاری- سیاسی کابلستان را در گستره چشمگیری در شمال کشور تأمین می‌کردند. پیشوایان پیشین جنبش باسماچی‌ها در کرسی‌های حاکم‌های محلی گماشته شده و سمت‌های دیگری را گرفتند: در ماه مارچ سال 1929 اوتان بیک، نیروهای مرزبانی را فرماندهی می‌کرد.

دولت سردار، دسته‌هایی از ترکمن‌ها را زیر فرمان داشت. ابراهیم بیک که در دسته‌های او چهار هزار نفر بودند، بر سپاهیان خان‌آباد فرمان می‌راند. برای جنگجویان او حقوق پرداخته می‌شد. او در زرادخانه خود تفنگ‌های یازده تیر داشت.<sup>260</sup> مدارک دست‌داشته امکان می‌دهد با دیدگاه نماینده کمیساریای خلق در امور خارجه در ازبیکستان موافق شد: «رویدادهای دو سال اخیر (سال‌های 1929-1930) در ولایات مزار و قطغن- بدخشان، نشان داد که مهاجران [آسیای میانه-گ.]، نیروی اساسی کوهستانی‌ها و تحولات سقاوی در این دو ولایت بودند».<sup>261</sup>

به هر رو، برشمردن ساده برخی از کرسی‌های اداری بالایی کابلستان، گواه بر وجود یک ساختار قدرت اجرایی در تراز مرکز و اطراف است. این ساختار حکومتی، بارها ساده‌تر و محافظه‌کارتر از دوره امانی بود که در پاره‌یی از موارد آن را تداعی می‌کرد.<sup>262</sup>

برخلاف پندار رایج در باره سرشت متباین تباری (بیشتر تاجیکی) دستگاه مدیریت در دوره کوتاه بچه‌سقاء (جنوری- اکتبر، 1929)، رهبران نو کشور آماده بودند نمایندگان اقوام مختلف، از جمله پشتون‌ها را در دستگاه دولت بپذیرند (یکی از آن‌ها- کبیر لودین، از فارغان جوان لیسسه حبیبیه، در ستاد

---

<sup>259</sup>. نیروهای مهاجران آسیای میانه، هنگامی که رژیم بچه‌سقاء امیدوار بود به شناسایی رسمی از سوی شوروی دست یابد، یا بنا به ملاحظات دیگر پراگماتیکی، برای چندی از انجام اقدامات ویرانگرانه در برابر شوروی، دست برداشتند.

<sup>260</sup>. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، پرونده 2، پوشه 1803، صص 73 و 82.

<sup>261</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفتوری در باره افغانستان، کارتن 12، پرونده 70، پوشه 156. برگ 210.

<sup>262</sup>. تدوین‌کنندگان گزارش از انستیتوت بین‌المللی کشاورزی «پیرامون ارزیابی جنگ میهنی در افغانستان» به عنوان جنبه ارتجاعی جنبش بچه‌سقاء خاطر نشان ساخته بودند که «... دستگاه حاکمیت دولتی عمدتاً حفظ گردیده بود»- بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 67، پوشه 151، برگ 189.

وزارت داخله بودی)،<sup>263</sup> هر چند هم [روشن است-گ.] از دیدگاه درجه اعتماد سیاسی، پشتون ها در جایگاه آخر قرار داشتند.

به هر رو، به زودی پس از روی کار آمدن بچه سقاء، همانندی شاخه های قانونگذاری دولت وی با دوره امانی نیز هویدا گردید. در آغاز، این کمیته اسلامی بود، که پسان ها اداره مرکزی ملی- اسلامی، مرکزی نامیده شد. این ارگان متشکل از 28 نفر بود- چهار نفر از هر ولایت- دو نفر از هر فرمانداری (ولسوالی) که از راه انتخابات دو مرحله یی گزیده می شدند: در آغاز، دهکده ها و مرکزهای اداری یک انتخاب کننده را پیشنهاد می کردند که آنان، به نوبه خود، اعضای اداره را خودشان را بر می گزیدند. نیم آن ها در کابل می ماندند و دیگران به اطراف به عنوان کارمند این ساختار قانونگذاری<sup>264</sup> می رفتند.

یکی از مهم ترین اسناد رژیم نو، فرمان تاریخی 18 فبروری سال 1929 بچه سقاء بود، که فهرست درازی از دستورهای امیر در زمینه های اجتماعی- معیشتی و اقتصادی را در بر داشت. این گونه، فرمان او، احیای درود سنتی- «سلام»، به جای برداشتن کلاه که به دستور امان الله مقرر شده بود، پوشیدن جامه های اسلامی سنتی و بستن لنگی (عمامه) و ریش گذاشتن برای مردان و پوشیدن حجاب برای زنان و ظاهر شدن آنان در ملای عام تنها با همراهی شوهران یا خویشاوندان شان و... را الزامی می کرد.

با این فرمان، دبستان های خارجی بسته شده و دخترانی که در خارجه درس می خواندند، به میهن فراخوانده شدند. به جای گاهنامه خورشیدی، تقویم قمری برقرار شد. رخصتی (تعطیلی) روز جمعه به جای روز یک شنبه، از سر گرفته شد. دولت هزینه روحانیت را به دوش گرفت. با آن که سیاست مذهبی رژیم نو کابل با نرمش متمایز نبود. به جریان سنی (حنفی) در اسلام

---

<sup>264</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 67، پوشه 151، برگ 233. وداد، سیمای دیگری از این ارگان را پرداز می کند (که به آن نام دیگری هم می دهد- مجلس ملی انتظامیه اسلامییه مرکزی)، که از جمله سی نفر اعضای آن، چهار تن آن باید نماینده کابل، چهار نفر نماینده قندهار، چهار نفر نماینده مزار، چهار نفر نماینده هرات، و از ولایات مشرقی و جنوبی از هر ولایت دو نفر، و نیز از ولایات فراه، میمنه، هزاره جات، قطغن- بدخشان، غزنی، و وردک از هر کدام دو نفر.

فرمان برای برگزاری انتخابات برای مجلس ملی، به تاریخ 2 سپتامبر 1929 صادر شد. هنگامی که رژیم بچه سقاء دشواری های جدی را متحمل می گردید.

وداد، خلیل الله، حکومت امیر حبیب الله خان بچه سقاء (جنوری- اکتبر 1929) ، مسکو، ص 95 ، رساله دکتری.

ترجیح داده می‌شد. این در حالی بود که اقلیت‌های مذهبی مورد پیگرد قرار گرفته و آزار و اذیت می‌شدند.

س. ا. گریگوروف- یکی از نمایندگان دبستان افغانستان شناسی (افغانیستیکای) سانکت پتربورگ در زمینه چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «با داوری از روی یک رشته مدارک غیر مستقیم، هم‌همان هنگام (یعنی دوره فرمانروایی بچه سقاء) یکی از سنگین‌ترین دوره‌ها در تاریخ نوین اسلامیزاسیون در افغانستان بود».<sup>265</sup> سخت‌گیری در برابر یهودیان، به ویژه در ولایت‌های شمال‌جایی داشت.

در زمینه اقتصادی؛ دولت، در سیمای حکومت کابلستان، لغو باقیات (مالیات پرداخت نشده‌ها تا 21 مارچ سال 1929) و پرداخت برخی از مالیات‌ها را که چندان زیاد هم نبودند و به منظور پرکردن خزانه به تهنه کشیده به علت اصلاحات شتابزده امان‌الله، کشور ویران شده در اثر جنگ میهنی، وضع شده بودند، را اعلام کرد.

ایده کلیدی مشی نظامی، پیوستن داوطلبانه به خدمت زیر درفش اعلام گردید. داوطلبان را بایستی «سبد» کامل پرداخت‌ها، شیفته می‌ساخت: برای پیاده‌نظام- پرداخت 20 روپیه و چهار سیر غله در ماه، دو دست لباس و یک جفت موزه؛ برای سواره‌نظام (با اسب‌های خودشان)- 50 روپیه در ماه.<sup>266</sup> به این فراخوان، در میان مهاجرن آسیای میانه، جاندارترین پاسخ داده شد. به ویژه در میان شهرنشین‌ترین بخش‌های آن، که فرصتی برای کاریابی شده بود. اما لغو خدمت نظامی عمومی، هرگز مشکل جلب و جذب به خدمت نظامی را لغو نکرد: همه حیاطه‌های دهقانی مشمول مالیات می‌شد (300 روپیه برای سرباز جدید، که نیمی به حکومت کابل می‌رفت).

حکومت نو، عملاً، در همه جهات تکاپوهای خود، سخت‌دچار سرگردانی بودند: به گونه‌ی که ا. ریکس- کارمند ارشد سفارت شوروی در کابل (که در گرماگرم جنگ میهنی، وظایف نماینده مختار را اجرا می‌کرد) یاد آور شد: «حکومت کوهستانی هیچ کار قانون‌گذاری را انجام نداد و به دشوار قادر به

---

<sup>265</sup> گریگوروف س. ا. ی. اسلامیت‌های افغانی: ملاحظات و مشاهدات // پیک انستیتوی خاورشناسی سان پتربورگ، 1996، جلد 2، شماره 1 (3)، ص 248. این پژوهشگر، بخشی از هزاره‌ها را در صفوف مخالفان مذهبی رژیم و مشی بچه سقاء (شیعیان از جمله هزاره‌ها از جمله در سیمای اسلامیزم) بر می‌شمارد. این گونه نتیجه‌گیری را نمی‌توان مقرون به حقیقت شمرد. چون هزاره‌ها متمایل به پشتون‌ها (یا امانیه در برهه تاریخی مورد نظر) بودند. بیشتر بنا به دلایل اجتماعی- سیاسی با تلاش به پیوستن به اردوگاه نیرومندترینان و یا نیروهایی که نیرومندتر از دیگران پنداشته می‌شدند.

<sup>266</sup> همان جا، برگ‌های 115-117



انجام کدامین کار سازنده در آینده نیز بود». <sup>267</sup> نکته شایان یادآوری این که تقریباً همه قوانین دوره امان الله به قوت خود مانده بودند. برای مثال، اداره تنظیمیه، با بررسی قانون جزایی، آن را کاملاً همخوان با شریعت یافت و در نظر داشت پس از آرام شدن کشور، آن را نافذ نماید.

اعلامیه در باره تغییر سیاست مالی نیز بیهوده و میان تهی از کار برآمد: بازگشت به اشکال طبیعی مالیات دیگر امکان ناپذیر نبود. هر چه بود، بحران مالی شدت می گرفت: دیگر، مقارن با تابستان سال 1929 ذخایر بازمانده از امان الله (30 میلیون روپیه) تقریباً به ته کشیده بود. وام هایی که در رژیم پیشین برای رشد بازرگانی و صنعتی داده بود، مصادره شد. ولی به جای لغو مالیات، در استان های بیشتر دارای حسن نظر به دولت، اخذ آن برای 2 - 3 - 4 سال جلوتر آغاز شد. جمع آوری مالیات بار دیگر حق ویژه اشخاص بانفوذ (ملک ها و دیگران) شد که از آنان حتا اسناد گزارشی مالی خواسته نمی شد.

هر چه بود، دشواری هایی برشمرده شده، افزون بر انزوای بین المللی عملی، به کابلستان مزاحمت نمی کرد تلاش ورزد پول خود را چاپ کند. پول های «امانی» نیز از چلند افتاد و پول های موقت عبارت بودند از - سکه های نقره یی ریخته شده با تمثال امیرحبیب الله خان (1901-1919) با تاریخ نو ضرب. در اوضاع بحران اقتصادی، مقارن با تابستان سال 1929 که رژیم بچه سقاء در آستانه فاجعه قرار گرفت، حکومت کابل برای «دومین بار اسکناس هایی با ارزش یک میلیون روپیه یی» را انتشار داد. اما، به خاطر مقاومت بازرگانان و پیچیدگی های دیگر دوره مد نظر، پول های نو عملاً به بازار عمومی افغانی نیفتاد. <sup>268</sup>

بر پایه گزارش روزنامه «اتفاق اسلام» هرات، تاریخی 4 دسامبر سال 1929، در «کابلستان» سکه های طلا نیز ضرب زده شده بود با بهای 30 روپیه کابلی - 1 سکه طلا. با واژگونی کابلستان، سکه های فلزی نیز از چلند باز مانده و در معرض فروش برای آهنپاره های کهنه گذارده شدند.

منابع دست داشته، هنوز مبنایی برای پردازش یک رشته کلی جهات و تدبیرهای جداگانه رژیم بچه سقاء، نمی دهد. اما گرایش «کوهستانی سازی» (واژه یی که بیشتر در مکاتبات

<sup>267</sup> بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند دبیرخانه کاراخان (قره خان)، پرونده ویژه 12، کارتن 71، پوشه 75، برگ 50.

<sup>268</sup> داکتر رهین- پژوهشگر افغانی در مقاله خود در باره دوره حبیب الله کلکانی که در مجله خاوران (در سویدن) به چاپ رسیده است، مواد و مدارک حقیقی و مصور را آورده است (نمونه های اسکناس ها 1، 5 و پنجاه افغانیگی را) در باره مشی سیاسی رژیم وقت کابل

Rahin, Rasoul. Sime Notes on the Amir Habibullah Kalakani,s era( 1/1929-10/1929). – <http://khawaran.com/KalakaniEra.htm>.

دیپلماتیک شوروی وقت به کار می رفت و در قرینه مورد نظر به معنای چیرگی اصل تباری- سرزمینی در سیاست کادری رژیم می باشد) همه کرسی های اداری و واگذاری زمین ها به فرزندان منطقه شمالی استان کابل از حساب دیگر جماعات ملی- ارضی، به پیمانہ بسندہ آشکار است.

در تاریخ نگاری موجود مسالہ، ارزیابی های منفی چیرگی دارد و در پرداز رژیم بچه سقاء و سیاست او بیشترین پژوهشگران و اصولا کسانی که در زمینه کار می کنند، در این موضوع تنها با ملاحظات عمومی بسندہ می کند.

یکی از این نکات مشترک- تاکید بر برجسته ساختن دو مشی در رهبری سقاوی- مترقی و ارتجاعی [ترقیخواهانہ و واپسگرایانہ]- گ. ] است.

منابع دیپلماتیک شوروی، مشی ترقیخواهانہ را مربوط به وزیر دربار و امور خارجه- یعنی برادران صاحب زاده- شیرجان و عطاء الحق می دانند و بر آن اند که بچه سقاء خود به خاطر نزدیکی به شیرجان، زیر نفوذ گروه «ترقیخواهان» بود. اما به دلیل این که محکوم به رویارویی های جنگ میهنی سنگین بود، نمی خواست و نمی توانست با اندیشه های ترقیخواهان همسو گردد.<sup>269</sup> شاید، همو به همین دلیل، می پنداشتند که او از اندیشه های عبدالرحیم خان نایب سالار- والی هرات- همپیمان بیشتر خود مختار خود، مبنی بر تاسیس پارلمان افغانی (مجلس) تا پایان جنگ و برپایی حکومت جمهوری، پشتیبانی نکرد. هرچند هم این منابع، در باره موافقت اصولی حکومت کابل در این زمینه و در زمینه سایر مسایل استراتژیکی، آوندهای روشنی در دست ندارند.

خلیل الله و داد [بارش-گ.]- پژوهشگر افغانی، بافت اندک متفاوتی را در ساختار نه چندان پیچیده رده های سیاسی بالایی کابلستان ارزیابی می نماید. به باور او، «در دولت نو، دو گروه بندی آشکارا رویاروی هم آرایش یافته بود که از هم دیگر با دیدگاه ها، جهان بینی ها و شیوه های کار خود، تفاوت داشتند».<sup>270</sup> یکی از گروه ها مشتمل بود بر: سید حسین، ملک محسن، حمیدالله و خودمختارها- «جرنیل ها (جنرال ها) و کرنیل ها (کلنل) های خودمختار» و سردسته های واحدها و گروه های شورشی که تابع هیچ کسی نبودند.

به گفته و داد بارش؛ گروه دیگر، «با باسواد بودن، داشتن تجربه و پویایی» از گروه یاد شده در بالا، متمایز بودند که از

---

<sup>269</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند سکرتریت کاراخان، پرونده ویژه 12، کارتن 71، پوشه 75، برگ 50 .  
<sup>270</sup> . و داد خلیل الله، حکومت امیر حبیب الله خان بچه سقاء ( جنوری- اکتبر 1929 ) ، مسکو، ص 78 ، رساله دکتری.

کارمندان پیشین دولت امان الله به شمار می رفتند (پسران خواجه صاحب زاده - در کابل، خلیل الله خلیلی - در مزار، عبدالرحیم صافی - در هرات، عبدالقادر - در قندهار). مگر او، روی هم رفته، به سود طرح خود دلایل مشروحي ارایه نمی کند (برای مثال؛ در باره «رویاری آشکار دو گروه» و مانند آن).

خودنمایی جریان های رنگارنگ در رهبری کابلستان را داکتر عبدالغنی (مسلمان هندی - یکی از نخستین و سختگیرترین منتقدان - پزشک شخصی پیشین امیر عبدالرحمان خان و بنیادگذار لیسه حبیبیه) نیز تایید می نماید. هر چند هم، در شالوده این جریان ها، او تنها تفاوت شیوه ها را می بیند، نه منافع را؛ زیر قلم سختگیر او، تاراجگرانی چون ملک محسن و سید حسین که به قدرت بالا رخنه نموده بودند، آشکارا از دیدگاه کیفیت در برابر گروه وزیر دربار - شیر جان - «خردمندترین سیاستمدار در احاطه حبیب الله - بچه سقاء» یگانه کسی که با جامعه متمدن ارتباط داشت، متمایز بودند.

«شیرجان ضعف همکار پیشین و بعدها حامی خود را خوب می دانست. او در امور دولتی برای کمرنگ ساختن اثر کوهستانی های بی سواد، با جذب کارمندان پیشین دولت امانی تلاش می کرد. همانا به شیرجان خدمت شایسته رو به راه کردن بیشترین یا کمترین کارهای سازمان یافته دستگاه دولت، ربط می گیرد. به ابتکار او، چاپ روزنامه «حبیب الاسلام» - یگانه نامه رسمی و نشریه موقوته رژیم سازماندهی شد.<sup>271</sup>

به گونه یی که داکتر عبدالغنی نوشت «هیچ کسی دیگری مانند شیرجان از سرکوب جمعی هواداران امان الله در آغاز حکومت بچه سقاء، جلوگیری نکرد. فهرست مظنونان دارای تمایلات مرفعی (سقاوی ها آنان را لالاها می خواندند) در آن هنگام، سر به دو هزار نفر می زد و در شورای دولتی برای آن ها حکم اعدام آماده کرده بودند، که وزیر دربار با نفوذ، مخالف آن برآمد نمود و عادلانه بر آن بود که چنین اقدام موجب خشمگین شدن مردم شده، سر انجام، منجر به واژگونی رژیم نو خواهد گردید.

مقارن با میانه های تابستان سال 1929 ولایات هرات، میمنه، قطغن - بدخشان و قندهار بخش جنوبی خوست (منطقه بود و باش عشایر سلیمان خیل) اسما از بچه سقاء فرمان می بردند. در ترکستان افغانی، در آغاز فبروری، دسته های سید حسین حکومت بچه سقاء را برقرار کردند، اما بعد از ناکامی لشکرکشی شوروی - افغانی و پریاکف و غلام نبی خان چرخي (میانه های اپریل - می سال 1929) حکومت نیمه خودمختار ائتلافی اقلیت های

<sup>271</sup> عبدالغنی تایید می کند که شیرجان حتا موفق شد بچه سقاء را متقاعد به پوشیدن جامه های اروپایی گرداند و یکی از همسران امیر توده یی چنین جامه هایی می پوشید. چنین بدعتی در گذشته چونان یکی از اتهامات اصلی در برابر امان الله - شاه اصلاحگر که بهای تاج و تخت وی انجامید، عنوان می شد.

تباري باشنده اين جا و مهاجران آسياي ميانه برقرار گرديد. هرچند هم، رهبران ساختارهاي اداري- سرزميني ياد شده، سياست هاي جداگانه يي را با فاصله گرفتن هر چه بيشتر از بچه سقاء پيش مي بردند.

براي مثال، ميرزا قاسم خان پس از پيچاپيچي و تلاطم ها در مقام سياسي شخصي و زندگي ترکستان افغاني، که در طي زمستان- تابستان 1929 اتفاق افتاد، اصولاً به وضع فرد عادي رو آورد. هر چند هم، باشندگان و بازرگانان، که خودش وقتي به آن ها تعلق داشت، مايل به ديدن او در رياست ولايت بودند. اما باشندگان شمال کاملاً به عبدالقيوم خان نيز راضي بودند. همانا او در مرحله پاياني موجوديت رژيم «کوهستاني»، کرسی ولايت داشت.

کابلستان، طي نه ماه موجوديت خود، شناسايي بين المللي نيافت. هر چند هم در همه اين وقت در پايتخت افغانستان، سفارت هاي سه دولت: شوروي، ترکيه و پارس باز بود. آن ها با سقاوی ها د- فاکتو روابط کاري خود را حفظ نموده بودند و تا جاي امکان سياست جدي بيطرفي و عدم مداخله در امور داخلي افغانستان را پيش مي بردند. در اين حال، هر عضو «اين مثلث» تاکتيک خود را تدوين مي کرد: ترک ها، براي مثال، همتاي شوروي خود را براي اشغال شمال افغانستان بر مي انگيختند. مگر ديپلماسي شوروي، خود در افغانستان بازي خيلي سنگين و پيچيده يي را پيش مي برد: تا بهار سال 1929 به امان الله تکيه اساسي داشت و بعد هواداران او را از نظر نينداخت و نيز بنيه نادر خان و بچه سقاء را مطالعه مي کرد.

سيماي پذيراتر توسعه رخدادها، در بيان گ. آقابکف- رييس وقت بخش خارجي گ. پ. او (اداره کل سياسي) اين گونه بود: «اگر ما مي توانستيم به موقع رايزن هاي خود را نزد او بفرستيم، آن گاه ممکن بود دست او را بگيريم و او را براي برداشتن گام هاي بعدي به سوي هند سوق بدهيم. براي اين کار، بهترين شيوه آن بود تا او را به عنوان فرمانرواي افغانستان پيشتر از کشورهاي ديگر مي شناختيم.

از اين راه، ما دوست نخستين او شده، همزمان، امکان کار بدون بلامانع را به دست مي آوردیم».<sup>272</sup> آقابکف کوشيد رهبري کميساريي خلق در امور خارجي را متقاعد به اين کار گرداند، اما موفق نشد. در اداره ديپلماتيک بر آن بودند که بستگي تباري بچه سقاء به يک اقليت و خاستگاه پايين او، مجالي

<sup>272</sup> . آقابکف، گ. آ.، «چ.ک. (مخفف کميته فوق العاده- نام وقت سازمان اطلاعات و امنيت ملي شوروي) «در راه انجام ماموريت»، مسکو، 1992، ص

برای تحکیم وی در افغانستان به عنوان رییس دولت، نمی دهد. حتا اسما هم. با این هم، همو دیپلمات ها- کارمندان نمایندگی های مختار در کابل- ناگزیر از کار کردن در کابل در نه ماه آزرگار از جنوری تا اکتبر 1929، بودند

بحران ماه اپریل- می، «کابلستان» و شوروی را در مرز منازعه قرار داد. اما نابرابری آشکارای قوا، مجالی برای اجتناب از درگیری می داد. پسان ها، پیرامونیان بچه سقاء بارها مساله شناسایی رژیم کابل را و یا حد اقل گسیل نمایندده غیر رسمی تجاری به مسکو را با حق مکاتبه رمزی در برابر جانب شوروی مطرح کردند (برای این ماموریت، یکی از خویشاوندان بچه سقاء- میر افغان، بازرگان، پیشنهاد شده بود). مگر، این کار، بنابر پافشاری پیگیرانه جانب شوروی تا پایان جنگ میهنی در افغانستان کنار گذاشته شد. با آن که رهبری شوروی با شرایط معینی (در صورت تحکیم و گسترش قدرت آن) شناسایی رژیم کابل را رد نمی کرد.

برای برداشتن این چنین گام مهم (که به ویژه استخبارات شوروی از آن پشتیبانی می کرد، که حتا کنترل بچه سقاء را ممکن می شمرد) به تقویت اعظمی پایه اطلاعاتی سیاست افغانی شوروی نیاز بود که برای آن، اعزام دو پیکر دیپلماتیک در نظر گرفته شده بود: گ. آقابکف- آمر بخش خاور استخبارات و ای. ریسنر- خاورشناس و دیپلمات که قبلا به این کشور آمده بود.<sup>273</sup>

واقعیت این بود که رژیم بچه سقاء از همان آغاز، به جلب حمایت انگلستان گرویده بود. البته، در آن حدود که ائتلاف «کابلی های» نو و خود انگلستان، مجاز بود. طرح توافق دو جانبه، در شرایط همانند آن چه که در زمان امیر عبدالرحمان و حبیب الله وجود داشت، برای امضاء در روز ورود بچه سقاء به کابل، آماده شده بود- شیرجان و مولوی محمد رفیق همراه با محبوب علی- دبیر میسیون بریتانی، در زمینه تلاش کردند. اما، سند به خاطر مخالفت فضل ربی- مولوی سرشناس دینی بانفوذ در میان مومنها امضاء نشد.

روی هم رفته، بنا به ارزیابی جانب شوروی، انگلستان غیر رسمی از بچه سقاء حمایت می کرد «با این سنجش که دولت کوهستانی ها از سیاست فعالانه در محور هند بنا به سرشت «تاجیکی» حکومت خود، خود داری کند و در قبال شوروی با تکیه به مهاجران تاجیکی- ازبیکی- ترکمنی، سیاست تجاوز کاری را پیش گیرد.<sup>274</sup> با این هم، در اسناد دست داشته بریتانیایی و بخش بیشتر آثار مولفان انگلیسی، ارزیابی های بس منفی یی از

<sup>273</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، سکرتریت کاراخان، پرونده ویژه 12، کارتن 71، پوشه 75، برگ های 51-52، 66.

<sup>274</sup>. همان جا

رژیم کابل دوره جنوری- اکتبر 1929 و ممثل آن- حبيب الله بچه سقاء داده می شود.

با به پایان رسیدن تابستان سال 1929، حکومت کابلستان، شاید تلاش پیگیرانه آخر را برای شناسایی بین المللی انجام داد، مگر در این بار نیز، چیزی به دست نیاورد: انگلستان موافقت کرد تنها برای سفر هیات افغانی ویزای شخصی بدهد. ولی شوروی در آن هنگام به پیشگیری مشی دفع الوقت «حفظ روابط کاری با حبيب الله و گسترش هرچه بیشتر سریع روابط اقتصادی با ولایات شمال» پرداخت. در افغانستان، کماکان نمایندگی سیاسی و سه نمایندگی قونسولی و نیز نمایندگی تجاری شوروی کار می کرد. حتا ارتباط هوایی با کابل و مزار شریف از سر گرفته شده بود. آن هم بنا به تقاضای خود کابلستانی ها.

اما، به نظر می رسد که انگیزه اساسی جانب افغانی، اقتصادی بود: گسیل کالا به پیشاور، به دست آوردن درآمد 60 درصدی را نوید می داد. آن هم، تنها تقریباً پس از 8 ماه (چون کاروان ها دیگر از مسیرهای شغنان و واخان راه می پیمودند) در حالی که بازرگانانی که در محور ترمز کار می کردند، با درآمد اندکی معاملات یک بار، می توانستند به گردش ده برابری سرمایه سنجش داشته باشند.

با این همه، همان گونه که یادآور شدیم، بچه سقاء و وابستگان او، خواست های بیشتری داشتند- امیدوار بودند تا از سوی شوروی، شناسایی دیپلماتیک به دست بیاورند و به خاطر این کار، حتا ابراز آمادگی در تراز گسترش روابط موجود در دوره امان الله، کردند، شاید با الگو برداری از امان الله، مبنی بر تقاضای کمک نظامی (فروختن جنگ افزار با اقساط و فرستادن پرسنل هوایی). طرفه این، که در ماه فیروزی سال 1929 - در سرآغاز حکومت امیر نو، هنگامی که شورای اسلامی بچه سقاء، در باره کنار زدن کارشناسان خارجی تصمیم گرفت؛ خلبانان روسی، توپچی های ایتالیایی و یک ترک را استثناء قرار دادند.<sup>275</sup>

رژیم کابل همچنین دست به تلاش های نومیدانه یی برای به دست آوردن حمایت ترکیه یازید، از جمله به بهای پذیرفتن بی قید و شرط همه توافقنامه هایی که بین کمالیست ها و امان الله بسته شده بود. اما همه بیهوده بود. نه دیپلماسی ترکی و نه دیپلماسی شوروی، در این لحظات سرنوشت ساز، مشی سیاست افغانی را عوض نکردند.

هرچند هم، دیپلماسی شوروی، ناگزیر گردید چیرگی بلهوسی اداره استخبارات و نهادهای بانفوذ ایدئولوژیک، چون

<sup>275</sup>. بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، 1940، پرونده ویژه 22، کارتن 4، پوشه 192، برگ 79.

انستیتوت کشاورزی بین المللی- یکی از ساختار تحلیلی پیشرو و پیشتاز کمینترن (انترناسیونال کمونیستی)، را بزداید. بخش خاور (انستیتوت کشاورزی بین المللی که در آن سال ها آن را ای.م.م. ریسر می ریاست کرد و معاون او ر. ا. اولیانفسکی بود)،<sup>276</sup> در اوایل سپتامبر سال 1929 گزارش کتبی یی «در باره جنگ میهنی در افغانستان» آماده کرد. رییس انستیتوت کشاورزی بین المللی، این سند را به دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب سرتاسری کمونیستی روسیه (مشخصا به استالین، و. مولوتف، ک. وارا شیلف) گسیل داشت که از آنجا آن را برای نتیجه گیری به کاراخان- در کمیساریای خلق در امور خارجه فرستادند.

فرازهای برانزنده «یادداشت»، به رسمیت شناختن دولت بچه سقاء به منظور «مبازه پیرومند در برابر نادرخان و در کل ارتجاع فئودالی با گسترش همروند «کارهای سیاسی و تبلیغی دیگر در افغانستان» را بازتاب می دهد. نتیجه نهایی، این گونه کارها، بایستی «نابودن کردن انقلابی اسارت فئودالی با شیوه قدیم مصادره همه املاک و دیگر زمین ها، و از میان بردن همه اشکال وابستگی کشاورزی از زمینداران و روحانیون (انجام همه این ها، از پایین با ایجاد کمیته های دهقانی)، حل مساله ملی بر پایه خود گردانی همه اقلیت های تباری، آزادی مستمندان شهری از اسارت سرمایه رباخواری و بازرگانی، ایجاد جمهوری خلق با دولت انقلابی در راس، که تنها توانایی برآورده ساختن همه مطالبات بالا را دارا باشد»؛ می گردید.<sup>277</sup>

رفتار کمیساریای خلق در امور خارجه (بخش خاورمیانه)، از طرح های کمینترن به گونه چشمگیری تفاوت داشت. برای مثال، در پهلوی همنوایی با نویسنده یادداشت، مبني بر این که «دوره حکومت امان الله در تاریخ افغانستان مرحله بگذشته می باشد»، دیپلمات ها قصد برهم زدن روابط با امانیست ها (همچون نیروی هنوز هم حقیقی هوادار شوروی و وزنه و نیروی متقابل محتمل در برابر نیروهای تندرو سیاسی افغانی) را، نداشتند. ارزیابی دیپلمات ها از نادر خان هم، کمتر قطعی نسبت به ارزیابی کمینترن، بود: پیوند آشکار وی با انگلیسی ها، همکاری با وی را در آینده منتفی نمی ساخت. همانا، نادر، در کنار امانیست ها، به عنوان «نیروی متحد کننده افغانستان» ارزیابی می شد، در حالی که بچه سقاء، جدا از تمایلات ذهنی اش، به گونه عینی، نیروی فروپاشنده افغانستان را نمایش می داد.<sup>278</sup>

<sup>276</sup> . اولیانوفسکی، ر. ی. سال های برباد رفته، انتشارات خاور، مسکو، 1993، ص 133.

<sup>277</sup> . نگاه شود به: «پیرامون ارزیابی جنگ داخلی در افغانستان»، یادداشت گزارشی انستیتوت بین المللی کشاورزی (1929). با اهتمام بویکو-سومین نشست خاورشناسی، بزرگداری و یادبود از س.ل. لفشیتس، برناول، 2000، ص 184-191.

<sup>278</sup> . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، پوشه 151، کارتن 67، 67، برگ 263.



وضع کوهستانی‌ها (کوه‌دانی‌ها)، بس نا استوار و ناپایدار بود. اما، حتا پیش بینی‌های خیلی موافق برای آن‌ها، سودمندی‌یی را برای جانب شوروی، نوید نمی‌دادند. کمبود عمده استراتژییک عبارت بود از دگرگونسازی تباری-سیاسی آغاز شده افغانستان و افزایش ناگزیر درگیری‌ها در این چهار راه بین دولتی آسیای میانه. از کمک نظامی به رژیم بچه سقاء خود داری شد و به گونه‌یی که در کمیساریای خلق در امور خارجی نتیجه‌گیری کردند: «شناسایی آن در این لحظه، که به معنای پشتیبانی غیر مستقیم از او خواهد بود، را نیز باید رد کرد. شناسایی‌یی، در این لحظه، ممکن است او را تا اندازه‌یی تقویت کند و در روابط ما با نادر خان و با امانیست‌ها در صورت روی کار آمدن آنان، نقش منفی بازی نماید».<sup>279</sup>

با این همه، همان گونه که از تزه‌ها در باره افغانستان که همچنین شاید، در پستوهای ساختارهای کمینترنی در اوایل اکتبر سال 1929 تدوین شده بودند، بر می‌آید (هنگامی که رژیم بچه سقاء دیگر در آستانه واژگونی بود)، در این کشور دیگر «زمینه‌های زدایش ناپذیر انقلاب کشاورزی آینده»: مساله کشاورزی و جنبش [دهقانی-گ]. حبیب الله بچه سقاء- نماد آن، فراهم آمده بود. مؤلفان این سند، نتیجه‌گیری کردند که رشد مستقل سرمایه داری افغانستان توهم زیانباری بیش نیست و این کشور می‌تواند چونان مستعمره (یا نیمه مستعمره) سرمایه انگلیس و یا در چهار چوب شوروی، توسعه یابد».<sup>280</sup>

هر چه بود، چنین طرح‌ها از سوی رهبران شوروی حمایت نشد و ترجیح دادند به سود رژیم معتدل-لیبرالی (ناسیونالیستی-از لحاظ سرشت و محتوا) نادرخان که از میانه‌های اکتبر 1929 داعیه پادشاهی داشت، فیصله نمایند.<sup>281</sup>

---

بر پایه اطلاعات بریتانیا، نماینده شوروی با نادر خان در سال 1929 هنوز در دوره اقامت او در فرانسه، برای بررسی امکانات بازگشت وی به افغانستان از راه روسیه، که به معنای اقدام ضروری به سود امان الله (بازگرداندن تاج و تخت به او) بود، دیدار نموده بود.

Question of the Reply to be given to an Enquiry received from the Afghan Government as to the attitude of His Majesty's Government if the Soviet attacked Afghanistan. Memorandum for the Cabinet by the Secretary of State for Foreign Affairs and the Secretary of State for India. Appendix II. Note of a Conversation with the Afghan Prime and Foreign Ministers on the 29<sup>th</sup> March 1919. CAB/24/232. - P. 5-6

برگزیدن مسیر دیگر از سوی نادر- از طریق هند بریتانیایی، سوءظن‌ها را در گرایش هوادار بریتانیایی او پدید آورد، با این هم رخدادهای بعدی جانب شوروی را متقاعد به نداشتن هیچ‌گزینه‌ی دیگری به سود نادر گردانید.

<sup>279</sup>. همان جا، برگ 264

<sup>280</sup>. همان جا، برگ 263.

<sup>281</sup>. سیاست فرصت طلبانه و ابزاری روسیه در قبال افغانستان امروز نیز کمابیش چنین است. روس‌ها به خوبی می‌دانند که افغانستان توانایی توسعه مستقل را ندارد و هرگاه به حال خود رها شود، نیمی از آن (بخش



منابع دست داشته اریچینال، مجالی برای عنوان کردن رژیم بچه سقاء به عنوان قدرت دولتی نمی دهد، اما برخی از نتیجه گیری های مقدماتی را به هر رو می توان انجام داد.

نخست، آنچه مربوط به خود بچه سقاء می گردد- پرسنل دیپلماتیک بی اندازه محتاط شوروی که خود بارها با تهدید از دست دادن زندگی شان در کابل روبرو شده بودند، او را به عنوان سپهدار (آن هم خیلی خوبی) یاد می کنند، اما با دادن نقش تزیینی برای رجال دولتی، روحانیون و خان های کوهدامن و کوهستان؛ سیمای آنان را در پس پرده می مانند.

بافت کادری ساختارهای رهبری و اصولاً شخصیت های بانفوذ کابلستان، نشان می دهد که قدرت در پایتخت افغانستان و در برخی از دیگر مناطق و ولایات کشور در واقع به دست گروه های زیان دیده در اثر اصلاحات امان الله خان رسیده بود که از دیدگاه تباری در میان آن ها، خان ها و زمینداران تاجیک تبار با وزن های مختلف، گروه های پشتونی کم نفوذ تاجیکی شده (صافی ها و دیگران)، برخی از عشایر و طایفه های پشتون-

---

پشتون نشین آن) به پاکستان و نیم دیگر آن (شمال آن) به ایران خواهد پیوست. از این رو، مادامی که روسیه توان کنترل آن را پیدا ننموده، بهتر است زیر اداره امریکا باشد و با هزینه آن روزگار به سر برد. در این حال، این اداره نباید هیچگاهی کامل و موفق و دولت دست نشانده به هیچ رو پایدار و مستحکم باشد و باید در یک حالت بین بیم و امید و پیروزی و شکست و یک حالت کجدار و مریز و بحران و با چالش های فراوان رو به رو باشد.

چنین چیزی به روسیه اجازه می دهد از اوضاع نا به هنجار و نا به سامان افغانستان به سود خود برای در گیر کردن روز افزون غرب و باجستانی از آن در ازای همکاری با آن در پهنه سیاست های جهانی سود برد و در عین حال با گرفتار کردن غرب در باتلاق افغانستان زمینه مانور آن را در سایر میدان های بازی های جهانی مانند امریکای لاتین، آسیای میانه و اروپای خاوری و نیز شمالگان (ارکتیکا) محدود تر سازد. مگر، به محض فراهم شدن زمینه و تغییر اوضاع سیاسی در تراز جهانی و پیدا نمودن توانایی، از هیچ ابزاری برای بیرون راندن غرب و روی کار آوردن یک دولت دست نشانده و حتا حضور نظامی در افغانستان دریغ نخواهد کرد.

در این حال، سود روسیه در روی کار بودن یک دولت اولترا ناسیونالیست پشتون، بگذار وابسته به غرب، است. چه، با تقویت روز افزون ناسیونالیسم پشتون، اختلافات چنین دولتی با پاکستان، ایران و باشندگان شمال خود افغانستان افزایش یافته و به مرز بحرانی نزدیک خواهد شد و غرب را در برابر یک گزینش دشوار قرار خواهد داد: گرفتن جانب پاکستان یا افغانستان.

در این حال سنجش روسیه برآن است که دولت تبارگرای پشتون کابل، سر انجام به دامان روسیه پناه خواهد آورد، چون امریکا به هیچ رو نمی تواند کابل را بر اسلام آباد ترجیح دهد. بنا بر این، با این پارادکس رو به رو می شویم که امریکا با تقویت یک دولت اولترا ناسیونالیست پشتون، با هزینه خود به سود روسیه کار می کند. گ.

غلزایی (داوود زی و عمرخان که در کوه‌دامن زندگی می‌کردند)، بخشی از سلیمان خیل‌ها و مانند آن؛ دیده می‌شدند.

گروه چشمگیری را در صفوف سقاوی‌ها، کارمندان پیشین دولت امان‌الله، از جمله کارمندان بس برجسته آن، تشکیل می‌دادند- آنانی که از اصلاحات او ناخشنود بودند و نومید شده بودند و یا متهم به نقص قانون شده و از کرسی‌های شان برکنار شده بودند.

سراجام، یک گروه دیگر جدی از مخالفان سازمان یافته امان‌الله، که بعدها همچنان ساختار الترناتیف دولتی-سیاسی کابلستان را ارایه نمودند، نمایندگان محافظه‌کارترین بخش روحانیت با اصل و نسب اجتماعی و دیگر نشانه‌های خیلی اساسی برای زندگی افغانستان عصر بچه‌سقاء-دست‌نشانده آنان، که او را به عنوان امیر نو و پاسدار دین اسلام برافراشتند، بودند.

این‌گونه، مدارک بررسی شده، محالی برای یک رشته تدقیق‌ها در خصوص بازنمایی چهره سیاسی و تباری-ملی رژیم بچه‌سقاء را به دست می‌دهد: این رژیم، بیشتر ائتلاف تاجیک‌تباران-زمینداران مناطق شمالی (حومه کابل و ترکستان) و روحانیونی که کشاورزان ورشکسته سنتی اندیش را برای راه اندازی انقلاب کشاورزی برانگیخته بودند، نه؛ بل ائتلاف گسترده تر نخبگان بومی چندملیتی، بخش‌هایی از بروکرات‌های دونپایه، میانپایه و بلندپایه رژیم پیشین و روحانیت از قدرت افتاده و مخالف با بسیاری از جوانب ایدئولوژیک و پراکتیک رژیم «امانیزیم» بود.

با این حال، تاریخ نه ماهه دولت «کابلستان» و تلاش‌های متعدد-هرچند عمده‌تر موفق حکومت او مبنی بر بالادست شدن در مبارزه نظامی-سیاسی میان نیروهای سنتی و لیبرال-اصلاح طلب و حتا ارایه طرح‌های خودی ساختار اجتماعی-دولتی؛ امکان می‌دهد در باره تبارز طرح‌های توسعه اجتماعی در اواخر ثلث نخست سده بیستم در افغانستان، که مدعی بازی نمودن نقش الترناتیف طرح‌های موجود تا کنون و یا ارایه شده از سوی ائتلاف‌های سیاسی-اجتماعی، در لحظه تاریخی کنونی بودند؛ سخن گفت.

مدل کابلستان، حد اقل بافتیابی چشمگیر تباری-سرزمینی نخبگان را اجازه داد و واکنشی بود بر سهل‌انگاری تاکتیکی و تراز پایین مدیریت اصلاحات بی‌تردید مترقی امان‌الله و ضعف پایه‌های اجتماعی-سیاسی و افت کارازمای (فرهمندی) او.

## 4.2- منطقه گرایي در افغانستان: «جمهوري هرات» عبدالرحيم خان [نایب سالار]

امان الله خان، پس از گریختن به قندهار، در میانه های جنوري سال 1929 و ایجاد دولت «ملي» الترناتیو در آن شهر، در باره کوچیدن به هرات تصمیم گرفت.<sup>282</sup>

<sup>282</sup> هرات، در وادي هریرود به دلیل شرایط جغرافی، به گونه طبیعی از دیگر مناطق کشور با رشته کوه های هندوکش، سفید کوه و سیاهکوه، جدا شده است. در درازای سده ها، مرزهای سیاسی- اداری این استان بارها دگرگون گردیده است. اما شهر هرات، پیوسته پایتخت (دارالسطنه) مانده است. این شهر، یکی از مراکز بزرگ ایران صفوی و پسان ها امپراتوری درانی بود. فرمانروایان بزرگ آسیای میانه و آسیای باختری، سه سده آژگار بر سر هرات و گنجینه های طبیعی آن، در نبرد بودند.

بانو ن. ن. تومانوویچ- پژوهشگر سرشناس تاریخ هرات می نویسد: «پویایی های چشمگیر اجتماعی هراتی هایی با خاستگاه های اجتماعی گوناگون، از جمله کارهای آن ها در شورای شهری که در لحظات حساس تاریخی برگزار می شد، بار نخست نبود که سرنوشت هرات را تعیین می کرد. در شورا، نمایندگان لایه های گوناگون باشندگان شامل بودند». نگاه شود به : تومانوویچ، ن. ن.، هرات در سده های شانزدهم- هژدهم، مسکو، 1989، ص 243 .

پژوهشگران و مسافران، همچنین از نظم و سختگیری در موازین اخلاقی در هرات سخن ها گفته اند. در باره نقش مهم هرات در سده های میانه و عصر نو، تنها تراز ارتباط تجاری و دیگر روابط مردم آن و نیز مقام والای گردانندگان آن گواهی می دهد: این مقام، بیشتر به شهزادگان درانی، اغلب وارثان تاج و تخت داده می شد. اما، قدرت حقیقی در دست بیگلربیگی ها (از نگاه وظیفه- استانداران نظامی) و گاهی هم در دست رهبران عشایر قزلباش بود.

اهمیت هرات پس از افتادن قندهار به دست صفوی ها (لشکرکشی شاه عباس دوم در سال 1647) بالا رفت. اما، وضع داخلی در این استان، که میدانگاه کشاکش هایی درونی میان افغان های سنی و صفوی های شیعه- باشندگان از دیدگاه تباری رنگارنگ وادي هریرود بود؛ روشن است نیز با دسیسه های نیروهای خارجی، رقم می خورد. در نخستین دهه های سده هژدهم، هرات صحنه مبارزه صفویه با عشایر عبدالی و نیز خود عشایر افغانی- عبدالی- غلزایی شد. درگیری های میان قبیله یی، این عشایر را از درون جدا می کرد که این کار زمینه سرکوب عبدالی ها را از سوی نیروهای نادر- سپه سالار جوان صفویه از عشایر قزلباش افشار فراهم کرد.

به هر رو، به زودی، هراتی ها فرمانروایی احمدشاه درانی- بنیادگذار سلسله جدید و دولت جدید افغانی را پذیرفتند. مگر تسلیم پذیری آن ها بی قید و شرط نبود. هم در سده هژده و هم در دوره های بعدی، خان های هراتی با روحیه جدایی طلبی رفتار می کردند.

این نقطه مهم استراتژیک در شمال- باختری کشور، می بایستی به یکی از پایگاه های کلیدی یورش به کابل مبدل می شد. هواداران پادشاه در هرات، به خصوص، محمد ابراهیم خان- عموی او که این جا استاندار نظامی (گورنر جنرال) بود، پس از چندی سراسیمگی، استوارانه در برابر نیروهای محافظه کار، به پا خاستند. از جمله، مستوفی بومی را که از سوی شورای علما به کرسی رییس اداره ولایت، یعنی به جای خود ابراهیم خان معرفی شده بود، بازداشت کردند. روحانیون هرات یک رشته خواست های دیگر را نیز مطرح نمودند: لغو خدمت نظامی اجباری و تشکیل سپاه چریکی داوطلبانه عشایری، بستن مکتب های سرکاری و بستن اداره معارف، لغو مالیات و لغو ثبت جمعیت و نیز بستن دفترهای شهری.<sup>283</sup>

بخشی از این خواست ها، از سوی والی برآورده گردید و بخش دیگر، برای تصمیم گیری به امان الله فرستاده شد. ابراهیم خان، داماد خود- سرهنگ عبدالرحمان را برای یادکردن سوگند وفاداری به امان الله، نزد او گسیل داشت. در این حال، فرستاده ویژه هرات، کرسی فرماندهی سپاهیان ولایت را به دست آورد (او، در گذشته، در جمع ملتزمان سرسپرده رکاب، به همراهی پادشاه در سفر به خارج بود). کرسی نشین این مقام- محمد غوث خان، بایستی با دسته یی از سپاهیان برای کمک به امان الله به قندهار می آمد.

این جا به جایی ها، به خاطر آن آغاز گردید که پادشاه گریزی (با پذیرفتن خواهش مردم قندهار و نمایندگان عشایر استان های مشرقی و جنوبی که به او وعده حمایت داده بودند، و گشتن از تصمیم نخستین خود در زمینه کوچیدن به هرات)؛ بر آن شد تا برای تاختن به کابل، آغاز به گردآوری نیرو در قندهار نماید. در این باره، م. صمیمی- پیک رسان امان الله که به هرات آمده بود، اطلاع داد.

پسان ها، رویدادها به خود رنگ تراژیکی گرفتند: عبدالرحمان به تاریخ 5 مارچ سال 1929 در هنگام برخورد با سربازان، کشته شد. استاندار نظامی نیز دچار همین سرنوشت شد. گناهکاران خواستند این گونه از جزا بگریزند. هرچه بود، قدرت در شهر و در ولایت، به دست غوث خان که سپاهیان او را به عنوان رییس خود برگزیده بودند، افتاد. او در عمل، استاندار نظامی<sup>284</sup> - دیکتاتور شد.

به تاریخ 12 مارچ، در روزهای پایانی رمضان، در نشست شورای علما، به مساله خطبه، که معمولاً دربرگیرنده دعا برای تندرستی و آسایش رییس دولت می باشد، رسیدگی می شد. به رغم اعتراضات

<sup>283</sup> . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند62، پرونده ویژه 2، پوشه 1806، برگه 31 .  
<sup>284</sup> . همان جا، برگه 30 .

م. غوث، علما به سود بچه سقاء رای دادند. اما، در روز بعد، در هنگام نماز، استاندار نظامی تپانچه در دست، در واقع ملا را وادار به بردن نام امان الله خان کرد. این سان، اوضاع همین گونه برای چندی آشفته مانده بود.

به تاریخ 27 مارچ، شجاع الدوله - سفیر افغانی در بریتانیای کبیر که از لندن فرا خوانده شده بود، به تقاضای امان الله به عنوان استاندار نظامی به هرات آمد. آمدن او، برای چندی در ظاهر به اوضاع آرامش بخشید و جلو تبلیغات آشکار روحانیت را در برابر رژیم پیشین گرفت. اما نیروهای بیشتر آشتی ناپذیر به رهبری عبدالکریم، به مخالفت در برابر م. غوث خان ادامه دادند و همچنین دشمنی میان شیعیان و سنی های بومی را که در آغاز ماه مارچ سوگند خورده بودند در صلح و صفا زندگانی کنند؛ بر می انگيختند. همچنین میان والی نو و م. غوث خان بلندپرواز، که دیگر تنها بر نیروهای ولایت فرمان می راند، تنش هایی بروز کرد. دعوا را بایستی امان الله خود حل می کرد. اما در این هنگام، در سپهر سیاسی - نظامی شمال باختری کشور، یک ستاره نو - جنرال عبدالرحیم خان پدیدار شد و به گونه یی که از کار برآمد، برای یک مدت دراز.

با نام و کارروایی های این آدم، رویدادهای بسیاری در اواخر سال های دهه های 1920-1930 کشور پیوند می خورد که در باره آن ها، تاریخ نویسی جهانی و افغانی، به گونه نادادگرانه یی سکوت می نماید. گذشته از همه، خود شخصیت عبدالرحیم خان و آن تجربه یی که او به فرهنگ سیاسی افغانی و پراکتیک این دوره به ارمغان آورد، شایسته و سزاوار بررسی های بس دقیقی است.

زندگی نامه عبدالرحیم (به ویژه زندگی سیاسی وی و بالارفتنش از نردبان مدارج سیاسی) که در یکی از آشفته ترین برهه های تاریخ نوین افغانستان، می زیست؛ خیلی برجسته است. خاستگاه او خیلی بی پیرایه بود. او، پسر عبدالقدیر صافی از ولایت پروان بود.<sup>285</sup> عبدالرحیم در کوهستان، تقریباً به بهای 150 هزار روپیه، زمین داشت. پسان ها، خواهرش با محمد حسین خان - مستوفی الممالک پرتوان امیر حبیب الله خان [پدر استاد خلیل الله خلیلی-گ.] عروسی کرد - راستش، این پیوند خویشاوندی، با اعدام مستوفی الممالک [به دست امان الله خان-گ.] برای خانواده رحیم خان نکبتبار و شوم گردید. در سال 1919 عبدالرحیم به

---

285. خلیل الله و داد بارش - پژوهشگر افغانی [باشنده هالند-گ.]، خاطرنشان می سازد که زادگاه عبدالرحیم خان، شهر محمود راقی در کوهستان بود. نش به: «قیام و حکومت امیر حبیب الله خان بچه سقاء (جنوری - اکتبر سال 1929) در افغانستان»، مسکو، سال 1996، برگ 26. افغانستان شناس امریکایی - ل. آدامک وی را «تاجیکی از کوهدامن» می خواند. نش به :

خدمت ارتش درآمد و نظامی شد: در جوانی، در دربار امیر حبیب الله خان در کاخ، در گروه ویژه یی که از امیر پاسداری نموده و برای او سرگرمی های گوناگون راه می انداخت، خدمت نمود.

در آینده، درکارنامه او، مقام های ریاست مرزبانی در قره تپه و فرماندهی پادگان مزارشریف که شمار نیروهای آن به یک هنگ (غند) می رسید، پدید آمد. امان الله به او اعتماد نداشت. اما به خاطر پاسداری از تمامیت ارضی افغانستان، به او ارج می گذاشت که به همین خاطر، به او فرماندهی یک تیپ (غند) و 1000 جریب زمین را در منطقه مرزی پنجه داد.

هنگامی که پاییز سال 1929 شورش شینواری ها آغاز شد، پادشاه به عبدالرحیم فرمان داد تا با افراد و پول به کابل بیاید و سوق این نیروها را به سوی جلال آباد، برنامه ریزی نماید. فرمانده سپاهیان مزار، با آمدن به کابل، با یک دسته هزار نفری، در کمک به پادشاه شتاب نکرد و با گریز از پایتخت، به بچه سقاء پیوست.<sup>286</sup>

همو او بود که کوشید تا جلو تاراجگری ها را پیش از رسیدن قدرت به دست شورشیان بگیرد. به دستور او رهنان و یغماگران خزانه را تیرباران و برای ترساندن برهم زندگان نظم پشت خر می بستند.

فرمانروای نو، عبدالرحیم را که در آن هنگام جنرال بود، به عنوان رییس کمیسیون اصلاحات- رییس تنظیمیه (مقامی که از زمان امان الله حفظ شده بود و گاهی در اسناد یا به اشکال دیگر یادآوری می شود) در ولایت هرات گماشت. در عین حال، به او ماموریت داد تا در راه، کودتاهایی به سود او در مزارشریف و میمنه- مراکز مهم ترکستان افغانی، راه اندازی نماید. کودتاهای او با پیروزی انجام شد. آن هم در حالی که آخرینش پیش از ورود وی رو داد: به تاریخ 28 فبروری سال 1929 او دیگر در کرسی فرمانده پادگان ولایت یا ترکستان افغانی، در مزارشریف نشسته بود. با او، میرزا قاسم خان- نماینده خاص رژیم نو کابل- تاجر و زمیندار سرشناس تاجیک تبار بومی، که به اتهام نیرنگ بازی و بزهکاری و فروکاستی در رس رسانی، با بی مهری امان الله روبرو شده بود، به شهر وارد شد.

مقصد بعدی او پس از میمنه، نقطه آخرین مسیرش- هرات بود: به تاریخ 13 اپریل 1929، او با گروه نسبتاً کمی (بر پایه برخی از اطلاعات، 500 سپاهی و نزدیک به 1000 مهاجر ترکمنی و چندین دامدار بومی)<sup>287</sup> از میمنه به راه افتاد.

<sup>286</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 4، پوشه 147، برگ 13: همان جا، پرونده ویژه 13، کارتن 41، پوشه 161، برگ 113 .

<sup>287</sup> . همان جا پرونده ویژه 11، کارتن 4، پوشه 147، برگ 140 .

در ادامه لشکرکشی عبدالرحیم، که دسته های او به سوی شهر بالامرغاب و قلعه نو (آخرین شهر به فاصله 98 کیلومتری شمالی-خاوری هرات) آغاز به پیشروی کردند، در هرات آگاهی یافتند: شجاع الدوله - فرمانده نو، که از مدت ها پیش با پیشوای مهاجمان آشنایی داشت، می خواست با او با پا در میانی برادرش که در شهر هرات می زیست، به تفاهم برسد. مگر، م. غوث خان - فرمانده پادگان هرات، به اوضاع، به دیده دیگری می نگریست: او، پنهان از شجاع الدوله، فرمان داد تا عبدالرحیم خان را بازداشت نمود و سر به نیست کنند و خود با نیروی چشمگیری به «پیشواز» او شتافت. با این امید که فرمانروایی امان الله خان را در سراسر مسیر حریف تا کابل پهن نماید.

در هنگام برخورد دو سپاه در منطقه بالامرغاب، گماشته بچه سقاء پیروز از میدان به در آمد: بخش بزرگی از سپاهیان چهار هزار نفری غوث خان در برابر ترفندهای ملاحی دسته های ترکستانی تاب نیاورده و به اردوگاه حریف پیوستند. و او خود با نیروهای بازمانده که شمار کل آن ها به 104 نفر (از جمله 16 افسر، به شمول پسر و برادرزاده اش، که در شوروی درس خوانده بود)، می رسید، به تاریخ 24 اپریل از مرز افغانستان - شوروی در بخش گروه مرزبانی مرو گذشتند، که در آن جا بازداشت و به کوشکا فرستاده شدند.<sup>288</sup>

سپهدار نگونبخت، می خواست بی درنگ برای آرایش دسته های نو و ادامه نبرد با رحیم، به هرات برود. مگر، شجاع الدوله بازگشت غوث خان را نامطلوب می پنداشت که در این باره به طرف شوروی گوشزد کرد. روشن بود که شجاع الدوله و غوث خان در یک فرصت بس نامناسب و ناگوار، آغاز به همچشمی و رویارویی نموده بودند: به گواهی اسناد دیپلماتیک شوروی وقت، شکست غوث خان، نه تنها به معنای شکست طرح او در زمینه سرکوب نیروهای عبدالرحیم خان، بل نیز ناکامی اندیشه های دارای ابعاد گستره تر در رستاخیز حاکمیت امان الله در شمال افغانستان و سپس در کابل، با نیروهای مشترک افغانی - شوروی بود.<sup>289</sup>

---

<sup>288</sup> .بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوندکارخان، پرونده ویژه 12، کارتن 71، پوشه 75، برگ های 82-83 و 106 و نیز فوند رفتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 68، پوشه 151، برگ های 98-99.  
<sup>289</sup> . درد مندان در تاریخ ما به این رویداد بسیار کوچک، مگر، بس مهم و تعیین کننده که در واقع سرنوشت کشور را رقم زد و زمینه ساز سرنگونی امان الله خان گردید، توجه بایسته نشده است. شکست غوث خان و پیروزی عبدالرحیم خان موجب افتادن هرات به دست هوادارن امیر حبیب الله خان کلکانی گردید، در واقع ارتباط هرات را با قندهار گسیخت که با این کار راه رس رسانی به قندهار از شوروی قطع شد و شوروی ها نتوانستند جنگ افزارها، مهمات و سوخت مورد نیاز امان الله برای یورش

اندیشه چنین عملیاتی، در بهار سال 1929 ریخته شده و سر از میانه های اپریل، با یورش دسته های افغانی-شوروی [به سرکردگی غلام نبی خان چرخي و فرمانده پریماکف]-گ. [ بر مزارشریف؛ آغاز گردیده بود.

در این میان، عبدالرحیم خان که نیروهای خود را افزایش داده بود، به هرات نزدیک می شد. پس از رفتن دسته های غوث خان، در شهر تقریباً سپاهی یی نمانده بود و وعده های خان های بومی و نمایندگان اقلیت های تباری (هزاره ها و جمشیدی ها) مبني بر به میدان آوردن هفت هزار جنگجو، نیز جامه عمل نپوشید. در این گیر و دار، شجاع الدوله - استاندار نظامی تصمیم گرفت به شگردی دست یازد و به فریب مردم و حریف بپردازد: او، به تاریخ 25 اپریل جشن بزرگی «به مناسبت افتادن کابل به دست امان الله و گریختن بچهء سقاء»<sup>290</sup> به راه انداخت!

شجاع الدوله که نیروی حقیقی برای پدافند شهر نداشت، تنها به همکاری روحانیون (که به آن ها وعده داده بود به م. غوث خان اجازه بازگشت دو باره به هرات را نمی دهد)، امیدوار بود. هیاتی هم که با هدف گفتگوهای صلح متشکل از بیست ملا، به تاریخ 27 اپریل به پیشواز عبدالرحیم خان فرستاده شده بود، همه به او پیوستند. شجاع الدوله که ناگزیر به تاریخ چهارم ماه می در زیارتگاه گازرگاه به بست نشسته بود، روز بعد توانست به کوشکا بگریزد - جایی که دیگر هم میهنان همزمش به رهبری م. غوث خان در بازداشت به سر می بردند.

به گزارش سر قنصلگری شوروی در هرات، ورود رحیم خان به شهر، «به راستی راهپیمایی پیروزمندانه یی»<sup>291</sup> بود، زیرا از سوی هراتی ها نه تنها به عنوان رهایی از شر زورگویی های ماموران امان الله و دیکتاتوری م. غوث خان، بل نیز به عنوان احیای ارزش های ناب اسلامی ارزیابی می شد. جشن پیروزی،

---

به کابل را از راه هرات به قندهار برسانند. همچنان بالقوه زمینه گسیل نیروهای کمکی به او برهم خورد.

مهم تر از همه، امان الله خان حتا پس از شکست می توانست یکرست از قندهار به هرات بشتابد و به بازآرایی نیروهایش بپردازد و با دست داشتن سه ولایت مهم قندهار، هرات و مزار شریف، تا فراهم آمدن زمینه برای یورش به کابل، بر نیمی از کشور فرمان براند. -گ.

<sup>290</sup> بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، پرونده ویژه 11، کارتن 68، پوشه 151، برگ های 98-99. این «خبر» صحنه سازی محض هم نبود. مقارن با این اوضاع، دسته های غلام نبی خان چرخي کاملاً در ترکستان افغانی فرمان می راندند و در برنامه داشتند تا کابل پیشروی نمایند. چیزی که شجاع الدوله که در حلقه بالایی امانی ها شامل بود، بی تردید از آن آگاهی داشت.

<sup>291</sup> بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 4، پوشه 147، برگ 5.



اندکی با کشتار شیعیان تیره شد- هنگام سرازیری نیروهای رحیم خان، تا بیست نفر کشته شدند.

از جمله، حاجی مختار- تاجر سرشناس که همراه با دیگران به پیشواز عبدالرحیم خان شتافته بود. اما، حاکم نو (که در آغاز، خودش را به عنوان سرپرست کمیسیون اصلاحات (رییس تنظیمیه) معرفی کرده بود- همان گونه که چنین پستی را در آغاز، در کابل، برایش پیشنهاد نموده بودند) بی پرده ابراز می داشت که «هراتی ها ترجیح می دهند از دین اسلام رو بگردانند تا این که زیر دستی شیعیان را بپذیرند».<sup>292</sup> هرچند هم، حاکم نو، نه جامعه شیعه بومی، بل همسایه های پارسی را در نظر داشت که از گذشته ها به هرات دلچسبی نشان می دادند.

عبدالرحیم خان که به گونه غیر منتظره در یک ولایت مهم استراتژییک و از نگاه اقتصادی توسعه یافته به قدرت رسیده بود، موقف بس خویشتندارانه یی را به ویژه در امور داخلی پیش گرفت: وی از جمله، شناسایی رسمی رژیم بچه سقاء را نیم سال آزرگار به تاخیر انداخت و آشکارا، در اجرای فرمان های کابل از جمله در پرداخت مالیات و گماشتن کارمندان از مرکز، شتاب به خرج نمی داد.

جنرال عبدالرحیم خان (او رتبه نایب سالاری، یعنی معاون فرمانده کل داشت)، از همان روزهای نخست، آغاز به پناهی به افکار عمومی کرد و ارگان نمایندگی- مجلس را که خود در هرات ایجاد نموده و رهبری می کرد، به عنوان نماد قدرت مردمی می پنداشت. مجلس هرات متشکل از 48 نفر- بیشتر اشخاص دارای القاب روحانی، زمینداران و افسران بود.<sup>293</sup>

عضویت دو نماینده از باشندگان مرزی: هزاره ها و جمشیدی ها، رنگ و بوی دموکراتیک ویژه یی به او، می داد.<sup>294</sup> والی، نهاد «دست ساخته» خود را، «مجلس اعیان» نام داد و بر آن بود که چنین ساختار قدرتی سراسری خواهد شد. او به نمایندگی از مردم، نامه یی عنوانی بچه سقاء فرستاد و خواستار آن گردید تا مجلس سراسری افغانی را در کابل فرا بخوانند. بنا به برخی از مدارک تایید نشده، او هم با آوندهای رحیم خان همنوایی نشان داد و وعده سپرد، تا بی درنگ پس از پیروزی بر

<sup>292</sup> . همان جا برگ 7.

<sup>293</sup> . نکته شایان یادآوری این که در سکه هایی به بهای 1-5 افغانی، که ضرب آن ها را عبدالرحیم خان برای پرداخت پول سپاهیان سازماندهی کرده بود، دو نوشته «افغانستان» و «مجلس هرات» ریخته شده بود. خلیلی، اسلام آباد، 1984، برگ 18.

<sup>294</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، کارتن 70، پوشه 156، برگ 249.

نادرخان، افغانستان را کشور جمهوری دارای مجلس ملی اعلام نماید.<sup>295</sup>

جمهوریخواهی والی هرات، که استوارانه (راستش، به دلیل اوضاع عینی...)، یکی از ولایات کلیدی کشور را نزدیک به پنج سال آنگار (از بهار 1929 تا میانه های 1930) آن هم خلاف میل مرکز-رهبری کرد، موضوع ویژه یی است. دیپلمات های شوروی-کارمندان قنصلگری هرات که آزمایش های سیاسی-اجتماعی رحیم خان را از نزدیک و با دلچسبی نظاره می کردند، برآن بودند که این آزمایش ها تنها تمایلات «باآلایشانه یی» بودند مبنی بر «ایجاد ولایت جداگانه با حفظ حکومت مردم با سنت قرآن».<sup>296</sup>

رحیم خان، خود، که به این گونه تجارب-هم تجربه شوروی و هم تجارب جهانی؛ دلچسبی نشان می داد، بارها اندیشه مبدل ساختن هرات به یک استان خودگردان یا حتی جمهوری را مطرح می کرد. چنین تمایلاتی، به ویژه در پاییز سال 1929 در آستانه افتادن کابل به دست نادریه و تهدید سرکوب از سوی نیروهای پشتونی میانه رو-محافظه کار به رهبری نادرخان؛ نزد او تقویت شدند: عبدالرحیم خان در یک گفتگو با غلام جیلانی خان چرخي، ابراز داشت که «با همه نیرو برای اعلام جمهوری مستقل هرات مبارزه خواهد کرد»- که موجب شگفتی وی گردید.<sup>297</sup>

[پروفیسور-گ.] حسن کاکر- [تاریخ نویس افغانی-گ.]، بر آن است که عبدالرحیم خان در هرات، شکل جمهوری حکومت طراز خلافتی (اسلامی) را برپا نموده بود که از ریشه از طرح های سیاسی رایج شده از سوی سکولاریست های چون اعضای «حزب نقابدار»، تفاوت داشت. از دیدگاه کاکر، این جمهوری گرایی مذهبی در واریانت هراتی آن، فاکت اداره این ولایت از سوی کمیته (مجلس) را، که بیشتر متشکل از سرشناسان مذهبی، کارمندان و دیگران بود، به نمایش می گذاشت.<sup>298</sup>

در این میان، نمی شود ایده های جمهوری یا دست کم پارلمانی-مشروطه را پدیده مطلقاً نوی هم برای هرات و هم برای کشور

<sup>295</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 4، پوشه 147، برگ 8.

<sup>296</sup> . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، کارتن 70، پوشه 156، برگ 250

<sup>297</sup> . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 1806، برگ 181، 174-186

<sup>298</sup> . Kakar, Hasan. The Fall of the Afgan monarchy in 1973,-International Journal of Middle Eastern Studies ,1978. v .9.№2, p.196.

به گونه یی که مدارک مستند بایگانی وزارت خارجه روسیه نشان می دهند، زندگی واقعی سیاسی «جمهوری هرات» در هنگام فرمانروایی عبدالرحیم خان زیر لوای اقتدارگرایی او، گذشت و بر شالوده اصول آموزه های باوری دین اسلام استوار بود، با آن که عناصر ترقیخواهی مدنی را نیز نادیده نمی گذاشت.

در کل؛ به شمار آورد: روی هم رفته، روشن است که در آغاز سده بیستم، در همین هرات، پیشاهنگان مشروطه، نه بدون تاثیر مبلغان پارسی، خواستار ایجاد مجلس نمایندگی که قدرت شاه را محدود می کرد، بودند. چنین ایده هایی به گونه سازمانیافته در جنبش مشروطیت، که از سوی رژیم در اواخر نخستین دهه سده بیستم سرکوب شده بود، بازتاب یافته بود.

رستاخیز این تمایلات و گرایش های جمهوری خواهانه مرتبط با آن، درست در سال های آشفتگی ها و آشوب های اواخر سال های دهه 1920- اوایل سال های دهه 1930 که روزنامه برونرزی «افغانستان»، بنیاد گذاری شده در تابستان 1929 در لاهور از سوی م. احمدخان افغان، تریبون آن گردیده بود، دوباره جان گرفتند.<sup>299</sup> در خود افغانستان، در همین دوره بحرانی برای کشور، همو، برخی از رهروان راه آرمان های مترقی- لیبرالی و نیز مهره هایی مستقل هوادار خودگردانی/ تجزیه طلبی و پاسداران ارزش های مدرن و سنتی چون عبدالرحیم خان، در سپهر سیاسی درخشیدند. اما تجربه هراتی مدل «جمهوری گرایی» در آن سیمایی که از سوی عبدالرحیم خان پرداز (پیاده) شد، در واقع، مدل سکولاری نبود. هر چند هم، چیزهای بسیار نوي را در پراتیک سرنوشت سیاسی و اجتماعی افغانستان به ارمغان آورد.

عبدالرحیم خان، با تلاش به تقویت و حتا گسترش پایه های اجتماعی قدرت خود، دست به انجام یک رشته اقدامات عامه پسند یازید. برای نمونه، اقلیت های تباری باشندگان نوار مرزی ولایت هرات و همچنین دهقانان را برای دو سال، از پرداخت مالیات، معاف گردانید. هرچند، به زودی نه تنها تصمیم خود را تعدیل کرد، بل حتا فشار مالی را (با وضع عوارض جدیدی به نام «عین» برای تقویت حکومت) بیشتر هم ساخت.

برخی از گام های حاکم نو هرات، که در بحث های پر دامنه و مکرر با ا. پالیاکف- قنسول شوروی، مطرح می گردیدند، سزاوار ستایش بودند: مبارزه با رشوه خوری، گشایش دفتر شکایات، بازدید از نواحی و دیدار با باشندگان ولایت، با آن که این گام ها هرگز گواه بر تمایلات شوروی گرایانه نبودند. برعکس، رحیم خان به خشم آمده از اقدامات مشترک شوروی- افغانی در ترکستان افغانی در تابستان سال 1929 برای به راه انداختن جنگ مقدس (غزوات) در برابر شوروی آماده بود.

او، در زمینه دستورهای بایسته را صادر و برای یورش بر دسته های مهاجران ترکمنی مستقر در استان هرات آمادگی می

<sup>299</sup> . برای نمونه، نگاه شود به: خ. نظرف، «جنبش های توده یی و روشنگرانه- فنودالی ستیز در افغانستان» (اواخر سده 19- اوایل سده 20)، دوشنبه، 1976، صص 199-200 و همچنان: امامف ش. ز. «تاریخ اندیشه های اجتماعی افغانستان در نیمه دوم سده 19- نیمه نخست سده 20»، رساله دکتری، مسکو، 1994، ص 296.

گرفت. مگر، بنا به یک رشته عوامل، یورش صورت نگرفت: عملیات شوروی-افغانی در مزار شریف برهم خورد و به ناکامی انجامید. رحیم خان، خود نیز به مرور زمان در خط شوروی و موقف نمایندگان مشخص شوروی پتنسیال همکاری برای پیشبرد بازی های پیچیده سیاسی که او طی سالیان با کابل، پیش می برد، را می دید.

داوری در باره دینامیک حقیقی داخلی مناسبات او نسبت به شوروی، دشوار است. با این هم، بیخی روشن است که پراگماتیسم بر آن سیاست خارجی چیرگی داشت که رحیم خان در چهارچوب اختیارات خود پیش گرفته بود. همراه با آن، پیچ و خم های گذشته سیاسی حاکم هرات، هرگز بر آن که او دوستانه متمایل به همسایه شمالی باشد، کمک نکرد.

این را می توان دست کم از روی از خاطرات «آبدار» ل. نیکولین-کارمند پیشین قنصلگری شوروی در هرات باز یافت: «در چهل دختران در هژده کیلومتری کوشکا، عبدالرحیم خان- سرهنگ مرزی، آدم لاغر، خشک شده از بیماری ملاریا، زرد رنگ با سبیل چینی کار می کرد. می توان گفت او تا حدی سلسله جنبان مساله جمشیدی، بود. وقتی که ما با او در نیزارها دیدار کردیم و در هنگام احوال پرسسی، دست استخوانی و خشک سرهنگ مرزی را فشردیم و با خوشرویی جویای صحت مندی یک دیگر شدیم، در دل مرگ ناگهانی و زود هنگام یک دیگر را آرزو می کردیم. این دست بزرگ استخوانی، تا آرنج در خون مرزبانان، کارگران راه آهن ما و ترکمن های جمشیدی شوروی آلوده بود و این تنها یک گپ کنایه آمیز نیست. ... ما بیخی دقیق می دانستیم، که او سهمیه خودش را در هر «شکار» (رهزنی) باسماچی ها، داشت».<sup>300</sup>

وضعیت جغرافیایی و سیاسی حاشیه یی هرات در جنگ سال های دهه های 1920-1930، بند بازی های ماهرانه رحیم خان با علایق اجتماعی و تمایلات باشندگان بومی، به او اجازه دادند نه تنها ساختار کارای پایداری را ایجاد کند، بل نیز سایه نفوذ خود را بیرون از مرزهای ولایت پهن سازد. آدم های وفادار به رحیم خان، کرسی های رهبری را در نواحی سبزوار (اسفزار یا شیندند کنونی-گ.)، فراهم (در این جاها نیز مجلس های منطقه یی به وجود آمده بود) و میمنه گرفتند. جنرال حتا تلاش ورزید تا قندهار برسد. مگر با ژرفایابی بجران رژیم بچه سقاء، که در ظاهر ولایت هرات هم زیر چنبر آن بود، موقف رحیم خان نیز کمی سست گردید.

رحیم خان بر آن بود که در رویارویی میان «سقاوی ها» و نادریه، باید بی چون و چرا در کنار بچه سقاء ایستاد، زیرا می پنداشت که نادر «مشی ضد استقلال افغانستان را پیش می

<sup>300</sup>. نیکولین ل.، یادداشت های همسفر (خاطرات)، جهان نو، 1931، کتاب شماره 10، صص 82-83.

برد و آله دست ساده انگلیسی ها است». او، حتا خواهش مستقیم نادر را مبنی بر حمایت از وی، با سپردن وعده واگذاری حکومت هرات برای او، رد کرد. مگر مجلس به ریاست عبیدالله جان از موقف والی پشتیبانی نکرد و وقت گذرانی و فرصت طلبی را پیش گرفت. آنچه مربوط می گردد به تمایلات باشندگان استان هرات، آن ها با بیزاری از امان الله، هرگز از حکومت بچه سقاء- که او را فرمانروای موقت می پنداشتند، نیز خشنود نبودند.

پادشاه گردشی در کابل، در میانه های اکتبر سال 1929 برای «جمهوری هرات» و خود رحیم خان آزمون جدی می شد: سلسله نو، که خاندان اشرافی پشتونی مصاحبان در سیمای شخص نادرخان و برادران او، روی کار آمده بود، آن خودمختاری می را که لیدر هراتی تمثیل می کرد، آن هم در توأمیت با رژیم «سقاوی» بر نمی تابید.

نخست وزیر- هاشم خان، بی درنگ، حتا بدون آگاهی پادشاه و حکومت، برای تبدیلی رحیم خان با گماشتن گورنر جنرال و فرمانده پادگان «خود» از فراه به جای او، تلاش کرد. اما شهریار هرات به پدرود گفتن با قدرت خود شتاب نداشت: هیات مجلس که در آغاز نوامبر وارد کابل شده بود، سرسختانه مایل به دفاع هم از ساختار نو قدرت در ولایت و هم ترکیب کادری اداره محلی بود. یکی از آگاهان شوروی در زمینه گزارش داد: «هیات [هراتی] همه با هم به یک زبان می گویند که «دیگر سخن بر سر اشخاص نیست- امان الله خان، حبیب الله خان، نادر خان و... دیگر، در دولت، کارها را مردم (ملت) حل و فصل می کنند». آن ها به کابل با دید سرفرازانه، با استقلال فکری معینی که دارند، می نگرند. خیلی ها می بالند که ولایت هرات- غربی ترین ولایت است که توانسته است خود را از جنگ داخلی کنار بکشد و صلح و آرامش و نظم داخلی را حفظ کند».<sup>301</sup>

... و کابل ناگزیر به عقب نشینی بود: فرمان نادر خان در باره گماشتن عبدالرحیم خان به عنوان فرمانده ارتش و والی موقت ولایت، به هرات رسید. مگر جنرال این جا هم به خط خود وفادار ماند: او تنها این تقرر را با گرفتن تایید جامعه هرات، پذیرفت. شناختن رسمی «نادریه»: بر او خیلی ها گرانتز از این تمام شد. او، در آغاز، تلگرام طفره آمیزی در باره فرمانبرداری خود از «کسانی که در حال حاضر بر کابل فرمان می رانند»، گسیل داشت و تنها با پافشاری قنسول شوروی موقف مشخص تری گرفت. رحیم خان، دلیل تاخیر و حتا بی میلی در شناختن رژیم نادر را انگلیسی گرایی (انگلوفیلی) و واپسگرایی پادشاه نو و نزدیکان او، می خواند. او خاطر نشان ساخت که «... آدم هایی چون هاشم خان و شاه ولی خان (برادران نادر،

<sup>301</sup> . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند62، پوشه 1806، برگ 209.

که کرسی های کلیدی در دولت را گرفته اند- و. بویکو) نمی گذارند که در افغانستان مجلس وجود داشته باشد، چه رسد به دیگر دستگاه های نظام جمهوری.<sup>302</sup>

به گواهی اسناد، «عامل شوروی» نقش بس چشمگیری در تعیین مشی سیاسی عبدالرحیم خان و «جمهوری هرات» تحت رهبری او بازی می کرد: «علت این کار آن بود که همانا پرسنل قنصلگری شوروی در هرات، در سراسر دوره جنگ میهنی در افغانستان، ارتباط هرات با کابل را تامین می کرد. استاندار، خود اعتراف می کرد که «مقام خود در هرات را، تنها مدیون و مرهون ما (دیپلمات های شوروی- و. ب.) می داند.

روشن است، این گفته ها تا اندازه یی اغراق آمیز و بزرگنمایی بود. چون، ویژگی اوضاع در ولایت و وضع خود حاکم آن را چند فاکتور، از جمله جغرافیا و نیز وضعیت اجتماعی-اقتصادی این سرزمین گسترده مرزی تعیین می کرد. هرات، با واقع بودن در باختر اقصای کشور، تقریباً «شوکران کشنده جنگ میهنی را نچشیده بود» و بخش بزرگی از باشندگان آن، در گام نخست دهقانان، نیز با آگاهی از همه بیهودگی های نابهنجاری ها، از جنگ کنار مانده بودند. زمینداران بومی توانسته بودند کشتزارها را نگهدارند و نه تنها نیازهای خودشان را از خواربار بر آورده سازند، بل نیز باشندگان مناطق دامدار نزدیک را همانند گذشته، تامین نمایند. در فصل برداشت حاصلات سال 1929 در هرات، غله خوبی گرفته شده و در آمد خیلی خوبی از ناحیه گمرکات و مالیات به دست آمد.

عبدالرحیم خان، خودش را روی هم رفته، به عنوان یک حاکم صرفه جو نشان داد. هر چه بود، صرفه جو تر از سلف خود - شجاع الدوله امانی که پول ها را به چپ و راست باد می کرد و بیشتر از همه والیان دیگر هرات، موجب جنیدخان<sup>303</sup> - قورباشی

---

<sup>302</sup>. بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 4، پوشه 147، برگ های 9-11 .  
<sup>303</sup>. جنیدخان (1857-1938) فرزند خانواده توانگر عشایر ترکمن یهود بود. مدت درازی در روستای خود پست قضاوت و میر آب (توزیع کننده آب) را داشت. در آستانه و در روند جنگ جهانی اول، با متحد ساختن چندین طایفه یهودی در برابر سیاست اصلاحگرایانه میانه روانه خان خیره-اسفندیار خان، «برآمد» کرد. در جنوری 1916 شورش ترکمن ها در برابر خان (ازبیک تبار) را رهبری کرد. پس از سرکوب شورش از سوی سپاهیان روسی، به افغانستان مهاجرت کرد. در تابستان 1916 از افغانستان با آوردن اسلحه به میهن بازگشت و بیشترین ترکمن های یهودی را زیر حاکمیت خود متحد گردانید و برای «رهایی ترکمن ها» اعلام مبارزه کرد.»

بلشویک ها که در ماه دسامبر 1917 در روسیه به قدرت رسیده بودند، استقلال خیره زیر حاکمیت اسفندیار خان را به رسمیت شناختند. مگر، به سال 1918 عملاً قدرت به دست جنید خان افتاد. در جنوری سال 1920 جنید

سرشناس مهاجر ترکمن را می پرداخت. طرفه این که شجاع الدوله با تلاش برای بهره گیری از جنیدخان به عنوان وزنه متقابل در برابر رحیم خان، هنگام یورش وی بر هرات، دست به این کار یازید. مگر، سنجش او درست از کار نبرآمد: بخشی از ترکمن ها خود را از درگیری ها کنار کشیدند و بخش دیگر، برعکس به رحیم خان پیوستند. مگر، با آمدن رحیم خان، وضعیت ترکمن های مهاجر، حتی بدتر گردید. بسیاری از آن ها به تجارت کوچک، فروختن چای و چیدن هیزم و مانند آن پرداختند. ترکمن ها عملاً نمی توانستند به کشاورزی بپردازند، اما برای پیشوایان آن ها زمین هایی داده شده بود (برای نمونه برای جنید خان 58 هکتار زمین داده شده بود)، که آن ها را اجاره دادند. دشواری های مالی، در میان ترکمن ها دعوایی را بروز داد تا جایی که مخالفان جنید خان حتی بازگشت به شوروی را منتفی نمی دانستند.<sup>304</sup>

جنگ میهنی و برهم خوردن روابط اقتصادی سنتی، عملاً سمتگیری بازرگانان هراتی را تغییر داد: بخش با نفوذ تر آن در همان آغاز آشوب، به شوروی و بخش دیگر آن به مشهد (ایران) رفت. بسته شدن مسیرهای تجاری به قندهار و سپس به هند، هرات را با کمبود کالا رو به رو کرد. امکانی که موسسات بازرگانی شوروی بهره گیری از آن را فروگذار نکردند: برای نخستین بار در بازار هرات انواع گوناگون و رنگارنگ کالاهای صادراتی درجه دو

---

خان در پیکار در برابر نیروهای ائتلافی مشتمل بر دسته های رزمی خیوه یی های جوان، یگان های ارتش سرخ و دسته های خان های ترکمنی رقیب، شکست خورده، با دسته های کوچک بازمانده خود، در ریگزارهای قره قوم پنهان شد.

خان نشین خیوه، «جمهوری توده یی خوارزم شوروی» اعلام گردید. نش به: برش های اساسی فعالیت های نظامی-سیاسی جنید خان در سال های 1912-1920، و نیز پلیف آ. ای.، وضعیت سیاسی امارت بخارا و خان نشین خیوه در سال های 1917-1920، سان پتربورگ، 2005، صص 75، 82، 102 و سایر منابع.

تا پایان سال های دهه 1920 جنید خان ناگزیر گردید با حکومت شوروی همزیستی مسالمت آمیزی داشته باشد. مگر به سال 1928 ناچار گردید با هواداران خود نخست به ایران و سپس به افغانستان برود. در آینده، پس از شکست دسته های مهاجران آسیای میانه یی با رژیم کابل نادر خان و یگان های ارتش سرخ، جنید خان بار دیگر به ایران رفت.

Franz e. Die Mauri bei Heart Bemerkungen zu einer kleinen Volksgruppen in Afghanistan.- Sociologus. Zeitschrift für Empirische Ethnosoziologie und Ethnopsychologie. Berlin, 1979, v.29,=2,S.173.

در آثار تازه به چاپ رسیده برخی از مولفان ترکمن، تلاش به خرج داده می شود از جنید خان به عنوان یکی از رهبران جنبش آزادیبخش ملی قهرمان تراشی شود. نش به: احسانف رحیم، اپوزیسیون روحی در ترکمنستان 1917-1935.

<sup>304</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون رفرنتوری درباره افغانستان، پرونده ویژه 12، کارتن 17، پروند 153، برگ 86-85. حتی اعضای خانواده جنیدخان نیز دست اندر کار تهیه هیزم بودند: پسر او، چندین بار به سفارت شوروی با شترها هیزم داد.



(دخانیات، شیرینی باب و ...)، پدیدار شدند و مانوفاکتور شوروی «تقریباً بیخی کالاهای همانند هندی را از میدان بدر کرد».<sup>305</sup> دلیل این گونه دگرذیسی (استحاله)، تا جایی رفتار خشن همسایه غربی-پارس بود. باری، پارسی ها در سراسر امتداد مرز افغانستان و پارس، قرنطین یک هفته یی برقرار کردند که منجر به برهم خوردن تجارت افغانستان با مشهد و سپس اروپا گردید.

با پدیدآیی نخستین نشانه های تثبیت وضع در هرات، اتحادیه های تجاری بازرگانان که پسان ها شرکت ها (تجارت خانه ها) نامیده شدند، به میان آمدند. نقش پیشروی را در روند تجمع سرمایه بازرگانان و خودسازمانگری بورژوازی تجاری در منطقه، شرکت حکیمف (عبدالجید زابلی- تاجر و اقتصاد دان سرشناس که چندی پیش در امریکا درگذشت؛ سال ها در مسکو با این نام می زیست و در شوروی به همین نام شهرت داشت-گ.) - سر اسقف اقتصاد افغانی و یکی از پیشاهنگان مناسبات بازرگانی شوروی-افغانی؛ بازی نمود. این شرکت توانست بر پشم، چرم خام و کالاهای وارداتی، قیمت های انحصاری گذاشته و بازرگانی مرزی را دست خود بگیرد.

بایسته است یادآور شویم که تحکیم مواضع اقتصادی شوروی در استان هرات، که در دوره جنگ میهنی در افغانستان روی داد، گرایش پایداری نیافت. به سال 1930 حکومت هرات یک رشته اقدامات تحدید کننده را روی دست گرفت که منجر به محدود شدن پویایی های سازمان های بازرگانی شوروی، گردید. در نتیجه، گردش کالا میان تاجران هراتی و شریکان شمالی آن ها کاهش چشمگیر یافت و قیمت کالاهای شوروی 50-100 درصد بالا رفت که این کار، روشن است زمینه را برای ورود کالاهای انگلیسی-هندی فراهم گردانید. بر پایه برخی از اطلاعات، حتا دستور نابود ساختن انبارها و کارگاه های شبکه تجاری شوروی، داده شده بود.<sup>306</sup>

در همه این اقدامات، دست داشتن خود والی احساس می شد: وی با ماندگار شدن در کرسی ولایت، در واقع، موقف شوروی ستیزی پیش گرفته بود (در عمل، به چنین موقفی بازگشت). تدوین آیین نامه تجاری بازرگانان بومی، [به گمان بسیار از سوی شورای هرات-گ.] به خود رحیم خان، واگذار شده بود که مصوبه منع تحویل مواد خام به موسسه شوروی «وستوک تورگ» (بازرگانی خاور)،

---

<sup>305</sup> بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، کارتن 17، پوشه 153، برگ. 19. تسوکرمان-رییس بخش سوم خاور، روی گزارش تاریخی 26 نومبر سال 1929 ا. پولیاک-قنسل شوروی در هرات، این ملاحظه را نوشت: «باید این کار تحکیم یابد».

<sup>306</sup> . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 2548، برگ 3 .



با شرایط پیشنهادی آن موسسه، با مشارکت مستقیم او مطرح گردیده بود.

کشیدن شوسه (جاده) از هرات تا مرز پارس؛ وزنه متقابلی در برابر گستره جویی اقتصادی از شمال، ارزیابی می‌گردید. آن هم در حالی که در محافل بازرگانی بومی (به ویژه در شرکت «اصلاح»، که به گروه حکیمف (زابلی) تعلق داشت)، دست کار چاق کنان هوادار پارس- تاجران مشهده، دیده می‌شد. این بازی پیچیده در عرصه اقتصاد و سیاست، از سوی انگلیسی‌ها با گرجوشی تشویق می‌شد. اما، هرگاه در کل، اقدامات عبدالرحیم خان را در قبال پارس ارزیابی کنیم، در آن به دشوار می‌توان بار حسن نیت را یافت. چه رسد به اتحاد. پارسی‌ها با او رفتار همانندی داشتند. تهران، حتا از نادر برکناری عبدالرحیم خان را از کرسی ولایت هرات درخواست کرد. مگر، این کار، نتیجه‌ی در پی نداشت<sup>307</sup> - چون نادر، خود نمی‌دانست چگونه این کار را انجام دهد.

به رسمیت شناختن رژیم نادرخان («نادریه») از سوی عبدالرحیم خان، به معنای آن نبود که حاکم هرات با اندیشه‌های جاه طلبانه و دیگر مقاصد بیشتر نهانی خود، پدرود گفته باشد. عبدالرحیم خان، با اطمینان بخشیدن به نادر از فرمانبرداری بی‌چون و چرای خود از او، همزمان مجلس هرات را مجاب کرد که تنها آن قوانینی را که از سوی مردم تصویب شوند، پیاده خواهد ساخت. در نتیجه، چنان برآمد، که مصوبه‌های حکومت در باره مکاتب، خدمت نظامی و دیگر مصوبات مربوط به افزایش مالیات نو، در هرات نادیده گرفته شد.

در این حال، عبدالرحیم خان، ماهرانه با احساسات افغانی [پشتونی-گ.] ستیزی اقلیت‌های تباری بومی، به ویژه چهار ایماک‌ها یا چهار ایماق‌ها (فیروزکوهی‌ها، جمشیدی‌ها، تایینی‌ها و...) و دیگران که در واحه پنجه بود و باش داشتند، بازی می‌کرد. ناخشنودی آن‌ها، زمینه را برای تبارز اندیشه ایجاد دولت مستقل افغانستان شمالی فراهم نموده بود. عبدالرحیم عملاً در این راستا، در مقیاس منطقه‌ی عمل می‌کرد. او، برای مثال، جمشیدی‌ها و هزاره‌هایی را که در سرزمین شوروی بود و باش داشتند، تشویق به بازگشت می‌کرد و به منظور تقویت تمایلات مبنی بر بازگشت، در میان آن‌ها آوازه‌هایی در باره پس دادن زمین‌هایی که در گذشته متعلق به آن‌ها بود و معافیت از پرداخت مالیات تا مدت چهار سال، پخش شده بود.

چنین آوازه‌هایی تا جایی با آمدن گروه بزرگی از بلوچ‌ها به هرات به رهبری کریم خان که به آنان، بی‌درنگ زمین‌هایی در منطقه اسلام-قلعه داده شد و کمک‌های مالی‌ی نیز ارزانی

<sup>307</sup> . جریده امید، به زبان دری، چاپ امریکا، شماره‌های 454 - 460، سال

شد، تایید می گردید. برای کمک به آدم های کریم خان، در هرات جمع آوری ده فونت گندم از کشتزارها سازماندهی شده بود.<sup>308</sup>

شایان یادآوری است که آمدن کریم خان بلوچ به افغانستان، آگاهانه از سوی عبدالرحیم خان برانگیخته شده بود. با آن که اداره کل سیاسی شوروی در این اقدام، علل عینی بی (بی زمینی، کمبود دام های باربر و تجهیزات فنی، نبود کدآمین خدمات پزشکی، در منطقه بود و باش پیشین بلوچ ها) را می دید. عبدالرحیم خان، با آماده ساختن عملیات برای بازگرداندن بلوچ ها، مقاصد معینی را نه تنها در بازی خود با رقیبان/شریکان شوروی خود، بل نیز با پارس ها در سر می پروراند. با پر(ورق، کارت) بلوچی می شد برای بی ثبات سازی اوضاع در سرزمین پارس، که باشندگان فزونشمار بلوچ داشت، بازی کرد.

راهپیمایی افغانی کریم خان با صد تن از حواریونش و پنجاه پاسدار مسلح، به بهای دادن قربانیان بسیاری انجام شد. نیروهای اکتشاف هوایی شوروی توانستند خط سیر وی را تثبیت کنند و گریزیان را زیر آتش بگیرند: در نتیجه، نود نفر کشته شدند. بلوچ ها، خود شماری از زنان و بچه ها را کشتند. مقارن با اواخر نوامبر، یعنی پس از یک ماه و نیم، بعد از آغاز عملیات، کریم خان به هرات رسید و در آن جا از حکومت شوروی خواست تا دارای و خانواده او را در ازای سپردن وعده دست کشیدن از مبارزه در برابر شوروی، برایش باز گردانند.<sup>309</sup>

گذشته از این ها، والی هرات، در عرصه سیاست داخلی، در پشت پرده، بازی حساس و خیلی پیچیده بی را پیش می برد. آن هم، به گونه بی که نماینده تام الاختیار کمیساریای خلق در امور خارجه در ازبیکستان، نتیجه گیری کرده بود: «عبدالرحیم خان که در ظاهر خیلی احتیاط کار می نماید، ... شاید بازی کردن را دوست داشته باشد. او، به هیچ رو، از ماجراجویی روگردان نشده است.

باید دانست که به محض که فرصت مناسب دست بدهد، به محض که وضع کابل دشوارتر شود، یا به محض که مزار یا ولایت جنوبی با کابل مخالفت کند، رحیم خان می تواند آشکارا در برابر نادر شاه بیستد.<sup>310</sup> برای این هدف، افراد عبدالرحیم خان، تا توانسته اند جنگ افزار و مهمات انبار کرده اند. این جنگ

<sup>308</sup> . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، پرونده

ویژه 2، پوشه 2548، برگ 4 .

<sup>309</sup> . مرکز نگهداری و ...، فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 2540 ، برگ

های 27-30

<sup>310</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند. رفرنسوری در باره

افغانستان، پرونده ویژه 12، کارتن 70، پوشه 156، برگ 206

افزارهاي ساخت آلمان به گمان بسيار با قيمت هاي بازار سپاه قاچاقی خريده شده و از راه پارس به هرات آورده شده است. هرچند هم عبدالرحيم خان و نزديکان وي براي به دست آوردن تفنگ هاي شوروي که کيفيت آن ها آشکارا در جريان عمليات 1929 مزار نمايان شده بود، کوشش بسيار کرده بودند».

در اين ميان، ماموريت فرونشاندن تنش ميان کابل و هرات، به غلام جيلاني خان (نماينده خانواده چرخي- ستون اصلي رزمنده «امانيزم» در دوره جنگ هاي سرنوشت ساز سال 1929) که در آن روزها با انجام ماموريت هاي ناگوار از سوي مرکز مورد بخشايش قرار گرفته بود، سپرده شده بود. جيلاني خان، تابستان سال 1930 به هرات آمد و دو ماه آژگار را در آن شهر سپري کرد. او، در اين مدت، توانست عبدالرحيم خان را وادار به تعويض تقريباً همه رهبران اداره ولايت نمايد: خواجه عظيم- رييس پليس (او نخستين کس از رجال هراتي بود که رحيم خان را دعوت کرد و قلعه نو را در بهار سال 1929 به او سپرد)، مستوفي بومي- دوست وفادارش که بنا به صداقت خود به اين کرسی گماشته شده بود و سر انجام، عبدالکریم خان- نماينده تام الاختيار وزارت خارجه- دست راست والي که در نوبت ايستاده بود.

مهمان، همچنين کوشيد به عبدالرحيم خان لزوم کناره گيري از کرسی فرماندهي ارتش و گماشتن فرستاده نو کابل به اين پست را گوشزد نمايد. مگر، والي که از نردبان مدارج نظامي بالا رفته بود، به خوبي به اهميت نيروي رزمي پي مي برد و براي جدا شدن از آن، شتاب نمي کرد. پادگان هرات نيروي چشمگيري تا ده هنگ (غند) ارتشي، بدون احتساب پليس داشت. مگر، رحيم خان، پس از چندي، ناگزير گرديد بيش از نيمي از اين ارتش را برکنار نمايد.

جمهوري گرايي عبدالرحيم خان- ويژگي اساسي ايديولوژي سياسي او بود تا باورهاي اجتماعي اش. بيشتر سلاح تاکتيکي ويژه يي بود با اهداف خاص: او، اين گونه مي کوشيد بر نوگرايي رفتارهاي خود تاکيد نمايد و شايد هم برخي از ضعف هاي ريشه يي خود (خاستگاه و اصل و نسب اجتماعي خيلي پايين پشتون صافي تاجيکي شده از پروان، پيوند با «سقويه» و ...) را جبران نمايد.

در حقيقت، از اندیشه هاي جمهوريخواهي والي هرات، شمار زيادي چيزي نمي دانستند: ديپلمات ها و استخبارات شوروي، شماری هم از محيط نخبگان کابلي که در روند سال 1929- اوایل سال 1930 چندین بار جا به جا شده بودند و شماری از معتمدترین هراتي ها. اما همه مهره هاي نام برده شده و نام برده نشده، دیدگاه هاي خودشان و در ضمن تصور روشني از وجهه سياسي

عبدالرحیم خان و «مدل» نیمه خودگردان زندگانی اجتماعی در بعد منطقه‌ی‌ی که از سوی او در هرات ایجاد شده بود، داشتند.

در اوایل سال 1930، آیین‌های دموکراتیک‌نمایی که به گونه‌ی متناوب (مانندانتخاب برای لویه جرگه) به راه می‌افتادند و تمایلات مترقی‌حتا تا جایی قانونی شده در سیمای گروه ژورنالیست- سرور جویا، به عنوان عناصر این «مدل»، ارزیابی می‌شدند. در قطب‌مقابل آن، دستگاه دادگاه شرعی که یکی از خشن‌ترین دستگاه‌ها در افغانستان (با اعدام‌های گروهی در ملای‌عام- با به دار زدن‌ها، بریدن سر، دست و پاها، انداختن از برج‌ها، کوبیدن گوش‌ها با میخ و...) بود و گروه محافظه‌کار- رمانتیک خلیل‌الله خلیلی- خواهرزاده عبدالرحیم خان و شخصیت ادبی آینده‌کشور در تراز ملی، قرار داشت.

به ابتکار عبدالرحیم خان، در هرات مدرسه بزرگی ایجاد شد، که قاضی محمد صدیق، مولوی ضیاء‌الدین (از فارغان دیوبند)، نعمت‌الله سلجوقی و دیگر شخصیت‌های مذهبی محافظه‌کار، جاهای پیشتازی را در آن گرفتند.<sup>311</sup> نهاد دیگر دموکراسی هرات دوران آشفتگی و آشوب سال 1929 (اغتشاش)- مجلس، بی‌درنگ پس از استقرار رژیم «نادریه» به خودی‌خود فروپاشید و از هم گسیخت. کادر اساسی آن - روحانیون آرزومند همکاری با نادر نبودند، با آن که در آغاز، همراه با والی به هواداری از وارد ساختن شکل نمایندگی اجتماعی (مجلس اعیان) در تراز سراسر کشور برخاسته بودند.

انتخابات هیات‌ها برای اشتراک در لویه جرگه سراسری سال 1930 زیر کنترل سخت عبدالرحیم گرفته شده بود. حکومت خود، بی‌توجه به مشارکت لایه‌های گسترده باشندگان، نامزدهای نمایندگان را می‌گماشت. در نتیجه، کسان زیر به عنوان نمایندگان شهر برگزیده شدند:

- 1- عبدالکریم خان که در گذشته از او نام برده بودیم،
- 2 - خواجه سید عظیم- نماینده دفتر محلی شرکت «اصلاح»، سخنور آشتی‌پذیر، که تجربه نمایندگی در یکی از جرگه‌های زمان امان‌الله را داشت،
- 3- میر گازرگاه- روحانی‌یی که با شکیبایی و بردباری در دینداری بنام بود و از سواد نسبی برخوردار و به خویشنداری در تصمیم‌گیری متمایز (در تابستان سال 1929 هم‌انا او ملاها را از اشتراک در غزوات ضد شوروی، بر حذر داشته بود)

برگزاری انتخابات در مساجد، در جمع نمازگزاران، می‌بایستی وزنین بودن و آزاد بودن آن را نمایش می‌داد. مگر پس از چند روز، بخشی از نمایندگان، برای کناره‌گیری از کرسی‌های خود

<sup>311</sup> . در سال 1930 این مدرسه بسته شده و استادان پیشرو آن زندانی شدند.

شتاب کردند که این کار حکومت را ناگزیر گردانید انتخابات را دو باره برگزار نماید. این بار، نمایندگان بیشتر آدم های کم تجربه از کار برآمدند. با آن که گزینش شیخ محمد امین<sup>312</sup> - بزرگ شیعیان هرات، «حادثه» ویژه یی شمرده می شد.

عنصر مهم (با آن که از دیدگاه سیاسی کمتر موثر)، زندگی اجتماعی هرات در سال های دهه 1920 و در اوایل سال های دهه 1930، گروه ترقیخواهان گرد آمده پیرامون هفته نامه «اتفاق اسلام» و سردبیر آن - روزنامه گار، سرور جویا، به شمار می رفت. هفته نامه در سال 1920-1921 تاسیس شده و تا سال 1928 با شیوه سنگی به چاپ می رسید.

به گونه یی که ل. نیکولین - یکی از نخستین دیپلمات های شوروی در افغانستان، رایزن قنصلگری در آغاز سال های دهه 1920 در هرات، به خاطر می آورد: «هفته نامه در کاغذ لفاف قهوه یی چاپ می شد و ویراستار روشن بین آن که یک ملا بود، با دست خود، به شیوه لیتوگرافی، تقویم مدنی هرات را تالیف کرد. در بخش اخبار خارجی، خواننده می توانست در باره آن بخواند که در نیویورک خانه ها چهل طبقه دارند.»<sup>313</sup> شجاع الدوله - والی امانی (در اواخر مارچ - اوایل می 1929)، نام هفته نامه را به «فریاد» عوض کرد، مگر، عبدالرحیم خان که شجاع الدوله را از هرات در بهار 1929 راند، نام پیشین «اتفاق اسلام» را باز گردانند.<sup>314</sup>

نویسنده بیشترین اطلاعات تحلیلی هفته نامه، سرور جویا - سردبیر آن و پوششگران اصلی اطلاعات دارای بار بین المللی آن (گاهی هم نویسندگان آن ها) - کارمندان قنصلگری شوروی و به پیمانیه کمتر کارمندان قنصلگری پارس، بودند. کار سانسور را

---

<sup>312</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفتوری در باره افغانستان، پرونده یژه 12، کارتن 5، پوشه 152، برگ 8.

<sup>313</sup> . نیکولین ل. یادداشت های همسفر (خاطرات)، جهان نو، سال 1931، کتاب 9، صفحه 90

<sup>314</sup> . شفیع راحل - فرهنگشناس و روزنامه نگار، نوشت که «اتفاق اسلام» در سال 1919 از سوی صلاح الدین سلجوقی بنیادگذاری شده بود. نش به: Shafie Rahel. Cultural policy in Afghanistan. The UNESCO Press, Paris, 1975, p. 40

تاریخ تاسیس «اتفاق اسلام» را ر. سیکویف، در پی وارتان گریگوریان و م.ک. آخانگ، سال 1920 می پندارند (این تاریخ را ایگور میخاییلویچ ریسنر که به خوبی در مسایل خارجی افغانستان آگاهی داشت، نیز تایید می کرد. نش به: کتاب او زیر نام افغانستان، مسکو، 1948، ص 58) همو، او دیدگاه مولفان خارجی (غربی - افغانی) را در خصوص نام روزنامه های هراتی سال های دهه 1920، بازنویسی می کند. نش به: سیکویف، ر. ر. اوچرک رساله تاریخ مطبوعات افغانی - صفحات تاریخ و تاریخ نگاری هندوستان و افغانستان، مسکو، 2000، برگ 346. اسناد آرشیوی دست داشته، آن روایت را تقویت می کند که «فریاد» - نام موقتی روزنامه «اتفاق اسلام»، بوده است. همین منابع اجازه می دهند تایید کرد که مبتکر تغییر نام آن، شجاع الدوله بود.

عبدالکریم- نماینده تام الاختیار وزارت امور خارجه افغانستان در هرات، انجام می داد. او صاحب چاپخانه می بود که هفته نامه در آن چاپ می شد. تیراژ این نشریه هفتگی (جریده) 1500 نسخه بود، که به مناطق دیگر- به قندهار و کابل نیز گسیل می گردید.

جهتگیری و گرایش سیاسی «اتفاق اسلام» به پیمانۀ بزرگی با دیدگاه های سر دبیر آن تعیین می گردید. در پیرامون او و انجمن سازماندهی شده از سوی او به نام «انجمن ادبیات» [انجمن ادبی]-گ. ]، روشنفکران دمکرات و نمایندگان دیگر لایه های میانی گرد آمده بودند. سرور جویا، خود، برگ های جریده می را که خودش به تنهایی با دستانش به راه انداخته و رهبری می کرد، برای طرح مسایل مبرم و حاد منطقه و کشور در کل: در باره آزادی مطبوعات، وضع رسانه ها، موازین اخلاق اجتماعی و دیگر مسایل به کار می گرفت. او با نگرانی برای رشد علم و فرهنگ، بی باکانه بر نارسایی ها و نا بهنجاری ها و کاستی های جامعه و بالاییان مانند رشوه خواری، تنبلی و ... می تاخت و آن را زیر تازیانه نکوهش و سرزنش می گرفت.

جای ویژه می را در کار روزنامه نگاری و پویایی های اجتماعی جویا و دیگر ترقیخواهان هراتی، مسایل گذشته نزدیک داشت. خیزش سقاوی ها از سوی او به عنوان شورشی که منجر به هرج و مرج و بی نظمی گردید، ارزیابی می گردید که از دیدگاه جویا، با سرشت «انقلاب» چونان روند «دگرگون ساختن شالوده وضع قدیم و پدید آوردن اشکال اجتماعی و باوری نو ملت»، تضاد داشت.

آوازه اتفاق اسلام، به یاری طرح نسبتا بی باکانه و همه جانبه مسایل، بسیار زود از چهارچوب های ولایت بیرون شد و هفته نامه در پایتخت انگشت نشان و زبانزد همگان گردید. بر پایه برخی از گزارش ها، نادر شاه با گسیل نامه خاصی عنوانی عبدالرحیم خان، مشی هفته نامه را ستود و حتا آن را الگویی برای دیگر رسانه ها، عمدتا رسانه های رسمی خواند. علت شکیبایی و بردباری پادشاه، در قبال ترقیخواهان ولایتی، آن بود که به رغم «پویایی های خود»، آن ها، تنها اپوزیسیون «پایایی» برای رژیم بودند.

والی هرات نیز، چندان آشکارا بر هفته نامه خرده نمی گرفت. چون پیکان ها و خدنگ های هنگامه انتقادی ترقیخواهان هرات، نه خود وی، بل نمایندگان روحانیت و شماری از اداره های مرکزی را آماج گرفته بود. علت خویشنداری نمایشی عبدالرحیم خان، شاید، نکته بیشتر باریکتری- همانا حمایت شوروی از هفته نامه بوده باشد. این حمایت، بس ماهوی بود: سرور جویا از تاشکنت مواد انتشاراتی می آورد. او، در باکو حروف چاپی سفارش داده بود (هراتی ها از پذیرفتن پیشنهاد مشابه

قنصلگری پارس خود داری کردند). اتفاق اسلام به گونه منظم از سرچشمه مواد به چاپ رسیده در روزنامه های تاجیکستان و ادبیات سیاسی به زبان های خاوری «سیراب» می شد. این گونه همکاری ها، به دقت پنهان نگه داشته می شد. با آن که رد پای آن در مضمون و مشی عمده ترین و شاید هم تنها نشریه اپوزیسیون قانونی عهد «نادریه»، دیده می شد.

یک رشته عوامل بین المللی و داخلی افغانی (از جمله خود هرات) و همچنین «صفات» کمیاب نیرنگ بازی سیاسی، به عبدالرحیم خان اجازه دادند تا برای چندی نه تنها موقف خود را در شمال باختری افغانستان حفظ کند، بل نیز حتا چونان سیاستمداری در تراز ملی، تحکیم بخشد. مگر بلندپروازانه ترین آرمان های او، هرچه بود، تحقق نیافتند. در سال 1935 سر انجام، فرمان تبدیلی او به پایتخت صادر شد. به گونه یی که در مدارک سرقنصلگری شوروی در هرات یاد آوری شده است: «کابل، با برداشتن رحیم خان، با یک تیر دو نشان زد و همانا: تحقق خواست دیرین خود مبنی بر پس زدن او از هرات و سپس گرفتن ژست در برابر پارس ها در روشنی درگیری های مرزی، به ویژه مناقشه اخیر در زور آباد که با این کار، روشن است می خواهند فشارها و ادعاهای پارس ها را سست و کمرنگ بسازند».<sup>315</sup>

برای آن که جلو ایستادگی ممکنه هواداران حاکم هرات را بگیرند، به آن ولا دو هنگ گسیل گردید- یکی از پایتخت و دیگری از قندهار. در برنامه بود تا بخشی از ارتش هرات را (که اصولا متشکل از کوهدانی ها و کوهستانی ها بود) لغو و افراد ناباب آن را بازداشت نمایند.<sup>316</sup>

عبدالرحیم خان، در اوضاع پدید آمده، ناگزیر گردید با نادریه کنار آید و به تدریج با ساختار نو همگرایی یابد. این در حالی بود که در کابل به او تنها نقش درجه دومی در کرسی وزیر امور اجتماعی و در بهترین مورد- معاون صدر اعظم، قایل شده بودند. نشستن به کرسی معاونت حکومت، [که به او داده شد-گ.] بیشتر به تنبیه همانند بود تا به پاداش: او ناگزیر بود از بام تا شام در دفتر خود بنشیند و حتا برای سفر های شخصی برای بازدید از سرزمین آبایی خود از استخبارات اجازه بگیرد. مقارن با سال های دهه 1940 او در عمل، از آخرین پله های نردبان مدارج رسمی خود بالا رفته بود.<sup>317</sup> مدارهای خودگردانی هرات و جمهوریخواهی او از این هم

<sup>315</sup>. بایگانی سیاست خارجی...، فوند رفرنتوری در باره افغانستان،

پرونده ویژه 17، کارتن 177، پوشه 29، برگ 70.

<sup>316</sup>. همان جا، پرونده ویژه 18، کارتن 178، پوشه 6، برگ 40.

<sup>317</sup>. غبار می نویسد که هنگام شورش صافی به سال 1947، عبدالرحیم خان، که در کرسی معاون وزیر دفاع کار می کرد، و نیز خواهر زاده وی - خلیل الله خلیلی، زندانی شدند. تنها به این دلیل که هر دو به این قبیله

پیشتر- مقارن با میانه های سال های دهه 1930 از هم گسیخته و «آب» شده بودند.

### بخش سوم

## رژیم نادر شاه و پیامدهای «انقلاب» 1929- اوایل سال های دهه 1930

### 1.3. به قدرت رسیدن خاندان مجیا خیل (آل مجیی): سیاست داخلی و خارجی نادرشاه:

سرنوشت نظامی- سیاسی رویارویی های افغانی 1929 مقارن با میانه های اکتبر بیخی تعیین گردید: دسته های قبایل پشتون به کابل نزدیک می شدند و رهبر آنان- نادرخان در آن برهه عملاً یگانه مدعی راستین تاج و تخت در کشور بود. با توجه به غیر قابل پیش بینی بودن رفتارهای دسته های مردان مسلح و در واقع همچنان راونشناسی کوچی های جنگجو، مساله قدرت می بایستی همچنان در صورت امکان با رعایت سنت های بومی حل می گردید.

به این روند، می بایستی جرگه سراسری افغانی مشروعیت می داد که نماینده های آن نه تنها هواداران نادر، بل همچنان نمایندگان استان های شمالی- راهیان جنبش سقایی چندی پیش که بنا به دلایل آشکار در آن هنگام در کابل بودند، اعلام گردیدند. افزون برآن، برای بالا بردن شمار شمالیان در جرگه، پیروزمندان به شوروی ها با خواهشی مبنی بر آن که نمایندگان را با هواپیماهای شوروی به کابل برسانند، رو آوردند.

مساله حاکمیت در دو مجلس، شب 14 بر 15 اکتبر 1929 حل و فصل گردید. در نیمه روز 15 اکتبر، ای. ریکس- سرپرست نمایندگی سیاسی شوروی در کابل یادداشتی (دعوت نامه یی) به دست آورد تا به گونه غیر رسمی [در مراسمی که] به مناسبت اشغال پایتخت از سوی نیروهای نادرخان (بدون کدامین اشاره یی به آن که در این مجلس در نظر است پادشاه معرفی گردد) برگزار می گردد، حضور یابد. سفارت های ترکیه و پارس نیز این گونه دعوت نامه ها را به دست آوردند.

---

پیوند داشتند. نش به: افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، به زبان انگلیسی، ص 179.

بنا به مدارک غیر مستقیمی که هفته نامه امید، چاپ امریکا به زبان دری ارائه نموده است، عبدالرحیم خان همان جا در زندان درگذشت. مگر، به گونه یی که خلیل الله خلیلی گواهی می دهد، عبدالرحیم خان با دو سال نشستن در زندان، هنوز هم چشم به راه آزاد شدن بود که این کار با پا در میانی دوست دوران جوانیش، احمد شاه خان- وزیر دربار انجام یافت. فرمانروای پیشین هرات، پس از درگذشت، در دژ صدق آباد، در پنجاه کیلومتری کابل، به خاک سپرده شد.



به گواهی ریکس، این نمایشنامه تاریخی این گونه می نمود: نادرخان سخنرانی کوتاهی که کمتر کسی می توانست آن را از لابه لای سر و صداها و گیر و دارها و های و هوی حاکم بر مجلس بشنود، ایراد نمود و از هواداران خود، در گام نخست، قبایل وزیری و مسعود به خاطر پشتیبانی ایشان ابراز سپاسگزاری نمود. علی محمد- وزیر پیشین بازرگانی بی درنگ پیشنهاد کرد تا سخنران [نادر خان] را به عنوان پادشاه برگزینند و مولوی فضل ربی به حاضران از مشروعیت این گونه انتخاب اطمینان داد.<sup>318</sup> با همین روحیه غلام محمد- وزیر داخله پیشین سخنرانی کرد.

نادرخان پس از رایزنی با برادران خود، ریکس را فراخواند و دیدگاه او را در زمینه جویا شد. نماینده شوروی بایسته دانست تا با همتایان ترکی و پارسی خود مشوره کند و تنها پس از مشاوره با آنان، فیصله اتخاذ شده از سوی مجلس و خود نادرخان را تایید کرد. حاضران سرازیر شدند تا به نادر خان انتخاب وی را به عنوان پادشاه را شادباش گویند. تاخیر فیصله مساله در باره حاکمیت بر مبنای فرمالیته یا واقعیت امر (برای مثال، پیش کردن مهره های دیگر به شمول پادشاه پیشین- امان الله) می توانست منجر به ادامه خانه جنگی و هرج و مرج در کشور گردد.

رهبران شوروی تقریباً بی درنگ و باز هم پس از هماهنگ ساختن مساله با ترک ها و پارس ها، رژیم نادر خان را به عنوان حاکمیت دولتی قانونی به رسمیت شناختند. به دشوار بتوان گفت که گسیل برادر نادر خان- محمد عزیز خان [پدر سردار داوود خان و سردار نعیم خان-گ.] که پسانتر در برلین به دست هواداران امان الله خان کشته شد، به عنوان سفیر جدید افغانستان [در مسکو-گ.]، تصادفی بوده باشد. اقدامات اداره دیپلماتیک شوروی درست مانند سیاست افغانی آن، موجب برانگیخته شدن نکوهش هایی از سوی ساختارهای بین الحکومتی، در گام نخست، ساختارهای اطلاعاتی گردید. مگر، این اقدامات، بیشتر از همه، در کمینترن (انترناسیونال کمونیستی) که پیوسته از روند اتخاذ تصامیم سیاسی در عرصه جهانی کنار زده می شد، موجب ناخشنودی و سرزنش گردید.

نادرخان و حواریونش که در روند جنگ داخلی، به یاری جنگجویان پشتون و نیروهای خارجی (انگلیس و شوروی) به قدرت رسیده بودند، با نشستن به تخت پادشاهی، با دشواری های مالی و سیاسی بسیار جدی یی سردچار شده بودند. اعلامیه گردانندگان جدید افغانستان و مشی آنان بس احتیاط آمیز بود. این گونه مشی- با تیره بودن اوضاع افغانستان و ضعف مواضع رژیم، دیکته

<sup>318</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند مواد رفرنس در مسایل افغانستان، پرونده 11، پوشه 151، موضوع شماره 67، برگ های 173-175.

می شد. مهره های کلیدی نادریه (نادری ها) در تماس های خود با جانب شوروی، خاطرنشان ساختند که آن ها رفرم های امان الله را ادامه می دهند. مگر این اصلاحات را به تدریج پیاده خواهند کرد. نادریه با تلاش به توحید همه قبایل افغان و ساحات، در گام نخست بر مهربانی همسایه شمالی خود- شوروی می سنجید.

بار اصلاحی نظام و لحن نرم نخستین اعلامیه های رسمی کابل به آدرس شوروی پس از سرکوبی بچه سقاء و، چنین پنداشت را ایجاد می کردند که نادریه- چیزی نمی ماند که ادامه دهنده راه امر امان الله باشد. تنها با آن تفاوت که همه سازندگی ها با «آهنگ کندتری» پیاده خواهد شد. نادرخان- شاه تازه بر تخت نشسته، در تلگرامی عنوانی شاه پیشین، خاطر نشان ساخت: «عهد فرمانروایی شما در تاریخ افغانستان با خطوط زرین نگاشته خواهد شد و من هم به همان راهی خواهم رفت که شما پیموده بودید».<sup>319</sup>

دلیل تکیه یی که رهبری شوروی به نادر خان در اواخر 1929، و در جریان چندین سال بعدی کرده بود، نه اعلامیه هایی بود که حکومت جدید کابل بخش کرده بود، بل این که یگانه نیروی واقعی نظامی- سیاسی در افغانستان، قبایل پشتون بودند که در میان آن ها بیشترین تاثیر را همو نادر خان- نماینده برجسته اریستوکراسی سنتی پشتونی (سرداران) داشت.

فرمانروای نو، هرگونه تلاش به خرج می داد که بر تمایل پشتونگرایی خود تاکید ورزد. او حتا لقب «نادر افغان» را برگزید. مگر، [در این کار] مناسبات تیره ذات البینی نادر با قبایل بی اثر نبود. این در حالی بود که بیشترین تهدید از غلزایی ها- دقیق تر از بزرگترین عشایر این قبایل- سلیمان خیل بر می خاست. در دوره امانی، دسته های جنگی این قبیله به هواداری از بچه سقاء برخاسته بودند. یکی از دلایل پیروزی نادر در اشغال کابل در اکتبر 1929 این بود که کوچ زمستانی سلیمانخیل ها به هند بریتانیایی آغاز گردیده بود.

حکومت در زمینه جلب همکاری روحانیت مساعی بسیاری به خرج داد. شورای علما تشکیل گردید. به شخصیت های روحانی تا جایی این حق باز گردانیده شد تا قسما به عرصه قضا، آموزش و مانند آن باز گردند. مگر ائتلاف نادریه با روحانیت، به این معنا نبود که در افغانستان اسلامیزاسیون عمیق جامعه

---

<sup>319</sup> . برگرفته از : Ahmad N.D The Survival of Afghanistan 1747- 1979. lahore, 1990, p 167.

آغاز گردیده است و بنیادگرایان اسلامی به یکی از ستون های رژیم مبدل گردیده اند.<sup>320</sup>

شاه جدید، هنوز در ماه های نخست فرمانروایی خود، گام هایی برداشت در راستای باثبات سازی اوضاع در کشور. کار دستگاه اداری رو به بهبود گذاشت. در استان ها - کمیسیون های تنظیمیه یا کمیسیون های فوق العاده و تام الاختیار حکومتی به این کار پرداختند. این گونه، کمیسیون ها به ویژه به استان های خاوری و شمالی افغانستان گسیل شدند. همراه با کمیسیون به رهبری یعقوب خان، یک هنگ تقویت شده توپچی به شمال سوق داده شد.

مگر، گردانندگان رژیم جدید کابل، انرژی خود را نه آن چنان در برابر آن هایی که از امیرحبیب الله کلکانی، بل در برابر آنانی که از امان الله خان پشتیبانی می کردند، متوجه ساختند. در این حال، عمده ترین اتهامی که بر آنان وارد می آمد، پیوندهای آن ها با شوروی بود. [همین بود که] بی درنگ، کرسی داران دوره امان الله، برکنار گردیدند و آن قبایل پشتون و هزاره که تکیه گاه اصلی پادشاه پیشین بودند، مورد ستم قرار گرفتند.<sup>321</sup>

همراه با آن، رژیم نادرخان تلاش ورزید با آن نیروهایی که می توانستند برای وی مهربانی نواحی کامل و گروه های تباری را کمایی نمایند، پیوندهایی برپا نماید. این گونه، نادری هایی که به پیگرد هزاره ها در شمال می پرداختند، مستقیماً با رهبران آنان در هزاره جات (هزارستان) - منطقه دشوار گذار کهستانی در مرکز افغانستان به توافق رسیدند.

پیروزی در این مساله، ناشی از چندپارگی درونی هزاره ها بود. افزون برآن، خان های بومی از حق گردآوری مالیات برخوردار گردیدند و باشندگان عادی حق نگه داشتن سلاح های دست داشته خود را. در سرانجام، حکومت مرکزی از گسیل سپاهیان خود به هزارستان خودداری ورزید و راه تفاهم پیمود: همو هزاره ها - که بدنه ارتش منظم را می ساختند - به تکیه گاه اصلی رژیم مبدل گردیدند. نیروهای آنان را می توان

---

320 . برای نمونه، پوبلیسیت نامدار و پژوهشگر تاریخ آسیا و جهان معاصر، دیلیپ هیرو به این موضوع اشاره می کند: Hiro Dilip. Holy Wars . Rise of Islmic Fundamentalism. New York, 1989, p.235 راستش پنداشت او مبني بر این که دوره فرمانروایی نادر شاه «بالاترین چکاد بنیادگرایی اسلامی در افغانستان گردید»؛ متکی است بر پایه بر فاکت های جداگانه حمایت بخشی از روحانیون از نادر در دوره جنگ داخلی 1929 و تقویت قسمی موقوف شخصیت های اسلامی در نظام اداری کشور.

<sup>321</sup> . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، پرونده ویژه 2، پرونده 2208، برگ های 122-123

بسیار زود بسیج ساخت و به یاری موقعیت مرکزی خاستگاه آن ها در برابر هر استان دخواه کشور به پیکار کشانید.

پیشبرد اقدامات یک باره و یا پیوسته و مستمر و گسیل کمیسیون های مسلح ویژه به اکناف کشور در اوضاع افغانستان سال های 1920-1930 تا حدی مفهوم داشتند، مگر رژیم نو می توانست تنها در گام نخست، با ایجاد روابط افقی و عمودی قدرت و سپس پیشگیری سیاست داخلی و خارجی بایسته زیستایی پیدا کند. مگر، همو وضعیت دستگاه اداری بیرون پایتخت یکی از گرانبهاترین مسایل دولت جدید بود. بسنده است گفت که به خاطر تنگدستی دولت، بسیاری از کارمندان تنها نام شان در دفترهای دولتی بود و چنین پنداشته می شد که می توانند تنها سر از یکم اپریل 1930 آغاز به کار کنند.<sup>322</sup>

روی کار آمدن نادر، آبستن پیامدهای معین اجتماعی- سیاسی بود. ناخشنودی جدی یی را در این مساله، بازرگانان تبارز دادند، به ویژه بخش خاص افغانی آن و همچنان آن تاجرانی که از سوی جوامع هندی (عملا از سوی سیک ها) کشور که گرایش به پیوند بازار هندی- انگلیسی داشتند و گروه های بازرگانی آنان را نمایندگی می کردند.

بازرگانی سرشناس افغانی جایی پا یافته در زمان امان الله، به ویژه سرمایه دار متشبهت- عبدالعزیز لندنی [عزیز خان لندنی] و عبدالجید حکیمف [عبدالجید زابلی که در آن هنگام با همسر روسی اش در مسکو با نام خانوادگی حکیمف زندگی می کرد- گ.] با ابتکار حمایت از رژیم نو پیش آمدند و 4-5 میلیون افغانی اعانه دادند (مبلغ یک میلیون افغانی را باید هراتی ها که زابلی نمایندگانی آن ها بود، می پرداختند). این اقدام میهن پرستانه، باید موقف تاجران هندی- اقلیت تجاری خارجی را- که معمولا که نسبت به دولت دارای تمایلات متفاوت بودند، سست می نمود.<sup>323</sup>

راستش، به گونه یی که پژوهشگر روسی پ. الکسی ینکف می پنداشت، اقدامات لندنی می توانستند دارای انگیزه هایی دیگری هم باشند: یکی از نخستین میلیونرهای دوره استقلال، در ازای مهربانی خود، اجازه ساختمان بند دره شادیان را از نادر به دست آورد و ملکیت هایی را به دست آورد- زمین های دشت شادیان را به اندازه بیست هزار هکتار. یگانه شرطی که

---

<sup>322</sup> . بایگانی سیاست خارجی روسیه، مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، موضوع 70، پوشه 156، برگ 104 ب.  
<sup>323</sup> . مرکز نگهداری و بررسی...، فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 1806، برگ های 232-233.

پادشاه گذاشته بود، این بود که عزیز خان برای ساختن بند، به کمک مهندسان و تکنیسین های شوروی رو نیاورد.<sup>324</sup>

یکی از تدبیرهای نادرشاه به مقصد مشروعیت بخشیدن به رژیمش، برگزاري جرگه سراسري ملي نوبتي در ماه سپتامبر 1930 بود. بنا به دستور دولت، به این جرگه 301 نماینده از استان ها (بیشتر ملاها و زمینداران) و 209 کارمند دولتي و افسران نظامي دعوت شده بودند که مورد «نوازش» شاه قرار گرفتند، و باید فیصله هایی بسیار مهمی، مبني بر چگونگی سرشت و پیامدهای اصلاحات پیاده شده در گذشته از سوی امان الله خان در گام نخست، همه فیصله های جرگه 1928 پغمان، اتخاذ می نمودند. همه این فیصله ها، با گرفتن «کمک مالی» از نادری ها، فسخ شده اعلام گردیدند. جدایی از این که پادشاه پشین- امان الله را به باد انتقاد خردکننده پی گرفتند.<sup>325</sup>

گام بعدی که همچنان متوجه تحکیم قدرت نادرشاه بود، فراخواندن شوراي ملي بود. این نهاد در جرگه 1928 پغمان برای پشتیبانی از اصلاحات از سوی گروه های فعال سياسي تحصیل یافته جامعه افغانی تاسیس گردیده بود، مگر احیای کار آن از سوی نادر، برای مقاصد دیگری بود، در گام نخست، برای تایید فیصله های خود وی. نادر، عبدالاحد [خان] ماهیار (مایار) - نماینده وردک را به عنوان رییس شورا گماشت.

عبدالعزیز خان (مدیر جریده «طلوع افغان» - نماینده قندهار) که بر ضد لگام گسیختگی های شاه برآمد نموده بود، به سیزده سال زندان محکوم گردید و بهای بس سنگینی به خاطر آن پرداخت.<sup>326</sup> حکومت همچنان گرفتن امضاءهای نمایندگان را «به سود» نامزدی عبدالاحد ماهیار سازماندهی کرد. مگر تنها 26 نفر از 97 تن قاطعانه از این کار، خود داری نمودند. این آدم های بی باک، رییس جدید گماشته شده را به آن متهم کردند که: او به نمایندگی از شوراي ملي موافقت نامه پی را به امضا رسانیده

<sup>324</sup> . الكسي ینكف. پ.، «مساله کشاورزي در تركستان افغانی»، مسكو، 1933، ص 19.

<sup>325</sup> . امان الله که پسان ها، با اعضای خانواده بزرگ خود به ایتالیا پناهگزين شد، دچار تنگدستی گردیده و در پی آن شد تا یارانه (سوبسایدي) دولتي به دست آرد و یا بتواند از بخشی از دارایی خود که در افغانستان مانده بود، استفاده نماید. برای نمونه، منظور او کارخانه پشمینه بافی و چرمگری بود که عملاً یک کارخانه دولتي بود. نگاه شود به ص 109 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ).

<sup>326</sup> . غبار در ص 104 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ در این باره چنین می نگارد: «عبدالعزیز خان وکیل قندهار (در دوره امانیه مدیر جریده طلوع افغان) علیه عبدالاحد خان- رییس انتصابی بیانیه پی ایراد و تعیین رییس شورا را حق وکیلان دانست نه این که از طرف دولت تحمیل شود. به همین جرم بود که آن مرد محترم به زندان سياسي افتاد و سیزده سال بماند. ریش این مرد در زندان سفید و بینایی چشمانش مختل گردید.»-گ.

است مبنی بر ارایه وام از سوی بریتانیا به افغانستان- چیزی که عملاً صلاحیت این کار را از سوی نمایندگان شورا نداشت.

برای خنثی ساختن شورای ملی، سنا، که اعضای آن همه از سوی شاه انتخاب می شدند، متشکل از 27 نفر ایجاد گردید. در آغاز، در نظر بود که مجلس شورای ملی در ماه مارچ 1931 برگزار گردد. سپس آن را به ماه می 1931 به تعویق انداختند. مگر عملاً به تاریخ 6 جولای 1931 آغاز به کار کرد. در کابل، 97 نماینده از 106 نفری که جرگه سراسری افغانی سال 1930 تعیین شده بودند، گرد آمدند: بخش بزرگ آنان (نزدیک به 65 درصد) نمایندگان را رهبران قبایل تشکیل می دادند. از 20-25 درصد را روحانیون.<sup>327</sup>

بیشترین اعضای شورا از سوی دولت گماشته شده بودند؛ برای نمونه: در کابل، تاریخ روز انتخابات، تنها به کلانتر های محله ها اعلام گردید که به نوبه خود، تنها رای دهندگان طرف اعتماد شان را دعوت نمودند. والیان استان های هرات و قندهار- عبدالرحیم خان و محمد گل خان، که هر یک، بنا به دلایلی، به رژیم کابل متمایل نبودند، می توانستند اوضاع را تغییر دهند. مگر آن ها خطر نکردند اوضاع سیاسی در گستره زیر نفوذ خود و کشور در کل «شور» بدهند.

هر چند، در بافتار شورای ملی، نمایندگان بازرگانان و همچنان بزرگران ره نیافته بودند، با این هم، حتا با این گونه رفتار گزینشی در ایجاد این ارگان، نزدیک به یک چهارم اعضای آن (به شمول معاون رییس شورای ملی) به عنوان اپوزیسیون رژیم موجود برآمد (تبارز) نمودند. نمایندگان این گروه، می خواستند با برگزاری نشست های منظم سالانه، شورای ملی را به ارگان عالی قانون گذاری کشور، مبدل سازند. حال آن که برای حکومت و شاه، نقش قوه اجرایی در نظر گرفته می شد. نمایندگان فعالان موفق شدند بررسی قوانین امان الله خان را سازماندهی نمایند و برخی از پیشنهادهای خود را اریه نمودند. مگر این اقدامات با نبود مطبوعات مستقل، بازتاب اجتماعی نیافتند.

گام های برداشته شده از سوی نادرشاه، در راستای ایجاد نهادهای مشارکت اجتماعی و چیزی که دارای اهمیت نه کمتر است- سیاست خارجی متعادل و متوازن (عقد پیمان بی طرفی با شوروی در 1931 و مانند آن)، برخی از نمایندگان اپوزیسیون را برانگیخت تا در مناسبات خود با رژیم حاکم بازبینی کنند. موقف های مهربانتری را نسبت به او برای مثال، دبیران

---

<sup>327</sup> . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پوشه 161، موضوع 41، برگ های 5-18 .

روزنامه های بروغری «زمیندار» و «افغانستان» که در هند بریتانیایی به چاپ می رسیدند - سید غلام حسن شاه کاظمی و مرتضی احمدخان، پیش گرفتند. آن ها حتی اعلامیه هایی در پشتیبانی از شاه (در واقع توبه نامه ها) و پوشش خواهی از ارزیابی های لغزش آمیز شان در باره اوضاع چند سال اخیر افغانستان پخش نمودند.

دگرگونی های سیاسی آغاز دهه سال های دهه 1930 در قانون اساسی 1931 بازتاب یافتند. مگر آن گونه نیشخند آمیز که غبار - تاریخ نویس و رجل سیاسی تاکید نمود - «حتا وزیران کشور از محتویات این قانون چیزی نمی دانستند» که مواد و بندهای آن اصلا در فیصله های کابینه و یا دیگر ادارات و دفترها در دوره نادرخان اعلام شدند. مگر آگاهی اندک بیشتر افغان ها از محتوای و حتی خود نفس موجودیت قانون اساسی 1931<sup>328</sup> به هیچ رو، به معنای آن نبود که تصویب آن بر زندگی اجتماعی - سیاسی کشور هیچ تاثیری نداشت.

با این همه، آرایش سیمای افغانستان به گونه «مشروطه یی نما» درست همانند تدبیرها در زمینه باثبات سازی اوضاع سیاست داخلی کشور نمی توانستند همه کمپلکس مشکلات پیش روی رهبری نو را از جمله در عرصه سیاست خارجی حل نمایند.

مشی سیاست خارجی دولت نادریه نیز ثابت نبود. مناسبات افغانستان و شوروی روی خط همگرایی توسعه نمی یافت. این گرایش را، غلام صدیق خان چرخي (یکی از هواداران برجسته امان الله که تلاش ورزید مانند بسیاری دیگر از هواداران شاه پیشین با نادرشاه زبان مشترک بیابد)، کوشید پس از بازگشت خود به کابل در بهار سال 1931، بچرخاند. چرخي دست به این ریسک زد تا نادر خان را به آن متقاعد سازد که اوضاع بین المللی (تهدید جنگ جدید جهانی و بسیاری دیگر از مسایل) افغانستان را بر آن می دارد تا به سوی شوروی گرایش استراتژیکی داشته باشد. مگر نادر به گونه دیگری می اندیشید: او بر آن بود که سنجش افغانستان به روسیه با توجه به تجارب تاریخی (شکست شیرعلی خان در سال 1860 و همچنان شکست امان الله خان در اواخر سال 1920) و نیز با رخدادهای روان، تردید بر انگیز

328 . دیپلومات و خاورشناس امریکایی - ل. پاولادا در باره یک فاکت از این هم تکاندهنده تری را گزارش داد: او توانست متن قانون اساسی 1923 دوره امان الله خان را تنها در کتابفروشی های خیابانی بازار کابل بیابد. کارمندان وزارت عدلیه افغانستان از او اجازه خواستند تا از این یگانه نسخه رونوشت بردارند و این گونه، افغانستان بار دیگر، متن نخستین قانون اساسی خود را باز یافت. (نش. به:

Poullada L. Reform and Rebellion in Afghanistan, 1919-1929 L., 1973



است. او همچنان به پیروزی جنبش آزادیبخش ملی در هند کمتر باور داشت.<sup>329</sup>

هنوز در آوان پادشاهی نادر، در آثار تبلیغی-سیاسی، و سپس در آثار پژوهشی شوروی باوری چیرگی یافته بود که روی کار آمدن او درست مانند ادامه چندین ساله دیکتاتوری بلند مدت الیگارش خانان او به پیمانہ بسیار بزرگی به دلیل پشتیبانی دستگاه امپراتوری بریتانیا بوده است.

چنین ادعاهایی تا جایی قرین به واقعیت بودند، دست کم به این دلیل که خانواده نادر که از سوی امیر عبدالرحمان خان از کشور رانده شده بود، در اواخر سده نوزدهم در هند بریتانیایی پناه یافته و در آن جا در تبعید بسر می بردند. او و برادرانش متعلق به جناح میانه رو استبلاشمنت نظامی-سیاسی افغان بودند. آن ها که در واقع مورد نوازش و مهر ورزی بریتانیا قرار داشتند، در زمستان سال 1929 به کارزار مبارزه برای احیای حاکمیت دولتی افغانی پیوستند.

با این هم، با توجه به این که نادر یک پشتون ناسیونالیست اشرافی بود، با رهبری افغانستان که در آن به گونه سنتی انگلیسی ستیزی (انگلو فوبی) نیرومند بود، بنا به دلایل روشنی نمی توانست به مشی یک سویه، حال چه رسد به مشی آشکارای گرایش به سوی بریتانیا پایبند باشد و آن را پیش گیرد.<sup>330</sup>

ناگفته هویداست که سیاستمداران خردورز و روشن اندیش و دیپلمات ها در آن سوی مرزهای افغانستان و هند (در آن زمان همچنین بریتانیا) این را می دانستند-آن ها بر خلاف باور عموم، شتاب نمی ورزیدند از ضعف قدرت مرکزی در افغانستان بهره برداری نمایند و جنوب و خاور آن را به خاک خود بیفزایند، که در این صورت، شمال آن کشور تقریباً به گونه اجتناب ناپذیر از سوی شوروی بلعیده می شد.

به گونه یی که همفریس- سفیر پیشین بریتانیا در کابل در سخنرانی خود در 19 نوامبر 1929 در نشست انجمن همایونی پارلمانی نشاندهی کرد، افغان ها با توانایی بالقوه بازرگانی چهار میلیون پوندی خود در سال، شریک جذابی نیستند. در این جا سخن بر سر موقعیت ویژه سیاسی- جغرافیایی این کشور در مرزهای امپراتوری بریتانیا است.

---

<sup>329</sup>. بایگانی سیاست خارجی روسیه، رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پوشه 158، موضوع 8، برگ های 107-109.

<sup>330</sup>. این مشی در تلاش های خاندان یحیی خیل مبنی بر عقد سازشنامه نو آن هم محرمانه میان دولتی با بریتانیای کبیر در سال های دهه سی- اوایل سال های دهه چهل سده بیستم بازتاب یافت.



... و در این راستا برای بریتانیا در افغانستان سودمند خواهد بود تا این کشور را به عنوان یک بوفر (حایل) با روسیه نو نگه دارد. چون با نزدیک شدن مرزهای این رقیبان سنتی، به دو برابر شدن ارتش بریتانیا در هند نیاز می افتد. همفریس که ماموریت دیپلماتیک او در کابل سالیان درازی به طول انجامیده بود، به جانشینان خود سفارش نمود تمامیت ارضی افغانستان را حفظ نمایند.<sup>331</sup>

آن چه مربوط می گردد به مشی روسیه شوروی در مرزهای شمالی افغانستان، از جمله در دوره های جنگ داخلی سال های 1928-1929، آگاهان کار آزموده انگلیسی آن را بیخی بایسته می پنداشتند.

در یکی از نشست های پژوهشکده همایونی روابط بین الملل بریتانیا در آستانه جنگ جهانی دوم، هنگامی که سخن بر سر سیاست شوروی در افغانستان به میان آمد، خاطر نشان گردید که «روسیه همان مشکلاتی را دارند که ما در مرز هندی خود داریم... ما نمی توانیم آن ها را به خاطر نقض مرزهای این کشور با اهداف صلحجوی سرزنش نماییم. چون خود همین گونه رفتار می نماییم. سیاست روسیه در سال 1929 بیخی درست بود. کسانی که در زمینه آگاهی حرفه یی ندارند، باید بدانند که مرز های سیاسی عین مرزهای اداری نیستند.»<sup>332</sup>

یکی از گام های نخستین و بس ارزنده که دولت نادریه برداشت- آوردن نظم در عرصه های اجتماعی و آموزشی بود. مکتب ها که در دوره بچه سقاء و بسته شده بودند، سر از نو، باز شدند. گرد آوری سامان و اسباب و مواد درسی مکاتب که به تاراج برده شده بود، آغاز گردید.

حتا گسیل جوانان برای آموزش به خارج (هرچند به پیمانها کمتری نسبت به دوره امانی) از سر گرفته شد. مگر دیری نپایید که گرایش های منفی (با آن که برخی از آن ها نه در مشی خود نادرشاه، بل در پدیده های بیشتر ژرفتر دارای بار اجتماعی- سیاسی و تباری- تاریخی ریشه داشتند) پدیدار گردیدند. برای نمونه، شاه با آن که بنا به گواهی بسیاری، یکی از آگاهترین کارشناسان نظامی کشور بود، ناگزیر گردید،

<sup>331</sup> . The Present Position in Afghanistan as affecting the Interests of the British Empire. Address by Lt.-Col. Sir Francis Humphrys. The Empire Parliamentary Association, London, 1929. - P. 7

<sup>332</sup> . RIIA archives, 8/581 Afghanistan: Its place in Central Asian politics, 2<sup>nd</sup> March 1939. P.17 - 18.

این ارزیابی شاید همچنین به برخوردهای مرزی میان شوروی ها و افغان ها در ماه های اپریل- می سال 1929 مربوط گردد، که از دیدگاه افغان ها چونان نقض تمامیت ارضی افغانستان ارزیابی می گردید.

ارتش را بر اساس داوطلبی، به سان یک ارتش دارای بافتار رنگارنگ، با آن که بیشتر دارای بار پشتونی- عشیره‌ی جنگجویان بود، بازآرایی نماید. هسته آن را باید وردکی‌ها، لوگری‌ها و در جای آخر، نمایندگان زیر ستم‌ترین اقلیت تباری- هزاره‌ها، می‌ساختند.

دلکش‌ترین انگیزه برای بازآرایی دسته‌های رزمی، افزایش تنخواه بود: هرگاه تنخواه در دوره امانی 14 روپیه کابلی در ماه و در دوره بچه‌سقاء- 20 روپیه کابلی بود، در دوره نادریه ناگزیر گردیدند وعده 25 روپیه در ماه را بسپارند. برای حل این مسأله، به یاری بریتانیا نیاز بود. با آن که بخشی از دارایی‌های افغانستان (نزدیک به دو میلیون کلدار از سپرده‌های افغانستان که در بانک‌های هند بریتانیایی در دوره امانی پس‌انداز شده بود) دو باره واپس شدند. مگر به هر رو، می‌بایست تنها بخشی از رزمجویان پشتون را نگه داشت و دیگران را مرخص و آنان را به محل‌های بود و باش پیشین‌شان گسیل داشت.

حکومت پول‌زیادی را برای خرید خان‌ها و مالکان مصرف کرد و در برخی از موارد ناگزیر بود امتیازات سنتی شماری از قبایل و رهبران‌شان را احیا نماید و تنها پس از مرخص نمودن بخشی از جنگاوران و دسته‌هایی پراکنده، توانست تا چندی اوضاع را در پایتخت و برخی دیگر از نواحی کشور با ثبات بسازد.

مگر، اوضاع سیاسی داخلی در افغانستان را تنها عوامل عینی دیرپا تعیین نمی‌کردند. نادرخان و نزدیک‌ترین پیرامونیان او- مصاحبان- حاکمیت اعلی را در کشور برای سال‌های سال و حتا دهه‌ها به انحصار خود درآورده بودند- از کرسی‌صدارت که به برادران وی رسیده بود، گرفته تا دیگر کرسی‌های کلیدی (وزارت دفاع و مانند آن....). و حتا مناصب و کرسی‌های کم‌اهمیت و صلاحیت. تقرر محمد عیسی‌خان- ملی‌گرای هوادار شوروی و عضو جنبش جوانان افغان، به کرسی رییس ستاد ارتش افغانستان، بیشتر به یک استثنا همانند بود که نشانگر ژست تمایلات مهربانانه نسبت به شوروی بود.<sup>333</sup>

تمرکز قدرت در دست‌های مصاحبان، با دامنه‌یابی روز افزون سرکوب و روی هم رفته، خودکامگی رژیم سیاسی همراهی می‌گردید.

---

<sup>333</sup>. پس از افتادن کابل به دست نیروهای بچه‌سقاء، محمد عمر که در دوره امان الله خان مدتی کرسی ریاست ستاد کل ارتش را داشت، روابط تنگاتنگی با سفارت شوروی داشت. محمد عمر به چند زبان از جمله روسی سخن می‌گفت و یکی از آموزش‌دیده‌ترین افسران افغانی به مفهوم اروپایی آن بود. نگاه شود به: بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنس‌ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پرونده 156، موضوع 69، برگ‌های 17-18.

در میان سرشناس ترین قربانیان اختناق نادریه، می توان از ولی خان [دروازی] - یکی از همراهان اصلی امان الله خان - وزیر حربیه پیشین، دیپلمات و نایب السلطنه نام برد. به او اتهام توطیه و آماده سازی خیزش به سود امان الله بسته شد و در ماه جنوری 1930 بازداشت گردید. ولی خان که در آغاز به سمت غلام بچگی دربار، خدمت را در دربار حبیب الله خان آغاز کرده بود، یکی از انگشت شمار تاجیک تباران بود که توانست در زمان امان الله، به سرعت از نردبان سیاسی بالا بیاید. با آن که پادشاه پیشین کاملاً به او اعتماد نداشت.<sup>334</sup>

نادری ها، چیزهایی بسیاری را نمی توانستند بر او ببخشایند. از جمله مهرورزی به بلشویک ها را. محمد ولی خان، همچنان متهم به همکاری با بچه سقاء بود.<sup>335</sup> «رسیدگی» به پرونده محمد ولی خان، عملاً نخستین و آخرین بازجویی می بود که در جریان آن دست کم برخی از موازین عدلی رعایت گردید.

در ماه اپریل 1930 در جلسه سرشناسان و افسران، حکم دادگاه عالی در زمینه پرونده محمد ولی خان و محمود سامی (افسر ترکی ارتش افغانستان که از مصر گریخته و به افغانستان آمده بود) اعلام گردید که مطابق آن باید حاضران باید فیصله نهایی را صادر می نمودند - اعدام یا زندان. محمد ولی خان که عملاً سومین شخصیت (پس از امان الله و طرزی) در رده اصلاح طلبان افغان دوره نخست استقلال بود، به هشت سال زندان محکوم شد. مگر بعدها در 1933 به نام دشمن شاه و ملت اعدام شد.<sup>336</sup>

---

<sup>334</sup>. یکی از بی پرده ترین تلاش ها به خاطر بی آبرو ساختن ولی خان چونان سیاستمدار و هوادار امان الله خان در کتاب ب. جیمز - پژوهشگر امریکایی صورت گرفته است که از روی ردپاهای داغ رویدادهای اواخر سال های دهه بیستم - اوایل دهه سیم سده بیستم نوشته شده است (او به سال 1931 در کابل بسر می برد که در آن جا شاهد سری کامل رویدادهای بزرگ از جمله نخستین نشست های پارلمان افغانستان بود). جیمز با تکیه بر آوازه ها و بازگویی های برخی از رجال رژیم نو (از جمله خود نادر خان و برادرانش) ولی خان را چونان یک توطئه گر و دسیسه ساز خودکامه که در آرزوی نشستن بر تختگاه کابل بوده است، پرداز می نماید. در اثر جیمز بر سیمای خود امان الله خان نیز به همین پیمانه رنگ سیاه پاشیده شده است. از دیدگاه او تنها اعضای خاندان یحیی خیل سیمای انسانی داشتند.

James B. Afghan journey. Jonathan Cape, L., 1935. - P. 221 - 225

<sup>335</sup>. حسن کاکر - تاریخ نویس افغانی، به اتهام جرم دیگری که ولی خان را بی آبرو ساخت - «برپایی نظام جمهوری در افغانستان» نشاندهی می نماید.

Kakar, H. Trends in modern Afghan history//Afghanistan in 1970s. N.Y., Praeger, 1974. - P. 30  
<sup>336</sup>. دیپلمات های شوروی، محمد ولی خان را همچون «سر سپرده ترین کس ما و روی هم رفته، شاید شایسته ترین رجل افغانی» ارزیابی می کردند. (نگاه شود به: مرکز نگهداری و بررسی...، فوند 62، پرونده ویژه 2، موضوع 2208، برگ 16)، مگر رهبری سیاسی شوروی ممکن نمی شرد تا او را از جنگ خشم نجات دهد).

هنوز در جریان سال اول فرمانروایی نادرشاه، بسیاری از جوانان افغان و هواداران امان الله خان مورد اختناق قرار گرفتند. این گونه، به دستور نادرخان، تابستان 1930 در گرم‌گرم رخدادهای کوه‌دامن، عبدالرحمان لودی- شهردار کابل کشته شد. نعش سوراخ سوراخ شده و تیرباران شده او بر سر خری نزد همسرش به شور بازار برده شد.<sup>337</sup> دار و ندار وی ضبط گردید و گذشته از این‌ها، مرده او متهم به کفر و الحاد و میگساری و باده پیمایی گردید.

همچنان [تاج محمد] پغمانی با توپ پرانده شد. همین گونه، فیض محمد باروت ساز را اعدام کردند که پیش از اعدام نادرخان را به باد ناسزا گرفت و دشنام داد. محی‌الدین آرتی، در آغاز به ترکیه گریخت و سپس رهسپار هند شد، مگر گرفتار گردید و در پیشاور کشته شد. غبار، ده سال آزگار رقت بار در زندان و تبعید بسر برد. بستگان او از کار بیرون رانده شدند و فرزندان او را به مکتب ره ندادند. همه این و دیگر شکنجه‌ها و جزاها بدون دادگاه و تحقیق انجام شدند.

شگفتی بر انگیز نیست که این گونه مشی سیاسی، در کنار انبوهی از نا بهنجاری‌ها و نا به سامانی‌های دیرین و نو جامعه افغانی، به بسیار زودی، موجب برانگیخته شدن واکنش‌ها، هم از سوی مخالفان ولایتی نادریه و هم در میان لایه‌های گسترده توده‌ها، گردید. مگر اپوزیسیون راستین رژیم را، ائتلافی بسست بنیاد و از نگاه سازمانی و سیاسی از هم پاشیده و شیرازه گسیخته، مشتمل بر هواداران امان الله خان، نمایندگان اقلیت‌های تباری و بخشی از روحانیون و... که جسته و گریخته به آن می‌پیوستند، تشکیل می‌داد.

### 2.3- «قهرمان رخدادهای مزار»: رویدادهای «ترکستان افغانی» در اواخر 1929- اوایل‌های دهه 1930 و هنگامه [خلیلی]<sup>338</sup>

<sup>337</sup> در این زمینه غبار در ص 40 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ می‌نویسد: «... شاه، عبدالرحمان خان لودی را که آن وقت رییس بلدیة کابل بود، به قصر دلگشاہ احضار و به مجرد رسیدن امر کرد که او را همان‌جا نزدیک برج ساعت نظامیان گارد گلوله باران کردند و نعشش را روی خری نزد زنش به شوربازار فرستادند. میت او در گورستان شهدای صالحین بدون نام و نشان دفن شد.» - گ.

<sup>338</sup> در این نوشته، کوشیده شده تا به ابعاد فردی و شخصیتی استاد خلیل الله خلیلی در متن کشاکش‌های افغانستان در اواخر سال‌های 1920 و آغاز 1930 پرداخته شود. در تاریخ‌نگاری افغانستان، این کشاکش‌ها، به «اغتشاش» شهرت دارد. موضوع پژوهش این بحث، پرداختن به سیما و شخصیت خلیل الله خلیلی است. او در آن هنگام، نماینده نسل جوانی از سیاسیون کشورش به شمار می‌رفت، که پسان‌ها به شخصیت برجسته اندیشمند (انتلک‌توئل) و دولتی‌مبدل گردید. در مقاله، سخن بر سر رویدادهایی است که زایشگر آغاز زندگی‌نامه سیاسی خلیل الله شدند.

مقارن با آغاز پاییز 1929، روشن گردید، که هواداران بچه سقاء در افغانستان به زودی شکست خواهند خورد. تنش ها هم در کابل و هم در استان ها به شمول استان های در ظاهر متمایل به رژیم نو، رو به فزونی داشت. یکی از رهبران هزاره به نام اکلیل خان، برای گفتگو با سید حسین- وزیر دفاع «کابلستان» به شهر مزارشریف آمد. عبدالقیوم- نائب الحکومه مزار، یکی از هواداران پنهانی نادر خان که برجسته ترین مدعی بالاترین مقام دولتی در اواخر 1929 به شمار می رفت، نتوانست جلو سید حسین را که شهر را با خزانه محلی (که نزدیک به نیم میلیون افغانی دارایی داشت)، ترک می گفت، بگیرد. در 27 اکتبر، حکومت مزار به دست مستوفی- خلیل الله خلیلی افتاد، که در برابر عبدالقیوم مستقلانه قیام نموده، نیروهای هزاره ها را سرکوب، و پس از آن، خود را نائب الحکومه ترکستان افغانی اعلام کرد.

خلیل الله که بعدها در کشور و فراتر از مرزهای آن، به نام خلیل الله خلیلی (استاد خلیلی) نامور شد، در سپهر سیاسی زمان جنگ داخلی 1929 تصادفی ندرخشید. پدرش- محمد حسین خان از عشیره صافی، از رجال پر قدرت عصر امیر حبیب الله خان و مستوفی الممالک وی بود که به فرمان امیر نو- امان الله خان، متهم به فساد و دیگر تبهکاری ها گردیده و در سال 1919 محکوم به اعدام شد و خانه وی در کابل مصادره و به عنوان اقامتگاه به دسترس نماینده سیاسی شوروی گذاشته شد. بنا به وصیت محکوم، خانواده اش را بخشوده، امان دادند، اما به استان چاریکار تبعید نمودند که با درآمد اندکی از مدرک جای دادهای محدود شان می زیستند.

خلیل الله در خانه به گونه بایسته آموزش های سنتی دید و پرورش یافت. به گونه یی که آ. جیویت- مهندس امریکایی که از سوی امیر حبیب الله خان برای ساختن نیروگاه برق در افغانستان [در جبل السراج]-گ. [گمارده شده بود، و باری هم مهمان مستوفی الممالک بود؛ به خاطر می آورد: پسر بچه از همان آوان کودکی روحیه جنگاوری داشت و حتا هنگام بازی با دیگر کودکان اروپایی کافر خیالی را با تپانچه تهدید می کرد.<sup>339</sup>

به گونه یی که عبدالغنی می نویسد: محمد حسین خان در آستانه اعدام، از امان الله خواهش کرد تا به فرزندانش امکان ادامه آموزش بدهد که در پاسخ [به مصداق: «عاقبت، گرگ زاده گرگ شود-گ.»]، شنید: آموزش دادن به آن ها به معنای پرورش گرگ

<sup>339</sup> . Jewett A.C. An American Engineer in Afghanistan. Ed. By Marjorie Jewett Bell. The University of Minnesota Press, Minneapolis, 1948. - P. 34

هاي درنده است. هر چه كني، آن ها آدم نمي شوند». <sup>340</sup> خليل الله با آن كه پدر و مادر (مادرش دختر يكي از خان هاي روستاي كوهستان پروان، بود كه پيش از رويدادهاي 1919 درگذشته بود) را از آوان كودكي از دست داده بود، آموزشديد: به روايتي وي دبستان روستايي را به پايان رسانيد و بنا به روايت ديگر، در ليسه با پرستيژ حبيبيه <sup>341</sup> كابل دانش فراگرفت

<sup>340</sup> . Ghani, Abdul. A Review of the Political Situation in Central Asia. Lahore, 1921, p. 105-106.

شگفتي بر انگيز است كه امير حبيب الله - كسي كه به محمد حسين خان در همه امور اختيارات و صلاحيت هاي بسيار داده و بارها بر او دستبردهاي مالي اش را بخشوده بود؛ او را گرگ مي ناميد. نگاه شود به اثر جيويت پيشين، ص. 214.

<sup>341</sup>. در كتاب «رجال دولتي و شخصيت هاي سياسي - اجتماعي افغانستان» (فرهنگ اطلاعاتي)، مسكو، 1967، ص. 49. منبع ديپلوماتيك شوروي، زير نام: «نقش روحانيون در زندگي اجتماعي افغانستان»، چاپ سال 1957، آگهي هايي گسترده يي در باره آموزش خليل الله خليلي در ليسه حبيبيه، در دست مي گذارد.

در كتاب، خليلي به عنوان يكي از پيشتازان سياسي- مذهبي و انديشورز نامدار كشور و منطقه معرفي مي شود. نگاه شود به: بايگاني سياست خارجي فدراسيون روسيه، اسناد رفرنس در مسايل افغانستان، پرونده ويژه 39، پرونده 241، موضوع 14، برگ 40.

گوشه يي از زندگينامه سياسي خليلي كه با «انقلاب» 1929 پيوند دارد، تا كنون كمتر از سوي پژوهشگران موشكافي شده است؛ هرچند، شماري از خاورشناسان شوروي با ژرفنگري به بررسي ميراث سرايشي و نوشتاري وي پرداخته اند.

بانو پرونتا رسالهء دكترايش را درين گستره در دانشگاه مونشن جمهوري آلمان فدرال نگاشته است. او بارها در همایش هاي بين المللي در باره جلوه هاي گوناگون زندگي و پويايي خليلي سخنراني کرده است. (براي نمونه، نگاه شود به: سخنراني وي در سومين كنفرانس اروپايي «ايرانستيك» (ايران شناسي) در سپتامبر 1995 در كمبريج زير عنوان: بچه سقاء - يك رابين هود افغاني يا يك رهنز، نوشته خليل الله خليلي، 1929

Bacca-i Saqqa`- an Afghan Robin Hood or a bandit: Khalilullah Khalili's revision of 1929.

منبع اصلي پژوهش بانو پرونتا، كتاب خليلي در بارهء عصر «امير حبيب الله كلكاني» (بچه سقاء) («عياري از خراسان - امير حبيب الله، خادم دين رسول الله»، چاپ پيشاور، 1990) بوده است.

سوژه سياسي- بيوگرافيك تاريخ افغانستان دوره حاكميت حبيب الله بچه سقاء توجه ش. هريوي- استاد زبان پارسي دانشگاه بامبرگ به خود جلب نموده است- در سال هاي 2007-2008 برخي از دستاوردهاي پژوهش هاي خود را در كنفرانس هاي برگزار شده در برلين و ارفورت ارائه نمود.

م. رنجبر- ادبيات شناس افغاني، از شيفتگان پژوهش زندگاني، آفرينندگي و ارثيه ادبي خليلي در دوشنبه شهر كتابخانه يادبودي به نام خليلي گشوده است كه در جنب انستيتوت خاورشناسي و ميراث خطي فرهنگستان علوم تاجيكستان است. رنجبر و همكاران اين انستيتوت به سال 2006 كتابي را به چاپ رساندند به پاس آفرينندگي خليلي كه گواه بر «لكه هاي

و سپس، چندی هم در آنجا به آموزگاری پرداخت. در بیست و اند سالگی، او، که در میان شمالی‌ها (تاجیک‌ها و پشتون‌های تاجیکی شده شمال منطقه کابل) غو یافته بود، به جنبش بچه سقاء گروید و یکی از بی‌آلایش‌ترین و تحصیل‌یافته‌ترین هواداران این جنبش شد. در زمستان سال 1929 جزء بلندپایگان محلی سقاوی گردید و به کرسی مستوفی ترکستان افغانستان گماشته شد.

سقوط کابلستان، نه تنها او را سرخورده و نومید نساخت، بل [انگیزه آن گردید] که برعکس، سرسختی، صلابت و شگردهای شگفتی برانگیزی را به نمایش بگذارد. او نادر خان را دست‌نشانده انگلیسی‌ها خواند و طرح ایجاد دولت نوی را در شمال با پیشگامی باشندگان ازبیک، تاجیک و ترکمن پیش کشید.<sup>342</sup> این طرح، نه تنها برای مخالفان وی، بل نیز برای محافل معین سیاسی و نظامی- دیپلماتیک شوروی غیر منتظره بود. جدایی از آن که به پندار خلیل الله، عامل مهم توانایی زیستن این «دولت» می‌بایستی در حمایت همسایه شمالی - شوروی و دوستی با جمهوری‌های شوروی نهفته باشد.

خلیلی که در گذشته به عنوان یکی از سرسخت‌ترین دشمنان شوروی بنام بود، برای اثبات حسن نیت خود، دستور داد تا پناهجویان آسیای میانه آزادانه، به میهن‌شان بازگردند. در این سند، که در نامه‌های دیپلماتیک شوروی به «فراخوان خلیلی- معاون گورنر جنرال ترکستان» نام داده شده است (مستوفی مزار نزدیک به سه هفته یعنی از آخر اکتبر تا 19 نوامبر 1929، در منطقه فرمانروایی کرد. با آن که در اسناد یا از نام نایب‌الحکومه و یا معاون وی امضا می‌کرد- ولادیمیر بویکو) آمده است:

«به تاسی از مناسبات نهایت دوستانه موجود میان حکومت اسلامی حبیب‌الله با حکومت معظم شوروی، مهاجران مقیم در سرزمین افغانستان، هرگاه خواسته باشند به وطن اصلی‌شان برگردند، بهتر است خود در این باره تصمیم بگیرند، که کجا برای بود و باش آینده‌شان بهتر است. از جانب حکومت اسلامی حبیب‌الله در مزار شریف، برای بهبود رفاه این مردم، هیچ ممانعتی در زمینه نیست. دولت معظم اتحاد شوروی طبق اطلاعیه رسمی موجود در نزد

---

سپید» در تاریخ زندگانی و پویایی‌های او است- منتخب اشعار استاد خلیل‌الله خلیلی، به کوشش و انتخاب محمد جعفری رنجبر، محرران: جوره بیک نذری، مباشر اکبر زاد، دوشنبه، 2006، در 305 برگ.  
<sup>342</sup> . مرکز نگهداری و بررسی...، فوند 62، پرونده ویژه 2، پرونده 1806، برگ 197.



ما، آماده است تا این مهاجران را پذیرفته و زمینه بازگشت و اسکان با عافیت آن‌ها را در میهن‌شان فراهم نماید».<sup>343</sup>

فرمانروای «خود گماشته» وعده سپرد تا در آینده نزدیک کنگره نمایندگان باشندگان محلی را برگزار نماید که در آن در نظر بود حکومت دائمی شمال افغانستان را برگزیند. او و هواداران‌ش، مطمئن بودند که ولایات قطغن - بدخشان و میمنه نیز به هسته دولت آینده شمال خواهند پیوست.

با فرا رسیدن هفته دوم ماه نوامبر، هیات‌هایی از بدخشان، آقچه، شبرغان و سراسر منطقه مزار، آغاز به آمدن به «مجلس نمایندگان با صلاحیت» به مزارشریف، نمودند. از دیدگاه بافتار تباری، در میان نمایندگان، ازبیک‌ها، ترکمن‌ها و تاجیک‌ها از نگاه شمار، بیشتر از دیگران بودند. این در حالی بود که در جمع آنان، نمایندگان هزاره‌ها و افغان‌ها (پشتون‌ها) اصلاً به چشم نمی‌خوردند. دسته‌های بالادست‌تر، جنگاوران مسلح ترکمن‌ها به رهبری ایشان خلیفه بودند. مگر رهبری سیاسی را خلیل‌الله پیش می‌برد.

با این همه، جانب شوروی، با پیدایی یک چنین متحد ناخوانده و ناخواسته، به ویژه طرح‌های وی، با دلواپسی فوق‌العاده برخورد نمود. به پنداشت نمایندگان دیپلماتیک شوروی در آسیای میانه (از جمله زنامینسکی)، «پایاده شدن چنین طرحی، پیش از همه به معنای تقسیم افغانستان به دو بخش خواهد بود: یکی جنوب خاوری به رهبری نادر خان، با نفوذ بیشتر انگلیسی‌ها و دیگر شمال باختری به رهبری خلیل‌الله، با عمدتاً تاثیر شوروی. مگر چنین کاری را باید برای ما ناپذیرا پنداشت. تقسیم افغانستان در اوضاع کنونی بیشتر به سود انگلیسی‌ها است. ما به افغانستان واحد، غیر قابل تجزیه و دارای تمامیت ارضی نیاز داریم. (تکیه از نویسنده - بویکو است) ... و به همین دلیل، اندیشه‌هایی که در سر پرشور و گرم خلیل‌الله پدید آمده‌اند، ناگزیر کنار گذاشته شوند. چون که هنوز کار شوروی‌ها علیه انگلیس در افغانستان چندان بد پیش نمی‌رود».<sup>344</sup>

مگر، بسیار به زودی روشن شد که طراح ایجاد دولت شمال افغانستان، خود به اندیشه‌هایش باور ندارد. چون او و پیرامونیانش در عین زمان گفتگوها را با اس. وایتزاگر S. Weizger - قونسل شوروی در مزارشریف برای گرفتن روادید یا

<sup>343</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، رفرنس‌ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، پوشه 147، موضوع 4، برگ‌های 50-51، در پیام جستار شده خلیلی، سبک نگارش و املائی ترجمه پیام به زبان روسی که به وسیله کارمندان قونسولگری شوروی در مزارشریف انجام شده است، حفظ گردیده است.

<sup>344</sup>. همان جا، برگ 198.



ویزای شوروی (که عملاً به معنای دادن درخواست پناهندگی بود) و گسیل اشیای گرانبها (پول و پوست قره گل یا قره قل) به آن سوی مرز (که در نظر بود پول ها در یکی از بانک های شوروی واریز و پوست ها در گدام های آن انبارهای شود)، پیش می بردند.

با همه شک و گمان ها در بارهء طرح های استراتیژیک خلیل الله، محافل سیاسی و نظامی - دیپلماتیک شوروی نمی توانستند همکاری یکی از هواداران چندی پیش بچه سقاء و- آن هم سرسخت ترین و دو آتشه ترین آن ها را، با سنجش به پشتیبانی از او و کسان همانند او که از توانایی حفظ توازن در برابر انگلیسی گرای نادری خان - شاه جدید، برخوردار بودند؛ «به سان ابزار در بازی افغانستان، که انجام و فرجام آن تا هنوز روشن نبود»، چونان نیروی ذخیره؛ که توانایی متوازن ساختن گرایش های شاه تازه بر تخت نشسته هوادار انگلیس را داشت؛ نادیده بگیرند.

در تاشکنت، اعضای گروه خلیل الله («که آخرین بقایای رژیم حبیب الله پنداشته می شدند») و پیش از همه، خود او، چونان شخصیت های هر چند هم متباین، مگر با آن هم بی تردید سیاسی، ارزیابی می شدند. آ. زنامینسکی - نماینده فوق العاده کمیساریای خلق در امور خارجی در ازبیکستان، ضمن گزارشی در باره این مساله به رهبری دفتر آسیای میانه بی کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) سراسری شوروی، می پنداشت که: «سودمند است تا آن ها را در بازی افغانستان، که آغاز و انجام آن کاملاً پیدا نیست، به سان ابزار با خود داشته باشیم».<sup>345</sup>

در 12 نوامبر، گروه خلیلی یک محموله 19 هزار جلدی پوست قره قل را از مزار شریف به ترمز، برای فروش به شوروی فرستاد. محموله کالا را خلیفه عبدالله - کارمند گمرکات و معتمد خلیل الله همراهی می کرد. یک روز بعد، بیشترین اعضای گروه رجال های مزار - 46 نفر، با پاسپورت های تجاری در قونسولگری شوروی روادید (ویزا) گرفته و در هر لحظه آماده گذر از مرز بودند.<sup>346</sup>

در شهر، در واپسین لحظات، هواداران بازمانده نادرشاه تیرباران گردیدند. خلیل الله خود، با نگارش نامهء دوستانه و هشدار دهنده بی در باره تغیر محتمل اوضاع و بهتر بودن بیرون رفتن پرسونل دیپلماتیک شوروی از مزار، رو آورد: «با توجه به این که ممکن است من و دیگر اشخاص متنفذ دیگر در این جا

<sup>345</sup> . مرکز نگهداری و بررسی...، فوند 62، پرونده ویژه 2، موضوع 1806، برگ 199.

<sup>346</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، پوشه، 147، موضوع 4، برگ 223 .

حضور نداشته باشیم، می خواهیم شخصا به اطلاع شما برسایم، که با توجه به این که امکان به قدرت رسیدن هرکسانی از هر قماش و گروه - آدم های هرجایی و دشمنان دوستی افغانستان و شوروی، هست، شاید آن ها با بهره گیری از فرصت، به شما آسیب برسانند».<sup>347</sup>

در آستانه رفتن، او چند روز پیایی و با پافشاری از ما می خواست تا هواپیمایی را برای گسیل هیأت مزار به کابل به دسترس وی بگذاریم. بایسته بود تا روشن نمایند که در پایتخت چه می گذرد و چه کسی بر اریکه قدرت نشسته است و مانند آن. برای مصونیت هیأت، فرستادگان نادر را گروگان نگه داشتند. پس از کاغذ پرانی ها و «راندمان» های بسیار جانب شوروی، سرانجام، هیأت مزاری که تصمیم گرفته بود تا با اسپ راهی کابل گردد، موفق گردید یک فروند هواپیما را برای پرواز به کابل به کرایه بگیرند.

هیأت متشکل بود از: محمد رفیق - نماینده نظامی، فقیر محمد - حاکم مزار، عطاء محمد - نماینده روحانیون وخواجه عثمان - نماینده تاجران. آن ها را در کابل با گرجوشی پذیرایی نمودند. نادر که دیگر اعلام پادشاهی کرده بود، خود آنان را بار داد. نمایندگان به شاه بیعت کردند و از وفاداری شان اطمینان دادند. اما یکروز پس از برگشت از کابل، یعنی به تاریخ 18 نوامبر، به مردمی که بی صبرانه در فرودگاه چشم به راه آنان بودند، گفتند که: «حبیب الله زنده است و در کابل فرمان می راند».<sup>348</sup>

در همان روز، به یاری گروه خلیل الله، برونبری کارکنان قونسلگری شوروی از مزارشریف آغاز گردید. پس از چندی، افراد وی نیز شهر را که بلافاصله از سوی دسته های کوهستانی به رهبری محمد عظیم خان اشغال گردید، ترک گفتند. حاکمان جدید فرمان دادند که هیچ کسی را نگذارند از شهر بیرون برود. مگر قنسل - وایزاگر و همکاران باقی مانده نمایندگی شوروی توانستند با دادن رشوه به فرمانده «کوتوالی» (اداره پولیس) با دو فروند هواپیما، زیر رگبار مرمی کسانی که آنان را تعقیب می کردند، به شکل معجزه آسایی از مزار بپرند.

خلیل الله و همراهان را درست مانند هم میهنان امانی شان که چند ماه پیش آمده بودند، به تاشکنت فرستادند که در شرایط بس ناگوار دربندیان، روزگار به سر می بردند. خلیل الله که بی روزگار و بی سرپناه بود، با بود و باش در جای سرد، تنها با حمایت هم میهنانش توانست زنده بماند که به وی - به عنوان

<sup>347</sup> . همان جا، برگ 19.

<sup>348</sup> . مرکز نگهداری....، فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 1806، برگ 215.

فرزند برخاسته از یک خاندان سرشناس، هرچند هم بینوا که طی سالیان دراز مورد بی‌مهری قرار گرفته - با کمال میل کمک می‌کردند، زیرا به سپاسگزاری و توانمندی بازپرداخت وی اطمینان داشتند.

شایان یادآوری است که این هوادار برجسته بچه سقاء، هیچگاه نتوانست با بلشویک‌ها زبان مشترک بیابد. حتی در تبعید هم برخورد انتقادی خود را در برابر متحدان مؤقت خویش پنهان نمی‌کرد. هرچه بود، جانب مقابل نیز با وی برخورد همانندی داشت. افزون بر آن، خلیل‌الله، میزبان خود را به غصب اموال متعلق به او یعنی محموله‌های پوست قره‌قل و اسپ‌ها متهم ساخت. به گونه‌ی که در بالا هم یادآوری گردید، به راستی که گروه یاد شده در آستانه گریز به آسیای میانه، در نوامبر 1929، محموله‌های پوست قره‌قل را به شوروی فرستاده بودند.

با این هم، کسان دیگری، از جمله برخی از بازرگانان افغانی نیز ادعای حق مالکیت بر آن‌ها را داشتند. اما به وضع، نه مساله قره‌قل متنازع فیها، بل این امر که دولت شوروی رژیم نادرخان را به رسمیت شناخته بود و پناهجوی سیاسی با چهره مشکوک در چشم میزبان‌ش - خلیلی، به هیچ‌رو در برپایی روابط با نادر شاه، مساعدت نمی‌کرد، به ویژه رنگ و بوی هنگامه برانگیز می‌داد.

تسوکرم (Zuckermann) - مسوول بخش خاور میانه کمیساریای خلق در امور خارجی ضمن تبادل نظر با قره‌خان - معاون کمیساریای خلق در امور خارجی در باره مهاجران مزار چنین مشوره داد: «شما حق به جانب هستید. ما نمی‌بایست در این موضوع مداخله می‌نمودیم».<sup>349</sup> مسکو و تاشکنت با گذشت هر روز، از حضور خلیل‌الله در خاک شوروی بیشتر پریشان می‌شدند و آماده بودند از هر بهانه‌ی برای بازگشت او به افغانستان، بهره‌گیری کنند.

فرمان نادر خان، مبنی بر بخشایش خلیل‌الله و دعوت شخص شاه از وی برای برگشت به میهن، بن بست پدید آمده را شکست. مگر کوهستانی شورشگر و شوریده، چندی در بی‌آلایشی رژیم نو کابل شک و تردید داشت: «نادر شاه مرا بخشوده است، مگر من تا کنون نه او را بخشوده‌ام و نه از او پوزش خواسته‌ام. او را در افغانستان، خوب می‌شناسند: او حرف خود را می‌زند؛ قرآن را می‌بوسد؛ مگر با آن هم فریب می‌دهد».<sup>350</sup>

اما، ناگزیری‌ها نیرومندتر از کار برآمدند. بی‌مهری‌های توانفرسای غربت، خلیل‌الله را واداشت تا پیشنهاد شاه را

<sup>349</sup> . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنس‌ها در باره افغانستان،

پرونده ویژه 12، پوشه 153، موضوع 19، برگ 18.

<sup>350</sup> . همان جا، برگ 19.

بپذیرد. در 17 فروری 1930، «قهرمان رویدادهای مزار» (کودتای دوم سقاوی پاییز 1929) به آگاهی نادرشاه رساند که برای برگشت به میهن آماده است مگر به شرط این که به وی تضمین مصوونیت، هزینه راه و اجازه بود و باش در هرات - جایی که عبدالرحیم خان - مامایش کار می کرد - داده شود. چنین اجازه یی به وی ارزانی گردید و گریزی مزاری به گستره زیر فرمان مامایش (دایی اش) برگشت.

خلیل الله، بی آن که کرسی رسمی یی در اداره هرات گرفته باشد، تاثیر چشمگیری بر زندگی اجتماعی و سیاسی آن سرزمین برجا گذاشت. او با روحانیون - تکیه گاه اصلی [نایب سالار] عبدالرحیم خان [صافی] نزدیک شد و مبارزه شدیدی را در برابر گروه ترقیخواه سرور جویا به راه انداخت. این گروه که در گیر و دار رویدادهای 1929 ریخت یافته بود و بیشتر متشکل از جوانان بود، تا مدتی برای عبدالرحیم خان دردسر ساز نبود.

چون پیکان اصلی نکوهش آن بیشتر متوجه ناسخته ترین مظاهر محافظه کاری (کنسرواتیسم) بود. مگر هنگامی که برخی از مهره های رسوخمند هرات، از جمله فرمانده ستاد پادگان هرات، فرمانده تأمینات یگان های نظامی و بخشی از فرماندهی دسته های رزمی هزاره ها به گروه ترقیخواهان پیوستند، این گروه به یک گروه پر نفوذتر اداری - سیاسی مبدل گردید. شاید، عبدالرحیم خان به یاری خواهر زاده اش - خلیل الله، که هنوز از پیکارهای سال 1929 خسته نشده بود، تصمیم گرفت، پویایی های ترقیخواهان را متوازن گرداند.

نقطه اوج این کشاکش ها - سؤ قصد بر سرور جویا در دسامبر 1930 بود. جویای ژورنالیست به شدت زخم برداشت که در پشت پرده این حادثه، دست خلیل الله را دخیل می دانستند. جویا، در آستانه حادثه، پس از تهدید های پیهم، ناگزیر شده بود تا از والی خواستار کمک گردد. مگر، عبدالرحیم خان در پاسخ، یک قبضه تفنگچه ناکارآمد را برای دفاع از خود به وی داد. چندی پس از حادثه سؤ قصد، شبنامه یی در شهر پخش گردید و در آن هدف ماجرا چنین توضیح شده بود: «چند روز پیش، مسلمانان مؤمن و صادق گردآمده در یک دسته، با گروهی از افراد بی خدا و مفسدان فی الارض تسویه (تصفیه) حساب نمودند».<sup>351</sup> بر پایه اطلاعات قونسلگری شوروی در هرات، نویسنده

---

<sup>351</sup> بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پرونده 161، موضوع 41، برگ 127. یژف به اشتباه می نویسد که جویا در 1930 به دست یکی از هواداران نادرخان زخمی گردیده بود. هر چند هم او به راستی پس از چندی همو به دلیل سخنرانی در برابر رژیم نو کابل به زندان افتاد. در آینده نیز تا پایان زندگانی خود در 1961 چند بار زندانی گردید.

شبنامه، کسی جز خلیل الله با همدستی حاجی محمد عظیم خان - دوست والی و رییس پولیس، نبود.

هر چه بود، هنگامه «هراتی» خلیل الله، تا مرز توطئه ها و دسیسه ها و اقدامات دهشت افگانه در برابر نیروهای ترقیخواه پیش نرفت. خلیلی که در آن هنگام، هنوز بسیار جوان بود، با داشتن قریحه عالی، در وقفه های پدید آمده میان کشاکش های سیاسی، به پژوهش ها و کاوش های تاریخی - فرهنگی می پرداخت و کتابی را زیر نام «آثار هرات»<sup>352</sup> (تاریخ سیاسی و جغرافیایی و شرح احوال سخنوران و دانشمندان و هنرمندان هرات، چاپ 1308)<sup>353</sup> به رشته نگارش درآورد و با شیوه سنگی (لیتوگرافی) به چاپ رسانید. در سال 1931، نویسنده تازه به پختگی و نام و نشان رسیده، که مصرانه به کابل دعوت می شد، تا سمپاتی اش را به رژیم جدید به نمایش بگذارد، اثرش را به نادرشاه اهدا کرد.

اما این گونه ژست، هنوز به معنای آشتی او با نادریه (نادری ها) نبود: خلیل الله، در پایان ماه می 1931، در آستانه رفتن به کابل، از آ. پلیاک - قنصل شوروی در هرات تقاضای دیدار محرمانه نمود که در جریان آن، گردانندگان نو کشور را به باد نکوهش سخت گرفت. افزون بر آن، عزم خویش را مبني بر رهبری «جنبش گسترده مخالف نادریه» در کابل اعلام نمود.<sup>354</sup> خلیل الله حتی از قونسل خواهش کرد تا در تأمین ارتباط وی با امانیه (هواداران امان الله [خان]) برایش یاری رساند. آن هم، می خواست، این گونه تماس ها را از طریق کارمندان نمایندگی سیاسی شوروی در کابل برقرار نماید!

آ. پلیاک که با اندیشه های خلیل الله و زندگی سیاسی وی به خوبی آشنایی داشت و او را «دشمن سوگند خورده ما» [یعنی شوروی - بویکو] می پنداشت، به خواهش ها و پندارهای مهمان

---

نگاه شود به: افغانستان - کتابواره اطلاعاتی بیوگرافیک، تالیف یژف، مسکو، 2002، ص. 103.

<sup>352</sup> یکی از نسخه های این کتاب سه جلدی اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه هاروارد (Wineder Library) نگهداری می شود (یک نسخه الکترونی آن در کتابخانه دانشگاه نیویورک هم هست). نویسنده این امکان را یافت که با آن در دوره بازدید علمی از ایالات متحده امریکا در پاییز 1998 - بهار 1999 آشنا شود. در مراسلات دیپلماتیک شوروی آغاز سال های 1930، تذکر داده می شود که کتاب خلیلی که به سال 1931 به چاپ رسیده بود، از سوی ماکسیمف - کارمند کمیساریای خلق در امور خارجی به زبان روسی برگردان شده بود و اصل کتاب به زبان پارسی، به کتابخانه کمیساریای خلق در امور خارجی سپرده شد.

<sup>353</sup> این کتاب، چندی پیش در ایران از سوی انتشارات عرفان تجدید چاپ شده است - گ.

<sup>354</sup> بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پوشه 158، موضوع 8، برگ 114.

ناخوانده خویش، بس به دیدهء شک و تردید می نگریست و حتا در پشت پرده آن، ترفند را نمی کرد. و به راستی، شوروی ستیزی خلیل الله، آزردهگی وی و دشواری هایی که در هنگام پاییدن (تبعید) در تاشکنت با آن ها سردچار گردیده بود، حال چه رسد به نقشی که او در دوران جنبش «بچه سقاء» بازی می نمود، صداقت برنامه های وی مبني بر راه اندازی کودتا «به سود امان الله»<sup>355</sup> [خان] را زیر سوال می برد.

«حواریون» نادر و پیش از همه صدراعظم - هاشم خان، تا آن هنگام چندین بار به خلیل الله پیشنهاد نموده بودند تا به پایتخت برگشته و گو این که در «روشنگری بر برخی از زوایای تاریخ عصر بچه سقاء» یاری رساند. شاید پایوران دولتی به راستی به توانایی های علمی - ادبی او ارج می گذاشتند (بسنده است از کتاب سه جلدی «آثار هرات» یادآوری نمایم، که در بهار سال 931، چاپ و به نادرشاه اهدا گردیده بود). مگر دلیل اصلی تلاش آن ها برای برگشت خلیل الله به کابل، در گام نخست، آرزومندی مرکز برای پایان بخشیدن به نیمه خودگردانی عبدالرحیم خان - والی هرات بود که می خواستند خلیل الله را [به خاطر دستیابی به همین مقصد-گ.] به عنوان - هرچند هم عالی قدر، مگر به هر رو، گروگان، نگه دارند.

خلیل الله، مقارن تاریخ 12 جون 1931، به کابل رسید و از سوی صدراعظم و دیگر مهره های کلیدی حکومت و سرانجام، نادرشاه پذیرفته شد. او، با نادر خان سه دیدار آزرگار داشت. به درخواست خلیل الله، دو برادر و عمویش - محمد یوسف خان، یکی از سازماندهندگان اصلی خیزش 1930 کوهدامن، که نزدیک بود به بهای تخت و تاج نادرخان بینجامد، از بازداشت رها شدند. ژست سخاوورزانه و آشتی جویانه در برابر خلیل الله و دیگر اقدامات همانند حکومت، به آن امکان داد تا گلیم «آخرین بازماندگان عصر حبیب الله» را برچیده و خلیل الله را از راه های صلح آمیز گرویده ساختارهای قدرت رژیم ساخته و با آن آمیزش دهد. خلیل الله، پسانتر در زمان ظاهر شاه و داوود خان به کرسی های برین (به شمول وزارت و سفارت) [و... و نیز به کرسی استادی ادبیات دانشکده ادبیات دانشگاه کابل-گ.] رسید. مگر شهرت

---

355 . بخش هایی از زندگینامه وی، که درین بخش آمده است، ناگزیر می گرداند تا به ارزیابی های صابر میرزایف - ادبیات پژوه تاجیک در پیوند با مرحله آغازین روشنگرانه در افغانستان، به ویژه در آن تز وی مبني بر این که «از سخنوران این دوره (سال های دهه 1920 - بویکو)، که به هواداری از امان الله خان برخاسته بودند، باید از خلیل الله خلیلی (تکیه از بایکو است) نام برد، می توان شک و تردید کرد. نگاه شود به: میرزایف، صابر، مرحلهء آغازین ادبیات روشنگرانه در افغانستان، رساله نامزدی دکتری علوم زبانشناسی، به شکل سخنرانی علمی، دوشنبه، 1994، ص. 15.

بزرگی را به عنوان سخنور با قریحه و بی‌همتای شعر دری<sup>356</sup> به دست آورد.

### 3.3. رژیم نادر شاه و اپوزیسیون. شورش کوه‌امن (جولای- اگوست 1930) و پیامدهای آن:

امانیست‌ها (امانیه یا امانی‌ها - هواداران امان‌الله خان) - پیروان اندیشه‌های جوانان افغان، به عنوان عمده‌ترین مخالفان نادر شاه تبارز کردند. نشست جوانان افغان در کابل، به خاطر مبارزه در برابر نادر در آستانه اعلام پادشاهی وی، برگزار گردید. یکی از اشتراک‌کنندگان نشست - غلام محی‌الدین آرتی اعلام نمود که «هر جمعیت یا فردی که با دولت جدید کمک و همراهی کند، به معنای آن است که شریک جنایت است»،<sup>357</sup> چون این همکاری در هر صورت به معنای همکاری با انگلیسی‌ها است که هرگز به یک افغانستان نیرومند ذینفع نیستند».

غبار، که نشست در خانه وی برگزار گردیده بود، ابراز نگرانی کرد که «در افغانستان می‌تواند نظامی‌همانند رژیم رضا شاه - «فرمانروای بسیار کم‌سواد و از دیدگاه سیاسی بی‌تجربه، مگر مستبد و خودکامه» در ایران، روی کار آید».<sup>358</sup> مگر او بر آن بود که «عدم کمک و عدم همراهی با دولت به تنهایی کافی نیست، زیرا بیطرفی جمعیت را به یک دسته تماشایی مبدل می‌کند. پس تصویب شود که علاوه بر دولت مبارزه به عمل آید».<sup>359</sup> عبدالرحمان لودین شاید به دلیل ضعف جوانان افغان، پیشنهاد کرد «... صبر و انتظار و مشاهده و تعقیب اوضاع اداری و مملکت

<sup>356</sup>. چراغ زندگانی خلیل‌الله خلیلی، در سال 1986، در غربت، در شهر مرزی پیشاور پاکستان بی‌فروغ شد. او، [که پس از رویدادهای 27 اپریل 1978 به پاکستان پناه‌گزین شده بود] در آن سال‌ها با پویایی کار بیشتر دارای بار ادبی بس بزرگی را به سود اپوزیسیون اسلامی انجام داد. سروده «استخوانم سوخت جانم، آشیانم درگرفت» [که استاد آن را به یاد غزل شیوای داکتر صحرایی سروده بود، - گ.] به گونه بس شگفتی برانگیز، برگ پایانی دفتر زندگانی سیاسی او گردید.

<sup>357</sup>. نگاه شود به: غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص 38، ویرجینیا، 1999.

<sup>358</sup>. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص 38-39، مقایسه غبار [مقایسه رضا خان و نادر خان از دیدگاه تراز سواد آنان] درست نیست. زیرا نادر یکی از باسوادترین و آزموده‌ترین نظامیان افغانستان بود و یک سیاستمدار بس با تجربه و با کیاست در عرصه‌های گوناگون.

[در متن دری جلد دوم کتاب افغانستان در مسیر تاریخ چنین آمده است: «در ایران برای آن که زمینه برای جانشین شدن رضا خان یک ضابط گمنام به عوض سلسله قاجار مهیا گردد، نخست ضیا‌الدین طباطبایی مثل بچه سقاء روی صحنه آورده شد تا متنفذین مردم ایران را برنجاند و آماده برای پذیرش یک رژیم جدید نماید. رضا خان با این ترتیب پادشاه مقتدر و مستبد ایران گردید. در حالی که سواد حسابی نداشت و از فرهنگ و تحصیل و تجارب سیاسی محروم و به دور بود. این وضع با نقشه و شکل دیگری اینک در افغانستان تطبیق گردیده است»].

<sup>359</sup>. همان جا.



لازم است». سرانجام، نشست با اکثریت آرا فیصله کرد که مبارزه مخفی ضد دولت جدید به شدت تعقیب گردد و لی مبارزه علی فعلا به صورت موقتی معطل گذاشته شود تا دیگ این بحران در افغانستان از غلیان بیستد و دستگاه حاکمه جدید به شکل ثابت خودش را به مردم نشان بدهد. آن گاه جمعیت تاکتیک مبارزه علی خود را نیز به استقامت هدف غایی در داخل کشور تعیین خواهد نمود».<sup>360</sup>

گروه نامنهاد «آشتی ناپذیران» که در آن کسانی مانند حفیظ الله ولی<sup>361</sup> - مدیر بخش شوروی در وزارت خارجه افغانستان، عضویت داشتند، متمایل به قاطع ترین اقدامات بر ضد نادر شاه (به شمول ترور او) بودند. مگر در عمل فراتر از چاپ چند شبنامه انتقاد آمیز پیش نرفتند و تنها برخی از نشانه های پویایی را به نمایش گذاشتند.<sup>362</sup>

هسته اصلی رهبری امانی ها [دیگر، اپوزیسیون] مشتمل بود بر چند تن از برجسته ترین هواداران پادشاه پیشین و در گام نخست- نی خان چرخي که از سوی نادر خان محتاط به عنوان سفیر به ترکیه گماشته شد. او در زمستان 1930 با ترک گفتن شوروی، یک بار دیگر پیگیرانه کوشید کارت شوروی را در [بازی] افغانستان، با جلوه دادن و نمایاندن خود و پیروان نزدیک خود، چونان نیروی سیاسی دارای اهمیت؛ به کار گیرد، مگر دیگر با توجه به درس های تلخ عملیات باهمی شوروی- افغانی پاییز 1929 [به رهبری پریماکف-گ.] و تلاش های بیهوده و نافرجام واپسین.

چرخي بار دیگر، کوشید جانب شوروی را متقاعد سازد که امانی ها- یگانه جریان سیاسی در افغانستان اند که به گونه پیگیر به اتحاد شوروی گرایش دارند و این در حالی است که رژیم نادرخان می تواند تنها انگلوفیل (متمایل به انگلیس) باشد و انگلوفیل خواهد بود. در مناسبات چرخي با نادر، همچنان همچشمی های شخصی جا داشت: «در هنگام فرمانروایی حبیب الله، او همراه با نادر یکجا در ارتش خدمت می کردند و هر دو رتبه سرهنگی داشتند. برای چرخي ناگوار بود ببیند که سرهنگ

<sup>360</sup> . همان جا، ص 39.

<sup>361</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پرونده 70، پوشه 156، برگ 132.

<sup>362</sup> . نویسندگان یکی از این شبنامه های «گزنده» که در سال 1930 پخش گردیده بود، پیام خود را عنوانی «مردم دلیر افغانستان، به همه هواداران جوانان افغان، و پاسداران آیین مبین اسلام» نگاشته بودند. برگرفته از بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پوشه 69، پرونده 156، برگ 23.



همکړسي، همتا و همپايه او- نادر خان پادشاه شود و او سفیر او گردد»!<sup>363</sup>

چرخي-کنون دیگر نماینده رسمي پيشين امان الله خان در مسکو، سرشت مشي شوروي را در افغانستان بي باکانه به باد سرزنش و نکوهش مي گرفت: «...» در مشي شوروي چيزي از سنت هاي گذشته بر جا مانده است، هنگامي که نمايندگان روسيه قدیم وعده مي دادند و در واپسين لحظات به آن وفا نفي کردند و افغانستان را در برابر انگليس خشمگين و انتقاجو به دست سرنوشت مي سپردند».<sup>364</sup>

غلام نبي در اين حال، پا می فشرد که نه خود شاه پيشين که در اروپا بسر مي برد، و نه هواداران وي، به هيچ رو، پوتنسيال سياسي خود را از دست داده اند و با مقياس هاي سياست به پختگي رسیده بين المللي و همچنان دورنمائي توسعه اوضاع منطقه يي، دور انديشانه نيست که آنان را به سادگي از گردونه بيرون انداخت.

امان الله، خود زمستان 1930 رهسپار ترکيه گرديد. شايد، با اين سنجش که نظرها را به خود و به رخدادهاي روان در آن برهه در کشور (محاکمه ولي خان) جلب نمايد. او و هواداران، برنامه ديگر مبارزه در برابر نادريه را ريختند. مگر اين گونه طرح ها، نيازمند پشتيباني جدي نيروهاي موثر خارجي بود- آنچه مربوط مي گردد به دولتمردان ترکيه که به شاه پيشين «براي تحقق کدامين کارروايي هاي پان ترکيستي يا پان آسيائي»، گوشه چشمي داشتند، تصميم نگرفتند اين گونه برنامه ها [برنامه هاي امان الله] را بدون ياري شوروي راه بيندازند. مگر، بر ديپلماسي شوروي در آن برهه، اين پندارها چيره بود: مسکو به هيچ رو نفي خواست نادر و حواريون وي را بيازارد و برنجاند و توازن شکننده يي را که به بسيار به دشواري با کشورهاي سومي- پارتنرهايش به دست آورده بود، برهم بزند.

[در اين گير و دار]، خاندان مجددی- [نيز] به عنوان يکي از مهمترين و موثرترين عناصر زندگي سياسي مبارزه عصر «نادريه»<sup>365</sup> اول تبارز نمود، که حضور اين خاندان در گردونه سياست

<sup>363</sup>. بايگاني... پرونده ويژه 126، پوشه 1، پرونده 157، برگ 4.

<sup>364</sup>. همان جا، برگ 3.

<sup>365</sup>. برخي از کارشناسان تاريخ افغانستان، دوره فرمانروايي خاندان مصاحبان (نادريه) را به دو دوره تقسيم مي نمايند: دوره نخست که به نام «نادريه اول» ياد مي گردد، و مشتمل مي گردد بر دوره فرمانروايي خود نادر شاه و سپس برادرانش يعني عماد ظاهرشاه- هاشم خان، شاه محمود خان و به گونه غير مستقيم شاه ولي خان. نادريه دوم مشتمل بر دو نيم دوره ديگر مي گردد که عبارت اند از دوره فرمانروايي بني عماد ظاهر شاه (داوود خان و نعيم خان) و فرمانروايي و پادشاهي بلافصل خود او که در واقع دوره نيمه دموکراسي دهه 60 سده

افغانستان، همو در دوره تیره و تار 1929 به ویژه ملموس گردید و در آتیه به درجه چشمگیری خود جریان و سیمای رویدادهای افغانی را تعیین نمود.

به رییس این خاندان- [حضرت] شیر آقا مجددی، کرسی های وزیر عدلیه و رییس شورای علما در حکومت نادر داده شد- و این گونه، رژیم نو، خواست تا یکی از رقیبان خطرناک خود را خنثی نماید. از سوی حواریون نادر، همچنان گام های تاکتیکی (راهکارهای) دیگری که بس محیلانه بودند، برداشته شد. برای نمونه، حضرت «خار چشم» را در راس کمیسیون رسیدگی به مساله پر درد سر غلزایی ها در غزنی گماشتند. تا از یک سو، ناگزیر، برای دولت کار کند و همزمان با آن، آبرو و حیثیت شخص خود را به دست خود به دیده قبایل بومی خدشه دار سازد.

مگر، شیر آقا انتظارات آشکار و نهان کابل را محق نساخت- بسیار به زودی، او دست به خرابکاری در برابر دولتمردان جدید که درک چندانی از امور نداشتند؛ یازید. در کارروایی های سیاسی مجددی- نماینده بی چون و چرا و یکی از رهبران نیروهای دست راستی- سقاوی ها (هوادارن پیشین حبیب الله کلکانی) و امانی ها جا داشتند. این گونه، امانی ها به وی وعده سپردند در ازای حمایت [در صورت به قدرت رسیدن] به وی کرسی وزارت عدلیه و لقب شیخ الاسلام بدهند و اختیاراتی را در حدی که او خواستار آن باشد، یعنی حاضر بودند حدود اختیارات سیاسی و مذهبی او را به پیمانۀ اعظمی گسترش دهند. امان الله طی پیامی به او، ابلاغ کرد که حاضر است یکی از خواهران خود را به زنی او بدهد. او این موضوع را در نامه یی که برای او فرستاده بود، تایید کرد.

واپسگرایی (اپورتونیزم) شیر آقا به جایی رسید که حاضر شد تا با نمایندگان شوروی تماس های مستقیم برپا نماید. به گونه یی که لیونید استارک به رهبری وزارت خارجه در پاییز 1931 نوشت، «شیر آقا در جستوی متحدان، چندی پیش تلاش ورزید حتا با ما وارد گفتگو شود. مگر ما به او پاسخ رد دادیم».<sup>366</sup>

بلندپروازی های خاندان مجددی، به گونه تنگاتنگ با تضادهای عمیق تباری- عشیره یی جامعه پشتون افغانستان در هم آمیختند. «کورتین گره آن، همچشمی های غلزایی- درانی و به سخن دقیق تر، مجموعه یی از ادعاهایی تاریخی- سیاسی گروه هایی از قبایل سلیمانخیل باشنده ناحیه غزنی بود. همانا، این جا، نفوذ خاندان حضرت های شوربازار [یکی از محله های کابل]

---

بیستم را در بر می گیرد و این دوره را به نام «نادریه بعدی» می خوانند.-گ.

<sup>366</sup>. بایگانی... پرونده ویژه 13، پوشه 158، پرونده 8، برگ های 158-

.161

نیرومند بود که سال های سال، پیشوایان روحانی- پیران طریقه صوفیه نقشبندیه بودند. مگر حضرت ها بر آتش پویایی های مذهبی قبایل این منطقه، با سانتیمنت های صرفاً سیاسی هیمه انداختند: همو غزنی که یکی از مهمترین مراکز تاریخی سیاست جهانی و بازرگانی در منطقه آسیای باختری به شمار می رفت- باید شکوه دیرینه خود را باز یابد و غلزیایی ها- از نردبان سیاسی قدرت تا وضعیت پیشتازان تباری- سیاسی دولت افغانستان بالا روند!

مگر، اوضاع به گونه یی شکل گرفته بود که حتی ضروری ترین نیازهای بسیاری از قبایل غلزیایی (در گام نخست سلیمانخیل) می شد تنها از کیسه دیگران بر آورده شود. در قرینه وضع مورد نظر، از کیسه نیروهایی که به عنوان تکیه گاه نادریه به شمار می رفتند- به ویژه هزاره ها. عملاً مساله مطرح شده در بالا، تنها بخشی از انبوه بزرگتر تضادهای عینی اجتماعی- اقتصادی جامعه افغانی بود و همو- افزایش نفوس کشاورز و بزرگر جنوب و جنوب خاوری افغانستان- نواحی بزرگی که باشندگان اصلی آن (قبایل پشتون) به کوچروی، نیمه کوچروی، دامداری و دامپروری اشتغال داشتند و آوردن کالا و داد و ستد نمی توانست حد اقل حیات اساسی را بدون کوچروی های گسترده و پیوسته موسومی به نواحی شمال باختری هند بریتانیایی و گستره جویی آتیه به سوی شمال افغانستان و نیز در مرکز کشور حل نماید.<sup>367</sup>

[همچنان، مقارن با این زمان-گ.]، محافل کوچکی از پناهگزیان افغانی در هند بریتانیایی پدید آمدند- بخشی از جوانان که در برابر رژیم نادر دارای تمایلات اپوزیسیونی بودند، در دهلی گرد هم آمدند. پناهجویان از طریق خواجه هدایت الله- جنرال قونسول، با سردبیر جریده افغانستان- مرتضی احمد ارتباط گرفتند و چندین جلسه برگزار نمودند. در نتیجه، جریده-یکی از چند نشریه اپوزیسیونی در خارج، لحن انتقادی مطالب خود را تندتر ساخت.<sup>368</sup>

این گونه، در 1930 در این جریده، مقاله غبار (با نام مستعار س. ب.) به چاپ رسید که خدنگ آن، رژیم جدید که او آن را به عنوان یک رژیم مستعمره و خود کامه می پنداشت، آماج گرفته بود. بنا به تقاضای وزارت خارجه افغانستان، حکومت

---

<sup>367</sup>. نگاه شود برای مثال به: بیلوکرینیتسکی و. یا. پشتون های افغانستان و پاکستان: دینامیک دموگرافیک و نقش سیاسی // افغانستان در مرحله گذار. مسکو، 2002. - ص. 62.

<sup>368</sup>. جریده افغانستان به زبان دری، سر از رخدادهای سال 1929 به چاپ می رسید و هوادار تمامیت ارضی و استقلال افغانستان بود. و به ویژه، ادعاهای ارضی برخی از محافل ایرانی را بر افغانستان به باد نکوهش می گرفت.

هند بریتانیایی جریده را مصادره و ناشر آن را به زندان انداخت. مرتضی احمد خان را ناگزیر ساختند به پیشگاه حکومت افغانستان «به خاطر ناآگاهی از اوضاع درونی افغانستان»<sup>369</sup> پوزش بخواهد و سپس وی را رها کردند.

پیرامونیان نادر خان، همچنان تدبیرهایی بیشتری را برای خنثی ساختن اپوزیسیون در آن سوی خط دیورند اتخاذ کردند: به مدیر انجمن ادبی کابل<sup>370</sup> رهنمود داده شد تا از طریق اجنتوری پسته یی را که عنوانی ناشر جریده افغانستان فرستاده می شود، بدزد که این کار در بدل پرداخت دو هزار روپیه کلدار رشوه، انجام شد. این گونه، حکومت توانست کسانی را که نسبت به آن حسن نظر نداشتند، کشف نماید: زیر برخی از مطالب، امضاء شده بود و [هویت] شماری را هم از روی خط های شان تثبیت نمودند.

حکومت، با کنجکاوی، آغاز به دست یازیدن به شگردهای محیلانه یی کرد - بنگاه نشراتی زیر زمینی یی را همانند جریده اپوزیسیونی «حقیقت»، با این آرزومندی که شمار بیشتر ناراضیان از نظم جدید را کشف نمایند، به راه انداختند. میرزا نیکو نامی<sup>371</sup> را که زمانی فعالانه بر ضد امان الله خان تپ و تلاش می کرد و پیوندهای گسترده یی با هند بریتانیایی داشت، به سمت مسوول چاپ جریده گماشتند. به یاری مساعی میرزا و حواریون وی، شمار بسیاری از اعضای اپوزیسیون پشت میله های زندان انداخته شدند. مگر روشن بود که همه مخالفان در

---

<sup>369</sup> . برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر در زمینه نگاه شود به : صفحات 134-135 افغانستان در مسیر تاریخ، متن دری.

<sup>370</sup> . در ص 135 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ در این باره چنین آمده است: «شهزاده احمد علی خان درانی لاهوری (مدیرانجمن ادبی کابل) موظف شد مردی را در لاهور بجزد و به حیث نوکر داخل خدمت مرتضی احمد نماید. این شخص مامور بود که با معاش اندک خدمت بسیار صادقانه برای مرتضی خان انجام دهد تا طرف اعتماد او واقع گردد. وظیفه دومیش این بود که بداند تمام نامه هایی که از داخل و خارج هندوستان به عنوان مرتضی خان می رسد، در کدام جعبه گذاشته می شود.

آخرین کار این مستخدم دزدیدن این جعبه و تحویل دادن در برابر دو هزار روپیه کلدار به شهزاده بود. این کار به سهولت انجام گرفت و طوری که شهزاده می گفت بکس مراسلات عنوانی مرتضی سر بسته به کابل رسید و در ارگ شاهی گشاده و مطالعه شد. احمد علی درانی می گفت که دولت افغانستان تمام اشخاصی را مقالات مخالفانه در جریده افغانستان فرستاده بودند، از روی خط نامه و روی پاکت شناخت مگر کسانی را که مقاله تایپ شده و بدون امضای اصلی خود فرستاده بودند. -گ.

<sup>371</sup> . غبار در ص 136 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، در این باره می نویسد: «... برای شناختن روشنفکران غیر معروف، دولت یک جریده انتقادی ضد خود به نام «حقیقت» را طور شبنامه نشر می نمود تا مخالفان را گرد آن جمع آوری کند و بشناسد. موظف این کار از طرف دولت نیک محمد نام کابلی معروف به «میرزا نیکو» - جوان دقیق و ظریف و منطقی و جذاب بود. او سال ها پیشتر در قندهار با رفقای خود ضد دولت امانیه کار می کرد و...» - گ.

این دام دولت نیفتادند- در کابل شبنامه های پخش گردید  
زیر نام «حقیقت» «حقیقت» که در آن به شکل بسیار شدیدتری  
به افشاگری ترفندهای رژیم پرداخته شده بود.<sup>372</sup>

مگر دستاورد ویژه نادری ها آن بود که توانستند از راه  
جاسوسی و دسیسه بازی در صفوف اپوزیسیون بی آن هم از هم  
گسیخته، تخم سوء ظن متقابل همه نسبت به همه را کشت نمایند و  
با این کار، گروه های جداگانه و جریان های جدید آن را از  
هم پراکنده سازند.

تابستان سال 1930 سر از نو، اوضاع بس پرتنش پدید آمد. بخش  
بیشتر کارمندان دولتی، تاجران، افسران جوان، اقلیت های ملی  
و حتا برخی از قبایل افغان (پشتون) در اپوزیسیون دولت  
قرار گرفتند. نیروهای تشکیل دهنده این ائتلاف اجتماعی-  
سیاسی پاشیده، تنها با یک تمایل مبني بر سرنگونی نادر باهم  
پیوند می خوردند. آن هم در حالی که گروهی می خواستند تا  
دو باره امان الله را بر تخت بنشانند و گروه دیگری در باره  
به قدرت رسیدن خود می اندیشیدند. این گونه، درست در جریان  
چند ماه پس از بر تخت نشستن نادر، افغانستان بار دیگر در  
آستانه خانه جنگی قرار گرفت.

دلیل اصلی و در عین حال بهانه برای کشاکش های جدید، تمایل  
حکومت مبني بر ضبط بخشی از زمین های خان نشین کوهدامن برای  
اسکان برخی از قبایل افغان (پشتون) و همچنان خلع سلاح  
باشندگان بومی- اقلیت های تباری بی که در 1929 فعالانه به  
هواداری از بچه سقاء و برخاسته بودند، گردید. برنامه  
پشتونی سازی منطقه کابل، در گام نخست کوهدامن و کوهستان،  
نشانگری بود برای روشن ساختن سیاست های اجتماعی و قومی عصر  
نادریه اول. این مشی دارای بار معین نظامی- سیاسی هم بود.  
مگر ناروا خواهد بود هرگاه بپنداریم که این طرح بس خطرناک  
هم برای شمالی ها و هم برای حکومت، تنها شگرد اراده سیاسی  
دولت و شخص نادر بوده باشد. عمده ترین عامل در این جا،  
اوضاع اقتصادی بود که باشندگان جنوب افغانستان با آن  
روبرو شده بودند: کمبود زمین، نبود تولیدات صنعتی و مانند  
آن ...

منبع اصلی گزاره پشتون های مناطق جنوبی چوپانی بود و سپس  
هم تجارت. آن هم در حالی که توسعه چوپانی به دلیل کمبود  
چراگاه ها به گونه چشمگیری کند بود که ناگزیر می گردیدند

---

<sup>372</sup> . غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ترجمه به زبان انگلیسی،  
جلد دوم، ص 112.

در ص 136-137 متن دري کتاب این موضوع چنین بازتاب یافته است: «خوب،  
جوانان کابل با زحمتی که آقای نیکو کشید، به جریده نپیوستند، بل که  
خود نشریه بی به نام «حقیقت حقیقت» شایع کردند و سلطنت را از بنیاد  
بکوفتند». -گ.

در روند کوچروي هاي توانفرسا به نواحي مركزي و شمالي افغانستان، به جستجو چراگاه بپردازند. اين در حالي بود كه هم در جريان جنگ داخلي و هم به ويژه در آستانه آن، حل بنيادي تر جنبه هاي اقتصادي مساله پشتون در دستور كار روز، مطرح گرديده بود.

اسكان پشتون ها در منطقه كابل و سپس- در افغانستان مركزي و در آتیه در ديگر مناطق (در ادامه سياست امير عبدالرحمان خان و تغيير ساختار تباري تركستان افغاني) زمينه ساز كشيدي ها بود. اين گونه، قربانيان واقعي و بالقوه مستعمره ساختن (كالونيزاسيون) آغاز به مقاومت نمودند. فعاليت هاي آن ها با پوتنسيال اعتراضی ديگر گروه هاي اپوزيسيون گره خورده و داراي خصوصيات يك دسيسه سراسري ملي گرديد.<sup>373</sup>

در ميانه هاي جولاي 1930 نشست پنهاني رهبران گروه هاي امني و سرشناسان روستاهي حومه كابل در باره مساله قيام در برابر نادر، در كابل برگزار گرديد. «براندازيان» در باره اهداف قيام (احياي حكومت امان الله خان) به همسويي ظاهري دست يافتند. اما در باره موعد قيام، همگري نداشتند. امني ها با سنجش بر كمائي نمودن وقت، پيشنهاد كردند اقدامات فعال را تا پاييزكنار بگذارند تا بتوانند در زمان باقي مانده به جذب متحدان تازه- درگام نخست، قبائل پشتون مومند و غلزيي بپردازند. كوهدمني ها، مي بايست پيوندها با مهاجران بخارايي را كه بيشتر در شمال افغانستان متمرکز شده بودند، احيا نمايند- قرار بود رهبر آنان- ابراهيم بيك لقي پس از پروزي هاي نخستين توطيه گران در مركز، در قطغن شورش برپا نمايد.

پلان خيزش «اصلي»، يورش همزمان كوهدمني ها (و همچنان كوهستاني ها) را در نظر داشت و امني ها بايد دژ پايتخت را اشغال نموده و سقاوی هاي در بند و همچنان هواداران خود را به رهبري محمد ولي خان كه مي بايستي تا بازگشت امان الله خان ريس موقت دولت مي بود، رها سازند.<sup>374</sup>

آماده سازي شورش با اين آسانتر مي گرديد كه در آستانه برپايي آن، محمد يوسف خان- يكي از بزرگترين خان هاي

<sup>373</sup>. نگاه شود برای مثال به:

در تاريخ نگاری (هيستوريوگرافي) افغانستان تنها اشاره های مختصری به قيام 1930 در كوهدامن شده است (نگاه كنيد به عنوان مثال به : Olesen A. *Islam and Politics in Afghanistan*. Richmond, 1995 – P. 134

بنا بر اين، با توجه به اهميت اين بخش مبارزه دولت و مخالفان در اين اثر، با تكيه بر اساس اسناد آرشيو سياست خارجي روسيه و كلكسيون های مستند آرشيو وزارت امور هند در كتابخانه بریتانیا، بسياری از جزئیات مربوط به آماده سازی، روند و پیامدهای آن احيا و بازتوليد می گردد.<sup>374</sup> . بايگانی...، پرونده ويژه 12، پوشه 70، پرونده 156، برگ هاي 128-

زمیندار- برادر مستوفي الممالک محمد حسين خان (اعدام شده در 1919 بنا به فرمان امان الله) به عنوان حاکم کوهدامن گماشته شد. حاکم نو يکي از سقاويان برجسته بود (که زمانی منشي خاص بچه سقاء و و سپس حاکم لوگر و ريس تنظيميه ولايت مشرقي بود). با تقرر وي، حکومت در نظر داشت با يک تير چند نشان بزند: يک کرسی خالي نه چندان جذاب براي چوکی طلبان را «پر» کنند، ديگر اين که کوهدامن به گونه سنتي نا آرام را «رام» سازند و سر انجام، عملا با دستان يک نفر از منتقدان خود، انبوهي از مسایل نه کمتر حساسيت برانگيز را، حل نمایند (تثبیت زمین های مشمول مصادره) و واگذاري آن ها به پشتون ها، ضبط اسلحه و مانند آن. مگر سنجش دولت لغزش آمیز از کار برآمد. هو محمد يوسف عمده ترين مهره قيام کوهدامن گردید.

به قيام اپوزيسيون، همچنان عوامل پيشينه دار و ريشه دار ديگر، در گام نخست، تضادهای قومي- قبیله يي میان غلزایي ها و هزاره ها، غلزایي ها و وزيری ها... نیز دامن زدند. براي مثال، غلزایي ها بیشتر با هزاره ها، پس از پایان کوچروي های شان به هند بریتانیایی، درگیر می شدند و کشاکش های آنان با وزيری ها بر سر زمین های واگذار شده به آنان از سوی امیر عبدالرحمان خان، در ازای کمک هنگام سرکوب قيام غلزایي ها بروز کرده بود. موزايیک تضادهای تباري- قبیله يي در افغانستان را درگیری های مزمن قبایل غلزایي- درانی که در بالا در باره آن گفتیم، کامل کرد. وضعیت بس پیچیده در نواحی غلزایي نشین در شمال، حکومت را ناگزیر گردانید تا بخش چشمگیر نیروهای دست داشته خویش را به آن جا گسیل دارد- چیزی را که توطیه گران بی درنگ از آن بهره گرفتند.

کلیه کارهای آماده گيري قيام در برابر حکومت، از طریق محمد يوسف خان پيش برده می شد. هسته رهبري شورشیان مشتمل بود بر: عمرخان- معاون وي از کوهدامن، میر باباي چاریکاري- که در هنگام فرمانروایی بچه سقاء و، نائب الحکومه (گورنر جنرال) استان قطغن و بدخشان بود، عبدالقادر خان- که ساده لوحانه خواهر خود را به زني امیر داده بود و نیز چندی نائب الحکومه (گورنر جنرال) قندهار بود، عبدالقيوم- که چندی پيش مستوفي کابلستان بود، برخی از کارمندان پيشين دولت سقاوی- و روی هم رفته، بیشتر زمینداران بزرگ کوهدامن.

روشن است کارمندان سفارت انگلیس در کابل، در روشني قيام آماده شده بودند. همچنان، به تاریخ 20 جولای 1930 شماری از کارمندان دولتي که از کوهدامن می گذشتند، به گونه تصادفي دیدند که اوضاع روال غیر عادي دارد و در باره سوء ظن خود به وزیر دفاع گزارش دادند. وزیر بی درنگ در باره وضعیت، از حاکم- محمد يوسف خان جویای اطلاعات شد و پاسخ آرامش بخشی

دریافت نمود و حتا خواهش وی را مبنی بر گسیل دو، سه گردان پیاده برای «جلوگیری از ناآرامی ها» پذیرفت.

توطیه گران آغاز به کارروایی های عاجل کردند: 21 جولای عمرخان با قبیله داوود زی بر یک گارنیزون کوچک دولتی یورش برد و آن را سرکوب کرد و جنگ افزارهای به دست آورده را در میان هواداران خود و باشندگان روستاهای کوهدامن پخش کرد.

در پایتخت، در این حال، به گونه یی که وعده داده شده بود، دسته یی را متشکل از 400 نفر به فرماندهی جنرال عبدالوکیل خان- فرمانده سپاه دوم، آراسته و با موترها به کوهدامن گسیل نمودند. وزیر حربیه در باره زمان رسیدن نیرو به حاکم کوهدامن خبر داد و حاکم به همین سان برای زیر دستان خود. محمد یوسف نیرنگ باز، با به دست آوردن این اطلاعات، به کابل گزارش داد که «همه چیز برای پذیرایی سپاهیان آماده است».<sup>375</sup>

در نتیجه، بخش بزرگی از سپاهیان مرکز، به محض رسیدن، درهم کوبیده شدند و فرمانده آن، به شدت زخمی شد و شورشیان مناطق نشیمنی کلکان و [قلعه] مراد بیک را به تصرف خود در آوردند و آهنگ پغمان (که نادر در آن هنگام در آن جا بسر می برد)، کردند. هدف بعدی آن می بایستی کابل می بود.

دولت، تنها مقارن با بامداد 22 جولای، در باره وضعیت راستین امر در کوهدامن آگاهی یافت. نادر به کابل رسید و بسیج قبایل پشتون اعلام گردید و گردیز و میدان فراخوانی فرستاده شد که در آن آمده بود: «حکومت آرزومند است تنها سرهای شورشیان را به دست بیاورد. همه دارایی های شان از آن پیروزمندان می باشد».<sup>376</sup> فراخوان آشکار به کشتار و تاراج، بیرون از توجه نماند: هنوز بامداد روز دیگر، سرازیر شدن دسته های جنگجویان پشتون به پایتخت آغاز گردید که به دستیابی به «غنایم» در مناطق شورش زده سنجش داشتند. چون خود کابل نیز زیر تهدید تاراج قرار گرفته بود، بی درنگ دستور صدر اعظم هاشم خان از آوردن افراد قبایل از استان مشرقی لغو گردید- چون این کار خود می توانست به بهای تخت و تاج نادر بینجامد.

در خود پایتخت، تقریباً سپاهی یی نمانده نبود. در این جا تنها هزار نفر از وزیری ها و وردکی ها استقرار داشتند که چندی پیش به خدمت نظام در آمده بودند. دولتی ها، ناگزیر

---

<sup>375</sup> . همان جا، برگ 26

<sup>376</sup> . همان جا، برگ 41

در آن هنگام این قول سر زبان ها بود: «سرشان از ما، مالش شان از شما» که پس از گذشت سال ها هنوز هم شماری از ریش سپیدان آن را با آب و تاب نقل می کنند.-گ.



گردیدند در کوتل خیرخانه و در راه های منتهی به شمال، دسته های سنگر کنی را بگمارند.

مادامی که حکومت چشم به راه رسیدن نیروهای تقویتی بود، شورشیان، در میان باشندگان نواحی شمال منطقه کابل آوازه هایی را پخش کردند مبنی بر این که موفق شده اند بخشی از روستاهای کوهدامن و چاریکار را به قیام بکشانند. با این که، بسیاری از باشندگان کوهستان، ریز کوهستان، پنجشیر، گلبهار، و تگاب، ترجیح دادند خود را از درگیری ها کنار بکشند. به رغم همه این ها، شمار کل شورشیان به 25000 نفر رسید. با آن که کمتر از یک سوم آنان مسلح بودند.

بنا به برخی از مدارک، محمد یوسف در روزهای قیام، تماس های تنگاتنگی با عبدالرحیم خان- گورنر جنرال هرات، خویشاوند و یکی از سرسخت ترین مخالفان نادر داشت. شاه و رژیم وی در وضعیت سختی قرار گرفتند. مگر در این لحظه بسیار تعیین کننده، میان رهبران قیام بر سر تقسیم قدرت اختلاف نظر پیدا شد: دستاویز عمر خان پویایی ویژه دسته های غلزی زیر فرمان او بود و خود را فرمانروای جدید می پنداشت.

اعظم خان- رهبر جنگجویان تاجیک که افراد وی در این منطقه از نگاه شمار برتری داشتند، همان خواب را می دید. این در حالی بود که در نیایش مسجد چاریکار به تاریخ 25 جولای، خطبه به نام پادشاهی خوانده شد که هنوز نامش روشن نبود. پیشنماز، این را که چه کسی پادشاه خواهد شد، به زمان پس از تصرف کابل موکول نمود.

در این حال، نیروهای تقویتی یی از وردک، گردیز، تگاب، ریزه کوهستان و دیگر جا ها به پایتخت سرازیر می شدند. مقارن با 26 جولای، شمار آنان به 4000 نفر رسید. در همین روز، سپاهیان دولتی همراه با جنگاوران قبیله یی در برابر شورشیان دست به ضد حمله زدند. با آن که در صف حکومتی ها، اوضاع هیجانی یی فرمانفرما بود. برای مثال، به خاطر فراخوان تحریک آمیز بسته ساختن بازار، عبدالرحمان خان- رییس شهرداری کابل تیرباران شد<sup>377</sup> و شماری از اعضای شورایی ملی بازداشت شدند. ولی هر چه بود، پله ترازو به سود نادری ها پایین آمد.

---

<sup>377</sup>. در این زمینه غبار در ص 40 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ می نگارد: «راجع به عبدالرحمان خان توطئه یی شد که توسط شیر احمد خان تاجر در بدل اجرت یک نفر جهرچی را وا داشتند که از نام عبدالرحمان خان- رییس بلدیة در بازارهای کابل جهر بزند: «مردم شمالی (کوهدامن و کوهستان) بغاوت کرده و تا نزدیک کابل رسیده اند. شما مردم کابل هوشیار و حاضر به دفاع خود شوید و دکان ها را ببندید». حکومت این جهر را تحریک مردم از طرف رییس بلدیة خوانده، خودش را کشت، خانه اش را تفتیش و آثار قلمی اش را ضبط نمود و آن گاه محمد گل خان مهمند- وزیر داخله در منبر مسجد چوب فروشی کابل بالا شد و نطقی دایر «به کفر و زندقه و الحاد» عبدالرحمان ایراد کرد و بوتلی را کشیده به مردم

در روزهاي اخير جولاي، شورشيان در نبردها در حومه کلکان، شکست سنگيني خوردند و سپس بقايي نيروهاي آنان در چندين دسته به سوي کوه ها عقب نشيني نمودند: محمد اعظم خان و آدم هایش به قطغن، عمر خان به ولايت مشرقی- با آن که دسته هاي وي در کوهستان پراکنده شده بودند. خود او به تاريخ دوم اگوست کشته شد. دولت فرمان داد که هزاره ها همه کتل ها را ببندند- اين گونه، گريزيان به دام افتادند.

باري، نادر سر گور امير عبدالرحمان خان آمد و پس از ترک آرامگاه گفت: «کسي که اين جا آرميده است، يگانه پادشاهي بود که مي دانست و مي توانست [چگونه] سياست داخلي افغانستان را پيش برد».<sup>378</sup> اين گونه، طی یک هفته، نادريه توانست کانون خطرناک اپوزيسيون- کوهدامن را سرکوب نمايد. قبائل افغان (پشتون) که در آن لحظه خدمت بس ارزشمندی را به رژيم انجام داده بودند، بي باکانه به تاراج روستاها و دهکده هاي حومه کابل پرداختند. حکومت از ترس گسترش بيشتري تاراج و قيام سراسري در استان هاي شمالي، دسته ويژه منگل ها را متشکل از 2000 نفر مجهز و مسلح ساخت. مگر طرفه اين که خود منتظران دست به يغما بردند.

حکومت نيز بر مخالفان خود رحم نکرد. نه به مخالفان راستين خود و نه به کسانی که تنها نام شان قلمداد شده بود. در پايتهخت نزديک به 60 نفر بازداشت شدند که بخشي از آنان با توپ پرانده شدند و 16 نفر هم به اتهام همکاري با بچه سقاء و ديگر گناهان به دار زده شدند.

بر پايه فهرست ويژه، کسانی که حسن اعتماد شان زير سوال بود، محکوم به تبعيد به شهر ديره دون هند- جايي که خود نادر خان زماني در تبعيد به سر مي برد، شدند.<sup>379</sup> آن ها مي بايستي کابل را در طی دو ساعت پس از اعلام فهرست، ترک مي

---

نشان داد و گفت: «اين بوتل شرابي است که از خانه عبدالرحمان به دست آورده ام.»- گ.  
<sup>378</sup> همان جا، برگ 53..

در ص 44 جلد دوم افغانستان در مسير تاريخ اين صحنه به گونه زير پرداز شده است: «... شاه با جمع غفيري از درباريان، پياده براي تفرج عصري از دروازه ارگ خارج شد و همين که در سرک مقبره امير عبدالرحمان خان رسيد، بيستاد و درودي به روح آن پادشاه خونريز بخواند و آن گاه رو به جمعيت کرد و گفت: «در تمام سلاطين افغانستان، مردی که مردم افغانستان را خوب شناخت و خوب اداره کرد، همين پادشاه ( اشاره به قبر امير) بود...»- گ.

<sup>379</sup> به خواهش حکومت افغانستان، اشتراک کنندگان تبعيد شده شورش کوهدامن، سال هاي درازي در هند بریتانیایی نگهداشته شدند و تنها پاييز 1939 همه آن ها به افغانستان آورده شدند. (نگاه شود به: اوستا اولسن، اسلام و سياست در افغانستان، ترجمه خليل زمر...)

گفتند و می توانستند با خود تنها چیزهای بسیار ضروری را بگیرند و با پول خود شان تا دیره دون بروند. راستش، برای آن ها سه موتر برای هر خانواده برای بردن دارایی ها شان، به آن مقداری که موفق شوند تا ساعت چهار عصر- بار نمایند، به مصرف خود شان، به کرایه گرفته شده بود. افزون بر آن، به آنان اجازه داده شده بود برای نگهداری از جای داده ها و دارایی های شان، نگهبانان و نمایندگان مورد اعتماد شان را بگمارند تا پس از رفتن، مال و دارایی شان به تاراج نرود.

سر انجام، نخستین شورش گسترده اپوزیسیون، در برابر حکومت نادریه اول- یعنی شاهی محافظه کار میانه رو (لیبرال، مگر هنوز نه لیبرال اصلاح طلب، مبتنی بر قانون اساسی) به رهبری خاندان مصاحبان که زیر بار یک رشته تعهدات دارای بار سیاسی، تباری و اقتصادی بود، این گونه بود.

دلایل شکست خیزش کوهدامن سال 1930 و پیامدهای آن چه بود؟ در گام نخست، باشندگان عادی شمال منطقه کابل- جایی که در آن عمدتاً حوادث شرح داده شده رخ داده بود، در آن اشتراک پویایی نورزیدند. هنوز ماجراهای قیام بچه سقاء از لوح خاطر آنان سترده نشده بود که رهبران فیودالی- مذهبی، پای دهقانان را به آن ماجرا کشانیدند و سپس آنان را با بی رحمی فریب دادند. در شورش کوهستان، بیشتر آن هایی که بیش از هرکسی از تاراجگری های قبایل پشتون زیانمند شده بودند و همچنان طایفه غلزایی داوود زی، نادری و ... که از سوی عمر خان بر انگیخته شده بودند، اشتراک داشتند.

دو دیگر، این که خان های کوهدامن و روحانیون، شعارهایی را به پیش نکشیدند که به دل دهقانان چنگ بزند و برای شان دلکش باشد. آوازه ها در باره ضبط زمین های کوهدامنی ها و سپردن آن ها به افراد قبایل پشتون، بی ریشه نبودند. اما چندان واقعی هم نبودند. جدا از آن که بنا به تجربه قبلی، تنها زمین های سران اپوزیسیون را مصادره می کردند. افزون بر آن، سرنوشت قیام را به پیمانانه بزرگی اختلاف نظرهای رهبران کوهدامنی آن در باره تخت پادشاهی و خواست های پیچیده ساز امانی ها در باره روی کار آوردن دو باره حاکمیت امان الله خان تعیین کردند.

مگر بهای سنگین شکست طرح بزرگ امانیست ها، کوهدامنی ها و بقایای سقاوی ها را، باز هم ناگزیر دهقانان کابلزمین پرداختند. کوهدامن در هم کوبیده شد و برخی از دهکده های آن به آتش کشیده شد و ضربه نیرومندی بر خان های بومی وارد گردید- بخشی از زمین های آنان ضبط گردید. با آن که در آتیه حکومت برای جلوگیری از دامنه یابی تضادهای ملی، از واگذاری زمین های آنان به قبایل پشتون خودداری ورزید.

حکومت توانست همچنان گروه هواداران امان الله خان را در کابل سرکوب نماید- بخشی از اعضای آنان بازداشت شدند. شماری هم اعدام گردیدند. این وضعیت که نقش پیش برنده در قیام، هر چند هم نافرجام را، خان های کوهدامن، بازی نمودند، نشان داد که امانیست ها، نیروی چشمگیر و امکاناتی برای ایجاد دشواری های واقعی برای نادریه در اختیار نداشتند و عملاً چونان یک اپوزیسیون نه چندان جدی اجتماعی- سیاسی و مسلح رژیم نادر خان از گردونه بیرون رفتند.

رخداد های کوهدامن، نقش برجسته مساله تباری را در افغانستان به نمایش گذاشتند. هرگاه امان الله، مشی نسبی برابری حقوق قومی را پیش گرفته بود، نادر به گونه ای که استارک- سفیر وقت شوروی در کابل دادگرانه می پنداشت: «با تکیه بر زور، لزوم پیاده ساختن مشی حساس قومی را مطرح و حکومت خود را بر شالوده تضادهای قومی- عمدتاً رویاروی قرار دادن عملی قبایل افغان (پشتون) با همه اقوام دیگر کشور، استوار ساخت».<sup>380</sup>

مگر خطر پدید آیی کانون تازه مقاومت در کوهدامن، نادری ها را ناگزیر ساخت تدبیرهایی روی دست گیرند. برای بازسازی قسمی این ناحیه، در بودجه سال مالی نو، هزینه ای به میزان 500000 افغانی برای اعطای وام های بدون سود برای این منظور گنجانیده شد. دهقانان می توانستند با بهره گیری از این وجوه، تخم های بزری سورت شده به دست آورده و به بازسازی بازار چاریکار پردازند. از پشت دهقانان بسیار نادر، بار مالیات به زور گرفته شده در 1930، برداشته شد. مگر، با همه این ژست های مهربانانه و بس با نرمش، هر چند هم دیر هنگام نادریه به سوی کوهدامن پر تب و تاب، نتوانستند ثبات سیاسی را در کشور که هنوز پس از خانه جنگی به خود نیامده بود، برقرار نمایند.<sup>381</sup>

---

<sup>380</sup>. بایگانی...، پرونده ویژه 12، پوشه 70، پرونده 156، برگ 38.  
<sup>381</sup>. در افغانستیکای میهنی و خارجی عملاً هیچ کاری در باره قیام کوهستان در سال 1930 دیده نمی شود. اگر چه در آثار این دوره گاهی اشاره هایی به این قیام مهم اپوزیسیون دیده می شود. استثنای شگفتی بر انگیز در زمینه، دست نویس مقاله چاپ نشده «نیروهای دموکراتیک افغانستان در مبارزه در برابر ارتجاع» است، که در فوند شخصی بابا خواجه یف- خاورشناس نامور ازبیک نگهداری می شود و بیگمان نویسنده آن هم خودش بوده است. (بایگانی مرکزی ازبیکستان، اف آر-2850 پرونده ویژه 217).

این مقاله، درست مانند برخی دیگر از نسخه های خطی (تایپ شده) آثار فوند او، تلاشی نو به منظور گشودن چشم انداز روی هم رفته سیاسی بوده است و تجربه جالبی از این نوع می تواند به شمار رود. گرچه فاقد دستگاه علمی سنتی (مآخذ، منابع و...) است که در آن به چشم نمی خورد. با این هم، در آن کانسپت اصلی تاریخ سیاسی افغانستان در سال های 1920 - 1930 پیشکش می گردد.

نکته اساسی مقاله این است که مقارن با میانه های سال های دهه 1920. در افغانستان و در گام نخست در کابل، محافلی از روشنفکران رادیکال به رهبری برادران چرخ، عبدالرحمان و دیگر جوانانی که در خارج از کشور، بیشتر در شوروی پیشین و ترکیه آموزش دیده بودند؛ سر بر آورده بودند. این گروه با نیروهای ملی گرا با در نوار مرزی هند و افغانستان (عبدالغفار خان، حاجی میرزا علی خان مشهور به فقیر ایپی و ...) تماس هایی برپا نموده بودند.

بابا خواجه یف با بهره گیری از ژانر پرداز پرتره سیاسی، با توصیف اعضای این گروه، توجه ویژه یی به سرهنگ محمد سید خان و محمد عمرخان، که پسان ها در هسته اصلی رهبری قیام کوهدامن در سال 1930 شامل شده بودند، مبذول می دارد.

عمر خان، به گفته او- فرزند خرده زمینداری از قبیله داوود زی کوهدامن؛ شیفته ادبیات بود. به خصوص گرویده نویسندگان- سخنوران دمکرات روسی سده نهم. او حتا تلاش هم ورزیده بود برخی از آثار بیلینسکی (Belinsky) و چرنیشفسکی (Chernishevsky) را به زبان افغانی برگرداند.

(نگاه شود به: آرشیو مرکزی دولتی ازبیکستان اف آر- 2850 پرونده ویژه 1، پوشه 217، برگ 29).

با این گروه، گویا غلام رسول خان- بزرگترین زمیندار و بازرگان مزار شریف- مهره سرشناس در میان غلزایی های شمال افغانستان پیوند داشته بود. به باور مولف دست نویس «نیروهای دموکراتیک افغانستان...»، همو زیر فشار همین کسان و پشتی بانان شان بود که امان الله خان در سال 1928 در بافت کابینه خود بازنگری نمود و یک رشته از اصلاحات رادیکال را روی دست گرفت و از جمله انفاذ قانون اساسی را اعلام نمود، که پیش نویس آن عمدتا از سوی غلام صدیق خان با مشارکت مستقیم عبدالرحمان و دیگر هم اندیشان او تدوین گردیده بود. همین ها بودند که امان الله خان را به نزدیکی بیشتر با شوروی تشویق می کردند.

اعضای حلقه کابل این گروه به رهبری غلام نبی خان چرخ (برادر غلام جیلانی که مقارن با این زمان به کرسی رییس اداره شورای شهر گماشته شده بود)؛ عبدالرحمان و دیگران مانند سرهنگ محمد عمرخان به عنوان پیشگامان شورش کوهدامن قلمداد می شوند. آن هم در حالی که محمد عمر خان چونان سازمانده قیام باهمی دهقانان افغان (پشتون) و تاجیک در چاریکار و کوهدامن معرفی می گردد. طرفه این که به او لقب «جرنیل سرخ» (جنرال سرخ) داده بودند.

اردوگاه ارتجاع در این طرح- متشکل از رژیم نادر شاه، فئودال ها و زمینداران بزرگ و روحانیت است- روحانیون [شمالی-گ.] به دلیل کشته شدن ملا حفیظ الله- قاضی ارشد کوهدامن به دست شورشیان؛ به اردوگاه نادریه پیوسته بودند.

آشنایی با دست نویس مقاله «نیروهای دموکراتیک افغانستان...» نشان می دهد که نویسنده آن (به گمان بسیار- بابا خواجه یف) چشم انداز روشن (مگر تایید نشده با منابع موجود) از بحران سیاسی اوایل سال های دهه 1930 در افغانستان را پرداز نموده بود. هر چند هم او حقایق بسیار جالب و شایان توجه و سزاوار تحقیق بیشتر را آورده است.

همراه با آن، در نمایش شورش کوهدامن اودر سال 1930 اشتراک کنندگان مهمی دیده نمی شوند- افراد، گروه های اجتماعی و... نویسنده بیش از حد خط تحلیل اجتماعی جلوه دادن رویدادها را دنبال می نماید که به پیمانیه

رژیم نو، سالیان دراز مشی خشوتباری را در قبال اشتراک کنندگان شورش کوهدامن پیش گرفت. چه در برابر آنانی که در کشور بودند و چه در برابر آنانی که به هند بریتانیایی، ایران و شوروی گریخته بودند. تقریباً همه کسانی که به هند بریتانیایی گریخته بودند، در آن جا دستگیر و برای سه سال به زندان افکنده شدند. به سال 1933 آن ها از زندان رها گردیدند و حکومت افغانستان به آنان پیشنهاد کرد تا به کشور برای اسکان در نواحی یی که دولت آن را تعیین خواهد نمود، آن هم زیر نظارت، برگردند.

هاشم خان- صدر اعظم، به آنانی که از حق بازگشت به میهن بهره بگیرند و از اقدامات ضد دولتی دست بکشند، وعده بخشایش داد. مگر با این هم، بخش بزرگ مهاجران ترجیح دادند در هند بریتانیایی ماندگار شوند. چون از اختناق در میهن می ترسیدند.<sup>382</sup> با این هم، آنان را بنا به تقاضای جانب افغانی از گستره مرزی (منطقه پیشاور) به بمبی و جاهای دیگر در سرزمین هند بردند و برای آنان ماهانه سی روپیه مدد معاش تعیین گردید. بخشی از گریزیان هم بر اساس قانون ویژه سال 1924 چونان افراد قبایل نامنهاد «مجرم» ارزیابی و ودر درازای سال های سال زیر نظارت بسر می بردند.

#### 4.3- جنبش ابراهیم بیک لُقی (Lokai) و شکست جنبش های تباری شمال:

استقرار حاکمیت نادرخان در کابل و بخش بزرگ گستره افغانستان در اواخر سال 1929- اوایل سال 1930 هنوز به معنای پایان یافتن خانه جنگی نبود. به ویژه وضع ناگواری در نواحی مرزی شمال کشور پدید آمده بود. نا به سامانی ها و نا به هنجاری های اقتصادی و سیاسی به ویژه رخدادهای جنوری- اکتبر 1929 انگیزه بالاگرفتن تمایلات خودگرانی در میان ازبیک ها، ترکمن ها، تاجیک ها و نمایندگان دیگر اقلیت های تباری باشنده شمال افغانستان گردیدند.

جامعه کوچک یهودی شمال افغانستان- به ویژه تاجران یهودی در اوضاع بحرانی پدید آمده- تلاش داشتند به نواحی مرزی روسیه [شوروی] بروند. برای آن عده از یهودیانی که ناگزیر بودند به کار و بار خود ادامه بدهند، آسان نبود: برای مثال، فرماندهی پولیس مزارشریف دکانداران یهودی بومی را متهم به داشتن مناسبات «خاص» با کارمندان قونسلگری شوروی می نمود. به این الزام که مشتریان [شوروی] در این جا گویا بیش از مشریان عادی می مانند. تاجران یهودی را تهدید و تقاضا می کردند تا به رایه خدمات «خاص» به دیپلمات های شوروی و

---

بسیاری با اطلاعات و نتیجه گیری های کمیساریای خلق در امور خارجی در تضاد قرار می گیرد. اگر چه تلاش برای سر در آوردن از مسائل گذشته رویدادهای سیاسی تاریخ نوین افغانستان را رویاروی ما می گذارد.

<sup>382</sup>. IOR/12/35 The Koh-i-Daman Rebellion 1930 (Refugees in India)

خانواده های آنان پایان بخشند (تنها در دکان های یهودی به زبان روسی سخن گفته می شد)<sup>383</sup>.

مقارن با پاییز 1929 در مزارشریف پس از یک رشته کودتاها بر اله یا برعلیه نادرخان، قدرت به دست حکومت ائتلافی افتاد که متشکل بود از مهره های سرشناس گروه های اصلی تباری. مشی رژیم نو را به گونه اپراتیفی می بایستی فرستاده کابل - والی جدید- میر محمد حسین پیش می برد (تا نوامبر 1929 عبدالقویم خان که از سوی بچه سقاء گماشته شده بود، والی مزار بود).

نادریه، با تلاش به حل مسایل این ناحیه کلیدی، مگر دور افتاده [از مرکز] که اداره آن حتی در بهترین اوقات بس دشوار بود، اقدام به برداشتن چندین گام آشتی جویانه ورزید: به پیگرد قورباشی ارشد- ابراهیم بیک پایان داده شد. مهاجران بخارایی و دیگر نواحی فرارود، دیگر می توانستند آزادانه جای بود و باش خود را برگزینند و زمین به دست بیاورند و سه سال از دادن مالیه معاف باشند. در اواخر ماه مارچ 1930 کمیسیون ویژه دولتی به ریاست محمد یعقوب خان با دسته یی از سپاهیان منظم متشکل از یک هنگ پیاده با دو توپ و چند تیربار به شمال گسیل گردید.<sup>384</sup>

وظیفه اصلی او برقراری صلح در مناطق شمال با کاربرد حد اقل نیرو بود و به راستی کمیسیون یعقوب خان عملاً از اختناق در قبال ماموران و فعالان رژیم سرنگون شده بچه سقاء خود داری می ورزید- برخی از آنان برای مثال، میزرا قاسم خان به کمیسیون شامل ساخته شد. همگام با آن، کمیسیون رفتار کاملاً متفاوت و آشتی ناپذیرانه یی را در قبال هواداران پادشاه پیشین- امان الله خان پیش گرفته بود. آنان را از کار برکنار می کردند- به ویژه اشتراک کنندگان مارش غلام نی خان چرخي را باخشونت مورد پیگرد قرار می دادند. حکومتی ها با راندن آنان انگیزه های خود پنهان نمی کردند: « شما حالا، درست مانند روس ها هستید. به شما نمی توان اعتماد کرد».<sup>385</sup>

---

<sup>383</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه مواد رفرنس در باره افغانستان پرونده ویژه 12، پرونده 70، پوشه 156، برگ 207، بایگانی... مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پرونده 7، پوشه 156، برگ 122.

<sup>384</sup>. محمد یعقوب خان- وزیر پیشین دربار امیر امان الله خان، در عهد نادر خان به سمت والی کابل گماشته شد- مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62 پرونده ویژه 2، پوشه 2208، برگ 134.

<sup>385</sup>. همان جا، برگ 123، لودویک آدمک کارشناس سرشناس امریکایی مسایل افغانستان یک فاکت دلچسپ را گزارش می دهد که بار دیگر بر اپورتونیسیم سیاسی جوانب جنگ داخلی 1920- اوایل 1930 گواهی می دهد. بنا به مدارک او، یکی از اشتراک کنندگان رخدادهای مزار - عطا محمد، نه تنها سزا ندید، بل که به کمیسیون یعقوب خان شامل ساخته شد.

Adamec, Ludwig W. Who, Who of Afghanistan, Grz, 1975, p. 124-125

اوضاع پدید آمده رنگ و بوی تباری به خود گرفت- در میان سزا دیدگان بیشتر افغان ها (پشتون ها) و هزاره ها دیده می شدند: همو آن ها هسته دسته غلام نبی خان چرخي-پریاکف بهار 1929 را می ساختند.

آرایش نیروها و رویارویی های سیاسی در شمال، سیمای آن برهه را بازتاب می داد. رژیم نادر خان در سیمای کمیسیون ویژه خود خطر کرده بود برای چندی بر باشندگان محلی بومی به رهبری مهاجران آسیای میانه تکیه نماید و هزاره ها و پشتون های غلزیایی (ناقلان زمان امیر عبدالرحمان خان) - هواداران امان الله خان را به بهانه گناهی که مرتکب شده بودند، به عنوان آماج ضربه خرد کننده بر گزینند.

با رسیدن کمیسیون یعقوب خان به شمال، اعلام گردید جرگه سراسری اقوام باشنده ترکستان افغانی در شهر مزار شریف برای رسیدگی به همه مسایل متنازع فیه برگزار می گردد. مگر عدم تمایل باشندگان بومی به خلع سلاح شدن و دیگر نا به هنجاری ها عملاً منجر به فروپاشی جرگه گردید و حل و فصل همه مسایل حاد مناطق شمال به برگزاری دربار شاه محول گردید: مجلس نمایندگان گروه های تباری در یک ترکیب فشرده - مشتمل بر چهار نفر از هر قوم.

کمیسیون دولتی، با بهره گیری از روش های تطمیع و فشار، یک رشته تمام عیار از فیصله ها را بر دربار تحمیل کرد. به شمول، به ویژه:

- 1- سپردن همه دارایی های خزانه و اسلحه به دولت
- 2- پایان دادن به اختلافات میان تباری
- 3- توقیف و سپردن (تسلیم نمودن) همه شورشیان و بانديست ها [به دولت]
- 4- پرداخت کلیه باقیات مالیه سر از سال 1919 (با اقساط مگر با ده درصد افزایش به شکل درصدی)
- 5- موافقت با «پشکی هشت نفری»<sup>386</sup>
- 6- فرستادن فرزندان خان های محلی (بای بچه ها)<sup>387</sup> به گارد شاهی (که در واقع گروگان گرفته می شدند تا سرکشی ننمایند-گ).
- 7- موافقت با گشایش مکاتب سرکاری [دولتی]
- 8- تعهد همه اقوام و قبایل مبني بر اقدام نمودن در برابر دشمنان نادرخان
- 9- مبارزه بی امان در برابر رشوه ستانی

<sup>386</sup> . نورم جلب و احضار به خدمت زیر پرچم با احتساب یک نفر از هشت نفر واجد شرایط در محلات بر اساس پشک (قرعه) -گ.

<sup>387</sup> . این واژه، جاگزین واژه «غلام بچه» گردید که در گذشته در دربارهای عبدالرحمان خان و حبیب الله خان کاربرد داشت-گ.



10- اطاعت بی چون و چرا از همه کارمندان گماشته شده از سوی حکومت بدون بستگی از ملیت آن ها.

تکیه اصلی نادریه هنگام اتخاذ برنامه عمل در شمال و پیاده نمودن آتیه آن بر مهاجران ترکمن به رهبری پیشوای روحانی آنان- ایشان خلیفه صورت گرفته بود. مهربانی ترکمن ها و پیشوای آنان را توانستند به این بها به دست بیاورند: خود ایشان خلیفه رسماً به عنوان رهبر ترکمن ها و حاکم نواحی مرزی افغانستان از سیاهگرد تا اندخوی شناخته شد. از وی ادارات و حاکمان همه این نواحی (با آن که آن ها از سوی دولت گماشته می شدند) متابعت می کردند. [خان های] ترکمن از فرستادن فرزندان خود (بای بچه ها) به گارد شاهی معاف گردیدند و به جای آن پاسداری از مرزهای سیاهگرد تا حد فاصل بین میمنه و هرات را با شامل شدن در خدمت منظم سربازی به گردن گرفتند (سپاهیان عادی از جمع باشندگان بومی و مورد فرماندهی به جمع خدمات نظامی دولتی می آمد با رتبه و معاش).<sup>388</sup>

با این هم، به گونه ای که از کار بر آمد، معامله با جنبش ترکمنی مهاجران هنوز همه مساله «تامین صلح» شمال را حل نتوانست. ترکمن ها به رهبری ایشان خلیفه، با آن که در ظاهر حکومت نادر خان را به رسمیت شناخته بودند، و حتی به کمیسیون یعقوب خان وعده کمک در مبارزه با موثرترین قورباشی- ابراهیم بیک سپرده بودند، به تماس ها با وی ادامه دادند و از وی با پول و اسلحه پشتیبانی می کردند و حتی پول ذکات و مالیات را به افراد ابراهیم بیک می دادند، نه به ماموران نادریه.

مقارن با بهار 1930، تمایلات ضد نادریه در شمال، منجر به آماده گیری برای قیام سراسری ترکستان افغانی زیر شعارهای خودمختاری و خودگردانی گردید. در راس این جنبش با توجه به اوضاع، مهاجران بخارایی (و به پیمان نه کمتر مهاجران ترکمن) چونان منظم ترین و در عین حال به حاشیه رانده شده ترین به لایه اجتماعی باشندگان شمال افغانستان، قرار گرفت. مهاجران افزون بر داشتن دسته های مسلح و افراد دارای توانایی های رزمی، دارای رهبران با اتوریته ای چون ابراهیم بیک و ... و شبکه گسترده و پر شاخ و برگ هواداران- هم در خود افغانستان و هم در بیرون از مرزهای آن بودند.

تسوکرمان-رییس دفتر خاورمیانه در کمیساریای خلق در امور خارجی در رابطه با موج فرارسیده تازه بی ثباتی در شمال افغانستان چنین نتیجه گیری کرد: «در شمال، به استثنای استان

388 . مرکز نگهداری و ... فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 2208، برگ های 141-142.

هرات، هرج و مرجی بی داد می کند که خود افغان ها هم در وضعی نیستند که به سر و ته آن پی برند.

... در استان های شمالی، طی دوره جنگ داخلی که به فروپاشی سازمانی حاکمیت انجامید، نیروهای قومی بی برانگیخته شده اند که افغان ها (پشتون ها) که سرگرم رسیدگی به سر و سامان دادن به مسایل قبیله بی اند، در وضعی نیستند که از عهده آنان بر آیند. به دشوار می توان گفت که در شمال جنبش کاملاً شکل یافته اقلیت های تباری جا داشته باشد. بیشتر محتمل است که این خودمختاری گرای رو به افزایش قومی، به گونه مصنوعی از سوی مهاجران بخارایی بهره گیری می شود که هم در دوره بچه سقاء و هم همین اکنون نیروی سازمان یافته بی در برابر همه تلاش های حکومت مرکزی مبنی بر زیر اطاعت در آوردن ازبیک ها- ترکمن ها و تاجیک های شمال است».<sup>389</sup>

چنین از کار بر آمد که زندگی و سرنوشت چندین صد هزار مهاجر از آسیای میانه شوروی در دهه 1920 و در دهه های بعدی سده بیستم، بخشی از تاریخ داخلی و سیاست افغانی و همچنان مناسبات بین المللی در منطقه آسیای میانه گردید. این موضوع بزرگ و پیچیده بارها موضوع پژوهش دانشمندان بسیار برجسته و نیز دانشمندان جوان- نمایندگان دبستان های گوناگون علمی، گردیده است. مگر توجه اساسی در تاریخ نگاری موجود به رخدادهای و روندهایی که به گونه محلی در گرد و بر مرزهای امپراتوری روسیه رخ داده بودند، مبذول گردیده است.

«کد» مشترک بیشترین کارهای پژوهشی در گام نخست- آن هایی که در چهارچوب دبستان تاریخی شوروی انجام شده بودند، روشن بود و بار سرشتی آن مهاجرت چندبعدی آسیای میانه به مثابه جنبش و یا پدیده کاملاً نظامی- سیاسی و ملی گرایانه (و به پیمانانه به بارها کمتر- اجتماعی) که برچسپ و پشتوانه «باسماچی گرای» داشت، بود.

با این هم، واقعیات زندگی روزانه مهاجرت و انهماک تنگاتنگ و ناگزیر آن به مسایل درونی افغانستان که خواهی نخواهی پیوند می خورد؛ ما را برانگیخت تا مساله واقعیت این دوره- در واقع این پدیده عمیقاً اجتماعی شهری و نقش آن را در رخدادهای اواخر سال های 1920 - اوایل 1930 مطرح نماییم.

به همین پیمانانه، پرداز سیمای سیاسی و سرگذشت های انسانی رهبران مهاجران: ابراهیم بیک، ایشان خلیفه و دیگران- دارای اهمیت است. آثار مرتبط با این مسایل، با گوناگونی و رنگارنگی و حتا ارزیابی های متضاد، متباین اند. برای

---

<sup>389</sup>. بایگانی سیاست خارجی...، فوند رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 126، پروتکل 1، پرونده 155، برگ 27.

نونه، در یک رشته از مقالات یوري گانکفسکي [سیمای] ابرهیم بیک به عنوان مخالف جدي حکومت شوروي و سپس رهبر محتاط و باسنجش تشکیلات مهاجران در افغانستان پردازد می گردد.

او که با دست سرنوشت به گونه یي رانده شده است، در تلاش راه اندازی شورش تازه در برابر رژیم بلشویکی به میهن باز می گردد، و متحمل ناکامی می گردد. نتیجه این که - او داوطلبانه به حکومت تسلیم می شود و به اساس حکم اداره عالی سیاسی، به تاریخ 31 اگوست 1932 تیرباران می شود.<sup>390</sup>

در تاریخ نگاری آسیای میانه و افغانستان، تنها یادآوری های جسته و گریخته یي در باره ایشان خلیفه - رهبر روحانی مهاجران ترکمن می شود و این در حالی است که او نقش بس برجسته و [هر چند هم-گ.] متناقضی را در رخدادهاي سال های 1920 و دوره بعدي افغانستان بازی نمود (در بایگانی ها موادی در باره او روی هم انبار گردیده است که تاریخ 1950 روی آن زده شده است) که به خودی خود، شایان توجه و آنالیز علمی است.

مقارن با اواخر سال های دهه 1920 سده بیستم، مهاجران آسیای میانه بیشتر در مناطق مرزی افغانستان متمرکز گردیده بود. با آن که برخی از گروه های آن و شماری از رهبران شان در مناطق دیگر کشوری که به آنان پناه داده بود، از جمله در کابل - پایتخت و پیرامون آن جا گزین شده بودند. در هژده کیلومتری کابل در کاخ قلعه فتوح، سید عالم خان - امیر پیشین بخارا با شمار بسیار نزدیکان، وابستگان و پاسداران خود جاگزین گردیده بود. او و همچنان مهاجران دیگر کمتر نامدار - نظامیان، رهبران سیاسی و روحانی برخی از قبایل، طوایف و گروه ها، که به کشوری که در پابندی به آیین اسلام نام داشت؛ درست مانند هجرت سال 621 محمد از مکه به مدینه؛ مهاجر شده بودند، مهمانان خاص حکومت افغانستان شمرده می شدند.

[بیایید ببینیم،] مهاجران آسیای میانه مقارن با آغاز جنگ داخلی در افغانستان چه کسانی بودند و چه دگرگونی هایی در

---

<sup>390</sup> . نگاه شود به : یوري گانکوفسکي، مقاله: ابراهیم بیک لقي، مجله «آسیا - افریقا - امروز»، 1994، شماره 4؛ همچنان اثر دیگر وي : Ibrahim Beg Loqai - Pakistan Journal of History and Culture, Islamabad, 1996, v. 17 = 1, pp. 105-114. ارزیابی گانکوفسکي از شخصیت و پویایی ابراهیم بیک ملاحظاتی را از سوی برخی از خوانندگان در پی داشت. برای نمونه، در نقد مفصلی که بر مقاله او در زمینه مبارزه با مسایل باسماچیی گرایي در مجله انترنی «ترکستان» (که در هالند به نشر می رسد)، نوشته شده است، ابراهیم بیک چونان «مرد خون آشامی که در کشتن آدم های بسیاری دست داشت»، توصیف می شود.

. Turkistan newsletter, v. 97: 1-104 (2 December 1997) - [Turkistan-n@Turkistan.org](mailto:Turkistan-n@Turkistan.org)

آن طی زمان نسبتاً کم مگر بس پر از فراز و نشیب اواخر سال های دهه 1920 تا اوایل 1930 رونما گردیده بود؟

شمار کل مهاجرانی که تنها در نواحی اندخوی بود و باش داشتند، نزدیک به ده هزار می رسید. این گروه بیشتر متشکل بودند از ترکمن ها که رهبر روحانی آنان- ایشان خلیفه قزل ایاق، دارای هشت هزار راس چارپا (مال، مواشی یا دام) ( از جمله گوسفند) بود.

[گذشته از این ها،] مهاجران منطقه اندخوی زمین های گسترده یی به دست آورده بودند (دوازده هزار پیکال یا 6000 تانان) که بی درنگ همه به دست رهبران عشایر و بای ها افتاد. کتله اصلی مهاجران ترکمن، ناگزیر بودند برای امرار معاش از راه دهقانی و چوپانی نزد زمینداران و یا مالداران خودی یا بومی کار کنند. مهاجران میانه حال معمولاً شمار کوچک چارپایان را خریداری نموده و یا دست اندر کار وارد نمودن چوب بودند که بیشتر در گستره شوروی کارسازی و تهیه شده و برای فروش به افغانستان آورده می شد که درآمد خوبی داشت. (برای نمونه، یک پشتره شتر چوب در نوار مرزی شوروی 2/5 روبل بود و در این سوی مرز در افغانستان 10-12 روبل).<sup>391</sup>

مهاجران ترکمن با پوست قره گل (قره قل) نیز همین گونه می کردند. آن ها پوست را به افغانستان می بردند و آن را دو برابر گرانتر می فروختند. افزون بر آن، حتی آن بخش قره گل را که آن ها به نهادهای بازرگانی دولتی می دادند، پسان ها به شکل قاچاق به افغانستان برده می شد.

سیستم مالیاتی افغانستان نیز برای مهاجران مساعد بود (به سال 1928 به دلیل خشکسالی، کم آبی و مرگ و میر مواشی، مالیات بیشتر از این هم برای آنان کاهش داده شد). تنها در 1928 با مصوبه کمیته اجرایی مرکزی ترکمن، چاه های مربوط به مهاجرانی که در افغانستان بود و باش داشتند و این چاه ها را برای دامداران (مالداران) بومی به اجاره داده بودند، ملی ساخته شدند. همچنان قرق و چریدن دام های مربوط به رهبران دسته های جنگی در قلمرو شوروی ممنوع گردید.

شدید شدن رژیم مهاجرت های اقتصادی (موسومی) مرزی باشندگان ترکمن مناطق آسیایی شوروی که در سال های دهه بیست سده بیستم که ترجیح می دادند بیشتر در افغانستان بسر ببرند،

---

<sup>391</sup> . مرکز نگهداری و ... فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 1803، برگ 6 مهاجران ترکمنی نیز با قره قل همین گونه رفتار می کردند: آن ها قره قل را به افغانستان می بردند که دو بار گرانتر می فروختند. افزون بر آن، حتی آن بخش قره قل، که از سوی نهادهای بازرگانی دولتی به آن ها داده می شد، بعداً به افغانستان قاچاقی برده می شد.

وضعیت موجود را تغییر نداد: بخش چشمگیر آن ترجیح داد در ترکستان افغانی بمانند. این گونه، از 11370 خانوار حوزه قرقین تنها دو هزار خانوار آن به میهن خود باز گشتند (در سال 1928 تنها باشندگان 42 روستا) که بیشتر از بینوایان، تهیدستان و میانه حال ها بودند.

این گزینش بخش ترکمنی مهاجران، هم دلایل اقتصادی و هم دلایل سیاسی داشت: بسیاری از بای ها رزمندگان فعال در برابر حکومت شوروی بودند و به همین دلیل می کوشیدند در افغانستان جاگزین شوند- جایی که افزون بر منافع اقتصادی، از منافع اجتماعی- سیاسی نیز بهره مند می شدند- برای نمونه، در اداره های محلی به عنوان کارمندان گماشته می شدند. مگر این وضع به خودی خود، نمایندگان سرکرده های مهاجران را به اتباع افغانستان مبدل نمی گردانید، حال چه رسد به گریزیان عادی. آن ها شتابی نداشتند به تابعیت این کشور به دلیل اصلاحات تازه امان الله خان به ویژه در عرصه زندگی و معیشت، جلب و احضار اجباری به خدمت نظامی، آموزش اجباری کودکان، و مانند آن، در آیند.

مهاجران، از سویی هم، به این دلیل نمی توانستند به گونه نهایی تصمیم بگیرند از کشور زادگاه شان بیخی بگردند که می ترسیدند از سودمندی اقتصادی زندگی در دو خانه محروم شوند و بسیاری به شکست رژیم بلشویکی و احیای اشکال پیشین دولتی در آسیای میانه شوروی ( امارات بخارا و ...) امیدوار بودند.<sup>392</sup>

این دوگانگی موقف رهبران مهاجران و وابستگی کوچ کردگان عادی از آنان، برای دولت میزبان خوشایند نبود- از این رو، چند بار خواستند تا همه یا تابعیت افغانستان را بپذیرند یا به میهن شان باز گردند. در همه این اوضاع، یک نکته بسیار مهم وجود داشت- همو دوگانگی وضعیت اجتماعی- حقوقی مهاجران (به ویژه ترکمن های ناحیه اندخوی) موجودیت آنان را تامین می نمود: ذخیره مواد خوراکی برای چرخش مواشی در افغانستان برای 3-4 ماه بسنده می کرد، و در دیگر اوقات با آن که بخشی از ترکمن های آن در گستره شوروی بسر می بردند. این وضعیت امپراتیفی اقتصادی دلیل عینی بی برای بازگشت این گروه تباری بود- چیزی که به آن دولت آسیای میانه شوروی که در اواخر سال های دهه بیست رژیم مهاجرت های مرزی را تشدید نمودند، و مشی عمومی خود را در قبال کوچروان و مهاجران

---

<sup>392</sup> . دلچسپ است که در گفتگو با مرزبانان شوروی در 1929 یکی از بای ها اعلام داشت که او خود را از اتباع نیکلای دوم می شمارد و دیگری از اتباع امیر بخارا. همان جا، برگ 18.

موسومی که در میان آن ها حتا نمایندگان قبایل بومی افغانی (پشتون ها) نیز حضور داشتند؛ پیگیرانه پافشاری داشت.<sup>393</sup>

سازمان اطلاعات شوروی نقش خود را در حل این مساله بازی نمود: این ارگان در میان مهاجران (به ویژه در میان ترکمن ها) و باشندگان بومی دشمنی انداخت. پاداشی که در ازای «ارتباط» به برخاستگان از آسیای میانه داده می شد- مرمی، علوفه، خواربار و ... بود، با آن که در ظاهر امر این گونه انتریک ها بار معاملاتی داشتند- برای مثال، غلزایی ها به جانب مقابل مواد خام مانند قره قل و پشم می دادند.

بهار سال 1930 کابل تلاش ورزید تا با ابراهیم بیک زبان مشترک بیابد. او حتا فرمان نادرشاه را مبنی بر تقرر خویش به عنوان معاون والی (نایب الحکومه) مزار شریف به دست آورد.<sup>394</sup> یعقوب خان- رییس کمیسیون در زمینه مصالحه شمال (غبار می نویسد که وی همچنان به عنوان والی بلخ گماشته شده بود) به یاری میرزا قاسم خان و ایشان خلیفه با ابراهیم بیک به توافق رسیدند تا در مزار شریف دیدار نمایند.

در آستانه فرا رسیدن نوروز، ابراهیم بیک با همراهی هفتصد سوار به بلخ رسید که گروهی بزرگی از نظامیان بلند پایه به پیشواز وی شتافته بودند که این کار گواه بر مقام عالی مهمان بود. سپس وی با پنجاه پاسبان و بقیه جنگاوران خود به شهر مزار شریف رسید. مگر پدیدار شدن سر و کله شمار بسیار ترکمن های مسلح پیرامون باغی که او و افرادش در آن پاییده بودند، و دیگر رویدادها او را برانگیختند تا از دیدار با یعقوب ها سر باز بزند. در جریان چند ماه اخیر، مناطق بزرگی از میمنه تا مزار شریف و قطغن زیر تاثیر او بودند.

تکاپوهای گروه های مهاجر به رهبری بخارایی ها، نه تنها هنگامه رانده شدگان، بل امری بود مخصوص به خود، با آن که معامله یی بود بس مخاطره آمیز با رژیم نادرشاه [که نیک آگاه بود که]- «... رهبران مهاجران با حمایت از گرایش های جدایی خواهانه و «پیکار با تفنگ» می کوشند تا بهای خود را نزد حکومت افغانستان بالا ببرند و برای خود مواضع بسیار خوبی را در گفتگوها با یعقوب خان و حکومت افغانستان دست و پا نمایند».<sup>395</sup>

<sup>393</sup> . برای نمونه، در قره قوم جنوبی بیش از 300 هزار راس گوسفند ماده را قبيله هاي دراني و غلزي مي چرانيدند.

<sup>394</sup> . یوري گانکفسکی، مقاله یی زیر نام « ابراهیم بیک لقی» - مجله آسیا و افریقا امروز، 1994، ص. 62 .

<sup>395</sup> . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه ... فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 2208، برگ 211.

اوضاع در ترکستان افغانی پاییز 1930 هنگامی پیچیده گردید که حکومت نادرشاه از ابراهیم بیک تقاضای به زمین گذاشتن سلاح و فروپاشانی دسته های رزمی وی را نمود و با پاسخ رد او روبرو گردید. قرباشی خشن که بیخی با انتریک های بازیگران بومی و خارجی «بازی بزرگ» در افغانستان تحریک شده بود، از نخستین بهانه به دست آمده برای جمع آوری مالیات و رسیدن به حساب ماموران نادریه در ولایت خان آباد بهره گرفت و آشکارا در برابر رژیم کابل با شعارهای دفاع از اسلام و ملت برآمد نمود. ابراهیم بیک بی رحمانه زورگویان دولتی را نابود می نمود که این کار برای وی پشتیبانی مردم بومی (بیشتر تاجیک ها) و نیز مهاجران تاجیکی و ازبیکی لقی را تامین می نمود.

در دسامبر 1930 دسته بزرگی به رهبری شاه محمود خان - سپهسالار به شمال گسیل گردید. این دسته متشکل بود بر واحدهای منظم قبایل پشتون از ولایات پکتیا، وردک و قبایل مسعود، جدران و ... که مقصد از گسیل آن برقراری نظم واقعی شمال - شرق و (یا) سرکوب همه تشکیلات اپوزیسیونی و در گام نخست، دسته های ابراهیم بیک بود.

رهبران شوروی که سال های دراز (به ویژه پس از روی کار آمدن نادر شاه) حکومت افغانستان را به پایان دادن هر چه سریع تر به کار دسته های مهاجران فرا می خواندند، در عمل یک سیاست دو رویانه را پیش می بردند: با آوردن فشار بر افغان ها بس ماهرانه با مهاجران در بخش افغانی مرز برخورد می نمودند و در برخی از موارد حتی پنهانی با آنان همکاری می نمودند.

تسوکرمان - یکی از برجسته ترین دیپلمات های شوروی در آسیای میانه، در نامه خود عنوانی کاراخان (قره خان) - معاون کمیسار خلق در امور خارجه با نگرانی نوشت: «من، رفتار ما در خصوص ابراهیم بیک را که آشتی ناپذیری وی (برای مقاصدی که به من روشن نیست)، نزد ما بدیعی است؛ خطرناک ترین رفتار می پندارم. روشن است منظور ما «غیر ممکن بودن مبارزه با ابراهیم بیک با توجه به بافت دهقانی دسته های او» است.

به پنداشت من، در این جا اشتباه فاحشی صورت می گیرد که منجر به بخشیدن هویت غیر مستدل به ابراهیم بیک و جنبش کشاورزی - ملی شمال که هنوز در مرحله آغازین خود است، به رغم انگیزه بس عمیقی که در نتیجه سقوط امان الله، به قدرت رسیدن بچه سقاء و برقراری رژیم نادر شاه که همراه با تقویت فشار پتان ها بر اقلیت های شمال گردیده است، خواهد گردید.

نمی توان موجودیت انتاگونیزم کشاورزی - ملی را که اپوزیسیون شمالی کابل را تغزیه می نماید، نادیده گرفت، مگر اشتباه بی چون و چرایی خواهد بود هرگاه جنبش بالقوه یی را که گویا

از سوی ابراهیم بیک، ایشان خلیفه، بچه جنید و دیگران در حال شکلگیری است، به عنوان جنبش حقیقی عوضی بگیریم. این ها، اندیشه احیای جنبش ضد شوروی باسماچی ها را که با تضعیف حاکمیت دولتی در شمال افغانستان، ساحه یی را برای آماده سازی یورش هایی به آسیای میانه به دست آورده اند، در سر دارند.

بی تردید، به این جنبش برخی از عناصر اقلیت های ملی شمال می پیوندند. مگر این کار به معنای - آن نیست که ما در شمال جنبشی مثل جنبش کشاورزی- ملی به رهبری سردسته های باسماچی ها داشته باشیم. از این رو، در رابطه با ابراهیم بیک، بایسته است مشی استواری را پیش بگیریم در راستای سر به نیست ساختن وی. در غیر آن، بهار، ما در سیمای وی تهدیدی را برای آسیای میانه خود خواهیم داشت، حال چه رسد به این که مشی دوگانه در قبال ابراهیم بیک، ما را در چشم کابل بی اعتبار می سازد».<sup>396</sup>

حکومت نادرشاه، که از کمبود نیرو و منابع در مبارزه با شورشیان شمال رنج می برد، به حمایت شوروی امیدوار بود- ابراهیم بیک دشمن مشترک شمرده می شد. مگر جانب شوروی- حتی از فروش هواپیماها، جنگ افزار و مهمات سر باز زد.<sup>397</sup> همچنان تقاضاهای پیوسته کابل مبنی بر بازگرداندن جنگ افزارهایی که از نزد غلام نبی خان چرخي هنوز در ماه جون 1929 ضبط گردیده بود، بی نتیجه مانده بودند.

در مساله ابراهیم بیک، افزون بر هرگونه جنبه های ابزاری، به کارگرفته شده هم از سوی جانب شوروی و هم از سوی نادریه، همچنان پیچیدگی های عینی نیز موجود بودند که وی خود نیز از آن ها بهره گیری می نمود: تضادهای میان افغانستان و شوروی، ضعف رژیم جدید افغانستان و مانند آن. به گونه یی که رخدادهای نشان دادند، سپاهیان وزیر دفاع- شاه محمود خان، برای مبارزه در برابر ابراهیم بیک آماده نبودند: آن ها مهمات کم داشتند. نمی توانستند خود را در برابر تاکتیک های حریف- شبیخون ها و راه اندازی عملیات سریع جنگ چریکی- عیار بسازند.

<sup>396</sup> . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفتوری افغانستان، پرونده

ویژه 12ب، ردیف اول، پرونده 157، برگ های 55-56،

در عمل، این گونه طرح آشکار مساله، تنها ابراز دیدگاه های شخصی است، چون خود تسوکرمان هنگام بررسی این موضوع، به دلیل از میان رفتن ساختار بخش شرق میانه در کمیساریای ملی، دیگر دست اندر کار مسایل افغانستان نبود. معاون کمیساریای ملی با دیدگاه او موافق بود، چیزی که در باره آن به دیگر کارمندان این اداره، به ویژه به نماینده دائمی شوروی در انگلستان - سوکولنیکف رهنمود داده بود.

<sup>397</sup> . بایگانی سیاست خارجی شوروی، فوند رفتوری در باره افغانستان،

پرونده ویژه 13، ، پرونده 161، پوشه 41، برگ های 222-223.



همچنان تلاش هاي مبني بر بسيج ساختن باشندگان بومي در برابر آن ها کم نتیجه بود: به جاي 5-6 هزار توانستند نزديک به ششصد نفر گرد بياورند. ايشان خليفه براي فريب و «چشم بندي» يک گروه 150 نفري از ترکمن هاي مسن را که از جمع بينوايان و ناداران گزيده شده بودند و با تفنگ هاي يک تير مسلح بودند، به فرماندهي قليچ سردار فرستاد.

به گونه يي که غبار مي پنداشت، رويارويي ميان نيروهاي ابراهيم بيک و گروه هاي زير فرمان شاه محمود خان به آتش تنش هاي ميان تباري ميان شمال و جنوب افغانستان هيمه بيشتري انداخت. به زنان اسير شده تجاوز مي شد. گذشته از اين ها، رويدادهاي ديگري هم رخ دادند. براي نمونه، بنا به فرمان وزير حربه (شاه محمودخان) يک هزار خانواده ترکمن با کودکان و زنان و پيرمردان مي بايست به زودترين فرصت بدون استراحت پاي پياده تا کابل مي رسيدند.

در روند اين «راهپيمايي» بي مانند ستمبارانه و خشونتبار، شمار بسياري درگذشتند و آناني هم که زنده ماندند، در آينده به عنوان نيروهاي «بيگار» در جايدادهاي خود شاه محمودخان و ديگر زمينداران منطقه کابل به «کار» گماشته شدند. به اشتراک کنندگان «کارزار شمال»- سربازان نيروهاي منظم و نيز شبه نظاميان جنگجو «بخششي» هاي مالي يي به ميزان تنخواه يک ماهه داده شد. گذشته از اين، حکومت براي آنان مدال سپاسي ويژه يي به خاطر «سرکوب شورش قطغن» داده شد.<sup>398</sup>

طرفه اين که ضربه قاطع را بر دسته هاي ابراهيم بيک، همو دسته هاي مهاجران ترکمن وارد آورده بودند- با آن که رهبران آن ها روابط خود را با بخارايي ها نگهداشته بودند و به آنان کمک هايي هم مي نمودند. با اين هم تصميم نگرفتند به دسته هاي او بپيوندند و بخش چشمگير ترکمن ها حتا به نيروهاي دولتي پيوستند. تاريخ هفتم مارچ 1931 در نبردها ميان نادريه و نيروهاي مخاصم با آن، روز تعيين کننده يي بود. دسته هاي ابراهيم بيک تجريد شده و از سوي جنگجويان هزاره و سوران ترکمن که شمار شان به چهار هزار نفر مي رسيد، سرکوب گرديدند. اجيران ترکمن به پاس مکارگي خود پاداش گرفتند: فرماندهان القاب نظامي دريافت داشتند و افراد عادي هر يک تنخواه بخششي دو ماهه به ميزان هشتاد روپيه گرفتند.<sup>399</sup>

---

<sup>398</sup>. غبار، جلد دوم افغانستان در مسير تاريخ، ترجمه انگليسي، ص. 64  
<sup>399</sup>. بايگاني سياست خارجي روسيه، فوند ريفرنتوري در باره افغانستان، پرونده ويژه 13، پروندخ 161، پوشه 41، برگ هاي 45-46. پروفيسور ويكتور کارگون [- مدير بخش مطالعات افغانستان در انستيتوت خاورشناسي فرهنگستان علوم روسيه- گ.] در اين باره مي نويسد:  
«... نيروهاي نادر شاه به رهبري شاه محمود خان به شمال کشور گسيل گرديدند و در آن جا در مرز افغانستان با شوروي يکجا با يگان هاي ارتش سرخ آخرين دسته هاي مسلح باسماچي ها را بيخي نابود ساختند».

این بود بهای آخرین ضربه نادریه بر ابراهیم بیکیان- جنبشی گسترده بس تباری یی که درگیران بلافصل آن به پانزده هزار نفر می رسید و در صفوف آن بازرگانان، هم زمینداران و هم بزرگران و روشن است روحانیون حضور داشتند. به دلیل اوضاع تاریخی و نیز سیاسی (از جمله- بین المللی)، پیکان این جنبش همزمان دارای نشانه گیری هم ضد افغانی و هم ضد شوروی بود.<sup>400</sup> دلیل اصلی این دو پیکانه بودن ابراهیم بیکیان، وضعیت مناسبات ملی- کشاورزی در شمال افغانستان بود- نابرابری اجتماعی- اقتصادی اقلیت های تباری با افغان ها- پشتون ها؛ در واقع وضع مهاجران به حاشیه رانده شده آسیایی میانه یی که در آتیه به دلیل داشتن سازماندهی و مسلحانه بودن، قاعده جنبش را می ساختند.

چنانی که یادآور گردیدیم، بهانه یی بلا فصل برای خیزش های ضد دولتی در شمال پاییز 1930 - زمستان 1931 تمایل حکومت مبنی بر خلع سلاح ساختن دسته های ابراهیم بیک و افزایش مظالم مالیاتی در کشوری که جنگ [شیرازه های-گ.] آن را از هم گسیخته بود، گردید.

نابرابری ملی گاهگاهی به بی پرده ترین وجهی پدیدار می گردید: هنگامی که موقع «رسیدگی به کار باشنندگان ازبیک» که از ابراهیم بیک پشتیبانی می نمودند، فرا رسید. روستاها و دهکده های ازبیک نشین یک سره به آتش کشیده شده و نابود شدند. این در حالی بود که در همین روستاها، خانه های زمینداران پشتون در امان بودند.

---

مگر وی هیچ گونه اسناد و مدارکی برای ثابت ساختن این مدعی خود نمی آورد. نگاه شود به نوشته او در اثر «تاریخ سامانه یی مناسبات بین المللی»، جلد یکم، مسکو، 2000، ص. 223

<sup>400</sup> در تاریخ نگاری ما به پیمانیه بسیار اندکی به سرنوشت مهاجران آسیای میانه در افغانستان پرداخت شده است. از این هم کمتر به نقش نظامی و سیاسی آن ها در رویدادهای افغانستان در اواخر سال های دهه 1920-1930. یکی از چند مورد استثنا در زمینه مقاله ها و کتاب آماده شده برای چاپ داکتر کمال عبدالله یف- پژوهشگر تاجیک و همکار او س. شاهرادف است. هر چند هم اشاره های به شورش ابراهیم بیک در قطغن در آثار نویسندگان میهنی نیز دیده می شود- برای نمونه نگاه شود به: ن. م. گورویچ، افغانستان: برخی از ویژگی های توسعه اجتماعی و اقتصادی (در سال های دهه های 20-50 سده بیستم).، مسکو، 1983، ص. 62

**یادداشت گزارنده:** شماری از مقالات داکتر عبدالله یف به قلم این کمترین به زبان پارسی دری برگردان و در کتاب «رازهای سر به مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان» آورده شده است. شایان یادآوری می دانم که استاد عبدالله یف طی یک پیام ایمیلی از این کمترین خواسته اند تا در صورت امکان کتاب ایشان را نیز پس از چاپ به پارسی دری ترجمه نمایم.-گ.

س. شاه خمارف- خاورشناس تاجیکستانی بر پایه مواد آرشیف ملی افغانستان، به این نتیجه رسید که رژیم نادر شاه [پیروزی در-گ.] سرکوب ابراهیم بیک را با گرفتن کابل در اکتبر 1929، در یک ردیف ارزیابی می کرد.<sup>401</sup>

خود ابراهیم بیک، که عملاً بهار 1931 در غرب افغانستان بود، بنا به برخی از مدارک، می خواست به ترکستان خاوری (کاشغر-گ.) برود.<sup>402</sup> مگر، چون کتل ها و گردنه های کهستانی در آن هنگام بسته بودند، برای او راه دیگری نماند جز این که به گستره شوروی برود و پس از تلاش های ناکام در آسیای میانه مبنی بر راه اندازی جنبش گسترده ضد شوروی؛ خود را تسلیم دولت نماید. تابستان 1932 او همراه با نزدیک ترین همراهانش تیرباران گردید.<sup>403</sup>

رژیم نادر شاه که به دشوار توانسته بود جنبش ابراهیم بیک را پراکنده سازد، شتاب به خرج نمی داد دگرگونی هایی ماهوی بی در مشی تباری خویش و در خود «تکنیک» حکومتداری بیاورد. روشن گردید که ائتلاف این رژیم با رهبران و گروه های جداگانه تباری (در گام نخست با ایشان خلیفه) ترفندی بیش نبوده است.

کرسی های «حاکم [اعلی]-گ.» در مناطقی که در آن بیشتر باشندگان ترکمن بود و باش داشتند، مانند گذشته در دست پشتون ها بود، با آن که «پیکره تقسیم قدرت» در شمال اندکی دگرگون گردید». ماموران تازه گماشته از سوی دولت، باید نخست به ایشان خلیفه که کرسی رهبر عالی ترکمن ها و امیر نواحی مرزری افغانستان از سیاهگرد تا اندخوی را داشت، معرفی می گردیدند. مگر ژست های مهربانانه جداگانه رهبری پشتون به سوی مهره های موثر ترک و تاجیک تبار شمال، وضعیت راستین امر را دگرگون نمی ساخت.

گ. گولیایف- یکی از کارمندان جنرال قونسولگری شوروی در مزار شریف در باره اوضاع سیاسی پدید آمده در شمال

<sup>401</sup> شاهخمارف س. مهاجران آسیای میانه در سال های دهه بیست سده بیستم در افغانستان، مجله برگ های تاریخ، نشر فرهنگستان علوم تاجیکستان، سری: خاورشناسی، تاریخ و زبانشناسی، 1991، شماره 4، ص 57.

<sup>402</sup> مرکز نگهداری و بررسی . . . .، فوند 62، پرونده ویژه 2، پرونده 2548، برگ 101.

<sup>403</sup> تا جایی به گونه مشروط (conditionality) می توان با دیدگاه آ. مارشال (دانشمند بریتانیایی)، یکی از برجسته ترین تاریخدانان-خاورشناسان آسیای میانه سر سازگاری تکان داد که می نویسد: «مرگ ابراهیم را می توان پرده پایانی جنبش باسماچی چونان یک پدیده واقعا سیاسی انگاشت.»

- Marshall A. Turkfront: Frunze and the development of Soviet counter-insurgency in Central Asia//Central Asia. Aspects of transition. Ed. By Tom Everett-Heath. Routledge, Curzon, London and New York, 2003. P. 23.

افغانستان در پاییز 1931 چنین گزارش داده بود: «هنگامی که ضرورت می افتاد، مهربانی افغانی (پشتونی) را در قبال سرکرده های ازبیک ها تبارز دهند، آن ها را در صدر انجمن می نشانیند، مگر به محض این که کام شان برآورده می شد، به آنان پشت پا می زدند. تاجیک ها را اصلاً به شمار نمی آوردند.<sup>404</sup>

با کارروایی های کابل، همچشمی های دنباله دار میان خود اقلیت های تباری دامنه بیشتری یافت.<sup>405</sup> برای نمونه در اواخر ماه اگوست 1931 در ناحیه دهکده آلتی- بولاک (به فاصله 9-10 ورستی جنوب اندخوی) میان ترکمن های بومی و ترکمن های مهاجر بر سر تقسیم آب (حقابه) که نیز در پهلوی کمبود زمین، در این جا کم است؛ درگیری رخ داد. از دیدگاه اقتصادی حتا رهبر مهاجران ترکمن- ایشان خلیفه که در اوایل سال های دهه 1930 نزدیک به 4000 گوسفند داشت، نمی توانست بر دامداران بومی پیرو خود که داراترین آن ها بیست و حتا سی هزار راس گوسفند داشتند، دست بالاتر پیدا نماید.

### 5.3 . کشاکش های نخبگان [خاندان های چرخي و مصاحبان]- گ. ] بر سر قدرت و به پادشاهی رسیدن ظاهرشاه :

پس از ناکامی ماموریت مشترک شوروی- افغانی [به رهبری پریاکف و چرخي-گ.] به مقصد احیای رژیم امان الله خان (اپریل- می 1929) و کمرنگ شدن دلچسپی رهبران شوروی به امانیت ها، اروپا- مرکز تجمع نیروهای هوادار امان الله خان گردید. در گروه رهبری، مهره های سرشناس رخدادهای سال های دهه 1920 : غلام نبی چرخي در ترکیه،<sup>406</sup> شجاع الدوله [غوربندی-گ.]، غلام صدیق چرخي و عبدالهادی داوی در آلمان و عبدالحسین عزیز در ایتالیا (که خاین برآمد و به سود نادر خان به جاسوسی پرداخت) شامل شدند. دانشجویان افغانی و کارمندان سفارتخانه

<sup>404</sup> . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان ، پرونده ویژه 13، پیک 41، پرونده 161، برگ 170ب.

<sup>405</sup> . در آغاز، سال 1932 محمد گل خان که پیش از این توانسته بود در ولایات ننگرهار، پروان، قندهار و کاپیسا با خشونتبار ترین و بیدادگرانه ترین و روش ها از جمله تبعیض های تباری نظم بیاورد، به عنوان والی استان های شمال گماشته شد که در این جا تخمه های منازعات بیشتری را کاشت که دهه ها دوام پیدا کرد و در دهه های هشتاد و نود سده بیستم، ناگهان سر زد و در سیمای رویارویی های نظامی- سیاسی دارای ابعاد ملی بزرگ مقیاس تبارز کرد.

<sup>406</sup> . غبار در جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، طرزی را نیز به این گروه مربوط می داند. مگر هیچ گونه منابعی که گواه بر پویایی های سیاسی طرزی - رهبر پیشین جوانان افغان و خسر امان الله خان در دوره مهاجرت تازه وی باشد، به دست نمی دهد. نگاه شود به جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، به زبان انگلیسی، ص 94.

ها در این کشورها و نیز شماری از کشورهای دیگر به آن‌ها پیوستند.

در استامبول [استانبول-گ.]، برنامه گروه‌های مهاجر آماده ساخته شده بود که پسان‌ها در نشست‌های محرم در برلین، و سویس ویرایش‌گردید. به گفته غبار، در این نشست‌ها امان‌الله خان و شماری از سفیران افغانستان-هم از جمع سفیران برکنار شده و هم از سفیران برحال، حضور به هم رسانیده بودند.

بر پایه مدارک منابع دیپلماتیک شوروی در ایتالیا، در این جا، مقارن با تابستان 1930 گروهی از ناسیونالیست‌های افغانی شکل یافته بود که هدف آن برگزاری مجلس ملی در کابل بود: پویایی گروه دارای بار زیرزمینی بود. روزنامه گروه در هند به چاپ می‌رسید که پنهانی به افغانستان برده می‌شد.<sup>407</sup>

مهاجران امانیست که ناتوان از چاپ روزنامه یا کدامین نشریه دیگر بودند، اندیشه‌های خود را با نشر اعلامیه‌ها پخش می‌نمودند. در یکی از این گونه اعلامیه‌ها با امضای امان‌الله خان، سرشت اصلاحات انجام شده از سوی وی و دلایل ناکامی آن توضیح داده می‌شد و نیز سرشت مشی رژیم [نادر شاه-گ.]، افشا ساخته می‌شد.

اقدامات مهاجران، حکومت را تا آن جا نگران ساخته بود که فیض محمد زکریا- وزیر امور خارجه، کتابی نوشت زیر نام «رد آوازه‌ها در باره شاه سرنگون شده» (به زبان‌های دری و اردو، چاپ کابل، 1931)، که در آن، وی شاه‌پیشین را که زمانی «امان‌الله کبیر» می‌خواند، به باد سرزنش گرفت و متهم به همه گناهان و تحریکات در برابر پادشاه جدید- نادرشاه کرد.<sup>408</sup>

بایسته است یادآور گردید که در مسکو، در آغاز به هسته ایجاد شده مهاجران امانی در آلمان، توجهی نکردند- نمایندگی‌های دیپلماتیک شوروی در غرب، سرگرم رسیدگی به کارهای رسمی و دولتی خود بودند و توجه کمتری به مسایل خاور- که رشته کارشان نبود، داشتند. آنچه مربوط می‌گردید به مشی رسمی مسکو، موقف آن در حفظ مناسبات کاری با حکومت نادرشاه به عنوان اقتضای زمان خلاصه می‌شد. در این حال، کمیساریای خلق در امور خارجه به عنوان نهاد سیاست خارجی، ناگزیر بود از مشی پشتیبانی از نادر دفاع نماید.

تسوکومان (رییس وقت بخش سوم سیاسی خاور در کمیساریای خلق در امور خارجه) در یادداشت «در باره وضعیت مناسبات

<sup>407</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، رفرانتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پوشه 69، پرونده 156، برگ 21.

<sup>408</sup> . غبار، جلد دوم، ترجمه انگلیسی، ص. 95.

افغانستان و شوروی» عنوانی لیونید کارا خان (قره خان) - معاون وزارت امور خارجه شوروی نوشت: «آنانی که می پندارند به جای نادر خان می تواند کس دیگری که بیشتر به سود ما باشد، روی کار بیاید، سخت به بیراهه می روند (منظورم در آینده نزدیک است). چون، بازگشت امان الله به جای نادر در اوضاع کنونی در وضعیت موجود تناسب نیروها در کشور، در نزدیکی ها به دشوار ممکن است (من حتا بر آن هستم که بدون کمک مستقیم خارجی، امان الله هیچ شانسی برای بازگشت ندارد و من کدام کمکی را در این راستا نمی بینم) و می تواند تنها منجر به روی کار آمدن کریاتور بیشتر ارتجاعی هوادار انگلیس گردد. با کنار رفتن نادر در افغانستان، عصر جنگ های دامنه دار میان تباری و میان عشیره یی آغاز خواهد گردید که منجر به فروپاشی کامل و فیودالیزاسیون کشور خواهد گردید.

آشفستگی در افغانستان، برای انگلیسی ها این زمینه را فراهم می کند که با دست های قبایل (به پاداش عقب نشینی آن ها در مساله هند)، گستره افغانستان را به یک دهلیز ویرانگر به سوی جمهوری های آسیای میانه مبدل سازند و از سوی دیگر، ما را ناگزیر به اتخاذ تدبیرهای گران نظامی در مرزهای افغانستان بگرداند».<sup>409</sup>

اما دیپلماسی شوروی در چارچوب کلی مهر ورزی به رژیم نادر شاه، در صدد تقویت حضور شوروی در مناطق استراتژییک مهم همجوار افغانستان بود. سفیر- لیونید استارک به معنای واقعی کلمه همتایان افغانی خود را با پیشنهادهای از سرگیری پروازها میان کابل و ترمز و همچنین ایجاد پست هوایی با هند بریتانیایی کلافه نموده بود.<sup>410</sup>

اهمیت از این هم بیشتری پیشنهاد برای عقد قرارداد های تجاری، طیف وسیعی از پیشنهادهای دارای بار تجاری- اقتصادی (گسترش پنبه زارها به همکاری شوروی در ترکستان افغانی، با فروش بعدی همه محصول پنبه به شریک شوروی و دادن حق انحصار در فروش فرآورده های نفتی در افغانستان به پارتنر شوروی و دادن حق انحصار خرید پوست قره گل افغانستان به جانب شوروی) داشت.

رهبری افغانستان- نادر شاه و خاندان او (پس از کشته شدن نادر در هشتم نوامبر 1933 قدرت واقعی به دست برادر او- نخست وزیر هاشم خان افتاد)، شتاب نداشت پیوندهای خود را با

---

409 . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، کارتن 1، پوشه 157، برگ 34.  
410 . Question of the Reply to be given to an Enquiry received from the Afghan Government as to the attitude of His Majesty's Government if the Soviet attacked Afghanistan. Memorandum for the Cabinet by the Secretary of State for Foreign Affairs and the Secretary of State for India. Appendix II. Note of a Conversation with the Afghan Prime and Foreign Ministers on the 29<sup>th</sup> March 1932. - CAB/24/232. P. 6

همسایه شمالی خود گستره و متنوع سازد. می‌گذریم از این که هر گونه برنامه شوروی در افغانستان بی‌درنگ سوء ظن مقامات هند بریتانیایی و لندن را بر می‌انگیزد - در پایتخت‌های منطقه‌ی و اصلی بریتانیای کبیر پویایی‌های شوروی را چونان تهدیدی نه تنها به متصرفات هندی، بل نیز به هستی امپراتوری ارزیابی می‌کردند.<sup>411</sup>

نگرانی خاص هم افغان‌ها و هم انگلیسی‌ها را پیشنهاد وابسته نظامی شوروی در پاییز 1934 مبنی بر ساخت پلی بر رود آمو و کشانیدن شاخه‌ی از شبکه راه آهن آسیای میانه به شمال افغانستان برانگیزد. در صورت موافقت افغان‌ها، جانب شوروی آماده بود چونان سرمایه‌گذار اصلی این پروژه استراتژیکیک برآمد نمایند.<sup>412</sup>

دولت افغانستان با تقاضای محرمانه‌ی بی‌ستاد کل نیروهای مسلح بریتانیا در زمینه مشاوره در باره تهدیدهای ممکنه امنیتی برای افغانستان رو آورد، اما با برخوردن با شرایط الزام آور مبنی بر پذیرش مشاوران انگلیسی با گسیل آن‌ها به محل احداث فرضی [پل و تاسیسات راه آهن-گ.]، درخواست خود را واپس گرفت. با آن که سرهنگ گراست (Grasseth) - معاون تازه منصوب شده ریاست ستاد اطلاعات هند بریتانیایی - موفق به سفر شمال افغانستان شد.

همزمان با آن، بریتانیایی‌ها به هم‌تایان محافظه کار افغانی خود افاده دادند که ارائه هر گونه کمک در ارتباط با تهدید شمال تنها از راه بهبود بخشیدن ارتباطات و مواصلات میان هند بریتانیایی و کابل آن در رژیم آشکار ممکن است.<sup>413</sup>

دیدگاه‌ها و رفتارهای کمینترن که امیدواری خود را به به راه اندازی انقلاب دهقانی در خاور از جمله در افغانستان از دست نداده بود، به شدت از دیدگاه‌ها و رفتارهای پراگماتیک هر چند هم تهاجمی وزارت خارجه (تسوکرمان) متباین و متفاوت بود. گردانندگان کمینترن، با آماده ساختن مساله افغانستان برای بررسی در اواخر سال 1930، رژیم نادرشاه و مشی آن و نیز جنبش مهاجران آسیای میانه و مانند آن را به باد نکوهش‌های تباهن (با آن که در برخی از موارد - بی‌پایه و لغزش آمیز) گرفتند.

<sup>411</sup>. Question of the Reply to be given to an Enquiry received from the Afghan Government as to the attitude of His Majesty's Government if the Soviet attacked Afghanistan. Memorandum for the Cabinet by the Secretary of State for Foreign Affairs and the Secretary of State for India. Appendix II - III. - CAB/24/232P. 6, 8-9

<sup>412</sup>. Policy in regard to Afghanistan. Memorandum by the Secretary of State for War, 8<sup>th</sup> February 1934. CAB/24/247. P. 5

<sup>413</sup>. Afghanistan. Memorandum by the Secretary of State for India, 30<sup>th</sup> November 1934.

CAB/24/251. - P. 1 - 3



گردانندگان کمینترن، نفس بازگشت نادر به سیاست کلان افغانی، جلوس وی بر اورنگ پادشاهی و رفتارهای بعدی وی را، یکسره با دسیسه‌ها و توطیه‌های انگلیسی‌ها گره می‌زدند و به همین دلیل، رادیکال‌ترین راهیافت‌ها را برای حل مسأله افغانستان پیشنهاد می‌نمودند: ایجاد **حزب انقلابی خلق افغانستان** که «می‌بایست بخش برتر دهقانان را که از خود به عنوان مبارزان پیگیر ضد امپریالیسم انگلیس و حکومت نادرخان- شایستگی نشان داده بودند، بدون در نظر داشتن وابستگی‌های تباری، قومی آن‌ها، و در گام نخست دهقانان کوهستان و کوهدامن را، به صفوف خود گرد بیاورد. پیشنهاد در باره ایجاد چنین سازمانی در نشست دبیرخانه کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیستی در دسامبر سال 1930 رایه گردید.<sup>414</sup>

گردانندگان کمینترن (انتر ناسیونال کمونیستی) در سال‌های 1930-1931 با پیشنهاد نمودن اندیشه ایجاد حزب انقلابی افغانی، بی‌گمان دستاوردهای ناچیز پخش ایدئولوژی و پراتیک چپ رادیکال را در سال‌های 1919-1921 در افغانستان در سنجش نگرفته بودند. دشواری‌های فزونشمار (سازمانی، مادی و باوری- سیاسی) در این راستا منتظر حتا چپی‌های به بارها کارکشته‌تر ایرانی از دیدگاه معیارهای آسیای میانه بود.

سلطان زاده- نماینده حزب کمونیست ایران در کمینترن، در یادداشت گزارشی خود به کمیسیون سیاسی کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیستی، با اندوه، بار تصادفی پیوندهای این سازمان را با هوادارنش در منطقه خاطر نشان ساخت: مهم‌ترین اسناد پس از گذشت 4-5 ماه به این جا می‌رسیدند و در خود مقرر انقلاب جهانی در باره برخی از مهم‌ترین رخداد‌های خاور پس از ده ماه آگاهی می‌یافتند!

وضع پخش مواد و مدارک سیاسی- تبلیغاتی هم از این بهتر نبود: «تا 1928 یعنی تا آمدن من به کمینترن، هیچ گونه اثر مارکسیستی- لنینستی به زبان پارسی نبود. پس از کار توافرسی سه ساله، توانستم به یاری شماری از رفقای پارسی [ایرانی]- گ.، کتابخانه کوچکی از کتابواره‌ها (بروشورها) ی مارکس، لنین و استالین ایجاد نموده، و چاپ مجله حزبی- «ستاره سرخ» و روزنامه حزبی- «پیکار» و گسیل آن‌ها را به خارج سازماندهی نمایم.<sup>415</sup>

کمبود مواد سیاسی- تبلیغاتی بایسته و دیگر مشکلات برشمرده شده چپی‌های ایرانی، به پیمان‌ها از این هم بیشتری می‌بایستی

<sup>414</sup>. مرکز نگهداری و بررسی...، فوند 495، پرونده ویژه 154، پوشه 417 آ، برگ 2.

<sup>415</sup>. همان جا، پوشه 461، برگ‌های 33، 35.



در افغانستان بروز کرده باشد- جایی که کار همانندی عمدتاً به زبان فارسی به پیش برده می شد. مگر دشواری های برشمرده شده و سایر مشکلات نمی توانستند جلو ماجراجویان کمینترن را بگیرند.

حزب انقلابی خلق افغانستان می بایست در شالوده فعالیت های خود وظایف زیر را قرار می داد:

آ- مبارزه سراسری، همه جاگستر و پیگیرانه در برابر امپریالیسم انگلیس،

ب- مبارزه در برابر نظام مالیاتی و خودسری های ماموران دولتی و پولیس، مصادره مال های تاجران، زمین های زمینداران، خان ها و مالک ها و تقسیم برابرانه آن میان دهقانان زحمتکش، واگذاری سیستم آبیاری به دست ارگان های محلی خود گردان برگزیده شده از نمایندگان زحمتکشان بزرگ. در این حال، مبارزه به خاطر کاهش مالیات، فسخ قرار دادهای اجاره و گرویی، بخشیدن همه باقیات، انتخابی بودن ماموران و مسولیت آنان در برابر انتخاب کنندگان را به عنوان وظیفه دارای اولویت ارزیابی کرد.

پ- دستیابی به برابری کامل اقتصادی و سیاسی برای همه اقوام و قبایل باشنده افغانستان بدون استثناء. یکی از وظایف دیگری که اعلام گردیده بود، عبارت بود از لغو همه امتیازات برای شماری از قبایل و خاندان ها و اعلام عفو عمومی و برابری زبان ها.

ت- هدف دیگر، در تزه های کمینترن در باره افغانستان،- تشکیل آزادانه دولت افغانستان با پیوستن سرزمین های از دست رفته با چهار میلیون باشنده آن در نوار «قبایل آزاد» به آن، در چهارچوب سیاست داخلی خوانده شده بود. در این حال، باشندگان شمال: تاجیک ها، ازبیک ها، ترکمن ها و دیگران- می بایست از حق کامل تعیین سرنوشت برخوردار می گردیدند.

بند نهایی سند کمینترن، اندیشه اصلی استراتژییک تدوین کنندگان آن را آشکار می سازد: با توجه به آن که آزادی راستین افغانستان می تواند تنها در نتیجه انقلاب سراسری ملی در برابر رژیم نادرخان به دست بیاید، هدف نهایی حزب انقلابی خلق افغانستان عبارت است از سرنگونی حکومت نادرخان و استقرار «جمهوری مستقل خلق». با آن که در این حال، تاکید گردیده بود: که این وظیفه می تواند در پیوند ارگانیک با انقلاب پیروزمند پرولتاریا و دهقانان هند در برابر امپریالیسم و فیودالیسم حل گردد.<sup>416</sup>

ارزیابی گردانندگان و تحلیلگران کمینترن در باره دورنمای توسعه اجتماعی افغانستان در آغاز سال های دهه 1930 گواه بر از دست دادن احساس واقعینی و عدم تمایل آنان به اعتراف به بی سنجشی خود در ارزیابی و پیشگویی اوضاع این کشور است و

416 . همان جا، برگ های 57-59 .

از همین رو، آن ها به گونه یی که اسناد بعدی ماه مارچ 1931 گواهی می دهند، براهین هر چه تازه تری را که از دیدگاه آنان قاطع تر به سود مداخله فعال شوروی در امور افغانستان بود، پیش کش می نمودند: نادر خان گو این به انگلیسی ها تسلیم شده است. افغانستان دیگر منطقه حایل نیست و تخته خیز (پرشگاه) مبارزه امپریالیسم انگلیس در برابر اتحاد شوروی است که با بهره گیری از قیام دهقانی و راه اندازی جنبش اقلیت های تباری شمال می توان آن را برهم زد.

کمینترنی ها مساله را دست کم گرفته بودند: ایجاد «هسته انقلابی دهقانی» در درون افغانستان که می تواند مبارزه دهقانان را در راه آزادی افغانستان در برابر امپریالیسم انگلیس و حکومت نادرخان رهبری نماید. زمینه جنبش دهقانی در افغانستان به ویژه بخش شمالی آن با باشندگان تاجیک تبار، ازبیک تبار و دیگر اقلیت های تباری هست. شماری از رهبران این جنبش به تکاپو افتاده اند که باید آن ها را متحد گردانید. شعارها و مبانی بایسته و سایر ضروریات را به دسترس آنان گذاشت و این گونه، نخستین گام ها را در راستای ایجاد حزب انقلابی خلق افغانستان برداشت.<sup>417</sup>

در میان همنوایان اندک شمار کمینترن و ساختارهای دولتی-سیاسی شوروی (سفارتخانه ها، سازمان اطلاعات و...) در کابل، اعضای سازمان ملی گرای (عمدتا سیک تبار) گادر یا «غدر» (Gadar) که در سال 1913 در امریکا از سوی مهاجران هندی پی ریزی شده بود، هم بودند. این سازمان دارای شبکه گسترده شعب در آسیا، اروپا و نیز در آن سوی اقیانوس- در ایالات متحده بود.<sup>418</sup>

---

<sup>417</sup>. مرکز نگهداری و بررسی...، فوند 495، پرونده ویژه 154، پوشه 461، برگ 9، ولادیمیر بویکو، دورنماهای توسعه اجتماعی افغانستان، در اوایل سال های دهه 1930: دیدگاه مبصر- مجله آنالیزها، مسکو، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم فدراسیون روسیه، صص 34-39.

<sup>418</sup>. در باره پویایی های حزب گادر در افغانستان نگاه شود به: نبرد افغانی استالین- سیاست قدرت های بزرگ در افغانستان؛ و قبایل پشتون، نوشته یوری تیخانف، [ترجمه: عزیز آریانفر].

در تاریخ نگاری شوروی، آثار اندک شماری به تاریخ گادر اختصاص یافته است. آ. و. ریاکف (Raikov) به بررسی آن ها، همراه با بررسی دیگر آثار در زمینه (غربی، هندی) پرداخته است. نگاه شود به اثر او در این باره: «تاریخ نگاری حزب گادر / تاریخ نگاری مدرن کشورهای خاور برونمرزی، نقد ناسیونالیسم بورژوائی، 1977، ص.ص. 159-175؛ بخش نقش سیک های باشندگان شمال امریکا در تکاپوهای انقلابی.

همچنان در باره حزب غدر در خودآموز ای.ی. کوتین زیر نام «مراحل اصلی شکل گیری جامعه چند ملیتی سیک»، انتشارات دانشگاه دولتی سانکت پترزبورگ، 2008، ص.ص. 37-38.

شمار بسیاری از هواداران آن در افغانستان نیز آمده بودند. گروه هایی از غدري ها در كابل و ديگر جاهای افغانستان و نيز در قلمرو هند در لعل پور (Lalpur) در تكاپو بودند. بهادر سينگ- فرزند كالا سينگ بهات (Bhat) از لعل پور، ميان غدر و سفارت شوروی در كابل ميانجی بود كه در عين حال عامل گروهك كيرتی كيسان (Kirti Kisan) به شمار بود.<sup>419</sup>

رييس سازمان نظامی يگان ها و «ياخته» های رزمی غدر در لعل پور- صاحب سينگ و دبیرکل آن- چندا سينگ بود كه سازمان اطلاعات بریتانیا به او نه تنها در برپایی همكاری ميان اعضای هندی و افغانستانی حزب، بل نيز در قاچاق اسلحه به هند بریتانیایی سوء ظن داشت و مشکوک بود.

باوای سينگ (با نام مستعار گورموخ سينگ)- متولی معبد سيك ها در چهارباغ نيز از اعضای برجسته غدر بود. وی به تبليغ به سود اين حزب در ميان زاييران و گروه های ديگر باشندگان می پرداخت. جمال سينگ- صاحب يک فروشگاه در داكا و شركت حمل و نقل كه سرگرم انتقالات در منطقه از كابل پشاور بود، از منابع امريكایی برای او پول می رسانيد.

برخی از غدري ها چون بهاگت رام تلوار (Bhagat) [كه در كابل به بهارت رام تلوار شهرت داشت-گ.ا.]- باشنده دره پاشاتا كنر، با مجاهدان در چمرکند (Chamarkande) در هند بریتانیایی ارتباط داشتند.

بسیاری از اعضای كابلی حزب غدر همزمان عضو «كلوب ملی هند» بودند. یکی از پر شمار ترين جلسات اين سازمان كه به بهانه سالگرد پی ریزی آن در امريكا برگزار گردیده بود، به تاريخ يكم نوامبر 1930 در خانه گورموخ سينگ به رياست مولوی عبدالرحيم (كه مولوی بشير لقب داشت) كه در زراد خانه كابل به سمت مترجم كار می كرد، دایر گردید.<sup>420</sup>

اعضای غدر توانسته بودند در ساختارهای دولتی افغانستان نيز رخنه نمایند. برای نمونه، محمد حسن (با لقب محمد يعقوب) به عنوان دبیر و مترجم در صدارت عظمی كار می كرد. همو بود كه به سال 1916 رهنمودهای محرم سردار نصر الله خان را انجام می داد. او پيك ها و پیام های سردار را برای ملاها و مالكان در نوار مرزی هند با فرا خوان خيزش های متحدانه در برابر انگلیسی ها می رساند.

<sup>419</sup> . IOR/V/27/262/6 The Ghadr directory containing the names of persons who have taken part in the Ghadr Movement in America, Europe, Africa and Afghanistan as well as in India, compiled by the Director, Intelligence Bureau, Home Department, Government of India (this supersedes the Punjab Ghadr Directory issued in 1917). New Delhi, printed by the manager Government of India Press 1934. - P. 25

<sup>420</sup> . IOR/V/27/262/6 The Ghadr directory ... P. 188

در آینده او چونان سرگرد «سپاه الله» عبیدالله سندی گردید. همچنان او در سال های 1919-1920 منشی خاص شاه محمود خان- بردار نادرخان و سر از 1927 استاد لیسه حربی در کابل بود.

به هر رو، مقارن با این زمان، پرتنش شدن سراسری اوضاع بین المللی در اوایل سال های دهه سی و موجودیت یک رشته گره های منازعه آمیز با کشورهای همسایه خاور(به ویژه با چین)، دستاوردهای بس ناچیز سیاست پیشین شوروی در افغانستان و همچنان امکانات محدود عینی مالی، موجب چیرگی تمایلات پراگماتیک در رفتارهای شوروی در قبال خاور گردیدند. مساله افغانستان به تدریج و برای یک مدت دراز به جایگاه یک مساله دست دوم رانده شد و مناسبات افغانستان- شوروی به رژیم تعامل بسیار اندک دو کشور همسایه دارای ساخت اجتماعی-سیاسی گوناگون درآمد.

پیشگویی ها و طرح های خیال پردازانه کمینترن در مساله افغانستان، دیگر از پشتیبانی گردانندگان کرملن برخوردار نبود- افزون بر آن، این پیشگویی ها و طرح ها، تنها تجرید کمینترن در مسایل سیاست بین المللی و فروپاشی نهایی آن را تسریع نمودند.

هواداران امان الله به تلاش های خود در زمینه تحکیم مواضع و ساختارهای خود در مهاجرت بسنده ننموده، این ساختارها و مواضع را در درون افغانستان نیز تحکیم بخشیدند. آنان همچنان به رهبران شوروی با خواهش ها و طرح هایی مبنی بر مسافرت رهبر خود از راه شوروی به کوشکا- محل استقرار برنامه ریزی شده دسته یی متشکل از هزاره های مهاجر؛ رو آوردند. هواداران امان الله امیدوار بودند که اقدام جدید به سود [شاه-گ.] اصلاح طلب؛ پیشین هزاره جات (هزارستان) استان های خاوری و جنوبی، کوهدامن و کوهستان و نیز شمال افغانستان را به خیزش وا خواهد داشت.

قیام برای پاییز 1931 برنامه ریزی شده بود. خود امان الله، هرچند گاهی چهره خود را در سیمای رهبر نوکشور به نمایش می گذاشت: برای نمونه، در ماه سپتامبر 1931 تلگرامی را با لحن تهدید آمیز عنوانی نادر گسیل داشت: «بس است. برخیز و برو. من به اندازه کافی قوی هستم. خون مردم بیگناه را [به ناحق-گ.] مریز»<sup>421</sup>

اپوزیسیون ضد نادر که شتابزده به آرایش صفوف خود در بیرون از کشور پرداخته بود، به انجام اقدامات در درون

<sup>421</sup> . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرانتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پوشه 41، پرونده 161، برگ 19.

افغانستان متوجه گردید. [به گونه باور نکردنی برای بسیاری-گ.].، حتا کسی چون محمد گل خان مومند (مهمند) - رییس کمیسیون اصلاحات و وزیر داخله با گروه غلام صدیق خان چرخي، در تماس بود.<sup>422</sup>

نقش پویایی را در آماده سازی ها، غلام نی خان چرخي که به تاریخ 13 اکتبر 1932 از آنکارا به کابل آمد، به دوش داشت. پس از چند روز، شاه او را بار داد. نادرشاه از دادن کدامین کرسی دولتی به وی ابا ورزید. مگر به او پیشنهاد پرداخت تنخواهی برابر با تنخواه سفیران را در صورت خود داری از مشارکت در زندگی سیاسی و بود و باش در خانه اش در کنستانتینوپول (قسطنطنیه یا استانبول کنونی)، نمود.

بسته (سبد) پیشنهادی آشتیجویانه شاه، شامل نگهداشتن کرسی سفارت افغانستان در برلین برای برادر وی- غلام صدیق خان که در آن هنگام در آن جا سفیر بود، و نیز واگذاری یک کرسی سفارت دیگر برای برادر دیگرش- غلام جیلانی خان چرخي می گردید.<sup>423</sup> غلام نی خان وعده داد روی این پیشنهادها بیندیشد. مگر در عمل، بی درنگ در پی برپایی تماس ها با عشایر جدران در استان پکتیا گردید. او همچنان تمایلات سنتی بریتانیایی ستیزی وزیری ها را فراموش ننموده بود.

مگر، نادریه بی ها با بهره گیری گسترده از شبکه های خبرچینی خود و نیز تضادهای قبیله بی، توانستند شورش رو به گداز در پکتیا را به دشواری سرکوب نمایند. شاه محمود خان- وزیر حربیه پس از بررسی اوضاع در ولایت جنوبی اعلام داشت که در این رویدادها چرخي نیز دست دارد: به تاریخ 7 نوامبر 1932 غلام نی همراه با شماری از نزدیکان و خویشاوندانش به دربار به ارگ شاهی در کاخ دلگشا «برای هوا خوری و گردش» فراخوانده شد. نادر به محض دیدن او، پرسید: «غلام نی خان!

---

<sup>422</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرانتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پوشه 158، پرونده 8، برگ 104. بنا بر مدارک ارائه شده از سوی دیپلومات های شوروی، محمد گل خان هوادار ساختار اصلاحی بود. مگر انجام آن را پیش از وقت می خواند. در مراسلات دیپلوماتیک سال های دهه 1930 او به عنوان یک هوادار پنهانی امان الله پرداز می گردد.

فاکت های به دست آمده بر اساس منابع خطی و نیز تصویری از روی عکس ها نشان می دهند که هو محمد گل خان هنگامی که تصدی وزارت داخله را در دولت نادریه داشت، یکی از عمده ترین و در عین حال یکی از پرشورترین سرکوبگران قیام کوهدامن بود. پسان ها هنگامی که والی استان قطغن- بدخشان گردید، به همین پیمان به خشونت به تسویه حساب با نیروهای اپوزیسیون پرداخت.

<sup>423</sup>. Afghanistan strategic intelligence: British records. 1919-1970 vol.2 Ed by Anita L.P. Burdent. Slough: Archive editdions . 2002 p. 331-332.

افغانستان به شما چه بدی کرده است که دست به خیانت می زنید؟».

غلام نبی هم بی درنگ پاسخ گفت: «افغانستان می داند که چه کسی خاین است!» پادشاه خشمگین، در جا به سربازان فرمان داد تا او را در برابر چشمان نزدیکانش که صف زده ایستاده بودند؛ به مرگ بزنند.<sup>424</sup> نادری ها با نابود ساختن خشونتبار حریف سیاسی اصلی شان در آن برهه، خشم جامعه افغانی را برانگیختند. حتی انگلیسی ها که نسبت به نادر حسن نظر داشتند، از آنچه که رخ داده بود، ابراز ناخشنودی و ناخرسندی کردند.<sup>425</sup>

هر چه بود، دولت کوشید زهر چشمی نشان دهد - سه تن از هواداران چرخي که به کابینه وزیران و پارلمان گواهی هایی مبنی بر موجودیت فاکت توطیه ضد دولتی در جنوبی داده بودند، بی درنگ دستگیر و سپس اعدام گردیدند. شاه محمود خان که در آن هنگام در گردیز به سر می برد، دستور یورش به قبیلۀ جدران را که به لیونی فقیر (فقیر دیوانه) [از مخالفان جدی انگلیس در نیمقاره هند-گ.] و دیگر محرکان شورش پناه داده بودند، داد. مگر با این هم، فقیر ایپی به رغم شکست جدرانی ها، توانست بگریزد.

دیگر اعضای خانواده چرخي نیز مورد اختناق بی مانندی قرار گرفتند: غلام جیلانی و چند تن از مردان دیگر این خاندان به سال 1933 به دار زده شدند. دیگران را به زندان افگندند که تنی چند از آنان در آن جان باختند و شماری هم که زنده مانده بودند، سال های سال در زندان سرای بادام بسر بردند. تنها صفر اعتمادی<sup>426</sup> که از خویشاوندان چرخي و نیز از خویشاوندان خود نادرخان بود، بخشیده شد.

با این همه، دو تن از اعضای بس سرشناس خاندان چرخي - غلام صدیق خان - وزیر خارجه پیشین دولت امانی و عبدالعزیز - والی پیشین مزار شریف توانستند از ستیزه جویی برکنار بمانند. غلام صدیق خان پس از به پادشاهی رسیدن نادر، به گونه یی در آغاز توانست وفاداری خود را به او به نمایش بگذارد. مگر

---

<sup>424</sup>. به گفته غبار در صص 116-117 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، در این صحنه غلام جیلانی خان - بردار غلام نبی خان و پسران عمش جانبازخان نایب سالار و جنرال شیر محمد خان حضور داشتند. او گفتگوی نادر خان و غلام نبی خان را این گونه پرداز می کند: «خوب غلام نبی خان! افغانستان به شما چه کرده است که شما خیانت می کنید؟» غلام نبی خان در پاسخ گفت: «افغانستان می شناسد که خاین است.» -گ.

<sup>425</sup>. Afghanistan strategic intelligence: British records, 1919 - 1970. Vol. 2. Ed. by Anita L.P.Burdett. Slough: Archive Editions, 2002. - P. 331 - 332

<sup>426</sup>. خانواده اعتمادی - یکی از شاخه های خاندان محمد زایی، از بازماندگان سردار سلطان محمد خان طلائی - نیای بزرگ محمد نادر خان است.

سپس بهتر شمرده برای آسایش یافتن به اروپا برود. او به سال 1934 با خاندان امان الله خان - شاه تبعید شده پیوند خویشاوندی بست و با خواهر شهبانو ثریا (دختر محمود طرزی) - نوریه خانم عروسی کرد. در آینده، غلام صدیق در آلمان ماندگار شد که از آن جا برای مدتی چند به شوروی رانده شد.<sup>427</sup>

عبدالعزیز یکی از چهار پسر جنرال افسانه‌ی - سپهسالار غلام حیدر خان چرخي (برادر تني غلام نبي، غلام صدیق و غلام جیلانی) بود که در اواخر سال 1928 از سوی امان الله خان به سمت والي مزارشريف گماشته شد. زمستان سال 1929 از سوی آدم هاي بچه‌ سقاء به اسارت درآمد. مگر در راه کابل از چنگ آنان گریخت. پس از یک رشته سرگردانی ها در هند بریتانیایی و پارس، سر انجام، به سال 1930 چندی از پایتخت افغانستان سر برآورد. مگر باز هم به خارج رفت- در آغاز به ترکیه و سپس به آلمان- جایی که تا پایان زندگی (1961) در آن بسر برد.

همراه با برخی از اعضای خانواده چرخي، تابستان 1933 یکی از نزدیکترین همکاران امان الله خان- [محمد ولي خان دروازي-گ]. نیز به دار آویخته شدند. او زیر زنجیر و زولانه، ریسمان در گردن، رو به دژخیم<sup>428</sup> فریاد زد: «به نادر خان بگو که او می تواند هزاران نفر همچو مرا بکشد. مگر روزی فرا خواهد رسید که مردم افغانستان به سرشت راستین او پی خواهند برد و او را به سزای جنایاتش خواهند رسانید».<sup>430</sup>

همه دارایی های ولي خان مصادره گردید. پیر و برنای خویشاوندان وي به زندان افتادند و کودکان شان از آموزش و پرورش محروم گردیده، سال های سال خانه بندی شدند. نه تنها حریفان و مخالفان آشکار و بلافصل نادرخان، بل نیز کسانی که از سیاست به دور بودند، در شمار قربانیان نادریه قرار گرفتند.

در این پیوند داکتر عبدالحکیم طبیبی- دیپلمات سرشناس به یاد می آورد: «گاهی چنین اتفاق می افتاد که حتا کسانی که در فروشگاه ها یا در خیابان ها با هم سرگوشی می کردند، با تهدید افتادن به زندان روبرو می شدند. پلیس سوءظن داشت که

<sup>427</sup>.Adamec, Ludwig W. Who's Who in Afghanistan. Graz, 1975. - P. 152

برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در باره کارروایی های غلام صدیق خان چرخي نگاه شود به : یوری تیخانف، نبرد افغانی استالین- سیاست قدرت های بزرگ در افغانستان؛ و قبایل پشتون، ترجمه عزیز آریانفر.

<sup>428</sup> . به گفته غبار، سید شریف خان- سر یاور (آجودان نظامی) شاه-گ.  
<sup>429</sup> . در ص 66 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، متن دري، این سخنان چنین آمده است: « به نادر خان بگوید که اگر تو هزار آدم مثل مرا بکشی، باز هم روزی رسیدنی است که ملت افغانستان ماهیت اصلی ترا خواهد شناخت و حساب خود را خواهد گرفت».-گ.

<sup>430</sup> . غبار، جلد دوم، ص. 52 ترجمه انگلیسی.



مردم از دولت انتقاد می نمایند<sup>431</sup>. خود طبیعی توانست از لیسه حبیبیه تنها به این خاطر بگریزد که مدیر مکتب از خویشاوندان برادرش بود.

سرکوب خاندان پرشاخ و برگ چرخي و دیگر مخالفان رژیم به معنای آن نبود که نادریه از «شر» اپوزیسیون رهایی یافته باشد- مخالفان دست به ایجاد کانون های زیر زمینی یازیدند. برای مثال، در کابل سه «پته جایی» (پاتوق) بود که در آن مخالفان گردهم می آمدند: لیسه نجات (امانی)، فروشگاه ساعت فروشی و ساعت سازی محمد ابراهیم خان- (ماما ابراهیم)، و چایخانه میتا سینگ- سیکی از نوار مرزی هند بریتانیایی. بر پایه به برخی از مدارک، سینگ- سرباز گریزی هند بریتانیایی، در آغاز به برلین رفته و در آن جا به عضویت حزب گادر (غدر) پیوسته بود.

همچنان او در آلمان با یک دختر آلمانی عروسی نموده بود. سپس در سال 1930 از راه شوروی به کابل آمده و به یاری شوروی ها چایخانه یی باز نموده بود. چایخانه او دیدارگاه و پاتوق دوست داشتنی جوانان افغان و کابلی های دارای گرایش های میهن پرستانه گردیده بود.

صدیق خان چرخي و شجاع الدوله غوربندی (یکی دیگر از هواخواهان امان الله که از اختناق نادریه در امان مانده بود) و هر دو در برلین بود و باش داشتند، تماس های خود را با هوادان خود در کابل از طریق میتا سینگ حفظ می نمودند.<sup>432</sup>

افزون بر امانیست ها و کسانی که می شود آنان را به گونه مشروط ترقی خواهان (یا به همین پیمان مشروط، جوانان افغان) نامید- یعنی نیروهایی که از جناح لیبرال و اصلاح طلب نمایندگی می کردند، در صفوف اپوزیسیون به گونه یی در بالا یادآور گردیدیم، هواداران دیدگاه های محافظه کار افراطی و همچنان نمایندگان برخی از گروه ها و جریانات تباری و مذهبی دیده می شدند.

حزب نام نهاد «ارشاد» را می توان از چنین گروه هایی شمرد که در سال های 1932-1933؛ پویایی داشت. هسته این حزب با نام «جمع اسلامی» در هرات از سوی طلبه های جوان شیعه آموزش دیده در مشهد گذاشته شده بود. سازمانندگان این جمع در آینده به کابل آمدند و در آن جا دست به ایجاد حزب ارشاد در گذر شیعه نشین چندآول یازیدند.

<sup>431</sup> . داکتر عبدالحکیم طیبی، خاطرات ده سال زندگی دیپلماتیک من، 1995 ، ص 29 ، متن انگلیسی.

<sup>432</sup> . Marwat Fazal-ur- rahim. The Evolution and Growth of Communism in Afghanistan... P. 184-185.



رهبر این حزب سید اسماعیل بلخي بود. در شمار اعضای آن، کسانی چون سید علی گوهر آقاي غوربندي، سید سرور آقاي لولنجي، خواجه محمد نعیم، محمد اسلم غزنوي، عبدالطيف سرباز چند آولي، سید اسکندر مظفر چند آولي، داکتر اسد الله رووفي، محمد ابراهيم کندکمر (سرگرد)، عبدالغياث، خدای نظر، کندکمر محمد حيدر غزنوي، و لوا مشر (سرهنگ) محمد حسن- پسران مسجدي خان دیده می شدند. هنگامی که دولت به موجودیت گروه و دیدگاه های ضد دولتي آن پی برد، فرمان داده شد تا دو برادر: محمد حيدر و محمد حسن را بکشند. برخی از اعضای گروه توانستند بگریزند و دیگران به زندان افتادند.<sup>433</sup>

اپوزیسیون از پا افتاده در اقدامات خود به دهشت افگني (ترور) روی آورد: تابستان 1933 یکی از دانشجویان لیسه نجات به نام سید کمال، که برای ادامه آموزش عالی به آلمان فرستاده شده بود، سردار عزیز- سفیر افغانستان در برلین- برادر بزرگ ناتني نادر خان [ (پدر سردار محمد داوود) - گ. ] را از پا درآورد. به تاریخ 6 سپتامبر رویداد همانندي رخ داد: یکی دیگر از دانشجویان همین لیسه- محمد امین<sup>434</sup> به سفارت بریتانیا در کابل درآمده می خواست مک اوناکي- فرستاده بریتانیا را بکشد. مگر وقتی او را نیافت، به سوی چند نفر دیگر از پرسنل تیر اندازي کرد.

سومین تیراندازي در کاخ دلگشاه (ارگ شاهي) به تاریخ 8 نوامبر 1933 در مراسم فراغت شاگردان لیسه های استقلال و نجات، رخ داد.<sup>435</sup> این بار، خود نادر شاه قرباني گردید. او را عبدالخالق- یکی دیگر از شاگردان لیسه نجات، پسر خوانده غلام نبي چرخي (درست یک سال پس از کشته شدن وحشیانه چرخي به

<sup>433</sup> در باره موجودیت و سرنوشت این گروه در دوره نادریه، سید فدا یونس- افسر و دیپلمات پیشین پاکستانی در کتاب خود زیر نام «افغانستان، احزاب و جریان های سیاسی در سال های 1879-1997»، چاپ پیشاور، 1997 صص 23-24

- S.Fida Yunas. Afghanistan. Political parties, groups, associations and movements (1879 to 1997). Vol. 1. Peshawar, 1997. - P. 23 - 24

خبر می دهد.

**یادداشت گزارنده:** منابع دیگر، تاریخ تشکیل این گروه را دو دهه بعد تر، در دوره صدراعظمی شاه محمود خان- پس از پایان جنگ جهانی دوم می پندارند که مقرون به واقعیت است. بلخي، بر پایه این مدارک، پس از بازگشت از ایران، نخست هسته جنبشي را در هرات گذاشت و سپس به کابل آمده حزبي پی ریزی کرد و پس از چندی دست به کودتا زد. او، بی درنگ به روز اول حمل 1329 در زمان نخست وزیری شاه محمود خان، پس از شکست کودتاي نافرجام نوروژی اش، زندانی شد و مدت چهارده سال تا 1343 در زندان بماند و به سال 1347 درگذشت-گ.

<sup>434</sup> غبار در ص 154-155 نام این شخص را به نام محمد عظیم از تحصیل یافتگان آلمان یاد می کند و شرح مفصلي از ماجراي سفارت انگلیس پرداز می کند. به گمان غالب، منابع روسی نام محمد عظیم را به اشتباه محمد امین آورده باشند-گ.

فرمان شاه)، به رگبار تفنگچه بست. در ماه دسامبر 1933 عبدالخالق و نیز هشت تن از نزدیکان وی و دیگر افراد مظنون در توطیه (از جمله سه تن از اعضای خانواده غلام جیلانی چرخي) به دار زده شدند.

آ. ارنولد - شوروی شناس و خاورشناس امریکایی بر آن است که اقدامات دهشت افگنی زنجیره یی آغاز دهه 1930 - کار دست جوانان افغان از لیسه نجات (که توسط آلمانی ها ساخته شده و اداره می شد)، بود. ارنولد در شمار مسایلی که جوانان افغان و نادریه را از هم متمایز می ساختند (افزون بر یک رشته تضادهای مربوط به به پادشاهی رسیدن نادر و مانند آن) خواست های آنان مبني بر برگردانیدن سرزمین های از دست رفته استان شمال باختری هند بریتانیایی با باشندگان پشتون را که برای نادریه اصولاً غیرعملی پنداشته می شد، بر می شمارد.

ارنولد که شاید یگانه پژوهشگر از جمله پژوهشگران این مساله باشد که رد پای خارجی را در توطیه اوایل سال های دهه 1930 جوانان افغان پی گرفته است. او برای نمونه؛ می نگارد: «شوروی ها... دست کم از پیش از سوء قصد برنامه ریزی شده به جان نادر خان از آن آگاهی داشتند». آن چه که مربوط به خود جوانان افغان (دقیق تر کسانی که ارنولد به عنوان جوانان افغان پرداز می نماید) می گردد، آن ها به رغم دکترین انقلابی شان و پیوندها با شوروی ها، متمایل به مارکسیسم نبودند. آن ها ناسیونالیست های پرشور و خونگرم بودند که به خاطر هر آنچه که آنان از دیدگاه تاریخی و بازگردانیدن سرزمین های از دست رفته، ناروا می پنداشتند، انتقام می گرفتند.

بسیاری از اندیشه های آنان، یک سره با روح مارکسیم-لنینیسم هماهنگ بود. مگر با این هم، این جنبش زیر تاثیر شوروی نرفت.<sup>436</sup>

ارزیابی های ارنولد که جستارهایی از آن را آوردیم، به راستی به دشوار قانع کننده به نظر می رسند. شاید، در چهارچوب ارزیابی هایی کلیشه یی زمان جنگ سرد، نگاشته شده باشند. مگر یادآوری وی از عامل آلمانی درخور توجه است. واقعا اوضاع بین المللی عمومی در اوایل سال های دهه 1930 (بحران جهانی اقتصادی و مانند آن) و تعویض رژیم سیاسی در آلمان (روی کار آمدن هیتلر در آلمان)، نمی توانستند بر تمایلات افغان های حلقه لیسه نجات تاثیر برجا نگذارند. در این جا، محیط بس مناسبی برای انگلیسی ستیزی، تندروی و مانند آن وجود

<sup>436</sup>. برگرفته از اثر ارنولد زیر نام «افغانستان: دو حزب کمونیست»، ص 8، به زبان انگلیسی.

داشت که به پیمانہ یی انجام اقدامات دهشت افغانانہ سال 1933 آن را تایید کردند.

[هر چه بود، سر انجام، -گ.] در نبرد و پیکار خونین میان خاندان های اصلی کشور و گروه های اجتماعی-سیاسی و به سخن دیگر، میان دولت و اپوزیسیون- برای مدت درازی وقفه (تایم اوت) رخ داد.

پس از یک رشته برخوردهای اوایل سال های دهه 1930 هواداران قانون اساسی و جوانان افغان (که بخشی از آنان هنوز هم به بازگشت امان الله خان امیدوار بودند، و می توانستند و در واقع هم خود را امانیست می شمردند)، اعتراف نمودند که در توازن قوایی که در آن هنگام برای آنان خوشایند نبود، ترور نمی توانست به عنوان راهکار بایسته مبارزه با رژیم لیبرال-کنسرواتیست (محافظه کار) که جلو آن به دست برادران نادرخان- هاشم خان، شاه محمود خان و شاه ولی خان بود، به شمار آید.

به هررو، سر انجام؛ دیهیم و تخت پادشاهی به دست محمد ظاهر- پسر نژده ساله نادر شاه افتاد که با نام ظاهر شاه تاج پوشی کرد. وی آخرین پادشاه افغانستان بود که با کودتای جمهوری سال 1973 [به دست پسر عم و شوهر خواهرش- محمد داوود- گ.] سرنگون گردید.

#### بخش چهارم

افغانستان در نیمه دوم سال های دهه 1930 - نیمه نخست سال های دهه 1940 سده بیستم  
رژیم هاشم خان و مخالفان او

#### 1.4. سیاست داخلی و خارجی دولت هاشم خان در سال های دهه 1930:

مقارن با میانه های سال های دهه 1930 اوضاع داخلی سیاسی در افغانستان رفته رفته پایدار گردیده بود. هرچند هم بیشتر به علت خشونت نظام سیاسی و نقض حقوق برخی از گروه های اجتماعی و تباری. بار چنین سیاستی را به پیمانہ بیشتر

باشندگان شمال بر دوش می کشیدند: در بهار 1935 در مزار شریف جلسه ولایت زیر فشار محمد گل خان مومند- وزیر کشور (داخله) تصمیم به دادن زمین ها به افغان ها (پشتون ها) در منطقه بلخ و آقچه گرفت.<sup>437</sup>

ضبط زمین های آبدار مردم بومی (ازبیک ها و تاجیک ها) به سود ناقلان پشتون (که برخی از آن ها از گذشته در استان به شکل نیمه کوچرو زندگی می کردند و بخش دیگر آن ها از جلال آباد آمده بودند)، بیان بی پرده مشی استعماری دولت ظاهر

---

<sup>437</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 17، کارتن 177، پوشه 29، برگ 72. موج نو پشتونیزاسیون شمال افغانستان در واقع دستاوردهای سیاست های اواخر سده نهم امیر عبدالرحمان خان را تحکیم بخشید. مبتکر این روند، محمد گل خان مومند، که با اپورتونیزم (فرصت طلبی) افراطی سیاسی اش بنام بود، و عمر سیاسی اش هم در لایه های بالایی قدرت دراز، تا هنوز هم از سوی بسیاری از ناسیونالیست های پشتون به ویژه از سوی پشتون های ناسیونالیست باشنده شمال- نوادگان ناقلان اواخر سده نهم- دهه سوم سده بیستم؛ مورد ستایش و ارج است!.

زندگینامه نویسی مهره های درجه دوم پدیده شایعی در گسترده تاریخ نگاری افغانستان نیست. با این هم، شخصیت و کارنامه محمد گل خان توجه سید صابر شاه- نویسنده پشتو زبان را به خود جلب نموده است که حتا به چنین کیفیت پرسناژ نوشته خود- چون گرایش او به آفرینش شعری و سخنوری پرداخته است.

نگاه شود به: سید صابر شاه، وزیر محمد گل خان- لوی افغان، پیشاور، کتابخانه «دانش»، 1999. - ص. 97.

**یادداشت گزارنده:** یکی از شگردهای تاریخ افغانستان، برداشت های دوگانه و تنگ نگرانه از روندهای تاریخی و سیمای سیاسی است. این افراط و تفریط در برداشت ها موجب شده است که شماری از رجال سیاسی برای عده یی در سیمای فرشته و قهرمان ملی و برای برخی دیگر در سیمای اهریمن و خاین ملی بنمایند. نمونه برجسته این دوگانه بینی، وزیر محمد گل خان مومند است که برای پشتون های ناسیونالیست تند رو چونان افغان بزرگ (لوی افغان) و بابا و قهرمان ملی باشد و برای مخالفان پشتونیزم- آدم بس درنده خو، خونخوار، جنایت کار، بیمار روانی و خاین ملی. عین مطلب در باره احمد شاه درانی، عبدالرحمان خان، نادر خان، حبیب الله کلکانی، احمد شاه مسعود، مزاری و دوستم نیز صدق می کند.

روشن است دادگرانه خواهد بود برای دریافت واقعیت تاریخی، راه میانه یی در میان این دو دیدگاه افراطی جستجو گردد. پیش زمینه این کار، آن است تا همه رجال سیاسی از هاله تقدس تاریخی بیرون ساخته شوند و تابوها در زمینه از میان برداشته و شکسته شود تا بر پایه اسناد و مدارک و شواهد تاریخی، رفتارها و کارکردهای هر یک از آن ها در برهه معین زمانی یی که زیسته اند با توجه به اوضاع و احوال و شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... ارزبایی و بررسی گردد.-گ.

شاه در نواحی شمال کشور بود که به سود اکثریت قومی انجام می شد.<sup>438</sup>

نقل مکان نزدیک به یک صد هزار نفر از جنوب خاوری به شمال کشور آن هم در شرایط بس مناسب و مساعد (concessional) - با دادن 3/3 هزار افغانی وام برای هر خانوار و دادن نه کمتر از سه هکتار زمین برای هر خانواده در برنامه بود. با این هم، پشتون های کوچرو که با شیوه زندگانی کشاورزی ایستا خو نداشتند، پس از چندی با ترک گفتن زمین هایی، که برای شان رسیده بود، با گله های خود به سوی کوه ها رفتند. ره آورد این شگرد دولت تنها افزایش خشم در میان باشندگان قدیمی استان بود.<sup>439</sup>

---

<sup>438</sup>. فرهنگ در قسمت دوم جلد اول *افغانستان در مسیر تاریخ* در زمینه می نگارد: «... وزیر محمد گل خان مومند، وزیر داخله تحریکاتی را در جهت تعمیم زبان پشتو و طرد زبان دری نه تنها از دوایر دولتی بل که از موسسات تعلیمی و حتا خانه و بازار آغاز کرد. شاه نخست او را به عنوان رییس تنظیمیه به قندهار فرستاد تا اقداماتش در منطقه پشتو زبان محدود مانده موجب بروز رد عمل در سایر مناطق کشور نشود، اما در سال 1932 تغییر فکر داده او را به همان عنوان به ولایات شمال فرستاد.

در آن جا محمد گل خان نظریه برتری خواهی قومی و زبانی اش را در محل اجرا گذاشت. در این ضمن، وی مردمان دری زبان را وادار می ساخت تا عرایض شان را به زبان پشتو بنویسند و به عرایضی که به زبان دری به او می رسید، ترتیب اثر نمی داد. خانواده های پشتون را حتا از خارج سرحدات افغانستان به تعداد زیاد به شمال هندوکش کوچ داده و با دادن زمین و دیگر امتیازات اسکان می کرد و در ماموریت هم به پشتو زبانان ترجیح می داد.

هاشم خان در آغاز با این اقدامات نظر مساعد نداشت. اما پس از آن که در 1932 هیتلر- رهبر حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان زمام قدرت را در دست گرفت، و به تبلیغ نظریه برتری نژادی پرداخت، یک عده از شخصیت های دولتی افغانستان از جمله داوود خان، نعیم خان- برداز زادگان هاشم خان و مجید زابلی- رییس بانک ملی به نظریه مذکور گرویده تبلیغات همانندی را در افغانستان روی دست گرفتند. آن ها نظر محمد گل خان را در باره تعمیم زبان پشتو و طرد سایر زبان ها از خود نموده، پس از آن که آن را با آب و تاب هیتلری جلا و صیقل دادند، به عنوان سیاست جدید فرهنگی در محل تطبیق گذاشتند. این وقتی بود که در سطح بین المللی آلمان نازی به اوج قدرت رسیده و دورنمای پیروزی نهایی و حتمی آن، عناصر زورگو و فاشست مزاج را در همه جا به سوی خود جلب می کرد.»-گ.

<sup>439</sup>. در یک نوشته در سایت انترنتی «کابل پرس» در باره وزیر محمد گل مومند در دوره فرمانفرمایی هاشم خان چنین می خوانیم: «او سیاست پشتون سازی را در این ولایت پیشه کرد و اقدامات زیر را انجام داد:

- غصب پنجاه هزار جریب زمین آبی تاجیک ها و ازبیک ها و توزیع آن ها میان پشتون های آورده شده به منطقه.
- اختصاص چراگاه ها (مراتع) به پشتون ها.
- نابودسازی آثار تاریخی بلخ از جمله سنگنوشته ها و سنگ مزارهای زرتشتی و سغدی پیش از اسلام.
- سوزاندن ۲۳۷ نسخه دستنویس کهن فارسی، عربی و ترکی.

- مدارس منطقه تا سال ۱۳۴۵ تنها مجاز به آموزش به زبان پشتو بودند.
- تغییر بیشتر نام‌های جغرافیایی منطقه از فارسی و ترکی به پشتو از جمله: چارباغ گلشن (به شینکی)، دلبرجین (به شلخی)، پلاسپوش (به زوزان)، چهلستون (به غندان)، بوینه‌قره (به شولگره)، آدینه‌مسجد (به چار بولک)، سمرقندیان (به زرغون‌کوت)، کدوخانه (به بانده‌گی)، دهرراز (به غشی)، چقیش (به استولگی)، یولبولدی (لیندی)، کول انبونه (مندتی)، [دره زندان (به دره ژوندون)] و...

در آن دوره، با پشتوسازی نام‌ها در ولایت‌های بلخ، جوزجان، سرپل و فاریاب و... هر فرد بومی که نام بومی مکان‌ها را به زبان می‌آورد، جریمه نقدی می‌شد. روش دیگر پشتوسازی عبارت از تغییر نام محل‌های مختلف به نام‌های نو پشتو بود. به عنوان نمونه تغییر نام سبزوار در هرت به شیندند...

در سال‌های ۱۹۳۸-۱۹۳۷ دولت دانشجویانی را برای آموزش در زمینه نظامی به اروپا و آمریکا فرستاد. بنا بر سیاست پشتون‌سازی، فرزندان مردم هزاره و قزلباش (ایرانی‌تبار و فارسی‌زبان) و دیگر شیعیان از شرکت در این دوره‌های آموزشی محروم شدند.

در سال ۱۳۱۸/۱۹۳۹ بر پایه دستور دولت، زبان تدریس در همه مدارس سراسر افغانستان از فارسی به پشتو تبدیل شد. مگر کمبود منابع به زبان پشتو و عدم آشنایی بخش بزرگی از مردم افغانستان با این زبان، باعث فلج شدن نظام آموزشی و گسترش بیسوادی شد. پس از چندین سال و اعتراضات عمومی، سرانجام در زمان وزارت (نجیب الله خان تورویانا) وزیر معارف وقت، آن وزارتخانه ناچار شد تدریس به زبان فارسی را به مناطق فارسی‌زبان بازگرداند. از آن پس مقرر شد در مناطق فارسی‌زبان کلاس‌ها و دروس به فارسی باشد و پشتو به عنوان یکی از درس‌ها آموزش داده شود و در مناطق پشتوزبان زبان تدریس پشتو باشد.

از سال ۱۳۱۸ خورشیدی برای کارمندان و رازتخانه‌ها، بانک‌ها و دیگر ادارات به صورت اجباری دوره‌های زبان پشتو گذاشته شد. این دوره‌ها تا ۱۳۵۷ خورشیدی ادامه یافت ولی با ناکامی روبرو بود. کم‌تر کسی از فارسی‌زبانان که این دوره‌ها را گذارند قادر به نوشتن و خواندن پشتو در سطح کافی بودند.

انجام مهاجرت‌های اجباری برخی از گروه‌های قومی و ملیتی در افغانستان یکی از روش‌های پشتون‌سازی بوده است. به‌عنوان مثال؛ سیاست انتقال گروه‌های قومی پشتون به شمال در دورهٔ صدارت محمد هاشم خان.

در این دوره، در چارچوب وزارت داخله (که محمد گل خان مومند در راس آن بود) ریاست ناقلین ایجاد گردید که وظیفه اسکان قبایل آن سوی مرز آزاد جنوب افغانستان را در شمال به عهده داشت. به آرزوی آن که بتواند گروه قومی پشتون را در افغانستان توسعه بخشد. نامبرده برای تشویق هرچه بیشتر ناقلین، زمین‌های درجه اول نزدیک سرآب را برای آن‌ها توزیع می‌کرد.»

آقای **همایون بها** از قول شاد روان میر نجم الدین انصاری در باره تعصب او نسبت به قزلباشان و اهل تشیع می‌نگارد: «محمد گل مومند در سال‌های سلطنت محمد ظاهر خان باری گفته بود: (من باید به مجرد سقوط سقوی در کابل و غلبه سمت جنوبی امر می‌دادم که چند اول [محل قزلباش نشین-

گ. [ کابل را سوختانده، مردم آن را تار و مار و مال ایشان را تاراج کنند. اما این کار را نکردم و حال پشیمانم و خود را ملامت می کنم و به ریش خود تف می کنم. ]

آقای بها در ادامه می نگارد: «شیوه برخورد غیر انسانی و فتنه انگیزانه محمد گل خان مومند و همراهانش در برابر ملیت های غیر پشتون، روشنفکران سمت شمال را واداشت تا محافل مخفی و شب نشینی هایی را به راه اندازند و راه چاره برای نجات مردم بجویند که می توان از اشخاصی چون: میرزا محمد قاسم، فیض الله بای، سید عمر کرنیل، سید صادق گوهری، مولوی خال محمد خسته- شاعر و عارف مشهور، عبدالصمد جاهد، میرزا ثاقب- شاعر، عبدالاحد رقیم، میرزا غلام علی قانون، سید حسین آقا، هلال الدین بدری، شریف شاه، قاری سید اکبر، حاجی محمد علی، حاجی عبدالرزاق نثاری، میرزا فراخ الدین، نورمحمد- رییس روضه، سید شاه، اکبر لالا، مولوی غلام حیدر، مولوی محمد عثمان، عبدالله نصار و...- از ولایت بلخ؛ نظیر قل، نظر محمد نوا، ابوالخیر خیری- از میمنه، آقای کریم نزهی از اندخوی؛ مخدوم اسماعیل- از خلم، سید محمد دهقان- از کشم ولایت بدخشان، وکیل محمد صدیق- از رستاق ولایت تخار نام برد.»

همایون بها در باره تغییر دادن نام های جاهای تاریخی از سوی وزیر محمد گل خان می نویسد: «...در هرات نام تاریخی منطقه سبزوار، را که زادگاه دانشمندی چون مولانا حسین واعظ کاشفی سبزواری بود به «شیندند» و نام پوشنگ یا فوشنج را که مهد زایش طاهر پوشنگی بود به «پشتون زرغون» تبدیل نمودند. این در حالی است که تا به امروز مولانا حسین کاشفی را به نام سبزواری یاد می کنند. نه شیندندی... این خیانت آگاهانه در مورد قهرمان ملی ما طاهر پوشنگی نیز ناجشودنی است. طاهر پوشنگی عیار و سپهسالار بزرگ عرصه پیکار و سیاست که لشکر امین الرشید را تار و مار کرد و مامون الرشید را بر تخت دارالخلافه عباسی در بغداد نشانید و به پاس همین خدمتش به حیث والی هرات مقرر شد و سپس اعلام استقلال میهن خود- خراسان را از یوغ استعمار عرب و خلافت عباسی نمود.

محمدگل خان مومند در هرات همچنین نام «قره تپه» را به «تورغندی» تغییرداد. او در شمال نیز دستبرد به نام های تاریخی زد. چنانچه در منطقه بلخ نام قریه «چهار باغ گلشن» را به «شینکی»، نام «قلعه چه» را به « اسپین کوت»، نام «ینگی آرق» را به «نوی کوت»، نام «دکبر جین» را به «شلخی» نام «هزاره چقیش» را به «استول گی»، نام «رحمت آباد» را به «جرگی»، نام «یول بولدی» را به «لیندی»، نام «ده دراز» را به «غشی»، نام «قوش تپه» را به «منگولی»، نام «سمرقندیان» را به «زرغون کوت»، نام «حصارک» را به «اوغز»، نام «چهارسنگ» را به «سلورتیگی»، نام «پلاس پوش» را به «زوزان»، نام «عباد» را به «دیره گی»، نام «چهلستون» را به «غندان»، نام «کودو خانه» را به «باندگی»، نام «کشک عبدل» را به «بانده»، نام «کول انبو» را به «منده تی» تبدیل کرد.

جنایت ناجشودنی و بزرگ دیگر محمد گل مومند که از سر لُج و عقده خودکوچک بینی وی و دشمنان فرهنگ و تمدن فارسی مایه می گرفت، تغییر نام روستای «بهاء الدین» بود که به افتخار زادگاه مولانا جلال الدین بلخی به نام پدرش- بهاء الدین نامگذاری شده بود. متأسفانه با یک خیانت تاریخی و عقده و جنون فاشیستی به «اشپوله»؟ تغییر نام داد. این گونه، نام زادگاه بزرگترین دانشمند و شاعر زبان فارسی که افتخار بشریت است، از زادگاه اش زدوده می شود.

در همین راستا، نام «ایلمانی» را «وچه ونه»، نام «سلطان خواجه ولی» را «میروندی»، نام «باغ وراق» را «حاجی کوت»، نام «زاموکان» را «کاکا کوت»، نام «بنگاله» را «ورخی»، نام «آق تیپه» را «اسپین کی» و در شیرغان نام «تخت سلطان» را «شین کوت» و نام «حسن تابین» را «غزگی» می ماند.

در آقچه نام «آقچه نای» را به «بتی کوت»، نام «گومک صالح» را به «بتی»، نام «بوینه قره» را به «شولگره»، در سمگان نام دهکده «گل قشلاق» را به «جوغی»، نام «کته قشلاق» را به «جگه بانده»، نام «مینگ قشلاق» را به «زندی کوت»، نام «لرغان» را به «کلای وزیر»، نام «جوی زندان» را به «جوی ژوندون»، نام «دره زندان» را به «دره ژوندون» تغییر می دهد.

در این حال، اگر مردم این مناطق، نام اصلی و تاریخی آن را بر زبان می رانند، مورد اذیت و باز داشت و شکنجه قرار می گرفتند.

همچنان در جوزجان، بنا بر هدایت محمد گل مومند، کمال الدین اسحق زی، یازده نفر دهقان اوزبیک را زنده پوست کرد و بعد مرده های شان را در میان خرمن های گندم آتش زد. هنگامی که مردم برای شکایت این جنایت اسحق زی نزد ظاهر شاه آمدند، حکومت وقت همه شکایت کنندگان را نیز روانه زندان کرد.» - گ.

**یادداشت گزارنده:** بایسته می دانم یک خاطره خود را در زمینه که مربوط به 36-37 سال پیش- آخرین سال های فرمانروایی ظاهر خان می گردد و تا کنون به یادم است، بازگو نمایم:

چاشت روز نوروز، شاد روان رضا رحیم- پدر بزرگ مادری ام که در آن هنگام معاون مستوفیت ولایت بلخ بودند، به خانه ما در گذر میرزا قاسم خان مزار شریف تشریف آورده بودند. پس از صرف نان چاشت گفتند، بیا برویم جای را جای سید نادر شاه آقا (از اکابر علمای مزارشریف- سخنور صوفی معروف به میر مسکین که دیوان سروده هایش به کوشش ناصر طهوری هروی زیر نام «گلزار عشق» چاپ شده است)، می نوشیم.

گفتم بسیار خوب است. به خصوص که آقا صاحب بر من حق بسیار دارند. شما می دانید که ایشان نام مرا گذاشته اند. (وقتی در مراسم نامگذاری از آقا صاحب خواستند یکی از کاغذ ها را از میان قرآن شریف بردارند، نام عزیز برآمد و ایشان فی البداهه این بیت را رو به مهمانان خواندند: نامش عزیز آمد، پور عزیز ما- یارب همیشه در دو جهان سرفراز باد!)

به هر رو، وقتی به سراچه آقا صاحب وارد شدیم، شاید ساعت دوی بعد از ظهر بود. در اتاق پذیرایی مهمانان چند نفر نشسته بودند: روانشاد ملا سکندر- تکیه دار از علمای معروف اهل تشیع در مزار شریف- از اشتراک کنندگان لویه جرگه پغمان در دوره امان الله خان، روانشاد میر فخر الدین- نعت خان معروف که در آن هنگام در شهر لیننگراد روسیه در رشته نظامی تحصیل می کرد و برای گذرانیدن تعطیلات به کشور آمده بود، روانشاد حاجی الیاس- تاجر معروف پوست و قالین، معروف به لندنی، روانشاد جمعه گل حاجی- از تاجران بزرگ مزار شریف و دو، سه تن از زمینداران معروف پشتون تبار بلخ که نام های شان را به یاد ندارم. حالا درست به یادم نیست، فکر می کنم که روانشاد میرزا خلیل خان (پدر داکتر زلی خلیل زاد) هم در میان مهمانان بودند.



در جریان صحبت ها از والیان و حکمرانان پیشین یاد و در باره کارکردهای آنان تبصره هایی شد. از گل احمد خان ملکیار و الله داد خان اعتمادی، عبدالکریم خان، عبدالوهاب خان و پرمناج تا فقیر نبی الفی گرفته تا داکتر کشاورز و مهندس مساح و عزیز احمد الکوزی ... و پس از آن سخن از وزیر محمد گل خان مومند به میان آمد. این نخستین باری بود که نام او را می شنیدم. آقا صاحب رو به خان های بلخ فرمودند: خداوند گناهان وزیر محمد گل خان را با جمیع مردگان ما بیامرزد. حال پشت مرده ها چه بدگویی کنیم. مگر چون صحبت به میان آمد، چند کلمه می گویم- با آن که آدم کارکن و بسیار قاطع بود، عیبش این بود که بسیار متعصب بود به خصوص در برابر برادران اهل تشیع و نیز فارسیوان ها سختگیر بود. اگر کسی عریضه یی به زبان فارسی می برد، از پذیرفتن آن خود داری می ورزید. مردم هم مجبور می شدند دو باره نزد عریضه نویس پشتو بروند و یک بار دیگر پول عریضه و عریضه نویس را بپردازند. بزرگترین آرزویش این بود که روضه مبارک را از بیخ برداشته و آن را به چوک مرکزی شهر تبدیل نماید. کارهای او را شما در بلخ و شولگر و آقچه به یاد دارید. چه فتنه هایی که برپا نکرد. اما الحمدلله به تدبیر بزرگان شما و برکت شاه ولایت ما آب تا جایی جلو آن گرفته شد. خدا پدران شما را بیامرزد. اگر آن ها نمی بودند، فتنه های بسیارتری را برپا می کرد.

یکی از خان های بلخ گفت: درست می فرمایید. مخصوصا بردار زاده وی سرور خان در بلخ برای ما بسیار دردسر آفریده بود. وزیر محمد گل خان برای هر کوچی بیست جریب زمین داده بود. مگر روحانیون خود ما به کوچی ها گفتند که نباید زمین های غصبی را بگیرند. چون مال مردم است و حرام است. بعضی از کوچی ها می گفتند که ما چه می توانیم. وزیر صاحب ما را به زور از جلال آباد به این جا آورده است. ما هم خوش نیستیم. وزیر صاحب با نشان دادن باغ های زرد و سرخ و وعده و وعید های بسیار، ما را از قوم و خویش ما جدا کرد و این جا آورد و بچه های ما را به کشتن داد. حالا زمین ها را بر سر خود بزنیم. چه کنیم؟ خلاصه، هرچه بود آن ها آخر هم رفتند پشت کار شان. مگر بعضی از مردم فتنه جو که بیشتر از آن سوی سرحد بودند، با سوءاستفاده از حال و احوال، خود را کوچی جا زده و به تصاحب زمین های مردم پرداختند.

بزرگان ما اول خواستند آن ها به خوبی قانع سازند. چون با مردم بلخ از زمان امیر عبدالرحمان خان خویشاوندی داشتیم. دختر داده و دختر گرفته بودیم و یک عمر در صلح و آرامش به سر برده بودیم. مگر سودی نبخشید. آخرش هم میان آن ها و تاجیک ها و ازبیک ها جنگ در گرفت و تلفات بسیار دادند. آخر هم از ما تقاضای کمک کردند. مگر خود مردم پشتون ما همراه با تاجیک های همسایه ما، کسی با توپک (تفنگ)، کسی با بیل و کسی هم باکلند به جان آن ها رفته و جنگ در گرفت. شماری از دو طرف کشته و زخمی شدند و سر انجام هم همه گریختند.

وزیر از خانه خود در سمنگان- قصر وزیر، دست خدمتگار بچه خود- هلال الدین بدری به ما پیام داد که می توانید خود زمین های کوچی های رفتگی را بگیرید. ما بعدا برای تان از کابل به نام تان فرمان می آوریم. مگر ما که نمی خواستیم ملک مردم را به زور بگیریم، تنها از ترس وزیر و سرور خان، زمین ها را به خصوص زمین های کسانی را که کشته شده بودند، از نزد اعضای خانواده های شان خریدیم. شما می توانید از مردم بپرسید. کلان های ما به راستی از تدبیر کار گرفتند. در غیر آن، شاید خون های بسیاری به زمین ریخته می شد و شاید ما هم کشته می شدیم. شما درست می فرمایید.»

دولت با بسنده نکردن به شیوه های اسکان دادن سنتی سیاسی-دموگرافیک (جمعیت شناختی) پشتون ها در شمال، همچنان توجه خاصی به تقویت تکیه گاه نظامی خود- ارتش مبذول می داشت. اما روند شکلگیری آن نقطه ضعف رژیم نو مانده بود.

برای مثال، به منظور تقویت لشکر مستقر در پادگان مزار شریف، بایسته بود تا 120 نفر (80 سواره نظام و 40 نفر پیاده نظام) را سربازگیری نمایند. آن ها را می توانستند یا به خدمت زیر درفش جلب کنند و یا با پرداخت پول با توجه به طرح زیر به استخدام در آورند: یک نفر سرباز پیاده از هر 12 خانه و یک سپاهی سواره- از هر 24 خانه. در خانه هایی که در آن ها مردان 18-40 ساله زندگی می کردند، در ازای هر نفر مبلغ 60 افغانی به ارتش پرداخت می کردند. مبلغ استخدام سپاهیان پیاده نظام 720 افغانی و سواره 1440 افغانی بود.<sup>440</sup>

یکی از نخستین طرح های ابتکاری بازسازی ارتش را محمد داوود- پسر عموی شاه و نخست وزیر آینده و نخستین رییس جمهور افغانستان- فرمانده سپاه مرکزی (قوای مرکز) ارائه داد. این بود که برای نخستین بار به جای پرداخت «غله گی» نمادین، دادن غذای پخته- سه بار در روز برای سربازان سازمان یافت.

اما بایسته بود تا بازسازی بدنه ارتش به طور کامل به گونه مدرن تر انجام گیرد. زیرا، در پهلوی تهدیدات ثبات داخلی، که معمولا برای زدودن آن نیروهای منظم و شبه نظامیان قبیله یی گسیل می گردید، تهدیدات خارجی نیز پدید آمده بود. این در حالی بود که تهدیدهای یاد شده از سوی جناح های مختلف درون نخبگان حاکم به گونه های مختلف ارزیابی می گردید.

شمار کل سپاهیان ارتش افغانستان در اواخر دهه 1930 نزدیک به 72-73 هزار نفر (از جمله سه هزار افسر) می رسید. ستون اصلی جنگ افزارهای ارتش- تفنگ های پنج تیر و 500 کارتوس برای هر

---

در این حال، روانشاد جمعه گل جاجی بی آن که سخنی بر زبان بیاورد، با تکان دادن سر، سخنان خان بلخی را تایید می کرد.- گ.

440. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری برای افغانستان، پرونده ویژه 17، کارتن 177، پوشه 29، برگ 69. با این همه، روند اكمال ارتش یکی از دردناک ترین نارسایی ها مانده بود. برای مثال، هنگامی که در زمستان سال 1940 جلب و احضار قرغیزهای باشنده واخان افغانستان در سنین 20-45 ساله آغاز گردید، مردم بومی تلاش ورزیدند با پرداخت پول و چارپایان از سرباز دادن بگریزند. با این هم نزدیک به 100 نفر برای خدمت سربازی بردند. هر چه بود، قرقیزها تن به این کار نداده و سر به شورش برداشتند. به تاریخ 16 مارچ 1940 باشندگان ناحیه واخجیر در برابر مقامات به پا خاستند و در گذرگاه ها، پست های رزمی به منظور جلوگیری از ورود سپاهیان افغانی برپا داشتند.

سرباز بود. آن هم یگان های مستقر در شمال بیشتر با تفنگ های انگلیسی مسلح بودند و در جنوب و مرکز با تفنگ های روسی. در زرادخانه ارتش 373 دستگاه توپ، شمار کمی از تراکتور های زرهی امریکایی نوع کاترپیلار و تانک واره های کوچک ایتالیایی، 54 فروند هواپیما، که بیشتر آن ها از رده بیرون بود، قرار داشت.<sup>441</sup>

اگر چه موقعیت بین المللی افغانستان در میانه های نیمه دوم سال های دهه 1930 (با امضای قرار داد بی طرفی با شوروی در سال 1931، عضویت در پیمان سعد آباد (Saadabad)<sup>442</sup> در سال 1937 و... ) تقویت یافته بود، با آن هم در ساختار روابط خارجی دولت افغانستان گره های منازعه آمیزی هم بود. یکی از این گره ها- روابط افغانستان و ایران و سردی سنتی آن بود. حس برتری تاریخی و فرهنگی ریشه دوانده در ذهنیت پارس ها نسبت به افغان ها در سال های دهه های 1920 - 1930 با برخوردها و درگیری های متناوب مرزی با همسایه شان گره خورده بود.

در اواخر سال 1934- اوایل سال 1935 برخورد بزرگ مرزی در ناحیه زور آباد در پیوستگاه مرزهای افغانستان، ایران و شوروی رخ داد. این رویداد با آمدن بیست و پنج خانواده بلوچ که در ایران زندگی می کردند به خاک افغانستان آغاز شد. آن ها به دنبال بستگان خود که هنوز در سپتامبر 1934 به افغانستان کوچیده بودند، آمده بودند.<sup>443</sup>

به روایت پارس ها، دسته های افغانی که شمار آن ها به 500-600 نفر می رسید، بلوچ ها را به زور وادار به رفتن به افغانستان نموده بودند. طرف مقابل بر آن بود، که حادثه ریشه در مساله حل نشده عشایر در ایران و به ویژه، تضادها میان بلوچ ها و مقامات دولتی پارس دارد. رژیم اصلاح طلب

---

<sup>441</sup> بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، 1940، پرونده ویژه 22، کارتن 4، پوشه 192، برگ 17.  
برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در باره توسعه نیروهای مسلح افغانستان در این دوره و دوره های دیگر، نگاه شود به: تاریخ نیروهای مسلح افغانستان، سال های 1947-1977، مسکو، 1980.  
<sup>442</sup> پیمان سعدآباد، نام پیمانی است که در تاریخ ۸ جولای ۱۹۳۷ میان چهار کشور ایران (رضا شاه پهلوی)، عراق (ملک غازی اول)، افغانستان (محمد ظاهرشاه) و ترکیه (مصطفی کمال آتاترک) به امضا رسید.

دولت های امضا کننده این پیمان متعهد شدند از مداخله در امور داخلی یکدیگر خودداری کنند، مرزهای مشترک را محترم بشمارند، از هرگونه تجاوز نسبت به یکدیگر خودداری ورزند و از تشکیل جمعیتها و دسته بندی هایی که هدف آن ها اخلاص در صلح میان کشورهای هم جوار و هم پیمان باشد جلوگیری کنند.

برگرفته از ویکی پدیا-گ.

<sup>443</sup> بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، همان جا، برگ های 22، 24،

میانه رو رضا شاه پهلوی به پیمانہ بایسته منافع اقلیت های تباری را در سنجش نمی گیرد.<sup>444</sup>

اما اوضاع سیاسی داخلی پارس، سرشت مساله را در تراز میان دولتی تغییر نمی داد- موضوع واقعی ادعای پارس ها بخشی از نوار (100 کیلومتری) مرزی بود، که در آن هیچ آبادی پارسی نشین وجود نداشت. همراه با آن، مسیرهای کوچروهای فصلی افغان از این گستره می گذشت. افغان ها در این جا سنگ های ساخت آسیاب ها را استخراج می کردند.

هر چه بود، مقارن با اواخر جنوری 1935 «ماجرای زور آباد» از راه گفتگو حل گردید. جانب پارسی (ایرانی) خواستار بازخواست از حادثه آفرینان و پرداخت جبران خساره چشمگیری بود، اما نتوانسته بود گناه افغان ها را ثابت سازد. نقش معینی را در آشتی دادن دو طرف، کمیسیون داوری ترکیه بازی نمود.

در میانه های 1930 اوضاع در مرزهای آسیای میانه و شرق آسیا پر تنش شده بود: شورش گسترده باشندگان مسلمان استان سینکیانگ (Xinjiang) چین تهدید مبدل شدن به یک منازعه با پیامدهای بین المللی را پدید آورده بود.

رهبران آن مساله ایجاد یک کشور مستقل را مطرح می کردند. مقامات افغان نمی توانستند در قبال رویدادهای سینکیانگ بی تفاوت بمانند. آن ها جلو رفتن مهاجران آسیای میانه یی را که اغلب از دیدگاه آیینی و تباری با مردم شمال باختری چین نزدیک بودند، به نواحی شورش زده نمی گرفتند. گذشته از آن، هاشم خان- نخست وزیر و ظاهر شاه، هیات های نمایندگی شورشیان کاشغر را که خواستار برپایی مناسبات رسمی با افغانستان و نیز دریافت کمک پولی و جنگی بودند، در جنوری 1934 بار دادند.

با این هم، در دیدار سفیر شوروی استارک با هاشم خان و کارمندان وزارت خارجه افغانستان روشن گردید که جانب افغانی در نظر دارد به رعایت بی طرفی جدی در مساله کاشغر بپردازد. در عین حال، به گونه یی که استارک می پنداشت، دولت افغانستان، با گرفتن موضع بیطرفانه رسمی «با همدردی بزرگ» به ایجاد یک دولت مسلمان مستقل از چین در سینگیانگ برخورد می نماید و <sup>445</sup>خواجه نیاز- رهبر شورشیان منزلت بزرگی در افغانستان دارد.

<sup>444</sup> نگاه شود به : ژیگالینا، او. ای. تحول تباری- اجتماعی جامعه ایران، مسکو، 1996، و نیز به آثار س. کرونین و دیگر ایران شناسان بریتانیایی.

<sup>445</sup> بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 16، کارتن 171، پوشه 6، برگ 106.

از قلمرو افغانستان چونان پایگاه تدارکاتی بسیاری از داوطلبان سیاسی مایل به کمک به شورشیان کاشغر- ترک ها، و مهاجران آسیای میانه بی بهره گیری می شد.<sup>446</sup>

کاشغری ها همزمان در چند محور عمل می کردند- کسانی که به کابل آمده بودند، همچنین با فرستاده آلمان دیدار نمودند. هیات دیگر به پیشاور رفت، جایی که با رهبری «اتحادیه نجات بخارا و ترکستان» رابطه برپا کرد.<sup>447</sup>

پیشتر از این، در پاییز سال 1933، مصطفی علی- یکی از مهاجران ترک که به طور موقت در افغانستان بود و باش داشت؛ از کابل به کاشغر فرستاده شد. از طریق او گفتگوها برای خرید محموله های بزرگ جنگ افزار (4000 تفنگ) برای شورشیان سینکیانگ پیش برده می شد.

درگیر شدن افغانستان در مسایل سینکیانگ حتا پس از پایان قیام سال های 1931-1934 ادامه یافت. در ماه جون سال 1935 بار دیگر نمایندگان از ارومچی به کابل آمدند. هدف آن ها جذب مهاجران آسیای میانه و گسیل آن ها به سینکیانگ بود. از نمایندگان شورشیان سینکیانگ در وزارت خارجه افغانستان پذیرایی شد. آن ها همچنین تماس هایی با سفارت جاپان در کابل گرفتند.

تکاپوهای آن ها بدون دستاورد هم نماند. بر پایه اطلاعات کمیساریای خلق در امور داخلی شوروی، در سال 1937 از افغانستان به ختن گروهی از مهاجران آسیای میانه به رهبری قرباشی کَمیل جان (کامل جان؟) - فرزند ناحیه اوزگین (اوزگند؟) آمدند.<sup>448</sup> پیشتر از او، مقصوم فُضیل یا مقصوم فیضول (مقصوم فیض الله؟) - قرباشی نامور تر دیگر، به سینکیانگ «گریخته» بود.

محور چین بار دیگر در آغاز جنگ جهانی دوم پویا گردید. پاییز 1939 هیات کوچکی به کابل آمد، که از اعضای آن در تراز رسمی پذیرایی گردید. آن ها را همچنین در سفارت بریتانیا پذیرفتند. مهمانان چینی سپس به ترکیه رفتند. هم

---

<sup>446</sup>. برای مثال، پاییز 1933 مصطفی علی ترک از کابل به کاشغر رفت. هو گفتگوها برای خرید چهار هزار میل تفنگ برای شورشیان را پیش می برد.

بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 17، کارتن 177، پوشه 29، برگ 117.

<sup>447</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 16، کارتن 171، پوشه 6، برگ 117.

<sup>448</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 19، کارتن 182، پوشه 5، برگ 44.

در ترکیه و هم در افغانستان آن‌ها اهداف تبلیغی را دنبال می‌کردند- تلاش می‌ورزیدند توجه را به مشکلات مسلمانان چین جلب نمایند. اما تنها توانستند حمایت رژیم گومیندان چان کای شی (چیانگ کای شک) را به خود جلب نمایند.<sup>449</sup>

در میانه‌های 1930 آلمان و جاپان به گونه چشمگیری سیاست افغانی خود را پویا تر ساخته بودند. آن‌هم توجه آلمان را بیشتر مناطق شمال خاوری کشور (کنر، نورستان، بدخشان-- در واقع، مناطق بسته به روی خارجی‌ها) جلب نموده بود.

حکومت افغانستان برای انجام اصلاحات پولی در سال 1935 به آلمان فرمایش داده بود تا در آن کشور پول کاغذی چاپ نماید. آن‌هم در حالی که این گام مقامات با مخالفت بازرگانان افغانستان رو به رو گردیده بود.<sup>450</sup>

هواداران پیشگیری سیاست گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با آلمان، از جمله به بهای دور شدن از انگلستان، سیاستمداران به اصطلاح «جوان»- گروهی متشکل از [سردار داوود خان-گ.]، سردار نعیم خان، عبدالحمید زابلی و دیگران بودند که از پشتیبانی شاه هم برخوردار بودند.

جاپانی‌ها دلچسپی خاصی به شمال و منطقه هرات نشان می‌دادند. در پهلوی این، کارکنان هیات دیپلماتیک جاپان در کابل، پیشنهاد کردند گروهی از دانشجویان افغانی را به گونه رایگان در جاپان آموزش دهند. امریکایی‌ها بیشتر به نفت- دقیق تر به موجودیت خاستگاه های نفت در هرات و دیگر استان های کشوری که در به رسمیت شناختن آن تاخیر به خرج داده بودند، دلچسپی نشان می‌دادند. مساله نفت را خود دولت افغانستان که به دنبال به دست آوردن وام امریکا برای توسعه میدان های نفتی خود بود، مطرح نموده بود. اما در سر انجام، از انعقاد قرارداد بایسته در زمینه سر باز زد.

در آن برهه، گرایش بیشتر به سوی ایجاد نهادهای سهامی ملی (شرکت‌ها) بدون مشارکت سرمایه خارجی بود: مقارن با پایان سال های دهه 1930 در افغانستان نزدیک به پنجاه شرکت با سرمایه عمومی بیش از 100 میلیون افغانی فعالیت داشت.<sup>451</sup> در این حال، دارایی بزرگترین شرکت کشور- «شرکت سهامی نساجی»

<sup>449</sup>. IOR/L/P&S/12/35 Sino-Japanese dispute: visit to Turkey and Afghanistan of delegation of Chinese muslims. 1940

<sup>450</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 17، کارتن 177، پوشه 29، برگ 89. در این حال، در بخش صکوک کارخانه مکانیکی کابل (ماشین خانه) ضرب سکه های نقره یی افغانی ادامه داشت.

<sup>451</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 19، کارتن 182، پوشه 2، برگ 150.

(که در سال 1936 در کابل تاسیس شده بود)، به 51 میلیون افغانی می‌رسید. این شرکت سهامی توانسته بود موفقانه تجارت پوست قره گل، شکر و نفت را در دست بگیرد. همین شرکت نخستین شرکتی بود که پرداخت سود سهام (قسمت با پول و بخش را هم با دادن سهام جدید) رایج ساخته بود.

حمایت از سرمایه ملی تجاری، در گام نخست به منظور «فشار دادن» بازرگانان هندی بود که نه تنها جریان کالا از هند بریتانیایی را در دست داشتند، بل نیز بخش بزرگی از داد و ستدهای مالی را کنترل می‌کردند و همچنین در بازارهای خارجی نقش میانجی‌ها را بازی می‌نمودند.

به طور فزاینده‌ی چنین اشکال مدیریت، چون دادن وام‌ها برای تولید فرآورده‌های نو از خارج از کشور (آلمان، انگلستان) تفحص و اکتشاف کانسارها (توسط شرکت‌های مختلط افغانی و آلمانی) و... رایج شده بود.

ساختار بودجه دولتی افغانستان در نیمه دوم سال‌های دهه 1930 نیز بس جالب بود: 45 درصد درآمدها از مدرک تجارت، 40٪ از مدرک مالیات و 15٪ دیگر از ناحیه پست و تلگراف به دست می‌آمد. در بخش هزینه‌ها تا 30٪ بودجه به هزینه‌های نظامی اختصاص داده شده بود و 10 درصد دیگر در صندوق ذخیره ویژه انباشته می‌شد.<sup>452</sup>

اولویت‌های رشته‌ی-به ویژه برنامه‌های اقتصادی دولت در سال‌های دهه 1930 علی‌الخصوص شامل تدبیرهایی برای افزایش کشتزارها با ساختن سدها، بیشتر در نواحی جنوب‌خاوری کشور بود. مگر از هفت بند (سد) که می‌توانستند قادر به آبیاری 67,000 هکتار زمین اضافی باشند؛ تنها یک سد در لوگر با ظرفیت آبیاری 7,000 هکتار زمین گردیدند.

یک منبع دیگر توسعه می‌توانست محصولات صنعتی-تولید پخته (پنبه) و ابریشم باشد- برای مثال، برنامه ریزی شده بود برداشت پنبه را به میزان از 20-30 هزار تا 60 هزار تن افزایش دهند. اما قهر طبیعت مانع از این کار شد- زیان‌های فراوانی را به فرآورده‌های کشاورزی-آفات طبیعی و حشرات مانند ملخ و... رساند. این کار طراحان را ناگزیر به کاهش تولید پنبه در جنوب و گرداندن جهت پنبه‌کاری به طور کلی به سوی شمال گردانید. در این حال، بار اصلی اجرای برنامه پنبه به دوش ازبیک‌ها- مهاجران شوروی پیشین از آسیای میانه، که بسیاری از آن‌ها در زمینه تجربه و مهارت بایسته داشتند، سنگینی می‌کرد.

<sup>452</sup>. همان جا، برگ 142.

در واقع، بخش کشاورزی دارای سیمای چند بعدی بود که در آن سازواره های دولتی، سرمایه داری خصوصی و... جا داشتند: داده های برآوردی نشان می دهند که در سال 1940 زمین های دولتی 30٪ و زمین های مالکان نیز 30٪ کل زمین های کشاورزی را در بر می گرفتند و تنها 40 درصد باقی مانده در دسترس دهقانان بود. آن هم در حالی که این نسبت دارای بار منطقه یی بود. برای مثال؛ در استان قندهار تا بیست درصد دهقانان بدون زمین بودند.

هنوز هم مالیات طبیعی جای شایان توجهی را در روابط کشاورزی داشتند. اگر چه در شمال، که در آن پرداخت کارمزد برای دهقانان مزدور رایج تر بود؛ سهم دهقان مزدور نه بیشتر از یک هشتم تا یک نهم محصول بود. در این حال، در این جا سهم از برداشت که به گونه نقدی پرداخت می شد، به گونه میانگین بین 150-180 افغانی بود.<sup>453</sup>

در برخی دیگر از جاها (مانند هرات) زمینداری اشتراکی هنوز رواج داشت و مالیات در کل از جامعه کشاورزی؛ نه از کارگران جداگانه گرفته می شد.

هم حکومت و هم اندک شمار کارآفرینان (در آن برهه بازرگانان)، آماج اصلی صنعت را برآورده ساختن نیازهای کشور از پارچه های پنبه یی و شکر می پنداشتند- همو این کالاها هنوز هم جای اصلی را در خریدهای وارداتی داشتند. این وظیفه را در نظر بود با ساختن کارخانه نساجی در پلخمری و کارخانه قند در بغلان حل کنند، چیزی که در اوایل دهه 1940 انجام شد.

پویایی های مجید زابلی- بازرگان و سرمایه گذار بزرگ- پدیده برجسته و مهم زندگی اقتصادی و به طور ضمنی زندگی سیاسی افغانستان در آستانه و در روند جنگ جهانی دوم گردید. او به عنوان رییس بانک ملی و در عین حال وزیر اقتصاد ملی، عملاً وضعیت امر در این زمینه را کنترل می کرد. او از طریق اتاق تجارت، ساختار و ابعاد واردات و صادرات و مالیات را کنترل می کرد و در داوری ها و سایر مناقشات نفوذ بالایی داشت.

زابلی سامانه کاملی از روابط و شاخ و برگ های مدیریت را با بنس گسترده خود پهن ساخت. او به گروهی از هم استانی های وفادار به خودش از هرات و نیز به برخی از حرفه یی های به حاشیه رانده شده (مانند هندی ها) تکیه داشت. اما منبع اصلی حمایت او خاندان شاهی (نخست وزیر هاشم خان، سردار

---

<sup>453</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 19، کارتن 182، پوشه 2، برگ 152.



داوود خان و سردار نعیم خان) بودند، که همه اعضای آن به جز از شاه محمود خان سپه سالار، (سهمداران اصلی بانک ملی) پشتیبان او بودند.

چنین پوششی به او اجازه می داد به خوبی از عهده کسانی که نسبت به او حسن نیت نداشتند، از جمله محمد گل خان مومند-نائب الحکومه ولایت شمال (مزار شریف) و وزیر داخله برآید.<sup>454</sup>

با این همه، فرصت طلبی (اپورتونیزم) از ویژگی های بارز زابلی بود. یک منبع اطلاعاتی بریتانیایی در پیشاور در سال 1942 سیمای سیاسی زابلی (حکیمف)<sup>455</sup> را چنین پرداز نموده بود: «او به قدری هوشمند است که با هر حزب سیاسی در افغانستان دوستی می کند. آن هم نه به عنوان یک سیاستمدار، بل که به عنوان یک سرمایه دار بیطرف... من شگفتی زده نخواهم شد هر گاه آگاهی یابم که عبدالمجید خدمتگار وفادار امان الله و یا هر رهبر بالقوه دیگر از کار بر آید... او می خواهد همه راه ها را به روی خود باز نگه دارد. هم با انگلیسی ها و هم با آلمانی ها و در صورت امکان با حاکمان کنونی افغانستان و حتی با مخالفان آنان نرد دوستی ببازد.»<sup>456</sup>

پویایی نخستین نماینده الیگاری افغانستان به او اجازه می داد یک رشته اهداف بزرگ تجاری را حل نماید- دست عناصر بیگانه از جمله هندی های باشنده پیشاور، یهودیان بخارایی و ایرانی را که تولید و صدور چنین اقلام مهم صادراتی مانند پوست قره گل را که عمدتاً در مناطق ترکمن نشین شمال تولید می شد، در انحصار داشتند؛ کوتاه سازد و آنان را کنار بزند.

هر چه بود خرید این کالای با ارزش را بانک ملی افغان و در واقع زابلی و شریکان وی (خاندان شاهی) به دست آوردند که موفق به دریافت سودی برابر با 150 درصد گردیدند.<sup>457</sup>

شیوه های چپاولگرانه زابلی، که با قدرت مالی او در هم آمیخته بود (و دسترسی نمایندگی های بانک ملی را به بازارهای جهانی با داشتن شعبی در لندن، نیویورک و زوریخ و...تامین

<sup>454</sup>. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر نگاه شود به: فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، قسمت دوم، جلد اول.

<sup>455</sup>. زابلی که در سال های دهه بیست سده بیستم در شوروی می زیست، در آغاز در تاشکنت و سپس هم در مسکو؛ در آن دیار همسر روسی گرفت و در مسکو با نام خانوادگی حکیمف می زیست.-گ.

<sup>456</sup>. IOR/R/12/160 Secret note on Abdul Majid and the economic activities of the Afghan bank. - P. 7

<sup>457</sup>. فرهنگ در قسمت دوم جلد اول افغانستان در پنج قرن اخیر در زمینه می نویسد: «بانک ملی در سال 1934 با سرمایه 35 میلیون افغانی برابر با 3/5 میلیون دالر بنیادگذاری شد. تا سال 1948 سرمایه آن به 454 میلیون افغانی معادل 40 میلیون دالر افزایش یافت. بدون آن که در تعداد سهمداران آن تغییر چشمگیر رخ داده باشد».-گ.

می کرد)؛ باعث ناخرسندی رقیبان وی و نیز فروشنندگان پوست خام از جمله ترکمن ها که به معنای واقعی کلمه به گوشه رانده شده بودند، گردید.

کار به جایی رسیده بود که بیشتر ترکمن ها - پناهندگان آمده از آسیای میانه شوروی حتا افسوس می خوردند که چرا میهن شان را رها نموده و به دیار بیگانه پناهگزين گردیده اند.<sup>458</sup> تقریباً ازبیک ها که دست اندر کار پنبه کاری بودند، هم در وضع همانندی بسر می بردند. همه این ها تنش معین اجتماعی را که در عین حال دارای رنگ و بوی تباری هم بودند، بر انگیخته بود.

#### **2.4. جهات اساسی اعتراض عمومی و شکل گیری جنبش مهاجرت سیاسی افغانی:**

اوضاع سیاسی آن برهه از ثبات چندان پایداری برخوردار نبود. اما بیداد رژیم پلیسی سختگیر در افغانستان به تضعیف اپوزیسیون به خصوص جناح امانیه آن انجامیده بود. با این حال، پتانسیل اعتراضی در کشور کماکان حفظ گردیده بود. از این رو، حکومت به مردم ترکستان افغانی و منطقه کابل که باشندگان آن بیشتر تاجیک های منطقه شمالی بودند و باری پایگاه جنبش بچه سقاء را می ساختند؛ اعتماد نداشت. با این حال، درس های «انقلاب» در سال 1929 هنوز در اذهان مقامات و اپوزیسیون تازه بود و به همین دلیل هم چشم انداز جنبش گسترده ملی بیش از حد نامعین و نامشخص بود.

با این حال، در میانه ها سال های دهه 1930 وضعیت در برخی مناطق پشتون نشین تیره گردید. با آن که وارثان سیاسی رژیم نادر شاه - برادران او و دایره نزدیکان شان مشی محتاطانه یی را در قبال قبایل پیش گرفته بودند، موفق به حل همه مشکلات پیچیده باشندگان کوچی و تبار برتر کشور نشدند.

در تابستان 1935 در ناحیه کمر و خوگیانی قبایل صافی و مومند سر به شورش برداشتند. یک اقدام دیگر شورش ضد دولتی در میدان به راه افتاد، جایی که ملایان بومی و پیروانشان (که شمار آن ها نزدیک به 600 نفر می رسید)، از گشایش سینما ها در کابل و دیگر اقدامات فرهنگی دولت و راه اندازی نهادهای سرگرمی (سرگرم کننده) ناراضی بودند. دولت، شیر آقا مجددی را برای انجام گفتگو با آن ها فرستاد. به هر رو، هر

<sup>458</sup>. همان جا، برگ 9.

چه بود، کابل در نهایت ناگزیر به عقب نشینی و به تعویق افگندن عصر سینماتوگرافی عامه گردید.<sup>459</sup>

یکی از بزرگترین شورش های ضد دولتی در اواخر سال های دهه 1930 از سوی نمایندگان اکثریت تباری- پشتون های قبیله سلیمان خیل در منطقه کتواز به راه افتاد. دلیل اصلی ناخشنودی آن ها سر باز زدن رژیم کابل از حمایت قیام مسلحانه قبایل وزیری در برابر حکومت هند بریتانیایی بود.<sup>460</sup> قیام سلیمان خیل در میانه های تابستان 1937 با حضور حدود پنج تا هشت هزار نفر آغاز گردید.

دولت، سپاهیان قوای مرکز متشکل بر دو هنگ سواره نظام، واحدهای زرهی و دو فروند هواپیما را به کتواز گسیل داشت. این سپاهیان از سوی یگان هایی از لشکرهای مستقر در قندهار و غزنی و نیز سپاه جنوب مستقر در گردیز که شمار کل آن ها به 15 هزار نفر می رسید؛ پشتیبانی می شدند.

نیروهای دولتی در تاریخ 2-3 اگست آغاز به تهاجم نموده، شورشیان را وادار به گریز گردانیدند. وضعیت را برای چندی وزیری ها تغییر دادند. به تاریخ 7 اگست، آن ها ناگهانی یک هنگ کامل دولتی را در هم کوبیدند.<sup>461</sup>

نخست وزیر- هاشم خان شتابان برای دریافت کمک به مشرقی رفت، اما پشتیبانی اصلی را انگلیسی ها ارائه کردند. این گونه، حکومت استبدادی نجات یافت- آن هم برای زمان درازی. با این حال، سری کاملی از شورش های قبایل پشتون که در طول چندین سال در دوره پیش از جنگ جهانی دوم رخ داد- شورش شینواری (در 1938)، درانی (در مارچ 1939)، افریدی (در ماه های سپتامبر- اکتبر 1939) گواه بر مشکلات جدی در روابط میان حکومت و اکثریت تباری افغانستان بود. دلایل آن ها عبارت بودند از: اقدام دولت در خلع سلاح و وادار ساختن سران قبایل به فرمانبرداری، مبارزه با قاچاق و نیز خود داری کابل از حمایت قبایل نوار مرزی هند بریتانیایی در مبارزه شان در برابر حکومت استعماری.

---

<sup>459</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، سال 1935، پرونده ویژه 18، کارتن 6، پوشه 178، برگ های 58، 68.

<sup>460</sup> . نگاه شود به: رایکف آ. و. فقیر ایپی- مبارز راه آزادی وزیرستان // مجله وستوک (خاور)، 1995، شماره 3.

<sup>461</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، سال 1935، پرونده ویژه 18، کارتن 6، پوشه 178، برگ های 266، 293-294.

خطر معینی را برای نظم موجود، شورش های پراکنده بر انگیزته شده از سوی ملاها متوجه می گردانید. روحانیت افغانستان در کل، از نتیجه جنگ داخلی اواخر سال های دهه 1920- اوایل سال های دهه 1930 راضی بود، اما با اصلاحات حتی معتدل لیبرال سر آشتی نداشت.

برای مثال، ملاهای تگاب(تگاو) در سال 1940 طرح مفصل مطالبات شان را برای ویرایش جدی سیاست های داخلی هاشم خان ارائه کردند: از چیزهای خورد و ریزه (مانند مجاز نبودن چاپ پرتره پادشاه بر روی اسکناس ها و منع تراشیدن ریش و سبیل) گرفته تا مشی اساسی دولت (مانند پایان دادن به کار بانک های ملی و دولتی، بستن مدارس دخترانه، پذیرفتن علما به جای اعضای انتخابی در ارگان های مشورتی محلی).

سرکوبگری های رژیم و موفقیت های معین آن در توسعه اجتماعی و اقتصادی، علل ریشه یی ناخشنودی اجتماعی حفظ شده را نتوانستند بزدایند. در پهلوی مشکلات سنتی همه دولت های افغانستان با قبایل و همچنین مناسبات به همان پیمان پیچیده سنتی با روحانیت، دولت نتوانست مشکلات مبرم توسعه اجتماعی و اقتصادی را حل کند.

مشی هاشم خان و همراهان او، با هدف باثبات سازی اوضاع در کشور عمدتاً با روش های بروکراتیک، منافع نه تنها گروه های سنتی، بل نیز دیگر گروه ها و لایه های اجتماعی را با خطر رو به رو می گردانید. این بود که بازرگانان متوسط و کوچک از شرکتی سازی (انحصار گرایی) اقتصاد، محدودیت در تجارت با هند بریتانیایی، افزایش مالیات ناخشنود بودند. بر این گروه ها و لایه ها، درست همانند دیگر لایه های فرودست اجتماعی، دشواری های دوره پیش از جنگ تاثیر می گذاشتند.

گردش تجارت خارجی کشور از 400 میلیون افغانی در سال های 1936-1937 به 250 میلیون افغانی در سال های 1938-1939 افت داشت. بهای مواد خام افغانستان 40٪ کاهش یافته بود. ارزش ارز ملی کشور- افغانی، نیز سقوط نموده بود و محتوای آن بین سال های 1938-1940 تا 42٪ پایین آمده بود.<sup>462</sup>

با این همه، حتی این دشواری ها، نارضایتی ها در کشور را به جنبش اعتراضی سازماندهی شده حزبی و یا کدام نوع دیگر متحول ننمودند. توان آزمای (محک راستین توان) اپوزیسیون اواخر سال های دهه 1930 - اوایل سال های دهه 1940- تنها «شمار

<sup>462</sup>. بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، سال 1940، پرونده ویژه 22، کارتن 4، پوشه 192، برگ 22، برای به دست آوردن آگاهی بیشتر نگاه شود به: گوریویچ، ن. ام.، بازرگانی خارجی افغانستان.

کم یا بیش چشمگیر گروه های جداگانه و کوچک امانیست ها (در میان روشنفکران، تاجران و اقلیت های تباری) بود.<sup>463</sup>

در باره میزان واقعی قدرت و تمایلات به سود شاه پیشین- امان الله خان، به بسیار دشوار بتوان دآوری کرد- رژیم هاشم خان با تحمیل تابو حتا به نام امان الله خان، با فیصله خاص هر دو مجلس، او را از تابعیت افغانستان محروم ساخت. با این وجود، عامل شاه تبعیدی از سنجش بیرون نمی شد. همان گونه که تهدید یورش تازه امانیست ها به قدرت یا دست کم تلاش برای برد انداختن خاندان یا زیان رساندن به آن منتفی پنداشته نمی شد.

در آن زمان، بر پایه منابع مختلف، در شمار حامیان آن ها گروه کاملی از افراد با نفوذ طبقه حاکمه افغانستان شامل بودند: میرزا علی محمد- وزیر امور خارجه، عبدالمجید زابلی- وزیر اقتصاد ملی، میرزا محمد- وزیر مالیه و دیگران.

تهدید از این هم بزرگتر را حزب نامنهاد «جمهوری خواه» متوجه حاکمیت می ساخت که چشم انتظار آغاز قیام یکی از اعضای کلیدی خود- عبدالرحیم خان نائب سالار بود، که در آن هنگام در بست وزیر (بدون کرسی) معاون نخست وزیر بود. او را چونان رییس جمهور ممکنه می پنداشتند. اما خود «جمهوری خواهان» عبدالرحیم خان را مهره موقتی می انگاشتند. در هسته اصلی حزب جمهوریخواه، محمد گل خان مومند- رییس تنظیمیه ولایات شمال،<sup>464</sup> سید حسن خان-یکی از افسران ارشد در استان کنر، شمس الدین بدخش- کارمند بانک ملی، فرقه مشر (سر لشکر) عبدالله خان- فرمانده پادگان در کاخی، مجتبی خان- معروف به میرزا

<sup>463</sup>. بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنثوری در باره افغانستان، 1940، پرونده ویژه 22، کارتن 4، پوشه 192، برگ 27.

<sup>464</sup>. این ورزیون را کاکر- تاریخ نویس افغانی که معتقد بود که محمد گل خان مومند، با نفوذ ترین فرد در کشور در بیرون از دایره خانواده شاهی بود، با رویکرد به منابع بریتانیایی می آورد. به باور کاکر، محمد گل خان با گذشت زمان، سر انجام اعتماد نخست وزیر- محمد هاشم خان را از دست داد و به تدارک کودتای جمهوری پرداخت که برای سال 1939 برنامه ریزی شده بود.

کاکر همچنین با اشاره به مکاتبات دیپلمات های بریتانیایی، دلایل امتناع جمهوری خواهان از داعیه شان را توضیح می دهد- گویا «آغاز جنگ و ترس از حمله روسیه به افغانستان، رهبران حزب را متقاعد گردانید که زمان برای این کار مناسب نیست و کشور را از درون فرو خواهد پاشاند».

Kakar, H. The Fall of the Afghan monarchy in 1973//International journal of Middle Eastern Studies, 1978, v. 9, # 2. P. 197

در این حال، وی اظهار تاسف می کند کرد که سرنوشت آینده و رد پای بیشتر جمهوریخواهان و سنت های جمهوری خواهی در کشور را به علت بسته بودن اسناد بریتانیا نمی توان پیگیری کرد و به عنوان تکانه نو ممکنه «پدیده جمهوریخواهی» دارای بار محافظه کارانه از پاکستان نام می برد. اسناد به تازگی منتشر شده و بایگانی شده ثابت وزارت خارجه و دیگر ساختارهای دولتی بریتانیا این ورزیون را تایید نمی کنند.

قبول (که از رشته همسرش- خویشاوند جنرال محمد عمر خان و فرقه مشر محمد افضل خان- استاندار ولایت جنوبی بود)؛ شامل بودند. اعضای این حزب در کابل در خانه های سید حسن خان و مجتبی خان گرد هم می آمدند.

مهاجران افغانی در آلمان، ایتالیا و ترکیه در سیمای حامیان برجسته امان الله خان (غلام صدیق چرخي و...) و تا حد کمتری هم خودش، نیروی مستقل سیاسی را در آن هنگام تشکیل می دادند. امانیست ها به همکاری با شوروی اشتها داشتند. حتا ادعا می شد که مسکو آن ها را برای پیاده ساختن طرح خود در زمینه تقسیم افغانستان به سه بخش که یکی از آن ها، یعنی هرات را ظاهرا در نظر داشتند در ازای مبارزه ایرانیان در برابر بریتانیا، به آن کشور باز گردانند؛ به خدمت گرفته است.<sup>465</sup>

سوءظن دیپلماسی بریتانیا به سیاست افغانی شوروی به دو طرف مزاحمت نمی کرد در مرزهای آسیای میانه و باختری همکاری نمایند- برای مثال، به محض افزایش تهدید جنگ جهانی دوم، انگلیسی ها هر چه خویشتنداران تر با فاکت موجودیت «انجمن اتحادی مهاجران بخارا و ترکستان» در خاک هند بریتانیایی که در صفوف خود اعضای جنبش باسماچی (1918-1926) و جنبش ابراهیم بیک لقی (Lokay) در افغانستان (1930-1931) را متحد می ساختند، برخورد می کردند.

پس از یک رشته درگیری های داخلی و شکست نیروهای رزمی مهاجران آسیای میانه از ارتش افغانستان و ارتش سرخ، بخشی از آن ها به هند عقب نشینی نمودند-جایی که در سال 1934 «جامعه...» ایجاد گردید. مقارن با پایان سال های دهه 1930 سده بیستم در صفوف «انجمن...» تنها حدود پنجاه نفر گرد هم آمده بودند. یکی از نمادهای برجسته پویایی بس محدود آن- چاپ مجله شوروی ستیز «ترجمان» بود که ناشر آن- حاجی مسعود افندی و سردبیر آن- اعظم ماشمی (Mashmi) بود.<sup>466</sup> مگر، در سال 1939 مقامات هند بریتانیایی حتا امکان بخش آثار ضد شوروی را در افغانستان ناصائب می پنداشتند. هر چه بود، سرویس های اطلاعاتی انگلیسی و شوروی در آینده توانستند به آن تراز همکاری دست یابند که امکان می داد برنامه های گسترده سیاسی و نظامی آلمان نازی را در منطقه آسیای میانه بر هم زنند.<sup>467</sup>

با این حال، رخدادهای اواخر تابستان 1939 و به ویژه، امضای پیمان آلمان و شوروی، دیپلماسی بریتانیا را که بازی خودش را با رایش سوم پیش می برد، ناگزیر گردانید به ایده بستن

<sup>465</sup>. FO 371/23632 15<sup>th</sup> December 1939, P. 335

<sup>466</sup>. FO 371/23632 15<sup>th</sup> August 1939 Activities of the Anjuman-i-Ittihad-i-Muhajrin, Bukhara and Turkistan

<sup>467</sup>. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به: یوری تیخانف، نبرد افغانی استالین.

قرار داد نو انگلیس و افغانستان که هر از چند گاهی در روابط بین دو کشور پدید می آمد، باز گردند. نفس عقد پیمان شوروی و آلمان چونان «عامل تازه سیاست آسیای میانه یی» ارزیابی می شد که تحرک تازه یی به تغییر فارمت سیاست بریتانیا نسبت به افغانستان می بخشید.

در یادداشت مشترک رهبران وزارت امور خارجه بریتانیا و وزارت امور هند تاریخی 7 سپتامبر 1939 و اسناد ماقبل آن نشاندهی می شد که «بریتانیا از مشی سنتی در قبال افغانستان چونان حایل میان متصرفات امپراتوری بریتانیا و شوروی پیروی می کند.» اما در اوضاع رو به وخامت بین المللی، محافل سیاسی-دیپلماتیک بریتانیا درخواست های مکرر جانب افغانی را مبنی بر حمایت معین تر از آن کشور، از جمله با عقد قرار داد نو به یاد آوردند.

در شمار اقدامات احتمالی، ایده گسیل میسیون نظامی و مشاوران فنی به کابل، آموزش افسران و همچنین کمک های مالی بالغ بر 250 هزار پوند استرلینگ در نظر بود.<sup>468</sup>

شایان یاد آوری است که [در لندن-گ.] قرار داد ممکنه چونان یک قرار داد علنی (نه محرم) پنداشته می شد، در حالی که دیپلماسی افغانستان بارها به فارمات محرم و یا دست کم قول و قرار جنتمنی جوانمردانه (شفاهی) پافشاری داشت. در این میان، در اول سپتامبر 1939 جنگ جهانی دوم آغاز و افغانستان به یکی از جبهات پنهانی نبرد گلوبال (جهانشمول) مبدل گردید. با آن که در پاییز 1941 در لویه جرگه اضطراری، بی طرفی رسمی کشور تایید شده بود.

اما آغاز جنگ در نگرش نخبگان افغانی سردرگمی پدید آورد- بخشی از آن ها به آلمان نازی تمایل و همدردی نشان می دادند و حتا آماده همکاری های نظامی- سیاسی بودند. پشتوانه چنین رفتاری، همکاری های بلند مدت و تنگاتنگ میان افغانستان و آلمان، تاثیر پویایی های تبلیغی نازی ها، تکاپوهای اطلاعاتی سازمان های استخبارات آلمان، اوضاع مبهم در جبهات و نیز برخی از عوامل درونی جامعه افغانستان- ناسیونالیسم پشتون گردانندگان کشور- (افغانیت)، که ایدئولوژی رسمی رژیم هاشم خان شده بود و ... بود.

آلمان خود نیز سیاست پویایی را در افغانستان دنبال می کرد. در اواخر سال 1936 بنا به پافشاری هیتلر با افغانستان پروتکل پنهانی یی امضاء گردید که گسترش پیوندهای اقتصادی و تحویلدهی ساز و برگ رزمی به شریک شرقی آن کشور را در بر

<sup>468</sup> .Afghanistan: Proposed Agreement. Joint Memorandum by the Secretaries of State for Foreign Affairs and for India. 7<sup>th</sup> September 1939 –CAB/67/1/4. P. 1, 8-9



داشت. در ماه اگست سال 1939، همکاری های دو جانبه تا مرز رسیدن به توافقات اقتصادی بزرگ تحول یافته بود.<sup>469</sup>

در طول تابستان و پاییز 1939 بیش از 100 تن کارشناس در زمینه های مختلف به افغانستان فرستاده شدند. آن ها باید پروژه های تجاری را اجرا می نمودند و همچنین به افغان ها در آموزش کادرهای ارتش و پلیس کمک می کردند.

همانا در آلمان بود که بزرگترین گروه مهاجران که با شعارهای امانیه برآمد می نمود، تشکیل یافته بود. رهبر آن، غلام صدیق چرخي- وزیر پیشین امور خارجه در اواخر دوره دولت امان الله خان بود. گروه چرخي گزینه های مختلف مبارزه با رژیم کابل، از جمله بازگرداندن امان الله خان به تاج و تخت را تدوین نموده بود. او خود تماس های منظمی با کارمندان وزارت امور خارجه و دیگر وزارتخانه های آلمان داشت، که در روند چند سال با مقاصد همانندی طرح «امان الله» را آماده می ساختند.

محافل نظامی- سیاسی و دیپلماتیک آلمان روی گروه چرخي حساب می کردند (تنها در سال های 1940-1941 و در سال 1942 به او به ترتیب 3 و 12 هزار مارک داده بودند).<sup>470</sup> اگرچه آن ها واکنش منفی دولت کابل را که برای رایش سوم یک شریک امید بخش و آینده دار خاوری به شمار می رفتند؛ نیز در سنجش داشتند.

به هر رو، با حمایت ضمنی آلمان، در ترکیه چند جلسه دیدارهای غلام صدیق و امان الله برگزار گردید، که برخی از آن ها گیلانی- مفتی اعظم بیت المقدس (اورشلیم) که در آلمان گرایی خود بنام بود، نیز اشتراک ورزیده بود.

شماری از امانیست ها در ایتالیا، ترکیه و برخی کشورهای دیگر بسر می بردند. چند تن از اعضای خانواده بزرگ طرزی در ترکیه بود و باش داشتند- جایی که رییس خانواده- محمود طرزی زمانی اندیشه پرداز اصلی جنبش «جوانان افغان» و نخستین وزیر امور خارجه افغانستان مستقل، همان افتخاری اتاترک- رییس جمهور ترکیه بود. وی از سیاست کناره گرفت و در سال 1933 در گذشت. مگر برخی از رفقای سابق وی، پویایی های خود را در این عرصه زیر نظارت کشورهای «محور» و متحدان پنهان و آشکار آن ها از سر گرفتند.

پایگاه های مهم دیگر شبکه مهاجران افغان، افزون بر آلمان، در ترکیه و سوریه بود. در بعلبک، یک عضو دیگر خاندان چرخي زندگی و تجارت می کرد که میان برلین، مصر و مشهد در آمد و

<sup>469</sup> . Roberts J. The origins of conflict in Afghanistan. Praeger Publishers, Westport, 2003. - P.

69

<sup>470</sup> .GFM 33/380 30 May 1942, Beziehungen zu Ghulam Siddiq Khan und Amanullah



شد بود. گمان می بردند، که دلچسپی خاص او به سوریه به علت حضور محمد ادیب خان- عموی شهبانو پیشین ثریا، امانیست سرسخت و از رشته دیگر- خویشاوند پیر شامی (محمد سعدی گیلانی) سوری تبار هوادار آلمان، بوده است.

شامی پیر خود در بهار 1938 سر از هند بر آورد، جایی که به گرد آوری لشکرهای وزیری ها و مسعودها برای حمله به کابل پرداخت. اما این کار به ناکامی انجامید. فرماندهی ارتش افغانستان بر سر راه پیر شامی سپاه بیکرانی را با نیروی هوایی گسیل داشت. برخورد انگلیسی ها با او از این هم بیشتر متقاعد کننده تر بود- آن ها به او 20 هزار پوند استرلینگ پیشکش کردند و در صورت رد «پیشکش» تهدید به بمباران نمودند. تهدید، همراه با پرداخت رشوه به حال او اثر گذار گردید و پیر شامی هند را ترک گفت.<sup>471</sup>

خطر تنش جهانی و پس از آن، آغاز جنگ جهانی نه تنها نزدیکی افغانستان و آلمان را بر انگیخت، بل به پیمانانه معینی، زمینه ساز چند محوری شدن سیاست خارجی به طور رسمی بیطرف افغانستان گردید. این مشی در سیمای گوناگونی متباز گردید: به گونه یی که تاریخ نویس امریکایی- جان رابرتز می نویسد، پیمان 1939 شوروی و آلمان رهبران افغانستان را چنان ترسانده بود که آن ها در اندیشه مستقر ساختن پادگان های نظامی بریتانیا در کابل و هرات افتاده بودند.<sup>472</sup>

بریتانیایی ها با شور و شیفتگی و مشتاقانه به پیشواز این گرایش ها شتافتند و به بهانه تهدید شوروی، در دسامبر سال 1939 هیات ویژه نظامی را متشکل از جنرال مولیسورت و سرگرد لنکستر به کابل گسیل داشتند. نتایج بازرسی ارتش افغانستان آنان را به وحشت فرو برده بود: «بی قانونی، تنبلی، بی رختی، بی مبالاتی و بی کفایتی» در کنار «برنامه های ساده لوحانه و ابلهانه که شتابزده در صورت در گرفتن جنگ تدوین شده بودند». چنین بود ارزیابی از توانایی های نظامی افغانستان..

اما حتا این وضعیت اندوهبار نتوانست کارشناسان و سیاستمداران بریتانیایی از جمله رییس کابینه جنگ- چرچیل را از کوره بدر سازد. با بهره گیری از افسانه تهدید شوروی، آن ها بارها و بارها به دولت هاشم خان پیشنهاد کمک های نظامی

471. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در باره پیر گیلانی- شامی نگاه شود به: یوری تیخانف، نبرد افغانی استالین.

یادداشت: پس از پایان جنگ جهانی دوم خانواده پیر گیلانی به یاری سازمان اطلاعات بریتانیا به کابل آورده شد که در رویدادهای سیاسی پسین افغانستان خدمات بسیاری را به سود غرب انجام دادند.-گ.

472. Roberts J. The origins of conflict in Afghanistan. Praeger Publishers, Westport, 2003. - P.

و فنی نمودند. اما در این حال «امنیت مرزهای شمالی افغانستان»- تز اصلی درخواست افغانستان را تضمین نمی نمودند.

هر چند هم پیروزی های نظامی کشورهای «محور» در سال های 1941-1942 گرایش های هوادار آلمان را در میان محافل گوناگون نخبگان افغانستان افزایش بخشیده بود، با آن هم، مشی رسمی کشور به خاطر موقف هاشم خان کماکان مانند گذشته مانده بود.

افزون بر آن، بسیار به زودی، با کمرنگ شدن قدرت نظامی رایش سوم (آلمان نازی)، روابط انگلیس و افغانستان در عرصه های اقتصاد و حتا آموزش و پرورش پویا تر گردید. استادان بریتانیایی به دانشگاه کابل آمده و تبادل نشریات علمی با انجمن همایونی آسیایی بنگال آغاز گردید. همچنین از پوش های کتاب های درسی افغانستان، پرتره اهانت آمیز برای شان و آبروی بریتانیا- پرتره داکتر برآیدن- تنها پزشک زنده مانده از سپاهیان بریتانیایی در جنگ 1839-1842 افغان و انگلیس، برداشته و ناپدید گردید.<sup>473</sup>

به هر رو، در اوضاع جنگی، روابط نظامی- سیاسی از اهمیت درجه اول برخوردار بود. گسترش فزاینده مشی همکاری میان انگلیس و افغانستان را با پویایی های سرهنگ لنکستر- عضو پیشین هیات ماموریت ویژه سال 1939، که کنون دیگر در کرسی وابسته نظامی سفارت بریتانیا در کابل کار می کرد، پیوند می زنند.

لنکستر در اندیشه بالابری توان نظامی افغانستان و کشاندن این کشور به «طرح دفاع جنوب آسیا» بود. در اواخر 1944 او بازدید هیات نظامی افغانی را به هند بریتانیایی سازمان داد، که منجر به امضای سازشنامه بر سر تحویل ساز و برگ نظامی و آموزش کادرها برای ارتش افغانستان- «طرح لنکستر» گردید.

بر اساس این طرح، افغانستان ساز و برگ و خدماتی به ارزش به ترتیب 30 میلیون و 15 میلیون روپیه، با شرایط اعتباری سهل و مساعد دریافت داشت. مربیان انگلیسی برای آموزش ارتش افغانستان گسیل گردیدند، و همزمان، سالانه 150 افسر و درجه دار افغانی می بایستی در نیروهای مسلح هند بریتانیایی آموزش می دیدند.<sup>474</sup>

سازشنامه عبارت بود از برنامه گسترده یی آجیده بستن افغانستان به زنجیره ماشین جنگی بریتانیا. برای نخستین بار

<sup>473</sup>. همان جا، صص. 73-74.

<sup>474</sup>. Roberts J. The origins of conflict in Afghanistan. Praeger Publishers, Westport, 2003. - P. 74-75

در سراسر تاریخ روابط انگلیس و افغانستان چشم انداز همکاری میان دو کشور، نه تنها در عرصه نظامی، بل در دیگر زمینه ها هم گشوده شد. اما از عمر امپراتوری بریتانیا چیزی نمانده بود و این مشارکت جاودانه نماند- عصر درگیری های تازه منطقه یی و کشاکش های جیوپولیتیک در دهه های پایانی سده بیستم آغاز گردید.

### **3.4. رژیم آل یحیی در اواخر دهه 1930- اوایل دهه 1940: سیماها و مواضع سیاسی:**

در سال های دهه 1930- اوایل سال های دهه 1940 جامعه افغانی زیر تاثیر اندیشه های لیبرال-دموکراتیک و به پیمانانه بارها کمتر- ایده های چپگرا بوده است. با این هم، بسته بودن و محدود ماندن سیاسی و مدیریتی آن و ضعف نیروهای اپوزیسیون آن، که پس از شکست اوایل سال های 1930 دیگر به حال نیامده بود، کماکان پابرجا بود. و اگر جریان لیبرال میهن پرست (امانیست ها و متحدان آن ها) هنوز بخشی از صفوف و رهبری خود را به بهای مهاجرت به اروپا و برخی کشورهای همسایه (ترکیه، ایران، و...)، حفظ نموده یودند، پتانسیل اعتراضی جناح چپ، حتی در مقایسه با عصر رادیکال-رمانتیک سال های 1919-1920 کاهش یافته بود.

شکست و ناکامی اکسپدیسیون مشترک افغانی- شوروی سال 1929 و لغزش های راهبردی کمینترن در افغانستان در اوایل سال های دهه 1930 عملاً این کشور را از برنامه های سیاسی و ایدئولوژیک رهبری شوروی کنار زده بود- حتی امانیست ها ناگزیر به جستجوی پشتی بانان دیگر در سیمای آلمان و شریکان آن برآمدند. حال چه رسد به چشم انداز جناح چپ ایدئولوژی و سیاست که با فاکت ها و پدیده های بیخی تصادفی تعیین می شد.

اما از جایی که دیدگاه های چپ دمکراتیک و چپ رادیکال در آن هنگام از تاثیر گذار ترین گرایش های باوری و سیاسی بودند، در پهلوی گرایش های لیبرال و ناسیونال سوسیالیستی، نمی توانستند بر افغانستان تاثیر خود را نگذارند. این اندیشه ها در سرنوشت های افراد، خانواده ها، و... بازتاب یافته اند.

نمونه برجسته در زمینه خانواده محمد حیدر انور و فیلیس انور- همسرش، محصول منحصر به فرد شرایط شخصی و سیاسی است، که بازتاب دهنده مسیرهای پیچ در پیچ اندیشه های چپگرایانه در یکی از «کلاسیک ترین» کشورهای خاور زمین است.

محمد انور حیدر (1914-1993) - فرزند خانواده نادار تاجیک- عرب، از اقلیت تباری و مذهبی (شیعه)،<sup>475</sup> از کودکی بی مهری های زندگی در افغانستان نیمه فئودالی را احساس می نمود. او پس از فارغ شدن در سال 1933 از لیسه حبیبیه، با دریافت کمک هزینه تحصیلی برای تحصیل در ایالات متحده، دانشگاه کلمبیا را به پایان برد و سپس از دانشگاه جان هاپکینز فارغ گردید- جایی که او دکترای خود را دریافت کرد. انور در ایالات متحده با یک دوشیزه امریکایی ازدواج نمود و در سال 1941 با خانواده به میهن بازگشت و در وزارت آموزش و پرورش (معارف) تدریس در یکی از لیسه های کابل آغاز به کار کرد.

با این حال، دیدگاه های دموکراتیک حیدر انور و همسرش- فیلیس که نمی خواست چادر بپوشد و با رفتارهای آزاد خود (دوچرخه سواری، شنا در هوای آزاد و...) مردم کابل را شوکه کرده بود، زن و شوهر را وادار به مهاجرت از افغانستان گردانید. در اواخر سال 1943 تهدید واقعی دستگیری و زندانی شدن آن ها پدید آمد. چیزی که رییس خانواده به وضوح به هاشم خان- صدر اعظم خودکامه اعلام داشت.

محمد حیدر موفق به رفتن از کشور به بهانه درمان گردید. مگر، همسرش را تنها پس از گذراندن مراتب گرفتن طلاق چونان شرط لغو تابعیت افغانستان گذاشتند تا کشور را ترک گوید!<sup>476</sup>

این رویداد، کارمندان سفارت امریکا در کابل به ریاست ک. وان انگرت را که حتا وزارت خارجه امریکا قادر به کمک به او در زمینه نبود، رویاروی بن بست حقوقی قرار داد. علل اصلی این رویداد تراژیک تقریبا زنجیره گون تنها دیدگاه های سیاسی انور بود.<sup>477</sup>

---

<sup>475</sup> به گمان غالب- از سیدهای قزلباش کابل- گ.

<sup>476</sup> به گواهی آر. فرای- خاورشناس برجسته امریکایی، که در سال های جنگ جهانی دوم کار اطلاعاتی و استاد مهمان در لیسه حبیبیه کابل را همزمان پیش می برد، همو او و همکارانش کمک کردند تا همسر انور افغانستان را ترک کند- آن ها را با یک خودرو پنهانی به مرز هند و افغانستان رساندند، تا جایی که قادر به گریز و ادامه سفر شدند و سرانجام خود را به امریکا رساندند.

Frye, Richard N. Greater Iran: A 20th-century Odyssey. Mazda Publishers, 2005. P. 57

<sup>477</sup> حیدر انور با مهاجرت در سال 1943 به ایالات متحده، پیروزمندان از نردبان مدارج علمی بالا رفت. او معاون مدیر علمی شرکت «پپسی کو» (پپسی کولا) گردید. به او در این زمینه تحصیل در رشته بیوشیمی و درجه علمی به دست آورده از دانشگاه جان هاپکینز کمک کرد. حیدر انور در آستانه بازنشستگی، به نوشتن خاطرات خود پرداخت که به سال 1981 به چاپ رسید. خاطراتی که در آن باره فراز و نشیب های زندگانی و سرنوشت خود سخن گفت و به ویژه تلاش ورزید قانونندی رویدادهای اپریل 1978 در افغانستان (کودتای نظامی به رهبری افسران

بر پایه گزارش سفارت افغانستان در واشنگتن، که انور و همسر وی را کمونیست معرفی نموده بود، اف. بی. آی. آن دو را مورد پیگرد قرار داده بود. در پنجره های آپارتمان آن ها راستگرایان بومی شعارهای ضد کمونیستی نوشته بودند. تنها دریافت تابعیت ایالات متحده و پس از آن کار موفق او و دوری جویی او از سیاست، این درامه را پایان بخشید. انور در آوان جوانی با آثاری ادبی یی که در آن هنگام در افغانستان ممنوع بود، آشنا شده بود: او از جمله رمان ژان کریستف رولان را که در آن عظمت و بزرگ منشی انسان متناسب با تمایل وی به بازیافت حقیقت پیمایش می شد و جزوه های ضد مذهبی تی پین- یکی از پوبلیسیست های (publicists) امریکایی دوره انقلاب امریکا را که ایده های رستاخیز (رنسانس) را تبلیغ می کرد؛ خوانده بود.

راستش، اوضاعی که او با این آثار آشنایی یافته بود، بسیار کنجکاوی بر انگیز و دلچسپ است. در روزهای ماه جنوری سال 1929، پس از افتادن کابل به دست هواداران بچه سقاء، محمد انور که در آن هنگام از شاگردان لیسه حبیبه بود، و از شرکت کنندگان در نبردها به هواداری از امانیه، با رهزنی برخورد که کتاب های انگلیسی را به دور پرتاب می کرد و می انداخت. او با گرفتن کتاب ها در آینده صاحب یک کتابخانه رنگین شد که در آن افزون بر کتاب های رولان و تی پین، کتاب های «کودکی» اثر لئون تولستوی، «دیوید کاپرفیلد»- اثر چارلز دیکنز، سروده های رابیندرنات تاگور- سخنور نامدار هندی، داستان های کوتاه رادیارد کیپلینگ (R. Kipling)، و حتی کتاب درسی یی در علم اخترشناسی (نجوم) هم بودند.

بسندۀ بود که به خواننده و دارنده این آثار [آن هم به کسی که همسر فرنگی داشت-گ.]، حتی با لیبرال ترین معیارها و محک های زندگی در افغانستان آن برهه، بر چسپ کفر و الحاد زده شود!<sup>478</sup>

تصادفی هم نبود که او نام «انور» (روشن، روشنگر، روشن بین) را چونان نام خانوادگی خود برگزیده بود. دستیابی به جایگاه برارنده در امریکا به او مزاحمت نمی کرد پیامدهای ناشی از بحران اقتصادی سال های دهه 1930 را نبیند- پدیدار

---

وابسته به حزب دمکراتیک خلق) را به اثبات برساند. چاپ دوم آن در سال 2005 به نشر رسید.

[Memories of Afghanistan](http://www.memoriesofafghanistan.net/abouttheauthor.html) by M H Anwar. Authorhouse. 2005

در این کتاب از نسخه الکترونیکی بخشی از کتاب بهره گرفته شده است:  
[Http:// www.memoriesofafghanistan.net/abouttheauthor.html](http://www.memoriesofafghanistan.net/abouttheauthor.html)

<sup>478</sup> . Anwar M.H. Memories of Afghanistan. Carlton Press, N.Y., 1981. - P. 97 - 98

شدن نژاد پرستی و مبارزه اتحادیه های صنفی برای حقوق کارگران.

اما، بیش از همه، او را بی تفاوتی کشورهای اردوگاه لیبرال و سوسیال دموکراتیک در قبال رویدادهای اسپانیا می آزارد. تنها وضعیت دانشجوی خارجی بودن او را از پیوستن داوطلبانه به تیپ آبرهام لینکلن و شرکت در حمایت از جمهوری اسپانیا باز داشت.

در محیط های دانشگاهی امریکا زن و شوهر جوان با کمونیست ها آشنا شده بودند. هر چند هم تنها فیلیس- همسرش به گونه رسمی عضو لیگ جوانان کمونیست گردیده بود. حیدر، مانند بسیاری از دانشجویان آسیایی زیر تاثیر پیشرفت هایی که در آسیای میانه شوروی پیشین رخ داده بود، رفته بود. اما او نه ماتریالیسم دیالکتیک و نه مارکسیسم را نمی پذیرفت. دیدگاه های او بیشتر دارای بار چپگرایی ملی گرایانه بودند.<sup>479</sup>

سرچشمه اصلی اندیشه های سوسیالیستی و کمونیستی برای افغان ها، کشور شوروی بود- نزدیکی جغرافیایی، روابط تنگاتنگ اقتصادی، رفت و آمدهای شهروندان دو کشور- هر چند هم کمرنگ شده پس از واژگونی امان الله، مگر با آن هم تداوم یابنده؛ همه و همه، به پخش و گسترش آهسته، مگر خلل ناپذیر آگاهی در باره نخستین کشور سوسیالیسم و ایدئولوژی آن مساعدت می کرد.<sup>480</sup>

---

<sup>479</sup>. انور تنها یک بار، در اوایل سال های دهه 1980 تلاش ورزیده بود به سیاست باز گردد. پس از کودتای اپریل 1978 در افغانستان، او با رهبران جدید افغانستان دیدار نمود. به سال 1982، او حتا از آموزشگاه خود- لیسه حبیبیه بازدید کرد. اما با در گرفتن جنگ داخلی در افغانستان، پرونده کار آن ها در افغانستان بسته شد. با آن که فیلیس بارها در پشتیبانی از رژیم نو افغانستان در صفحات نشریات تروتسکیستی چیزهایی می نوشت و حتا از پشت تریبون دانشگاه ها روارد سخنرانی هایی می کرد.

<sup>480</sup>. روشن است همچنین اطلاعات مربوط به جوانب منفی آزمایش سوسیالیستی در شوروی مانند سرکوب رژیم استالینی و... نیز به افغانستان می رسید. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به: ویکتور کارگون، «روسیه و افغانستان: راه پیموده شده تاریخی»، مسکو، 2008؛ گذشته از این، نزدیک به پنجاه تن از افغانستانی های دارای خاستگاه های اجتماعی گوناگون از جمله افغان (پشتون) تبارها که در سال های دهشت استالینی در جمع الجزایر گولاگ شوروی به اتهامات گوناگون در بند بودند، نیز چکیده ای از بی مهربی ها و مظالم توانفرسای نظام شوروی را با گوشت و پوست خود احساس نموده بودند. نگاه شود به: «احکام بازنگری شده زندان علیه خارجیان»- منبع، 1994، شماره 4، ص. 108.

**یادداشت:** الکساندر سولوژینیتسن- نویسنده نامدار شوروی در کتاب پر آوازه «آرشی پیلاگ (جمع الجزایر) گولاگ» خود، به تفصیل و استادانه سیمای مخوف و ترسناک اردوگاه های کار اجباری در دوران ترور و وحشت استالین را در شوروی پیشین به رشته نگارش کشیده است که این اثر او در جمله شهکارهای ادبیات روسی به شمار می آید.

داکتر عبدالحکیم طبیبی- دیپلمات و سیاستمدار شناخته شده افغان، منظره‌ی هر چند هم تا اندازه‌ی رنگ آمیزی شده، احتمالاً زیر تاثیر رویدادهای بعدی اواخر دهه 1970- سال‌های دهه 1980، از نفوذ شوروی در افغانستان در کتاب «چهار دهه خاطرات زندگی دیپلماتیک من» خود کشیده است. او، حتا در باره دوره جنگ سال‌های دهه 1940 سال می‌نویسد: «میلیون‌ها! جلد کتاب و آثار کمونیستی کتابخانه‌های جوانان ما را پر نموده بود.» و «جوانان دانشجو بیشتر در باره مارکس و لنین می‌دانستند تا تاریخ خود.»

این وضعیت، او را در هنگامی که دانشجوی دانشکده حقوق دانشگاه کابل بود و با تدریس در لیسه‌های مختلف و نوشتن مقالات ژورنالیستیک در معتبرترین روزنامه‌ها و مجلات پایتخت مانند «اقتصاد» و «پانگه» (سرمایه)، از نوک قلم خود حق‌الزحمه دریافت می‌داشت؛ برانگیخت تا دست به سخنرانی‌هایی در باره برتری اصول عدالت اجتماعی و اقتصادی اسلام بر اصول سوسیالیستی بیازد.

یکی از چنین سیمینارها (کارگاه‌های آموزشی) در سال 1944 در سالن سخنرانی لیسه «نجات» (امانی) برگزار شده بود. طبیبی که آن را به شکل بحث و گفتگو و کنکاش در باره نقاط قوت و ضعف سوسیالیسم و سرمایه‌داری به راه انداخته بود، چنین نتیجه‌گیری کرد که «هر دو نظام خالی از اشکالات و نارسایی‌ها نیستند- کمونیسم رقابت را می‌کشد و سرمایه‌داری بهره‌کشی و انحصار را نهادینه می‌سازد.»

آموزگار جوان تاکید می‌کرد که برای افغانستان مناسب‌ترین اصول، ارزش‌های بازتاب یافته در قرآن است. تنها یک دانش‌آموز با مربی خود در هواداری از کمونیسم به مخالفت برخاست و حتا از حضور کمیسیون عالی با اشتراک داکتر نجیب‌الله تور وایانا- وزیر آموزش و پرورش (معارف) و عبدالغفور برشنا- مدیر لیسه و دیگر استادان و آموزگاران در جلسه باکی نکرد. نام این دانش‌آموز- ببرک [کارمل] بود.<sup>481</sup>

<sup>481</sup> Tabibi A.H. Reminiscences of my four decades of diplomatic life at the service of Afghanistan and the world at large. 1995. P. 36

شایان یادآوری است که حکومت از میهن‌دوستی و آیین باوری طبیبی قدردانی نمی‌کرد. هنگامی که تصمیم گرفته می‌شد بهترین فارغان دانشگاه کابل را برای تحصیل به خارج بفرستند، وزیر آموزش و پرورش نامزدی او را به این دلیل رد کرد که برادرش از هواداران امان‌الله خان بود و در اوایل سال‌های دهه 1930 دستگیر و زندانی شده بود که تا پایان زندگانی در آن بسر برد و سرانجام در آن درگذشت. دادگرانه است یادآور شویم که طبیبی را پس از چندی به خارج فرستادند. اما این بار در سیمای دیپلمات به امریکا، جایی که او امکان یافت به آموزش ادامه بدهد.



اما چنین مواردی انگشت شمار بودند. اندیشه های رادیکال چپ و به طور خاص کمونیستی رهیافته در افغانستان؛ در بستر اجتماعی به خوبی جا نمی گرفتند. این اندیشه ها بس کم چین و حتا پدیده های اکزوتیک در حیات زیستار سیاسی کشور از جمله در میان دیاسپاراهای مهاجران (اپوزیسیون برومغری) بودند.

با وجود خشونت نظام سیاسی آل یحیی، که با جنگ جهانی دوم در افغانستان تقویت گردیده بود، نیروهای حفظ گردیده بودند که متمایل به اپوزیسیون بودند، اما پافراتر از مرکز سیاسی نمی گذاشتند. به این طیف می توان گروه ها و چهره های جداگانه جوانان افغان (امانیست ها) و هواداران جمهوری خواهی را مربوط دانست.

بر پایه داده های سازمان اطلاعات بریتانیا، «حزب جمهوری خواه» سنجش داشت کنترل بر پارلمان را از راه انتخابات آزاد در ارگان مثل (نماینده) پهن ساخته و در تشکیل حکومت و ترتیب بودجه کشور مشارکت ورزد. هواداران آن، مشی اقتصادی کشور را که از سوی زابلی روی دست گرفته شده بود و یا با مشارکت او پیاده می شد، تایید نمی کردند. با این حال، «جمهوری خواهان»، به گفته همان منابع، «خواهان سرنگونی پادشاه نبودند. آن ها شاید مخالف امان الله بودند.» در صفوف این حزب تاجیک ها و پشتون هایی که به قبیله درانی تعلق نداشتند، بیشتر حضور داشتند. در میان رهبران آن از عبدالرحیم خان نائب سالار- والی پیشین هرات، وزیر محمد گل خان و جنرال محمد عمر خان و دیگران نام برده می شد.<sup>482</sup>

در آستانه و در سال های جنگ جهانی دوم آرایش قدرت در اردوگاه حاکمه ساده نبود. مراکز مسلط و در عین حال با هم رقیب دو گروه بودند- «جونان» و «کهنسالان». در گروه نخست کسان زیر شامل بودند: سردار نعیم خان- پسر عم و وزیر آموزش و پرورش (معارف)، رحیم الله خان- وزیر معادن و صنایع، غلام یحیی خان- وزیر مخابرات (پست و تلگراف)، مجید زابلی<sup>483</sup>-

<sup>482</sup> . IOR/R/12/162 Notes on: (a) The Young Afghan party, (b) The Republican party, (c) The Pro-Amanullah party, 1942

<sup>483</sup> . کوردرینگتون (Codrington) - خاورشناس بریتانیایی در: Private discussion meeting on Afghanistan. - RIIA/8/899/ Jan. 6, 1943. L. 6

در باره زابلی می نگارد: «او به زبان آلمانی گپ می زند. همسر دوم او آلمانی است... او با یک دوشیزه آلمانی تبار نیمه روسی ازدواج کرده است و بی تردید با آلمانی ها در ارتباط بوده است.»

در زندگینامه فشرده زابلی که از سوی سازمان اطلاعات بریتانیا تدوین گردیده بود، داده هایی از اشتراک او در کنگره نازی ها در نورنبرگ در سال 1937 دیده می شود. او که در سال های دهه 1940 در آلمان و سویس زندگی می کرد، به سال 1946 به کشور بازگشت و پس از چندی دوباره رهبری وزارت اقتصاد کشور را در دست گرفت.



وزیر اقتصاد ملی، الله نواز خان- سفیر در برلین، عبدالله سید خان- سفیر در رم، اسدالله خان- فرمانده گارد شاهی، سردار داوود- پسر عم شاه و فرمانده پیشین سپاه قندهار و...

رهبر گروه «جوانان»- سردار نعیم خان<sup>484</sup> بود که سال های دراز در ایتالیا بسر برده و از هواخواهان موسیلمانی بود. با گروه «جوانان»، برخی از کارشناسان آلمانی که در کابل زندگی می کردند، از جمله شینک (Schenk) - رییس کورس های افسران بلندیاه همکاری می کردند.<sup>485</sup>

محمد گل خان مومند- وزیر کشور (داخله) و خود ظاهر شاه با اعضای این گروه همنوایی داشتند. هو اعضای این گروه لابی پروژه هایی با مشارکت آلمان- اکتشاف و بهره برداری از کان ها، گشایش پل هوایی میان کابل به برلین و... بودند. منافع اقتصادی، که با تبلیغات نازی ها در باره «برادران آریایی نژاد» آلمانی ها و برخی از توده های خاور زمین (از جمله افغان ها)، برای آن کار چاق کنی می شد، به همدردی سیاسی مبدل گردید- چیزی که به آن تنش های معین در روابط میان افغانستان و همسایگان آن- شوروی و از طریق هند بریتانیایی- انگلیس، مساعدت می کرد.

برای مثال، در روند دیدار و گفتگوهای مجید زابلی با دیپلمات های آلمانی در برلین، به تاریخ 6 اپریل 1941، اندیشه ایجاد محور برلین-بغداد-کابل مطرح گردیده بود که تردیدهایی را در گرایش های سیاسی خارجی بخشی از رهبران افغانستان بر می انگیخت.<sup>486</sup>

حتا به خودی خود، پاییدن دراز مدت زابلی در برلین برای ناظران نکته دان از جمله انگلیسی ها که می ترسیدند دیدگاه های جرمانوفیلی (آلمانی دوستی، آلمان گرایی و آلمان ستایی) او که با برداشت های نو در باره پیروزی های رایش، تازه

---

Afghanistan Strategic Intelligence: British Records 1919 – 1970. Vol 4 – 1948 - 1970. Ed. by Anita L.P. Burdett. Slough: Archive Editions, 2002. - P

<sup>484</sup> . شاید در ظاهر رهبری گروه جوانان از روی مصلحت به دست سردار نعیم خان بوده باشد. مگر، بی چون و چرا رهبری راستین گروه با داوود خان بوده است. -گ.

<sup>485</sup> . این کار برای دیپلمات های شوروی مبنایی را به دست می داد تایید نمایند که «جوانان» در یک گروهک فاشیستی تشکل یافته اند. بایگانی سیاست خارجی دراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، سال 1939، پرونده ویژه 22، کارتن 4، پوشه 192 برگ 75. بر پایه مدارک اطلاعاتی بریتانیا، خود شنک، که یک نیمه یهودی بود، با آلمانی ها و حتا گشتاپو تنها به خاطر این همکاری می کرد که پسر خرد سال او را چونان یک آریایی اصیل بشناسند.

- IOR/R/12/160 Secret note on Abdul Majid and the economic activities of the Afghan bank, 1942. - P. 10

<sup>486</sup> . GFM 33/380 6 April 1941

شده بودند، تاثیرات بسیار ناگوار و بدی بر نگرش و دید گروه «کهنسالان» رهبری افغانستان، از جمله هاشم خان- نخست وزیر بگذارد؛ پرسش بر انگیز و نگران کننده بود.

روشن است، گرایش های هوادار آلمان بخشی از نخبگان افغانستان و در گام نخست جناح «جوان» آن، انگلیسی ها را به گونه جدی نگران ساخته بود. به رغم تلاش های پیشبرد «جنگ شگفتی بر انگیز» در برابر آلمان در سال های 1939-1941، هو بریتانیا به گونه عینی در برابر رایش سوم ایستاده و صف آرای نموده بود.

فریزر- تترلر (Tytler) - سفیر بریتانیا در کابل، همواره با سرسختی رهبری افغانستان را برای موضعگیری روشن تر و قطعی تر در جنگ آغاز شده ترغیب می کرد (تصمیم در باره بی طرفی کشور در لویه جرگه اضطراری تنها در پاییز 1941 به تصویب رسید).

در این دوره، از همه ابزارها و دستاویزها از جمله ابزارهای تبلیغی مانند نمایش فیلم های مستند در باره دستگیری و به اسارت در آمدن بخشی از سپاهیان ایتالیایی با عناوینی به زبان پارسی (به گویش تهرانی، نه کابلی) بهره گرفته می شد.<sup>487</sup> از همان آغاز جنگ، بریتانیایی ها برنامه های پخش رادیویی و خبر پراگنی را به زبان های پارسی و پشتو برای افغانستان سازماندهی نموده بود. اما تاثیر آن کوچک و محدود بود- افغان های عادی بعید بود بتوانند روند جنگ جهانی را در ابعاد حادثی و جغرافیایی آن پیگیری و دنبال نمایند.

در اوضاع جنگی، افزون بر دوئل تبلیغی- سیاسی، رقابت میان آلمان و رقیبان آن در حوزه اقتصاد نیز ادامه داشت. هر گونه ناکامی و شکست همکاری های آلمان و افغانستان؛ چونان پیروزی دشمنان آلمان ارزیابی می شد. همین بود که بریتانیایی ها آشکارا از برهم خوردن معامله بین آلمان و افغانستان در بهار سال 1941 در زمینه ساخت پل و جاده میان قندهار و هرات، شادمانی می کردند. در این حال، آن ها خدمات، کارشناسان و تجهیزات خود را که «چیز کمی از همتایان آلمانی نداشتند»،<sup>488</sup> پیشنهاد می کردند.

مهره های کلیدی گروه «کهنسالان» عبارت بودند از: شاه محمود خان سپهسالار، فیض محمد [زکریا-گ.] - وزیر امور خارجه، عبدالاحد خان [ماهیار وردکی-گ.] - رییس شورای ملی (پارلمان)، میر عطا محمد خان- رییس مجلس سنا (مشرانو جرگه). میان این

<sup>487</sup>. نامه تترلر به مادرش تاریخی 1 فروری 1941. - Middle East Centre archive, Fraser-Tytler collection - GB 165-0326

<sup>488</sup>. همان جا، نامه تترلر به مادرش، تاریخی 17 اپریل 1941.

دو گروه رقابت خاموشی بر سر نفوذ بر شاه و اداره کشور آغاز گردیده بود.

در اوضاع جنگی، وضعیت داخلی و بین المللی افغانستان و همچنین موقعیت نخبگان آن وابسته به وضعیت ارتش نیز بود. ساختارهای مسلح (ارتش، ژاندارم، پلیس و امنیت) کماکان چونان نقطه نیرنگی ضعف دولت مانده بودند. نادر شاه (که به سال 1933 کشته شد) و برادران او، که کرسی های کلیدی را در دستگاه دولت در دست داشتند، نظامیان با تجربه یی بودند. اما هر چه بود، موفق به حل مشکلات انباشته طولانی مدت ارتش نشده بودند. تراز پایین آموزش مورد افسری، کمبود حاد ساز و برگ جنگی مدرن و ...

این نارسایی ها را نتوانسته بودند، با وجود همکاری های نظامی با بسیاری از کشورهای اروپایی و آسیایی مانند آلمان، انگلیس و ترکیه بزداینند.<sup>489</sup> برای مثال، مربیان ترکیه کمالی، همچنان سنت گذاشته شده از سوی پیشینیان خود- «ترک های جوان» در سال های نخست استقلال افغانستان از طریق قراردادهای بلند مدت،- آموزش مورد افسران ارتش افغانستان را ادامه می دادند. با آن که در گرماگرم جنگ جهانی دوم، ناگزیر به اعتراف به ناکارآمدی تلاش های خود گردیدند.<sup>490</sup>

دلیل این کار، تراز پایین آموزش و پرورش عمومی در آموزشگاه حربی پنداشته می شد. هر چند این امر کمتر به فارغان لیسه های غیر نظامی (مانند استقلال، نجات و ...) ربط می گرفت، که بسیاری از آن ها، فرزندان خانواده های ثروتمند بودند که به کار نظامی تمایل چندانی نشان نمی دادند.

ترک ها همچنین از شرایط کار و اقامت خود در افغانستان چندان خشنود نبودند- دستمزد کم، محدودیت آمد و شد و تردد در سراسر کشور و ...

هم میهنان آن ها- پزشکان و استادان رشته های غیرنظامی (که در میان شان زن ها نیز بودند)، در شرایط بهتری بسر می بردند. آن ها اغلب مطب ها (معاینه خانه ها) ی خصوصی داشتند و یا دیگر درآمدهای اضافی.<sup>491</sup>

---

<sup>489</sup> نگاه شود به: سلینکین م. ف.، تاریخ نیروهای مسلح افغانستان، 1977-1978، صص. 98-107.

<sup>490</sup> FO 195/2480, Visit of Turkish military mission to Afghanistan 1943 .

<sup>491</sup> داکتر حسن شرق- سیاستمدار مشهور افغانی در کتاب خاطرات خود [کرباس پوش های برهنه پا-گ.]. از پروفیسور حلمی بیگ یاد می کند که در لیسه دامپزشکی (بیطاری یا وترینری) تدریس می کرد و همزمان با آن به عنوان مشاور خدمات وترینری وزارت دفاع افغانستان کار می کرد. همین گونه، خانم ثریا بیگ- استاد دانشکده پزشکی دانشگاه نوپای کابل، در بیمارستان نظامی (شفاخانه عسکری) هم کار می کرد. او، زمانی به مداوای حسن شرق جوان- در آن هنگام دانشجوی آموزشگاه

به اعتراف خود ترک ها، بیشتر آن ها هرگز موفق به برپایی روابط معتمدانه با افغان های زیر دست شان و یا بیماران شان نشده بودند. شاید تفاوت های تباری و فرهنگی-ایدئولوژیک در این کار موثر بوده اند: اکثر باشندگان پایتخت افغانستان، حتا پشتون ها به زبان پارسی کابلی گپ می زنند.

ماهیت ملی گرایی افغانی از سرشت ناسیونالیسم ترکی با شالوده تباری-تاریخی خود متفاوت است. به همین پیمان، تفاوت در دیدگاه های سیاسی و فرهنگ سیاسی-دیدگاه های جمهوری خواهانه طبقه تحصیل کرده ترکیه با دیدگاه های شاهی پسندانه و عقب ماندگی گسترده جامعه و دولت افغانی سازگاری و همخوانی نداشت.

با این همه، با تمام فراز و نشیب های همکاری های افغانستان و ترکیه، از جمله همکاری های نظامی، در محافل سیاسی افغانستان پندار پایداری حفظ گردیده بود که دولت مایل است روابط تنگاتنگی با ترکیه داشته باشد و حتا پیاده سازی نظام سیاسی ترکیه را منتفی نمی دانستند.<sup>492</sup>

ناظران خارجی تغییرات محدودی را که در ارتش افغانستان در اوایل سال های دهه 1940 رخ دادند، تقریباً یکسره با نام و پویایی های محمد داوود-فرمانده سپاه مرکزی کابل (قوای مرکز)، که همزمان مدیر آموزشگاه افسری پایتخت هم بود؛ پیوند می زنند.<sup>493</sup>

---

بیطاری (دامپزشکی) حربی پرداخته بود. او را به دستور فرمانده ارتش به خاطر نوشتن درخواستی جسورانه اش به حد مرگ لت و کوب نموده بودند.

– Sharq M.H. The bare-foot in coarse clothes. Memoirs. Translated from Persian by Sher Zaman Taizi. Ed. by S. Fida Yunus. Printed by the Aays. P. 28, 32-33.

<sup>492</sup> .L/P&S/12/4399 Turkey Relations with Afghanistan, 1943.

روشن است، سخن می تواند تنها بر سر سازواره های جداگانه نظام سیاسی ترکیه آن برهه باشد که از دیدگاه شکل خود به شدت از نظام افغانستان متباین بود. با آن که کمالیست ها و الیگارشی قبیله یی افغانی به خوبی می توانستند بر شالوده اقتدارگرایی (اتوریتاریسم) رژیم های سیاسی خود در نمونه سال های دهه های 1930 - 1940 سال همبستگی داشته باشند.

<sup>493</sup> . محمد داوود (1909 - 1978) - پسر بزرگ سردار محمد عزیز خان- برادر نادر شاه [و پسر عم و شوهر خواهر ظاهر ظاهرشاه-گ]. بود. او در لیسه امانیه (سپس نجات و کنون امانی) درس خواند. سپس 9 سال در فرانسه زیست و درس خواند. پس از بازگشت به میهن در سال 1930، برای یک سال در مدرسه افسری پیاده نظام زیر نظر مربیان آلمانی آموزش دید.

سر از 1932- در رتبه سرلشکر، فرمانده سپاه ولایت مشرقی گردید. در 1934 نایب الحکومه این استان گردید. سال بعد در همان کرسی به استان قندهار تبدیل شد و سپس به استان مشرقی بازگشت. از اگست 1939 - فرمانده سپاه مرکز و آموزشگاه حربی کابل گردید.

هنوز در آن هنگام، اندیشه هایی مطرح می شد که همو او به رغم داشتن شخصیت خشن و اقتدارگرایی، به بانفوذ ترین مهره در حلقه ارتشی مبدل خواهد شد.

داوود روشمندان عمل می کرد- با بهره گیری از صلاحیت های بیکران مالی در بودجه سپاه زیر فرمانش، نوآوری هایی را در این تراز تدوین نمود و سپس کوشید آن ها را در ابعاد گسترده تر در ارتش پیاده سازد. اگر چه در زمینه با مقاومت رقیبان با تجربه و در گام نخست شاه محمود خان- وزیر دفاع برخورد.

به گونه پی که یوری تیخانف در مطالعات خود نشان داده است، فرا آمدن داوود نه تنها در حوزه نظامی، بل نیز در دیگر عرصه ها هم تبارز نموده بود. در سال 1942، در دوره پیشروی سپاهیان آلمانی به سوی استالینگراد و قفقاز، گروه او در دولت افغانستان (گروه جوانان) تقویت یافته بود

---

در دفترچه اطلاعاتی بریتانیایی «کی، چه کسی است در افغانستان؟» زمان جنگ در باره او چنین آمده است: «شخصیتی نیرومند دارد و یک نظامی پر شور است. به لطف طبیعت دمدمی مزاج و ناشکیبایی خود، بسیار محبوب است. طرف اعتماد عمش- هاشم خان است و به نظر می رسد در آینده پر نفوذ شود.»

IOR/R/12/125 Dispatches relating to personalities in Afghanistan 9 Jan. 1942 – 10 Aug. 1946. - P. 21 – 22.

در آثار نویسندگان هم میهن ما در باره داوود خان چیزهای بسیاری نوشته نشده است. با این که همه پژوهشگران به او جایگاه رفیعی در تاریخ نوین افغانستان قایل هستند. برای مثال نگاه شود به آثار: ویکتور کارگون، م. ف. سلینکین، گ. پ. یژف، و دیگران. در میان آثار نو- مانند یژف، سردار محمد داوود خان

<http://www.afghanistan.ru/doc/15127.html>

و آثار پیشتر از آن- سلینکین م. ف. ، افغانستان: اپوزیسیون و دولت) در سال های دهه های 60-70 سده بیستم)، سیمفیروپل، 2004- ص. 187-192. در کتاب اسناد لانه جاسوسی، در سند شماره ... گزارش بیوگرافیک، سال 1973 در باره داوود خان چنین می خوانیم:

«... داوود به عنوان یک فرد: مردی قاطع و با هوش است. همچنین دمدمی مزاج، خود سر بسیار رک گو و خود پرست است. او یک مرد سختکوش است و در اواخر 1935 یک مدیر با کفایت و توانا و صادق توصیف شده بود... در سال 1962 مقامات امریکایی او را به عنوان یک فرد احساساتی و بی منطق در موضوع پشتونستان تشخیص دادند. وقتی که او نخست وزیر بود، تنها در جشن سالیانه پشتونستان شرکت می کرد.

.. مقامات انگلیسی در مورد سلامتی بدنی و هوشیاری مغزی او شک دارند. ناظران مختلف در مورد سلامتی مغزی داوود شک کرده اند. در 1960 چندین عضو خانواده سلطنتی به او لقب سردار دیوانه داده بودند... اخیرا یک مقام دولتی پاکستان داوود را به عنوان یک «دیوانه» واقعی توصیف کرد و ادعا کرد که رییس جمهور یک بار تحت معالجات روانی در شوروی قرار گرفته است... باری او لقب «دیو بازارها» را به دست آورده بود. مطابق آوازه های بازار، او یک نانوا را به خاطر گرانفروشی با زنده پختن خود او در تنور خودش تنبیه کرد. رییس جمهوری یک مشروب خور خوب و یک سیگارکش قهار است.»-گ.

داوود و همراهان او در آغاز به شورش مسلحانه قبایل پشتون در منطقه مرزی هند و افغانستان سنجش داشتند. مگر پسان ها آغاز به تدارک کودتا دولتی برای جایگزینی دولت هاشم خان کردند. توطئه گران در تماس با نمایندگان آلمان و ایتالیا عمل می کردند و به پشتیبانی آن ها امیدوار بودند. مگر در این حال، خواستار تضمین ماندن خاندان حاکم در قدرت بودند.

یوری تیخانف ایده بسیار جالبی را بازگو می نماید: «...آلمان و ایتالیا از دادن تضمین به سردار داوود در زمینه نگه داشتن خاندان یحیا خیل در افغانستان بر سر قدرت خود داری ورزیدند. چون می خواستند امان الله خان را که به کمک او (چنانی که در برلین و رم می پنداشتند) سازماندهی شورش ضد بریتانیایی قبایل پشتون در مرزهای هند و افغانستان برای آنان آسانتر می بود، بر تخت کابل بنشانند.

کشورهای فاشیستی نیک می دانستند که پس از گرفتن قفقاز، دیگر کمتر چیزی می تواند مانع سرازیر شدن سپاهیان آلمانی به افغانستان و رسیدن آن ها به مرزهای هند گردد. از این رو، آن ها نمی خواستند خود را با رشته کدامین تعهد در برابر خاندان یحیا خیل بجه بزنند. شاید آلمان و متحدان آن با ادامه دادن به تکیه زدن بر امان الله خان و خود داری از برآورده ساختن خواست های داوود خان، لغزش بزرگی را مرتکب شدند.»<sup>494</sup>

### بخش پنجم

**نوسازی روابط اجتماعی در افغانستان  
در اواخر سال های دهه 1940 و اوایل سال های دهه 1950 و تشکیل  
اپوزیسیون سیاسی**

**105. ویژگی های وضعیت بین المللی و اجتماعی و اقتصادی  
افغانستان و سیاست های حکومت شاه محمود خان پس جنگ جهانی  
دوم:**

---

<sup>494</sup>. نگاه شود به: یوری تیخانف، نبرد افغانی استالین...

افغانستان، حتا بدون درگیر شدن مستقیم در جنگ جهانی دوم، از این جنگ از دیدگاه اقتصادی ناتوان و زیر سلطه خاندان الیگارش‌ی یحیی خیل چونان یک کشور «درمانده» مانده بود، که در آن اهرم‌های سیاسی برای سال‌های بسیار در دست‌های نخست‌وزیر، هاشم خان بود.

رژیم استبدادی او دیگر نه تنها برای مخالفان نوپا و نوزاد، بل نیز گروه‌های نو در درون خود اردوگاه حاکم، در گام نخست گروه «جوانان» که رهبری غیر رسمی آن به دست پسر عموی ظاهر شاه، سردار محمد داوود بود؛ پذیرا نبود.

در درون خانواده شاهی، محتمل‌ترین نامزد برای کرسی نخست‌وزیری - سردار نعیم خان بود که مانند داوود بارها ماموریت‌های مهمی را در کرسی‌های کلیدی انجام داده و رهبری شماری از وزارتخانه‌ها را به دوش داشت. اما، در سرانجام به عنوان یکی از رهبران کلیدی دیپلماسی افغانستان پس از جنگ از کار برآمد.

شرایط سیاست خارجی بی، که در آن افغانستان در پایان جنگ جهانی دوم قرار گرفته بود، بس مساعد بود. در مرحله پایانی جنگ جهانی، بریتانیا، شوروی، امریکا و فرانسه در قبال افغانستان مواضع مشترک یا همانندی را گرفته بودند. در آن هنگام این کشورها افغانستان را چونان «پناهگاهی امن» می‌پنداشتند، اما به تاریخ اول اگست 1945 بنا به پیشنهاد سفارت بریتانیا در کابل، شوروی را از زیر داریت این گوشه امن و کنج دنج راندند. دلیل این کار، هراس بریتانیایی‌ها از افزایش نفوذ شوروی و یا حتا ترس از افتادن منابع هند به دست آن بود.<sup>495</sup>

در آن هنگام در محافل نظامی و سیاسی بریتانیا باورمند بودند که شوروی فرصت طلبی را پیشه خواهد ساخت. برای بریتانیا، که در واقع متصرفات استعماری اصلی‌اش در آسیای جنوبی پس از تشکیل دومینون (Dominions) های اتحادی هند و پاکستان در سال 1947 را از دست داده بود، مساله حفظ حضور آن در منطقه به گونه حاد مطرح بود. این امر به نوبه خود، اهمیت استراتژیکی سنتی افغانستان به عنوان حایل<sup>496</sup> (میان دو متحد پیشین در اردوگاه ضد هیتلری، اما شتابان در حال دور شدن از یک دیگر) را تعیین می‌کرد.

بریتانیایی‌ها، ابزار کارای کاهش نفوذ ممکنه شوروی در افغانستان را تقویت حضور ایالات متحده در افغانستان در

<sup>495</sup> .FO 371/45231, July – August 1945. Safe haven approach to government of Afghanistan; CAB 84/85, 26<sup>th</sup> November 1946, Afghanistan's strategic importance

<sup>496</sup> .FO 371/92084, 24<sup>th</sup> August 1951. Views on his Majesty's government's future policy in Afghanistan



اشکال اقتصادی و... می دانستند و به همین لحاظ، در راه همکاری افغانستان و امریکا که در بهار 1944 با بررسی تحویلدهی جنگ افزار (از جمله هواپیماها) و آموزش کادرهای نظامی برای ارتش افغانستان آغاز گردید، ممانعت نمی کردند.<sup>497</sup>

افزون بر این، چنین همکاری با تقسیم نقش ها (امریکایی ها پیشتر بخش ترانسپورت و شاید هم استخراج نفت شناخته شده بودند) از سوی بریتانیایی ها به عنوان تقسیم سودمند برای حفظ همکاری انگلیس و امریکا شمرده می شد. با آن که می توانست تدبیرهای واکنشی متقابل شوروی را برانگیزد.

حکومت افغانستان با شور و شیدایی به چشم انداز ظهور «دوست بزرگ نو»<sup>498</sup> می نگریست. به گواهی سید قاسم رشتیا-کارمند بلندپایه دولتی در آن هنگام، به زودی پس از تغییر حکومت (کناره گیری هاشم خان و روی کار آمدن شاه محمود خان) در سال 1946، جانب افغانی از ایالات متحده خواهش کرد نقشی را که در گذشته انگلیس در این کشور بازی می نمود، «حد اقل در

---

<sup>497</sup> . IOR/R/12/165, 28<sup>th</sup> April 1944, American interests in Afghanistan

در این حال، بریتانیایی ها کانال های مهم همکاری های نظامی و... را با افغانستان برای خود حفظ نموده بودند. بنا به درخواست ستاد کل نیروهای مسلح افغانستان و شخص داوود خان که در آن برهه وزیر دفاع ملی بود، مساله آموزش افسران افغانی (سواره نظام، توپخانه و مهندسی) در هند و نیز در خود بریتانیا از جمله در آکادمی معتبر ساندهورست (Sandhurst) زیر بررسی بود.

<sup>498</sup> . باشندگان سیه روز و نگونبخت کشورهای خاور زمین که در سده نهم از جور و ستم رویارویی های استعماری انگلیس و روسیه تزاری به ستوه آمده بودند، در اوایل سده بیستم به پیروزی قدرت تازه به دوران رسیده و نوپای آلمان چونان ناجی توده های دربند و ستمدیده چشم دوخته بودند. مگر شکست آلمان چه در جنگ جهانی اول و چه در جنگ جهانی دوم، و سیاست های ددمنشانه و فاجعه آمیز هیتلر آنان را نومید ساخت. همین گونه، کسانی که به شوروی پیشین چشم امید بسته بودند، هم پس از چندی امیدواری، متوجه شدند که به سوی سرابی فریبنده تاخته اند. این بود که در فردای جنگ جهانی دوم، کشورهای دربند خاور زمین، پدیدآیی امریکا را به فال نیک گرفته و با شیفتگی به شعارهای زیبای آن کشور چون دمکراسی، حقوق بشر، عدالت و برابری... دل باختند. این بود که صفحه تازه یی در صحنه سیاسی جهان گشوده شد و به ویژه در دوره جنگ سرد بسیاری از کشورهای جهان از ترس افتادن به دام کمونیسم، به دوستی با امریکا رو آوردند.

دردمندان، چندی نگذشت که همه این امیدها برباد رفت و آشکار گردید که امریکا در تبانی با استعمار کهنه کار انگلیس و رژیم صهیونیستی اسراییل به بزرگترین استعمارگر تاریخ مبدل شده است و چه بسا که کشورهای بسیاری به دلیل سیاست های جهانخوارانه امریکا به کارزار کشاکش های خونین و جنگ های خانمانسوز مبدل شدند که افغانستان یکی از بزرگترین قربانیان آن است.-گ.



عرصه های فنی و اقتصادی، سازماندهی اکتشافات معدنی، احداث سیستم های آبیاری و ارتباطی» به عهده گیرد.<sup>499</sup>

مگر، امریکایی ها در آن برهه هنوز در ظاهر به اهمیت سیاسی و استراتژیک افغانستان بها نمی دادند. هر چند هم در پایان جنگ جهانی دوم به رهبران افغانستان پروژه آبیاری بزرگی را در وادی رود هیرمند (هلمند) پیشنهاد کردند، که در نظر داشت افزون بر افزایش تولیدات کشاورزی، ساختار اجتماعی و جمعیتی و زیرساخت این منطقه (بهداشت، آموزش و پرورش، اسکان کوچی ها و دهقانان بی زمین) را بهبود بخشد.<sup>500</sup>

در ماه مارچ 1946 آن ها با طرف افغانی قراردادی را برای ساخت کانال دشت بغرا (Bogra)، نیروگاه برق آبی (کجکی) در هلمند و شماری تاسیسات آبیاری در خاور کشور و نیز بهسازی راه ها در جنوب خاوری کشور برای مدت چهار سال امضا کردند.<sup>501</sup>

پیمانکار اصلی و اجرا کننده پروژه ها - شرکت مختلط امریکایی- سویدنی موریسون - کنودسن بود. پروژه ها با ارائه وام و تامین مالی بانک صادرات و واردات (ایالات متحده) تمویل می شد. اما برای پیاده ساختن طرح ها به جای 55 میلیون دالر درخواستی، تنها 21 میلیون دالر وعده داده شد.<sup>502</sup> طرح اولیه شامل نه تنها نوسازی وادی هلمند، بل که کشیدن راه کابل- تورخم (Torkham) به سوی مرز افغانستان و هند بریتانیایی و نیز ساختن پل روی رود آمو در ترمز و ... می گردید. به منظور پیشبرد این طرح ها و پروژه های دیگر، هیات اقتصادی افغانی به ریاست زابلی- وزیر اقتصاد ملی، به واشنگتن رهسپار گردید.

اندیشه توسعه وادی هلمند از مدت ها پیش نزد مقامات افغان مطرح بود- در این جا از زمان های بسیار قدیم کانال هایی کشیده می شده است. اما برنامه کشیدن کانال های مدرن در آستانه جنگ جهانی اول در دوره ولایت عثمان مطرح گردید. در سال هایی دهه 1930 به مهندسان آلمانی وظیفه سپرده شده بود کارهای آبیاری را ادامه بدهند.

<sup>499</sup> . Reshtia Sayed Qassem. The Price of Liberty. The Tragedy of Afghanistan. Bardi Editore, Roma, 1985. - P. 34

<sup>500</sup> . Azam Ghulam Farouq. The effects of local, regional and global politics on the development of the Helmand-Arghandab valley of Afghanistan. London, 1999. - P. 13.

<sup>501</sup> . گوریویچ ن.م.، افغانستان: برخی از خصوصیات توسعه اجتماعی- اقتصادی (سال های 20-50)، مسکو، 1983، ص.9.

<sup>502</sup> . Michel, Aloys Arthur. The Kabul, Kunduz, and Helmand Valleys and the National Economy of Afghanistan. A Study of Regional Resources and the Comparative Advantages of Development.(PhD thesis). National Academy of Sciences-National Research Council. Wash., 1959. - P. 155

پس از آن هم از کارشناسان جاپانی دعوت گردید، اما در رابطه با ورود جاپان به جنگ جهانی، جاپانی‌ها را از افغانستان اخراج کردند. خود افغان‌ها، حتا به رهبری متخصصان آموزش دیده در ایالات متحده، دستاوردهای چندانی نداشتند. همان بود که در سال 1946 این رسالت به پیمانکاران غربی سپرده شد.

ورود ایالات متحده به افغانستان در نیمه دوم سال‌های دهه 1940 به مسایل اقتصادی، تکنولوژیک و حتا مسائل اجتماعی محدود نماند. امریکایی‌ها آغاز به رخنه در حوزه‌های آموزشی افغانستان نیز نمودند - اندکی پس از جنگ جهانی دوم، آن‌ها در واقع شروع به نظارت بر لیسه قدیمی حبیبیه کابل نمودند (آ. فلچر - نویسنده یکی از نخستین آثار پژوهشی امریکایی برای چندی معاون مدیر این نهاد آموزشی بود). هر چند اولین معلمان امریکایی مدت‌ها پیش از وی هنوز در اواخر سال 1941 - اوایل سال 1942 به آن جا آمده بودند.<sup>503</sup>

چند سال بعد، گروه بزرگی از آموزگاران امریکایی در هیات انستیتوت پداگوژی (دارالمعلمین) کابل شامل گردیدند. در آن هنگام، این نهاد دارای دو مدیر بود - یک مدیر افغانی و یک مدیر امریکایی. نخستین مدیر افغانی آن - داکتر عبدالقیوم [برادر داکتر عبدالظاهر - صدر اعظم زمان ظاهر شاه - گ.] بود که ده سال در امریکا تحصیل کرده بود (پسان‌ها او به عنوان رییس پروژه توسعه هلمند گماشته شد، و سپس هم به حیث استاندار هلمند).

طرفه این که مدیر امریکایی انستیتوت در مسایل کادری بیشتر محافظه کار برآمد - بنا به دلایل جنسیتی (جندری) او سرسختانه از استخدام هم‌میهن خود - بانو روزانا کلاس سر باز زد. کار به جایی کشید که به موضوع گماردن کلاس در مجلس شورای وزیران افغانستان رسیدگی شد.<sup>504</sup>

برای چندی، روزانا کلاس ناگزیر گردید به تدریس زبان انگلیسی برای یهودیان افغانی‌یی که قصد رفتن از کشور را داشتند، پردازد. او در پاییز زندگانی یکی از فعالان سیاسی کمک به افغانستان گردید. (به سال 1980 او دبیر شورای افغانستان جامعه آسیایی گردید و سپس هم سازمانگر کمک به

<sup>503</sup> . Olesen A. Islam and politics in Afghanistan. Curzon Press, Richmond, 1995. P. 191; Frye, Richard N. Greater Iran: A 20th-century Odyssey. Mazda Publishers, 2005. P.

یادداشت: کتاب «اسلام و سیاست در افغانستان» به قلم خلیل زمر به زبان دری ترجمه و چاپ گردیده است. - گ.

<sup>504</sup> . Klass R. Land of the High Flags. Afghanistan when the going was good. Odyssey Books and Guides, Hong Kong, 2007. - P. 134

افغانستان و تدوین کننده برنامه اطلاعاتی ویژه در «فریدوم هاس».

او کنون با نوستالژی زمانی را به یاد می آورد که به گفته او «لحظات بسیار خوبی بود». - یکی از مهمانان او در دعوت های صرف چای خانگی اش با همتایان انستیتوت پداگوژی- حفیظ الله امین بود که در آن هنگام [پس از پایان تحصیل در امریکا- گ.] در کرسی استاد ریاضی در دارالمعلمین کابل کار می کرد...

با گذشت زمان، دیپلماسی امریکا، که در آوان کار در قبال افغانستان بی تفاوت بود، آغاز به ارزیابی آن کشور چونان گرهگاه سست و پیوندگاه ضعیفی در کمربند بازدارندگی جنوب شوروی نمود و به همین دلیل هم نمی توانست در قبال فرآیندهای داخلی سیاسی در این تقاطع توده ها و فرهنگ ها بی تفاوت بماند.

اما انگلیسی های آبدیده شده در کوره های آسیای جنوبی، از جمله افغانستان، که امریکایی ها را در میدانگاه های اقتصادی و جیوپولیتیک تشویق می کردند، با ابتکار همپیمان خود بسیار خویشتن دارانه برخورد می کردند- سفیر وقت انگلستان در کابل، تأکید کرد که «... حتما اشاره به مشاوره های ما با امریکایی ها، به دولت افغانستان هم مداخله غیر ضروری و اشتباه ناجشودنی یی بود».<sup>505</sup>

ایالات متحده به مشوره های همکاران با تجربه در سیاست خود گوش فرا دادند، مگر این کار به زمینه اقتصاد ربط نمی گرفت. با آن که پروژه کمپانی موریسون- کنودسن برای افغانستان به بهای کمرشکن و گزافی تمام شد، خود امریکایی ها و حلقه های محدود شریکان افغانی آن ها سودهای کلانی را به جیب زدند.

برای مثال، در 1951، سود سهام شرکت موریسون- کنودسن به 35 درصد رسیده بود و ظاهر شاه- پادشاه پیشین که خود یکی از سهامداران ممتاز پروژه بود، توانست نه تنها [از پول مفاد پروژه-گ.] موفق به بازپرداخت بدهی های خود [به شرکت-گ.] شود،<sup>506</sup> بل نیز وادی پهناوری را برای شکار خود به بهای چهار میلیون افغانی بخرد.<sup>507</sup>

وضعیت ناگوار و نومید کننده امور در پروژه هلمند به امریکایی ها مزاحمت نمی کرد در جنوری 1951 سازشنامه کمک 1،2

<sup>505</sup> . IOR/L/P&S/12/1940, 25<sup>th</sup> April 1947, Anglo-US policy towards Afghanistan

<sup>506</sup> . چنین بر می آید که او در آغاز پول سهم خود را نپرداخته و به گونه سهامدار افتخاری از سوی امریکایی ها در پروژه پذیرفته شده بود- گ.

<sup>507</sup> . FO 983/100 Afghanistan: Internal political conditions, Nov. 14, 1953

میلیون دالری به افغانستان را با این کشور به امضاء برسانند، که در تابستان 1953 اجرا گردید.<sup>508</sup> طرح های امریکایی کمک اقتصادی به افغانستان و به طور مشخص پروژه هلمند باعث نگرانی در میان همسایگان این کشور می گردید. برای ایران ساخت بند (سد) در دره هلمند می توانست به از دست رفتن منابع آب بینجامد. مگر، با میانجیگری ایالات متحده در سال 1950، این مناقشه نوپا حل و فصل گردید.<sup>509</sup> هر چند که این کار زمینه ساز تنش های بعدی میان دو کشور گردید.

کمبود کادرهای ماهر در افغانستان، نادیده گرفتن بسیاری از مختصات بومی و نارسایی پیچیدگی پروژه، عیار بودن آن ها برنامه های همانند ایالات متحده از سوی تدوین کنندگان پروژه هلمند را به بن بست کشاند. اما در شرایط جنگ سرد پهن شونده، امریکا نمی توانست به خود اجازه دهد در جبهه نو شکست بخورد.

حتا آ. وارد- سفیر وقت امریکا در کابل که مخالف هر گونه کمک به افغانستان بود، ناگزیر گردید اعلام نماید که ناکامی

---

<sup>508</sup> . FO 371/100978 American interests in Afghanistan, 1952

این فاکت و شواهد دیگر گواه بر آن اند که افغان ها در کل ترجیح می دادند روابط متنوع اقتصادی خارجی را توسعه بدهند- با این هم، هر چند ایده ساخت راه های قابل استفاده در چهار فصل را که شمال کشور را با جنوب آن پیوند می داد، آن ها برای نخستین بار در 1952 همو به امریکایی ها پیشنهاد نموده بودند؛ مهمترین بخش آن- راه کابل- مزار شریف با تونل از طریق کتل سالنگ پسان ها از سوی شوروی ساخته شد.

آن چه مربوط به پروژه هلمند می گردد، امریکایی ها خود اذهان به شکست و ناکامی آن می کردند. به عنوان مثال، روبرت نیومن- سفیر پیشین ایالات متحده در کابل، خاطرنشان ساخته بود: «این یک پروژه داستان درازی داشت، که خود افغان ها آن را آغاز نموده بودند، نه این که ما آن را سر کرده بودیم. از دیدگاه هزینه ها، این پروژه بسیار گزاف بود. اما از سوی دیگر، در دوره خشکسالی و قحطی سال های 1971 - 1972 وادی هلمند تنها منطقه یی در کشور بود که مازاد گندم خود را می فروخت.

با توجه به اوضاع اجتماعی، می توان نتیجه گیری کرد که این پروژه موفقیت آمیز بود. هرچند افغان ها کار را با آن پیچیده تر ساخته بودند که می خواستند همزمان راه اندازی پروژه، مشکل کوچی ها را نیز حل نمایند.»

Neumann Robert G. Afghanistan: experiment in democracy. Interviewed by Peter Gran. Completed under the auspices of the Oral History Program, University of California, Los Angeles, 1977. - P. 14

<sup>509</sup> . برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در باره مسایل مربوط به آب هیرمند نگاه شود به: وحید مژده، روابط سیاسی ایران و افغانستان در قرن بیستم، بنگاه انتشارات میوند، کابل، 1389.

پروژه... ضربه بی رحمانه‌ی بی به وجهه امریکا در این بخش از جهان خواهد بود.<sup>510</sup> ترس امریکایی‌ها بی پایه هم نبود. اگر چه شواهد بسیاری هست که افغانستان می‌توانست در اواخر سال‌های دهه 1940- اوایل سال‌های دهه 1950 به پالیگون ویژه‌ی برای همکاری‌های بین‌المللی مبدل گردد: رقابت رقبای نوپا- شوروی و ایالات متحده برای نفوذ در افغانستان در بسیاری از عرصه‌ها، از جمله ساخت و ساز جاده‌های استراتژیک مهم در گرفته بود.<sup>511</sup>

با این حال، تغییر در جهت‌گیری‌های اقتصادی خارجی، اغلب با شرایط و اوضاع عینی دیکته می‌شد. برای مثال، با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، مرکز تجارت جهانی پوست قره گل، یکی از اقلام اصلی صادرات افغانستان، از لندن به نیویورک منتقل گردید. در آن جا برای خرید و فروش پوست، شرکت بازرگانی مختلط امریکایی-افغانی تاسیس شده بود که بجران در تولید قره گل در افغانستان و افزایش هزینه‌های حمل و نقل آن به دلیل پارتیشن هند بریتانیایی، گران تر شده بود، جلو توسعه آن را می‌گرفت.

وضعیت کلی اقتصادی با آن مشخص می‌گردید که مقارن با اواخر سال‌های دهه 1940 افغانستان یکی از برجا مانده‌ترین کشورهای جهان بود. بیشترین باشندگان آن هقانان بودند که نزدیک به 94٪ نفوس کشور را می‌ساختند،<sup>512</sup> در این حال، به گونه میانگین هر دهقان نزدیک به 1/5 جریب (نزدیک به 0/3 هکتار) زمین داشت. کشاورزان زمیندار (مالک) کسانی خوانده می‌شدند که کم از کم قطعه زمینی در حدود 200 جریب (40 هکتار) در اختیار داشتند.

ظاهر شاه- پادشاه پیشین، مالک نزدیک به 1/5 هزار هکتار زمین بود. بنا به برخی مدارک، در حساب‌های او در بانک‌های ایالات متحده بیش از 25 میلیون دالر واریز شده بود.<sup>513</sup>

<sup>510</sup> . Azam, Ghulam Farouq. The effects of local, regional and global politics on the development of the Helmand-Arghandab valley of Afghanistan. London, 1999. - P. 54

<sup>511</sup> . Mss Eur F 226/24 A.W. Redpath. Recollections of a political officer in India (1929 – 1947). - P. 87

در باره پویا شدن سیاست امریکا در افغانستان نگاه شود به : لوگونف آ. ن. افغانستان در سیاست امریکا (اوایل سال‌های دهه 1950- میانه‌های سال‌های دهه 1960)، رساله نامزدی دکتری، تاشکنت، 1956، ص. 145.

<sup>512</sup> . م. گ. پیکولین، افغانستان: اوچرک اقتصادی تاشکنت، 1956، ص. 145.

<sup>513</sup> . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، 1954، پرونده ویژه 36، کارتن 27، پوشه 236، برگ‌های 3-4.

**یادداشت گزارنده:** یادداشت‌های امیر اسدالله علم- وزیر دربار شاهنشاهی ایران در دوره رضا شاه پهلوی که پس از واژگونی سلطنت در ایران و پیروزی انقلاب اسلامی در آن کشور به چاپ رسید، نشان می‌دهد

بخش صنعت شامل نزدیک به 60 موسسه می گردید: چهارده کارخانه پنبه پاک، شش کارخانه نساجی، سه کارخانه نجاری، چند کارگاه مبل سازی، چند واحد کوره خشت (آجر) پزی و مانند...

یکی از بزرگترین کارخانه ها-کارخانه نساجی پلخمری بود، که در آن 3000 نفر کار می کردند. کارخانه بزرگ دیگر، ماشین خانه نظامی کابل با بیش از 2000 نفر پرسنل بود. شمار کارگران صنعتی در آن زمان به 15000 نفر و شمار پیشه وران به 150-200 هزار نفر می رسید.<sup>514</sup>

با این که در کشور بانک ملی (تاسیس شده در سال 1932) و بانک دولتی «د افغانستان بانک» (تاسیس شده در سال 1939) فعالیت داشتند، در سال های پس از جنگ در کشور بازارهای تبادل ارز وجود بودند،<sup>515</sup> که همچنان به بازی نمودن نقش مهم حتی در بازرگانی خارجی و معاملات مالی به شمول دادن وام ها و اعتبارات ادامه می دادند.

نه بانک ها و نه کمپانی های سهامی موفق به برهم زدن و برچیدن سامانه های بی وقفه فعال «حواله» و «انتقال» (داد و ستدها، معاملات اعتباری، انتقال ارز و...) ارائه شده از سوی فروشندگان اسعار شده می توانستند.

از خدمات بازار ارزی حتی دولت نیز بهره می گرفت و د افغانستان بانک (The Afghanistan Bank) هم «سوداگران» (دیلرها) ی خود را برای انجام برخی از معاملات به بازار می فرستاد.<sup>516</sup>

---

که ظاهر شاه به رغم آوازه ها، هیچ پولی در بانک های خارج نداشت و از همین رو، برای گذاره در رم که در آن شهر با خانواده اش در تنگدستی روزگار به سر می برد، از پادشاهان ایران و عربستان خواستار کمک مالی شده بود.

<sup>514</sup> برخی از ویژگی های توسعه اجتماعی- اقتصادی و سیاسی پس از جنگ [جهانی دوم-گ.] افغانستان در کانتکست نقش ارتش در جامعه افغان از سوی م. ف. سلینکین در رساله گروهی «تاریخچه نیروهای مسلح افغانستان» تجزیه و تحلیل گردیده است. نگاه شود به: ص.ص. 107-113.

همچنین آنالیز «موردی» هر چند هم از دیدگاه کرونولوژیک درهم و برهم وضعیت اجتماعی و اقتصادی در افغانستان در سال های دهه های 1920 - 1950 در رساله ن. م. گورویچ - «افغانستان: برخی از ویژگی های توسعه اجتماعی و اقتصادی (در سال های دهه های 20 - 50)، مسکو، 1983، آمده است. بخش ویژه یی در این کتاب به بحران اقتصادی پس از جنگ ص. 96 - 77 (ص. اختصاص داده است).

<sup>515</sup> نامدارترین بازار سنتی تبادل اسعار در کابل- سرای شهزاده است که تا همین اکنون هم بزرگترین بازار ارزی کشور به شمار می رود و بیشتر گردانندگان آن هندوهای باشنده کابل اند.

<sup>516</sup> Singh S. Economic dimension of Indo-Afghan relations (1947 - 1983). Sengal book distributors, New Delhi, 1994. P. 25 - 27

هر چه بود، اواخر سال های دهه 1940- اوایل سال های دهه 1950 دوره پیشرفت های چشمگیر اجتماعی- اقتصادی و اجتماعی- سیاسی در افغانستان بودند. در ماه مه سال 1946، نخست وزیر- هاشم خان، از مقام خود کناره گیری کرد. با نام او بسیاری از محدودیت های دوره های پیش از جنگ و زمان جنگ مرتبط بود. جانشین او، شاه محمود، یکی دیگر از برادران نادر شاه، برنامه نو بلند پروازانه توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور را اعلام کرد. در واقع، هو این برنامه، نخستین آزمایش بالاییان در زمینه شتاب بخشییدن به توسعه افغانستان پس از ناکامی های امان الله خان و هوادان وی در سال های 1919-1929 بود.

دگرگونی ها همچنین به عرصه سیاست نیز ربط می گرفت. برخی از امانیست های برجسته مانند: عبدالهادی داوی، غلام محمد غبار، سرور جویا، محمد امیر و... از زندان رها گردیدند. در این دوره رشد تاثیر افکار عمومی برجسته شده، تراز کنکاشی محتوای روزنامه های چاپ کابل بالا رفت.

این کار را تا جایی از خدمات سید قاسم رشتیا- رییس مستقل مطبوعات می شمردند.<sup>517</sup> با این هم، علل بالایی اجتماعی بارها ژرفتر بودند که آن را با کارروایی های چهره هایی از حلقه حاکمه از جمله رییس نو حکومت- شاه محمود ربط داد.

فضل رحیم مروت- پژوهشگر پاکستانی در باره او چنین می نویسد: «او خیلی سراسر بود و از درایت کافی برای هماهنگ کردن منافع همه طرف ها برخوردار نبود و از همین رو نتوانست گروه نیرومندی از هواداران خود را در درون بالاییان حاکمه ایجاد نماید.»<sup>518</sup> با این هم مروت نشاندگی می کند که شاه محمود نسبت به دیگر اعضای خاندان شاهی کمتر «رویالیست» بود (یعنی کمترگرایش های سلطنت طلبانه داشت).

مقارن با اواخر سال های دهه 1940 حتا فاکتور امان الله خان نیز تاثیر کم رنگ خود را در افکار عمومی افغانستان از دست داده بود. پس از چندی بعد از جنگ جهانی دوم [مارشال-ک].

---

<sup>517</sup> . اسکوایر- سفیر بریتانیا در کابل در این باره در نامه خود به وزارت خارجه به تاریخ 29 ماه مارچ 1949 به لندن گزارش داد:  
- FCO 371/75624, March 29<sup>th</sup> 1949, Growth of public opinion in Afghanistan.

گمانه ها در باره نقش برجسته رشتیا در لیبرالیسیون رژیم درست نیست. غبار آوندهای فراوانی می آورد دال بر این که رشتیا از افراد نزدیک به دربار بوده و کار بسیاری را درست برای تضعیف اپوزیسیون رژیم انجام داده بود.- نگاه شود به : غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم.

<sup>518</sup> . Marwat, Fazal-ur-Rahim. The Evolution and Growth of Communism in Afghanistan (1917 - 79): an Appraisal. Karachi, 1997. P. 231



شاه ولی خان با او در رم دیدار کرد که در سیمای شاه پیشین پیر مرد نیازمند کمک هزینه اجتماعی را دید.

با این هم، امان الله می توانست به این کمک هزینه اجتماعی، تنها در صورت تصویب درخواست ویژه او در باره اعاده تابعیت افغانی اش با خوردن سوگند اهانت بار مبنی بر وفاداری به خاندان شاهی سنجش داشته باشد. به گمان غالب او ناگزیر گردید چنین کاری را انجام دهد. این بود که تابعیت شاه پیشین و اعضای خانواده او اعاده گردید.<sup>519</sup>

رفتن بریتانیا از جنوب آسیا و تشکیل دومینیون های (Dominion) اتحادی هند و پاکستان که پس از چندی در سیمای کشورهای مستقل برآمد نمودند، به زیست پویایی اجتماعی تکانه یی سختی داد. به ویژه پدید آیی دولت مسلمان نو- پاکستان که مرز میان افغانستان و آن کشور «خط دیورند» را انگلیسی ها تحمیل نموده بودند، در افغانستان با «پذیرایی» درد آوردی رو به رو شد. این خط از همان آوان پدیدآیی آن در سال 1893 همواره منبع تنش بوده است.

حتا به باور خود کارشناسان بریتانیایی (روشن است در حلقه های تنگ)، [کشیدن-گ.] «خط دیورند» یک نوع سازش (کومپرومایس) ویژه بود که اجازه می داد مرزهای امپراتوری را تا هندوکش پیش کشانید.

با این هم، به گونه یی که فریزر تتر- سفیر پیشین بریتانیا در کابل در نشست انجمن مطالعات آسیای میانه پس از رویدادهای مرتبط با پارتیشن هند گفت «این خط با هیچ قانون جغرافیایی، تبارشناسی و استراتیژی سازگار نبود... این خط چیزی بیش از یک خط نبود که به روی نقشه کشیده شده باشد و از سوی باشندگان بومی در هر دو سوی مرز که یک «ملت» و حتا قبایل خویشاوند را به دو بخش تقسیم می نمود، نادیده گرفته می شد. مرزی که حکومت به آن دسترسی کامل نداشت و از سوی مردم جنگاور و متعصب پاسداری می شد...»<sup>520</sup>

*یکی از راه های حل این مشکل پیچیده و سر در گم به باور تتر- «تشکیل «اردوگاه کشورهای مسلمان» از ترکیه در باختر تا پامیر در خاور» یا حتا «کنفدراسیون کشورهای مسلمان از ترکیه تا بنگال» بر شالوده تز قدیمی «تهدید کمونیسم»<sup>521</sup> بود.*

<sup>519</sup> . Khattak, M.A/ Kh. A Pathan Odyssey. Oxford University Press, Karachi, 2005. - P. 74

<sup>520</sup> . Fraser-Tytler W.K. Afghanistan and its relations with the new India, 1948//GB165-0326, 3/1/5. - P. 26

<sup>521</sup> . Fraser-Tytler W.K. Afghanistan and its relations with the new India, 1948//GB165-0326, 3/1/4.



با این حال، اندیشه بازآرایی ساختاری اردوگاهی گستره بازمانده از امپراتوری بریتانیا و کشورهای همسایه با آن حتی برای خود انگلیسی ها قانع کننده به نظر نمی آمدند. حال چه رسد به افغان ها که در اصول با جاه طلبی های اردوگاه گرای میانه روانه خود - پیوستن به پیمان 1937 سعد آباد راضی بودند.

با این همه، این اندیشه در طی یک زمان نسبتاً کوتاه، سال های دهه های 1940-1950 در گزینه های گوناگون تکرار گردید (برای مثال، سر اولاف کئرو- رجل سرشناس استعماری و پسان ها دانشمند تحلیلگر در مسایل افغانستان و سراسر جنوب باختری آسیا- آن را چونان تافته جدا بافته استراتیژیک از مرکز هندی اراده کرده بود)؛<sup>522</sup> تا این که زیر سایه اوضاع تازه جیوپولیتیک- همانا با تکیه استراتیژیک امریکا- بازیگر نو برون منطقه یی (extraregional)، بر پاکستان و نزدیک شدن افغانستان به شوروی، بیخی رنگ باخت.

درست عدم مشروعیت «خط دیورند» چونان مرز بین المللی، و آن که در بافتار پاکستان سرزمین های با باشندگان پشتون که مدت ها بخشی از دولت افغانستان شمرده می شدند- سرزمین نام نهاد «پشتونستان» (که سر از سال 1901 در بافتار استان مرزی شمال باختری هند بریتانیایی قرار داشت)- مشی رفتار

---

**یادداشت گزارنده:** دیدگاه تتلر که بی تردید یکی از وارد ترین رجال سیاسی عمیقاً وارد در مسایل منطقه بود، البته با یک رشته تفاوت ها حتی تا به امروز الترناتیو دیگری صورت گرفته بود و طرح او به شکلی که در اوضاع جیوپولیتیکی دیگری صورت گرفته بود و طرح او به شکلی که در بالا آمده است، آرمانگرایانه بوده و عملی نمی باشد. با این هم، امروز برای فرونشاندن تنش ها میان افغانستان و پاکستان و پایان بخشیدن به بدبختی و سیه روزی های بی پایان مردم افغانستان- به ویژه باشندگان بینوای نوار مرزی که دردمندان روزانه تا صد نفر کشته می دهند و کوتاه کردن دایمی دست داری های بیگانگان در امور منطقه، بایسته است تا در گام نخست هر چه زودتر به مساله خط دیورند پایان داده شود. گذشته از این، کشورهای منطقه برای ایستادن روی پاهای خود در گستره میان سه ابر قدرت روسیه، چین و هند، نیاز به یک ساختار نوین منطقه یی دارند. هسته چنین ساختاری را می توانند سه کشور ایران، افغانستان و پاکستان بسازند. در پهلوی آن باید ساختارهایی چون اکو با همه نیور گسترش یابند و نهادینه شوند.

برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به:

1- ابرهای آشفته و سیاه بر فراز آسمان افغانستان، نوشته عزیز آریانفر، در [www.arianfar.com](http://www.arianfar.com)

2- دیورند: پایان خط نزدیک می شود- میخ آخر بر تابوت تابوی «دیورند»، گرد آورنده و ویراستار- عزیز آریانفر در

[www.arianfar.com](http://www.arianfar.com)

<sup>522</sup>. Brobst P.J. The Future of the Great Game: Sir Olaf Caroe, India's Independence, and the Defence of Asia. Akron, 2005. - P. 58 - 59

کابل را در اواخر سال های دهه 1940 و در طول دوره پس از آن تعیین نمودند.<sup>523</sup>

رهبران افغانستان و محافل دارای گرایش های ناسیونالیستی (پشتونگرا) در کشور با شیوه گنجاندن سرزمین های پشتون نشین در ترکیب پاکستان اعتراض و خواستار همه پرسی تمام عیار، با دادن حق تعیین سرنوشت برای پشتون ها گردیدند.<sup>524</sup>

اما مساله پشتون دارای ابعاد دیگری نیز بود. خود حکومت افغانی از لحظه تاسیس آن در میانه ها سده هژدهم (در 1747) بارها و بارها با مظاهر ناآرامی ها و سرکشی های قبایل گوناگون پشتون و بی میلی برخی از قبایل در فرمانبرداری و اطاعت از نظم به میان آمده روبرو بودند.

نا آرامی های قبایل در آستانه جنگ جهانی دوم و در روند جنگ هم بروز نموده بود. این ناآرامی ها در تابستان سال 1945 نیز هنگامی که یک پاسگاه نظامی در کنر (در آن هنگام یکی از مربوطات ولایت مشرقی- کنون استان کنرها) را به محاصره کشیدند، تکرار گردیدند.

شورشیان از عامل مرز «فرضی» بهره گیری نموده بودند. منطقه بابای داگ به عنوان مرز بین المللی حتی در چهارچوب خط دیورند مشخص نگردیده بود. از سال 1896 این منطقه چونان امتیازی از سوی بریتانیا برای جانب افغانی ارزیابی می گردید. به هر رو، نخست وزیر افغانستان ناگزیر گردید با بریتانیایی ها عملیات در زمینه بهره گیری از هواپیماها برای پخش پیامنامه ها و در صورت اشد ضرورت، هم بمباران در نوار مرزی را هماهنگ گرداند.<sup>525</sup> تنها کمبود بمب ها شمار کشته شدگان را در میان شورشیان کاهش داد.

---

<sup>523</sup> س. سینگ- پژوهشگر هندی یک آوند دیگر برای توضیح نگرش منفی افغان ها به ایجاد پاکستان را می آورد: «ظاهر شاه و رژیم او از مدت ها پیش بیخی آشکارا و بی پرده و پیگیرانه با کنگره ملی هند احساس همدردی و همنوایی می کردند.»

Singh S. Economic dimension of Indo-Afghan relations (1947 – 1983). Sengal book distributors, New Delhi, 1994. - P. 6.

هنوز در گرماگرم جنگ جهانی دوم، در سال 1942، دولت افغانستان با بهره گیری از ماموریت س. کریپس در هند بریتانیایی بریتانیایی، مسأله استقلال قبایل مرزی را مطرح نمود. اما جانب بریتانیایی، این طرح و سایر مسائل همانند تخریش کننده را پیش از پایان جنگ جهانی دوم رد کرد.

Khattak, M.A.Kh. A Pathan Odyssey. Oxford University Press, Karachi, 2005. - P. 69

<sup>524</sup> برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به : پانیچکین، یو. ن.، مناسبات پاکستان و افغانستان، و مساله «پشتونستان»، // پاکستان در جهان معاصر، مجموعه مقالات، انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم روسیه، «کتاب علمی»، ص.ص. 316-329.

<sup>525</sup> . PREM 8/1 Tribal disturbances in Afghanistan: appeal for assistance 1945; Afghanistan: disturbances in the Eastern province. Memorandum by the Secretary of State for India, 5<sup>th</sup> September 1945.

در دوره انتقال قدرت در هند بریتانیایی از دولت استعماری به نیروهای سیاسی ملی و نهادهای دو دومینیون هند و پاکستان، جانب افغانی به کنگره ملی هند و گروه های همکار با آن که نزدیک ترین آن جنبش ملی پشتون ها به نام «خدایی خدمتگار» بود، متمایل بود.

هواداران آن به رهبری عبدالغفار خان، در روند دو دهه پیشین، درد سرهای بسیاری را برای اداره استعماری بریتانیا آفریده بودند و در سال های نخست پس از جنگ در صفوف مسلمانان هندی نیز سردرگمی به میان آورده بودند.

همچنین گروه جوانان این جنبش به نام «سرخ پیراهنان» که همچنان به نام «زلی پشتون» (پشتون جوان یا جوانان پشتون) یاد می شدند، به ویژه در بهار سال 1947 در منطقه پیشاور در تکاپو بودند، که آن را عبدالغنی خان، فرزند عبدالغفار خان رهبری می کرد.<sup>526</sup>

مشکل جدی یی را برای مقامات، استان های شمال افغانستان که بیشتر باشندگان آن اقلیت های تباری- تاجیک ها، ازبیک ها، ترکمن ها، و ... بودند؛ می ساخت. حتا پس از چندین دهه در امتداد مرزهای شمالی افغانستان، هزاران تن از گریزیان از آسیای میانه شوروی زندگی می کردند (بزرگترین جامعه آن در اندخوی بود) که بر پایه آمار رسمی افغانستان شمار آنان به نزدیک به نود هزار نفر بدون احتساب زنان و کودکان می رسید.<sup>527</sup> این در حالی بود که کل جمعیت شمال افغانستان نزدیک به 3/5 میلیون نفر می رسید.

سازگارسازی سیاسی و اجتماعی آن ها که برای ده ها سال به درازا کشید، با اوضاع اقتصادی- کمبود زمین، آب و چراگاه ها و همچنین عدم اعتماد مژمن دولت به برخی از محافل شمالیان، به ویژه دسته های پیشین شورشی اوایل سال های دهه 1930 (که در گذشته در جنبش باسماچیان اشتراک داشتند) پیچیده تر می شد.

به رغم شکست نیروهای اصلی سیاسی و نظامی مهاجران در سال های 1931 - 1933 در روند درگیری ها با ارتش منظم افغانستان و مرزبانان و یگان های ویژه شوروی، در شمال افغانستان منبع چشمگیر انسانی باسماچیان سابق باقی مانده بود که رویدادهای جنگ جهانی دوم آن را آشکارا نشان داد.

در آن هنگام، با تلاش های سازمان های اطلاعاتی آلمانی شبکه یی از گروه های جنگی ویرانگر در میان مهاجران آسیای میانه

<sup>526</sup>. South Asia archive, G.L. Mallan collection, box V. NWFP Situation (1947) .

<sup>527</sup>. بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، 1957، پرونده ویژه 39، کارتن 22، پوشه 242، برگ 49.

یی تنیده شده بود که جلو این ماجراجویی خطرناک را توانستند تنها به یمن سازمان های اطلاعاتی شوروی بگیرند.<sup>528</sup>

حتا در سال های دهه های 1940-1950 توده های مهاجر، با آن که دیگر پراکنده شده و به طور جدی روحیه خود را باخته بودند، هنوز ظرفیت های معین رهبری در اختیار داشتند: در حومه شهرگان در روستای دو کوه، رهبر روحانی ترکمن ها - عبدالنظر خدای نظر که بیشتر به نام ایشان خلیفه شناخته شده است، بود و باش داشت.<sup>529</sup>

بسیاری از هم میهنان و پیروان او اسلحه داشتند - در سفارت شوروی در کابل مطمئن بودند که ایشان خلیفه می توانست در سال های دهه 1950 چند ده هزار نفر جنگجوی مسلح به میدان بیاورد.<sup>530</sup> با این حال، به دشوار بتوان گفت که چنین چیزی مقرون به واقعیت بوده باشد. هر چند هم هرگاه رویدادهای سال های 1929-1931 را در نظر بگیریم هنگامی که ایشان خلیفه و همراهان او به دعوت همکاری کابل پاسخ دادند، همانا دسته های ترکمن در بهار 1931 ضربه خردکننده یی بر نیروهای ابراهیم لقی وارد آوردند و با این کار سایه تهدید نظامی - سیاسی را از سر رژیم نادر شاه در شمال برداشتند.

دولت افغانستان در قبال مهاجران برخوردار گزینشی داشت. برای مثال، کماکان به پرداخت یارانه به بازماندگان امیر بخارا - سید عالم خان، که نمی توانستند از سپرده های پدر شان (که به سال 1942 درگذشته بود)، و از سوی بریتانیایی ها [شاید در یکی از بانک های هند بریتانیایی - گ.ک.] مسدود شده بود، برداشت نمایند، ادامه می داد.

در اواخر سال های دهه 1950 در کابل 15 پسر و 19 دختر امیر پیشین بود و باش داشتند. در پایتخت افغانستان همچنین شمار بسیاری از اعضای سازمان هواداران امیر زیر نام سازمان «خوشبختی بخارا و ترکستان» که با حمایت انگلیسی ها پی ریزی گردیده بود، بسر می بردند. رهبر رسمی آن، جنید الله خواجه -

---

<sup>528</sup> برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به یور تیخانف، نبرد افغانی استالین.

<sup>529</sup> م. ف. سلینکین به اشتباه او را رهبر روحانی ناقلان پشتون در شمال افغانستان می داند. نگاه شود به «افغانستان: اپوزیسیون و دولت در سال های دهه های 60-70 سده بیستم»، سیمفیروپل، 2004، ص. 186.

**یادداشت:** به گمان غالب، این اشتباه از آن جا ناشی شده است که باشندگان شمال، از جمله ناقلان پشتون در کل به ایشان خلیفه ارادت داشته اند. پدرم الحاج نیک محمد خان در زمینه به من گفت که این درست است. ایشان خلیفه مورد احترام مردم بود. -گ.

<sup>530</sup> بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، 1951، پرونده ویژه 33 ب، کارتن 4، پوشه 226، برگ 13.

عموی فیض الله خواجه - رییس جمهوری خلق بخارا که در شوروی سرکوب گردیده بود، شمرده می شد.

بخشی از مهاجران سرشناس، در کشورهای دیگر پناه یافتند. به سال 1951 کور شیرمت (شیر محمد کور) رهسپار ترکیه، عثمان خواجه پولاد خواجه یف- رییس سابق کمیته اجرایی مرکزی جمهوری خلق بخارا و سپس هم یکی از رهبران سازمان ضد شوروی «ترک ملی برلیگی» به پاکستان رفت.<sup>531</sup>

بخش کوچکی از مهاجران عادی نیز رهسپار هند (نزدیک به 3000 نفر)، پاکستان (نزدیک به 200 نفر)، ترکیه و کشورهای دیگر، از جمله غرب گردیدند. تنها شمار کمی از مهاجران (در حدود 100 نفر) ابراز تمایل به بازگشت به میهن تاریخی خود نمودند. با این همه برخی از بخارایی های باشنده کابل (اعم از بازرگانان، آموزگاران، کتابفروشان و ...) فرزندان خود را برای آموزش به شوروی فرستادند.<sup>532</sup>

دولت افغانستان هیچگاهی به مهاجران اعتماد نمی کرد. به خصوص پس از خیزش گروهی آن ها در برابر رژیم نادر شاه در اوایل سال های دهه 1930 زیر درفش جنبش ابراهیم بیک لقی. برای اسکان دادن مهاجران «نامطلوب» در کابل اداره ویژه یی دایر شده بود.

بیشترین جا به جایی پناهگزیانان ازبیک، تاجیک و... که شمار آنان نزدیک به 4 - 5 هزار خانوار می رسید... از اواخر سال 1944 تا سال 1946 رخ داد. در این حال، مقامات ناتوان تر از آن بودند که بتوانند منافع مهاجران را بر آورده سازند. به آن ها زمین های بایری در نواحی گرشک، چخانسور و فراه داده شده بود. گرما، گرسنگی و بیماری بسیاری از آن ها را از پا در آورده بود.

در عین حال، در زمین هایی که آن ها بارور ساخته بودند، افراد وفادار به دولت را از استان های وردک، سلیمانخیل، مومند و دیگر قبایل پشتون که به گونه سنتی در استان مشرقی زندگی می کردند، اسکان دادند. تنها به تاریخ 13 اگست 1948 بود که پادشاه فرمانی صادر کرد که بر طبق آن همه مهاجران حقوق برابری با افراد تبار برتر کشور (پشتون ها) به دست آوردند. با آن هم، این فرمان زمان درازی به روی کاغذ مانده بود.

---

<sup>531</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، 1951، پرونده ویژه 33 ب، کارتن 4، پوشه 226، برگ 14.

<sup>532</sup>. FO 371/69461.

گزارش سفارت بریتانیا در کابل به وزارت خارجه تاریخی 16 جون 1949.

در بالا یاد آور گردیدیم که مقارن با اواخر سال های دهه 1940 مهاجران آسیای میانه یی درست همانند باشندگان بومی شمال افغانستان، به ویژه نمایندگان اقلیت های تباری، با دشواری های جدی اقتصادی دست به گریبان بودند که کمبود زمین از مهم ترین آن ها بود.

برای چرخاندن زندگی یک خانواده سنتی در این جا دست کم به 20-30 جریب زمین بارور نیاز بود. با این هم، خانواده های مهاجر آمده در سال های پیشین، کشتزارهایی تا 100 جریب یا بیشتر از آن در اختیار داشتند.

شاه محمود خان- نخست وزیر برای بررسی وضعیت در مناطق شمال سفر بازرسی طولانی یی داشت. او از تاریخ 30 دسامبر 1948 تا 26 فیبروری 1949 در شمال بسر برد. انگیزه اصلی سفر او آوازه های پخش شده در باره تبلیغات شوروی ها در میان مهاجران و باشندگان بومی شمال و نیز موارد فساد مقامات محلی بود. در روند بازدید، صدر اعظم متقاعد گردید که بخشی از مهاجران، به ویژه ترکمن ها به راستی به آسیای میانه شوروی باز گردیده اند. همچنان شماری دیگری از آن ها نیز ابراز آمادگی نموده اند که به میهن خود برگردند.

با این حال، مشکل جدی تر، سرازیری کنترل ناپذیر مهاجران به استان قطغن بود که منجر به درگیری با مردم بومی گردیده بود.

همچنان تنش هایی در روابط باشندگان بومی با ناقلان پشتون از استان های مشرقی و جنوبی بود. به خصوص به خاطر این که پشتون ها از پشتیبانی مقامات محلی برخوردار بوده و بیشتر آن ها خود را نمایندگان قوم برتر می شمردند. پشتون ها خود نیز مشکل آفرین بودند- چه، برنامه جا به جایی آن ها به شمال، برخاسته از کمبود مزمین در جنوب و خاور کشور بود.

در واقع، دولت با این کار تلاش می ورزید با پراگنده ساختن و متفرق ساختن گروه قومی پشتون در سرتاسر کشور، تهدید حاکمیت خود را کاهش بخشند. و سر انجام هم این اقدامات به عنوان تلاشی برای ایجاد مانع برای نفوذ شوروی در شمال ارزیابی می شد. والی قطغن در گفتگویی در اکتبر 1951 با یک دیپلمات بریتانیایی، امکان گسترش اندیشه های کمونیستی را در استان زیر اداره خود منتفی دانست. او بر آن بود که چنین خطری تنها می تواند از لایه های آموزش دیده در کابل برخیزد.<sup>533</sup>

دادن بخش شایان توجهی از زمین های پربار شمال برای خاندان شاهی و کرسی نشینان بالایی نزدیک به آن، گره دیگری بر گره

<sup>533</sup> . FO 371/92085 19<sup>th</sup> October 1951, Communism in Afghanistan

کور مشکل در این بخش کشور می افزود. این زمین ها (در ناحیه پلخمری و...) با کار اجباری توانفرسای باشندگان بومی به بار می نشست. صاحبان اصلی این زمین ها نخست وزیر پیشین- هاشم خان که زمانی وزیر داخله (کشور) و در عین زمان رییس موسسه کشاورزی کشور بود و نیز شاه محمود - صدر اعظم بودند.<sup>534</sup>

با این حال، سفر نخست وزیر اثر مثبتی داشت- گفتگوی رو در رو با مردم به او اجازه داده تصور واقعی تری از وضعیت در یکی از آشفته ترین بخش های کشور پیدا کند.

یکی از پیامدهای اقتصادی بازدید شاه محمود خان از شمال، تصمیم دولت برای توسعه تولید قند نیشکر (ساختن کارخانه قند بغلان) و نیز توسعه صنعت پنبه بود. او همچنین توسعه بیشتر کشت برنج را که در این دوره با رکود رو به رو شده بود، تشویق کرد.

از رویداد مهم حیات سیاسی پس از جنگ افغانستان- انتخابات مجلس شورای ملی در نیمه نخست اپریل 1949 بود. شورای ملی هر سه سال انتخاب می شد. به سال 1949 دوره هفتم آن شکل یافت.

در واقع، تنها همین انتخابات امیدواری هایی را پدید آوردند که شورای ملی، پارلمان واقعی خواهد گردید. مجلس سنا (اعیان) متشکل از پنجاه نفر بود که به طور مستقیم از سوی پادشاه انتصاب می گردید. این کار تا حد زیادی نامزدی برخی از مهره های «رنگین چهر» (برجسته) را فراهم کرد. برای مثال، از کابل، داکتر محمودی- سیاستمدار دارای گرایش های چپ و از هرات، صلاح الدین سلجوقی- سیاستمدار ملی گرا با پیشینه وزین مذهبی- سیاسی.

در دوره گذشته انتخابات، روند آن به شدت از بالا کنترل می گردید. بنا به درخواست والی مردم جمع شده و در جلسه نامزدهای نمایندگان از بالا پیشنهاد می گردید.<sup>535</sup>

این بار دولت آشکارا در فرآیند انتخابات در کابل و اکناف کشور دخالت نکرد. اگر چه برخی از اعضای آن، از جمله نخست وزیر- شاه محمود خان، در پی اعمال نفوذ در کرسی های نمایندگی بودند. موازی با آن انتخابات اعضای شوراهای

---

<sup>534</sup>. نگاه شود به گزارش اسکوایر- سفیر بریتانیا در کابل به لندن: FO 371/75624, 4<sup>th</sup> April 1949, Conditions in Northern Afghanistan. Tour by the Afghan Prime Minister

یادداشت گزارنده: این در حالی است که هنگامی که خاندان نادر خان از هند بریتانیایی به کابل آمدند، یک وجب زمین هم در این جا نداشتند. گ.

<sup>535</sup>. FO 371/75625, May 16<sup>th</sup> 1949, Elections for the Afghan National Council



مشورتی ولایتی نیز برگزار گردید. انتخابات سال 1949 در شورای ملی نخستین آزمون نیروهای نوپای اپوزیسیون گردید که بیخی پیروزمندانه از این کانال نفوذ بر جامعه و دولت بهره برداری نمود.

وضعیت سیاسی داخلی افغانستان در پاییز 1949 بدتر شد. در ماه اکتبر، شاه فرمانی را در باره تشکیل شورای عالی دولت صادر کرد. فاکت بسیار بارز در این میان، تقویت موقعیت پسر عمو و شوهر خواهر شاه - سردار داوود بود که حق کنترل ارتش، وزارت امور داخله (کشور) و وزارت مخابرات و نیز ریاست مستقل قبایل را به دست آورده بود. در واقع، او تنها گرداننده سیاست داخلی کشور شد، که این کار به خودی خود می توانست موجب اصطکاک با نخست وزیر برحال - هاشم خان گردد. نکته مهم این بود که داوود کنترل بر دو نیروی اصلی دولت افغانستان - ارتش و قبایل افغان (پشتون) را به دست آورده بود.

هرم دیگر قدرت به عبدالمجید زابلی<sup>536</sup> سپرده شده بود که به سال 1948 رهسپار امریکا گردیده بود، مگر، بار دیگر با پذیرفتن پیشنهاد مقامات بالایی دولت برای کار در کرسی وزارت اقتصاد ملی و نظارت بر وزارت های دیگر بخش، به کشور برگشته بود.

---

<sup>536</sup>. عبدالمجید زابلی - تاجیک تبار از هرات، به سال 1902 پا به گیتی گذاشت. در آوان جوانی کار را از گمرک هرات آغاز کرد. سر از سال 1920 در مسکو به سر می برد - جایی که با موفقیت به کسب و کار بازرگانی می پرداخت. در طول جنگ داخلی در افغانستان در سال 1929 به عنوان میانجی میان رهبری شوروی و شاه سرنگون شده - امان الله خان عمل می کرد.

در اوایل سال های دهه 1930 در افغانستان نخستین بانک و نخستین شرکت سهامی را در کابل پی ریزی کرد. مگر با این هم، کسب و کار اصلی خود را در زادگاهش - در هرات پیش می برد.

در سال 1936 سفر دور و درازی را به اروپا برای به دست آوردن وام آغاز کرد. از سپتامبر 1938 در کرسی وزیر تجارت و سپس هم اقتصاد ملی گماشته شد. در سال های 1939 و 1941 گفتگوهایی را با رهبران آلمان در باره همکاری های اقتصادی پیش برد. او هوادار ایجاد محور برلین - بغداد - کابل بود. در اوایل 1941 برای درمان به خارج از کشور رفت و چندین سال در آلمان و سویس به سر برد و سر انجام به سال 1946 به میهن بازگشت.

FO 371/52293 1946. Records of leading personalities in Afghanistan.

زابلی به سال 1948 بار دیگر به سمت وزیر اقتصاد ملی گماشته شد. در اواخر سال های دهه های 1940 - 1950 به پویایی های پر شور سیاسی پرداخت و تقریباً با همه گروه های سیاسی به میان آمده در آن سال ها تماس داشت.

در فرجام هم سال های دراز تا زمان مرگ خود در سن صد و اند سالگی در امریکا زندگی کرد.



سراجام هم یک نکته بسیار مهم دیگر، افزایش توجه افغانستان به مساله «پشتونستان» بود که جانب افغانی آن را چونان ضیاع حقوق پشتون ها که در پی پارتیشن هند بریتانیایی در ترکیب پاکستان در آمده بود، ارزیابی می کردند.

این گرایش بی پرده در هفته های نخست پس از تاسیس شورای عالی دولت ها پدیدار گردید- در گستره قبایل پشتون، ظاهرا از طریق انتخابات، «اسامبله های ملی» نام نهاد آغاز به تشکل نمودند. یکی از این اسامبله ها را در وزیرستان فقیر ایپی- استاد شناخته شده (از زمان جنگ جهانی دوم) در زمینه راه اندازی انتریگ های بین المللی رهبری می گردد.<sup>537</sup>

در گستره قبایل (منطقه زیر اداره دولت فدرال، اما برخوردار از خود مختاری گسترده در امور داخلی Federally Administered Tribal Area /FATA) که در ترکیب دولت پاکستان شامل شده بود، نمادهای دولتی پدیدار گردیده بود- مانند «درفش ملی پشتونستان» و ...

در اوایل سال های دهه 1950 در کابل ایجاد «فوند مخصوص پشتونستان» اعلام گردید، که زیر پوشش ریاست مستقل قبایل (زیر نظر سردار داوود- وزیر وقت داخله) بود. روزنامه های کابل همه روزه گزارش هایی در باره کمک های مالی خیرخواهانه برای حمایت از پشتون های خارجی از اعانه نیم میلیونی (به پول افغانی) «افغانستان بانک» (Afghanistan bank) گرفته تا اعانه های ناچیز افغان ها عادی به چاپ می رساندند.

اقدامات جانب افغانی اساسا دارای بار تبلیغی بود. «اسامبله های ملی» نتوانستند در گستره مرزی باختری پاکستان پایدار نمایند. با این هم، این هراس پدید آمد (به ویژه در میان آگاهان بریتانیایی) که جدایی طلبی پشتونی در گستره قبایل می تواند به کابل سرایت نماید و در آن جا در باره ایجاد پشتونستان مستقل اعلام نمایند.<sup>538</sup>

<sup>537</sup>. British documents on foreign affairs: reports and papers from the Foreign Office COI/Confidential print. Gen. eds P. Preston and M. Partridge. Part V, From 1951 through 1956, Series B, Near and Middle East 1951. Ed. Bulent Gokay. Volume 1. Afghanistan, Persia and Iraq, Bethesda, MD : LexisNexis, 2005. P. 5.

<sup>538</sup>. دولت افغانستان برای نخستین بار مساله اعطای استقلال به قبایل پشتون گستره مرزی هند بریتانیایی را هنوز در سال 1942، هنگامی که هیات کریپس (C. Cripps) در هند به سر می برد، مطرح کرده بود، اما بریتانیایی حل مساله استاتوس آینده مستعمرات خود را تا پایان جنگ به تعویق انداختند.

در تابستان سال 1947، در آستانه تقسیم هند، [شاه محمود خان-گ.] - رییس کابینه افغانستان در لندن گفتگوهایی را انجام داد، جایی که به او اعلام گردید که استان مرزی شمال باختری، بخش جدایی ناپذیری از هند (صرف نظر از پیکربندی (کانفیگوراسیون) دولتی- سیاسی نو آن) بود و خواهد ماند.

اختلافات افغانستان و پاکستان و مساله پشتونستان به پیمانہ شایان توجهی زمینہ ساز نزدیکی میان ہند و افغانستان گردیدند. ہر چند ہم آن گونه کہ آگاہان بریتانیایی می پنداشتند، رہبری جمہوری سکولار ہند جواہر لعل نہرو و رہبران دولت مستبد (اتوکراسی) اسلامی افغانستان ہیچ وجہہ مشترکی با ہم نداشتند.<sup>539</sup>

با این ہم، رہبران وقت پاکستان دید دیگری داشتند- آن ہا باور داشتند کہ افغانستان و ہند در جولای 1949 سازشنامہ سری یی را در بارہ ہمکاری در مسالہ کشمیر کہ موجب کشیدگی میان دو کشور نوپای آسیای جنوبی (جمہوری ہند و جمہوری پاکستان) گردیدہ است، امضاء نمودہ اند.

بر پایہ این سازشنامہ، گویا ہندی ہا در صورت پیروزی نظامی وعدہ سپردہ بوودند سرزمین ہای کرانہ ہای باختری رود سند را بہ افغانستان بسپارند.<sup>540</sup> ختک- دیپلمات و سیاستمدار پیشکشوت

---

این کار افغان ہا را بر آن بر انگیخت کہ تقاضای خود را برای بررسی جامعہ بین المللی، از جملہ در سازمان ملل متحد مطرح نمایند، و همچنین کارزار حمایت عملی و تبلیغاتی از هواداران وضعیت خاص پشتونستان را بہ راہ بیندازند.

بہ گفتہ محمد اسلم خان ختک- یکی از کارمندان پیشکشوت دولتی و دیپلماتیک پاکستان، رہبری افغانستان در سیمای داوود خان و دیگر نمایندگان خاندان یحیی خیل [در این بازی-گ.] نسبت بہ ہمتایان پاکستانی خود برتری ہایی در زمینہ داشتن تجارب بیشتر در مانور دہی ہا در مسایل بین المللی و سیاسی برخوردار بوودند.

Khattak, Mohammad Aslam Khan. A Pathan Odyssey. Edited with a Foreword by James W. Spain. Karachi, Oxford University Press, Second. Ed., 2005. - P. 69, 74-75.

<sup>539</sup> .Stephens J. Horned moon. An account of a journey through Pakistan, Kashmir, and Afghanistan. Ernest Benn Limited, L., 1966. - P. 267.

<sup>540</sup> . **یادداشت نگارندہ:** شایان یاد آوری است کہ در بارہ مشی ابزاری و منفی ہند در مسایل افغانستان در کشور ما کمتر پرداختہ شدہ است. ہند پیوستہ کوشیدہ است افغانستان را در برابر پاکستان بر انگیزد تا آن کشور را زیر فشار گاز انبری از دو سو قرار دہد و فروپاشاندد. پاکستان ہم در برابر، با بہرہ گیری از ابزار بنیادگرایی و تند روی اسلامی کوشیدہ است دولت ہای اولتراناسیونالیستی حاکم بر افغانستان را کہ در گذشتہ از پشتیبانی شوروی پیشین (کہ در پی نابودی پاکستان بہ منظور راہبایی بہ آب ہای گرم بود) برخوردار بوودند و کنون مورد حمایت امریکا، انگلیس و اسراییل (برای کنترل پاکستان) قرار دارد، تا مرز نابودی زیر فشار سهمگین بگیرد.

این گونه، رویاروی ہای ہند و پاکستان، افغانستان را بہ کارزار کشمکش ہای بی پایان دو قدرت منطقہ یی مبدل ساختہ و زیان ہای فراوانی بہ آن رساندہ است. بہ گونه یی کہ ہستی آن را زیر سوال بردہ است. راہ برونرفت از این تنگنا این است کہ با روی کار آمدن یک دولت فراگیر ملی در افغانستان، بہ ادعای بی مورد و بی پایہ افغانستان بر پاکستان پایان دادہ شود و با عقد یک قرار داد عدم مداخلہ در

پاکستانی می نگارد: «هیچ مدرکی دال بر موجودیت چنین سازشنامه‌ی در دست نیست. اما کابل به مطالبات خود در باره راه اندازی همه‌پرسی (رفراندوم) در مناطق قبایلی که به باشندگان شانس انتخاب استقلال را بدهد، ادامه می‌داد- این کار در هنگام تقسیم هند، وقتی که می‌توانستند تنها بین پاکستان و هند یکی را برگزینند، انجام نشده بود.»<sup>541</sup> ختک- پشتون‌تبار، که در عین زمان تجربه کار در افغانستان را در دوره بین دو جنگ جهانی (interwar) به عنوان نماینده بازرگانی برای دولت هند بریتانیایی داشت، در اوایل سال 1953 به کرسی دبیر اول هیات دیپلماتیک پاکستان دیگر مستقل در کابل گماشته شد.

ختک به بهره‌گیری از رشته‌های دیگری هم امیدوار بود. پدرش قلی خان که سال‌های بسیار در خدمت بریتانیایی‌ها بود، خدمات ارزنده‌ی وی را در گرماگرم جنگ داخلی سال 1929 [در برابر امیر حبیب‌الله کلکانی-گ.] برای خاندان یحیاخیل که در افغانستان روی کار آمدند و تا اواخر سال‌های دهه 1970 در قدرت ماندند؛ انجام داده بود.

---

امور یک دیگر زیر نظارت سازمان ملل به اجرای «خط دیورند» پایان داده شود. -گ

<sup>541</sup> . Khattak, M.A.Kh. A Pathan Odyssey ... P. 69 – 70

خود ختک بر آن بود که بهترین گزینه برای حل مشکل پشتون- ایجاد کنفدراسیون پاکستان و افغانستان خواهد بود. او این اندیشه را برای هماتایان افغانی خود در طول مدت ماموریت دیپلماتیک خود در کابل ابراز می‌داشت. ختک یکی از دلایل شکست گفتگوهای میان پاکستان و افغانستان در این باره را دسیسه‌های سازمان‌های اطلاعاتی دو کشور می‌خواند، که تا حد زیادی قرین به واقعیت است. همان‌جا، ص. 80

**یادداشت گزارنده:** ایجاد کنفدراسیون میان پاکستان و افغانستان عملی نیست. در گام نخست، بنا به مخالفت امریکا، روسیه، هند و ایران و نیز کشورهای آسیای میانه که هیچ‌کدام در ایجاد آن ذینفع نیستند. هر یک به دلایل خود شان. حال می‌گذریم از این که باشندگان شمال افغانستان که نزدیک به 65 درصد نفوس یعنی اکثریت باشندگان کشور را تشکیل می‌دهند؛ به هیچ‌رو آن را نخواهند پذیرفت.

ممکن است ایجاد کنفدراسیون مساله پشتون را برای چندی حل نماید. مگر، دیری نخواهد گذشت که این کار منجر به تجزیه کنفدراسیون بنا به نشانه‌های تباری و زبانی خواهد گردید. از سوی دیگر، هرگاه از دیدگاه تیوریک حل مساله پشتون با تشکیل کنفدراسیون میان افغانستان و پاکستان ممکن پنداشته شود، مشکلات دیگری که در این کنفدراسیون در بخش شمالی آن پدید خواهد آمد، بارها پیچیده‌تر از مساله پشتون خواهد بود. چون پای کشورهای تاجیکستان، ازبیکستان، ترکمنستان و ایران را با پشتیبانی روسیه و هند در مساله خواهد کشاند که پیامدهای آن را دشوار است پیش‌بینی نمود.

تنها راه خردورزانه حل دمکراتیک و دادگرانه مساله پشتون- ایجاد اتحادیه منطقه‌ی میان سه کشور ایران، پاکستان و ایران است. -گ.

با این حال، این بازی، نیمرخ دیگری هم داشت- ختک و همکاران او با سیاستمداران مجربی سر و کار داشتند که در کوره دسیسه های لندن در برابر مسکو و بر عکس دسیسه های مسکو در برابر لندن، پخته و گداخته شده بودند و سال های بسیاری همانا همیم گونه دسیسه ها سرشت موقوف بی طرفی افغانستان را تشکیل می دادند. پاکستان در آن برهه چنین سیاستبازان ماهر و ورزیده یی نداشت. از جمله به اندازه کافی وارد و آگاه در مسائل پیچیده مرزی.

این واقعیت که دولت جوان پاکستان عضو جامعه کشورهای کامنولت (مشترک المنافع یا همسود) بریتانیا گردیده بود، برای آن حمایتی را در درون ساختار جدید بین المللی سیاسی تضمین نمی کرد. چنین پنداشته می شد که پیوستن پاکستان به جرگه کشورهای خانوداه مشترک المنافع انگلیس می تواند به این بینجامد که افغانستان در حوزه نفوذ شوروی برود.

افسانه تهدید شوروی، حتی اندیشه ناپایدار و زود گذر مبدل ساختن افغانستان به «سنگر آسیای جنوبی» («باستیون آسیای جنوبی») را سر از نو زایید که برای تحقق بخشیدن به آن، احیای طرح لنکستر و گسیل مقادیر زیاد جنگ افزار و ساز و برگ که در سال 1948 در بندر کراچی گیر مانده بود، به آن کشور در نظر گرفته شده بود.<sup>542</sup>

در بالا بارها یاد آور شدیم که میزان نفوذ ایدئولوژیک شوروی در افغانستان در سراسر تاریخ گذشته روابط شوروی و افغانستان بس کمرنگ بوده است. ارزش های جهان بینی و سیاسی شوروی برای بیشتر باشندگان آن کشور بیگانه بود و راستش خود همسایه شمالی آن در عمل به دنبال پخش چنین چیزی (گستره جویی ایدئولوژیک) نبود.

آن چه مربوط به حضور اقتصادی شوروی می گردد، در سال های نخست پس از جنگ، این حضور بنا به دلایل واضح به چند موافقت نامه ها و پروژه همکاری: عرضه سوخت به شمال افغانستان، گسیل مهندسان برای ساخت ذخیره سوخت در مزار شریف و هرات و... محدود می شد.

با این هم، به زودی به ابتکار کابل، این همکاری آغاز به گسترش کرد- افغان ها در بهره برداری از خاستگاه های نفتی در گستره مرزی در شمال ذینفع بودند و امیدوار به جذب کارشناسان

---

<sup>542</sup> در این کارروایی که در اواخر اپریل 1951 برنامه ریزی شده بود، بریتانیای کبیر حتی با برگ هند هم بازی می کرد. رهبری هند در برنامه داشت و امی به میزان ده میلیون روپیه با شرایط سهل به دسترس افغانستان بگذارد که در واقع، به افغانستان هدیه داده می شد و یک محموله جنگ افزار را هم به دسترس آن کشور می گذاشت.

- DO 35/2471A Afghanistan, 21, 26 April 1951..

شوروی در این کار بودند، با آن که در پی اعطای امتیازاتی به نمایندگان دیگر کشورهای خارجی نبودند.<sup>543</sup> در این میان، روند سیاسی داخلی در افغانستان به گونه فزاینده‌ی اشکال پیچیده تری را به خود می‌گرفت. در فرمان دوم نوامبر 1949 شاهی اهداف تاسیس شورای عالی دولت تبیین شده بود - فراهم آوردن مشی وفاداری به پادشاه و شاهی مشروطه، رعایت حقوق افغان‌ها در هر دو سوی مرزهای افغانستان و پاکستان و...

در این حال، اعلام گردیده بود که منافع ملی باید بالاتر از منافع فردی قرار بگیرد. وحدت ملی - سنگ بنای اولیه و نیروی اخلاقی اصلی است.

شاه هم میهنانش را فرا خواند از بذل هیچگونه مساعی برای زدودن اختلافات داخلی دریغ نوزند. از هرج و مرج و اختلال بهره‌یزند و جلو آن را بگیرند و با تقویت دولت - زمینه تدوین اصلاحات اداری، اقتصادی، آموزشی و سایر ساماندهی‌ها را فراهم سازند. انتخاب و مجازات مقامات دولتی دیگر باید بر پایه عدالت و برابری، مطابق قوانین کشور صورت گیرد.<sup>544</sup>

اقدامات دولت، که برخاسته از راسیونالیسم (عقلانیت، خردورزی) مدیریتی و نیز ملاحظات رسمی سیاسی بود، در فضای واقعی اجتماعی روی دست گرفته شده بود که ویژگی آن حفظ بسیاری از خصوصیات جامعه سنتی (حفظ ساختار قبیله‌ی تبار برتر کشور - پشتون‌ها و ...) بود.

عامل مهم زندگی اجتماعی و سیاسی افغانستان در سال‌های دهه‌های 1930-1950 نقش چشمگیر روحانیت در آن بود. «بافت مذهبی کشور چنین می‌نمود:

85٪ - سنی [ (حنفی) - گ. ]،

10٪ - شیعه [ (جعفری اثنا عشری) - گ. ]،

---

<sup>543</sup> بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی - سیاسی روسیه، فوند 82، پرونده ویژه 2، کارتن 1127، برگ 186.

برگرفته از یادداشت صورت مجلس پذیرایی از سلطان احمد خان - سفیر افغانستان در مسکو به تاریخ 22 اگست 1952.

تا جایی این روند [روند گسترش همکاری‌ها میان شوروی و افغانستان - گ.] زیر سایه فشار توسعه تشبثات امریکایی‌ها رفته بود. - افزون بر پروژه هلمند، که از سوی کمپانی موریسون - نادن به نمایندگی از شرکت نفت کالیفرنیا پیش برده می‌شد، آن‌ها قراردادی را در عرصه تفحص و اکتشاف نفت در افغانستان برای مدت ده سال امضاء نموده بودند. امریکایی‌ها همین گونه در بافتار میسیون فنی سازمان ملل در افغانستان پیشگام و پیشتاز بودند.

<sup>544</sup> متن فرمان شاهی تاریخی 1949/11/2 در جریده «اصلاح» به چاپ رسیده بود. برگردان انگلیسی آن و یادداشت توضیحی پیوست آن در میان اسناد و مدارک سفارت بریتانیا در کابل موجود است. FCO-1949 .

2-3 درصد [شیعه-گ.] اسماعیلی،

5/ درصد-، هواداران مذهب احمدیه (قادیانی)

1/5 درصد- پیروان سایر مذاهب.<sup>545</sup>

بخش شایان توجه قوه قضایی در سیمای دادگاه های شرعی، دارالوکاله ها و هم کنترل معینی در عرصه آموزش و پرورش به شمول برنامه های آموزشی (نصاب تعلیمی) در همه نهادهای آموزشی بدون استثناء در دست روحانیت مانده بود.

بنا به سنجش دیپلمات های شوروی، شمار روحانیون از همه قماش ها در افغانستان در آن هنگام به 180,000 نفر می رسید. این در حالی بود که شمار باشندگان کشور نزدیک به 12 میلیون نفر برآورد می شد. بر پایه گزارش سفارت شوروی در کشور 3630 نفر آموزگار سرگرم آموزشدهی بودند که از جمله نیم آنان را ملاها تشکیل می دادند. شمار انتلگنت ها (فکریون)<sup>546</sup> به هفتاد هزار نفر و دانش آموزان نزدیک به 115 هزار و نفر کارگران نزدیک به 15000 نفر می رسید.<sup>547</sup>

روحانیون از امتیازات شایان توجهی برخوردار بودند. از دارایی های آن ها مالیات گرفته نمی شد، جامعه دینی بودجه یی را که دولت در اختیار آن ها می گذاشت، بنا به صوابدید

---

<sup>545</sup>. یادداشت گزارنده: بویکو در این جا دچار اشتباه شده و این آمار را که در باره بافت مذهبی پاکستان است، برای افغانستان آورده است. چون در افغانستان پیروان مذهب احمدیه (قادیانی ها) اصلا زندگی ندارند. به گمان غالب، بافت مذهبی افغانستان قرار زیر است:

- نزدیک به 79-80 درصد سنی (حنفی)
- نزدیک به 19-20 درصد شیعه (از جمله هزاره ها، قزلباشان و اسماعیلیان)،
- درصدی بسیار ناچیز اهل هنود که تعداد آن ها به چند هزار نفر می رسد.
- شاید هم شمار بسیار کم یهودی که بسیاری از ایشان به خارج از کشور مهاجرت کرده اند.
- شمار اندکی هم آتش پرستان که در هرات و استان های باختری کشور بود و باش دارند-گ.

<sup>546</sup>. کلمه انتلگنت (انتلجنت) به زبان پارسی دری به گونه نادرست- روشنفکر ترجمه شده است. ترجمه دقیق این کلمه فکریون- کسانی که به کارهای فکری و مغزی اشتغال دارند، مانند کارمندان دولتی، ناشران، آموزگاران، استادان دانشگاه و... است. در متن هم منظور از کلیه کسانی است که به کارهای فکری اشتغال دارند.

در باره روشنفکر، من دیدگاه هایم را در سخنرانی یی که در سال 12 اگست 2002 در مسکو داشتم، به تفصیل بازگو نموده بودم که فشرده آن در ص. 263 کتاب افغانستان به کجا می رود؟ بازتاب یافته است-گ.

<sup>547</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، سال 1957، پرونده ویژا [39، کارتن 14، پوشه 241، برگ های

10-8.

خود به مصرف می رساندند. جالب این این است که این و دیگر امتیازات به روحانیون پیرو مذهب تشیع داده نمی شد.<sup>548</sup> ملاهای مساجد جامع کابل [شاید منظور از مسجدهای پل خشتی، شاه دو شمشیره، شهر نو، عیدگاه و ارگ باشد]-گ. [از دولت کمک هزینه ماهانه یی بین 200 - 500 افغانی می گرفتند. معاش خادمان مساجد عادی بین 100-200 بود. برای آن ها همچنان لباس های رایگان داده می شد. در پایتخت، به ملاها کوپون هایی داده می شد که با آن ها می توانستند در فروشگاه های ویژه مواد غذایی را به بهای ارزان دریافت دارند.

تا سال 1956 نور المشایخ- رهبر روحانی با نفوذ، سرکرده واقعی روحانیت در افغانستان بود. پس از [درگذشت-گ.] رییس خاندان مجددی- حضرت فضل عمر خان (معروف به ملای شور بازار)، پسر بزرگش- حضرت شیر پاچا جان- ابراهیم مجددی جانشین او گردید. نماینده دیگر این خاندان، فضل احمد خان- رییس سنای افغانستان بود. نفوذ این خاندان در میان قبایل پشتون ولایات جنوبی، قندهار و غزنی گسترش داشت.

خاندان سرشناس مذهبی دیگر- خاندان نقیب بود که نمایندگان برجسته آن- برادران شیر آقا علی و افندی جان- فرزندان نقیب بغداد<sup>549</sup> بودند. پیروان او در استان مشرقی و در هر دو سوی مرز افغانستان و پاکستان زندگی می کردند. در آینده، افندی جان که نام کامل او- شاه آقا سید احمد ابن سید حسن بغدادی (سید احمد گیلانی) است، از شهرت بیشتری برخوردار گردید. از جمله در عرصه سیاسی.

در اواخر سال های دهه 1950 او در مدرسه (دارالعلوم) پغمان درس می خواند. او زبان انگلیسی را خوب می دانست و نسبت به برادر بزرگتر خود که با نادیده گرفتن احکام اسلام پنج همسر گرفته و مشروبات الکلی می نوشید و ... از اعتبار بسیار بیشتری برخوردار بود.

افندی جان از همان آوان جوانی، دیدگاه های بسیار لیبرال داشت و بر آن بود، که افغانستان باید از دستاوردهای تمدن غرب در حوزه علم و فناوری بهره مند گردد.

او در عین زمان، پایین بودن تراز دانش روحانیون مسلمان را در مسائل شرعی با برخورد انتقادی ارزیابی می کرد و رسالت خود می پنداشت تا اسلام را از انحرافات پاکیزه بسازد. افندی

---

<sup>548</sup>. این گونه تبعیض مذهبی تا دوره ریاست جمهوری ببرک کارمل ادامه داشت. تنها در دوره او بود که روحانیون اهل تشیع نیز مشمول امتیازات دولتی شدند.-گ.

<sup>549</sup>. منظور از خاندان پیر گیلانی است که سلطان عثمانی به رییس این خاندان- شیخ عبدالقادر گیلانی(جیلانی)، پیشوای طریقه قادریه، لقب نقیب الاشراف داده بود و در میان مردم به نقیب بغداد یا پیر بغداد معروف بود.-گ.



جان خود را از پیروان جدیدیسم به شمار می آورد<sup>550</sup> و در اواخر سال های دهه 1950 از سوی برخی از آگاهان چوگان نماینده جریان بورژازی ملی در اسلام و سیاست شمرده می شد<sup>551</sup> و برای دولت و هوادانش نسبت به خاندان مجددی پذیرا تر بود.

سومین نفر در سلسله مراتب چهره های با نفوذ اسلامی در این دوره، گل آقا جان آخند زاده تگابی از پروان بود، که لقب فخر المشایخ را داشت. پدر او، ملای تگاب لقب شیخ الاسلام داشت. او در تگاب مدرسه «خالدیه»<sup>552</sup> را تاسیس نموده بود. امیر امان الله خان به خاطر خدماتش در مبارزه با انگلیسی ها، به او مستمری مادام العمر اعطاء نموده بود.

نادر شاه پس از نشستن بر تخت به جای امان الله خان این امتیازات او را برایش نگه داشت. اما رییس غیررسمی روحانیون- نماینده خاندان مجددی اعلام شد. تنها پس از جنگ جهانی دوم، دولت، با تلاش برای متعادل ساختن نفوذ خاندان [ملای-گ.] شور بازار- [مجددی-گ.] جایگاه تگابی را تا مقام سوم سلسله مراتب مذهبی افغانستان بالا برد. درست با تکیه بر او بود که کارزار تبلیغاتی مبارزه به خاطر استقلال پشتونستان راه اندازی شده بود. اما تگابی نتوانست انتظارات دولت را برآورده سازد. تاثیر مجددی ها در میان قبایل پشتون بالا تر بود.

پیشوای مذهبی استان استراتژیژیک مهم هرات در مرز ایران- میر صاحب گذرگاه (گازرگاه) شریف، که از خود مسجد و مدرسه داشت، بود.

ویژگی متمایز روحانیون هرات موقعیت پویای آنان در مسائل مربوط به زندگی داخلی و خارجی افغانستان بود. پدیده یی که شاید در دوره «جمهوری» نیمه نخست سال های دهه 30 19 (در دوره نائب الحکومگی عبدالرحیم خان نائب سالار صافی) بروز نموده بود.

---

<sup>550</sup>. جدید ایسم (از عربی- نوگرایی)- جریان اصلاحی یی در اسلام است که در بخش آسیای میانه امپراتوری روسیه و برخی دیگر کشورها در اوایل سده بیستم پدید آمد. نمایندگان آن مسلمان را به بهره گیری از دستاوردهای علمی برای ترقی کشورها و توده های خاور فرامی خواندند. اطلاعات در باره رجال برجسته مذهبی افغانستان به شمول خاندان نقیب بغداد (گیلانی) به مصل ترین وجه در کتاب م.ف. سلینکین- افغانستان: اپوزیسیون و دولت (در سال های 60-70 سده بیستم)، 2004، ص.ص. 181-187 آمده است.

<sup>551</sup>. بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوریس در باره افغانستان، 1957، پرونده ویژه 39، کارتن 14، پوشه 241، برگ 16.

<sup>552</sup>. وجه تسمیه این مدرسه روشن نیست. شاید به افتخار خالد ابن ولید- یکی از صحابه پیامبر اسلام و از سرداران جنگی مسلمانان گذاشته شده باشد.-گ.



صلاح الدین سلجوقی- دانشمند رشته الهیات که در سال های 1915-1920 در کرسی مفتی استان هرات کار می کرد و پسان ها با بالاروی از نردبان معارف و مطبوعات و همچنین سیاست (نماینده پارلمان) و دیپلماسی؛ سرشناس گردید، نیز از فرزندان همین استان بود.

سلجوقی به یکی از پیشتازان و پیشگامان پرداختن روحانیت به سیاست و گذار از حوزه شرعیات به حوزه سیاست حرفه یی گردید. مگر، با آن هم او در این حال دیدگاه های واپسگرایانه اش را حفظ نموده بود.

خلیل الله خلیلی نماینده نوعی از گرایش های فکری التقاطی اسلامیزه شده (متفاوت از باور به «قضا و قدر» و «تقدیر» سلجوقی)<sup>553</sup> بود که سر از 1953 مشاور مطبوعاتی شاه و دیگر مقارن با آن هنگام سخنور و نویسنده سرشناس بود.

خلیلی که از رویدادهای سیاسی سال های دهه های 1920-1930 جان سالم به در برده بود، دیگر طرف اعتماد نخست وزیر- شاه محمود خان و همه اعضای خاندان شاهی شده بود. او همچنین مفتخر به تدوین تفسیر مفصل قرآن به زبان پشتو بود. با این همه، در میان مردم چونان استاد ادبیات سبک «خراسانی» شهرت داشت.

خلیلی نیز پیوسته مایل بود تا راهوار خود را در کارزار سیاست جولان بدهد- راندمانی که در پاییز زندگانی برای او به تراژدی معنوی مبدل گردید. او با برآمد به هواداری از اپوزیسیون اسلامی در سال های دهه 1980 نتوانست با رهبران این اردوگاه زبان مشترک بیابد. تا این که در مهاجرت در پاکستان دیده از جهان فرو بست.

داکتر محمد موسی شفیق [پسر مولوی کاموی از فارغان مدرسه دیوبند-گ.] - نیز مهره برجسته یی در لایه انتلکتوئل روحانیت بود. او فارغ دار العلوم (مدرسه) پغمان و دانشگاه الازهر (مصر) بود که پسان ها دوره کاملی را در دانشگاه کلمبیای امریکا دید. شفیق در امریکا شایستگی های لیدرشی خود را به نمایش گذاشت. او در دانشگاه کلمبیا «انجمن مسلمانان کلمبیا» را بنیاد گذاشت. پژوهشگران تاریخ سیاسی افغانستان در باره کارنامه شفیق به ندرت چیزی یاد می کنند. این در حالی است که او در اوایل سال های دهه 1970 برای چندی صدر اعظم کشور بود.

---

<sup>553</sup>. دیدگاه های فلسفی استاد صلاح الدین سلجوقی را می توان در آثار ایشان که نامبردار ترین آن ها «تجلی خدا در آفاق و انفس» است، باز خواند. این کتاب در سال 1344 به کوشش همسر ایشان بانو دانشور- حمیرا ملکیار سلجوقی در کابل به زیور چاپ آراسته شده است.

روحانیت در افغانستان در سال های پس از جنگ یک لایه بوروکراتیک شده یا دیوانسالار (به خصوص از بالا) جامعه بود. ارگان رهبری یا ارگان مشورتی دینی- شورای عالی علما (جمعیت العلماء) بود که که از سوی نادر خان هنوز در ماه دسامبر 1929 ایجاد گردیده بود.

شورای دیگر علما که به عنوان یک واحد ساختاری دولتی فعالیت می کرد، وزارت دادگستری- عدلیه بود.

در باره بوروکراتیزاسیون روحانیون بلندپایه این فاکت گواهی می دهد که دبیر شورای علما- محمد شاه رشاد همزمان رییس گروه آموزش و پرورش دینی در ریاست مستقل مطبوعات و نیز سردبیر ارگان مرکزی روحانیت - هفته نامه «پیام حق»<sup>554</sup> بود.

در میانه های سده بیستم در افغانستان بیش از 3000 مدرسه ابتدایی (یا مکاتب متوسطه بیشتر خانگی) دینی وجود داشت، که در آن ها نه بر آموزش عمومی اولیه، بل به تربیت دینی تاکید می شد.

مدرسه های سکولار (مکتب های سرکاری) و سایر نهادهای آموزشی بسیار کمتر بود- تنها 679 باب. مدارس عالی آموزش دینی معتبر- دارالعلوم ها بودند که شمار آن ها تنها به ده باب می رسید- از جمله سه باب در هرات، و دو باب در کابل.<sup>555</sup>

آموزش در مدرسه ها دوازده سال ادامه می یافت [مانند لیسه های سکولار یا سرکاری-گ]. [شماری از فارغان، شامل اکادمی «دارالعلوم عربیه» در کابل می شدند. شمار این گروه همراه با طلبه های مدرسه پغمان نزدیک به 300 نفر می رسید. آموزش و پرورش رایگان بود. به روحانیون آینده ماهانه به میزان 50 - 100 افغانی مدد معاش (کمک هزینه) پرداخته می شد.<sup>556</sup>

<sup>554</sup>. بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرننتوری در باره افغانستان، سال 1979، پرونده ویژه 39، کارتن 14، پوشه 241، برگ 25.  
<sup>555</sup>. در مزار شریف نیز مدرسه عالی دینی- دارالعلوم اسدیه فعال بود. وجه تسمیه این مدرسه از لقب حضرت علی- اسد الله (شیر خدا) گرفته شده است.-گ.

<sup>556</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرننتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 31، کارتن 14، پوشه 241، برگ های 18-19. در تاریخنگاری میهنی و خارجی افغانستان، آثار نسبتا کمی در باره روحانیت افغانستان به چشم می خورد (مانند ویکتور کارگون، آر. آر. سیکویف، گ. گوسی، عبدالستار سیرت، درانی و ...).

یکی از نو ترین کار ها در زمینه- اثر لاوروف آ. یو. زیر نام : سازمان های مذهبی- سیاسی در افغانستان در نیمه دوم سده بیستم- اوایل سده بیست و یکم، مسکو، پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم فدراسیون روسیه، 2009 است.

از میان دانش آموزان جوان مسلمان، پیروان گرایش های گوناگون ایدئولوژیک و سیاسی مانند لیبرال-دموکراتیک، سنت گرا، رادیکال-محافظه کار و... برآمدند که این امر با ریشه های آن ها، ویژگی های وضع وقت در افغانستان، کشورهای همسایه و جهان در کل ربط می گرفت.<sup>557</sup>

جدا از مذهبی بودن سرسختانه بیشترین باشندگان و موجودیت شبکه های گسترده یی از ساختارها و نهادهای دینی، روحانیت افغانستان در دوران اولیه پس از جنگ، ارتباطات گسترده بین المللی نداشتند- ناداری کشور و توجه اندک به آن از سوی فوندهای مالی خارجی اسلامی، تراز حج (زیارت مکه) را در مرز بسیار پایین سه هزار نفر در هر سال نگه داشته بود.

تماس های رهبران روحانی کشور با سازمان های اسلامی خارجی (از جمله بین المللی مانند لیگ جهان اسلام و ...)، دست کم تا اوایل سال های 1960 بسیار اندک و ناپایدار بود.<sup>558</sup> هر چند، آموزش و پرورش در بزرگترین مرکز علوم اسلامی- الازهر (مصر)، مدرسه دیوبند (هند) و مدرسه ابو حنیفه در ازبیکستان بسیار با پرستیژ شمرده می شد.<sup>559</sup>

## 5-2. نخستین تجربه ساخت و ساز حزبی- سیاسی («ویش زلمیان»- جوانان بیدار») و حزب دموکرات- ملی):

---

<sup>557</sup>. شایان توجه است که بسیاری از استادان و نیز شاگردان مدرسه ها و نهادهای مذهبی افغانستان نقش های مهمی را در روندهای سیاسی کشور بازی نمودند.-گ.

<sup>558</sup> . Schulze R. Islamischer Internationalismus im 20. Jahrhundert. Leiden, 1990

<sup>559</sup>. روشن است دولت های وقت افغانستان خود نیز در گسترش پیوندهای روحانیون افغانی با سازمان های اسلامی خارجی ذینفع نبودند. چیزی که درستی این مشی شان را در دهه های پسین سده بیستم و وضعیت کنونی کشور به روشنی به نمایش گذاشت.

شگفتی بر انگیز این در سال های اخیر دهه 1970 و سراسر دهه های 1980 و 1990 این تماس ها چنان گسترده شد که شکل لگام گسیخته و هار را به خود گرفت. به گونه یی که زمینه راهیابی صدها سازمان و نهاد مشکوک نامنهاد اسلامی وهابی را به ویژه از کشورهای عربی و پاکستان به افغانستان فراهم نمود که فاجعه کنونی تا جایی ره آورد این روند لگام گسیخته است.-گ.

همچنین شایان یاد آوری است که در گذشته ها تقریباً همه طلبه های افغانی برای آموزش به بخارا و سمرقند می رفتند و در مدرسه های بزرگ آن دیار آموزش می دیدند. ویژگی این مدرسه ها این بود که در تفاوت از مدرسه های هند بریتانیایی سیاسی نه، بل تنها مدرسه های سنتی اسلامی بودند که بیشتر زیر تاثیر جریان های تصوفی قرار داشتند. در سده بیستم، پس از انقلاب اکتبر در شوروی دیگر کسی از افغانستان برای آموزش های دینی به پار دریا- فرا رودان نمی رفت.-گ.

دشواری های اقتصادی و دیگر نا به سامانی های دوره های جنگ جهانی دوم و پس از جنگ، چالش های اجتماعی را در جامعه افغانستان حادثتر ساختند که این امر در بالاروی خودآگاهی سیاسی و پدید آیی جنبش ها و گروه های نو سیاسی (که در سرشت از پیشینیان تاریخی خود متفاوت بودند، مانند مشروطه خواهان و جوانان افغان، جریان های دیگر اندیشه سیاسی و اجتماعی نیمه نخست سده بیستم)؛ بازتاب می یافت.

در این بستر، به سال 1946 بزرگترین گروه بندی سیاسی دوره دمکراسی نخست<sup>560</sup> - «ویش زلمیان» (به پشتو- جوانان بیدار)<sup>561</sup> ظهور نمود و پسان ها از دیدگاه سازمانی نهادینه شد.

مرحله نومی در تاریخ اجتماعی و سیاسی افغانستان آغاز گردیده بود که همانا در نهادمند شدن سیاسی جامعه افغانستان با ایجاد ریخت های نوین زندگی سیاسی، مانند ایجاد گروه های حزب نما و سایر اشکال و پدیده ها (برای مثال، تعامل صلح آمیز- مناقشه آمیز میان دولت و اپوزیسیون) بازتاب می یافت. این نوآوری های اجتماعی و سیاسی، آماج بسیاری از مطالعات پژوهشگران میهنی و خارجی گردیده است- پیداست توجه آن ها را در این راستا تاریخ نسبتا کوتاه مگر پر ماجرای گروه ویش زلمیان (ویژگی های راهبرد و تاکتیک آن، ساختار رهبری و تاثیر آن بر باورهای عمومی و...) به خود جلب نموده است.

دیدگاه عام و روی هم رفته تا جایی موجه این است که «جوانان بیدار» تجربه نخست و در نهایت ناکامی در راستای راه اندازی جنبش گسترده بورژوا- لیبرال و بیشتر ادبی- اندیشورزانه بود که با خود جامعه پیوندهای سستی داشت.

گروه مبتکر ایجاد «جوانان بیدار» در بهار سال 1946 به منصف ظهور رسید. در بافت آن، سخنوران، نویسندگان و رجال اجتماعی سرشناس- عبدالرووف بینوا، گل پاچا الفت، غلام حسن صافی، قیام الدین خان خادم و دیگران... شامل بودند.<sup>562</sup>

---

<sup>560</sup>. منظور از دمکراسی نیمبند دوره شاه محمود خان پس از پایان جنگ جهانی دوم است. -گ.

<sup>561</sup>. شایان یاد آوری است که در زبان پشتو دو واژه: **زلی- جوان** و **حلمی- جوانمرد و عیار** داریم. سازمان مورد نظر در شماری از جا ها به شکل «ویش زلمیان» (جوانان بیدار) و در برخی دیگر از جاها به شکل «ویش حلمیان» (جوانمردان بیدار) آمده است. مگر با توجه به این که «ویش زلمیان» (جوانان بیدار) عام شده است، ما هم آن را به همین شکل می پذیریم. -گ

<sup>562</sup>. اسناد دسترس بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه نشان می دهد که تاریخ پایه گذاری «ویش زلمیان» را باید سال 1946 پنداشت نه 1947. سیف الله قویاش- پژوهشگر ازبیک تبار افغانی برای نخستین بار به این نکته اشاره کرده است. هر چند هم هیچ مدرک مستندی در زمینه نیاورده است.

درست اعضای این گروه نخستین پیش نویس آیین نامه (منشور) سازمان را در سال 1946 در 300 نسخه تدوین و پخش نمودند.

یکی از اندیشه های اصلی این سند متحد کردن همه افغان ها که از آمو تا سند زندگی می کنند، در چهار چوب یک دولت-«افغانستان کبیر» بود. همچنین اهدافی چون مبارزه با پسمانی، بالندگی فرهنگ ملی و آموزش و پرورش در برابر سازمان گذاشته شده بود. با این همه، یک سال بعد، برنامه بازنگری شد و از آن اندیشه ایجاد «افغانستان کبیر» حذف گردید.<sup>563</sup>

---

نگاه شود به: فشرده رساله پایان نامه دکتری او زیر نام: «جنبش جوانان افغان و جایگاه آن در زندگی اجتماعی و سیاسی افغانستان (1929-1964)»، پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه (آکادمی) علوم فدراسیون روسیه، 1994. ص. 12.

گ. واک- پژوهشگر دیگر (پشتون تبار) افغانی دیدگاه نزدیک به این دیدگاه قویاش دارد.

نگاه شود به کتاب «افغانستان مسایل جنگ و صلح» زیر نظر پروفیسور داویدف.

یادداشت گزارنده: این اثر از سوی این کمترین به زبان پارسی دری ترجمه و به سال 1378 از سوی بنگاه «نشر اندیشه»، تهران به زیور چاپ آراسته شده است.-گ.

<sup>563</sup> درست همین بند سند، آرامانگرایانه بودن و بی پایه بودن شعارهای بلندپروازانه تدوین کنندگان آن را نشان می داد. در واقع، «جوانان بیدار» پس از تجزیه هند و پدید آیی کشور پاکستان دیگر نمی توانستند رسماً با داشتن ادعاهای واهی ارضی بر پاکستان، آن هم پس از به رسمیت شناخته شدن آن کشور از سوی همه کشورهای جهان، از جمله افغانستان با همین مرزهای جغرافیای سیاسی، خواهان تجزیه و نابودی آن کشور گردند. چیزی که پنهانی از سوی شوروی پیشین و هند دامن زده می شد (و تا کنون هم از سوی دولت کنونی تبارگرای افغانستان- این بار به یاری امریکا، انگلیس و اسراییل دامن زده می شود.)

با این هم، جای شعار بازگردانیدن سرزمین های از دست رفته را شعار گوشخراش «احقاق حقوق حقه برادران پشتون و بلوچ» گرفت که آن هم شعار پوچی در سال های جنگ سرد بیش نبود. چه، سرنوشت پشتون ها و بلوچ های پاکستان هیچ ربطی به باشندگان افغانستان ندارد و مطلقاً امر داخلی کشور پاکستان و خود آنان است. همان گونه که سرنوشت تاجیک ها، ازبیک ها و ترکمن های باشنده کشورهای ازبیکستان، تاجیکستان و ترکمنستان هیچ ربطی به باشندگان افغانستان ندارد. هر گونه مداخله در امور آنان، مداخله در امور داخلی کشورهای مستقل ارزیابی شده و چونان نقض آشکار موازین حقوق بین الدول است.

روشن است ما نمی توانیم در قبال سرنوشت توده های همتبار، همزبان و همفرهنگ خود در کشورهای همسایه از جمله پاکستان بی تفاوت باشیم و نسبت به همه آن احساس همدردی داریم. مگر، به هیچ رو حق مداخله در امور آن ها را نداریم. چنان که آن ها نیز چنین حقی را ندارند.

پسان ها پاکستان برای رویارویی با این خطر، با حربه بنیادگرایی و تند روی اسلامی به یاری اعراب وهابی به میدان آمد که زیان های فراوانی به کشور رساند و منجر به بربادی و تباهی آن تا مرز فروپاشی و نابودی گردید.-گ.

به سال 1947، از سوی نیروهای همین گروه، کتابواره یی در سیمای مجموعه مقالات زیر نام «ویش زلیان» در 500 نسخه به چاپ رسید. این دیگر مانیفست راستین سازمان بود که جوانان بیدار را به اتحاد و مبارزه برای پیشرفت فرا می خواند.

کتابواره (رساله) بعدی که در دو هزار نسخه به چاپ رسید، بر ضد روحانیت ارتجاعی بود که آن را در بمبئی غلام حسن صافی به چاپ رسانده بود.

غبار، که خود از سال های دهه 1920 مشارکت پویایی در جنبش دموکراتیک داشت، می نویسد، که ایجاد «ویش زلیان» آشکارا در سال 1947 اعلام شد. در میان شمار بسیاری از بنیادگذاران و اعضای آن (روی هم رفته نزدیک به پنجاه نفر) او علی الخصوص از موسی شفیق، مولوی عبیدالله صافی، نور محمد تره کی و غلام حسن صافی نام می برد که دو تن اخیر را به عنوان وابسته به «گروه زابلی» بر می شمارد.<sup>564</sup>

در نتیجه کارهای تدارکاتی مقارن با میانه های سال های دهه 1950 در کابل، قندهار، جلال آباد و مزار شریف نخستین نمایندگی های سازمان و در سپتامبر همان سال در کابل نخستین کنگره «ویش زلیان» برگزار شد که در آن چهل نماینده از چهار سازمان یاد شده در بالا برگزار شد و در جلسه تاریخی 15 سپتامبر 1950 کنگره برنامه و آیین نامه حزب را تصویب

---

<sup>564</sup>. شاید منظور از همکاری تره کی و صافی با زابلی در عرصه های غیر سیاسی بوده باشد. در این جا سخن بر سر حضور «گروه زابلی» در جنبش «ویش زلیان» نیست. چه، غبار خود بعدتر بر فاصله گرفتن زابلی از سازمان ویش زلیان تاکید می نماید. به عنوان مثال، او با شرح محتویات کتاب معروف مانیفست «ویش زلیان» از مقالات نویسندگان اعضای حزب و کسانی که شامل آن نبودند، یاد می کند. نگاه شود به جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ.

**یادداشت:** نور محمد تره کی در شرکت میوه قندهار زابلی به عنوان کاتب کار می کرد و پسان ها هم در دفتر نمایندگی شرکت زابلی در هند. مگر در باره این که همکاری محمد حسن صافی با زابلی در کدام عرصه بوده است، اطلاعاتی در دست نیست. آن چه روشن است او یکی از کارمندان بلند پایه وزارت تجارت بوده است که این وزارت زیر نظارت زابلی کار می کرده است. -گ.

نمود.<sup>565</sup> همچنین تصمیم گرفته شد تا ارگان واحد رهبری-کمیته مرکزی با هیات سه نفری از هر سازمان به میان آورده شود.<sup>566</sup>

کمیته مرکزی ویش زلیان به تاریخ 6 نوامبر 1950 در کابل در نشست نمایندگان کمیته های استانی تشکیل گردید. ترکیب آن به شرح زیر بود:

از دفتر کابل:

- غلام حسن خان صافی، 45 ساله - کارمند بلند پایه وزارت تجارات،

#### از ولایت مشرقی:

- صدیق الله خان رشتین، 37 ساله - سخنور، از قبیله مومند از استان مرزی شمال باختری پاکستان (هند بریتانیایی پیشین) - رییس اکادمی پشتو (پشتو تولنه)؛

#### از ناوه ولایت غزنی:

- نور محمد تره کی، 33 ساله - روزنامه نگار، از قبیله تره کی - دبیر پیشین بخش نشرات بولتن خبری News bulletin که پسان ها به اکادمی پشتو ادغام گردید.

#### از نمایندگی قندهار:

- عبدالرووف بینوا، 40 ساله - سخنور، از قبیله علی زایی - رییس پیشین اکادمی پشتو، سردبیر مجله «کابل» و مدیر یکی از بخش های ریاست نشرات؛

- فیض محمد خان انگار، 36 ساله - کارمند پیشین وزارت اقتصاد، ویراستار روزنامه «انگار» (آذرخش)، سازمانده اتحادیه دانشجویی (که در ماه جولای 1950 دستگیر شده بود)،

- غلام دستگیر خان، 35 ساله - مدیر کشتارگاه (مسلخ) کابل.

#### از دفتر جلال آباد:

- گل پاشا الفت، 45 ساله - نویسنده و سخنور، عضو اکادمی پشتو، سردبیر روزنامه «ولس» - ارگان غیر رسمی حزب؛

- قیام الدین خادم، 46 ساله، نویسنده، معاون رییس اکادمی پشتو.

#### از دفتر گردیز:

---

<sup>565</sup>. نگاه شود به پیوست شماره.... «برنامه ویش زلیان» و «آیین نامه ویش زلیان». ترجمه آ. ساگف- ترجمان سفارت شوروی در کابل بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، 1951، پرونده ویژه B 33 کارتن 1، پوشه a226، برگ های 75 - 77. نامه حزب را چونان ضمیمه برنامه حزب می آورد.

<sup>566</sup>. بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، 1951، پرونده ویژه B 33، کارتن 1، پوشه 226 آ. برگ 57.

محمد پکتیانی، 40 ساله - روزنامه نگار، از قبیله جاجی ولایت جنوبی، معاون اداره تبلیغات ریاست مستقل قبایل - محی الدین روشن، 38 ساله، رییس اداره مالیات وزارت مالیه.

در آن هنگام، از دفترهای سازمان در مزار شریف و دیگر شهرستان ها به کمیته مرکزی نمایندگانی گزیده نشده بود. پذیرش اعضای تازه از سوی کمیته های محلی بر اساس درخواست های شخصی و بدون سفارش اعضای پیشین سازمان انجام می گرفت.

مقارن با میانه های سال 1951 شمار کل اعضای سازمان به 815 نفر رسید، که قرار زیر پهن بودند: کابل- 130 نفر، قندهار- 300 نفر، جلال آباد -150 نفر، گردیز- 10 نفر، مزار- 105 نفر، میمنه- 15 نفر، بغلان-80 نفر، پل خمری- 30 نفر، هرات - 5 نفر.<sup>567</sup>

در هسته رهبری **دفتر کابل** هفت عضو کمیته مرکزی شامل بودند:

- 1- عبدالرووف بینوا،
- 2- گل پاچا الفت،
- 3- محمد حسن صافی،
- 4- صدیق الله رشتین،
- 5- نور محمد تره کی،
- 6- فیض محمد انگار،
- 7- [نیک-گ.] محمد پکتیانی.

... و همچنین چهار عضو دیگر سازمان :

1. محمد دین ژواک 27 ساله، از قبیله بارکزایی- آموزگار زبان پشتو در وزارت دفاع
2. محمد موسی شفیق، 25 ساله - سخنور، طلبه مدرسه
3. شاهمرد ملیا، 42 ساله - مدیر اداره دیپو
4. عبدالرزاق فراهی، 36 ساله - نویسنده، کارمند شرکت قند.

در بافتار برخی دیگر از کمیته های محلی کسان سرشناس زیر بودند:

- **در قندهار** :

- عبدالهادی خان توخی، 34 ساله - خان قبیله توخی، عضو شورای شهرداری قندهار؛
- حاجی الف، 35 ساله - علاقه دار،

---

<sup>567</sup> . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، سال 1951، پرونده ویژه 33، کارتن 1، پوشه 226، برگ 61. در بسیاری از پژوهش ها در زمینه تاریخ جنبش اجتماعی افغانستان، ارقام به بارها پایین تری را نشان می دهند: صد نفر. برای نمونه نگاه شود به: نور الدینف آر. مبارزه باوری نیروهای چپ دمکراتیک و راست اسلامگرا در افغانستان در نیمه دوم سده بیستم، چاپ بنگاه انتشارت «وطن پرور»، 2003، ص. 47.



عبدالاحد خان، 34 ساله - از سران نخبه قبیله علی زایی؛  
- محمد یوسف جان آقا - رهبر روحانی از منطقه قندهار معروف به  
حضرت ده خواجه [از خاندان مجددی-گ.] .

#### - در جلال آباد :

- عبدالله خان غمخور، 28 ساله - از خان های استان مشرقی،  
سخنور؛  
- روح الله پاچا - نماینده روحانیت؛  
- حکیم الله پاشا - پسر پاچا لعل، رهبر روحانی با نفوذ از  
استان شرقی.

#### - در گردیز :

- نور محمد پیوندی، 38 ساله - سردبیر روزنامه «اورنگ»

#### - در مزار شریف :

- مولوی عبید الله خان صافی، 46 ساله - مدیر مدرسه «اسدی»؛  
- محمد حکیم خان، 38 ساله - مدیر عامل شرکت اتحادیه بلخ؛  
- شهزاده خان افریدی، 50 ساله - خان قبیله افریدی از ایالت  
سرحد (پاکستان)، پناهگزين؛  
- [غلام محمد-گ.] [اورمُر] [یا اورمُل-گ.] - مدیر تئاتر مزار  
شریف [بیدار ننداری-گ.]؛  
- جوهرشاه، 31 ساله - سردبیر روزنامه بیدار؛  
- محمد افضل خان - مستوفی بلخ.

#### - در هرات :

داکتر عبدالرزاق خان احمدی - پزشک، عضو شورای شهرداری

#### - در میمنه :

- محمد ناصر خان پرخاش، 38 ساله - سردبیر روزنامه «ستاره»

#### - در فراه :

- عبدال عنان خان دردمند - سردبیر روزنامه «سیستان»<sup>568</sup>

---

<sup>568</sup>. فرهنگ در ص. 664 افغانستان در پنج قرن اخیر (قسمت دوم جلد اول)  
کسی به نام محمد انور اچکزى را نیز جزو موسسان ویش زلمیان می شمارد.  
در فصل پنجم کتاب افغانستان: مسایل جنگ و صلح، زیر نظر پروفیسور  
داویدف، ترجمه عزیز آریانفر، چاپ انستیتوی خاور شناسی فرهنگستان  
علوم فدراسیون روسیه، نشر اندیشه، تهران، 1378، (رهیابی اندیشه های  
دمکراتیک اجتماعی و جنبش های دمکراتیک در افغانستان) ص. 114-116  
چنین آمده است:

«به گفته عبدالحی حبیبی جسله موسسان (کنگره موسس) «جوانان بیدار» به  
تاریخ 28 اپریل سال 1947 برگزار گردید که در آن بیست نفر اشتراک  
ورزیده بودند: عبدالرووف بینوا، نور محمد تره کی، گل پاچا الفت،  
قیام الدین خادم، صدیق الله رشتین، فیض محمد انگار، محمد ارسلان سلیمی،  
محمد ولی زلی، نیک محمد پکتیانی، گلشاه صافی، عبدالکریم نزیهی [جلوه،

غبار بر آن است که رهبری ویش زلمیان به گونه شورایی نبوده است- در آغاز، دبیر آن بینوا بود که پسانتر فراهی جایگزین او شد.

به گونه یی که از روی مدارک آورده شده در بالا و دیگر مدارک موثق دیده می شود، گروه های عمده اجتماعی یی که خاستگاه و تیرپشت «جوانان بیدار» را می ساختند، نمایندگان روشنفکران، خان های انگلیس ستیز افغان هوادار استقلال پشتونستان؛ بازرگانان کوچک و میانه که از رخنه سرمایه خارجی ناراضی بودند؛ بخشی از روحانیت و حتا گروه کوچکی از نظامیان (برای نمونه، کاپیتان عبدالعلی خان- یاور شاهزاده احمد شاه - پسر بزرگ ظاهر شاه؛ سرهنگ غلام علی پنجشیری- رییس ستاد نیروی هوایی؛ برخی از دانشجویان آموزشگاه حربی و...). عضویت نظامیان مخفی بود. آن ها تنها با برخی از اعضای کمیته مرکزی تماس داشتند.<sup>569</sup>

در اردوگاه ویش زلمیان تنی چند از نمایندگان محافل مذهبی نزدیک به دولت- حضرت محمد یوسف- از خاندان مجددی؛ مولانا قاضی بهرام- یکی از اعضای شورای علما و... نیز دیده می شدند.<sup>570</sup>

دانشجویان، از نوید بخش ترین گروه ها برای پر کردن حزب بودند. به فیض محمد [انگار-گ.] - عضو کمیته مرکزی در اوایل

---

(ازبیک تبار-گ.)، لعل محمد احمدی، عبدالصمد پتک، غلام رحمان جرار، عبدالهادی خوژمن، شاهمراد و عبدالحسین.

شایان یاد آوری است که نویسنده این نوشتار شمار موسسان جوانان بیدار را بیست تن قید می نماید. در حالی که تنها هفده تن را بر شمرده است. سه نفر دیگر به گمان بسیار یا از قلم افتاده است و یا از چاپ بازمانده است.

افزون بر کسانی که در بالا یاد آوری شده اند، غبار در ص. 239 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ کسان زیر را نیز از موسسان «جوانان بیدار» خوانده است: عبدالشکور رشاد، فتح محمد ختگر، نور محمد قاضی خیل، محمد ناصر لعل پوری، صوفی ولی محمد، آقا محمد کرزی، غلام محمد پوپل، محمد طاهر صافی، عبدالعزیز خان، عبدخالق واسعی، محمد علی، نور احمد شاکر، محمد رسول مسلم، محمد حسین ریدی، محمد نورخان اعلم، مولوی عبیدالله صافی، ظهور الله همدرد، محمد شریف قاضی، عبدالمنان دردمند، آقای ملیا، عبدالصمد ویسا، محمد برکی و...»

<sup>569</sup>. همان جا، برگ های 61-65.  
<sup>570</sup>. این فاکت را علی الخصوص در پی ار. ت. اخرامویچ، م. ف. سلینکین نیز برجسته ساخته است. نگاه شود به: افغانستان- اپوزیسیون و دولت (در سال های 60-70). سیمفیروپل، 2004، ص. 45. سلینکین از حمایت مجید زابلی از جنبش ویش زلمیان نیز یاد آوری می کند. با این هم، یافتن مدارکی دال بر اثبات چنین چیزی را به جز از اشتراک زابلی در کتاب «مجموعه مقالات در باره ویش زلمیان» و رساله «... ویش زلمیان» نتوانستیم بیابیم.

سال های دهه 1950 رهنمود داده شده بود تا «اتحادیه دانشجویی» را ایجاد نماید.<sup>571</sup>

<sup>571</sup> در این جا باید برجسته ساخت که شمردن انگار چونان بنیادگذار نخستین اتحادیه محصلان اشتباه است. چه، نخست این که محصل بودن او در دانشگاه کابل پرسش بر انگیز است. فرید شایان- گوینده سرشناس صدا و سیمای افغانستان و رییس انجمن ژورنالیست ها که پس از رخداد های معروف تظاهرات سوم عقرب 1343 برای چندی خود رییس اتحادیه محصلان بود، در زمینه می گوید که «با انگار از نزدیک آشنا بودم. او تحصیلات دانشگاهی نداشت و نقشی هم در پی ریزی نخستین اتحادیه محصلان نداشت. نخستین اتحادیه محصلان با اذن و استشاره شخص شاه محمود خان- صدر اعظم برای به نمایش گذاشتن دمکراسی و آزادی بیان از سوی یک عده از دانشجویان مانند میر علی احمد شامل و... تاسیس شده بود که پسان ها حزب خلق به رهبری داکتر محمودی آن را به تریبون خود مبدل ساخت و همین موضوع هم موجب از میان رفتن نخستین اتحادیه دانشجویی گردید.

مگر اتحادیه محصلانی که پسان ها تشکیل گردید، دستاورد جنبش پر جوش و خروش دانشجویی همان برهه بود که روی موج های توفنده و خروشان این جنبش پدید آمده بود و به دشوار بتوان کس مشخصی را به تنهایی بنیادگذار آن انگاشت.

آن چه می تواند در باره انگار مقرون به واقعیت باشد، این است که شاید انگار از شماری از کسانی که در جنبش محصلان و پایه گذاری نخستین اتحادیه محصلان نقش داشته بودند، پشتیبانی کرده باشد.»

همچنین باری از زبان روانشاد ذبیح الله عصمتی- یکی از رهبران جنبش دانشجویی و اتحادیه محصلان شنیدم که «کس خاصی بنیادگذار آن نبود و پدید آیی اتحادیه نخست، خواست خود شاه محمود خان بود. با این هم بایست گفت که گروهی از دانشجویان نیز خواستار تشکیل اتحادیه بودند. مگر با توجه به شرایط آن وقت و زمان روشن است بدون اذن دولت کسی جرئت چنین کاری را نداشت تا این که شاه محمود خان اجازه تشکیل آن را داد.»

فرهنگ در این باره بدون آن که از کس مشخصی به نام بنیادگذار (و یا بنیادگذاران) اتحادیه محصلان نام برد، در ص. 665 افغانستان در پنج قرن اخیر می نگارد: «... محصلان پوهنتون (دانشگاه) و مکاتب عالی پایتخت نیز اتحادیه محصلان را تاسیس نموده و بر دولت فشار آوردند تا آن را به رسمیت بشناسد. در تشکیل این اتحادیه، اشخاص دارای تمایلات سیاسی مختلف شرکت داشتند و در کنفرانس هایی که شرکت در آن آزاد بود، کارهای وزارت معارف و حکومت را از زاویه های مختلف بررسی و انتقاد می کردند.»

غبار در زمینه در ص.ص. 260-261 چنین می نگارد: «در طی جنبش های سیاسی یی که در کشور به عمل آمد، محصلان یونورستی کابل حصه فعالی گرفتند. این ها با حلقه های سیاسی، مطبوعات آزاد و دست چپ پارلمان مناسبات سیاسی برقرار کردند و بالاخره در آغاز سال 1329 (1950) به تشکیل اتحادیه محصلان پرداختند. این اولین اتحادیه محصلان در تاریخ افغانستان بود. تمام صنوف عالی لیسه های کابل در عقب این اتحادیه ایستاد بودند و عموم روشنفکران مبارز و حلقه های سیاسی و معلمین طرفدار ایشان بودند.

اتحادیه از خود برنامه و پروگرام و کمیته های مرکزی و ارتباط داشت. اعضای کمیته اجراییه اتحادیه این ها بودند: میر علی احمد شامل (او در

اواخر 1329 با لغو اتحادیه از طرف حکومت با سید محمد خان میوند، محسن خان طاهری [آقای طاهری کنون در شهر فرانکفورت زندگی می کنند-گ.]، حبیب خان صافی و حیدر خان نوری برای دایم و سه نفر دیگر عظیم خان طاهری، شاه علی اکبر شهرستانی و اختر خان بره کی برای یک سال از فاکولته ها طرد شدند. شامل بعدا از 1336-1341 محبوس نیز گردید).

محمد یونس سرخابی (او بعدا حبس و تبعید گردید)، سید محمد خان میوند (او بعدا از فاکولته طرد و تبعید شد)، محمد نعیم قندهاری، اسعد حسان غبار، محمد عارف غوثی، ببرک خان (او بعدا از فاکولته طرد و در جریان تظاهرات انتخاباتی شورای ملی بازداشت و از 1331 تا 1335 محبوس گردید)، محمد حسن شرق (ببرک) و محمد حسن خان شرق مربوط دسته سردار محمد داوود بودند)، محمد یحیی ابوی، حبیب خان دل، عبدالواحد وزیر، محمد اسحاق عثمان، هدایت خان، محمد ابراهیم خان، و چند نفر دیگر.

اما به زودی کمیته اجراییه اتحادیه محصلین به دو دسته چپ و راست منقسم شد. اتحادیه مجالس تشکیل می کرد، کنفرانس ها دایر می نمود، و در سینما تئاتر لیسه استقلال درامه های انتقادی و انتباهی دلچسپ به شکل یک مبارزه طبقاتی تمثیل می کرد. این درامه ها ماهیت فاسد اداری را نشان می داد و در روح جوانان جنبشی ایجاد می کرد.

... این است که حکومت از این نهضت سیاسی جوانان و نسل نو بترسید و مجال بیشتر زندگی را از این جریان سلب و عمر اتحادیه را در هفت ماه کوتاه نمود (نوامبر 1950).»  
به گونه یی که دیده می شود، غبار هم اصلا از آقای انگار و نقش ممکنه او در اتحادیه محصلان یاد نمی کند.

عبدالحمید مبارز در ص. 154 چگونگی ایجاد اتحادیه محصلان را چنین باز می گوید: «... در جلساتی که از سوی یک عده از جوانان در لیسه نجات (کنون لیسه امانی) برگزار می گردید، فعالیت های میر علی احمد شامل زاده، اسحاق عثمان، حسین نصرتی، فقیر محمد مومند، عبدالواحد، نور احمد شاکر، محمد حسن شرق، سید محمد میوند، یونس سرخابی، عزت الله مجددی، احمد موسی، غنی محمودی، سید حسان غبار، محمد ابراهیم (پسر مرحوم محمد اسحاق - رییس کوپراتیف)، مبارز و محمد فاضل (وزیر تعلیم و تربیه رژیم استاد ربانی) به حیث رییس کمیته ادبی، برازندگی داشت. [شایان توجه است که مبارز از ببرک کارمل نام نمی برد-گ.]»

در این جلسات، بعد از مباحثات طولانی فیصله شد که اتحادیه محصلان افغانستان تشکیل شود. اجازه تاسیس توسط نمایندگان انتخابی (با آن که جلسات بدون اجازه جریان داشت)، از شاه محمود خان حاصل گردید و اتحادیه با نشان و اساسنامه خاصی تاسیس شد. از روی اساسنامه که به همکاری محمد اکبر پامیر- استاد فاکولته حقوق و علوم سیاسی و به مشوره منی منجی اوغلو- یکی از ترکان جوان و در آن وقت مشاور وزارت امور خارجه افغانستان و سابق موسس و استاد فاکولته حقوق و علوم سیاسی کابل، تدوین گردید.

این اساسنامه جنبه صنفی نداشت. بل که ممثل یک اتحادیه سیاسی بود. مطابق اساسنامه کمیته های اداری، ادبی و ورزشی تشکیل شد. روسا و منشی های آن انتخاب گردید و به تصویب جلسه عمومی رسید. ولی چون تجربه جدید بود و آشنایی وجود نداشت، صرف کمیته ادبی به ریاست استاد فاضل و کمیته ورزشی به ریاست اسحاق عثمان بسیار فعال گردید.

با فعالیت کمیته ورزشی تیم فوتبال پوهنتون لقب قهرمانی کشور را به دست آورده، و ورزش در تمام فاکولته ها طور منظم رواج پیدا کرد. کمیته ادبی در روزهای چهارشنبه کنفرانس های منظم هفته وار را به راه می انداخت. در این کنفرانس ها جوانان محصل بیانیه های شدید و انتقادی را ارائه می کردند. هفته به هفته تعداد شنوندگان زیاد می شد. ماموران دولت و حتا نظامیان اما به لباس ملکی در جمله شنوندگان کنفرانس بودند. در موقع عصر که کنفرانس برای 15 دقیقه برای ادای نماز متوقف می شد، صفوف بزرگ نمازگزاران در چمن لیسه استقلال مرکب از جوانان محصل و سامعین تشکیل می شد.

اتحادیه از سخنرانان خارج از اتحادیه نیز دعوت می کرد. چنانچه افتتاح اولین کنفرانس توسط قاضی عبدالظاهر- استاد فاکولته حقوق صورت گرفت. در این کنفرانس ها روی مسایل حقوقی و رشد دموکراسی در کشور بحث و پروژه های دولت مورد انتقاد قرار می گرفت.

کلوب ملی از یک جناح و پیروان داکتر محمودی از جانب دیگر متوجه جوانان کشور شدند و مختصر این که اتحادیه از یک طرف توسط طرفداران شاه محمود خان صدراعظم و از جناح دیگر توسط غبار و محمودی جذب می شد و طور غیر مستقیم رهبری می شد و کلوب ملی توسط داکتر حسن شرق و داکتر عبدالمجید به جلب اعضای اتحادیه می پرداخت ولی به موفقیتی نرسید و این امر سبب عکس العمل طرفداران شان شد و زمینه را برای مسدود ساختن اتحادیه مهیا ساخت. زیرا وقتی طرفداران کلوب ملی ملاحظه کردند که یک جناح اتحادیه از حکومت شاه محمود طرفداری می نماید و جناح دیگر از غبار و محمودی و جناح سوم که بسیار ضعیف بود، و در راس آن حسن شرق قرار داشت، و با دو، سه تن دیگر از شخص محمد داوود طرفداری می کرد، دیگر مایوس گردیده و راه را برای مسدود ساختن آن جستجو کردند و برای این منظور اساسنامه را به نظر خود شان ترتیب و در روزنامه انیس به نشر سپردند که از طرف اتحادیه رد گردید.

آن وقت در یکی از کنفرانس ها که درام وحدت ملی اثر فضا ربی پژواک به نمایش گذاشته شده بود و انترک که در تفریح آن توسط محمد اکبر نادم نوشته و تمثیل شد و طنزی بود از فیل مرغ فروشی سردار محمد هاشم خان صدر اعظم سابق که تجارت وی انتقاد شده بود. حکومت این را بهانه قرار داده و تعدادی را توقیف کرد. بالاخره فعالیت های اتحادیه نسبت به این که اساسنامه ارائه شده دولت را نپذیرفت، غیر قانونی اعلام و خود اتحادیه مسدود ساخته شد.

به این ترتیب، یکی دیگر از موسسات دموکراسی در وطن از بین رفت. باید متذکر شد که اتحادیه محصلان دبستان خوبی برای پرورش ذهنی و سیاسی جوانان شده بود و اگر دوام می یافت، می شد که محصلان را برای آینده کشور از لحاظ افکار سیاسی با پرورش روحیه ملی تربیت نموده و مجهز به جامعه تقدیم کند.

ولی با تاسف، توطئه های طرفداران کلوب ملی موثر افتاد و سپهسالار شاه محمود یکی از موسسات طرفدارش را از دست داد. مقصد گردانندگان کلوب ملی ساختن دو حزب در چهارچوب کلوب بود، تا یکی از این دو حزب حکومت را تشکیل و دومی نقش اپوزیسیون را به عهده داشته باشد.

این شیوه که از روش آن وقت ترکیه اقتباس شده بود، [در نظر داشت-گ.] تا به این وسیله حکومت [سپهسالار-گ.] را سقوط داده، حکومت جدید را از داخل کلوب ملی تشکیل نماید. این کار از یک طرف سردار محمد داوود و زابلی را به اقتدار می رساند و از جانب دیگر چون در کشور سیستم دو حزبی و آن هم تحت کنترل کلوب ملی به وجود می آمد، در واقع، دیگر

فعالان ویش زلمیان کارزار سیاسی پویایی را به راه انداختند. آن‌ها آشکارا سیاست‌های شاه محمود خان- نخست وزیر را به باد نکوهش و سرزنش می‌گرفتند. هیات نمایندگی دانشکده حقوق موفق به «باریابی» نزد رییس حکومت گردید و مستقیم از وی خواست تا به برقراری نظم دموکراتیک بپردازد. حتا داکتر محمد انس- رییس دانشگاه کابل نیز با دیدگاه‌های دانشجویان هم‌آوا بود. او در گفتگو با یکی از کارمندان سفارت انگلیس نظام اداره کشور- مجلس وابسته به حکومت و خود دولت را، که از سوی دو، سه نفر کنترل می‌شد؛ به تازیانه نکوهش بست.

هر چه بود، اتحادیه محصلان تنها 8-9 ماه دوام یافت و در ماه نوامبر 1950 ممنوع اعلام شد. سیزده تن از پرشورترین هواداران آن از دانشگاه کابل اخراج شدند و چهار تن از آن‌ها به استان‌های جنوبی و شمالی تبعید گردیدند. یکی از تبعیدیان- محمد یونس (ازبیک تبار) به شوروی گریخت.<sup>572</sup>

---

جریان‌های سیاسی از را از بین می‌برد و تمام سیاستمدارانی که می‌خواستند از طریق احزاب سیاسی به اقتدار دست یابند، خود به خود از بین می‌رفتند.

به این شکل، دیکتاتوری تجدید مگر تحت پوشش حزب تحمیل می‌شد. وقتی از غبار، محمودی و کریم نزیهی و یک تعداد دیگر دعوت شد تا به کلوب ملی شامل گردند، از شمول به آن ابا ورزیدند. این حرکات یعنی موضعگیری اتحادیه محصلان و رهبران سیاسی چون محمودی، غبار، نزیهی و... کلوب ملی را تحریک به مخالفت شدید نمود که سر انجام تحریکات آن باعث ناکامی اتحادیه این نخستین موسسه دموکراسی در کشور گردید.»-گ.

<sup>572</sup>. منظور از روانشاد محمد یونس سرخابی است. روانشاد سرخابی در سال‌های دهه هشتاد در کمیته دولتی طبع و نشر به عنوان کارمند اجیر در اداره تنظیم نشرات کار می‌کردند. از سپتامبر 1985 تا می 1986 من برای نه ماه در سمت مدیر روابط فرهنگی و ارتباط خارجی این کمیته کار می‌کردم که در عین حال سرپرست مدیریت تنظیم نشرات هم بودم. درست در همین هنگام بود که میان من و روانشاد سرخابی دوستی نزدیکی پیدا شد. روانشاد سرخابی پسان‌ها در سال‌های دهه نود سده بیستم در دوره مجاهدان به عنوان دیپلمات در پاریس کار می‌کردند که در 1994 همان‌جا درگذشتند.

آن‌چه مربوط گریختن ایشان به شوروی می‌گردد، به گمان بسیار درست نیست. چه، روشن است که آقای سرخابی به شهر زادگاهشان- میمنه تبعید شده بودند. من خود بارها ماجراهای تبعیدشان را از زبان خودشان شنیده‌ام. همچنین آقای داکتر اکرم عثمان جریان تبعید روانشاد سرخابی را در سیمای داستانی به رشته نگارش کشیده‌اند. پسان‌ها آقای سرخابی به پاریس رفتند و سال‌ها در آن شهر می‌زیستند تا این‌که دو باره به میهن برگشتند و تنها در دهه نود سده بیستم بود که برای بار دوم- این بار برای کار دیپلماتیک رهسپار پاریس گردیدند. نکته دیگر این‌که سرخابی هنگامی که تبعید شد، دانشجوی دانشگاه کابل نه، بل که دانش‌آموز لیسه فرانسوی استقلال بود. -گ.

بهار سال 1950، سردار داوود، که از افزایش نفوذ اپوزیسیون نگران گردیده بود، به رهبران جوانان بیدار پیشنهاد کرد به حزب دولتی تازه ایجاد شده «دموکرات ملی»<sup>573</sup> بپیوندند. در پاسخ به این تلاش‌ها، رهبران جوانان بیدار در پیش‌نویس آیین‌نامه حزب بند متممی را گنجاندند، که عضویت دوگانه یا چندگانه را در احزاب دیگر ممنوع می‌ساخت.

در عین حال، برخی از نخبگان حاکم می‌کوشیدند تا در صفوف جوانان بیدار رخنه نمایند: برای مثال، در ماه مارچ 1950، سردار فیض محمد ذکریا- وزیر پیشین معارف، با میانجیگری داکتر محمودی برای شمولیت به حزب به رهبری آن روی آورد. اما خواهش او رد شد. با این هم، دولت به تلاش‌های خود برای کمرنگ ساختن روحیه و خرید جوانان بیدار چه از درون و چه از برون آن پایان نمی‌داد.

در سال 1951 کمیته مرکزی آغاز به چاپ هفته‌نامه «انگار» (آذرخش) نمود. شماره نخست این هفته‌نامه به تاریخ 28 فبروری از چاپ برآمد. (غبار تاریخ چاپ این هفته‌نامه را ماه مارچ 1951 نوشته است).

مدیر مسوول و سردبیر هفته‌نامه- فیض محمد انگار- عضو کمیته مرکزی «جوانان بیدار» بود، مگر در واقع هفته‌نامه از سوی هیات تحریر سه نفری: انگار، بینوا و تره‌کی- اعضای کمیته مرکزی به نشر می‌رسید.

هفته‌نامه هر دو هفته یک بار به زبان‌های پشتو و پارسی با روتاتور چاپ می‌شد و مواد برای انتشار آن را در بازار خریداری می‌نمودند. در آغاز، تصمیم گرفته شده بود انگار را در 500 نسخه چاپ نمایند، اما به علت تقاضای بالا در کابل و ولایات، شمارگان آن تا 1500-2000 نسخه افزایش یافت. چاپ انگار به تاریخ 22 اپریل 1951 اپریل ممنوع شد. دلیل این کار نشر مقالاتی بود که در آن نیاز به احیای اتحادیه منحل‌ه محصلان بازتاب یافته بود.

اما به ابتکار کمیته مرکزی جوانان بیدار، حزب، سر از تاریخ 20 جون 1951 آغاز به نشر هفته‌نامه دیگری به نام «ولس» (مردم) به زبان پشتو با شمارگان (تیراژ) 1000 نسخه کرد. اندیشه‌های حزب همچنین از طریق روزنامه‌های دیگر ولایتی در استان‌های قندهار، مزار شریف و بغلان پخش می‌گردید.

---

<sup>573</sup> فرهنگ در این باره در ص. 666 افغانستان در پنج قرن اخیر می‌نویسد: «... در عین حال به تاسیس یک حزب دولتی به نام «حزب دموکراتیک ملی» تصمیم گرفتند و در مرحله نخست آن را با عنوان «کلوب ملی» تشکیل نمودند.»-گ.

برنامه ریزی شده بود تا در سپتامبر 1951 کنگره نوبتی دوم حزب برگزار گردد که در آن رهبران جوانان بیدار به رهبری بینوا در نظر داشتند مساله بازنگری برنامه و آیین نامه حزب و تغییر نام آن را مطرح نمایند- همه این تدبیرها می بایستی با هدف «تبدیل نمودن جوانان بیدار به یک حزب مبارز توده یی که توانایی سازماندهی و رهبری جنبش دمکراتیک گسترده در کشور را دارا می بود»، هماهنگی می داشت.<sup>574</sup>

موضوع نام حزب چیز فرمولیته یی نبود. با این هم، به گفته غبار دارای رنگ و بار تباری بود. برای مثال؛ رشتین پیشنهاد کرد نام حزب از ویش زلیمان به «ویش پشتون» (پشتون بیدار) برگردانده شود.<sup>575</sup>

به سال 1951، شاخه قندهاری حزب بیخی از پیکره اصلی آن انشعاب و با نام «اخوان»<sup>576</sup> و برنامه خودی برآمد نمود. این حزب به تشکیل کمیته های مالی تحریرات، بررسی عمومی و تبلیغات و نشرات هم پرداخت. این تجزیه به برخی از آگاهان امکان داد تا پدیدآیی یک حزب نو ویش زلیمانی در قندهار را نوید بدهند، و همانا به شبکه گسترده سراسری ملی آن و عضویت شماری از رجال برجسته خود رژیم و... در آن تاکید ورزند.<sup>577</sup>

در مرکز کابل، مساعی بسیاری به خرج دادند تا جوانان بیدار «رنجیده» را به آغوش حزب واحد برگردانند. اما این تجزیه بیهوده از کار نبرآمد. همانا اعضای سازمان قندهاری ویش

---

<sup>574</sup>. بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفنرتوری در باره افغانستان، سال 1951، پرونده ویژه 33، کارتن 1، پوشه 226، برگ 59.  
<sup>575</sup>. غبار در این پیوند در ص. ص. 240-241 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ می نگارد: «... در بین حزب ویش زلیمان یک تعداد محدود اشخاص بودند که می خواستند حزب منحصر و مخصوص به زبان و منطقه باشد. چنانی که رشتین در عوض نام ویش زلیمان نام «ویش پشتون» را شعار می داد. و حتا در مقالاتی که زیر نام حزی در کتاب ویش زلیمان نوشت، عنوان «ویش پشتون» اختیار کرد.

<sup>576</sup>. نام این گروهک «اخوت» بوده است، نه «اخوان». چنین بر می آید که بویکو که این نوشته را از جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ بر گرفته است، در بازنویسی کلمه «اخوت» دچار اشتباه باصره شده و به جای اخوت- اخوان نوشته است. شاید هم این اشتباه از داکتر شریف فایض (- وزیر پیشین تحصیلات عالی و کنون رییس دانشگاه امریکایی کابل)، گزارنده انگلیسی کتاب سر زده باشد. به هر رو، چون متن ترجمه انگلیسی در دسترس نیست، به اصل متن در ص. 241 افغانستان در مسیر تاریخ رو می آوریم. غبار در این زمینه می نویسد: «... در سنبله 1330 (1951) ویش زلیمان قندهار انفکاک خود را از حزب ویش زلیمان اعلام و نام حزب را «اخوت» با برنامه جدیدی اختیار کرد... مگر ویش زلیمان کابل این انفکاک ویش زلیمان قندهار را نپذیرفت و راه آشتی از سر گرفت. -گ.  
<sup>577</sup>. به ویژه خان صاحب عبدالرحمان- کار دار (شارژ د آفر) سفارت پاکستان در کابل به همین باور بود. دیدگاه او بر پایه اطلاعات کارمندان کنسولگری پاکستان در قندهار استوار بود. نگاه شود به:



زلیان در سال 1952 دستگیر شدند و بسیاری از اعضای برجسته آن (مانند خدای دوست خان، عبدالهادی توخی، قاضی بهرام خان، عزیز خان توخی، محمد انور اچکزایی، محمد یوسف مجددی و دیگران) از 4-12 سال به زندان افتادند. شماری در پشت میله ها به پایان زندگی خود رسیدند.<sup>578</sup>

در واقع، «جوانان بیدار» با پویایی در سال های 1947 - 1951 در تکاپو بودند. در نیمه دوم 1951 پرشورترین اعضای آن بازداشت شدند. هر چند در اوایل سال 1952 در کابل و قندهار، تلاش هایی برای از سرگیری پویایی آن به راه انداخته شده بود. در پاسخ به این کار، دولت بار دیگر به بازداشت فعالان قندهاری حزب پرداخت و رهبری کمیته کابل آن را برای کار در استان ها و حتا به خارج از کشور فرستاد (به عنوان مثال، نور محمد تره کی را)،<sup>579</sup> که این کار تشکل اپوزیسیون در پارلمان دوره هشتم را با دشواری هایی رو به رو گردانید.

به گواهی دیپلمات های شوروی، سر از سال 1950 ویش زلیان در میان صفوف خود به پخش آثار مارکسیستی مانند: «تاریخ حزب سراسری کمونیستی شوروی (شاخه بلشویکی)»، «مسایل لنینیسم» و مواد دیگری به زبان پارسی که فیض محمد انگار (که در اواخر سال برای درمان 1949 به شوروی رفته بود)، با خود آورده بود؛ پرداخت.

---

<sup>578</sup>. غبار در ص. 241 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ می نویسد: «...همچنین ویش زلیان در قندهار در مبارزات انتخاباتی شورای ملی قندهار شرکت ورزیده و یک نفر از اعضای حزبی خود- عبدالشکور خان رشاد را کاندید وکالت برای دوره هشتم شورای ملی نمودند. ولی حکومت با اعمال قوه در جای کاندید مذکور عبدالغفور خان خروتی را به وکالت تحمیل کرد. از همین سبب در سال 1331 (اوایل سال 1952) یک عده رهبران ویش زلیان در قندهار و کابل به زندان افتادند. مانند: محمد انور خان اچکزایی، عبدالهادی خان توخی، غلام جیلانی خان الکوزایی، قاضی بهرام خان، قاضی عبدالصمد خان، محمد یوسف خان مجددی (در محبس کابل)، فیض محمد خان انگار، محمد علم خان اچکزایی و حاجی محمد حسین خان هوتکی. محمد رسول خان پشتون نیز در ولایت بغلان تبعید شد و محمد عزیز خان توخی جداگانه محبوس گردید.

یک نفر از این ها (خدای دوست خان) در سال هشتم محبوسی خود در زندان کابل ببرد و عبدالهادی خان توخی قاضی بهرام خان و عزیز خان توخی تقریباً دوازده سال در محبس بماندند. محمد انور اچکزایی در سال پنجم و قاضی عبدالصمد خان محمد یوسف خان مجددی و غلام جیلانی خان الکوزایی در سال چهارم از محبس خارج شدند. همچنین محمد ابراهیم خان خواخوژی قبلا در 1329 برای چهار ماه محبوس گردیده بود. به تعقیب آن حزب ویش زلیان در دوره صدارت سردار داوود خان (1953) عملاً از صحنه سیاست خارج کرده شد و تنها بعضی حلقه های کوچکی به شکل رفقای قدیم حزبی باقی ماند. «-گ.<sup>579</sup> به گونه یی که از زندگی نامه تره کی بر می آید، او را به عنوان رایزن (آتشه) فرهنگی به واشنگتن فرستاده بودند. -گ.

کارمندان سفارت شوروی در کابل، همچنین آثار تبلیغی-سیاسی، از جمله «مانیفست حزب کمونیست» را به زبان های پارسی و انگلیسی به دسترس ویش زلمیانی ها می گذاشتند.<sup>580</sup>

به خودی خود، نفس پخش آثار مارکسیستی در افغانستان نمی توانست به گونه ماهوی بر دیدگاه های سیاسی حتا مترقی ترین بخش دموکرات های افغانی نسل نخست پس از جنگ تاثیر بيفگند- اندیشه های مارکسیستی هیچگاهی و هرگز در این کشور کشش و گیرایی نداشته بود، اگر چه بسیاری از افغان های تحصیل یافته با آن آشنا بودند.

به پیمانیه بسیار کمتری این اندیشه ها می توانستند در اشکال سازمانی [در جامعه-گ.] ره یابند. - پروفیسور ویکتور کارگون در یکی از کارهای اولیه خود، پدید آیی نخستین حلقه ها و محافل مارکسیستی را در افغانستان به اواخر سال های دهه 1950 پیوند می دهد، با فرض این که این محافل از سوی «جوانان بیدار» باز گشته از تبعید<sup>581</sup> سازمان یافته بودند.<sup>582</sup>

مجید زابلی که بارها از شوروی بازدید کرده بود، در بهار سال 1951 چنین ابراز داشت که «در روسیه بیش از ده نفر برای پیشبرد کارهای کمونیستی در افغانستان آماده نساخته بودند و هیچ یک از آن ها را در افغانستان نیستند.»<sup>583</sup>

همراه با آن، او منتفی نمی دانست که شاید بین 200-500 تن از هوادار سازمان ها یا اندیشه های کمونیستی در داخل کشور باشند. به گمان غالب در هرات، که در [همسایگی آن-گ.] در مشهد حزب توده (حزب کمونیست ایران) با پایگاه های خود عمل می کرد.

---

<sup>580</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، سال 1951، پرونده ویژه 33، کارتن 1، پوشه 226، برگ های 70-71.

<sup>581</sup>. یکی از کسانی که با این اندیشه ها آشنا شده بود، نور محمد تره کی بود که هنگام کار در هند در نمایندگی شرکت میوه قندهار مربوط مجید زابلی، با مارکسیست های هندی آشنا و آثار کمونیستی را به زبان انگلیسی از آنان دریافته بود.

سفارت شوروی در کابل نیز دست به پخش (در آغاز به پیمانیه محدود به شکل پنهانی و پسان ها به پیمانیه گسترده به شکل آشکار) آثار تبلیغی از جمله مارکسیستی به زبان پارسی که بیشتر از سوی حزب توده ایران ترجمه شده بود، در افغانستان می یازید-گ.

<sup>582</sup>. کارگون، ویکتور گریگورویچ، جهات اساسی جنبش اولترا چپ (چپ افراطی) در افغانستان// جریان های تندرو چپ در افغانستان، ایران و ترکیه، پژوهشکده خاور شناسی پژوهشگاه علوم فدراسیون روسیه، 1976، شماره 6، ص. 10.

<sup>583</sup>. FO 371/92085, 11 March 1951. Communism in Afghanistan.

سرور خان [ناشر- از قبیله خروتی غلزایی، از ناقلان سرشناس پشتون باشنده بغلان-گ.]، یکی دیگر از رجال مطلع و کارآفرین- مدیر کارخانه نساجی پلخمری، پتانسیل نیروهای چپ در افغانستان [در آن برهه-گ.] را از این هم خویشتنداران به تر ارزیابی می کرد. او شمار این نیروها را در شرکت خود به دشوار بیش از 4 - 5 نفر و تقریباً به همین تعداد در بغلان می انگاشت.<sup>584</sup>

با این هم، «سرپرستان» شوروی را دستاوردهای ناچیز و کمرنگ مغزشویی ایدئولوژیک دموکرات های افغانستان نگران و پریشان نمی ساخت- آن ها «بازیگران» خود را به گسترش پایگاه اجتماعی شان بر می انگيختند و در زمینه پیشرفت هایی هم داشتند. برای مثال، در سال 1951 در همان کارخانه نساجی یاد شده پلخمری نخستین حلقه حزبی «جوانان بیدار» از میان کارگران تشکیل یافت. همه این حقایق گواه بر آن اند که طی مدت زمان نسبتاً کوتاهی، از 1946-1952 جوانان بیدار به عامل نمایان زندگی سیاسی در افغانستان مبدل شده است.

در شوروی با دقت پویایی های این حزب را زیر نظر داشتند. با این که آن را چونان حزبی که «به گونه جدی با پویایی های خرابکارانه و زیانبار عناصر بورژوایی- ملیت پرست و روحانیت آسیب پذیر» و «بردبار در برابر رخنه امریکا» است، ارزیابی می کردند.

یکی از آگاهان شوروی در کابل در جولای 1951 در زمینه چنین گفته بود: «بیجا و نادرست خواهد بود هرگاه «جوانان بیدار» را چونان یک سازمان مترقی سیاسی ارزیابی نماییم.»<sup>585</sup>

با این هم، هویت ساختاری و سیاسی «جوانان بیدار» [که خود را حزب می خواند-گ.]، پویایی های آن و حضور گسترده نمایندگی اجتماعی در آن، به وضوح نشان می داد که در واقع در افغانستان **گروه سیاسی حزب گونه یی** برای نخستین بار در نوع خود در تاریخ نوین کشور پدید آمده و به تکاپو افتاده است. به رغم این، ضعف ها و لغزش های ناشی از نبود تجربه سیاسی و رویکرد بیش از حد ملیت پرستانه و... «جوانان بیدار» به دولت امکان داد تا کنترل خود بر اوضاع را حفظ نماید و به مبدل شدن آن به نیروی موثر و با نفوذ در سیاست داخلی کشور مزاحمت نماید.

<sup>584</sup> . FO 371/100963, 1952. Communism in Afghanistan

<sup>585</sup> . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، سال 1951، پرونده ویژه 33، کارتن 1، پوشه 226، ص. 81.

شاید، همانا و درست همین وضعیت، زمینه ساز ارزیابی شایع از جوانان بیدار چونان یک جنبش ناسیونالیست، و به هیچ رو نه حزب یا حتی هسته یک حزب، بل یک گروه حزب گونه گردید.

یو. آ. بولاتف- افغانستان شناس روسی انتقادی ترین برخورد را در ارزیابی از جوانان بیدار دارد. او همه آوندهایی را که اجازه می دهند «جوانان بیدار» را چونان یک حزب بررسی کرد، با ارزیابی آن ها همچون تبلیغات ریتروسپکتیف (گذشته نگر) که معطوف به بزرگنمایی نقش تره کی- نخستین رهبر حزب دمکراتیک خلق می باشند، رد می کند و بی بها و ناچیز جلوه می دهد.

او می نگارد: «چنین تلاش هایی نه تنها تحریف تاریخ جنبش ملی دمکراتیک، بل که لغزشی است با پیامدهای بس ناگوار. چون توهمی را در مورد وضعیت ساختارهای اجتماعی در افغانستان آفریده و به تبع صف بندی های داخلی قدرت را در گذشته و حال تحریف می کند.»<sup>586</sup>

اما تلاش خود او در زمینه ویرایش استاتوس جوانان بیدار محدود می شود به رویکردهایی به پژوهش های بنیادی اخراموویچ و دوپری و دیگران که از تره کی در کارهای اولیه شان در میان ویش زلمیانی های برجسته یاد نمی کنند.»<sup>587</sup>

به راستی هم اخراموویچ ارزیابی خویشتنداران یی حتی از سرشناس ترین رهبران جوانان بیدار می دهد. از دید او ویش زلمیان از کدامین ساختار روشن سازمانی برخوردار نبود و در کل «جنبش در آغاز رنگ جریانی را داشت که به انباشت دارندگان تمایلات و دیدگاه های گوناگون اجتماعی می پرداخت که برای آن ها تنها تمایل به پیدا کردن راه های زدایش نا به سامانی هایی که کشور با آن ها دست به گریبان بود، مشترک بود.»<sup>588</sup>

---

<sup>586</sup> . بولاتف یو. پیرامون مساله پدید آیی جنبش انقلابی- دمکراتیک در افغانستان (اوچرک های تاریخ خلقی ایسم)، مسکو، انسیتوت دولتی مناسبات بین المللی مسکو، 1992، ص.ص. 7-8.

<sup>587</sup> . همان جا ص. 47. آن چه مربوط به تره کی می گردد، گواهی های مستندی است که او به راستی یکی از رهبران ویش زلمیان بود- چیزی که تا جایی موجب بالاروی تند مگر کوتاهمدت او در سال های 1965- 1979 از نردبان سیاسی گردید که به گونه تراژیکی در سپتامبر 1979 در روند کودتای دولتی درونی از سوی امین پایان یافت.

<sup>588</sup> . اخراموویچ ار. ت. افغانستان پس از جنگ جهانی دوم، اوچرک تاریخ، مسکو، 1961، ص. 74.

ایگور میخاییلویچ ریسنر<sup>589</sup> - تنها سیاست دان افغانستان شناس شوروی وقت در آن برهه با برجسته ساختن دادگرانه سیاست زدگی بخش فعال جوانان بیدار مقارن با 1949 و گذار آن سازمان به وضعیت اپوزیسیون قانونی (پارلمانی) رژیم، به این نتیجه رسید که مقارن سال 1950 جنبش جوانان بیدار «نقش بالنده پیشاهنگ نهضت های اجتماعی را با واگذاری این نقش به آن سازمان ها و گروه هایی که از پیکر خودش جدا شده بودند، و به درجات گوناگون از نگرش های رادیکال سیاسی پیروی می کردند؛ از دست داد.»<sup>590</sup>

شایان یاد آوری است که اخرامویچ به مطالعه تاریخ اجتماعی-سیاسی افغانستان در اواخر سال های دهه 1940 آغاز کرده بود. هنگامی که سازمان های اجتماعی-سیاسی آغاز به رویش در خاک افغانستان نموده بودند. بنا به این دلیل و سایر دلایل عینی دیگر، او نمی توانست همه ویژگی های این پدیده نو را به سنجش بگیرد و روی هم رفته به منابع باز-نشریات موقوته «جوانان بیدار»، «وطن»، «ندای خلق» و... که در رویارویی با رژیم در ظاهر از روزنامه ها، گروه های ادبی و میهن پرست و... سود می جستند، تکیه داشت. هر چند هم همان «وطن»، به عنوان مثال، آشکارا مدعی حق تبارز نمودن در سیمای یک حزب بود و در اعتراض به این موضوع به شاه رو آورده بود.

شاید این پنداشت های پیشگامان بررسی موضوع مورد نظر و همچنین پایگاه معین منابع و چیزی که از اهمیت نه کمتری برخوردار است، مجموعه یی از اعلامیه های عمومی و رفتارهای رهبران «جوانان بیدار» بولاتف را بر انگیختند تا آن را چونان جریان میانه رو اصلاح طلب که باورهای راهبردی آن تا جایی با اندیشه های نارودینک های پاپولیسست<sup>591</sup> (توده یی های

---

<sup>589</sup>. ریسنر- بنیادگذار دبستان افغانیستیکای شوروی در سال 1958 درگذشت. او در سال های پس از جنگ یکسره به سوژه های تاریخی دولتی و جنبش های اجتماعی جنوب آسیا متمرکز گردید. یوری گانکفسکی- شاگرد او نیز در همین راستا گام برداشت ورد پای استاد خود را پی گرفت. با آن که او همچنین یکی از پیشگامان و پیشاهنگان پاکستان شناسی میهنی گردید که از دیدگاه خصلت خود موضوع مطالعه تحقیق سرشار از پرابلماتیک جاری است.

<sup>590</sup>. اخرامویچ در همین اثر، ص. 80، گروه «ندای خلق» را چونان یکی از چنین گروه ها بررسی می نماید. اما نه تجربه این گروه و نه ویژگی های سیاسی-ایدئولوژیک دیگر نیروهای اپوزیسیون همو چنین منطق جنبش اجتماعی را در اوایل سال های دهه 1950 تایید نمی کنند.

<sup>591</sup>. ناردونیک ها (ناردنیک ها) گروهی بودند در روسیه که خواستار سرنگونی استبداد و واگذاری زمین به دهقانان بودند و چون رشد سرمایه داری را در روسیه ناممکن می پنداشتند، لهذا به پیشاهنگی طبقه کارگر باور نداشتند و از همین رو برزگران را نیروی عمده انقلابی می انگاشتند.

«نظریه پوپولیسیم فلسفی بر آرای هربرت شیلر و بر این فرض اولیه مبتنی است که عامه مردم را افرادی ناآگاه، منفعل و ضعیف می پندارد.

مردم باور- عوامگرا) اواخر سده نوزدهم- اوایل سده بیستم روسیه همانند است، پرداز نماید.

ناردونیک های پوپولیست، به گونه یی که روشن است، دولتمردان را به آن فرا می خواندند که از بالا به توده ها حقوق سیاسی شان را بدهند و آرزومند بودند که کشور شان مرحله تشبث بزرگ سرمایه داری را دور خواهد زد. یعنی با گذشتن از کنار آن، یک راست به سوی سوسیالیسم خواهد شتافت.

هرچه هست، به گفته بولاتف، ورسیون پوپولیسم سیاسی اصلاح طلب افغانی، که از دیدگاه سازمانی در سیمای «جوانان بیدار» تبارز نموده بود، از خارج الگوبرداری نشده بود. این جریان آغاز جنبش پوپولیستی (مردم باور) چونان نیروی مستقل ایدئولوژیکی- سیاسی در بستر بومی گردید.

تاریخ نگاری جوانان بیدار سرشار از کارهای فراوان تخصصی نیست. در پهلوی پژوهش های بولاتف، تنها سیرهای جداگانه یی در کتاب ها و مقاله های گ. ف. گریس، آ. س. گیراسیمو و و. گ. کارگون دیده می شود. اما شگفتی بر اگیز این است که درست تا همین چندی پیش پژوهشگران افغانی به این موضوع نپرداخته بودند.

---

تاریخچه آن را به اواسط سده نوزدهم و به جنبش های مختلفی که در سرزمین های مثل شوروی پیشین به وقوع پیوسته است، می رسانند. شاید در برابر پوپولیسم سیاسی این ها هیچ نباشند. ریشه مردم باوری در میان روشنفکران تندرو روسیه در دهه 1860 با ظهور ناردونیک ها (مردم باوران) پدید آمد. ناردونیک ها بر آن بودند که روسیه بی آن که مرحله سرمایه داری را بگذرانند، می تواند مستقیم به سوسیالیسم برسد و اساس آن را می توان بر کومون های روستایی گذاشت. در دهه 1870 دانشجویان ناردونیک به روستا (میان مردم) رفتند تا تخم انقلاب را بپراکنند.

مردم باوران در روسیه حزب آزادی و زمین را بنیان نهادند. مردم باوری در آغاز اشاره به این اعتقاد داشت که انقلاب کار مردم است (که در روسیه معنای آن دهقانان بود) نه اقلیت مبارز انقلابی. در پایان قرن نوزدهم مارکسیست های روسیه که به عمل سازمانی و حزب پیشرو باور داشتند، به همه روش های انقلابی رقیبان غیر مارکسیست خود بر چسب مردم باورانه (پوپولیسم) زدند و این عنوان به صورت تحقیر آمیز رواج یافت.

این صفت در امریکا نخست برای حزب مردم باور به کار برده شد که در سال 1819 برای دفاع از منافع کشاورزان تشکیل شد. سنت مردم باوری امریکایی بعدها به حزب سوسیالیست نورمن تامس و گروه های مانند آن منتقل شد. در جناح راست امریکا مردم باوری را پس پس از 1945 در روش کسانی چون سناتور جوزف مک کارتی و جورج والاس می توان یافت. ظهور چپ نو را نیز برخی با شور و شوق پیروزی جهانی مردم باوری شمردند. مردم باوری را در جنبش های روستایی اروپای شرقی پیش از 1939 و نیز در فاشیسم و نازیسم و در بسیاری از جنبش های آزادی بخش جهان سوم می توان یافت. سیلویو برلوسکونی- نخست وزیر راستگرای کنونی ایتالیا و نیکلا سارکوزی- رییس جمهور فرانسه دارای مشخصه های این صفت سیاسی اند.»

برگرفته از ویکیپدیا-گ.

تنها در سال های دهه 1990 برخی از مدارک نو را سیف الله قویاش- تاریخ پژوه پژوه افغانی به ارمغان آورد. او کار خود را در پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم تدوین کرد. قویاش پایان نامه دکتری خود را در باره سرنوشت جنبش جوانان افغان نوشت.

قویاش رشته کاملی از مسائل را که در گذشته شالوده تاریخی علمی و فاکتولوژیک جنبش «ویش زلمان» را می ساختند (مانند تاریخ تاسیس آن، نام های سازمان دهندگان اصلی و...)؛ زیر سوال برد و تردید برانگیز خواند. او در روند تحول این جنبش، دو مرحله را جدا می کند: تشکل ملی جنبش (1947-1949) و سمت گیری سیاسی آن (1953-1949).<sup>592</sup>

تعبیر دیگر به خوبی مستند و تصویر روشن از سرگذشت جوانان بیدار را فضل رحیم مروت- خاورشناس پاکستانی - یکی از پژوهشگران سنگین وزن جنبش های لیبرال و چپ در افغانستان، ارائه می دهد. او به واکاوی مجموعه عوامل درونی و بیرونی و دلایلی که پس از جنگ جهانی دوم به افزایش پویایی های سیاسی در افغانستان انجامیدند، پرداخته، دید خود را از تاریخ جوانان بیدار بیان می دارد.<sup>593</sup>

---

<sup>592</sup>. نگاه شود به فصل پنجم کتاب «افغانستان مسایل جنگ و صلح»، مقاله پدید آیی جنبش های لیبرال- دمکرات در سال های چهل و پنجاه، ص. 114 ترجمه پارسی، نشر اندیشه، ترجمه عزیز آریانفر، تهران 1387. قویاش در این مقاله مدارک نوی در باره ساختارهای استانی و شهرستانی جنبش جوانان بیدار می آورد. با این هم باید در نظر داشت که گفته های او بر پایه حدس و گمان استوار اند؛ تا بر شالوده حقایق مستند تثبیت شده. برای نمونه نمی توان با تاریخ برگزاری کنگره موسس حزب که او آن را 28 اپریل 1947 نوشته است، سازگار بود- بویکو.

**یادداشت گزارنده:** آقای قویاش این مطلب را از کتاب اسکندر ف ک. «پیرامون مساله ایجاد سازمان ویش زلمیان و فعالیت آن»- مسایل خاورشناسی، دوشنبه 1987 ص90 نقل نموده اند. نه این که بنا به حدس و گمان خود نوشته باشند. اسکندر ف هم تاریخ 28 اپریل 1947 را به گفته روانشاد حبیبی آورده است. مشکل در این است که دردمندان کنون اصل کتاب اسکندر ف در دسترس نیست تا دیده شود که وی این جستار را از کدام اثر شاد روان حبیبی برگرفته اند و یا از زبان چه کسی باز نوشته اند.

غبار نیز سال 1947 را سال تاسیس ویش زلمیان می داند. این که شاد روان حبیبی در کدام اثر خود تاریخ روز 28 اپریل این سال را روز برگزاری کنگره موسس آن نوشته اند، روشن نیست. نا گفته پیداست که با توجه به این که حبیبی با بسیاری از بنیادگذاران ویش زلمیان دوستی و آشنایی نزدیک داشت، در صحت گفته او تردیدی راه نیست. تنها چیزی که روشن نیست، این است که او چنین تاریخی را در کدام یک از آثار خود نگاشته است. -گ.

<sup>593</sup>. آقای دستگیر پنجشیری- از رجال سیاسی یی که در کوره رویدادهای سیاسی و جنبش روشنفکری افغانستان آبدیده شده و خود ناظر و شاهد

آن چه مربوط به نوشته های او در زمینه می گردد، به پندار ما می توان پیرامون شماری از برداشت هایش در باره جوانان بیدار که در بخش های مختلف نوشته های او در زمینه بازتاب یافته است، به جر و بحث پرداخت. به طور خاص، در باره عضویت داوود خان و برادرش- محمد نعیم در جنبش، تاریخ پی ریزی آن و پیوند آن با دربار شاهی. اما ارزیابی مروت از جنبش ویش زلمیان چونان یک جنبش گسترده لیبرال (جبهه)، که هدف آن تبدیل شدن به یک نیروی راستین مخالف دولت بود، پرداز مفصل پویایی های آن در بسیاری از حوزه های زندگی اجتماعی را بایسته است چونان دستاورد جدی یی در بررسی این موضوع در نظر گرفت.<sup>594</sup>

بسیاری از رخداد ها بوده و با برخی از رهبران جنبش جوانان بیدار از نزدیک آشنایی داشته است، در ص. ص. 114 کتاب ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان می نویسد: «دقیق ترین پژوهش و داروی یی که تا کنون در باره تاریخ ویش زلمیان صورت گرفته است، همانا تز ماستری شاه محمود حصین است. بر اساس پژوهش های این پژوهشگر، اندیشه های ضد فئودالی و ضد استعماری ویش زلمیان از درون شرایط استیداد استعماری از دل انجمن ادبی کابل و مطبوعات سرکاری جوانه زد.

... در یادداشت های ولی زلی، خانه نور محمد تره کی در جوی شیر کابل مرکز اصلی تاسیس جوانان بیدار تذکار رفته است. او سال 1946 را سال تاسیس این سازمان معرفی می کند و نوشته است که نخستین جلسه این سازمان به صورت مخفی تدویر یافت و در اوایل ماه ثور 1949 نخستین کنگره آن در خانه نور محمد تره کی در قلعه مجید زابلی واقع دارالامان گشایش یافت.»

... آقای پنجشیری در ص. 118 کتاب خود نتیجه گیری بسیار خرد ورزانه یی می نماید که گزارنده با آن بیخی همنوا هستم. ایشان می نگارند: «ترکیب هیات مدیره ویش زلمیان بیانگر این احتمال قرین به یقین است که مجید زابلی و سردار داوود حامیان، مشوقان، تمویل کنندگان و محرکان این جنبش نوظهور بوده اند.»

در یادداشت های حصین، افزون برکسانی که در دیگر منابع از آن ها چونان بنیادگذاران جنبش جوانان بیدار نام گرفته شده است، از پاینده محمد روهیلی، نور محمد پونده و ولی زلی نیز نام برده شده است. -گ.

<sup>594</sup> .Fazal-ur-Rahim Marwat, "Afghan Journalism: the Character of Liberalism and Modernism", Journal of the Faculty of Islamic Studies and Arabic, Peshawar, 1( 1994 )1, p. 71, و نیز آثار بعدی او. - "The Impact of the Wikh Zalmiyan Movement on Afghan Politics", Central Asia. Peshawar, 1995, N. 36, etc.

نگاه شود همچنین به فصل:

"The Youth Call – Wikh Zalmiyan"

در کتاب بنیادی او:

*The Evolution and Growth of Communism in Afghanistan ( 1917 – 79): an Appraisal* (Karachi, 1997), pp. 215 – 314.

شاینده است یاد آور گردیم که این پژوهش نو از لغزش ها و بی دقتی ها پالوده نیست. شماری از برداشت ها و نتیجه گیری ها به پیمانانه بایسته مدلل آورده نشده است. همه این نارسایی ها عمدتاً با کمبود منابع موثق



یکی از آثار نوپیدای پسین، که در آن داستان جوانان بیدار بر شالوده برارزنده و شکوهنده علمی به رشته نگارش در آمده است، رساله خاورشناس تاجیک-ک. اسکندر ف در باره احزاب و جنبش های سیاسی در افغانستان در نیمه دوم سده بیستم است.<sup>595</sup>

اسکندر ف، با تکیه بر منابع منحصر به فرد و مستند و پژوهش های میدانی و مقایسه مواضع نویسندگان مختلف- پژوهشگران و شرکت کنندگان در رویدادها، دید خود را در باره تشکیل جوانان بیدار بر شالوده برخی از محافل و حلقات سیاسی که در شماری از شهرهای بزرگ افغانستان (کابل، قندهار، جلال آباد) به میان آمده بودند، تبارز می دهد. او با پیروی از کسی که اطلاعات سودمندی را در باره جوانان بیدار به دسترسش گذاشته بود- ش. م. یاسین، از رهروان جنبش؛ نیز متمایل است بپندارد که این جنبش برابر با معیارهای سیاسی افغانی- گروهی نزدیک به 300 نفر- یک جنبش گسترده توده یی بوده است.<sup>596</sup>

با این حال، اسکندر ف با انجام کار توانفرسا و دقیق برای روشن ساختن بافتار (ترکیب پرسنل) و نیمرخ تباری- اجتماعی جوانان بیدار- موجودیت جناح های میانه رو و رادیکال چپ در آن؛ مانند بسیاری از پیشینیان خود، به این نتیجه می رسد که «جوانان بیدار نتوانسته بود در سیمای یک سازمان دارای ساختار سامانیافته برآمد نماید».<sup>597</sup>

او، به عنوان آوند، علی خصوص به استقلال واقعی شاخه قندهار جوانان بیدار، همکاری شماری از اعضای ننگرهای آن با دولت و... را می آورد. با این برداشت نمی توان سری از سازگاری تکان داد. چون با داده ها و مدارک منابع دیپلماتیک شوروی در کابل که به روشنی تمام، داشتن نه تنها ویژگی های یک سازمان، بل نیز عملاً تقریباً همه عناصر مختص برای ساختار یک حزب را برای جوانان بیدار ثابت می سازد، در تضاد می باشد.

نهادینه شدن سیاسی و اجتماعی اپوزیسیون ضد دولتی در افغانستان در دهه نخست پس از جنگ جهانی دوم، لایه های حاکمه را به بازنگری راهبرد و راهکار شان از جمله رهگیری و ربودن برخی از اشکال کارهای مخالفان و گاهی حتا شعارهای آن ها واداشت.

---

پیوند دارند. هر چند هم مروت توانسته است مواد آرشیوی و شخصی نوی را در زمینه این موضع گرد آوری کند. کاری که کمتر کسی تا کنون موفق به آن گردیده است.

<sup>595</sup> اسکندر ف، ک.، احزاب و جریانات سیاسی افغانستان در نیمه دوم سده بیستم، دوشنبه، 2004.

<sup>596</sup> همان جا، ص. 58.

<sup>597</sup> همان جا، ص. 67.

سفیر وقت بریتانیا در کابل جوهر رویکرد نو دولت افغانستان را با دقت شناسایی کرده بود: «خطر پیشبرد اداره دموکراتیک در این کشور، چنان است که دولت باید حرکت و جهت آن را در بستر و مسیر بایسته «برباید» و در دست خود بگیرد.»<sup>598</sup>

به تاریخ پانزدهم جنوری 1950، شاه محمود خان- نخست وزیر در حضور برخی از اعضای خانواده شاهی و بلندپایگان دولت، تاسیس «کلوب ملی» (باشگاه ملی) را اعلام کرد. علی محمد- معاون او در مراسم تحلیف خود، نشاندهی کرد که کلوب ملی سازمانی خواهد بود برای بیان آزاد اندیشه های اعضای آن. اگر چه به معتمد ترین کسان گفته شده بود که جان کلام این ایده- ایجاد حزب «دموکرات ملی» زیر سایه بان «کلوب ملی» است.

پس از چندی، به کسانی که به کلوب ملی پیوسته بودند، محرمانه و معتمدانه در این باره آگاهی دادند. دلیل چنین راز داری و پرده داری ترس از این بود که حتا نفس مفهوم «حزب»، اپوزیسیون را به انجام اقدامات همانندی بر خواهد انگیخت.

دولت با ایجاد حزبی برای خود به دنبال اهداف زیر بود:

1. ایجاد شالوده استوار سیاسی برای خاندان حاکم و دولت
2. سازماندهی مبارزه در برابر عناصر مخالف و مترقی به کمک حزب
- 3- بخشیدن رنگ و رو و نمای بیرونی دموکراتیک برای چهره افغانستان

در نخستین گردهمایی حزب، نام های بنیادگذاران آن برجسته شد: شاه محمود خان- نخست وزیر، محمد داوود- وزیر دفاع و سرپرست وزارت کشور (داخله)، محمد نعیم- برادر سردار داوود- وزیر امور اجتماعی، اسد الله سراج- معاون نخست وزیر، علی محمد - معاون نخست وزیر و وزیر امور خارجه، مجید زابلی- وزیر اقتصاد ملی.<sup>599</sup>

<sup>598</sup> . FO 371/83038 29<sup>th</sup> April, 1950

<sup>599</sup> . غبار در ص. 242 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ در زمینه چنین می نگارد: «... این پارتی که برای عوام فریبی نام دمکرات ملی به خود نهاد بود، مستقیماً با اجازه کتبی شاه از طرف سردار محمد داوود، مجید زابلی، سردار فیض محمد خان زکریا-ممثل اریستوکراسی و وزیر معارف، علی محمد خان بدخشانی- سمبول محافظه کاری و معاون صدر اعظم تاسیس گردید.

اعضای این حزب متنفذ و متمول مرکبی بودند از چند نفر سردار محمد زایی و جنرال های اردو، تجار و ملاک بزرگ، عده یی از وزیران و ماموران بلند رتبه و در مرتبه اخیر چند روشنفکر سازشکار.

خبار پس از آوردن مرامنامه حزب، می نویسد: «مقر پارتی در کابل، عمارتی در شهر نو- ملکیت سردار فاروق خان عثمان (سابق وزیر داخله) بود که نام کلوب ملی به خود گرفت. مصارف لوکس پارتی از خزینه مجید زابلی تمویل می شد. منشی پارتی داکتر عبدالقیوم خان لغمانی بود که بعدها به وزارت و معاونت صادرات ارتقا یافت. ... چون حزب دمکرات ملی در تمام ساحه های عملی حزبی ناکام مانده بود، در سال 1953 یعنی هنگام گرفتن اقتدار حکومت افغانستان از طرف محمد داوود خان، مثل خشت خامی در آب شارید و نابود شد. »

مگر، فرهنگ در ص. 665 قسمت دوم جلد اول افغانستان در پنج قرن اخیر زیر عنوان کلوب ملی و تلاش برای اعاده دیکتاتوری چنین می نویسد: «در سال های اول حکومت شاه محمود خان، محمد داوود خان و نعیم خان که با راه و روش او موافق نبودند، یکی بعد دیگری کشور را ترک گفته به عنوان وزیر مختار به لندن و پاریس رفتند و تا سال 1949 در آن جا ماندند.

در این وقت مجید زابلی- وزیر اقتصاد که او هم اقدامات حکومت را در جهت دموکراسی به سود خود نمی دید، در اثنای مسافرتی در خارج با ایشان ملاقات کرد. تفصیل مذاکرات شان معلوم نیست. اما قدر مسلم این است که به دنبال بازگشت مجید خان، سرداران نیز وظایف شان را در خارج ترک گفته، به کابل آمدند و یک رشته فعالیت های سیاسی را به اتفاق او روی دست گرفتند.

اینان می خواستند که در مرحله نخست شاه را از حمایت از شاه محمود خان منصرف ساخته و در مرحله بعدی صدر اعظم را مجبور به استعفا سازند. برای رسیدن به این هدف، چنین استدلال نمودند که نرمش نسبی شاه محمود خان امنیت کشور را با خطر مواجه ساخته و جلوگیری از این خطر ایجاب می کند تا نظام سختگیرتری به شکل نظام محمد هاشم خان در کشور برقرار شود. تبلیغات ایشان در ذهن یک عده اشخاص از جمله خود شاه کارگر افتاد و هر چند وی حاضر نشد فوراً دست عمش را از کار کوتاه نماید و به جای او محمد داوود خان را بر کرسی صادرات بنشانند، اما موافقت کرد که برادران دو باره به کابینه وارد شده و اختیارات گسترده تر به دست آرند.

مجید زابلی که برای اجرای این گونه امور از قوه تخیلی باروری برخوردار بود، فوراً دست در کار شده و نقشه یی را طرحریزی کرد که بر تشکیل حزب دولتی و وارد نمودن تعدیلات در هیات وزیران و صلاحیت رییس و اعضای آن بنا یافته بود. به موجب این طرح، که شاه آن را با خوشی و صدر اعظم با اکراه پذیرفتند، هیات وزیران به چند گروه متمایز تقسیم شد که در راس هر گروه یک نفر با عنوان سر گروه و صلاحیت بالاتر از وزیر قرار گرفت. سر گروه ها عبارت بودند از: علی محمد خان، محمد داوود خان، مجید زابلی و فیض محمد ذکریا.

در عین حال به تاسیس یک حزب دولتی به نام دموکراتیک ملی تصمیم گرفتند و در مرحله نخست آن را با عنوان کلوب ملی تشکیل نمودند. مقصد از این ابتکار که هیچ گونه مجوزی در قانون اساسی نداشت، این بود که از یک سو صدر اعظم را بی اختیار ساخته و از دیگر سو با جذب نمودن قشر تعلیم یافته و به خصوص وکیلان شورا جمعیت های آزاد و حزب مخالف حکومت را که در شورا در حال تشکل بود، در نطفه خنثی سازد.

در نتیجه این بازی یک کشمکش سه جانبه در صحنه سیاسی کشور نمودار گردید. در یک سو، رییسان گروه ها و طرفداران ایشان از تعلیم

نام حزب چونان دمکرات ملی «کسی را گمراه نمی ساخت. خیلی زود برچسب «حزب وزیران» بر آن زده شد. مگر،

از همان آغاز، سازماندهندگان حزب دمکرات ملی با دشواری هایی جدی یی روبرو شدند. نخست این که نتوانستند همه اعضای شورای ملی را به سوی خود بکشانند. در فروری 1950 گروه مخالف از نمایندگان مجلس- محمودی، غبار، الفت، نور علم و دیگران، در مجموع 11 نفر، از پیوستن به حزب دموکرات ملی خود داری ورزیدند.

آن ها در اعلامیه خود، که از سوی برخی مقامات و بازاریان حمایت می گردید، نشاندهی کردند: چون حزب از بالا به دستور دولت ساخته شده است و برنامه روشنی ندارد، معتقد به دموکراتیک بودن آن نبوده، نمی خواهند زیر فشار شامل آن شوند. با این حال، نه همه نمایندگان اردوگاه دموکراتیک، حال چه رسد به کسانی که مستقیم از دولت در ترازهای گوناگون نمایندگی می کردند، می توانستند از افتخار مشکوک پیوستن به «حزب دولت» سر باز بزنند.

سلینکین- یکی از پژوهشگران پیگیر جنبش اپوزیسیون در افغانستان، حتا می پندارد (بی آن که در زمینه مدارکی

---

یافتگان و غیر آن قرار داشتند که می کوشیدند از این راه زمام امور را به دست آورند. در سمت دیگر، آزادیخواهان اعم از وکیلان و غیر ایشان که سعی داشتند از بازگشت نظام استبدادی جلوگیری کنند و در بین هر دو، شخص صدر اعظم که از هر دو سو در هراس بود و می خواست مقام خود را نگهداری کند.

کلوب ملی در کار جلب روشنفکران به ویژه اعضای آزادیخواه شورا ناکام گردید. زیرا ایشان از شرکت در آن خود داری کردند. در عین حال یک عده از کارمندان از جمله عبدالحی عزیز نقشه تشکیل گروه ها را منافی قانون شمرده، از وظایف شان استعفا دادند و دعوت شرکت در کلوب را رد کردند. از سوی دیگر، خود صدر اعظم با شیوه مقاومت منفی در برابر کار کلوب مشکلات ایجاد می کرد تا این که در 1950 در نتیجه برخوردی در مجلس وزیران در بین او و زابلی بر سر یک موضوع جزئی، زابلی مجبور به استعفا شد.

شاید وی توقع داشت که رفیقان حزبی اش به خصوص داوود خان و نعیم خان در این پیشامد از او حمایت نموده و با او یک جا مستعفی شوند. اما چون آنان چنین نکردند، زابلی کلوب ملی را هم ترک گفته و باز یک بار برای مدت طولانی به خارج رفت. از جمله اعضای کابینه تنها شنسب- رییس مستقل زراعت که به پیشنهاد او در حکومت وارد شده بود، استعفا داده و در خارج به او پیوست. هر چند با خارج شدن زابلی، کلوب ملی که بیشتر به سرمایه او می چرخید، به فقر مالی گرفتار آمده و به تدریج از بین رفت. «-گ.

ارائه نماید)، که در میان اعضای کلوب ملی پیروان دیدگاه های چپ- تره کی و کارمل و... نیز حضور داشتند.<sup>600</sup>

با این همه، بالاییان نتوانستند حزب را سراسری و از دیدگاه بافت نمایندگی دارای بستر پهن اجتماعی بسازند- به همین گونه تلاش های «دمکرات های ملی» برای کشاندن دانشجویان به دامن حزب با ناکامی به پایان رسید. دانشجویان جوان در واقع، اعلام حزب را چونان آژیر (سیگنال) ی و حتا حقی برای ایجاد سازمان خودی شان ارزیابی و به راستی پس از چندی اتحادیه خود را تشکیل دادند.<sup>601</sup>

<sup>600</sup> سلینکین، م. ف. افغانستان: اپوزیسیون و دولت، (در سال های دهه های 60-70 سده بیستم)، سیمفیروپل، 2004، ص. 187.

<sup>601</sup> محیط دانشجویی، درست مانند همه جامعه افغانستان یکدست و یکپارچه نبود. افزون بر این، مقامات در پی کنترل آن بودند. در ماه اپریل سال 1950، هنگامی که آوازه هایی در باره تاسیس اتحادیه محصلان پخش گردید، دانشجویان دانشکده حقوق که گردانندگی آن را خود رییس دانشگاه در دست داشت، نسبت به آن ابراز علاقه نمودند.

British documents on foreign affairs: reports and papers from the Foreign office confidential print. Part V. From 1951 through 1956. Series B. Near and Middle East. V. 1. Afghanistan, Persia and Iraq. - P. 6

به گفته داکتر حسن شرق در کتاب «کرباس پوش های برهنه پا»، پیشاور، بنگاه انتشارات میوند، ص. ص. 46-48، (که خود یکی از اشتراک کنندگان جنبش دانشجویی در کشور بوده است)، اتحادیه محصلان در آغاز از فاکولته حقوق دانشگاه کابل جوانه زده بود. در جر و بحث های آزاد و های و هوی سیاسی محصلانی که مقدم بر همه اشتراک می کرده اند که به محافل حاکمه و شخص شاه محمود خان خویشاوندی، نزدیکی و پیوند داشته اند: محمد اسحاق عثمان، توریالی عثمان، کبیر الله سراج و احمد کبیر سراج، سردار حفیظ (پسر میر شکار)، شعیب برادر قوماندان آصف، عبدالبصیر حکیمی و... نخستین هسته اتحادیه محصلان- دانشگاه کابل بوده است. این هسته تحت رهنمایی داکتر محمد انس- رییس دانشگاه فعالیت می کرد.»

دستگیر پنجشیری در ص. 126 کتابش در زمینه می نگارد: اوضاع متحول و انقلابی پیرامون افغانستان و زمینه سازی برای اشتراک افغانستان در سازمان ملل عوامل عمده این تند پیچ دموکراتیک و گذارای محافل حاکمه بوده است. هیچ توجیه منطقی دیگری شده نمی تواند.

پنجشیری در ص. ص. 128 و 129 کتابش در ادامه می نویسد: «... در یکی از روزها درامه وحدت ملی نوشته فضل ربی پژواک تمثیل شد. در این محفل شماری از اعضای کابینه نیز دعوت شده بودند. بعد از تمثیل این درامه، دستگاه حاکمه بر افروخته شد و صدر اعظم و جناح های مخالف و مختلف دربار خشمگین گردید. تعدادی از اعضای کمیته محصلان و کارگردانان درامه بی درنگ زندانی شدند.

این تصمیم غیر عادلانه هیات حاکمه با واکنش های متفاوت جنبش محصلان مواجه گردید. از جمله گروهی طرفدار شیوه های سنتی عریضه نگاری شدند و گروه دیگر رهایی محصلان و کارگردانان را تنها از مجاری مبارزه قانونی و مسالمت آمیز و از طریق تظاهرات خیابانی ممکن و عملی توجیه می کردند. اما طرح تظاهرات خیابانی با شعار رهایی محصلان و کارگردانان پیروز گردید.

چنین آغازی رهبران حزب دموکرات ملی را ناگزیر گردانید اندیشه ساختن سازمان گسترده توده‌ی‌ی را رد نمایند و تنها معتمدترین نامزدها را به آن جذب نمایند. مطابق آیین نامه (منشور) حزب، هر عضو آن باید مسلمان و تبعه افغانستان می بود و که تحت پیگرد قانونی قرار نداشته، به تبلیغ دیدگاه‌ها نپرداخته و دست به رفتارهایی نیازد که بر ضد تمامیت ارضی و استقلال کشور نباشد، برنامه و آیین نامه حزب را بپذیرد.

دانشجویان، نمایندگان اقلیت‌های تباری و زنان نمی توانستند به حزب دموکرات ملی بپیوندند. در واقع، این حزب متشکل از

---

مظاهره از لیسسه استقلال آغاز شد. نیروهای پلیس مظاهره کنندگان را محاصره کرده، احتمال برخوردهای جارحانه هر آن احساس می شد. فقط در چنین لحظه حساس عبدالاحمد پنجشیری- معین اداری وزارت معارف و بابه‌جان- سرباور شاه محمود خان با کار توضیحی و اقناعی برای چند تن از نمایندگان محصلان این زمینه و امکان را مهیا کردند تا مطالبات محصلان را برای بار دوم به صدر اعظم بسپارند. برخورد صدر اعظم با نمایندگان توأم با انعطاف بود. زندانیان آزاد شدند. فشرده اتحادیه محصلان به کانون کشمکش‌های سیاسی، فکری و اجتماعی مبدل شد.

یونس ازبک که پسان‌ها سرخابی تخلص می کرد، به فاریاب تبعید گردید. حبیب صافی و شاه علی اکبر شهرستانی بازداشت شدند و این نهاد دموکراتیک محصلان نیز غیر قانونی اعلام و محصلان افغانی با این نیرنگ‌های استبدادی خلع سلاح شدند.

پنجشیری در نوشته خود افزون بر کسانی که در دیگر منابع از آنان به عنوان پیشگامان جنبش دانشجویی یاد گردیده است، از شاد روان حیدر ژوبل نیز یاد می کند.

(شایان یاد آوری می دانم که من (گزارنده) روزی در سال 1986 خانه روانشاد کریم نائل- پسر عموی فضل ربی پژواک در ده بوری کابل مهمان بودم. روانشاد پژواک هم تشریف داشتند. پس از صرف نان چاشت، تصمیم گرفتیم کمی در پارک‌های دانشگاه کابل هواخوری کنیم. وقتی از دروازه بیرون شدیم، با یک دختر جوان رهگذر برخوردیم که با آن دو سلام داد. آقای نائل او را به من معرفی کردند- این خانم، دختر مرحوم ژوبل هستند.

پسان‌تر روانشاد پژواک گفتند که روانشاد ژوبل که در یک حادثه آتش سوزی هواپیمای آریانا در بیروت کشته شده بودند، از دوستان ایشان و هم‌زمان شان در اتحادیه محصلان بود.)

به هر رو، پنجشیری در ادامه چنین نتیجه‌گیری منطقی می کند که «در آن برهه هر نهاد دموکراتیک و هر سازمان و حزب که تا حدودی آزادانه فعالیت می توانست، به شکلی از اشکال با محافل حاکمه و جناح‌های مختلف دربار پیوند سیاسی و ارتباط پنهانی می داشته اند. عناصر غیر وابسته، مستقل و پیشگامان آگاه اقلیت‌های ملی و مذهبی بیش از هر روشنفکر اشرافی و نعره باز رنج و ستم افراط کاران مستبد تاریخ را با گوشت و پوست خویش احساس می کرده اند. چنانچه از میان همه محصلان، تنها شاه علی اکبر شهرستانی- هزاره، یونس [سرخابی-گ.] ازبیک و حبیب صافی افتخار خصومت هیات حاکمه را کسب، زندانی و تبعید شدند.»-گ.

وزیران، رییسان اداره ها، نمایندگان پارلمان، پیشوایان روحانی، بازرگانان و زمینداران بزرگ، فرمانداران کل، استانداران، وکیلان مدافع و...بود. با این هم، در صفوف حزب دمکرات ملی کسانی نیز بودند که هوادار کاربرد تجربه اروپایی ساختمان حزبی، در گام نخست تجربه بریتانیا بودند. یکی از آن ها، داکتر انس- رییس دانشگاه کابل از کارمندان سفارت بریتانیا خواهش کرد تا اطلاعات در باره ویژگی های ساختاری احزاب انگلیس را به دسترس او بگذارند.

برای ورود به حزب دو سفارش نامه یا توصیه نامه از سوی اعضای آن و تایید وفاداری متقاضی به حاکمیت موجود نیاز بود. هر تازه وارد باید سوگند می خورد تا از برنامه حزب پیروی و در عین حال آن را پنهان نگه دارند.

مقارن با میانه های سال 1951 بزرگترین شعبه حزب دمکرات ملی در کابل 260 عضو داشت. شاخه های حزب در آن هنگام در قندهار، هرات، مزار شریف و در شهر بلخ تاسیس گردیده بود. جالب است که همانا در بلخ بزرگترین یاخته شهرستانی حزب شکل یافته بود که نزدیک به 40 نفر عضو داشت. در راس شعب استانی حزب، فرمانداران کل (نائب الحکومه ها)، یا حد اقل، رییسان کمیسیون های تنظیمیه قرار داشتند.<sup>602</sup> مقر حزب در شهر نو پایتخت در ساختمان کلوب ملی، متعلق به سردار غلام فاروق عثمان- وزیر پیشین داخله واقع بود.

در فروری 1950 پیش نویس برنامه حزب به تصویب رسید، که در آن اهداف و مسوولیت های اعضای آن فرمول بندی شده بود که عبارت بودند از :

1. پشتیبانی از شاه و قانون اساسی
2. حمایت از مشی دولت و انجام هر کاری برای وحدت دولت و مردم
3. مبارزه با هرج و مرج به خاطر نظم و قوانین موجود
4. مبارزه برای ایجاد پشتونستان
5. مبارزه برای حفظ نظم موجود سیاسی و تمامیت ارضی افغانستان
6. احترام به تمام قوانین موجود تصویب شده توسط دولت و شاه و رعایت آن ها
7. پیشنهاد اندیشه های اصلاحی
8. انجام تمام فیصله های حزب و تبلیغ و ترویج آن در میان مردم و جذب اعضای جدید به حزب.<sup>603</sup>

---

<sup>602</sup>. بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، سال 1951، پرونده ویژه 33، کارتن 1، پوشه 226، برگ 36.  
<sup>603</sup>. همان جا، برگ 37. غبار نیز در جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ متن مرامنامه حزب را آورده است که مشتمل بر 11 بند است.  
**یادداشت گزارنده:** غبار مرامنامه حزب را چنین آورده است:

ارگان عالی حزب - کنگره بود که کمیته مرکزی، کمیسیون کنترل، کنفرانس ها و کنگره های سازمان های محلی، و سرانجام، کمیته های دفترهای محلی از آن پیروی می کردند. تا برگزاری نخستین کنگره قدرت عالی متعلق به جلسه فوق العاده دفتر مرکزی حزب بود. در نیمه نخست 1950 دفتر کابل حزب دمکرات ملی آیین نامه حزب را تصویب و برگزاری نخستین کنگره را برای اگست 1951 فیصله نمود.

در کنگره در نظر بود رهبران حزب و کمیته مرکزی - 15 نفر و نیز اعضای کمیسیون کنترل - 7 نفر انتخاب شوند. آیین نامه تنها عملیه نامزد شدن نمایندگان از سوی دفترهای استانی و بافت کمی آن ها را تنظیم می کرد - نه کمتر از یک پنجم حد نصاب عمومی، یک سوم برای گروه پارلمانی در نظر گرفته شده بود و کرسی های خالی باید بنا به تصمیم رهبری حزب پر می شدند.

برای پرهیز از پویایی های غیرمجاز اعضای عادی و درگیر شدن بیش از حد آن ها در امور حزب، آیین نامه حق سخنرانی به

- 
- 1- باید اعضای حزب به دین مبین اسلام مشرف و دارای تابعیت افغانستان باشد.
  - 2- باید اعضای حزب به مقام سلطنت مشروطه افغانستان تعهد و وفاداری مطلق داشته باشد.
  - 3- باید اعضای حزب بقای خود را در بقای استقلال ملت افغانستان به شکل تمام آن بدون هیچ گونه حد و قید و تمامیت خاک وطن مربوط دانسته و تمام مدارج سعادت کشور و ملت را بدان منحصر بشناسد.
  - 4- باید اصول دمکراسی (حاکمیت ملت) به اساس تعلیمات دیم مبین اسلام و نتایجی که ملل متریقه عالم از اصول فوق گرفته اند، عقیده راسخ داشته باشد.
  - 5- باید اعضای حزب با تساوی کامل در مقابل قانون و بدون رعایت نسب، خانواده، قوم و رسوخ شخصی، احترام کامل به کلیه قوانین مملکت داشته باشد.
  - 6- باید اعضای حزب دارای پایه بلند اخلاقی باشد.
  - 7- اعضای حزب باید به مفهوم ترجیح منافع ملی بر منافع شخص اعتقاد راسخ داشته و عملاً از آن پیروی کند.
  - 8- اعضای حزب باید عدالت را اساس استقرار جامعه و خوشبختی ملت دانسته و برای تامین آن در مملکت سعی را وظیفه ایمانی و ملی خود بدانند.
  - 9- اعضای حزب باید وحدت ملی را تهداب قوه مادی و معنوی ملت افغانستان دانسته و برای رفع تفرقه قومی هر گونه مجاهدت نمایند.
  - 10- اعضای حزب باید معتقد باشد که فساد و پراگندگی در موسسات دولتی و عمومی باعث خساره ملت بوده و با تامین اصول های قانون از هر گونه انارشی جلوگیری به عمل آرند.
  - 11- باید کارهای دولتی و عامه بدون رعایت نسب، مکنت، و رسوخ شخصی به اشخاص ذیصلاحیت آن سپرده شده و از حیف و میل مبالغ دولتی و ملی شدیداً جلوگیری به عمل آید. «-گ.



نماینده‌گی از سوی حزب و اظهارات در کنگره‌ها و در کار روان را تنها به سخنرانان رسمی حزب و هم‌انها: رییس افتخاری، رییس، رییس کمیته مرکزی، معاون او، دبیر کل (منشی عمومی) برخی دیگر اعضای که به آنان صلاحیت خاص داده شده باشد، می‌داد.

کمیته‌های دفترهای محلی حزب، نمایندگان را در ارگان‌های مشورتی در ولایات و ادارات شهری نامزد می‌کردند. یعنی تمام ساختارهای محلی حزبی، حال چه رسد به ارگان‌های بالایی آن- پیوندهای تنگاتنگی با دفترهای دولتی داشتند و این‌گونه بخشی از ماشین بروکراتیک موجود اداری بودند. گروه پارلمانی حزب دمکرات ملی، به نوبه خود، ابزار دولت در شورای ملی و حتا نفس ایجاد آن، تلاش برای مقابله با اقدامات اپوزیسیون در شورا بود.

در جنوری 1951 در نشست دفتر کابل حزب دمکرات ملی، رهبری سراسر کشوری ملی آن انتخاب شد:  
علی محمد- وزیر امور خارجه- رییس،  
سردار نعیم- معاون،

همچنین اعضای کمیته رهبری گماشته شدند:  
صلاح الدین سلجوقی- رهبر اکثریت پارلمانی،  
سید شمس الدین مجروح- معاون وزیر آموزش و پرورش (معارف)،  
داکتر یوسف- معاون وزیر آموزش و پرورش (معارف)،  
محمد قاسم خان شمعی- کارمند وزارت خارجه،  
داکتر عبدالقیوم [برادر داکتر عبدالظاهر-گ.] - رییس انجمن حمایت از کودکان («روزنتون») [به پشتو- پرورش]  
لطیفی - کارمند مطبوعات.

در حزب ساختارهایی ایجاد گردید که جهت استراتیژی آن را بازتاب می‌داد:

- کمیسیون رسانه‌ها (مطبوعات) - (رییس کمیسیون- سلجوقی، اعضا- میوندوال، ماهر، لطیفی و نریهی)،  
- کمیسیون برای ایجاد پشتونستان- (رییس - مجروح).

در پشت صحنه رهبر واقعی حزب- محمد داوود- وزیر جنگ و سرپرست وزارت کشور (داخله) بود.<sup>604</sup> مجید زابلی- رییس افغانستان بانک، یکی دیگر از چهره‌های کلیدی آن بود.<sup>605</sup>

---

<sup>604</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، سال 1951، پرونده ویژه 33، کارتن 1، پوشه 226، برگ‌های 40-41،

در آن دوره، داوود از سوی دیپلمات‌های شوروی در کابل چونان یک «شخصیت واپس‌گرای سرشناس هوادار کاربرد تدبیرهای خشونت‌بار در برابر عناصر مرفقی و دموکراتیک»، ارزیابی می‌شد.

<sup>605</sup>. شگفتی بر انگیز است. مگر، برخی از پژوهشگران زابلی را بدون چون و چرا مهره نمادین استبلاشمنت افغانی می‌پندارند- به راستی هم

در همان هنگام رقابت میان اعضای خانواده شاهی<sup>606</sup> برای نفوذ در حزب کاربرد آن به منظور تحکیم و افزایش قدرت شخصی آغاز گردید. در اوایل 1951 حکومت قصد داشت حزب دمکرات ملی را رسمیت ببخشد و کار آن را پویاتر بسازد، اما شاه و همراهان او این اندیشه را با ترس از اقدامات همانند از سوی اپوزیسیون رد کردند. به همین دلیل، حزب طی یک سال و نیم موجودیت خود در محیط بسته عمل کرده، تنها دو بار در انظار عمومی خود نمایی کرد- یکی در مراسم تحلیف تاریخ 16 جنوری 1950، و در نامه فروزی- یکی از اعضای حزب به مدیر خبرگزاری «باختر» و سردبیر روزنامه «انیس» به تاریخ 26 اپریل 1951.

فیض محمد ذکریا- وزیر پیشین آموزش و پرورش به گمان غالب با هماهنگی بالاییان تلاش دیگری را برای بخشیدن جان دوباره به حزب هوادار دولت این بار زیر نام «احرار» (احرار)، به راه انداخت که بسیاری از اعضای کلوب ملی به آن پیوستند.

---

صفات demonic او در چنین ارزیابی بی کارگر افتاده بود: زابلی در عمل از در گیر شدن مستقیم در همه پروژه های سیاسی هم از سوی دولت و هم از سوی مخالفان خود داری می ورزید.

در همین بستر، در ارزیابی های فضل رحیم مروت زابلی چونان یک ویش زلمیانی به نظر می رسد که به سال 1950 این سازمان را ترک گفته بود، تا همراه با برخی از اعضای آن «گروه متشبثان» را که در سیمای خویشندارانه تری عمل نماید، ایجاد کند. نگاه شود به:

*The Evolution and Growth of Communism in Afghanistan (1917 – 79): an Appraisal.* Karachi, 1997 P. 244

... و همزمان، او چونان یکی از سازمان دهندگان حزب هوادار دولت دموکرات ملی شمرده می شود.

هر چه بود، منابع دست داشته عضویت زابلی در ویش زلمیان را تایید نمی کنند. همین گونه، دست داشتن او در کتاب معروف «مجموعه مقالات» که مانیفست رسمی جوانان بیدار شناخته نمی شود، نمی تواند دال بر عضویت او در این جنبش- حزب باشد. با این همه، بیخی امکان دارد که نزدیکی تنگاتنگ زابلی با ساختارهای حزبی- سیاسی رنگارنگ، مانور حساب شده بالاییان و شخص خود او بوده باشد. این در حالی بود که بالاترین جایگاه قدرت شکاف پیدا نموده بود. نه تنها زابلی، بل که سردار داوود نتوانسته بودند با شاه محمود خان- نخست وزیر جدید زبان مشترک پیدا کنند.

<sup>606</sup>. [رقابت ها در میان خاندان شاهی افغانستان در سال های نیمه نخست دهه پنجاه حتا پس از صدر اعظم شدن داوود خان نیز ادامه داشت. -گ.] در محافل دیپلماتیک کابل در اوایل سال های دهه 1950 آوازه هایی شنیده می شد مبنی بر این که در هنگام بالاگرفتن اختلافات در خاندان شاهی، ظاهر شاه معمولاً [داوود خان- نخست وزیر-گ.] را تهدید می کرد که به بهانه بیماری از کشور به ایالات متحده رفته و شاه محمود خان- نخست وزیر پیشین را به عنوان نایب السلطنه خواهد گماشت که این کار در عمل به معنای انحلال کابینه سردار داوود خان می بود. بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، سال 1954، پرونده ویژه 36، کارتن 27، پوشه 236، برگ 21.

اما این ژست سیاسی نتوانست ماهیت امر را دگرگون سازد. هر چه بود، ایده «خود سازمانگری» بالاییان در فارمات (قالب) یک حزب در آن هنگام شکست خورد و در ماه مارچ 1953 نهاد فانتوم (شبح) آن- کلوب ملی بسته شد.

### 3-5. نتایج «آزمایش لیبرال» و پیکربندی سیاسی در آستانه «عصر داوود»:

گسترش گرایش های آزادیخواهانه و به ویژه تقویت اپوزیسیون پارلمانی سازمانیافته در اوایل سال های دهه 1950 نخبگان حاکم را بر انگیخت پویایی های سیاسی را از پایین تا جای امکان محدود سازند: «جوانان بیدار» بارها و بارها تلاش کردند تا به عنوان یک نیروی سیاسی به پا ایستاد شوند، اما بنیه (پتنسیال) آن به گونه جدی با سرکوب های رژیم، بازداشت ها و تبعیدهای رهبران آن از کابل به استان های دور دست و حتا فراتر از آن- به بیرون از مرزهای کشور در هم کوبیده شده بود.

تجربه جوانان بیدار تنها تکاپو برای ایجاد سازمان سیاسی اپوزیسیونی نبود. در جنوری 1951 در کابل، گروه «وطن» پا به میدان گذاشت.<sup>607</sup> بنیادگذار آن- غبار- تاریخدان سرشناس و نویسنده و عضو دوره هفتم مجلس بود. در کمیته رهبری وطن (که خود آنان را به نام بنیادگذاران حزب می خواند) صدیق فرهنگ- کارمند وزارت اقتصاد، سرور جویا- نویسنده و کارمند شهرداری کابل، عبدالحی عزیز- مشاور صدر اعظم، فتح میر زاد

---

<sup>607</sup>. مروت، درخت ژنیولوژیک (شجره) یی از گروه های و جنبش های اصلی سیاسی را به شکل نگارشی «به تصویر» کشیده است: از دید او جوانان بیدار که در 1947 چونان یک «جبهه ملی» ظهور کرده بود، پس از دو سال شکل سازمانی یافت و در سیمای «کلوب جوانان» (انجمن) تبارز کرد و به تربیونی برای برای کنکاش های روشن اندیشان پایتخت در چایخانه ها و اتاق های بیلیارد مبدل گردید. با این هم، گنجاندن مساله پشتونستان در برنامه آن به انشعاب در انجمن انجامید. غیر پشتون ها گروه بندی خود را ساختند، که به نوبه خود، به دو گروه «خلق» به رهبری داکتر محمودی و «وطن» به رهبری غبار از هم جدا شدند.

از پیکر اصلی کلوب جوانان، اعضای دارای گرایش های مذهبی آن نیز دوری گزیدند و به دو گروه شیعه (قیام اسلامی) و سنی (خدا م الفرقان) تقسیم شدند. پایگاه گروه شیعه؟ به رهبری مولانا فیضانی در «مدرسه قرآن» بود که از سوی گل آقا محمد ابراهیم مجددی رهبری می گردید.

Marwat, Fazal-ur-Rahim. *The Evolution and Growth of Communism in Afghanistan (1917 - 79): an Appraisal*. Karachi, 1997. - P. 242-243

**یادداشت گزارنده:** آقای مروت در این جا به اشتباه گروه شیعه نوشته اند. روشن است که سخن بر سر گروه سنی می باشد. چه، مولوی فیضانی هراتی- که در کابل دکان کتابفروشی داشت و به پخش آثار اسلامی می پرداخت، از پیروان اندیشه های اخوان المسلمین و سنی مذهب بود. همین گونه حضرت ابراهیم مجددی از رهبران سرشناس مذهب حنفی کشور بود. -گ.

هزاره - بازرگان و زمیندار، برات علی تاج - رییس شرکت «هزاره جات» حضور داشتند.<sup>608</sup>

پویاترین اعضای «وطن»، احمد علی کهزاد - رییس انجمن تاریخ، علی احمد نعیمی - نویسنده و کارمند ریاست مطبوعات، غلام فاروق - وزیر مشاور، شکور - رییس تفتیش وزارت آموزش و پرورش، محمد طاهر - نماینده پارلمان، کاظمی - کارمند وزارت اقتصاد ملی، حکیم چند هندو - مشاور افغانستان بانک، داکتر حیدر - رییس... وزارت آموزش و پرورش، ابوبکر - مدیر دانشکده ریاضی و فیزیک (ساینس - علوم) دانشگاه کابل و... بودند.

غبار - بنیادگذار و رهبر «وطن»، نه تنها به عنوان عضو جنبش «جوانان افغان»، بل که چونان مخالف سرسخت رژیم آل یحیی هم بنام بود. در سال های دهه 1940 او دست به نگارش یک رشته مقالات یازید که در عمل نخستین برآمدهای آشکار در برابر حاکمیت در عصر نو پس از جنگ به شمار بود.

او به سال 1948، با انتخاب شدن به عنوان نماینده پارلمان، همراه با دیگر دموکرات ها در مجلس، اپوزیسیون قانونی دولت را می ساختند که در سخنرانی ها و نوشته های خود، رژیم پیشین هاشم خان را به خاطر غضب همه رشته های قدرت در کشور، به باد تندترین انتقادات و نکوهش ها می گرفتند.

غبار که گرویده اندیشه های عصر روشنگری فرانسه در سده هژدهم بود، هوادار اصل مصوونیت مالکیت خصوصی بود. دیدگاه های همانندی از دیدگاه محتوا از سوی هواداران او - اعضای سازمان «وطن» تبلیغ می شد.

عبدالحی عزیز - یکی دیگر از چهره های کلیدی در گروه «وطن» - از پیروان اندیشه های دموکراسی و باورمندان به دموکراسی بود. او بنا به دلایل سیاسی از کرسی بلند دولتی در وزارت اقتصاد ملی کناره گیری کرد. با این هم خودداری او از پیوستن به کلوب ملی به او امکان داد تا به عنوان رییس دانشکده حقوق دانشگاه کابل گماشته شود.

---

<sup>608</sup>. غبار در ص. 244 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، نور الحق هیرمند را نیز از موسسان حزب وطن بر می شمارد. او همچنان در ص. 249 فهرست هیات عامل حزب را می آورد که اعضای آن قرار زیر بودند: غبار، فرهنگ، تاج، عبدالحی عزیز، محمد اکبر پامیر، علی احمد نعیمی، حاجی عبدالحق، عیدالخلیم عاطفی، میر علی احمد شامل و علی محمد خروش.

غبار همچنین شمار نمایندگان حزب در شورای ملی را چهار نفر قید نموده، فهرست آنان را چنین می نگارد: غبار، سید محمد دهقان، سخی امین دوشی و محمد طاهر غزنوی. وی نمایندگان حزب در انجمن انتخابی شهرداری کابل را چنین می نگارد: سرور جویا، آصف آهنگ، شیر محمد آسیابان، فرهنگ، تاج و محمد حسین نهضت. -گ.

با پافشاری کهزاد، غلام فاروق اعتمادی و دیگر دموکرات های میانه رو در برنامه «وطن» بندی در پشتیبانی از خاندان شاهی ساختار شاهی مشروطه گنجانده شد. شاید همین نوسان ها به جامعه دموکراتیک این مبنا را داده باشد تا حزب وطن را به سان «حزب اشرافی» بخوانند.<sup>609</sup>

غبار در این باره دید دیگری دارد. او خود و هواداران خود را مخالف رژیم می شمرد- چیزی که سرنوشت آینده آن ها چنین چیزی را تایید کرد. در ماه فبروری 1952 همزمان جریده «وطن» که روی هم رفته سر از 22 مارچ 1951 47 شماره آن به چاپ رسیده بود، ممنوع اعلام شده و چهارده تن<sup>610</sup> از پرجوش و خروش ترین اعضای سازمان به زندان افگنده شدند که مدت حبس آن ها از یک تا ده سال تعیین گردیده بود و یکی از آن ها سرور جویا- نویسنده و سخنور - یکی از نخستین دمکرات های افغانی در دوره دو جنگ جهانی در پشت میله ها دیده از گیتی فروبست.

به سال 1956 داوود خان- صدر اعظم رسماً انحلال سازمان وطن را که می خواست مانند سازمان های دیگر به یک حزب مبدل شود، مگر موفق به این کار نگردید، اعلام کرد.

خشونتبار شدن نظام سیاسی را پیروان دیدگاه های چپ دمکراتیک که درخشان ترین مظهر آن گروه «خلق»<sup>611</sup> که به سال

---

<sup>609</sup> . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، 1951، پرونده ویژه 33، کارتن 1، پوشه 226، برگ 50.  
<sup>610</sup> . غبار در زمینه در ص. 250 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ در زمینه چنین می نگارد: «... دولت جریده حزب را توقیف کرد و چهارده نفر هیات فعال حزب را یک بار و چهار نفر اعضای آن را بار دیگر به زندان افگند. از این جمله پنج نفر را (داکتر ابوبکر، داکتر عبدالقیوم، داکتر غلام فاروق [اعتمادی]، عبدالحی عزیز و سلطان احمد خان [لوی ناب]) از 1952-1953) و پنج نفر دیگر را (غبار، فرهنگ، عاطفی، نعیمی و خروش) را از 1952-1956 در زندان نگه داشت.

سه نفر دیگر از جمله محبوسان حزب (فتح محمد میرزاد، سرور جویا و تاج) بیشتر از ده سال در زندان بماندند و آقای جویا در سال نهم حبس در زندان جان بداد. بعداً چهار نفر دیگر از اعضای حزب (حاجی عبدخالق، میر علی احمد شامل، آصف آهنگ و نادر شاه هارونی) از 1957-1962 در زندان به سر بردند. این چهار نفر بعد از حبس موسسان و هیات عامل مرکزی حزب در 1331 با سه نفر دیگر (محمد اسلم اخگر، شیر محمد آسیاب بان و غلام حیدر پنجشیری) هیات عامل موقتی حزب وطن را در کابل تشکیل کرده بودند.

یک نفر دیگر از اعضای حزب (محمد طاهر غزنوی) در سال نخستین حبس رها گردیده بود. -گ.

<sup>611</sup> . دردمندان، بنا به دلایل نامعلومی، آقای بویکو در باره این سازمان به پیمانانه بایسته روشنی نمی اندازند. با این هم می کوشیم سطری چند در مورد بیاوریم. قویاش در مقاله پدید آیی جنبش های لیبرال - دموکرات در سال های دهه های 40 و 50 سده بیستم (نگاه شود به: افغانستان مسایل جنگ و صلح، ترجمه آریانفر) در زمینه به قول کارگون

(روشنفکران در زندگی سیاسی افغانستان) می نویسد: «... در همین زمان جریده شخصی دیگری به نام «ندای خلق» آغاز به نشرات کرد که ناشر آن عبدالرحمان محمودی و سر دبیر آن ولی محمد عطایی بودند. ... پیرامون ندای خلق جریان سیاسی یی به همین نام به میان آمد که به تاریخ 9 جولای 1951 به یک حزب سیاسی- حزب خلق، مبدل گردید. از دیدگاه بافت اجتماعی خود، این حزب بیشتر به لایه های رنجبر نزدیک بود. در آن کارمندان دونپایه، پیشه وران خرده بورژوازی، بازرگانان و... شامل بودند. اندیشه پرداز (ایدئولوگ) اصلی و دبیر کل حزب- داکتر عبدالرحمان محمودی بود که بی تردید از بزرگترین مهره های اپوزیسیون سیاسی در پایان سال های دهه چهل- اوایل دهه پنجاه سده بیستم به شمار می رفت. او از جایگاه بالایی در محافل سیاسی کابل در میان روشن اندیشان و دانشجویان دارای پسندهای رادیکال برخوردار بود.

در نخستین نشست گردانندگان حزب که در ماه جولای 1951 برگزار گردید، ارگان رهبری آن متشکل از ده نفر برگزیده شد: عبدالرحمان محمودی (رییس)، نعیم شایان (دبیر)، مولانا خال محمد خسته (نماینده پارلمان)، ولی محمد عطایی (مدیر جریده ندای خلق)، احمد جان رحمانی، محمد امان محمودی (منصبدار)، محمد عظیم محمودی (کارمند وزارت مخبرات)، محمد یوسف آینه (کارمند ریاست مطبوعات) و عبدالحمید مبارز (دانشجوی دانشکده حقوق). تکاپوی حزب دیری دوام نیافت- تنها پنج ماه که پس از آن از سوی حکومت منحل گردید. فعالیت حزب بیشتر در کابل محدود بود.

چنان چه در بالا دیده می شود، یکی گردانندگان حزب خلق آقای رحمانی بوده است. با توجه به نقش پر رنگ خانواده رحمانی در تحولات سیاسی کشور در آن برهه، بایسته می دانم سطری چند در باره این خانواده هم بنگارم. احمد رحمانی- فرزند سردار عبدالرحمان- برادر سردار عبدالحبیب- فرزند سردار عبدالوهاب خان امین الملک است که در جنبش مشروطه خواهی اول در دسته شهزاده امان الله فعالیت داشتند و با اعدام و دستگیری مشروطه خواهان در ارگ زندانی شدند؛ مگر، به علت پیوندهای «خاندانی» خویش به زودی رها گردیدند.

احمد رحمانی درس خوانده شوروی بود و همسر روسی داشت و از همین رو به «احمد روس» مشهور بود. ماگه رحمانی- بانوی فرهیخته و دانشور- نویسنده کتاب «پرده نشینان سخنگو» - گزیده یی از نمونه های سروده های بیش از هشتاد بانوی سخنگوی کشور و زندگی نامه های شان که به بنا بر برخی از مدارک، به کوشش و زیر نظر علی احمد نعیمی در نیمه دوم سده بیستم در کابل به چاپ رسیده بود) - که کنون در لندن بود و باش دارد، فرزند هموست. احمد رحمانی سال ها در سفارت افغانستان در مسکو به کار دیپلماتیک اشتغال داشت. باری در 1312 زندانی گشت و تا عفو عمومی 1325 ه. خ. در زندان ماند.

دستگیر پنجشیری در ص. ص. 122، 123 و 124 کتاب «ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان» می نگارد: «به قول خانم رحمانی، داکتر محمودی کورس های تیوریک را در خانه کرایه ای او در جاده میوند دایر می کردند. ماگه رحمانی نخستین دختری بود که یک جا با جوانان انقلابی افغانی در این کورس ها اشتراک می ورزید. در دهه هشتاد که با داکتر حسین بهروز توفیق ملاقات و تبادل معلومات در مسکو فراهم گردید، او خود را یکی از ادامه دهندگان کورس های تیوریک داکتر محمودی معرفی کرد. (فرید شایان که خود در نوجوانی در این کورس ها اشتراک می ورزیده است، باری در باره جزئیات این کورس ها به تفصیل به من (گزارنده) حکایت کرد. همچنین داکتر بهروز در مسکو نیز باری در زمینه چیزهایی را بازگو کرده بود)

مبارز در کتاب تحلیل وقایع سیاسی از سالون و نوعی «کلوب فرهنگی» ماگه رحمانی یاد کرده، نوشته است که «در این سالون شماری اهل مطبوعات و سیاست از جمله داکتر محمودی، علی احمد نعیمی، نعیم شایان، غلام سخی حسابی و داکتر حسین بهروز رفت و آمد داشته اند. . . . ماگه زمین تبادلی افکار و مباحثات را برای روشنفکران مهیا می کرد. ماگه رحمانی دختر جوان، زیبا و با فرهنگ در این مباحثات اشتراک می کرد و به جذابیت سالون ادبی- سیاسی می افزود.»

پنجشیری چنین ادامه می دهد: «... تا جایی که به یاد دارم، پس از سرکوب و شکست نهضت دموکراسی سال های 1331-1332 ماگه رحمانی محصل فاکولته بود و قبل از اعلام رسمی نهضت نسوان بی حجاب گشت و گذار می کرد. در زمینه پخش اندیشه های انقلابی از سالون فرهنگی ماگه رحمانی می توان گفت که قرین به حقیقت می باشد. اما تا جایی که خانم رحمانی- مادر ماگه و همسر احمد جان رحمانی- فرزند سردار عبدالرحمان مشروطه طلب در سن هشتاد سالگی برایم حکایت کرد، سالون فرهنگی او نخستین و یگانه مرکز پخش و تبلیغ اندیشه های مردمسالاری در کشور ما نبوده است.

به نظر مادر ماگه رحمانی، عبدالرحمان لودین نخستین عنصر مشروطه خواه انقلابی بوده است که با سردار احمد جان و فقیر محمد خان پیوند و ارتباط سیاسی سازمانی و عقیدتی داشته است. این دو همزم عبدالرحمان لودین، هر دو در سفارت افغانی در مسکو کارمند و سکرتر بوده اند. در آن روزگار، سفیر کبیر دولت شاه امان الله، سردار محمد هاشم خان بود که با سفیر انگلیس در مسکو مناسبات دوستانه و آمد و شد داشت.

تا جایی که از نخستین ترجمه های صدیق طرزی از زبان روسی به دری در سال 1933 استنباط می شود، در انترناسیونال سوم هیات نمایندگی انقلابیون افغانی نیز پنهانی اشتراک ورزیده بودند. به احتمال قریب به یقین، فقیر محمد- دیپلمات سفارت افغانی در مسکو، مولوی عبدالحکیم ولواجی- تحصیل کرده شهر بخارا و آموزگار لیسه استقلال و احمد جان رحمانی- دیپلمات افغانی در مسکو از اشتراک کنندگان بین الملل سوم در باکو بوده اند. سرکوب خونین عبدالرحمان لودین، مولوی عبدالحکیم ولواجی و میرزا فقیر محمد خان از سوی نادر شاه و سردار هاشم خان بدون ترس از اشتباه ترور سیاسی و در نتیجه شناخت سردار هاشم خان از این شخصیت های انقلابی بوده است. هرگاه احمد جان رحمانی از قبيله سرداران شناخته شده محمد زایی نمی بود، جزایش سنگین تر از دیگران تعیین می شد.»

پنجشیری در باره سرگذشت حزب خلق چنین ادامه می دهد: «... هر چند محمودی فقید به علت کسب خصومت دربار تجرید و زندانی گردید، مگر از سنگر نیکبختی و رهایی خلق وطن یک سر مو عقب نشینی نکرد. برعکس، متناسب به وضع جدید، سازمان سری همفکران صدیق را متشکل ساخت و این سازمان را به زبان توده های افغانستان «گوند مردم» (حزب مردم) نامید. رهبری این سازمان و آتش زیر خاکستر، در دست هفت تن از ادامه دهندگان سنن پر افتخار مبارزات محمودی قرار گرفته بود: امان محمودی، داکتر حسین بهروز [که پسان ها برای تحصیل به تاشکنت رفت و در آن جا با یک خانم روسی ازدواج و بعدا به مسکو رفت که تا پایان در انستیتوی خاورشناسی پژوهشگاه علوم شوروی کار می کرد و کنون در کشور هالند پناهگزی است-گ.]. استاد محسن صحرایی، داکتر مصلح، داکتر رحیم محمودی، داکتر هاشم محمودی، موسی نهمت [از تحصیل یافتگان رشته حقوق در پاریس و نویسنده و سخنور نامدار- پسان ها کارمند وزارت عدلیه که در 2005 در کمال تنگدستی، عسرت و بیماری در کابل درگذشت و من (گزارنده) به همراهی آقای شاه ولی حسن زوی- مستوفی کابل باری به عیادتش پیش از

1951 از سوی داکتر عبدالرحمان محمودی پی ریزی شده و ارگان آن جریده «ندای خلق» بود، بر خود احساس کردند. گروه خلق بیشتر همچون یکی از چپگراترین گروه ها در چشم انداز سیاسی افغانستان در اوایل سال های دهه 1950 برجسته شده است. چیزی که کاملاً دقیق نیست. برای مثال، رهبر آن- محمودی، به لزوم حفظ نظام شاهی در آن برهه معترف بود. او همچنین سیاست خارجی رژیم را تایید می کرد و هوادار بیطرفی افغانستان بود.

اما خواست های او مبنی بر آزادی مطبوعات، اصلاح قوانین و... هر چه بیشتر و بیشتر مقامات را نگران و پریشان می ساخت. با این هم، کاسه شکیبایی دولت هنگامی لبریز شد و به سر رسید که در جریده «ندای خلق» مقاله انتقادی یی به قلم غلام حسن صافی در زمینه مسایل مذهبی به چاپ رسید که رسوایی بزرگی را به بار آورد. این مقاله سر آغاز جنجال بزرگی با شرکت خاندان مجددی گردید.

رهبران «خلق»، به پیمان نه کمتر از دیگر جریان های جنبش اعتراضی اجتماعی به دنبال مبدل ساختن سازمان خود به حزب بودند، مگر بیهوده و بی فرجام- سرکوب، به زندان افگندن و مرگ محمودی در سال 1962 نقطه پایانی بر این طرح تبدیل نمودن افغانستان به یک کشور مدرن دموکراتیک هم گذاشت.

انتخابات برگزار شده در اواخر اپریل 1952 شورای ملی، با نقض و تحریف فراوان، آشکار خدشه دار شده بود. در کابل بیشترین آرا را نامزدهای دولت- میر علی اصغر شعاع،<sup>612</sup> که

---

پرواز به هند برای مداوا رفته بودم-گ.] از رهبران برجسته این حزب بودند.

داکتر محمودی از طریق همین حلقه از هواخواهان، همفکران و شاگردانش، پیوند خود را با جامعه، جنبش و نسل نوین مبارزان انقلابی تقویت می کرد. در دهه قانون اساسی (سال های 1963-1973) و مبارزات دموکراتیک، این آتش زیر خاکستر به شعله برافروخته خشم خلق و اندیشه های دموکراتیک نوین مبدل گردید. اما در جریان مبارزه عملی در زندان و برون از آن، وحدت سیاسی رهبری ایدئولوژیک و سازمانی آنان دستخوش تزلزل و پراگندگی شد...»-گ.

<sup>612</sup>. به گفته الحاج نیک محمد خان- پدر گزارنده که از نزدیک با شعاع آشنایی و دوستی و از دور خویشاوندی داشت، «این که شاد روان شعاع نامزد گماشته دولت خوانده شده است، درست نیست. آقای شعاع با دیدگاه های انتقادی (هر چند هم نه بسیار آفتابی، مگر خردمندانه) خود بنام بود. تنها نکته شایان یادآوری این است که رفتارهای سیاسی وی متفاوت از دیگر دمکرات های آن برهه، بیشتر خویشنداران و پراگماتیک بود و به هیچ رو تند روانه و گرجموشانه نبوده است و چون کارمند دولت بود، تا جایی در نکوهش و سرزنش لایه های حاکمه از فاشگویی و مخالفت آشکار پرهیز می کرد و در یک سخن از روی مصلحت محافظه کاری می نمود.



اندکی پیش از این از مقام خود از ریاست مطبوعات برکنار شده بود (و یا خود کناره گیری کرده بود)- با 2723 رای و محمد حسن خان- با 2075 رای دریافت داشته بودند. همچنین اعلام شد که نامزد سومی- محمد زمان خان- 1033 رای به دست آورده و عضو کمیته مشورتی کابل شده است.

نمایندگان مخالفان- داکتر محمودی (با گرفتن 849 رای) و غبار (با به دست آوردن 700 رای) به مجلس ره نیافتند. این در حالی بود

---

موضوع دیگر این است که روانشاد شعاع (پسر روحانی سرشناس شیعه- آقا میر آقای تکیه دار) باورهای آیینی استواری داشت به گونه یی که در ایام محرم در حسینیه ها منبر هم می رفت و از همین رو، با دمکرات های چپگرا و هواداران لایسم نه تنها میانه خوبی نداشت، بل که به نقد رفتارهای تندروانه آنان نیز می پرداخت و از همین رو، با آنان پیوندهای تنگاتنگ نداشت.

دلیل آوردن رای چشمگیر او این بود که او تنها نامزد شیعیان و قزلباشان باشنده کابل بود. از این رو، بیشینه آرای باشندگان محله های کردها، چند اول، افشار و وزیر آباد را که بیشتر باشندگان آن شیعیان و به ویژه قزلباشان بودند، به دست آورده بود. نه این که پشتیبانی دولت موجب آوردن بیشترین رای برای وی گردیده باشد.

چیزی را نباید نادیده گرفت، این است که دولت از نامزدی او و میا جان مجددی که هر دو از خانواده های سرشناس مذهبی بودند، در برابر نامزدان لاییک- غبار و محمودی که سخت از آن دو هراس داشت، به عنوان «شر کمتر» پشتیبانی می کرد. دلیل این کار نه این بود که شعاع گماشته دولت بود. بل، او را بر غبار و محمودی که به رفتارهای تند بنام بودند و در برابر دولت شعارهای تند و تیز می دادند و در دوره هفتم در شورا برای آن کلی درد سر درست کرده بودند، ترجیح می داد. یعنی در واقع، دولت در درامه شورا، بازی ابزاری یی را به راه انداخته بود و نمایندگان مردم را یکی در برابر دیگری بر می انگیخت و این را با آن می کوبید تا با آلوده ساختن آب خود ماهی بگیرد.»

آقای مبارز در کتاب «تحلیل وقایع سیاسی افغانستان» در ص. 159، 1375، پیشاور، نیز در این باره می نویسد: «علاوه از مصادره جراید آزاد و مسدود ساختن اتحادیه محصلان، یکی دیگر از عللی که برای سقوط دموکراسی اول کمک کرد، مداخله در انتخابات دوره هشتم شورای ملی به نفع شعاع و حسن ملک اصغر، علیه کاندید های مورد علاقه شهریان کابل- غبار و داکتر محمودی بود.»-گ.

شایان یاد آوری است که آقای قویاش در مقاله «پدید آیی جنبش های لیبرال- دمکرات در سال های دهه های چهل و پنجاه» با نقل قول از کتاب «تاریخ افغانستان، مسکو، 1982، ص. 256» علی اصغر شعاع (مدیر دایره المعارف آریانا) را از گردانندگان «وطن» برشمرده است. (نگاه شود به ص. 121 کتاب افغانستان مسایل جنگ و صلح، زیر نظر پروفیسور داویدف، ترجمه عزیز آریانفر، نشر اندیشه، تهران، 1378). این در حالی است که غبار که خود رهبری این جریان را داشت، در کتاب خود از او نام نمی برد. به گمان غالب، شعاع که در جریده «وطن» مقالاتی می نوشت، در میان مردم در شمار گردانندگان وطن- جریان همنام با این جریده شهرت یافته بود. شاید هم در آغاز میانه او غبار خوب بوده و پسان ها در اثر رقابت در مجلس شورا تیره شده و برهم خورده باشد.-گ.

که این دو در مبارزات انتخاباتی پیشین هر یک با به دست آوردن نزدیک به 13000 رای پیروزی چشمگیری به دست آورده بودند- چیزی که گواه بر محبوبیت آن‌ها<sup>613</sup> [در میان مردم-گ.] داشت.<sup>614</sup>

حتا ناظران غربی باور داشتند که انتخابات بر پایه سناریوی نوشته شده از سوی دولت راه اندازی شده بود که از پیش عمل پنهانی خود را به حوزه های انتخاباتی گسیل داشته بود تا برای پیروزی تنها نامزدان رسمی زمینه سازی نمایند.<sup>615</sup> نتایج

---

<sup>613</sup>. در باره محبوبیت شاد روان غبار و شاد روان داکتر محمودی در میان مردم به ویژه جوانان و روشن اندیشان پایتخت تردیدی نیست. با این هم باید یک نکته را در سنجش گرفت که بسیاری از مردم با این انتخابات ساختگی مقاطعه کرده و تقریبا آن را تحریم کرده بودند. این بود که ناگهان مجموع آرا ریخته شده برای نامزدان در کل کاهش چشمگیر می یابد- چیزی که بر تعداد رای های غبار و محمودی تاثیر منفی می افکند. غبار خود در زمینه در ص.ص. 269-270 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ می نگارد:

«...فردا جراید دولتی نتیجه انتخابات جعلی روز گذشته را که تنها هفت هزار و سه صد و هشتاد رای بود، منتشر ساخت. زیرا اکثریت رای دهندگان شهر کابل با این انتخابات مفتضح مقاطعه کرده بودند. در حالی که سه سال پیشتر مردم شهر کابل در انتخابات شورای دوره هفتم بیشتر از پنجاه هزار رای در صندوق ها انداخته بودند که بیست و هشت هزار رای آن متعلق به من و داکتر محمودی بود. مگر اکنون کاندیدان دولت هر دو مجموعا چهار هزار و هفت صد و نود هشت رای تحمیلی حاصل کرده بودند.

شایان یاد آوری است که عبدالحمید مبارز در ص. 141 کتاب تحلیل وقایع سیاسی افغانستان، 1375، پیشاور، در این باره چنین می نویسد: «در پایان انتخابات دوره هفتم شورای ملی میاجان مجددی(پدر صبغت الله مجددی)، میر علی اصغر شعاع، غبار و داکتر محمودی از کاندید های شهر کابل بودند.

داکتر محمودی با گرفتن 14 هزار رای، غبار با گرفتن 13 هزار رای به حیث نمایندگان شورای ملی از شهر کابل انتخاب شدند و میاجان مجددی با داشتن 13 هزار رای به حیث نمایندگان شورای ملی از شهر کابل انتخاب شدند و میاجان مجددی با داشتن رای سوم به حیث نماینده در مجلس ولایت کابل انتخاب گردید که آن را رد کرد.

از ذکر این حقیقت که یک گروه از جوانان مکاتب و فاکولته ها و شخصیت های شهری به شمول مولف(مبارز)، یعقوب قاسمی، جیلانی باختری و... در این انتخابات به نفع محمودی، غبار و شعاع فعالیت می کردند و از بی سوادی مردم استفاده نموده نام کاندید های مورد نظر شان را در عوض خواست اصلی رای دهنده درج ورق رای می کردند. نباید خود داری کرد. یعنی به یک تناسب بسیار کوچک در انتخابات تقلب صورت گرفت. مگر، در هر صورت محمودی و غبار انتخاب شهریان بودند و اکثریت داشتند.»-گ.

<sup>614</sup> . FO 371.100961 3<sup>rd</sup> May, 1952

<sup>615</sup>. غبار در زمینه در ص.ص. 269-268 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ چنین می نگارد:

انتخابات، که به طور گسترده در مطبوعات به آگاهی عامه رسانیده شد، به طور کامل بر چنین گمانه زنی ها مهر تایید زد. یکی از چند مورد انگشت شمار پیروزی [اپوزیسیون-گ.] راهیابی بینوا- سردبیر «ولس» و یکی از رهبران «جوانان بیدار» به مجلس بود. بینوا به رغم شکست در جلال آباد، توانست در لغمان پیشتاز گردد.

نتایج انتخابات اپریل 1952 شورای ملی در کابل اقدام بی سابقه یی را بر انگیختند- راهپیمایی جوانانی را که یکراست در برابر ارگ شاهی شعار می دادند: زنده باد دمکراسی! مسولیت نا آرامی ها را بر گروهی از اشخاص گذاشتند که با دیدگاه های دمکراتیک خود بنام بودند. از جمله نامزد های بازنده.

در اوایل ماه می 1952 پلیس هفده تن<sup>616</sup> را بازداشت کرد: غبار، محمودی، فرهنگ، تاج و...- بیشتر اعضای گروه های جوانان

---

«...شاه محمود خان که از سرکوبی تمام نهضت های سیاسی فراغت حاصل کرده بود، برای جلوگیری از انتخابات آزاد شورای دوره هشتم به حکام خود امر کرد که از انتخاب شدن روشنفکران دست چپی ممانعت به عمل آرند. در حالی که یک عده از وکیلان اپوزیسیون شورای هفتم کاندیدی خود را مجددا اعلام کرده بودند. و از آن جمله من و محمودی کاندید های وکالت کابل بودیم.

چنان که سید محمد دهقان، خال محمد خسته، نظر محمد نوا، نور علم میدانی و چند نفر دیگر کاندید های وکالت در ولایات کشور بودند. مداخله حکومت در انتخابات دیگر از پرده برون شده و با چهره مفتضح علنا وارد میدان گردید. در پایتخت سواره نظام و پلیس و ژاندارم به گردش افتاد. مشاهدان انتخاباتی من و محمودی از حوزه های انتخاباتی رانده شدند. قضات و ماموران موظف حکومتی بی پرده آرای رای دهندگان طرفدار محمودی و غبار را در دفتر رایدهی به نام کاندید های حکومتی ثبت می کردند. زیرا دیگر صندوقی برای انداختن ورقه رای انتخاب کنندگان وجود نداشت!

اعتراض کنندگان از سوی عبدالحکیم خان شاه عالمی- والی کابل با چوب پلیس از حوزه ها برون رانده می شدند و مقاومت کنندگان به محبس سوق می گردیدند. چنانچه دستگیر خان قلعه دار سابق ارگ را که مرد منور و ده سال محبوس سیاسی بود، با چوب پلیس برانندند و داد محمد کندکمر (مشهور به لندی) را که از غازیان جنگ استقلال بود، در محبس افگندند و نگهداشتند تا در ماه جدی همان سال در محبس ده مزنگ بیمار گردیده و بدون دوا و طبیب با زندگی پدرود گفت. همچنین یک عده دیگر را در محوطه اداره پلیس شیرپور تحت توقیف قرار دادند.»-گ.

<sup>616</sup>. فرهنگ در ص. 674 قسمت دوم جلد اول افغانستان در پنج قرن اخیر در زمینه چنین می نگارد: «اسامی آنانی که در این وقت در کابل زندانی شدند با اسامی یک عده از اعضای حزب ویش زلیان که در همین وقت در قندهار دستگیر شدند، به شرح آتی است:

از حزب وطن- غبار، جویا، تاج، عبدالحی عزیز، داکتر ابوبکر، داکتر عبدالقیوم رسول، فتح محمد خان، نعیمی، خروش، عاطفی، سلطان احمد لوی ناب، داکتر فاروق اعتمادی و فرهنگ.  
از حزب خلق- داکتر عبدالرحمان محمودی، داکتر نصرالله یوسفی، نعیم شایان، داکتر رحیم محمودی و محمد امان محمودی.

بیدار، وطن، خلق و... را. روی هم رفته در کابل در آن روزها از 60 تا 100 نفر از راهپیمایان مارش پرخاشجویی بازداشت شده بودند.

ناظران خارجی باور داشتند که خیزش خودجوش مردمی بدون دخالت خارجی انجام گرفته است. در حالی که در درون دستگاه دولت هر چه بود می پنداشتند که کارمندان سفارت شوروی در پشت پرده راهپیمایی اپریل [با سازماندهندگان آن-گ.] همدستی داشته اند.

رویدادهای سال 1952 نشان دادند که رژیم افغانستان که تا حدی بافتار کادری، ساختار و برخی از روش های دولتی خود را تغییر داده بود، برای گفتگو با مخالفان نوپا آماده نیست. این بود که تلاش های جناح های مختلف اجتماعی و سیاسی آن را با سرکوب ها و ممنوعیت ها پاسخ داد.

انتخابات سال 1952 نشان داد که دولت که در بادی امر مایل بود نظام دموکراسی پارلمانی را روی کار بیاورد، از این طرح رو گردان شد و تجربه دموکراتیک برای سال های سال به تعویق افتاد و اپوزیسیون هم ناگزیر گردیده به پویایی های زیر زمینی، مهاجرت و دیگر شیوه های غیر مستقیم مبارزات رو بیاورد.

شاید همین بود که عبدالحی حبیبی- نویسنده و تاریخدان سرشناس کشور با پیش بینی روند تحولات در اوایل 1951، حتی پیش از سرکوب اپوزیسیون، کشور را ترک گفت.<sup>617</sup> او در کشور همسایه

---

از حزب ویش زلیان- حاجی محمد انور، قاضی بهرام، محمد یوسف حضرت [مجددی- گ.]، قاضی عبدالصمد، غلام جیلانی، عبدالهادی، حاجی خدای خان، محمد رسول پشتون و انگار.

از اتحادیه پشتونستان- بربک، بعدها ملقب به کارمل. «مبارز در ص.ص. 159-160 کتاب تحلیل وقایع سیاسی افغانستان می نگارد: «...حکومت، مبارز، یونس مهدیزاده، سلیمان مهدیزاده [پسران روانشاد محمد مهدی جان شهید- برادران آقای آصف آهنگ-گ.] را به روز 30 حمل یعنی یک روز پیش از انتخابات، کرنیل (کلنل) داد محمد، یوسف آینه و بربک کارمل را به روز 31 حمل یعنی به روز انتخابات گرفتار نموده بود.»

از این جا چنین بر می آید که بربک کارمل نه روز راهپیمایی- چنان که غبار نگاشته است، بل به روز انتخابات دستگیر و به زندان افکنده شده بود. -گ.

<sup>617</sup> شماری از پژوهشگران رفتن حبیبی به پاکستان را دستوری و بنا به برنامه داوود خان برای راه اندازی کارزار تبلیغی در برابر شاه محمود خان می پندارند. برای مثال، مبارز در ص. 125 کتاب خود می نویسد که: «...مولف تعجب می کند که حبیبی در وقتی که دموکراسی نسبی وجود داشت، افغانستان را ترک گفت و باز در وقتی که دموکراسی کاملاً از بین برده شد و توسط داوود خان یک نظام دیکتاتوری جدید به وجود آورده شد، به وطن مراجعت کرد. دیگر این که همین حبیبی که در مقاله پی سردار محمد داوود را سردار دیوانه خطاب کرده بود، وقتی به کابل آمد، باز

پاکستان رحل اقامت افگند و پس از چندی ایجاد حزب «افغانستان آزاد» (یا حزب دموکرات) را اعلام کرد. او در این جا در شهر پیشاور آغاز به چاپ هفته نامه یی با همین نام کرد و هنگامی که در افغانستان کارزار مبارزات انتخاباتی برای مجلس دوره هشتم به راه افتاد، او «مانیفست حزب دموکرات افغانستان آزاد» را به نشانه پرخاشجویی خویش در برابر این انتخابات پخش کرد که خواهان «سرنگونی حکومت بر سر اقتدار ضد اسلامی، خودکامه و استبدادی» یحیی خیل و ایجاد دولت ملی و ممثل بود.<sup>618</sup>

مقامات پاکستانی که نگران مساله پشتونستان بودند، پویایی سیاسی حبیبی را چونان دستاویز فشار بر دولت افغانستان ارزیابی می کردند. گروه هواداران حبیبی نزدیک به 50-60 نفر عضو (از جمله نظامیان پیشین) و دارای بنیه معین سیاسی-تبلیغاتی تخریش کننده برای کابل بود. با این حال، نه «افغانستان آزاد» و نه دیگر نیروهای مخالف تهدید راستینی را برای نظام موجود متوجه نمی ساختند.

یک منبع دیپلماتیک شوروی با اندوه به سال 1953 چنین نتیجه گیری کرده بود: «امروز هیچ روزنامه، هیچ مجله و هیچ حزب

---

هم مورد توجه خاص سردار محمد داوود قرار گرفت. جز آن که قبول شود که حبیبی قبل از مسافرت به پاکستان با سردار محمد داوود ارتباط داشته و این حرکت وی در واقع برای ضربه زدن به حکومت شاه محمود خان صورت گرفته باشد، دیگر نمی توان تعبیری داد.»

روانشاد حبیبی در مقاله «تابعیت افغانی موسس افغانستان آزاد» می نگارد: «...از بدو تاسیس حکومت آل یحیی که بنیاد آن بر جور و خودسری و ملت آزاری گذاشته شد، مخالف سیاست داخلی این دودمان غارتگر بودم و از سال اول جلوس نادر خان مقتول که دشنه سفک الدما ناروا به جان ملت کشید، به مخالفت صریح و علنی آغاز کردم...»

...من نمی توانم خاندانی که اجداد شان به خیانت و وطن فروشی از خاک افغانستان رانده شوند و اولاد شان در خاک دیره دون و هند پیدا و تربیه گردیدند و هنوز هم فارسی و پشتو را زبان مادری خود نمی دانند و نه روان صحبت کرده می توانند و در خانه های خود هندی گپ می زنند و تا دیروز سبب خیانت ها از خاک افغانستان رانده شده بودند، با آن سوانح ننگین و اجنبی پرستی های تاریخی چگونه به خاک افغانستان صادق شدند ولی امثال ما مردم که عمری را در تنویر اذهان و خدمات علمی و ادبی کشور عزیز صرف کرده ایم، و زبان مرده و نامرتب پشتو را زندگی ادبی و تاریخی بخشیده ایم، به علت این که ملت آزادی و ستمگاری و یغماگری و چور و چپاول مسلسل آل یحیی را انتقاد می کنیم، از شرف افغانیت و وطنیت و ملیت محروم می شویم. عجب!

... حالا هم اگر حکومت کنونی که عبارت از یک داره دزدان و رهنان و رهنان جاهل و سفاک و ستمگار اند، ولی به لباس زمامدار و شهنه در آمده اند...»-گ.

618 . FO 371/100961 The Manifesto of the Democratic Party of the Azad Afghanistan; FO 983/65, 1951, Afghan Republican Party in Pakistan

سیاسی‌یی، که بتوانند دیدگاه‌های عناصر مترقی و دموکراتیک اپوزیسیون را نمایندگی کنند، نیستند.»<sup>619</sup> با این هم، روی هم رفته، نیمه دوم سال‌های دهه 1940- اوایل سال‌های دهه 1950 را می‌توان چونان مرحله تاریخی خاصی هم برای دولت و هم برای مخالفان ارزیابی کرد که برای بیشتر پژوهشگران گره‌خورده با «جوانان بیدار» شناخته می‌شود. به گونه‌ی مروت اوستادانه نشاندهی کرده است، «دوره جوانان بیدار، عصر لیبرالیسم، بیداری سیاسی، تحول انتلکتوئل بود و به درجه معینی - اتحاد دولت و جامعه بود.»<sup>620</sup>

پدید آیی گروه‌های اپوزیسیونی لیبرال-دموکراتیک و رادیکال چپ‌نشانه‌یی از بحران نظام سیاسی افغانستان نمونه سال‌های دهه 1930- اوایل سال‌های دهه 1950 بود. این روند محافل سیاسی و دیپلماتیک برخی از کشورها به ویژه شوروی و بریتانیا را ناگزیر ساخت، توجه خاصی به اپوزیسیون نوپا و رو به نغوی افغانستان مبذول بدادند. مسکو به گسترده‌ترین گروه-جوانان بیدار که به سرعت در حال مبدل شدن به یک سازمان سیاسی (حزب) چپ‌گرای ناسیونالیستی بود، دلچسپی گرفت. در حالی که انگلیسی‌ها بیشتر دلبسته دیگر احزاب «دموکراتیک» گردیده بودند.

سفیر بریتانیا در کابل در نامه تاریخی 28 اپریل 1951، عنوانی موریسون- وزیر خارجه نوشت: «... اصولا ما باید با آن‌ها تماس برپا نماییم و به آن‌ها تا جایی کمک کنیم که با چهارچوب مناسبات مهرورزانه ما با حکومت افغانستان سازگار باشد. در واقع، ما کنون با حزب «وطن» و با کسانی که وابستگی حزبی شان روشن نیست، تماس‌هایی داشته ایم. ما موادی را در باره سنت‌های سیاسی انگلستان به دسترس آن‌ها گذاشته ایم و به تازگی کتابواره ویژه‌یی را در باره نظام حزبی خود به چاپ رسانده ایم... برآنم که ما با حفظ حد اقل تماس با دو یا سه حزب- «وطن»، «ویش زلیان» و حزب نو ملای شور بازار، باید برای آن‌ها کاری را انجام دهیم که به راستی امروز لازم است. زیرا، هر چند هم، نفوذ آن‌ها (حتا اگر) کوچک است، با این هم گرایش‌ها و پلاتفرم‌های سیاسی شان کماکان نامشخص مانده است.»<sup>621</sup>

<sup>619</sup> بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، 1953، پرونده ویژه 35، کارتن 12، پوشه 231، برگ 104

<sup>620</sup> Marwat, Fazal-ur-Rahim. *The Evolution and Growth of Communism in Afghanistan (1917 - 79): an Appraisal*. Karachi, 1997. P. 254

<sup>621</sup> FO 371/92085, 25<sup>th</sup> April, 1951

سفیر بریتانیا با سخن گفتن از حزب نو ملای شوربازار [حضرت شوربازار-رییس خاندان مجددی-گ.] شاید نیروهای هوادار اسلامی را در نظر داشت که در بهار سال 1951 با مخالفان لیبرال-دموکراتیک شان که از سوی خاندان مجددی متهم به راه اندازی دسیسه‌ها و توطئه‌های هوادار پاکستان و طرفدار بریتانیا گردیده بودند، در گیر شده بودند [و پیرامون این خاندان گرد آمده بودند-گ.] (منظور از پرونده حسن صافی است).

به دامنه یابی تنش های اجتماعی در اوایل سال های دهه 1950 پدیده های نو در زندگی سیاسی سراسر گسترده پهناور (ماکرو ریگیون) آسیایی به ویژه در کشورهای همسایه - هند، پاکستان و ایران مساعدت کردند. با وجود پیچیدگی های انتقال قدرت به نخبگان ملی هند بریتانیایی پیشین، در آن جا نظم قانونی طراز جمهوری تثبیت گردید.

اقتدارگرایی رهبران پاکستان، که از تبلیغات افغانستان به سود آزادی پشتونستان نگران و پریشان بودند، مانع از آن نمی گردید تا فعالانه به نکوهش وضعیت امور در کشور همسایه خود پردازند. برای مثال؛ لیاقت علی خان - نخست وزیر، با سخنرانی در یک گردهمایی در کراچی در سپتامبر 1950، پرسش های گزنده یی را مطرح کرد: «وضع آزادی در افغانستان چگونه است؟ چه حقوقی به توده ها اعطاء شده است؟ آیا در آن کشور مجلس است؟ می خواهم بگویم که این جامعه برای شمار اندکی است. من می توانم از جنایات وحشیانه بی سابقه در تاریخ دولت افغانستان در برابر هزاره ها یاد آور شوم. می توانم بگویم که آن جا تجارت خصوصی مجاز نیست که آن هم در دست چند نفر است. می توانم بگویم که سربازان ارتش افغانستان تکه نانی برای خوردن ندارند و ماهانه ده روپیه دریافت می دارند. می توانم خاطر نشان بسازم که افغانستان هنوز هم بودجه ندارد و...»<sup>622</sup>

چنین صحنه ها و رفتارهایی آگاهانه و یا برانگیخته شده از سوی جانب افغانی، در سال های نخست موجودیت دومینیون و پس از آن - دولت مستقل پاکستان بسیار دیده می شدند.

تاثیر هرچند هم کوچکتر فرهنگی - مذهبی و جیوپولیتیکی را بر دگرگونی اوضاع در افغانستان همچنین تحکیم حاکمیت در هند به رهبری آن جواهر لعل نهرو (که به ارزش های لیبرال - دموکراتیک پایبند بود)، بر جا گذاشت.

اما دمای سیاسی ناگهان آغاز به بالارفتن در خاورمیانه مسلمان نمود - در کشور همسایه ایران، مصر دور دست و سپس هم در برخی از کشورهای دیگر عربی. انقلاب «افسران آزاد»، که در روند آن در سال 1952 رژیم شاهی در مصر سرنگون شد و نیز روی کار آمدن حکومت «جبهه ملی» در ایران به رهبری داکتر محمد مصدق، گواه بر بحران اشکال پادشاهی حکومت در چندین کشور آسیایی بود. هر چند رویدادهای سال های دهه 1950 ایران هنوز تهدید بلافصلی را برای دودمان پهلوی متوجه نساخته بود.

<sup>622</sup> . Speeches and Statements of Quaid-i-Millat Liaquat Ali Khan (1941-51). Collected & edited by M. Rafique Afzal. Lahore, 1967. - P. 456

با این هم، هر چه بود، همانا کم‌رنگ شدن و یا حتا هم رنگ باختن نگرش‌های سنتی سیاسی در جهان اسلام، خواه کودتاهای سازمان داده شده از سوی محافل میهن پرست ارتشی (در مصر)، و خواه هم درهم شکستن برخی از نهادهای اقتدار سنتی و رخنه نیروهای نوین سیاسی در آن (در ایران) - چالش عمده‌ی بی برای الیگارش‌ی (گروه حاکم) در افغانستان به شمار بود.

خطر بسیار کمتری را برای رژیم حاکم در افغانستان در آن هنگام اندیشه‌ها و سازمان‌های چپ دموکراتیک و چپ رادیکال متوجه می ساختند. منبع این اندیشه‌ها ایران - جایی که حزب ایران کمونیست توده به پیمان‌ه چشمگیری تقویت شده بود و سپس هم شوروی شمرده می شد.

رویدادها در مصر و ایران در وهله نخست برای دانشجویان جوان دلچسپ بودند. یکی از منابع محدود به دست آوردن اطلاعات رادیو بود - در آن هنگام در کابل بیش از 3500 دستگاه رادیو در دسترس مردم بود. پویایی‌های ممکنه بالاییان سیاسی و در گام نخست توطئه‌های سردار داوود - قاطع‌ترین و به باور بسیاری از آگاهان آینده دارترین سیاستمداران افغانستان خطر نه کمتری برای رهبری کشور بود.

یک منبع بریتانیایی در کابل به تاریخ 5 سپتامبر 1952 خاطر نشان ساخت: «این رویدادها می توانند عزم او را در دست یازیدن به کودتا و اعلام خودش به عنوان پادشاه قانونی جزم نمایند. او خواهد توانست مدیریتی نیرومند روی کار بیاورد و نیز اصلاحات اجتماعی و اقتصادی را تامین نماید - چیزی، که امروز وجود ندارد.»<sup>623</sup>

خاندان یحیی خیل با کنار گذاشتن اختلافات درونی (رقابت‌های شخصی، تفاوت در رویکرد‌ها در زمینه اداره کشور، درک نقش خود و نقش سلطنت در کل) توانست به راهیافت مطلوبی برسد<sup>624</sup> - در اوایل ماه سپتامبر 1953 سردار داوود - نماینده شاخه جوان تر خاندان شاهی، پسر عموی شاه که سیاست‌های پیش گرفته شده از سوی او، آغاز مرحله نوی در تاریخ افغانستان سده بیستم را نوید می داد، تصدی کرسی رهبری حکومت را به دوش گرفت.

داوود - نخست وزیر نو در روند یک دهه آزرگار (از 1953 تا 1963) مشی نسبتاً جنجال برانگیز، خشن و خودکامه، هر چند هم گاهی

<sup>623</sup> . FO 371/100965 Afghanistan: Internal political condition, 5 Sept. 1952

<sup>624</sup> . تصمیم واگذاری و سپردن کرسی اجرایی عالی حکومت - صدرات عظمی به سردار داوود از سوی خاندان شاهی به آسانی گرفته نشد - در محافل دیپلماتیک ریاض بر آن بودند که پست صدرات نخست به علی محمد - معاون صدرات پیشنهاد شده بود، اما او از ترس این که دشمن مادم العمری در سیمای سردار داوود پیدا خواهد کرد؛ از پذیرفتن این پست خودداری کرد. FO 983/100 Afghanistan: Internal political conditions 1953



اصلاحی را پیش گرفت که گاهگاهی با جلب توجه مردم به مسائل سیاست خارجی، از جمله مساله پشتونستان به همراه بود. وی همچنین در نظر داشت در واقع برای بار دوم به تقویت جایگاه خود با ایجاد حزب سیاسی وفادار به خودش دست بیازد.

برای این منظور او در سال 1957 به یک کارشناس امریکایی در مسایل افغانستان- ویلبر به خاطر مشورت و ارزیابی این موضوع در هنگام بازدید خود از ایالات متحده در سال 1958 روی آورد.<sup>625</sup> مگر تنها دو دهه بعد، در سال 1977، آرمانش برآورده شد و او به آرزوی خود دست یافت- در کشور نظام تک حزبی استبدادی (اتوکراتیک) را به میان آورد که تنها یک سال عمر کرد.

در اواخر دهه 1950- اوایل دهه 1960 در زندگی سیاسی افغانستان دو جریان به شدت با هم رقیب پدیدار گردید: جریان رادیکال چپ در سیمای حزب دموکراتیک خلق که در سال 1965 تشکیل یافت و جریان رادیکال اسلام گرا که همین گونه در اواخر سال های دهه 1960 در سیمای گروه های سازمان یافته حزب گونه تشکیل یافته بودند.

چنین راندمان زندگی اجتماعی- سیاسی در افغانستان در نخستین دهه های پس از جنگ جهانی دوم، ضعف ریشه گیری پدیده نوینی چون احزاب (سازمان های حزب گونه) سیاسی را (که می توانستند به گونه محدود به شکل بیخی متمدن «دولت-اپوزیسیون»- نیروی محرکه توسعه سیاسی بیشتر کشورهای مدرن آرایش یابند) در کشور به نمایش گذاشتند.<sup>626</sup>

---

<sup>625</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، سال 1958، پرونده ویژه 40، کارتن 13، پوشه 244، برگ 31، سند سفارت شوروی در کابل «برخی از مسایل وضعیت داخلی در افغانستان»، تاریخ 12 جون 1958.

<sup>626</sup>. شایان یادآوری است که آقای بویکو در این بخش کتاب در باره احزاب (سازمان های حزب گونه) و گروه های اسلامی از جمله گروه های شیعی و نیز جنبش دموکراتیک نوین که پسان ها در میان مردم به نام «شعله جاوید» معروف گردید، به بررسی نپرداخته است که بی چون و چرا می توان آن را چونان کاستی بزرگ کتاب دست داشته ارزیابی کرد.

در گفتگوی تیلیفونی یی که در زمینه با ایشان داشتم، گفتند که در باره احزاب و گروه های اسلامی افغانستان در آثار شوروی و روسی به پیمانانه بایسته روشنی انداخته شده است و پرداختن به تفصیل به چنین چیزی از حوصله کتاب دست داشته بیرون است. آن چه مربوط به جریان های مائویستی در افغانستان می گردد، کمبود منابع مانع از این کار بوده است.

به هر رو، حتا شماری از گروه ها و سازمان های دیگر نیمه چپگرا یا چپگرا هم از دایره بررسی آقای بویکو بیرون مانده اند. برای نمونه می توان از «اتحادیه آزادی پشتونستان» نام برد.

در عین حال، امروز درست همین تجربه می تواند چونان گواهی بر سنت های مانوردهی سیاسی نسبتاً دیرپا- هر چند هم ناکام در افغانستان در رژیم تعامل تعارضی- تعاونی میان دولت و مخالفان، که اجازه می دهد روند سیاسی را با اوضاع مختلف اجتماعی و جغرافیایی (منطقه یی) سازگار ساخت، ارزیابی شود.

در این پیوند، «هو» جوانان بیدار» فرآورده عمده اجتماعی و سیاسی دوران پس از جنگ جهانی دوم گردید که می توانست نخستین حزب سیاسی افغانی در مقیاس سراسری ملی گردد و از برخی از جهات واقعا در چنین سیمایی تبارز هم کرده بود- از لحاظ توسعه ساختار افقی و عمودی سازمانی، پویش های سیاسی- ایدئولوژیک، منابع انسانی و پایگاه اجتماعی نسبتاً گسترده.

دستاورد درخشان جوانان بیدار نه تنها داشتن ساختار گسترده و پر شاخ و برگ سازمانی، هر چند هم کوتاه عمر، بل نیز اقدامات سنجیده شده در مجلس شورای ملی و ترویج ایده های نو لیبرال و دموکراتیک بود. با این حال، این سازمان نسبتاً به سرعت شکست خورد و از هم فروپاشید. چرا که نتوانست استراتژی و تاکتیک بایسته و درخور را تدوین نماید. کادرهای

---

فرهنگ در ص. 664 جلد یکم افغانستان در پنج قرن اخیر در این باره می نویسد: «در این هنگام جمعیت نیمه سری، و نیمه علنی دیگری هم با عنوان «اتحادیه آزادی پشتونستان» پی ریزی شد که رهبر ظاهری آن غلام حیدر خان عدالت اما بنیادگذار واقعی آن محمد داوود خان بود. این جمعیت که یکی از محصلان فاکولته حقوق به نام ببرک [کارمل-گ.] نیز در آن فعالیت داشت، در ظاهر به نام کمک به داعیه پشتونستان با مرام ناسیونالیستی افراطی تشکیل شده بود، اما در واقع برای به قدرت رساندن داوود خان کار می کرد.»

تنها گروه اسلامی یی که بویکو به آن اشاره کرده است، سازمان ارشاد است که به اشتباه آن را در دوره نادر خان آورده است. چنان چه می نویسد: «حزب نامنهاد «ارشاد» را می توان از چنین گروه هایی شمرد که در سال های 1932-1933 پویایی داشت. هسته این حزب با نام «مجمع اسلامی» در هرات از سوی طلبه های جوان شیعه آموزش دیده در مشهد گذاشته شده بود. سازمانندگان این مجمع در آینده به کابل آمدند و در آن جا دست به ایجاد حزب ارشاد در گذر شیعه نشین چندآول یازیدند.

رهبر این حزب سید اسماعیل بلخی بود. در شمار اعضای آن، کسانی چون سید علی گوهر آقای غوربندی، سید سرور آقای لولنجی، خواجه محمد نعیم، محمد اسلم غزنوی، عبدالطیف سرباز چند آولی، سید اسکندر مظفر چندآولی، داکتر اسد الله رووفی، محمد ابراهیم کندکمشر (سرگرد)، عبدالغیاث، خدای نظر، کندکمشر محمد حیدر غزنوی و لوا مشر (سرهنگ) محمد حسن- پسران مسجدی خان دیده می شدند. هنگامی که دولت به موجودیت گروه و دیدگاه های ضد دولتی آن پی برد، فرمان داده شد تا دو برادر: محمد حیدر و محمد حسن را بکشند. برخی از اعضای گروه توانستند بگریزند و دیگران به زندان افتادند.»-گ.

آن تجربه لازم پیشبرد پویایی های سیاسی قانونی را نداشتند و نه همیشه می توانستند در برابر اقدامات رژیم رویارویی و ایستادگی نمایند.

دولت هم به نوبه خود موفق به ایجاد مکانیسم حزبی- سیاسی خودش نگردید و نتوانست ابتکار عمل مخالفان را از دست برباید و در دست خود بگیرد و این گونه، مشی غیر سازنده یی را با ممنوع کردن روزنامه ها، سازمان ها و اقدامات علنی و دیگر مظاهر اعتراض عمومی پیش گرفت.

در هم آمیزی عوامل برشمرده شده در بالا، تجربه نخستین و نوید بخش نهادمند شدن دو سویه (هم از بالا و هم از پایین) سیاسی را که متوجه حل و فصل حاد ترین تناقضات در جامعه افغانستان در مرحله مدرنیزاسیون آن و تقویت نفوذ عوامل خارجی بود، نقش بر آب کرد و ناکام گردانید. هم دولت و هم اپوزیسیون که هر یک به سازواره هایی که بنا به بسیاری از نشانه ها با هم رقابت داشتند، فروپاشیدند و مقارن با سال های دهه 1970- اوایل دهه 1980 رویارویی های خود را تا مرز لگام گسیختگی- جنگ داخلی پیش بردند، که در طی آن پیکربندی یی از نیروهایی پدید آمد، که چند بار در این یا آن سیمای سیاسی تبارز کردند و یا حتا به ائتلاف های شکننده و ناپایدار کوتاهمدت پرداختند.<sup>627</sup>

## پایان سخن

کودتای اواخر فبروری 1919 [به پادشاهی رسیدن امان الله خان- گ.] و بازگرداندن استقلال سیاسی کشور در نتیجه جنگ سوم افغان انگلیس، آغاز مرحله تازه یی را در تاریخ نوین افغانستان رقم زدند.

به گونه یی که منابع سیاسی- دیپلماتیک بریتانیایی (تا کنون برون مانده از دید خاورشناسان ما) اعم از بایگانی ها

---

<sup>627</sup> م. چشکف- پژوهشگر روسی، چنین حالتی ناپایدار را که ویژه جوامع در حال گذار خاور زمین می باشد، **تعدد یا کثرت نامحدود** می نامد. که اصل تلفیق و ترکیب و در هم آمیزی ناسازگار ها را هم به گونه عینی (در اوبژکت) و هم به گونه ذهنی (در سوبژکت) مجاز و ممکن می شمارد. نگاه شود به: چشکف. م.، رستاخیز (رنسانس) شرق و کشورهای رو به رشد در چهار چوب جهانی شدن// مجله اقتصاد جهانی و روابط بین المللی، 2007، شماره 11، ص. 76.

و خاطرات، نشان می دهند، نقش چشمگیری را در این برهه مهم روابط بین المللی، رویدادهای پنجاب (تیرباران امریتسر در سال 1919) بازی نموده بودند. این رویدادها از سوی امیر نو افغان- امان الله خان و حواریون او چونان آژیوری (سیگنالی) برای حمله بر هند بریتانیایی که درگیر مشکلات جهان دگرگون شونده از جمله امپراتوری خودش بود، ارزیابی می گردید.

اما چیزی نمانده بود به این که این کارزار تقریباً آغاز شده [ (جنگ سوم افغانستان و انگلیس) -گ. ] به راه بیفتد که جای خود را به چانه زنی ها داد که به امضای قرار دادی انجامید، که استقلال افغانستان را به رسمیت می شناخت و این به معنای شکست سنگین دیپلماتیک نیرومندترین دولت وقت اروپا بود.

با این حال، توسعه آینده خود افغانستان اشکال پیچیده و منازعه آمیزی را گرفت. سیاست خارجی امان الله خان برای چندی در زیر نشانه پان اسلامیسیم و ادعای رهبری مذهبی (ایجاد فدراسیون آسیای میانه به رهبری افغانستان) گذشت و روندهای سیاسی داخلی با سناریوهای اصلاح طلبانه، که کمتر ویژگی های خاص دولت از لحاظ سیاسی پراکنده و چند پارچه از دیدگاه اجتماعی و فرهنگی- سنتی را به سنجش گرفته بود، لگام گسیخته به پیش تاخت.

به هر رو، امان الله خان و هواداران او هر چه بود، موفق به بهره گیری از زمینه های نسبتاً هموار داخلی و خارجی گردیدند و در طی نیمه نخست سال های دهه 1920 شماری از تدبیرهای مهم خود را در حوزه قانونگذاری، اقتصاد، آموزش و پرورش و فرهنگ پیاده نمودند. هر چند هم، رادیکالیسم بیش از حد رژیم امان الله، در پهلوی کارآیی پایین ساختار مدیریتی و ضعف کلی کادری آن، مقارن با اواخر سال های دهه 1920 به بحران عمیق کلیه ارگانیسیم دولتی و سیاسی افغانستان انجامید که با رشته کاملی از خیزش های نیروهای مخالفان گوناگون در هم آمیخت.

تأثیر مجموعی منازعه در جنگ داخلی بازتاب یافت- نخستین جنگ در نوع خود در تاریخ معاصر خاور زمین (که برای نخستین بار بر پایه انبوهی از سرچشمه های روسی و خارجی در کتاب دست داشته به تفصیل به بررسی گرفته شده است). این جنگ، در واقع، به فروپاشی دولت افغانستان در اواخر سال های دهه 1920- اوایل سال های دهه 1930 به چند مرکز خودگردان و نیمه خودگردان قدرت با درجات گوناگون توانایی زیستایی سیاسی- اجتماعی و اقتصادی: از آنارشیستی- باندیتیستی گرفته تا نسبتاً پایدار، با آزمایش اشکال نو دولرداری و خودگردانی (مانند «جمهوری هرات» عبدالرحیم خان، حکومت ائتلافی استان های شمال و...) انجامید.

بافتار کادری ساختارهای رهبری و افراد با نفوذ «کابلستان»، (که همچنین برای نخستین بار موضوع تحلیل های علمی- بیوگرافیک (زندگینامه یی) قرار گرفته است)، نشان می دهد که قدرت در پایتخت و دیگر مناطق و ولایات کشور به دست گروهی از روستاییان و شهرستانی ها و قبایل افتاده بود که از اصلاحات امان الله خان زیانمند گردیده و از دیدگاه پیوندهای تباری خود به پیمانانه کافی «رنگین» بودند.

در میان آن ها، خان ها و زمینداران با وزنه ها و توانمندی های مختلف تاجیک تبار و گروه های تاجیکی شده کم نفوذ پشتون تبار (صافی و...)، برخی از قبایل و طوائف پشتون غلزایی (مانند داوود زی، عمرخیل و...) - باشندگان کوهدامن، بخشی از سلیمان خیلی ها و...) دیده می شدند.

گروه وزنی در صفوف هواداران بچه سقاء- مقامات پیشین دولت امان الله خان بودند، از جمله نمایندگان از بالاترین لایه های بوروکراسی دستگاه او- کسانی که از اصلاحات او ناخشنود و نومید شده بودند و یا به خاطر نقض قوانین محکوم شده و یا از کرسی های خود برکنار گردیده بودند.

دسته شایان توجه دیگر اپوزیسیون سازمان یافته ضد امان الله خان و سپس هم جایگزین ساختار دولتی- سیاسی «کابلستان»- نمایندگان محافظه کار ترین بخش روحانیت [خاندان مجددی-گ.] بودند. آن ها حتا خاستگاه اجتماعی و دیگر ویژگی های بسیار مهم زندگی برای شرایط افغانستان گماشته خود- بچه سقاء را با برکشیدن وی به عنوان امیر نو و پاسدار دین اسلام [خادم دین رسول الله-گ.] نادیده گرفتند.

همه این ها اجازه می دهند تا ویرایش ها و پالایش هایی در مورد سیمای تباری- سیاسی رژیم بچه سقاء بنماییم. این رژیم [برخلاف دیدگاه پذیرفته شده و رایج]-گ.] به طور عمده متشکل از ائتلاف تاجیکی زمینداران و روحانیون مناطق شمال (حومه کابل و ترکستان) که بر انگیزنده دهقانان نادار تهیدست شده و سنتی اندیش به تبارز در سیمای «ضد انقلاب کشاورزی» بودند؛ نه بل که در بر گیرنده ائتلاف گسترده تر چند ملیتی نخبگان منطقه یی، بخشی از بوروکراسی بالایی، میانه و خرده رژیم پیشین و روحانیت کنار زده شده و بر افتاده از قدرت و یا مردود شمارنده بسیاری از جنبه های ایدئولوژیکی و عملکرد رژیم امانی، بود.

تاریخ نه ماهه دولت «کابلستان»، تلاش های پیهم و هر چند هم کمتر موفقانه آن برای پیروزی و بالا دست شدن در کشاکش های سیاسی- نظامی نیروهای سنتی و لیبرال- اصلاح طلب، حتا پیش کشیدن ایده های خودی آن برای برپایی ساختار اجتماعی- دولتی یا اداره مذهبی («جمهوری هرات» یاد شده عبدالرحیم

خان، «دولت افغانستان شمالی» خلیل الله خلیلی و...» اجازه می دهند در باره پدید آیی مدل توسعه اجتماعی مدعی بازی کردن نقش جاگزین روش ها و اصول موجود یا مردود، در آغاز دهه سوم سده بیستم در افغانستان، سخن بر زبان آورد.

مدل «کابلستان» دست کم همجوشی سرشتی نخبگان تباری- بومی و سیاسی را ممکن گردانید و واکنشی بود به کوتاهی‌بینی ها و سهل انگاری های شگفتی بر انگیز راهکاری و تراز پایین مدیریت اصلاحات بی گفتگو مرقی امان الله خان، سستی پایگاه اجتماعی- سیاسی و کمرنگی فرهنگ فرهمندی (کارازما- جاذبه) او.

با این هم، بحران اواخر سال های دهه 1920- اوایل دهه 1930 همین گونه نشان داد که تضعیف قدرت مرکزی در کشور، عامل بحرانی بی برای هستی دولت افغانستان نمی باشد- حتی در چنین اوضاعی در درون مرزهای آن، پویایی و زیستایی گستره های سیاسی و اقتصادی پایدار، عمدتاً تحدید شده با مرزهای مناطق تباری (شمال، شمال باختری) ممکن است.<sup>628</sup>

---

<sup>628</sup>. اوضاع سال های دهه نود سده بیستم نیز گواه بر چنین چیزی هستند. همه این ها نشان می دهند که ساختار آینده دولت در افغانستان- فدرالی یا دست کم نیمه فدرالی- نیمه خود گردان خواهد بود. با این هم، بر همه باشندگان کشور است تا همه با هم در جستجوی فرمولی برای حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی در کشور باشند و روی دستیابی به یک چهارچوب مشترک و پذیرا برای همه باشندگان این مرز و بوم بیندیشند.

گزارنده بر آن است که در اوضاع و احوال کنونی، بهترین ساختار برای کشور- ساختار ریاستی مختلط- همانند دوره ریاست جمهوری داکتر نجیب است که رییس جمهور پشتون تبار با چهار معاون از چهار قوم بزرگ کشور و صدر اعظم تاجیک تبار با چهار معاون از چهار قوم بزرگ کشور، دولتی را ساخته بودند که به گونه نسبی مثل همه باشندگان این سرزمین بود.

در این حال، رییس جمهور وظایف رسیدگی به سیاست خارجی و مسایل نظامی- انتظامی و امنیتی؛ و صدر اعظم وظایف رسیدگی به مسایل اداری- اقتصادی و فرهنگی- اجتماعی را به دوش داشتند. این گونه تقسیم وظایف و صلاحیت ها به گونه دادگرانه و خردورزانه بی مشارکت هرگاه نه راستین، دست کم نمادین باشندگان سرزمین ما در قدرت سیاسی را به نمایش می گذاشت.

در چنین نظامی، انتخابی بودن ارگان های محلی قدرت مانند ولایت ها، ولسوالی ها ( فرمانداری ها)، علاقه داری ها (بخشداری ها) می تواند، دموکراسی نسبی را تامین نماید و تقسیم کشور به چند زون (منطقه) با گماشتن نمایندگان با صلاحیت رییس جمهور در راس آن که وظایف انتظامی- امنیتی را به دوش خواهند داشت و وظایف والیان در مسایل اداری- اقتصادی و اجتماعی- فرهنگی خلاصه خواهد گردید، می تواند اقتدار حاکمیت نیرومند مرکزی را نیز تامین نماید.

در این حال، بایسته خواهد بود تا برای تحکیم وحدت ملی و نهادینه شدن مشارکت ملی، ریاست مجلس شورای ملی به برادران ازبیک و ریاست سنا به برادران هزاره سپرده شود. تنها در این صورت است که فرمول پذیرایی

افزون بر این، درست در اوضاع نیمه فروپاشی دولت پیشین در مرکز و ولایات، اشکال نو اداره - هر چند هم نه نهادینه شده در پراتیک سیاسی آینده - مانند پارلمان های منطقه یی، دولت های ائتلافی و نمونه های شبه جمهوری پدیدار گردیدند.

این خطوط و برش های مهم سوژه یی- موضوعی (تیماتیک) و نیز پدیده های منحصر به فرد تاریخ سیاسی افغانستان را توانستیم به یاری کشاندن انبوهی از اسناد از کلکسیون های بایگانی های وزارت خارجه روسیه و بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، به مدار علمی، احیا و بازآرایی نماییم.

خاندان یحیی خیل به رهبری نادر خان که در پاییز 1929 به قدرت رسید، با اعلام نادر خان به عنوان پادشاه نو افغانستان، برنده بی چون و چرای کشاکش های نخبگان سنتی اشرافی گردید. اما توانمندی زیستایی آن همچنین با عوامل مساعد خارجی، در گام نخست، تمایلات همبستگی جویانه شوروی و بریتانیا مبنی بر حفظ وضعیت حایل (استاتوس بوفر) دولت افغانستان تامین گردید.

رژیم نو، اپوزیسیون را در سیمای امانیست ها و گروه های پویای سیاسی مهاجران آسیای میانه که در اوایل سال های دهه 1930 جنبش های ملی را در شمال افغانستان رهبری می کردند، با خشونت سرکوب کرد. مگر، بهای این کار را با زندگی خود شاه پرداخت. با این همه، این رژیم توانست به تدریج کشور را از حالت جنگ داخلی بیرون بکشد.

کشاندن مهاجران آسیای میانه یی در چارچوب (کانتکست) سوژه یی- رویدادی روند سیاسی و رهبری جنبش اعتراض ملی در شمال افغانستان از سوی این مهاجران در طی سال های 1930-1931 جانب محتوایی تاریخ نوین افغانستان را، از جمله خطوط کانسپتوئل پژوهش آن را به گونه ماهوی پر بار می سازد. آوردن این «ارمغان» برای علم افغانستیکا (افغانستان شناسی) به برکت کشاندن به مدار علمی و بازخوانی و باز اندیشی اسناد بایسته بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه و بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، در چارچوب (کانتکست) نو میسر گردید.

---

برای اداره کشور بر شالوده وحدت ملی به دست می آید و جلو روند های هار گرفته می شود.

در غیر آن، کشور در گردابی از تنش ها و چالش های پایان ناپذیر تباری- مذهبی و زبانی غرق خواهد گردید که رهایی از چنگ آن بس دشوار و گران خواهد بود.-گ.

سیاست های سرکوبگرانه خاندان یحیی خیل یکی از دلایل شکلگیری مهاجرت سیاسی افغان ها (عمدتا جناح امانیستی) گردید، که اروپا و ترکیه را مرکز گرد همایی نیروهای خود را برگزیدند. رهبران مهاجران افغان در آلمان نازی (و تا حد کمتری، ایتالیا)، با نیافتن زبان مشترک با رهبران شوروی که از اصلاحات امان الله خان و عملیات مشترک افغانستان و شوروی 1929 [به رهبری جیلانی خان چرخ و پریمکف در مزار شریف]-گ. ] نومید شده بودند، به آلمان فاشیستی (و به پیمانۀ کمتری به ایتالیا) تکیه نمودند- کاری که با آن اعتبار و آبروی خود را به گونه جدی باختند و حتا از سوی قدرت های پیروز در جنگ جهانی دوم مورد پیگرد هم قرار گرفتند.

گروه های سیاسی فعال مهاجران آسیای میانه که در اوایل سال های دهه 1930 در رویارویی های نظامی- سیاسی با رژیم نادر شاه (که از سوی شوروی تا جایی پشتیبانی می شد)، شکست خورده بودند، نیز در موقعیت به همان اندازه دشوار و پیچیده یی قرار گرفته بودند. آن ها بخشی از بازی های جیوپولیتیک آلمان در طول سال های جنگ جهانی دوم شده بودند. مگر، به یمن اقدامات سازمان های اطلاعاتی شوروی، به عنوان یک نیروی بالقوه در جبهه آسیای میانه خنثی گردیده بودند.

در این میان، ضعف فزاینده بنیه آن ها (از جمله حاشیه نشین بودن مزمین آن ها در کشور میزبان) نیز تاثیر خود را بر جا می گذاشت. مهاجران آسیای میانه محکوم به «سازگارشدن» (آداپتاسیون) دراز مدت و دشواری با جامعه میزبان که وضع آن با پیچیدگی های جنگ نو دشوارتر می شد و نیز سختگیری ها و بی مهری های روز افزون مقامات افغان، بودند.

در این کتاب، برای نخستین بار بر پایه اسناد بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه و بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، وضعیت تحول (ترانفارماسیون) گریزیان آسیای میانه و بازمانده های گروه های رزمی آنان در جنبش داخلی اعتراض ملی اوایل سال های 1930 در افغانستان بازآفرینی و واکاوی می گردد.

برخی از ویژگی های زندگی اجتماعی جوامع مهاجران آسیای میانه در دوره پس از جنگ به بررسی گرفته می شود و کمرنگ شدن جبرانی پتانسیل سیاسی آنان تثبیت می گردد.

با این حال، به گونه یی که رخدادهای بعدی نشان دادند، پدید آیی گروه های تباری- سیاسی در سال های دهه 1960 و فربه شدن آن ها تا احزاب و ائتلاف های بانفوذ در سال های دهه 1980- اوایل سال های دهه 2000 (عمدتا جمعیت اسلامی تاجیکی ربانی و مسعود و جنبش ملی اسلامی ازبیک تبار دوستم و...) - چونان منبع سیاسی اقلیت های ترکی-تاجیکی نواحی شمال



افغانستان ماند و در برخی از برهه ها تا حدود شایان توجه از دیدگاه استراتژیژیک- تا مرز مطرح شدن ساختار نو جغرافیایی- سیاسی (فدرالی) دولت افغانستان افزایش یافت.

دوره پس از جنگ برای افغانستان زمینه دست یازیدن به تلاش های نو برای سازگار شدن با واقعیت های شتابان دگرگون شونده خاور و جهان در کل را فراهم گردانید.

خاندان یحیی خیل در سیمای یکی دیگر از برادران نادر شاه فقید، شاه محمود خان- نخست وزیر در سال های 1946-1953، آزمون بس معتدل لیبرالیزاسیون زندگانی اجتماعی اما آشکار برای همه شرکت کنندگان روند سیاسی، که شامل تصویب قانون مطبوعات، دگرسازی قسمی نظام اداره کشور (از جمله حکومت)، احیای قوه مقننه می گردید، را روی دست گرفت.

در اوضاع پویاشدن جنبش اجتماعی و پدیدآیی اپوزیسیون سازمان یافته در سیمای چندین گروه حزب نما («جوانان بیدار»، «وطن»، «ندای خلق»)، رژیم حاکم تلاش ورزید ابتکار عمل را از دست اپوزیسیون با تأسیس حزب سیاسی خودی (حزب دموکرات ملی) برباید. این در حالی بود که این اندیشه در اردوگاه اپوزیسیون (به طور مشخص، در جنبش «جوانان بیدار») با مساعی پیگیر دیپلمات ها و دیگر ساختارهای ویژه شوروی<sup>629</sup> به بالندگی رسیده بود.

کشورهای غربی نیز دلچسپی معینی را به حزب سازی در افغانستان نشان می دادند. به ویژه بریتانیا، که در پی

<sup>629</sup>. به باور بسیاری از کارشناسان، جنبش «جوانان بیدار» با مساعی سیاسی سردار داوود خان و پشتیبانی مالی مجید خان زابلی از پشت پرده برای کنار زدن شاه محمود خان از کرسی نخست وزیری و زمینه سازی برای روی کار آوردن داوود خان در کرسی نخست وزیری با بهره گیری از فضای حاکم در میان جوانان و روشن اندیشان تشنه دگرگونی ها و تحولات بنیادی دمکراتیک و ساماندهی ها، با دامن زدن ابزاری به مساله «پشتونستان» و فربه کردن این مساله به راه افتاد.

روشن است هم دولت افغانستان و هم بازیگران خارجی (هند، امریکا، انگلیس و هم شوروی) که پیگیرانه مترصد تکاپوهای این جنبش بودند، در پی بهره برداری ابزاری از این جنبش و استخدام برخی از پیشگامان و پیشاهنگان سرشناس آن به سوی خود بر آمدند. با توجه به این که گرایش ها، اندیشه ها و آرمان های هواداران آزادی پشتونستان که در میان جوانان بیدار فزونشمار بودند، بیشتر با سیاست های شوروی همراستا و همخوان بود، زمینه کار گسترده اطلاعاتی در میان اولتراناسیونالیست های پشتون تبار برای سازمان های استخباراتی شوروی بیشتر از دیگر حریفان فراهم بود که بی درنگ از چنین زمینه یی بهره برداری کردند.

آن چه پروفیسور بویکو بر پایه اسناد و مدارک موثق تازه افشا شده بایگانی های شوروی پیشین در بالا باز گفته است، یک بار دیگر بر نفوذ سازمان های ویژه شوروی در پدید آری و گسترش آتیه دست کم چند شاخه از سازمان پر شاخ و برگ «جوانان بیدار» مهر تایید می زند. -گ.

فراهم آوردن زمینه نسبتاً مطلوب و مساعد در مرزهای جامعه در حال ظهور پسا مستعمراتی (کامن ولت- مشترک المنافع یا همسود) بود، نشان می داد. نمایندگان بریتانیا امکان پیاده سازی تجربه اپوزیسیون لیبرال- دموکرات سیاسی بریتانیایی از جمله حزبی را در افغانستان بررسی می کردند.

در رساله دست داشته، نخستین پروژه لیبرال نهادینه سازی سیاسی از بالا در تاریخ افغانستان در مقایسه با ارزیابی ها و برآوردهای تاریخ نگاری (هیستوریوگرافی) میهنی و جهانی، با دید نوتری تفسیر گردیده است. این خط تجزیه و تحلیل به یمن کاربست اسنادی که چندی پیش در بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه رونمایی شدند و نیز بیشتر به یاری کارگیری از مواد آرشیو ملی بریتانیا، ممکن گردید.

به گونه یی که این اسناد و مطالعات پیش تر خاورشناسان پیشکسوت داخلی و خارجی نشان می دهند، پروژه سیاسی «حزبی سازی» قدرت با ناکامی رو به رو گردید، چرا که در آن هنگام به پاگیری بیشتر پویایی های اپوزیسیون می انجامید، که دولت را وادار گردانید به ممنوعیت ها دست بیازد و به دامن سرکوب چنگ بزند. یعنی در واقع، آزمایش لیبرال- نخستین آزمایش در نوع خود در افغانستان- جایی که قدرت هنوز در دست الیگارش دودمان (یحیی خیل) و کسان نزدیک به آن- با نفوذ ترین نمایندگان بزنس (مانند زابلی)، روحانیت (خاندان مجددی) و... متمرکز بود، را برهم بزند و متوقف سازد.

با این حال، اوضاع سیاسی داخلی و بین المللی مستلزم برداشتن گام های بیشتری در زمینه تقویت قدرت رو به زوال خاندان یحیی خیل، که بجران نسلی<sup>630</sup> را از سر می گذراند و از آن رنج می برد، بود.

---

<sup>630</sup>. تجربه تاریخی نشان داده است که در آن کشورهای خاور زمین که در آن ها نظام های استبدادی شاهی مطلقه فرمان فرما است، معمولاً ریسان دودمان ها و پایه گذاران خاندان های شاهی- سپهداران خشن، خونخوار، خودکامه، جهانگشا، قاطع و نیرومند بوده اند که به زور شمشیر و تدبیر به پادشاهی رسیده اند. وقتی این ها به پادشاهی می رسند، روشن است فرزندان شان- شهزاده ها در ناز و نعمت و آسایش پرورش می یابند و متمایل به عیاشی و تن پروری و آسودگی و زنبارگی و خورد و نوش می گردند.

نتیجه چنین می شود که در نسل دوم- جانشینان شان در سایه صلابت و ابهت برجا مانده از پدر، می توانند چند صباحی لنگ لنگان به آسودگی فرمان برانند. مگر هنگامی که نوبت به نسل سوم- نوادگان شان - فرزندان ناز دانه و ناز پرورده پادشاه نسل دوم می رسد، کار به جاهای باریکی می کشد و شاهان معمولاً ضعیف النفس، بی اراده، خوشگذران و تن پرور نسل سومی، دیهیم و اورنگ پادشاهی را با کشور یکجا و یکسره برباد می دهند. از همین رو است که در کمتر کشور شاهی خاور زمینی بیش تر از سه نسل فرمانروایان یک دودمان حکومت کرده باشند. چنین بجرانی را که به

یکی از راه های برونرفت از تنگنا، به قدرت رسیدن نماینده بعدی خاندان یحیی خیل در سال 1953 بود. همین بود که سردار داوود که پیشتر از این در کرسی های نظامی و مدیریتی بالا (وزیر دفاع، داخله و...) از خود شایستگی نشان داده بود، به کرسی صدارت گماشته شد. او درست در فاصله زمانی سال های دهه 1940- اوایل دهه 1950 چونان سیاستمدار و مدیر پرشور و مستقل درخشیده بود.

پدید آیی کشورهای نو در گستره آسیای جنوبی، به ویژه کشور همسایه پاکستان، شامل بخشی از گروه پشتون تبار که در افغانستان چونان تبار برتر شمرده می شد؛ گرایش های ملیت پرستی (پشتونی) را در نهاد داوود بر انگیخت. درست همین گرایش ها، محور سیاست خارجی و [دستاویز او برای-گ.] بالاروی از نردبان مدارج در زندگی سیاسی گردید.

در این چهارچوب، رسیدن داوود به کرسی صدارت در 1953 و پویا شدن بسیاری از جهات سیاست های داخلی و خارجی می تواند چونان بخش مهم و سپس همچنین دوره یی از تاریخ معاصر افغانستان در نظر گرفته شود که هم دستاوردها و هم شکست ها (از جمله تراژدی اواخر سال های دهه های 1970-1990) یی را به همراه داشت.

روشن است نمی توان همه مسوولیت فاجعه یی را که کشور در آینده با آن رو به رو گردید، یکسره به دوش داوود انداخت. دست کم به خاطر آن که بسیاری از رویدادها و دگرگونی های

---

بر افتادن پادشاهان یک دودمان از تخت شهریاری معمولا در نسل سوم منجر می گردد، بحران نسلی می خوانند.

در قرینه کشور، چند مثالی در زمینه می آوریم:

- احمد شاه درانی- تیمور شاه- زمان شاه
  - امیر دوست محمد خان- امیر شیر علی خان - امیر یعقوب خان
  - امیر عبدالرحمان- امیر حبیب الله خان- امیر امان الله خان
  - نادر خان- ظاهر خان- داوود خان (شهزاده احمد شاه- ولیعهد هرگز به پادشاهی نرسید و هیچ تمایلی هم به این کار نداشت).
- همچنین در ایران معاصر:
- رضا خان- رضا شاه پهلوی- محمد رضا شاهپور ولیعهد (که نیز به پادشاهی نرسید).

در این جا منظور از بحران نسل این است که نسل ارشد خاندان شاهی(نادر خان و هاشم خان) دیگر دیده از جهان فرو بسته بودند و شاه محمود خان ساخورده هم دیگر توانایی رویارویی با چالش ها و تنش های عصر نو پس از جنگ جهانی دوم را نداشت. در نتیجه، زمینه برای تبارز نسل نو و جوان خاندان شاهی (ظاهر خان، داوود خان، نعیم خان و سردار عبدالولی) فراهم آمده بود. مگر چون شاه محمود خان، خود هنوز هم بر کرسی نخست وزیری تکیه داشت و نسل جوان خواستار به دست گرفته کیان کشور داری بود؛ دو نسل رویاروی هم قرار گرفته و از همین رو هم، دستگاه را «بحران نسل» فرا گرفته بود.-گ.

چشمگیر در کشور (ساماندهی های اقتصادی به سبک «اقتصاد رهبری شونده»، [اعلام نظام جمهوری، رفع حجاب، مدرنیزاسیون کشور و ارتش-گ.]....) با نام او پیوند دارد و گره می خورد، که برای او جایگاه برجسته یی را در تاریخ افغانستان می دهند.

افزون بر داوود- نماد و «برآیند» نخبگان سیاسی افغانی نمونه سال های دهه 1940- اوایل دهه 1950؛ صف رجال درگیر در مبارزه سیاسی در افغانستان در دوره سال های 1919 تا 1953 (که کارنامه های آن ها در رساله دست داشته به بررسی گرفته شده است)، شامل گالری کاملی از پرتره های سیاسی نمایندگان دولت و اپوزیسیون ترازهای گوناگون می باشد- در کنار مهره های نو به پیمانه بایسته آشنا، مهره های دیگر اجتماعی و سیاسی با ویژگی های شخصی (عبدالرحیم خان نایب سالار، خلیل الله خلیلی و دیگر اعضای «حکومت» حبیب الله- بچه سقاء و...) و پرسناژهای شناخته شده برای کارشناسان- از امان الله خان گرفته تا زابلی؛ با کاربست اسناد و مدارک تازه از پرده برون افتاده، به بازشناسی گرفته شده اند.

زابلی، که با پیمودن راه دور و دراز مدارج و مراتب، از کارمند دون پایه «اصلاح طلب» سال های دهه 1920 به بزرگترین زمیندار و سرمایه دار و مدیر ارشد در تراز کشور مبدل گردید؛ چهره بس جالب و انگشت شماری برای خاور زمین وقت و به ویژه افغانستان بود- تیپ الیگارشی مالی با خاستگاه پایین که پای وی به گود سیاست کشانیده شد و به «دریژوری» (راهنمایی) سیاسی- اقتصادی هم در ساختارهای دولتی و هم در صف مخالفان پرداخت- چیزی که برای او زندگی پربار و طولانی یی را هم در عرصه سیاست و هم در عرصه کسب و کار فراهم آورد.

شایان توجه است که اوضاع سیاسی و اقتصادی در دوران سه پادشاه (امان الله خان، نادر شاه و ظاهر شاه- «عمام» وی) تنها به پیمانه کمی بر موقعیت و رفتارهای روحانیون در افغانستان تاثیر گذار بوده است. همو آن ها چونان یکی از نیروهای مخالف در برابر اصلاحات سال های 1919-1929 امان الله خان به پا خاستند. اما پسان ها به دلیل سیاست سنجیده رژیم نو به جایگاه معینی دست یافتند. با این هم، حتا رهبران آن ها برای بازی نمودن نقش های ویژه در ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه افغانستان نبرآمدند. نمایندگان روحانیت به بازی نمودن نقش های درجه دو در ساختارهای دولتی تن در دادند و بسنده نمودند.

همراه با آن، «تجربه لیبرال» اواخر سال های دهه 1940- اوایل دهه 1950 در میان روحانیون درز انداخت و حتا بخشی از آن به اپوزیسیون طراز ایدئولوژیکی- سیاسی و نیمه حزبی (هنوز در

ترکیب سازمان های حزب نمای سکولار) پیوستند. در این رهرو، سیاسی شدن روحانیت در افغانستان به گونه ناپیوسته صورت گرفت که از فرآیندهای همانند در کشور همسایه- ایران تفاوت داشت. حتا مقارن با میانه های سال های دهه 1950 مظاهر اسلامیسم (اسلامگرایی) سیاسی در افغانستان به مشاهده نمی رسید، که اجازه می دهد ظهور این پدیده را در دوره های بعدتر، همپا با دامنه یابی چالش های داخلی و اقدامات نیروهای خارجی گمان زد.

روی هم رفته، در برهه تاریخی سال های دهه 1919-1953 نقش پیشتاز سیاسی را دولت بازی می کرد. هر چند هم روند ولو متناوب اما خلل ناپذیر پختگی و بالندگی اپوزیسیون روان بود. در برخی از برهه ها، اپوزیسیون، ساختارهای قدرت را در تراز ملی یا منطقه یی را اشغال کرد، مگر پس از شکست پروژه اصلاح طلبانه شاهی مشروطه امان الله خان، فرمانروایان نو افغانستان مشی نرمتر روی هم رفته لیبرال در عرصه اقتصادی، اقتدارگرایانه در عرصه سیاسی و خاندانی- الیگارشسی از دیدگاه مکانیسم های مدیریتی را برگزیدند و پیش گرفتند.

تلاش های آن ها برای پیاده سازی تجربه قسما لیبرال در حوزه سیاست در اواخر سال های دهه 1940- اوایل دهه 1950 زمینه را برای پویایی اپوزیسیون فراهم گردانید، اما در این مرحله هم گزینه ایجاد مکانیسم های لیبرال- دموکراتیک تعامل میان دولت و مخالفان طبق مدل های غربی وجود داشت.

حکومت در سیمای خاندان ناتوان و دستگاه فرسوده یحیی خیل این امکان را با پیش گرفتن گزینه چرخش نسل [پادشاه گردشی]-گ. [ در درون خاندان رد کرد. اما ویژگی های شخصی مهره انتخابی آن- داوود، دستاوردهای دو گانه یی به همراه داشت- تحرک توسعه اقتصادی و در همان زمان- دامنه یابی تنش های تازه سیاسی و ادامه رویارویی ها با مخالفان، که دیگر به تکاپوهای زیر زمینی رو آورده بودند.

تحلیل توسعه سیاسی افغانستان از لای منشور مبارزه دولت و اپوزیسیون، اجازه می دهد نه تنها گره های موضوعی (تیماتیک)-مساله یی (پرابلماتیک) تاریخ این کشور را در سال های 1919-1953 آسان تر گشود- ساختارهای عمودی- افقی قدرت را بازیابی و پرسناژ بندی، خطوط رویارویی و همسویی و حتا تعویض (پاندولی و/یا عاملی) نیروهای درگیر و... را تعیین، بل نیز اشکال و پارامتر های مکانی- زمانی روند سیاسی را روشن تر کرد.

این گونه، «اقتدارگرایی (اتوریتاریسم) روشنگرانه» (مطلقه- «ابسولوتیسم») امان الله خان (1919-1928) با «انقلاب» دوگانه نیروهای حاکم و مخالفان آن ها (در 1928-1929) که به جنگ

داخلی سال 1929- آغاز 1930 مبدل شد، برهم خورد و سپس به رژیم الیگارش‌ی خاندانی- قبیله‌ی (1933-1953) تحول یافت، که در مرحله‌ی نهایی به مانور های لیبرال- دموکراتیک متوسل گردید.

در این چارچوب های تاریخی، مدرنیزاسیون طراز افغانی تنها چونان روی دست گرفتن انبوهی از پروژه های تمام شده، نیمه تمام و ناتمام ناپیوسته و گیسخته، بر پایه اندیشه های بلندپروازانه استراتیژیک خود امیر امان الله خان و هواداران صورت گرفت که اوضاع داخلی و خارجی کشور، نبود کادرها، از جمله تیم برنامه ریزی استراتیژیک و نبود مدیریت تاکتیکی- عملیاتی؛ زمینه پیاده سازی آن را فراهم نمی آورد.

افغانستان با به دست آوردن استقلال خود پس از جنگ سوم افغان و انگلیس در سال 1919، در آتیه به طور کامل تاثیر عوامل خارجی را بر خود، به ویژه وضع خود را چونان «چهار راه برخورد تمدن ها» و منافع جیوپولیتیک قدرت های بزرگ منطقه آسیای باختری و جنوبی و همسایه های بلافصل خود- روسیه / شوروی، بریتانیای کبیر (تا 1947، سپس پاکستان و هند)، ایران و نیز ترکیه، چین و... احساس می کرد.

عامل بریتانیایی که در سیمای در هم آمیزی پیچیده منافع و راهبردهای سیاست بریتانیایی و امپریالیستی و نخبگان هندی- انگلیسی، تبارز می کرد و هر چند هم از لحاظ تاریخی با رویدادهای سه جنگ خونین گرانبار شده بود، برای افغانستان مستقل کمتر مساله ساز بود.

بریتانیا در سال 1919 با ارجح شمردن دست یازیدن به مانورهای کوچک نظامی- سیاسی در جبهه افغانستان، درگیر جنگ گسترده با این کشور نگردید و توانست متصرفات آسیای جنوبی خود را حفظ نماید. دستگاه استعماری آن به رژیم فرصت طلبی و انتظار کشیدن و سازگارشیدن با سیاست نو داخلی و خارجی حکومت افغانستان زمان میان دو جنگ و زمان جنگ در روح انطباق با واقعیت های سده بیستمی «بازی بزرگ» در آسیا در آمد.

برخلاف دیدگاه های موجود در تاریخ نگاری شوروی، بریتانیا در دوران نو، هدف فروپاشانی افغانستان یا «پیوستاندن» خاک آن به متصرفات خود را در برابر خود قرار نداده بود- بر عکس، محافل حاکمه بریتانیا ترجیح می دادند وضعیت (استاتوس) بی طرفی آن را در میان شوروی پیشین و متصرفات استعماری خود در هند حفظ نمایند و در برخی از برهه ها حتا به طور کامل در همبستگی و هماهنگی با طرف شوروی (مانند انتخاب نادر خان به عنوان پادشاه جدید در ماه اکتبر 1929) عمل می کردند.

در این حال، بریتانیای کبیر برای حفظ ماتقدم، دور اندیشانه طرح عملیات نظامی در افغانستان را در صورت درگیر

شدن با شوروی (پلان نامنهاد «سرخ» اوایل سال های دهه 1930 و...) تدوین نموده بود و به گونه منظم با رهبران افغانستان به گفتگو می پرداخت- آن هم در بیشتر موارد به ابتکار خود آن ها و به عقد سازشنامه ها و قراردادهای به ویژه دوستانه (مانند قرار داد سپتامبر 1939 و...) می پرداخت.

ابتکارات قراردادی به نتایج دلخواه منجر نشد. چون منافع دو طرف مختلف بودند- افغانی ها می خواستند تا جای امکان کمک های بیشتری به دست بیاورند. آن هم صرفا بر پایه تفاهات محرم شفاهی (جنتلمنی)، در حالی که بریتانیایی ها در رسمیت بخشیدن به سیاست افغانی خود علاقه مند بودند.

جنگ آغاز شده جهانی اول، اهمیت استراتژییک افغانستان را بالا برد و رهبری انگلیس به اندیشه تقویت مرزهای امپراتوری خود در نوار جنوب آسیایی (به شمول بخش افغانستانی) آن گردید. این رویکرد در طرح «لنکستر» - برنامه کمک های نظامی و دیگر یاری ها به افغانستان، بازتاب یافت که با فروپاشی امپراتوری انگلیس تحقق نپذیرفت.

رقیب اصلی بریتانیا در افغانستان، در آغاز [در سده نهم و در دو دهه نخست سده بیستم تا انقلاب کبیر اکتبر 1917]- روسیه تزاری، پس از انقلاب روسیه شوروی و سپس هم اتحاد شوروی بود. رهبری شوروی، که از گرایش ها و آرمان های پان اسلامیستی امان الله خان نگران شده بود، در آغاز افغانستان را چونان دهلیز (دالان) «سرازمیری اندیشه های انقلابی» به هند (با تلاش هایی ایجاد پایگاه هایی اتکایی در شمال و هرات، و همچنین گستره قبایل پشتون) ارزیابی می کرد، سپس به همکاری با پارتیزان مهم استراتژیکی، اما از لحاظ سیاسی ناخوشایند- افغانستان در سیمای امان الله خان پرداخت. مگر، دیگر در دوره جنگ های داخلی سال های 1929- اوایل سال های دهه 1930 به سیاست چند محوری تعامل با همه نیروهای افغانستان فرو پاشیده و غیر متمرکز رو آورد که در سر انجام به رسیدن به توافق با انگلستان و قدرت های موثر منطقه یی (ایران و ترکیه) و احیای وضعیت حایل این کشور به پایان رسید.

تنها یک رویداد- حادثه جدی راه اندازی عملیات باهمی افغانی- شوروی [به رهبری جیلانی خان چرخ و پریماکف]-گ. [برای بازگرداندن امان الله خان به تاج و تخت- لغزش آمیز بود، که آبروی شوروی را هم در جهان و هم در خود افغانستان برد. آن هم چنین تاثیری را حتا نه خود اقدام که ناقض حاکمیت این کشور بود، بل پیامدهای آن- خیانت آشکار به شریکان (امان الله و هوادارانش) -رها کردن آن ها به دست سرنوشت- گ. [و پرتاب ناخود آگاه آن ها به سوی آلمان بر جا گذاشت.

با این حال، در همان هنگام، رهبری شوروی فرصت طلبی «مثبت» ی را نشان داد- در تعامل با بریتانیای کبیر، در واقع، به حفظ یکپارچگی افغانستان مساعدت کرد. اگر چه گاهی در روند جنگ های داخلی که تا میانه های سال های دهه 1930 ادامه یافت، (نواحی شمال افغانستان، کشاکش های قبایل و...) مداخله می کرد.

رهبران شوروی نومیید شده از ناکامی سیاست های خود در افغانستان و دور نیندیشی شریکان خود در کمینترن در سال های دهه 1920، به شدت همکاری خود را با این ساختار چپ رادیکال بین المللی کاهش دادند، که این کار نسبتا به سرعت به فروپاشی و از میان رفتن آن انجامید.

در آینده، تا میانه های سال های دهه 1950، شوروی که بالقوه با ایدئولوژی و طرح های جیوپولیتیک خود برای افغانستان خطرناک پنداشته می شد، به بازی کردن نقش یک شریک تجاری درجه دو در این کشور تن در داد و دل خوش می نمود.

تنها خروج بریتانیا از عرصه سیاست های منطقه یی و رونما شدن «وقفه» در بازی محافل سیاسی- دیپلماتیک و نیز نظامی و به پیمانانه کمتر، حلقات تجاری امریکایی، که به همکاری استراتیژیک با پاکستان سرگرم بودند، رهبران نو افغانستان را به نزدیکی با شوروی برانگیخت. هر چند هم آن ها از اولویت های سیاست داخلی همسایه شمالی شان (چون پخش آثار سوسیالیستی، پشتیبانی از جریان چپ در سیمای «ویش زلمیان» و...) نیک آگاهی داشتند.

رهبری افغانستان اوضاع سیاسی و ایدئولوژیک را زیر کنترل نگه می داشت و از ریشه جلو گسترش اندیشه های سوسیالیستی و کمونیستی را می گرفت که این کار پسان ها زمینه ساز به حاشیه رفتن این اندیشه ها در کشور گردید. در این حال، گردانندگان افغانستان مانع انجام مبادلات در زمینه های گوناگون تعامل میان دولتی و خصوصی نمی گردید. برای مثال، برخی از رهبران آینده جنبش اسلامگرا<sup>631</sup> در نهادهای خاص آموزشی و علمی جمهوری های آسیای میانه شوروی پیشین آموزش دیده بودند. همو آن ها در ترکیب هیات های نمایندگی و... از این جمهوری ها بازدید می کردند.

همسایه های آسیایی افغانستان خواه ناخواه بر سیاست های داخلی و خارجی افغانستان تاثیر داشتند، مگر اثر این نفوذ متفاوت بود. ایران پهلوی، که در راه ترقی اعتدالی پیش می

<sup>631</sup> شاید منظور از شماری از رهبران نظامی چپگرا باشد. چه، به گونه یی که روشن است، نه کسی از رهبران سرشناس مجاهدان و نه کسی از رهبران حزب دموکراتیک خلق (حد اقل پیش از پیروزی کودتای چپی اپریل 1978) در شوروی پیشین تحصیل کرده بودند-گ.



رفت، به گونه عینی نمی توانست نه برای امان الله خان و هواداراناش و نه برای جانشینان وی- خاندان یحیی خیل الگو باشد-تضادهای تاریخی، فرهنگی، جیوپولیتیک و...، اختلافات ارضی، اختلافات مذهبی و...تاثیر خود را در زمینه داشتند. با آن که درست ایران منبع برخی از اندیشه های مترقی و سنت های سیاسی (پارلمانی و...) برای افغانستان بود و همانا از آن جا (در پهلوی شوروی و به میزان کمتر، هند) تکانه های رادیکالیسم چپ برخاسته از حزب نوپای توده که به افغانستان سرازیر می گردید، این کشور را در بر می گرفت.

مگر خطر بارها بزرگتر و واقعی تری را برای الیگارشی خاندانی- قبیله یی افغانستان تجربه مانوردهی سیاسی اپوزیسیون دولت ایران، که به به قدرت رسیدن دولت جبهه ملی به ریاست داکتر مصدق در اوایل سال های دهه 1950 انجامید، متوجه گردانید. این رویداد حتا جدی تر از تهدید شوروی در همه اشکال ممکنه آن تلقی گردید.

نفوذ ترکیه و ترک ها در مفهوم گسترده تر آن، عامل بی چون و چرا موثر داخلی و دیپلماسی افغانستان بود. تاثیر ترکیه در افغانستان در دهه های نخست سده بیستم آغاز به محسوس شدن نمود و اهرم عمده آن محمود طرزی- رهبر جنبش لیبرال- روشنگر «جوانان افغان»، و نخستین وزیر خارجه کشور بود، که سال های بسیاری را در امپراتوری عثمانی در مهاجرت به سر برده بود.

طرزی متأثر از اندیشه های «پیشاهنگ» و «پیشرو» شایع در امپراتوری عثمانی، حتا در سال های تاریک واپسگرایی [فکری-گ.] اواخر سده نهم-اوایل سده بیستم [در آن سرزمین-گ.] بود. پسان ها، او به پویش های باوری-سیاسی «ترکان جوان» (جوانان ترک) و ترکیه جمهوری کمالی- جانشین رژیم جوانان ترک [و خلافت عثمانی-گ.]، متمایل گردید که چنین گرایشی علی الخصوص در همکاری های نزدیک و تنگاتنگ مقامات افغانی با کارشناسان نظامی ترکی هم در فاز ساخت و ساز دولت نو افغانستان [زیر تاثیر اندیشه های طرزی-گ.] و هم در دوره های بعدی، بازتاب می یافت.

جدا از مطالبات معین باوری (ایدئولوژیک) و عملی و...تجربه ترکی از محیط سیاسی افغانستان در سال های دهه های 1920 - 1950، تکانه اصلی داده شده از سوی محمود طرزی هنوز به ایدئولوژی جنبش جوانان افغان، در برخی از جهات سیاست داخلی و خارجی افغانستان مستقل توسعه بایسته نیافتند.

به احتمال بسیار، دوگانگی حضور ترک ها و تناقض کلی عنصر ترکی در مرحله نخست تاریخ نوین افغانستان بر این نکته تاثیر گذاشته است. امان الله و همراهان او با ترکان جوان دارای وزن های مختلف سر و کار داشتند: از مهره های اصلی

تریومویرات (رهبران سه گانه) معروف مانند انور پاشا و جمال پاشا گرفته تا مربیان عادی و آموزگاران نظامی؛ و در عین حال، مناسبات دوستانه یی با کمالیست ها - رقیبان و جانشینان آن ها در تراز دولتی برپا نموده بودند.

همانندی های معین تیپولوژیک دو برنامه اصلاحی با اختلاف نظام های متفاوت سیاسی و ادعاهای تبلیغاتی گردانندگان افغانستان در سال های دهه های 1920-1921 و 1928 به خلافت برهم می خورد.

در طی سراسر این دوره، فرمول نزدیکی ترکیه، ایران و افغانستان و گذشته از آن ایجاد فدراسیون میان این سه کشور بیشتر به اسطوره همانند بود تا مدل عملی، که با توجه به همین نکته، لویی دوپری- افغانستان شناس برجسته امریکایی آن را تریاد پوچ («سه تایی پوچ») می نامید.<sup>632</sup>

پس از به قدرت رسیدن خاندان یحیی خیل پشتون به رهبری نادر خان و شکست و درهم کوبیده شدن اپوزیسیون ضد نادریه در اوایل سال های دهه 1930، بخشی از امانیست ها به ترکیه رفتند، اما این کار بر روابط میان افغانستان و ترکیه تاثیر نگذاشت. با این هم، نزدیکی این دو کشور تنها در آستانه جنگ جهانی دوم با امضای پیمان سعد آباد 1937 تحکیم گردید.

ترکیه با افغانستان پیوندهای دیرپایی پیدا کرد. بیشتر در عرصه نظامی، و در دوره های بعدی با وجود اظهارات نمایشی در باره اهمیت تجربه ترکیه در زمینه اصلاحات، روابط دو کشور هر چه بود به تراز اتحاد نرسید و تاثیر تجربه ترکیه با تفاوت های تباری- فرهنگی و سیاسی نخبگان حاکم کاهش یافت.

پیوندهای تنگاتنگ و نزدیک افغانستان با «میدان ها» (گستره های تاریخی، فرهنگی و تمدنی آسیای جنوبی، از سرزمین بود و باش پتان ها در هند بریتانیایی (و سپس هم هند و پاکستان مستقل) گرفته و یا حضور دراز مدت و از لحاظ اقتصادی شایان توجه هندی ها (هندو ها، مسلمانان و سیک ها) در زندگی اجتماعی افغان ها، حقیقت مسلم و تردید ناپذیر است.

اما تاثیر سیاسی عامل جنوب آسیا برای مدت درازی، تا اواخر سال های دهه 1940 و حتی پس از آن، چونان اثر در هم آمیخته یی با سیاست های بریتانیا پنداشته می شد که به گونه مشترک با هند و در عین حال جداگانه از سوی دفترهای لندن (مانند وزارت امور خارجه و...) و حکومت هند بریتانیایی پیش برده می شد.

<sup>632</sup> . Dupree L. A Suggested Pakistan-Afghanistan-Iran Federation. – The Middle East Journal, v. 17, # 4, 1963. P. 386-387

با این حال، بیرون از چهارچوب مکانیسم امپریالیستی، در بریتانیای کبیر در سراسر دوره مورد بررسی سال‌های 1919-1953 ساختارهای غیردولتی ویژه عمل می‌کردند که دارای دیدگاه‌های خودشان هم در باره مسائل داخلی و هم مسایل منطقه‌ی، از جمله افغانستان بودند.

مهم‌ترین ساختار در میان این ساختارها- کنگره ملی هند (INC) در هند بریتانیایی بود، که به گونه پیوسته برنامه سیاست خارجی خود را بهبود می‌بخشید و از طرح‌های متری در کشورهای همسایه حمایت می‌کرد. با این حال، در خود افغانستان، ایدئولوژی و سیاست‌های کنگره هند، به ویژه جناح چپ آن، به رهبری جواهر لعل نهرو، نمی‌توانست در میان نخبگان حاکم افغانستان به گونه بایسته درک گردد. حتی با اصلاحات محدود مبتنی بر قانون اساسی او، از جمله سند در باره اداره هند سال 1935، از سوی رهبری افغانستان با تردید و احتیاط برخورد گردید. با آن که این تدبیرها تاثیر اندکی بر اپوزیسیون افغانستان که در این دوره در زیر زمین‌های تاریک و ناپیدا و یا در تبعید و مهاجرت به سر می‌برند، بر جا گذاشته بود.

گروه سیاسی دیگر، که به تدریج سیمای یک حزب را به خود می‌گرفت- مسلم لیگ، بر مسائل اقلیت مسلمان هند بریتانیایی متمرکز شده بود. با این هم، نفوذ هندو و مسلمان در افغانستان، از لحاظ سیاسی و فرهنگی شایان توجه بود. درست هندی‌های آمده به افغانستان آموزش و پرورش مدرن در افغانستان پی‌ریزی کردند (تاسیس لیسه حبیبیه در سال 1903 و...). و پیشاپیش صف نخست جنبش مشروطه خواهی در آغاز سده بیستم قرار داشتند.

نمایندگان سازمان سیاسی روی هم رفته سیک «غدر» (گادر- Gadar) از لحاظ سیاسی در افغانستان ملموس بودند. آن‌ها شبکه پر شاخ و برگ از هواداران خود را تنیدند. با آن که بیشتر در شهر کابل، استان کابل و در جنوب کشور حضور داشتند. در واقع، غدر یک ساختار غیر بومی (سیک) بود که روش‌های رادیکال مبارزه در سراسر جهان را تبلیغ می‌کرد. با باشندگان بومی پیوند چندانی نداشت و در هماهنگی تنگاتنگ و نزدیک با کمینترن عمل می‌کرد.

پیوندهای بارها بیشتری را با محافل تباری- فرهنگی افغانستان، گروه ملیگرای پشتون از نوار مرزی هند و افغانستان و به خصوص جنبش «خدایی خدمتگاران» (سرخ پیرهنان) به رهبری خان عبدالغفار خان داشتند.

ملی گرایان پشتون هند بریتانیایی، به پیشواز همه ابتکارات رهبران افغانستان می شتافتند. آن ها با اپوزیسیون افغانستان نیز سر و کار داشتند. اما دید آن ها از آینده دولتی و سیاسی آسیای جنوبی از دید افغان ها متفاوت بود. با این هم چنین ناهمنگری هرگز مانع از آن نمی شد که نتوانند با محافل حاکمه و محافل سیاسی مخالف رژیم در شماری از مسایل همسویی یابند.

برای مثال، رهبران افغانستان، با پیروی از جاه طلبی ها و بلندپروازی های سیاسی و ملاحظات و پنداشت های تباری-فرهنگی، هنوز در سال های جنگ جهانی دوم متوجه مساله پشتونستان گردیده و سپس آغاز به بهره برداری پویا<sup>633</sup> از آن

---

<sup>633</sup>. دقیق ترین وصفی که می توان از موضعگیری دولت های افغانستان در قبال مساله «پشتونستان» کرد، همین است- **بهره برداری ابزاری** از این مساله به سود حاکمیت. چه، برای مثال؛ خاندان شاهی نیک آگاه بود که باز پس گرفتن سرزمین های پشتون نشین امری است محال و گیریم که ممکن هم باشد، هم شمار پشتون های هند بریتانیایی (پسان ها پاکستان) از پشتون های افغانستان بیشتر است و هم تراز زندگی، سواد و توسعه فرهنگی آن ها نسبت به پشتون های باشنده افغانستان بالاتر. از همین رو، آن ها این هراس را داشتند که با پیوستن سرزمین های پشتون نشین (پسان ها «پشتونستان») به افغانستان، پویایی سیاسی پشتون ها در نوار مرزی افزایش یافته و بی درنگ و بی چون و چرا قدرت سیاسی به دست آن ها خواهد افتاد.

از سوی دیگر، این کار توازن با آن هم شکننده تباری، زبانی و مذهبی را در کشور برهم زده، زمینه فروپاشی آن و جدایی بخش های شمالی را بر شالوده همین فرمول و پیوستن تاجیک ها، ازبیک ها و ترکمن های افغانستان به جمهوری های همتبار شان در آن سوی رود آمو و پیوستن هرات و هزارستان به ایران را فراهم خواهد آورد. درست، ترس از دست دادن تاج و تخت و نابودی کشور- موجب آن گردید تا هیچگاهی در زمینه صادق نباشند.

در آغاز، امان الله خان هر چند هم نه پیگیرانه، مساله بازگرداندن «سرزمین های از دست رفته» را با انگلیسی ها مطرح کرد. مگر، چون انگلیسی ها شرط به رسمیت شناختن استقلال افغانستان را- به رسمیت شناختن خط مرزی دیورند از سوی افغانستان گذاشتند، او ناچار برای به دست آوردن استقلال، این خط را چونان مرز رسمی بین المللی میان دو کشور پذیرفت. پسان ها حتی حاضر گردید در ازای واگذاری ترکستان افغانی به شوروی ها، این سرزمین ها را با کمک آن ها به دست بیاورد!. مگر، روشن بود چنین چیزی عملی نبود.

در آستان و در روند جنگ جهانی دوم، داوود خان و مجید زابلی کوشیدند از این دستاویز برای نزدیکی با آلمان نازی سود بجویند که آن هم راهی به دهی نبرد.

سپس در آستانه تجزیه هند، و پسان تر پس از تجزیه آن به دو کشور هند و پاکستان، در دوره صدرات شاه محمود خان، مساله بار دیگر اما باز هم نه به گونه جدی و پیگیرانه مطرح گردید که باز هم ره آوردی نداشت. چون تجزیه پاکستان و بازپسگیری سرزمین های از دست رفته، کار ناممکنی بود. این بود که گردانندگان افغانستان تنها به دامن شعار پوچ

نمود. افزون بر مساله واقعی خلق تقسیم شده (پشتون ها)، در این مساله بسیاری از پیچیدگی های استقلال یابی مستعمرات پیشین و گستره های کثیر الملّه (کشورها) انبار گردیده بود.

در قرینه موضوع مورد بررسی، این مساله بیشتر چونان عامل سیاست داخلی افغانستان و عنصر برنامه های سیاسی-ایدئولوژیک رهبران افغانستان سال های دهه 1940- اوایل سال های دهه 1950 و نیز متحدان آنان در منطقه جنوب آسیا (عبدالغفار خان و جنبش «خدایی خدمتگار» زیر رهبری او) تجزیه و تحلیل می گردد.

تجزیه و تحلیل این جنبه ویژه تاریخ اجتماعی و سیاسی افغانستان به یاری کاربست مواد و مدارک آرشیو ملی بریتانیا، کلکسیون های شخصی کارمندان، دیپلمات ها و

---

«احقاق حقوق حقه برادران پشتون و بلوچ» که چیزی جز یک شعار میان تهی دوران جنگ سرد، بیش نبود و از دیدگاه حقوق بین الدول مداخله آشکار در امور یک کشور مستقل شمرده می شد، چنگ یازیدند.

به گونه یی که دیده می شود، خاندان شاهی هیچگاهی در زمینه صادق نبوده، تنها با مانور دهی سیاسی از یک سو، ناسیونالیست های پشتون تند رو را در درون کشور سرگرم نگه می داشتند و از آن ها به سود خود کار می گرفتند و از سوی دیگر، برای جلب کمک های شوروی، به ویژه کمک های نظامی، سیاسی و اقتصادی آن از این دستاویز بهره می برداشتند.

نکته دیگر شایان توجه این است که داوود خان و نعیم خان در کشاکش های درونی خاندان شاهی همو به این دستاویز چسپیده و از آن نخست برای کنار زدن نخست شاه محمود خان و سپس هم خود ظاهر شاه بهره گیری نمودند. هر چند هم ظاهر خان در اوایل سال های دهه شصت سده بیستم متوجه خطر و باریکی موضوع شده، کوشید با به حاشیه راندن داوود از صحنه سیاسی کشور، گلیم مساله پشتونستان را به کمک شاه ایران برچیند. مگر، این غده سرطانی چنان در تار و پود دستگاه دولتی افغانستان به ویژه نیروهای مسلح ریشه دوانیده بود که سر انجام داوود توانست با بهره گیری از افسران چپگرای اولتراناسیونالیست پشتون، ظاهر شاه را سرنگون نماید. طرفه این که خود داوود نیز سر انجام قربانی همین سیاست گردید و به دست همین افسران اولتراناسیونالیست تبارگرای چپی و بر سر همین مساله پشتونستان دست پخت خودش سرنگون شد.

دولت های چپی هوادار شوروی نیز موضوع پشتونستان را به دستور مسکو و دهلی دامن می زدند. مگر تنها چیزی که از این بازی عاید شان شد، دامنه یابی بنیادگرایی و تندروی اسلامی بود که در فرجام کار تار و پود کشور را از هم گسیخت.

در یک سخن، بازی ابزاری دولتمردان افغانستان با این مساله خطرناک تا کنون چیزی جز زیان برای کشور در بر نداشته است و نخواهد داشت. چنانچه امروز نیز شیرازه آن را با خطر از هم گسیختن و گسستن جدی رو به رو گردانیده است.

برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به: «دیورند: پایان خط نزدیک می شود- میخ آخر بر تابوت تابوی دیورند»-گ.

نظامیان از ادارات مختلف امپراتوری بریتانیا، که کنون در کتابخانه بریتانیا و مرکز مطالعات آسیای جنوبی دانشگاه کمبریج نگهداری می شود، ممکن گردید.

کشورهای بزرگ جهان مانند آلمان، جاپان، امریکا و... نیز بر سیاست های داخلی و خارجی افغانستان تاثیر گذار بوده اند. مگر، کار روایی های پیچیده همه این نیروها را می توان تنها به گونه بس مشروط- دور تازه «بازی بزرگ» در آسیا نامید که اغلب در مطالعات معاصر تایید می گردد. در عمل، «میدان» سیاسی- بین المللی پیرامون افغانستان با فرمول تعامل چند محوری نیروهای خارجی و داخلی باهم رقیب در هم می آمیزد، که در چینش (کومبیناسیون) آن سازه افغانی نقش مستقلی برجسته یی را بازی می نماید.

برآیند اصلی دگرگونی این «میدان» جیوپولیتیک، افزایش علاقه مندی شوروی به آن و بازگروه بندی نیروها در اردوگاه قدرت های غربی گردید- به جای انگلستان «دیده بان» و «سرپرست» افغانستان، به خاطر نیازهای استعماری دوره جنگ و دوره بین دو جنگ؛ امریکا به میدان آمد. هرچند سیاست افغانی آن دستخوش تحول شایان توجهی در طی یک دوره نسبتا کوتاه زمان- از میانه های سال های دهه 1940 تا اواخر سال های دهه 1970 سده بیستم گردیده بود- از نیمه شناسایی خویشتنداران و نیمه همکاری با رقیبان (در گام نخست شوروی پیشین) تا تلاش ها مهندسی سیاسی، اما بدون ساخت و ساز اردوگاهی که از سوی خود افغان ها رد شده بود.

همراه با آن، هو ایالات متحده در فردای پایان جنگ جهانی دوم، طرح بزرگ همکاری اقتصادی بازسازی اجتماعی و دگرگونسازی زیرساختی وادی هیرمند (هلمند) را به افغانستان پیشنهاد کرد- طرحی هر چند هم نه چندان موفق از دیدگاه اقتصادی و مالی، مگر سودمند برای امریکا که برای آن کشور این امکان را فراهم آورد تا با گذشت زمان، بسیاری از باریکی های سیاست خارجی و داخلی افغانستان را باز یابد. مناسبات میان افغانستان و آلمان نیز مسیر پر فراز و نشیب و پر پیچ و خمی را پیموده است. همانا آلمان هنوز در سال های جنگ جهانی اول تلاش ورزید تا افغانستان را زیر سایه نفوذ جیوپولیتیکی خود بکشد و در آتیه پیروزمندان از موقعیت «نیروی سوم» خود (به گفته آدمک- افغانستان شناس امریکایی) که گویا با نداشتن طرح های استعماری در قبال افغانستان و دیگر کشورهای خاور، بدنام نیست، در روابط بین المللی و غیر دولتی خود بهره برداری نماید.

رهبری آلمان توانسته بود طی سال های دو دهه بین دو جنگ، از خود تصویر (ایمیج) یک پارتنر دوست را پرداز نماید و آن را با همکاری های گسترده اقتصادی و فرهنگی-آموزشی تحکیم بخشد، که

به آن کشور امکان بخشید تا خوش بینی نخبگان حاکم افغانستان را حتا در دوران جنگ جهانی دوم نیز نسبت به خود نگه دارد. افزون بر این، بخشی از این نخبگان برای همکاری نزدیک تر با رایش سوم هم آماده بودند، اما رهبری آلمان [با توجه به پیوندهای ژرف خاندان شاهی با انگلیسی ها-گ.] به امان الله خان- شاه گریزی و محافل مهاجر وفادار به او تکیه زدند. با این هم، هر چه بود «سرمایه گذاری» دوجانبه با موفقیت برای بازگرداندن مشارکت آلمان و افغانستان و بازپرداز تصویر مثبت از این کشور در اوایل سال های دهه 1950 استفاده گردید.

در کل، تاثیر عوامل بیرونی در فرایندهای سیاسی داخلی در افغانستان در سراسر سال های 1919-1953 را می توان چونان تاثیر کم رنگی انگاشت. یعنی تاثیری که نقش تعیین کننده یی بر روند و دینامیسم توسعه سیاسی در کل و مبارزه سیاسی به ویژه نداشته است.

گرچه دولت مرکزی و دیگر ساختار اداری در برخی از برهه های تاریخ نوین کشور به گونه بحرانی تضعیف شده بودند، مگر، هر چه بود، این دولت بر پایه منطق خودی نخبگان آن توسعه می یافت. با این حال، نخبگان افغانی (هم دولت و هم مخالفان) به طور گسترده برای رسیدن به اهداف خود از توان نیروهای خارجی به ویژه قدرتمند ترین کشورهای منطقه و برخی از بازیگران برون منطقه یی که در آسیای میانه و جنوبی منافع خودشان را داشتند، کار می گرفتند.

جنبه های مختلف سیاست غرب، پیشاپیش همه امریکا در افغانستان، تاثیر عوامل غربی بر وضعیت سیاسی و روند سیاسی در این کشور را توانستیم بر شالوده کاربری مواد آرشیو ملی انگلستان که تقریبا پیش از این عملا در آثار علمی- کاربردی و نشریات دیگر اشتراک کنندگان بلافصل پروژه هلمند و سایر پروژه ها از سوی امریکایی ها و افغان ها به کار گرفته نشده اند، بررسی نماییم.

مواد و مدارک و به همین گونه نتیجه گیری هایی که بازتاب دهنده نفوذ آلمان و برخی دیگر از کشورهای غیر آسیایی در افغانستان اند، با کم رنگ بودن خود برجسته اند. در پهلوی رونوشت های اسناد به دست افتاده رایش سوم که در آرشیو ملی بریتانیا نگهداری می شود و اسناد خود بریتانیایی ها و نیز برخی از اسناد آرشیو سیاست خارجی فدراسیون روسیه، برای این هدف از آثار کمیاب علمی- اطلاعاتی نویسندگان آلمانی و تازه ترین پژوهش های نمایندگان شاخه آلمانی افغانیستیکا هم بهره گیری شده است.

تاریخ اجتماعی- سیاسی افغانستان سال های 1919- اوایل سال های دهه 1950- به همان پیمانیه که دوره بس دشوار و پیچیده

است، به همان پیمانیه کمتر بررسی شده به لحاظ کاربرد منابع معتبر و متنوع از سوی پژوهشگران، کلیه مجموعه تلاش های جهات موجود و دبستان های افغانیستیکای جهانی هم است.

سر و کار داشتن و دلچسپی بسیاری از استادان دانشگاه و تحلیلگران در روند سیاسی کارهای بسیاری را پدید آورده است که در آن ها حقیقت در زیر پرده ترجیحات سیاسی و شخصی پنهان گردیده است و در سال های حادثترین منازعات، فرآورده های تحقیقات افغانستان شناسان بخشی از مبارزه نیروهای با هم رقیب بوده است. آن هم در حالی که بسیاری از کارشناسان این رشته در پیشتاز ترین مرزهای سیاست عملی و تحلیلی برآمده اند (مانند آ. ای. سنیریف، ایگور میخاییلویچ ریسنر و دیگران در شوروی، اوسکار فون هنتیگ در آلمان، عبدالغنی، سر اولاف کارو و دیگران در هند بریتانیایی).

در میان آن ها، پدیده «الفنستون» (ب هاپکینز) - یکی از پیشگامان افغانیستیکای انگلستان- که تاثیر دانش او در باره کشور مورد مطالعه- (افغانستان) و توده های باشنده آن، برخورد وی با موضوع مطالعه و ارزش های جهان بینی او در خط سیاسی- چه در خط دیپلماسی و چه در پویایی های مشوره دهی و یا انواع دیگر مسوولیت ها در امور دولتی، چشمگیر است؛ به گونه آشکارا ملموس می باشد.

هم الفنستون و هم پیروان فزونشمار او- نمایندگان دبستان ها و شاخه های گوناگون افغانیستیکاکه بیشتر شان کارشناسان بسیار ماهر حرفه یی هم بودند، کشور مورد مطالعه و فرهنگ آن را دوست داشتند و با آثار آن ها دانش عینی، هر چند هم نه مطلق در باره افغانستان- این پدیده منحصر به فرد دولتی- سیاسی و زندگی اجتماعی خاور زمین، پدید آمد. در این مفهوم، تحقیق جنبه های هیستوریوگرافیک (تاریخنگارانه) و علم شناسانه مبارزه دولت و اپوزیسیون بر سر گزینش راه های توسعه در افغانستان در سال های 1919-1953- امپیراتف (حکم) ویژه طرح هایی از این دست است که عینیت به گونه اعظمی ممکنه و پربار بودن چشم انداز توسعه علمی و انتلکتوئل موضوع شناسی (پرابلماتیک) کشور را نه تنها بر دوش گذشته و حال آن، تامین می نماید، بل نیز متوجه یافتن راهی برای برونرفت از بن بست است.

مطالعه این دوره هم از دیدگاه «کلاسیک» علمی- تاریخی و هم از دیدگاه تاریخنگاری گواه بر داشتن تجربه های مثبت و امید بخش اصلاحات و توسعه پایدار در عرصه عمومی دولتی و منطقه یی، ابتکارهای شاینده در حوزه سیاست و فرهنگ و آموزش و پرورش، فرصت های گفتگو و همکاری میان نیروهای مختلف اجتماعی و سیاسی در افغانستان، در گذشته نه چندان دور و نه چندان آسان است.



... و زمینه های برهم خورده و از هم گسیخته بهره گیری از فرصت هایی از این دست، باید بخشی از الگوهای عمومی و تکاپوهای عملی رهبران کنونی و آینده افغانستان را بسازد- دولتی که برای سال های بسیار در موقعیت یک دولت «ناکام» «ناموفق» قرار گرفته است.

## پایان

### فهرست منابع و آثار فهرست منابع

منابع:

اسناد چاپ نشده:

أ- به زبان روسی:

Архив внешней политики Российской Федерации (АВП РФ)

Фонд Референтура по Афганистану

Фонд Секретариат Карахана

Фонд Генконсульство в Мазари-Шерифе

Фонд Генконсульство в Маймане

Государственный архив Российской Федерации (ГАРФ)

Фонд 5402 (М.П. Павлович)

Фонд 5283 (ВОКС)

Фонд 130 (СНК)

Российский государственный архив социально-политической истории (РГАСПИ)

**Особая папка Политбюро, оп. 162**

**Фонд Восточного секретариата Коминтерна 495**

**Фонд 536**

**Фонд 544**

**Фонд 17**

Российский государственный архив кинофотодокументов (РГАКФД)

Материалы по Афганистану

Архив востоковедов Института восточных рукописей РАН

**Ф. 115. А.Е. Снесарев**

**Оп. 1. Д. 100. И.М. Рейснер «Афганистан». Рецензия**

**Оп. 1. Д. 154. Доклад Б.А. Иванова, члена Реввоенсовета, о пребывании в Афганистане**

**Оп.1. Д. 155. К отчету о поездке по Афганистану слушателя Академии Генштаба Ф. Трутко.**

**Трутко Ф. Современный Афганистан (политико-бытовой очерк)**

**Ф. 124. П.П. Иванов**

**Оп. 1. Д. 180. Отзыв о трудах А.Е. Снесарева**

Центральный государственный архив Республики Узбекистан (ЦГА РУз)

**Личный фонд А.В. Станишевского (Азиза Ниалло) Р-2464. Оп. 1. Д. 1. - Параллели событий: Туркестан. Афганистан, Восточный фронт. 1919 г.**

**Личный фонд К.К. Сливицкого Р-2558. Оп. 1. Д. 26. - Письма К.К. Сливицкого В.А. Ромодину от 28/IV-65 и 23/III-75**

**Личный фонд К.И. Сливицкого Р-2559**

**Личный фонд А.Х. Бабаходжаева Р-2850**

**Оп. 1. Д. 41 — Стенограмма лекции «Афганистан» от 2 марта 1942 г.**

**Оп. 1. Д. 42. - Выступление Бабаходжаева М.А. На заседании Бюро ЦК КП(У) Уз о его диссертационной работе «Афгано-бухарские отношения и происки британского империализма в Средней Азии (1918 - 1924 гг.)» 13 июня 1952 .**

Оп. 1. Д. 161 — Беседа его высочества маршала Шах Вали Хана, освободителя Кабула с Бабаходжаевым А.Х., состоявшаяся в Кабуле. 30 апреля 1958 г.

Оп. 1. Д. 216 — (Автор неизвестен) Путевые заметки о поездке в Кабул [1958]

Оп. 1. Д. 217 — (Автор неизвестен) Внутреннее положение Афганистана и внутренняя политика его правительства. Демократические силы Афганистана в борьбе против реакции.

Личный фонд Т.Г. Абаевой Р-2851

ب-به زبان های اروپایی:

بایگانی دیپارتمنت امور هند در کتابخانه بریتانیا:

India Office Records

**IOR/L/PS/11/213 Afghanistan: possibility of a coup d'etat in Kabul by Abdul Quddus 1922**

**L/P&S/10/1285, Afghanistan – King Amanullah attempted westernization. Afghanistan rebellion 1928/9, pt. 12**

**L/P&S/10/1294, Afghanistan – King Amanullah attempted westernization. Afghanistan rebellion 1928/9, pt. 19, 20**

**IOR/L/P&S/12/355 Sino-Japanese dispute: visit to Turkey and Afghanistan of delegates of Chinese muslims 1940**

**IOR/12/35 The Koh-i-Daman Rebellion 1930(Refugees in India)**

**IOR/V/27/262/6 The Ghadr directory containing the names of persons who have taken part in the Ghadr Movement in America, Europe, Africa and Afghanistan as well as in India, compiled by the Director, Intelligence Bureau, Home Department, Government of India (this supersedes the Punjab Ghadr Directory issued in 1917). New Delhi, printed by the Manager Government of India Press 1934. – 298 p.**

**IOR/R/12/36 The Koh-i-Daman Rebellion 1930 (refugees in India). Records of the British legation in Kabul**

**IOR/R/12/125 Dispatches relating to personalities in Afghanistan 9 January 1942 – 10 August 1946**

**IOR/R/12/160 Secret note on Abdul Majid and the economic activities of the Afghan Bank 1942, 1946**

**IOR/R/12/162 Notes on:**

- (a) The Young Afghan Party**
- (b) The Republican Party**
- (c) The Pro-Amanullah Party**

Private papers

اسناد شخصی

**Mss Eur F223 Papers of General Sir Sydney Muspratt**

**F223/78 Afghanistan**

**F223/79 [Afghanistan]**

**Mss Eur E396/14 Copies of important papers written by D.C.G.S. India July-August 1925 – General staff, India, Simla. 30<sup>th</sup> August 1928.**

**Mss Eur D696 Papers of Sir Arthur Parsons**

**Mss Eur F 226 Memoirs of former members of the Indian Political Service: A.W. Redpath. Recollections of a political officer in India (1929 – 1947)**

**Mss Eur D923 Papers of Edward Francis Lydall**

**Mss Eur D1218 Papers and photographs of Maj Charles Hamilton Grant Hume Harvey-Kelly**

**Mss Eur Photo Eur 401**

**Memories of Sir James *Glasgow* Acheson.**

**V. I. Chequerboard.**

**V. II. Indian Chequerboard and Sequel.**

National archives of UK

بایگانی دولتی بریتانیای کبیر

**CAB/24/128 Afghanistan. Copies of telegrams received from the Viceroy with regard of Afghanistan, 27<sup>th</sup> September – 4<sup>th</sup> October 1921**

**CAB/24/173 Afghanistan. A Memorandum by Birkenhead, 9<sup>th</sup> June 1925**

**CAB/24/176 Afghanistan. By Birkenhead, 7<sup>th</sup> December 1925**

**CAB/24/192 Relations with Afghanistan. Memorandum by Birkenhead, 8<sup>th</sup> February 1928**

**CAB/24/199 Afghanistan. Rebellion of the Tribes of Eastern Afghanistan. Memorandum by Peel, 17<sup>th</sup> Dec. 1928**

**CAB/24/199 Relations with Afghanistan. Report of conversation with Afghan Foreign Minister by F.H. Humphrys, October 31 1928**

**CAB.24/221 Afghanistan: internal situation.**

**CAB/24/232 Question of the Reply to be given to an Enquiry received from the Afghan Government as to the attitude of His Majesty's Government if the**

**Soviet attacked Afghanistan. Memorandum for the Cabinet by the Secretary of State for Foreign Affairs and the Secretary of State for India, 3<sup>rd</sup> October 1932. Appendixes I - IV**

**CAB/24/247 Policy in regard to Afghanistan. Memorandum by H. , 8<sup>th</sup> February 1934**

**CAB/24/251 Afghanistan. Memorandum by S.H., 30<sup>th</sup> November 1934**

**CAB/67/1/4 Afghanistan: Proposed Agreement. Joint Memorandum by the Secretaries of State for Foreign Affairs and for India, 7<sup>th</sup> September 1939**

**DO 142/442 Afghan refugees and political prisoners in India and Pakistan 1948**

**FO 371/23631 Political situation in Afghanistan 1939**

**FO 371/23632 Treatment of Turki refugees from Russia to Afghanistan 1939**

**FO 371/39964 Political review of Afghanistan 1944**

**FO 371/45231 Safehaven approach to government of Afghanistan 1945**

**FO 371/52293 Records of leading personalities in Afghanistan 1946**

**CAB 85/85/9/10 Afghanistan: strategic importance 1946**

**CAB 130/28 Discussions on Afghanistan 1947**

**FO 371/61470 Afghanistan and the Soviet Union 1947**

**FO 371/75624 Growth of public opinion in Afghanistan 1949**

**FO 371/75624 Conditions in Northern Afghanistan 1949. Reconstruction of the Afghan cabinet 1949**

**FO 371/75625 Elections for the Afghan national council 1949**

**FO 371/75624 Political situation in Afghanistan 1949**

**FO 371/75627 Sir Giles Squire valedictory dispatch from Kabul outlining the past and future position of the UK in its relations with Afghanistan 1949**

**FO 371/75651 Comments on handbook on Afghanistan prepared by Sir Kerr Fraser-Tytler 1949**

**FO 371/83038 Internal situation in Afghanistan 1950**

**FO 371/92126 Religion in Afghanistan: arrest, trial and imprisonment of Ghulam Hasan Khan Sufi, leader of Sufi tribe and Sugar monopoly director 1951**

**FO 371/92084 Views on his Majesty's government's future policy in Afghanistan 1951**

**FO 371/92085 Communism in Afghanistan 1951**

**FO 371/92089**

**FO 371/100961 Political situation in Afghanistan 1952**

**FO 371/100963 Communism in Afghanistan 1952**  
**FO 371/106649 Communism in Afghanistan 1953**  
**FO 371/157435 Seminar on Afghanistan held at Princeton university 1961**  
**FO 983/100 Afghanistan: Internal political conditions 1953**  
**FCO 17/151 12 Apr., 1967 The Shia Minority in Afghanistan by D.J.M. Dain**  
**GFM 33/570 1939 W. von Hentig. Entwicklung in Afghanistan seit 1918**  
**GFM 33/380 1939-1942 State Secretary: Afghanistan**  
**GFM 33/4275 1931-1935 Innere Politik, Parlament and Parteien in Afghanistan**  
**Records of the Royal Institute of International Affairs (UK)**  
**RIIA/8/581/ 2<sup>nd</sup> March, 1939 Afghanistan: its place in Central Asian politics**  
**RIIA/8/899/ Jan. 6, 1943 Private discussion meeting on Afghanistan**  
**RIIA/8/1637/ Jan. 23, 1948 A comparison of Soviet Methods of Penetration in Sinkiang, Northern Afghanistan, and Azerbaijan**

Cambridge South Asia archive

بایگانی آسیای جنوبی کمبریج

**Goddard papers**

**Johnston papers. Reminiscences of India, 1915 - 1946**

**Mallam papers. NWFP Situation (1947).**

**Note by Lt Col W.R. Campbell – Box V.**

**Imperial Frontier: The Last Thirty Years. – V. 3, box IV**

**Oram papers**

**Sweeney papers. Army days 1924-31**

**Churchill Archives Centre at Churchill college, University of Cambridge**

**The Papers of Lieutenant-General Thomas Corbett**

**CORB 2/2 Exam papers on North West Frontier and Afghanistan. Precis of lectures, 1930-1931**

**CORB 2/4 Junior Division discussion and appreciation of proposed expectation to Tirah in Afghanistan and North West Frontier training, 1930 – 1931**

**CORB 2/5 Junior Division lecture notes on Afghanistan and North West Frontier, 1930 – 1931**

**The Papers of Admiral Sir Bertram Home Ramsey**

**RMSY 5/10 Covering note on the situation with which the British Empire would be faced in event of a decision to support the King of Afghanistan with Armed Forces against the USSR. An Imperial Defence College paper 1933**

**Carless, Hugh Michael. Transcript of interview, 2002. DOHP 55 - <http://www.chu.cam.ac.uk/archives/collections/BDOHP/Carless.pdf>**

**Phillips, Sir Horace. Transcript of interview, 1997, DOHP 20 - <http://www.chu.cam.ac.uk/archives/collections/BDOHP/Phillips.pdf>**

**Middle East Centre archive of St Antony's college (University of Oxford)**

**W.K. Fraser-Tytler – GB165-0326**

**Correspondence with mother, 1939 - 1941**

Box 3. Articles and lectures

مقالات و سخنرانی ها

**3/1/5 Lecture by Kerr Fraser-Tytler, probably to the Central Asian Society – „Afghanistan and its relations with the new India“, Jan/Febr 1948**

**Box 4.**

**4/8. Kabul legation diary**

**4/10 Note by Kerr Fraser-Tytler on the situation in Afghanistan, summer 1941**

**The expulsion of Axis nationals from Afghanistan**

**4/13 Appendix – King Nadir Shah's character**

**Lorraine Gould – GB165-0407**

RSAA archives

**M/104A Amanullah's fall**

**M/103/ The Robin Good of Bokhara**

Harvard University Archive

بایگانی دانشگاه هاروارد

**Papers of Richard N. Frye**

فوند خانوداه راکفیلر:

The Rockefeller Family archives, The Fourth Filed Report from the Afghanistan Expedition,

The Rockefeller Foundation, Record Group 2, Leon Poullada's interview on April 5, 1955

اسناد چاپ شده :

**Наступление английского империализма на Афганистан и Персию. Статьи, документы, материалы. Бюллетень прессы Среднего Востока. Спец. вып. 8. Ташкент, 1929. – 144 с.**

**Основные законы *Высокого* государства Афганистана. Отпечатано 12 ноября 1931 г. в Кабуле. Пер. с иранского//Материалы по национально-колониальным проблемам. Сборник. НИАНКП, М., 1935, № 5. - С. 194 – 205**

**Положение о выборах в Народный совет. Пер. с иранского// Материалы по национально-колониальным проблемам. Сборник. НИАНКП, М., 1935, № 5. - С. 208 - 211**

**Протокол допроса обвиняемого Гулям Сиддик-хана от 5-го апреля 1946 года. Публикацию подготовил Ю.Н. Тихонов//Афганистан и безопасность Центральной Азии. Вып. 2. Под ред. А.А. Князева. Бишкек, 2005. – С. 192 - 206**

**Реакционное восстание в Афганистане. Бюллетень прессы Среднего Востока. Спец. вып. 2. М., 1929. – 87 с.**

**Afghanistan strategic intelligence: British records, 1919-1970. Vols 1-2. Ed. by Anita L.P.Burdett. Slough: Archive Editions, 2002**

**Afghanistan strategic intelligence: British records, 1919-1970. Vol 4 – 1948 - 1970. Ed. by Anita L.P. Burdett. Slough: Archive Editions, 2002**

**British documents on foreign affairs: reports and papers from the Foreign Office COI/Confidential print. Gen. eds P. Preston and M. Partridge. Part V, From 1951 through 1956, Series B, Near and Middle East 1951. Ed. Bulent Gokay. Volume 1. Afghanistan, Persia and Iraq, Bethesda, MD : LexisNexis, 2005**

**Jawaharlal Nehru's speeches. Volume one. September 1946 – May 1949. Delhi, 1949. – 388 p.**

**Jawaharlal Nehru's speeches. Volume two. Delhi, 1954. – 600 p.**

**Jinna Papers. The verdict for Pakistan. 1 August 1945 – 31 May 1946. Second series, volume XII. Ed.-in-chief Z.H. Zaidi. Islamabad, 2005. – 788 p.**

**Secret Papers From British Royal Archives. Chief Editor P.N. Chopra. Konark Publishers PVT Ltd, 1998. – 349 p.**

**Speeches and Statements of Quaid-i-Millat Liaquat Ali Khan (1941-51). Collected&edited by M. Rafique Afzal. Lahore, 1967. – 657 p.**



Низамнаме-йе асаси-йе даулат-е алийе-йе Афганестан (Конституция государства Афганистан). 1924 (на языке фарси)

Низамнам-йе асаси-йе даулат-е алийе-йе Афганестан (Конституция государства Афганистан). Матба'е-йе дайре-йе тахрират-е Маджлес-е Алие-йе Вузараб 1302 [1923] -  
<http://afghanistandl.nyu.edu/books/adl0076/index.html>

خاطرات :

Агабеков Г.С. ЧК за работой. М., 1992

Никулин Л. Записки спутника (Воспоминания). – Новый мир, № 9 – 10

Равич Н. Молодость века. Война без фронта. М., 1972

Ульяновский Р.А. Из прожитых лет. – Восток, 1993, № 3

Файз Мухаммад. Книга упоминаний о мятеже [События гражд. войны в Афганистане, 1928-1929 гг.] [Пер. с дари, ввод. ст. и коммент. А. И. Шкирандо]; АН СССР, Ин-т востоковедения, 1988,

Шах Вали. Мои воспоминания. М., 1960

Abad Khan's memoirs. The lost ring of the chain. Translated in English by Dr Sher Zaman Taizi. Pabbi, 1998

Anwar, M.H. Memories of Afghanistan. Carlton Press, N.Y., 1981. – 240 p.

Anwar, Mohammad Haider. Memories of Afghanistan. -  
<http://www.memoriesofafghanistan.net/index.html>

Baker Anne and Air Chief Marshal Sir Ronald Ivelaw-Chapman. Foreword by Marshal of the RAF Sir William Dickson. Wings on Kabul. The First Airlift. William Kimber, London, 1975. – 191 p.

Baluch Ahmad Yar Khan Khan-e-baluch Ex-ruler of Kalat State. Inside Baluchistan. A political autobiography of his highness Baiglar Baigi: Khan-e-azam XIII. Royal Book Company, Ma'aref Printers, Karachi, 1975. – 352 p.

Carless, Hugh Michael. Kabul and the Afghan government ill-fated demand for “Pashtunistan”, 1951-53 -  
<http://www.chu.cam.ac.uk/archives/collections/BDOHP/Carless.pdf>, p. 5 – 7

Fouchet M. Notes sur L'Afghanistan. Paris, Editions Maisonneuve Ferres, 1931. – 228 p.

Frye, Richard N. Greater Iran: A 20th-century Odyssey. Mazda Publishers, 2005. – 368 p.

Frye, Richard N. Interview recorded by Shahla Haeri, 2, 10. 24 October 1984. Iranian Oral History Collection, Harvard University [189 p.]

// <http://pds.lib.harvard.edu/pds/view/2831540?n=39&s=4>

<http://www.fas.harvard.edu/~iohp/FRYE01.PDF>

**Gould, Basil John. The jewel in the lotus; recollections of an Indian political. With a foreword by Ernest Barker. London, Chatto & Windus, 1957. – 252 p.**

Jewett A.C. An American Engineer in Afghanistan. Ed. By Marjorie Jewett Bell. The University of Minnesota Press, Minneapolis, 1948

**Kabul under Siege: Fayz Muhammad's Account of the 1929 Uprising. Translated, abridged, re-worked, and annotated by R.D.McChesney. Princeton, 1998**

**Khattak Mohammad Aslam Khan. A Pathan Odyssey. Edited with a Foreword by James W. Spain. Oxford University Press, Karachi, 1004. – 271 p.**

**Klass Rosanne. Land of the high flags. Afghanistan when the going was good. Odissey Books and Guides, Hong Kong, 2007. – 344 p.**

Mathews, Elbert G. Oral History Interview with Elbert G. Mathews by Richard D. McKinzie. Washington, D. C. June 13, 1975. - Harry S. Truman Library&Museum <http://www.trumanlibrary.org/oralhist/mathewse.htm>

**Neumann Robert G. Afghanistan: experiment in democracy. Interviewed by Peter Gran. Completed under the auspices of the Oral History Program, University of California, Los Angeles, 1977**

**O'Dwyer Sir Michael. India as I knew it 1885-1925. Third edition, London, Constable and Company, 1926. – 453 p.**

**Roy [M.N]'s Memoirs. Bombay, 1966**

**Sharq, Muhammad Hassan. The bare-foot in coarse clothes : memoirs in Persian / Mohammad Hassan Sharq ; translated by Sher Zaman Taizi ; edited by S. Fida Yunas. Peshawar : Area Study Centre University of Peshawar, 2000. – 320 p.**

**Tabibi Abdul H. Reminiscences of my four decades of diplomatic life. At the service of Afghanistan and the world at large. PROODOS Printing Publishing Co. Ltd., Nicosia, 1995. – 243 p.**

پژوهش ها و مواد علمی- نشراتی (رساله های دکتری، مونوگرافی ها و مقالات) :

**Абаева Т.Г. Идея “джихада” и политическая борьба в Афганистане. – Зарубежный Восток: особенности идеологии и политики. Ташкент, 1985. С. 51 - 83**

Абдуллаев К. История в лицах. Бачаи Сако - удалец из Хорасана (Часть.I)

<http://www.ferghana.ru/article.php?id=5488&PHPSESSID=d52c2569a7c0689a6030b178f8b10d6f>

Абдуллаев К. Эмир Аманулла и советская Средняя Азия. - <http://www.afghanistan.ru/doc/5968.html>

**Актуальные проблемы афганской революции. – М.: Наука, 1984. – 662 с.**

**Алексеев П. Аграрный вопрос в Афганском Туркестане. М., МАИ, 1933. – 107 с.**

**Арунова М.Р. Буржуазные концепции Запада по проблемам внешней политики Афганистана. - Современная историография стран Зарубежного Востока. М., 1971**

**Арунова М.Р. Афганская политика США в 1945-1999 гг. ИИИиБВ, М., 2000 г., 128 с.**

**Асель, Мир Патанг. Афганистан: проблемы социально-экономической и политической модернизации (первая треть XX в.). Дисс. к.и.н. М., 2000**

**Афганистан. Сб. ст. Часть 1. М., 1923. – 204 с.**

**Ахмедходжаев И.И. Младоафганское движение и становление афганской буржуазной историографии. Автореф. дисс. к.и.н. Ташкент, 1983**

**Ахмедходжаев И.И. Из истории становления советской историографии Афганистана 1919-1924 годов. – Общественные науки в Узбекистане, 1981, № 3. С. 61 - 64**

Ахрамович Р.Т. Об этапах исторического развития Афганистана в новейшее время // Вестник Московского университета. Серия 13. Востоковедение. – 1985. – № 1. – С. 3-9.

Ахрамович Р.Т. К вопросу об эволюции политико-идеологических доктрин в Афганистане // Проблемы истории Индии и стран Среднего Востока. – М.: Наука, 1972. – С. 224-238.

**Ахрамович Р.Т. Афганистан после второй мировой войны. М., 1961. – 177 с.**

**Ахрамович Р.Т. Афганистан в 1961-1966 гг. Москва: Наука. – 1967**

Ахрамович Р.Т. Общественные движения и государственная политика Афганистана после второй мировой войны. Автореф... дисс. д.и.н. (на правах рукописи). – М., 1968.

**Бабаходжаев А.Х. Война Афганистана за независимость в 1919 г. (на основе афганских и бухарских документов). Изд-во «Восточная литература», М., 1960. – 10 с.**

Бабаходжаев М.А. Очерки социально-экономической истории Афганистана. – Ташкент: Фан, 1975.

**Балтабаев Джурабай. Борьба афганского народа за укрепление политической независимости (1925-29). Автореф. дисс. к.и.н. Ташкент, 1973**

Бармин В. А. Синьцзян в советско-китайских отношениях 1941-1949 гг. Барнаул, 1999

Бармин В. А. Советский Союз и Синьцзян 1918-1941 гг. Барнаул, 1998

**Баташ, Мохаммадулла. Младоафганское движение: истоки, сущность, основные этапы (1900-1929 гг.). Автореф. к.и.н. М., 1995**

**Белозерцев Е.П. Народное образование в Республике Афганистан. М., 1988. – 128 с.**

**Белокреницкий В.Я., Москаленко В.Н. История Пакистана. XX век. М., ИВ РАН. 2008. – 569 с.**

Белокреницкий В.Я. Пуштуны и будущее Пакистана. - Ближний Восток и современность. Выпуск 18. М., ИИИиБВ, 2004

**Бойко В.С. Перспективы общественного развития Афганистана в начале 1930-х годов: взгляд Коминтерна. – Анналы. М., ИВ РАН, 1995, вып. I. - С. 34-39**

**Бойко В.С. Советская Россия и афганские леворадикальные группы начала 1920-х годов. – Анналы. ИВ РАН, М., 1995, вып. II. - С. 74-81**

**Бойко В.С. Регионализм в Афганистане: “Гератская республика” Абдул Рахима (1929 – начало 1930-х годов). – Мусульманские страны на границах СНГ. М., ИВ РАН, 2001**

**Бойко В.С. “... Герой мазарских событий”: гражданская война 1929 г. в Афганистане и начало политической биографии Халилуллы Халили. – Пакистан, страны Южной Азии и Среднего Востока. История и современность. Сб. статей памяти Ю.В.Ганковского. М, ИВ РАН, 2004. - С. 263-271**

**[Бойко В.С. Научно-аналитические основы политики США в Афганистане.](#)**

Ближний Восток и современность. Вып. 24. М., ИИИиБВ, 2004

**Босин Ю.В. Роль религиозно-этнического фактора во внутриафганском конфликте. - Афганистан: проблемы войны и мира. Сб. ст., вып. 3, ИИИиБВ, ИВ РАН, 2000**

**Босин Ю.В. Афганистан: полиэтническое общество и государственная власть в историческом контексте. М., 2002**

**Булатов Ю.А. К вопросу о возникновении революционно-демократического движения в Афганистане (очерк истории халькизма). М., 1992**

**Булатов Ю.А. Хальк и Парчам: основные этапы борьбы за завоевание политической власти в Афганистане. М., 1997. – 334 с.**

**Бурхан-уд-Дин-хан-и-Кушкеки. Каттаган и Бадахшан. Данные по географии страны, естественно-историческим условиям, населению, экономике и путям сообщения. Пер. с перс. Ред. А.А.Семенов. Ташкент, 1926**

**Вак, Гулам Ахмад. Труд Абдулхая Хабиби "Джомбеш-и машрутият дар Афганистан : : (Конституцион. движение в Афганистане) как источник по новой и новейшей истории Афганистана. Автореф. дисс. к.и.н. М, 1993**

**Ванченко А. Афганистан и его вооруженные силы. Государственное издательство, М., 1928. – 72 с.**

**Ведад, Халилулла. Правление эмира Хабибуллы-хана Бача-и Сакао (январь – октябрь 1929 года). Дисс. к.и.н. М., 1996**

**Видясова М.Ф. Джихад без войны. Тунисский опыт модернизации и политическое наследие Хабиба Бургибы (1903-2000). Том II, кн. 1. М., Гуманитарий, 2007. – 455 с.**

**Володин А.Г. Индия: становление институтов буржуазной демократии. М., 1989**

**Ганковский Ю. Ибрагим-бек Локай. – Азия и Африка сегодня, 1994, № 4**

**Ганковский Ю.В. Востоковедные исследовательские центры и научные общества Великобритании//Народы Азии и Африки, 1985, № 1. - С. 110-119**

**Гаррицкий А.А. История мусульманского Востока. Вып. IV. История Афганистана. Ташкент, 1923. – 54 с.**

**Гиленсен В.М. Банды под зеленым знаменем. Басмачество в Таджикистане в 20 – начале 30-х гг. и советско-афганские отношения. – Военно-исторический журнал, 1999, № 5**

**Григорьев С.Е. К вопросу о родословной исмаилитских пиров Афганистана. – Страны и народы. Вып. XXX. СПб., 1998**

**Губар М.Г.М. Афганистан на пути истории. М., 1987**

**Гулаб, Шах. Проблема выбора пути общественного развития в странах «третьего мира» (на примере Афганистана). Дисс. к.полит.н. М., 1994**

**Гуревич Н.М. Афганистан: некоторые особенности социально-экономического развития (20-50-е годы). М., 1983. – 128 с.**

**Дауд, Мухаммад. Законодательные акты эмира Амануллы-хана как исторический источник, 1919-1929 гг. Дисс. к.и.н. М., 1994**

Девяткина Т.Ф. Образование и деятельность организации «Гадр» в годы первой мировой войны//Краткие сообщения Института востоковедения. Вып. XV. Издательство АН СССР, М., 1955. – С. 52-58

Держицкая Е.В. Военные реформы младоафганского правительства (1919 – 1929). – Некоторые проблемы отечественной и зарубежной истории. М., 1995. - С. 128-138

Джафарова А.А. Историческая тема в литературе Афганистана на языке фарси-кабули (по материалам журнала «Ариана» за 1943 – 1960 гг.)//Краткие сообщения института народов Азии. № 65. Сборник памяти Е.Э. Бертельса. М., 1964. – С. 71-79

Ежов Г. История модернизации Афганистана (начало XXв.). – <http://www.afghanistan.ru/doc/14302.html>

Ежов Г. Сардар Мохаммад Дауд Хан. – <http://www.afghanistan.ru/doc/15127.html>

Жигалина О.И. Этносоциальная эволюция иранского общества. М., 1996

Задран, Сахиб Нур. Социально-политическое и экономическое развитие Афганистана во время правления эмира Аманулла-хана (февраль 1919 – январь 1929 гг.). Автореф. дисс. к.и.н. М., 1997

Зайцев В.Н. Реформы в Афганистане (1919-1928 гг.). – Вестник МГК, серия. Востоковедение, 1970, № 1

Зарипов Ш. Кочевники Афганистана (XIX-XX вв.). Душанбе, 1991. – 176 с.

Иващенко А.С. Афганистан в политике США, 1945-1998 гг. Дисс. д.и.н, М., 2000

Имомов Ш.З. История общественной мысли Афганистана во второй половине XIX – первой половине XX века. Автореф. дисс. д.и.н. М., 1996

Имомов Ш. История общественной жизни Афганистана во второй половине XIX – первой половине XX века. Москва-Душанбе, 2001

Искандаров К. Политические партии и движения Афганистана во второй половине XX века. Душанбе, 2004. – 499 с.

История Афганистана. Под ред. Ю.В. Ганковского. М., 1982. -

История вооруженных сил Афганистана 1747-1977. Под ред. Ю.В. Ганковского. М., «Наука», 1985. – 206 с.

[Киреев Н.Г.](#) История Турции XX века. М., ИВ РАН, 2007. – 606 с.

Князев А.А. Афганский кризис и безопасность Центральной Азии (XIX — начало XXI в.). Душанбе, 2004

Коргун В.Г. Социально-политический кризис конца 20-х годов XX в. в Афганистане. Автореф. дисс. к.и.н. М., 1974

**Коргун В.Г. Основные направления ультралевого движения в Афганистане//Левозкстремистские течения в Афганистане, Иране и Турции. Спецбюллетень. М., ИВ АН СССР, 1976, № 6. - С. 8-28**

**Коргун В.Г. Афганистан в 20-30-е годы XX в. Страницы политической истории. М., 1979. – 160 с.**

**Коргун В.Г. Формирование и эволюция политической системы современного Афганистана (1919-1999 гг.). Автореф. дисс. д.и.н., М., 2000. – 48 с.**

**Коргун В.Г. Ислам и государственная власть в Афганистане. Афганистан: проблемы войны и мира. Сб. ст., вып. 3, ИИИиБВ, ИВ РАН, 2000**

**Коргун В.Г. История Афганистана. XX в. М., ИВ РАН, 2004.**

**Куяш, Сайфулла. Младо-афганское движение и общественно-политическая жизнь Афганистана (1929-1964). Автореф. к.и.н. М., 1994**

**Лавров А.Ю. Религиозно-политические организации в Афганистане во второй половине XX – начале XXI вв. Автореф. дисс. к.и.н. М., ИВ РАН, 2009**

**Лавров Н. Афганская конституция// Материалы по национально-колониальным проблемам. Сборник. НИАНКП, М., 1935, № 5. - С. 176-193**

**Лалетин Ю.П. Этнополитические процессы в истории Афганистана XVIII-XX вв. Дисс. к.и.н. М., 2000**

**Лалетин Ю.П. Государство и племя в политической системе Афганистана. – Политические системы и политические культуры Востока. Под ред. А.Д. Воскресенского. М., 2007. - С. 412-453**

**Лидак Я.Г. Афганистан, его реформы и их политическое значение для Востока. М., Музей восточных культур, 1929**

**Логунов А.Н. Афганистан в политике США (начало 1950-х – середина 1960-х годов). Дисс. к.и.н. М., 1979. – 197 с.**

**Лужецкая Н.Л. Афганистика в СПбФ ИВ РАН. - [http://afghanica.orientalstudies.ru/rus/index.php?option=com\\_content&task=view&id=932&Itemid=106](http://afghanica.orientalstudies.ru/rus/index.php?option=com_content&task=view&id=932&Itemid=106)**

**Лузянин С.Г. Россия-Монголия-Китай в первой половине XX в. М., 2000**

**Массон В., Ромодин В.А. История Афганистана. Т. 2. М., 1965**

**Мендкович Н. История модернизации Афганистана (часть1)// <http://www.afghanistan.ru/doc/10971.html>**

**Мир, Ахмад Шах. Социально-экономические и политические реформы в Афганистане в период правления Мухаммада Надир-шаха (1929-1933 гг.). Автореф. дисс. к.и.н. М., РУДН, 1997**



**Мирзоев Собир. Ранний этап просветительской литературы в Афганистане (первая треть XX века). Диссертация на соискание ученой степени доктора филологических наук в форме научного доклада. Душанбе, 1994**

**Мошкин С. Красная экспансия на Восток. Екатеринбург, 2000**

**Назаров Х. Народные и просветительско-антифеодалные движения в Афганистане (конец XIX – начало XX вв.). Душанбе, 1976**

**Назаров Х.Н. Социальные движения 20-х годов XX века в Афганистане. Душанбе, 1989**

**Наиб. Государственно-правовые реформы Амануллы-хана, 1919-1929: их значение для современного Афганистана. (Историко-теоретический аспект). Дисс. к.ю.н. СПб., 1995**

**Налбандянц Р.Б. Записки востоковеда. М., 2002**

**Ниалло А. Заметки о первом этапе внешней политики Афганистана после провозглашения независимости страны (1919 – 1921 гг.). – Известия Академии наук Уз. ССР, 1949, № 4. - С. 63-78**

**Нуриддинов Р. Идеиная борьба лево-демократических и право-исламистских сил в Афганистане во второй половине XX в. Ватипарвар, 2003. – 384 с.**

**Окимбеков У.В. Проблемы экономического и социального развития Северо-Востока Афганистана. Автореф. Дисс. к.и.н. М., ИВ РАН, 2003**

**Оришев А.Б. Политика фашистской Германии в Афганистане. Елец, 2000. – 229 с.**

**Очильдиев Д.Я. Младоафганское движение (1900-1929). Ташкент, 1985**

**Панин С.Б. Советско-афганские отношения 1919-1929. Дисс. д.и.н. М., 1998**

**Панин С.Б. Советская интервенционистская операция в Афганистане 1929 г. – Вестник международного центра азиатских исследований. Иркутск, 1999, кн. 2. - С. 84-90**

**Панин С.Б. «Советская угроза» Британской Индии: афганский плацдарм (20-е годы XX в.)//Восток, 2001, № 6. - С. 24-35**

**Паничкин Ю.Н. Образование Пакистана и пуштунский вопрос. М., «Научная книга», 2005. – 208 с.**

**Паничкин Ю.Н. Пакистано-афганские отношения и «Проблема Пуштунистана»//Пакистан в современном мире. Сб. статей. М., ИВ РАН, «Научная книга». С. 316 - 329**

**Персиц М. – “Восточный фронт” мировой революции. – Свободная мысль, 1996, № 5**

**Пластун В. Русская полька в Афганистане. – Правда, 26. 01. 1991 г.**



**Пластун В.Н. Деятельность экстремистских сил и организаций в странах Востока. Новосибирск, 2005. – 476 с.**

**Пляйс Я.А. Возникновение и некоторые аспекты теоретической и организационной деятельности Народно-демократической партии Афганистана. Итоги и уроки ее исторического пути (1965 – 1990 гг.). Автореф. дисс. д.и.н. М., 1992. – 47 с.**

**Политические системы и политические культуры Востока. Под ред. А.Д. Воскресенского. М., 2007**

**Полищук А.И. Возникновение и развитие регулярной армии в Афганистане в 30-е гг. XIX – 20-е гг. XX в. Автореф. дисс. к.и.н. Москва, 1980. – 19 с.**

**Примаков В. Расцвели красные маки... М., 1930**

**Поляк А.А. Экономический строй Афганистана. М., 1954**

**Пылев А.И. Политическое положение Бухарского эмирата и Хивинского ханства в 1917-1920 гг. Выбор путей развития. Санкт-Петербург, 2005**

**Раджабов Р.А. Советско-афганские отношения (по материалам периодической печати на узбекском языке 1919-1931 гг.). Автореф. дисс. к.и.н. Ташкент, 1989**

**Райков А.В. Историография партии Гадар//Современная историография стран зарубежного Востока. Критика буржуазного национализма. М., ГРВЛ, 1977. - С. 159-175**

**Райков А.В. Факир из Ипи – борец за свободу Вазиристана//Восток, 1995, № 3. – С. 83-92**

**Рейснер И. Экономические предпосылки восстания в Афганистане. – Аграрные проблемы. Книга первая. М., 1929**

**Рейснер И.М. Независимый Афганистан. М., 1929**

**Ромодин В.А. Официальная история и историография Афганистана. М., 1988**

**Ромодин В.А. Очерки по истории и истории культуры Афганистана. М., 1983**

**Ромодин В.А. Афганистан во второй половине XIX - начале XX в. : Офиц. история и историография / В. А. Ромодин ; АН СССР, Ин-т востоковедения, М. Наука, 1990. – 143 с.**

**Россия и Афганистан. Отв. Ред. Ю.В. Ганковский. М. 1989.**

**Системная история международных отношений. Том первый. М., 2000**

**Светозаров В.Б. О некоторых особенностях философии истории в национальной историографии Афганистана//Современная историография стран зарубежного Востока. Проблемы социально-политического развития. Вып. 3. М., 1971. - С. 222 – 231**

**Светозаров В.Б. Историческое общество Афганистана//Страны Ближнего и Среднего Востока (история и экономика). М., 1972. - С. 163-170**

**Светозаров В.Б. Проблемы нации и национализма в исторической науке и публицистике Афганистана в период монархии//Современная историография стран зарубежного Востока. Критика буржуазного национализма. М., ГРВЛ, 1977. - С. 74-89**

**Сикоев Р.Р. Очерк истории афганской прессы. – Страницы истории и историографии Индии и Афганистана. М., 2000**

**Сикоев Р.Р. Талибы (религиозно-политический портрет). М., 2002**

**Слинкин М.Ф. Афганистан: оппозиция и власть (60-70-е гг. XX в.) //Культура народов Причерноморья. N 57. - Симферополь, 2005. - 249 с.**

**Смирнов Н.И. Реакционная сущность политики правительства Надир-шаха (1929 – 1933). Автореф. дисс. к.и.н. М., 1953**

**Снесарев А.Е. Афганистан. Т. 1. М., Государственное издательство, 1921. – 244 с.**

**Советское афгановедение за 40 лет. М., 1959**

**Соколов-Страхов К.И. Гражданская война в Афганистане 1928-1929 гг. М., 1931**

**Станишевский А. Афганистан. М., Государственное военное издательство, 1940. – 87 с.**

**Страницы истории и историографии Индии и Афганистана. К 100-летию со дня рождения И.М. Рейснера. Сб. ст. М., 2000. – 365 с.**

**Теплинский Л.Б. История советско-афганских отношений, 1919-1987. М.: Мысль, 1988. – 381 с.**

**Тихонов Ю. Н. Политика великих держав в Афганистане и пуштунские племена (1919 – 1945). Москва-Липецк, 2007. – 384 с.**

**Туркестан в начале XX века: к истории истоков национальной независимости. Ташкент, 2000**

**Ульяновский Р. Рец. на: Соколов-Страхов А. Гражданская война в Афганистане. М–Л. 1930. – Аграрные проблемы. Кн. 1-2. М., МАИ. 1931. - С. 200-201**

**Ульяновский Р.А. Развитие революционного процесса в Афганистане. – Мировая экономика и международные отношения, 1983, № 8. - С. 16-31**

**Умнов А.Ю. Социально-экономический кризис в Афганистане конца 20-х годов. Его причины и характер – Страны Среднего Востока (история, экономика, культура). М., 1980. - С. 244-252**

**Умнов А. Цена догмы. – Новое время, 1989, № 19**

Умнов А. Исторические параллели афганской войны//Россия и мусульманский мир, 1996, № 11(53). - С. 122-126

Умнов А. История, опрокинутая в настоящее (Об истоках борьбы за власть в Афганистане). – Азия и Африка сегодня, 1999, № 3. - С. 33-35

Умнов А. Тогда, в двадцать девятом ... – Независимая газета, 4 января 1996 г.

Урманова Р.К. Реформы Амануллы-хана и происки английского империализма в Афганистане в 1919-1925 гг. Дисс. к.и.н. М., 1958

Халфин Н.А. Заря свободы над Кабулом. М., «Наука», 1985. – 320 с.

Хашимбеков Х. Узбеки Северного Афганистана. М., ИВ РАН, 1994

Хейфец А. Узы добрососедства и братства нерасторжимы (к 60-летию первого советско-афганского договора). – Азия и Африка сегодня, 1981, № 2

Шохуморов С. Среднеазиатские эмигранты 20-х годов в Афганистане. Страницы истории. – Известия АН Республики Таджикистан. Сер. Востоковедение, история, филология, 1991, № 4

Шуан, Евгений. Джанг. Восстание в Афганистане. Л., 1930

Эсеннов, Рахим. Духовная оппозиция в Туркменистане 1917-1935. [http://www.erkyn.net/chronicle2/r\\_esenov.html](http://www.erkyn.net/chronicle2/r_esenov.html)

Юрина Е.А. Этническая ситуация в басмаческом движении. – Расы и народы. Вып. 27. М., 2001. - С. 168-181

به زبان های اروپایی:

Abdoullaev Kamol. Central Asian Emigres in Afghanistan: first wave 1920-1931 (Part II). – Central Asia Monitor, No. 4, 1994

Abdoullaev Kamol. Central Asian Emigres in Afghanistan: first wave 1920-1931 (Conclusion). – Central Asia Monitor, No. 5, 1994

Adamec Ludwig W. Afghanistan's Foreign Affairs to the Mid-20<sup>th</sup> Century: Relations with the USSR, Germany, and Britain, University of Arizona Press, 1974

Afghanistan – Land ohne Staat? Zusammenfassung der Vortrage. Gefordert durch das Auswartige Amt, die Deutsche Forschungsgemeinschaft (DFG) und die Fritz-Thyssen-Stiftung. Munchen, 2000. – 29 S.

Afghanistan: present and past. Publ. by Bureau of Afghanistan Publicity, Cultural Relations office, Department of Press and Information. Kabul, 1958. – 86 p.

Ahmad, Jamal-ud-Din, and Aziz M.A. Afghanistan: a brief survey. Longmans, Green 1936. - 160 p.

Ahmad N.D. The Survival of Afghanistan 1747-1979. A diplomatic history with an analytic and reflective approach. Lahore, 1990

**Ahmadi Wali. Modern Persian Literature in Afghanistan. Anomalous visions of history and form. N.Y., Milton Press, 2008. – 184 p.**

**Arghandawi Abdul Ali. British imperialism and Afghanistan's struggle for independence 1914-21. Munshiram Manobarlal Publishers, 1989.**

**Awan, Zahoor Ahmad. Iqbal and the Afghans. A thesis of Doctor of Philosophy. Peshawar, 1987**

**Azam, Ghulam Farouq. The effects of local, regional and global politics on the development of the Helmand-Arghandab valley of Afghanistan. London, 1999. – 246 p.**

**Baker Henry D. and other consular officers. British India with notes on Ceylon, Afghanistan, and Tibet. Special consular reports. – No. 72. Washington, Government Printing Press, 1915. - P. 533-560**

**Bacha Khan: Life of a Titan. – Viewpoint, v. XIII, n. 25, 1988**

**Baraki Matin. Die Beziehungen zwischen Afghanistan und der Bundesrepublik Deutschland 1945-1978. Peter Lang, Frankfurt am Main, 1996. –**

**Probst P.J. The future of the Great Game. Sir Olaf Caroe, India's Independence, and the Defence of Asia. The University of Akron Press, Akron, 2005**

**Consolidated report of the Secretary, 1972-1977//Afghanistan Studies, v. 1, 1978. - P. 93-95**

**Dupree L. The First Anglo-Afghan War and the British Retreat of 1842: The Functions of History and Folklore. – East and West, Rome, v. 26, no. 3 – 4, 1976. P. 503-529**

**Dupree L. Afghan studies. Hanover, 1976**

**Dupree L. Afghanistan. Princeton, 1980**

**Dupree L. Post-Withdrawal Afghanistan: Light at the End of the Tunnel. – The Soviet Withdrawal from Afghanistan. Ed. by A.Saikal and W.Maley. Canberra, 1989**

**Education in Afghanistan during the last fifty years. V. 1. Primary, secondary and vocational education. Planning department, Ministry of Education, Kabul, 1968. – 258 p.**

**Edwards, David B. Before Taliban: genealogies of the Afghan Jihad. Berkeley : Univ. of California Press, 2002. - 354 p.**

**Emadi H. State, Revolution, and Superpowers in Afghanistan. Praeger, N.Y., 1990. –**

**Evans Stephen Nicholas. The Anglo-Afghan crisis of 1919: its context and significance. June 2008. A Thesis presented in fulfillment of the requirements**

**of the degree of Master of Philosophy in Historical Studies at the University of Cambridge. 110 leaves.**

**Fleming, Jackson. The Afghan tragic-comedy//Asia: journal of the American Asiatic Association, v. 29, # 6, June 1929. - P. 467-473**

**Fletcher A. Afghanistan. Highway of Conquest. Cornell University Press, Ithaca, N.Y., 1965**

**Fowler C. Chasing Tales. Travel, Writing, Journalism and the History of British Ideas about Afghanistan. Amsterdam, N.Y., 2007. – 283 p.**

Franz E. Die Mauri bei Herat. Bemerkungen zu einer kleinen Volksgruppe in Afghanistan. – Sociologus. Zeitschrift für empirische Ethnosoziologie und Ethnopsychologie. Berlin, 1979, v. 29, # 2

**Fraser-Tytler W.K. Afghanistan: a brief description. – Royal Central Asian journal, v. XXIX, parts III-IV. - P. 165-175**

Fraser-Tytler W.K. Afghanistan. A Study of Political Developments in Central and Southern Asia. Third ed. L., 1967

**Frederiksen B. Caravans and Trade in Afghanistan. Copenhagen, 1995**

**Gankovsky Yuri V. Ibrahim Beg Lokai: An Outstanding Leader of Bashmachi Movement in Central Asia. – Journal of South Asian and Middle Eastern Studies, V. XVI, # 4, 1993**

Gankovski Yu. Ibrahim Beg Lokai. – Pakistan Journal of History&Culture, Islamabad, 1996, v. XVII, # 1

**Ganjoo, Satish Kumar. Anglo-Soviet Rivalry in Afghanistan 1919-1945. Thesis submitted in fulfillment of the requirements for the Degree of Doctor of Philosophy in Centre of Central Asian Studies University of Kashmir, Srinagar, 1986. – 367 p.**

**Ganjoo S. Afghanistan's struggle for resurgence. Akashdeep Publishing House, Delhi, 1989. – 345 p.**

**Ghani, Abdul. A Review of the Political Situation in Central Asia. Lahore, 1921. – 336 p.**

**Ghani, Abdul. A Brief Political History of Afghanistan. Lahore, 1989**

**Ghobar M.G.M. Afghanistan in the Course of History. Volume Two. Herndon, 2001**

**Ghulam Haider, Hakim. An appeal to the Muslim Brethren of the Punjab and of India. Central Printing Works, Lahore [March 1916], 1 ed. – 18 p.**

**Gregorian, Vartan. The Emergence of Modern Afghanistan. Politics of Reform and Modernization, 1880-1946. Stanford, 1969**

**Grevemeyer Jan-Heeren. Afghanistan : sozialer Wandel und Staat im 20. Jahrhundert. Berlin, 1987. - 430 S.**

**Guha, Amalendu. The economy of Afghanistan during Amanullah's reign, 1919-1929// International studies, Vol. 9, no. 2, October 1967. - P. 161-182**

**Haroon Sana. Frontier of Faith. Islam in the Indo-Afghan Borderland. Hurst& Company, London, 2007. – 254 p.**

**Hentig Werner Otto von. Von Kabul nach Shanghai. Bericht über die Afghanistan-Mission 1915/16 und die Rückkehr über das Dach der Welt und durch die Wüsten Chinas. Hrsg. Hans Wolfram von Hentig. Konstanz, Libelle, 2003. – 284 S.**

**Hopkins B.D. The making of modern Afghanistan. Basingstoke, Palgrave Macmillan, 2008. – 258 p.**

**Hopkins B. The transformation of the Kingdom of Kabul into the State of Afghanistan, c. 1793-1842. PhD thesis. University of Cambridge, 2006. – 288 leaves.**

**Institut für Auslandsbeziehungen. Mitteilungen, Sept/Oct 1954**

**Jackman L.M. Afghanistan in British imperial strategy and diplomacy 1919 – 1941/ PhD thesis, University of Cambridge, 1979. – 256 leaves.**

**Jakel, Klaus. Reform und Reaktion in Afghanistan: Notizen zu Aufstieg und Fall Amanullahs. - Mardom Name, N 3, 1977. - S. 24-57**

**Kakar, Hasan. Trends of modern Afghan history. – Afghanistan in the 1970s. N.Y., 1974. - P. 13-33**

**Kakar, Hasan. The Fall of the Afghan monarchy in 1973. – International Journal of Middle Eastern Studies, 1978, v. 9, № 2. - P. 195-214**

**Karim Khan, Abdul. Summary and Review of Louis Dupree's Afghanistan (Princeton), 1973. – Journal of Central Asia, v. XI, no. 1, 1988.- P. 161-167**

**Khalil, Jehanzeb. Mujahideen Movement in Malakand and Mohmand Agencies (1900 – 1940). Islamabad, 2000. -**

**Khan, Abdul Karim; Marwat, Fazal-ur-Rahim; Shah, Sayed Wiqar Ali. Peshawar based information on Amanullah's flight from Afghanistan. – Central Asia, № 17, 1985. - P. 21-33**

**Khan, Abdullah. Mawlana Ubayd Allah Sindhi's Mission to Afghanistan and Soviet Russia (Islamabad, 2000)**

**Korejo M.S. The Frontier Gandhi. His Place in History. Karachi, Oxford University Press, 1994. – 258 p.**

**Magnus Ralph H., Naby Eden. Afghanistan: mullah, Marx, and mujahid. Boulder, 1998**

**The Making of Modern Iran. State and Society under Riza Shah, 1921-1941. Ed. by Stephanie Cronin. Routledge, L., 2003. – 279 p.**

**Marshall A. Turkfront: Frunze and the development of Soviet counter-insurgency in Central Asia//Central Asia. Aspects of transition. Ed. By Tom Everett-Heath. Routledge, Curzon, London and New York, 2003. - P. 5-29**

**Marwat, Fazal-ur-Rahim Khan. The Basmachi movement in Soviet Central Asia: a study in political development. Peshawar, 1985**

**Marwat, Fazal-ur-Rahim Khan. The Evolution and Growth of Communism in Afghanistan (1917-79): an Appraisal. Karachi, 1997**

**Masud, Mukarram. History of Afghanistan – as recorded by sub-continental writers (1844-1968), a review of 125 years of historiography in the region. A thesis of Doctor of Philosophy. Peshawar, 1997**

**Michel Aloys Arthur. The Kabul, Kunduz, and Helmand Valleys and the National Economy of Afghanistan. A Study of Regional Resources and the Comparative Advantages of Development (PhD thesis). Washington, 1959. – 441 p.**

**Miller Ch. Khyber. British India's North West Frontier. The Story of an Imperial Migraine. Macdonald and Jane's, L., 1977. – 393 p.**

**Mir, Abdul Hamid. Indo-Afghan Relations: A Politico-Economic Study 1919-1945. Thesis submitted in fulfillment of the requirements for the Degree of Doctor of Philosophy in Centre of Central Asian Studies. University of Kashmir, Srinagar, 1987. – 252 p.**

**The Modernization of Inner Asia. L., 1992**

**Mohmand S.M. FATA (Federally Administered Tribal Areas of Pakistan). A Socio-Cultural and Geo-Political History (n.p., n.d.). - 440 p.**

**Morrish C. Afghanistan in the melting pot. Lahore: Civil and Military Gazette Press, 1930. – 61 p.**

**Moshad Khan. The Khilafatists Hijrat to Afghanistan. A thesis submitted to the Area Atudy Centre, in partial fulfilment of the requirements for the degree of Doctor of Philosophy in Pakistan Studies. Peshawar, 1995**

**Modrzejewska-Lesniewska Joanna. Afghanistan w polityce Wielkiej Brytanii I Rosji Radzieckiej, 1919-1924. Warszawa: DiG, 2001. – 269 p.**

**Nawid Senzil K. Religious Response to Social Change in Afghanistan 1919-29. King Aman-Allah and the Afghan Ulama. Costa Mesa, 1999**

**Obiya Chika. The Basmachi Movement as a Mirror of Central Asian Society in the Revolutionary Period. – Social Protests and Nation-Building in the Middle East and Central Asia. Edited by Keiko Sakai. Institute of Developing Economics, Chiba, 2003. P.**

**Olesen A. Islam and Politics in Afghanistan. Curzon Press, Richmond, 1995. – 351 p.**

**Poullada L. Reform and Rebellion in Afghanistan, 1919 – 1929. King Amanullah's failure to modernize a tribal society. Cornell University Press, 1973**

**Prasad Bimla. The origins of Indian foreign policy. The Indian National congress and world affairs, 1885-1947. Bookland Private Limited, Calcutta, 1960. – 336 p.**

Rahin, Rasoul. Some Notes on the Amir Habibullah Kalakani's era (1/1929 – 10/1929). - <http://www.khawaran.com/KalakaniEra.htm>

**Rasuly S. Strukturwandel des politischen systems: "modernisierung" in Afghanistan von 1919 bis 1973. Dissertation. Wien, 1990**

**Rathjens C. 40 Jahre Forschungen uber Afghanistan. Stiftung BIBLIOTHECA AFGHANICA, Liestal, 1996. – 137 S.**

**Razvi, S.Shafquat Hussain. Mawlana Obaidullah Sindhi: a political study. – Journal of the Pakistan Historical Society, v. XLIII, Part II, April 1995**

Reetz, Dietrich. Hijrat: The Flight of the Faithful. A Britain File on the Exodus of Muslim Peasants from North India to Afghanistan in 1920. Berlin, 1995

Reinsch, Paul Samuel. Bolshevism in Asia//Asia: journal of the American Asiatic Association, Vol. 20, no. 3, April 1920. P. - 310-315

Reshtia Sayed Qassem. The Price of Liberty. The Tragedy of Afghanistan. Bardi Editore, Roma, 1985. - 141 p.

Revolutions and rebellions in Afghanistan. Ed. by N. Shahrani and R. Canfield. California University press, 1984. –

Roberts Jeffrey J. The origins of conflict in Afghanistan. Praeger Publishers, Westport, 2003. – 268 p.

Ruttig T. Islamists, Leftists – and a Void in the Center. Afghanistan's Political Parties and where they come from (1902-2006). Konrad Adenauer Foundation, 2007. - 47 p.

Sabahuddin Abdul. History of Afghanistan. New Delhi, Global Vision Publishing House, 2008. - 204 p

Sadat, M.H. The Man Behind the Epic. – Lemar-Aftaab, July-December 2000, <http://www.afghanmagazine.com/2000/Ghobar.htm>

Samra Chattar Singh. India and Anglo-Soviet relations (1917-1947). Asia Publishing House, London, 1959. – 186 p.

Sarabi, Humayun. Politics and Modern History of Hazara: Sectarian Politics in Afghanistan. Independent Study Course Fall 2005. MALD Thesis. Medford, MA (USA) 2006

Schwager J. Die Entwicklung Afghanistans als Staat und seine zwischenstaatlichen Beziehungen. Inaugural-Dissertation. Borna-Leipzig, 1932. – 101 S.

Seifert B. Der Anteil Deutschlands an der wirtschaftlichen Entwicklung Afghanistans. Ausland und Heimat, Stuttgart, 1929. – 66 S.

Shah, Sirdar Ikbāl 'Alī. Afghanistan of the Afghans. The Diamond press, ltd [1928] - 272 p.



Shahrani M. Nazif. Resisting the Taliban and Talibanism in Afghanistan: Legacies of a Century of Internal Colonialism and Cold War Politics in a Buffer State. – Journal of International Affairs, v. 5, # 4, 2001

Shahrani M. Nazif. Taliban and talibanism in historical perspective. – The Taliban and the crisis of Afghanistan. Ed. By Robert D. Crews and Amin Tarzi. Harvard University Press, Cambr., 2008. - P. 155-181

Shalinsky, Audrey C. Central Asian Refugees in Afghanistan and Pakistan. Lanham, 1994

Sheean, Vincent. Rival imperialisms in Persian: phases of the new-old Central Asiatic conflict between Great Britain and Russia// Asia : journal of the American Asiatic Association, Vol. 27, no. 2, February 1927. - P. 135-150

Sheppard E.W. [Captain]. Military History for the Staff College Entrance Examination. Gale&Polden, Ltd., Wellington Works, Aldershot 1932

Singh S. Economic dimension of Indo-Afghan relations (1947 – 1983). Sengal book distributions, New Delhi, 1994. – 328 p.

Spain James W. The Pathan Borderland. Mouton and Co., The Hague, 1963. – 293 p.

**Stewart, Rhea Talley. Fire in Afghanistan 1914-1929. Fight, Hope and the British Empire. New-York: Doubleday & Company, INC, 1973**

**Sykes, P. M. A history of Afghanistan. V. 1-2. L., 1940**

**Wiqar Ali Shah, Sayed. Ethnicity, Islam and Nationalism. Muslim Politics in the North-West Province 1937-47. Oxford University Press, Karachi, 1999. – 311 p.**

**Wiqar Ali Shah, Sayed. North-West Frontier Province: History and Politics. Islamabad, 2007. – 190 p.**

**Wynn Anthony. Persia in the Great Game. Sir Persy Sykes: Explorer, Consul, Soldier, Spy. John Murray Publishers, L., 2003. – 346 p.**

Yapp, M.E. The Revolutions of 1841-42 in Afghanistan//Bulletin of SOAS, 1964, 27, pt. 2. - P. 333-381

Yunas, S. Fida. Afghanistan. Political parties, groups, movements and mujahideen alliances and governments (1879 – 1997). Vol. 1, Peshawar, 1997

Yunas, S. Fida. Afghanistan. A political history. V. 2, 3. Peshawar, 2002

Yunas, S. Fida. Afghanistan. A political history. V. 7, 8. Peshawar, 2008

به زبان های خاوری:  
به زبان تاجیکی:

Искандаров Косимшоҳ. Мухаккике дар таърихи Хуросон. Душанбе, 2001  
Ореисуруд. Мунтахаби ашъори устод Халилуллох Халили. Бо кушиш ва интихоби Мухаммадчаъфари Ранчбар. Мухаррирон: Чурабек Назри, Мубашшир Акбарзод. Душанбе 2006. – 305 с.

به زبان ازبیکی:

Мирзаев Ж. Термиз тарихи. Мухаммад Али, 2004

Назаров Н. Мухаммад Иброхимбек Лакай. [ Рабочие документы ИФЕАК, № 24]. Ташкент, 2007. – 207 с.

### به زبان پارسی:

داکتر محمود افشار یزدی، افغان نامه، تهران، 1983-1980.  
شیر آقا مجددی، امیر حبیب الله کلکانی مختصری پیرامون  
زندگینامه او، پیشاور، 1378.

سید رسول، نگاهی به عهد سلطنت امانی، پیشاور، 1377.  
سیستانی، م. ا.، «علامه محمود طرزی، شاه امان الله و روحانیت  
متنفذ»، از نشرات «انجمن توسعه فرهنگی افغانستان»، کلن،  
پیشاور، 2004 در 298 صفحه.

خلیلی، آثار هرات: عبدالرحیم نائب الحکومه هرات 1309-1310  
(1930-1931)

خلیلی، تجاوز بر افغانستان، پیشاور، 1378.  
خلیلی، داستانی از داستان ها، قهرمان کوهستان، اسلام آباد،  
1984، در 34 صفحه.

مهدی فرخ، کرسی نشینان کابل، احوال دولتمردان افغانستان  
روزگار امیر امان الله خان، تهران، 370.  
صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، در دو جلد، تهران،  
1374 (1995)، در 757 صفحه.

### به زبان پشتو:

صابر شاه، وزیر محمد گل خان- لوی افغان (افغان بزرگ)،  
پیشاور، کتابخانه «دانش»، 1999، در 97 صفحه.

### آثار کتابخانه یی و دانشنامه یی، فرهنگ ها و پرسشنامه ها:

Афганистан. Краткий биографический справочник. Сост. Г.П.Ежов. М., 2002

Библиография Афганистана. Литература на русском языке. Сост.  
Т.И.Кухтина. М., 1965

Государственные и общественно-политические деятели Афганистана  
(Справочник). М., 1967

Категории политической науки. Учебник МГИМО. М., РОССПЭН, 2002. –  
656 с.

Adamec, Ludwig W. Historical Dictionary of Afghanistan. Metuchen, New Jersey,  
1991

Adamec, Ludwig W. Dictionary of Afghan Wars, Revolutions, and Insurgencies.  
Lanham, 1996

Afghanica. The Afghanistan Studies Newsletter. 1990, v. 4, # 6/7, 1991, v. 5, # 8

Encyclopedia of Afghanistan. Ed. By Bajpai, P.a. Ram, 6 vols. S. Delhi: Anmal,  
2002

### مجله ها، روزنامه ها و هفته نامه ها:

Азия и Африка сегодня

Бюллетень прессы Среднего Востока. Ташкент, 1929-1931  
Восток  
Правда Востока  
Central Asia (Peshawar)  
Central Asian survey  
The Journal of Asian Studies, v. 68, # 3, 2009  
Turkistan Newsletter  
WUFA (Writers Union of Free Afghanistan)  
Умед, №№ 454, 460

## پیوست ها

### پیوست شماره 1

آیین نامه داخلی انقلابیون جوان افغان (جوانان افغان)

1. برای آزادی توده های زیر ستم و مظلوم افغانستان و برای کار مشترک دوستانه میان اعضا، اعضای خارجی (یا از بیرون) بنا به آرزومندی آن ها و سفارش دو تن از اعضا پذیرفته می شود.

2. کمیته مرکزی در بخارا سازمان یافته و دفترهای آن در جاهایی باز می شود که به آن نیاز است (با مصوبه کمیته مرکزی). در گام نخست، بایسته است دفترها را در شهرهای ینگی حصار (Yangi Hissar)، کرکی، کوشکا و تخته بازار گشود. با توجه به این که در مناطق یادشده شمار بسیاری از افغان های نادار زندگی می کنند، باید توجه بسیار جدی یی به کار در این دفترها مبذول کرد.

در آینده، هنگامی که تبلیغات ما بر جمعیت موثر بیفتد و تعداد افراد سازمان ما بیشتر شود، دفترهایی در سه شهر مهم ترکستان افغانستان گشایش یابد: (1 مزار شریف ، 2 هرات، 3 Mehne.<sup>634</sup>

<sup>634</sup>. شاید منظور از میمنه باشد. - گ.

3. از سوی ارگان مرکزی برنامه و دستور العمل برای این دفاتر ترتیب می‌گردد. دفاتر یک بار در هفته جلسه می‌نمایند و پس از هر 15 روز معلومات عمومی و اطلاعات را به مرکز می‌دهند و در هر سه ماه یک بار از دفاتر به مرکز نمایندگان برای اشتراک در جلسات عمومی برای بررسی مسائل مهم فرستاده می‌شوند.

4. برای محافظت خود از دشمنان، اعضای کمیته مرکزی برای تبلیغات، کار سازمانی و اطلاعاتی در شهرهای مهم افغانستان مجهز خواهند شد. برای اعاشه و اباته این اشخاص، پول، مواد خوراکی و دیگر وسایل ضروری داده خواهد شد.

5. دفاتر همه چیزهای مورد نیاز خود را از مرکز تقاضا خواهند کرد و مرکز به نوبه خود برای تامین نیازهای اعضای خود و دفاتر خود با پول، اسلحه و دیگر موارد لازم، از حکومت شوروی تقاضا خواهد کرد که برای این کار با ارائه برآورد به دولت شوروی پیش پرداخت (آوانس) خواهد گرفت.

6. کمیته مرکزی از سوی خود با فرستادن روزنامه‌ها و فراخوان‌های خود برای افغانستان و چاپ آن‌ها در چاپخانه‌های شوروی، آن‌ها را در جاهای لازم پخش خواهد کرد.

7. از مرکز اعضاء برای تهدید و ارباب کسانی که برای افشاکردن سازمان مخفی ما در افغانستان بکوشند و یا مساعدت نمایند، فرستاده خواهند شد. در کل، کمیته همه تلاش خود را برای از میان بردن چنین کسانی به خرج خواهد داد. همچنین بنا به فیصله مرکز، کسانی که به کمیته خیانت نمایند و یا در انجام وظایف خود که به آرمان ما زیان برسانند، کوتاهی نمایند، تیرباران خواهند شد و یا با شیوه‌های دیگر کشته خواهند شد.

حاجی محمد یعقوب صدر [کمیته مرکزی]-گ.

ترجمه مطابق اصل است. - علی یف

بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه ، فوند 495، پرونده ویژه 154، کارتن 98، برگ 61.

### یادداشت گزارنده:

چنین پذیرفته شده است که برخی از هواداران امان الله خان با الگو برداری از «جوانان ترک» خود را «جوانان افغان» می‌خوانده‌اند. با این هم، چنانی که بارها گفته ایم، جوانان افغان نام کدام حزب یا سازمان منظم نبوده است، بل تنها

گروهی از هواداران رادیکال امان الله خان دوست داشته اند خود را «جوانان افغان» بخوانند.

در کتاب «نبرد افغانی استالین» (نگاه شود به: وب لاگ کانون پژوهش ها و مطالعات افغانستان [www.arianfar.com](http://www.arianfar.com)) سخن از «کمیتة انقلابی افغانستان» آمده است که به یاری شوروی ها در گستره شوروی پیشین در آسیای میانه از جمع گریزیان افغانی به ویژه هواداران امان الله خان تشکیل گردیده بود. این امکان می رود که اعضای این گروه زیر زمینی کمونیستی که نخستین گروه چپی افغانی بوده است، برای پرده داری و رازداری در ظاهر خود را جوانان افغان می خوانند.

به هر رو، در این کتاب چنین می خوانیم: «...در اکتبر 1920 در ترکستان با همکاری دفتر ترکستان کمینترن از جمع اتباع افغانستان «کمیتة انقلابی افغانستان» را به مقصود «آزاد سازی توده های ستم دیده افغانستان» ایجاد کردند.<sup>635</sup>

رهبر این سازمان فرد ماجراجویی به نام محمد یعقوب بود که با همگران خود می پنداشت که بایسته است به یاری شوروی امان الله خان را سرنگون و در افغانستان تحولات سوسیالیستی را به میان آورد.

اهداف کمیتة انقلابی مرکزی افغانستان به گونه زیر تدوین یافته بود: «نابودسازی ساختمان استبدادی، ایجاد جمهوری شوروی بر شالوده اصول انترناسیونال سوم با داشتن حق انتخاب سراسری و از میان برداشتن اختلافات طبقاتی، واگذاری زمین به پرولتاریا، نابودسازی سرمایه داران با حفظ سرمایه و توسعه بازرگانی و صنایع».<sup>636</sup> به دشوار بتوان گفت که یعقوب خود چنین برنامه یی را تدوین نموده باشد. به گمان غالب او تنها در پیرامون خود گروهی از افغان ها را که ناگزیر بودند از ترس پیگرد حکومت افغانستان به بخارا بگریزند، گرد آورده و سپس به کمینترنی ها خدمات خود را پیشنهاد کرده باشد.

در آغاز، دفتر ترکستان کمینترن با شادمانی و گشاده رویی آن ها را پذیرفته و آغاز به تمویل «کمیتة انقلابی مرکزی افغانستان» کرد. حکومت افغانستان بی درنگ در باره این سازمان دست نشانده و مزدور آگاهی یافت که این کار به معنای پیچیده شدن مناسبات آن کشور با شوروی بود. در نخستین برگ پخش شده از سوی کمیتة، اهانت مرگباری به شخص امان الله خان که پدرش به گونه مرموزی کشته شده بود، صورت گرفته بود. یعقوب و هوادارانش این موضوع را نیک می دانستند. مگر

<sup>635</sup>. بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند 495، کارتن 154، پرونده 98، برگ 61.

<sup>636</sup>. برگرفته از: کتاب پانین، ص 80.

با آن هم در اثر آفریدگی خود جمله «حکومت افغانستان تنها برای آن است که یه یک مشت «پدرکشان» زمینداران و نظامیان امکان بدهد از کیسه مردم فربه تر شوند».<sup>637</sup>

کمینترن برای جلوگیری از تیره شدن بیشتر روابط با افغانستان، بی درنگ دست از تمویل سازمان برداشت. مگر دیگر دیر شده بود. جانب افغانستان دیگر به واقعی بودن تهدیدات کمونیستی پی برده بود. امان الله خان همه آوندها را در دست داشت به خاطر دولت خود هراس داشته باشد هرگاه کمینترن پویایی های خود را در افغانستان به پیمانہ گسترده پهن می نمود. در رابطه با این، هیات نظامی- سیاسی کمینترن به رهبری روی محکوم به شکست بود. امیر با همه تنفیری که از انگلیس داشت، به نمایندگان کمینترن اجازه نمی داد آماده سازی خیزش ضد بریتانیایی را در هند از خاک افغانستان آغاز نماید. تنها آرزومندی حکومت افغانستان مبنی بر به دست آوردن جنگ افزار و طلای شوروی، هادی خان را ناگزیر می ساخت در تاشکنت به همکاری با نمایندگان کمینترن، کجدار و مریز خوش و بش نماید.

## پیوست شماره 2،

کمیته مرکزی انقلابیون جوان افغان (جوانان افغان)

### یکم

#### هدف کمیته

1. هدف کمیته- سرنگونی نظام موجود سرمایه داری بر اساس خواست مردم، برپایی حکومت جمهوری و این گونه، رهایی مردم افغانستان از زیر استبداد امیر و بیک ها و همچنین گشودن راه آزاد برای علم و صنعت می باشد.
2. کمیته در سیمای جمهوری های شوروی بخارا و روسیه، حامیان معنوی و مادی خود را می بیند.

---

<sup>637</sup>. بایگانی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند 495، پرونده ویژه 154، پرونده 98؛ برگ 66.

3. کمیته برای رسیدن به اهداف خود، با کمک و آگاهی دولت شوروی از جمع انقلابیون افغانی واحدهای سرخ را سازماندهی و آغاز به آموزش دادن و روشن سازی اذهان آن ها، چاپ روزنامه ها و کتابواره ها می نماید و تدبیرهای بایسته را برای پخش آن ها در میان مردم افغانستان از طریق گسیل مخفی کارکنان به افغانستان، آماده کردن زمینه برای بسیج نیروهای افغان و مردم در برابر دولت موجود، در بخش هایی از بخارا یا افغانستان می نماید. در صورت نیاز، پنهان یا آشکار کمیته های جداگانه باز می کند.

4. کمیته مرکزی در تاشکنت و یا خود بخارا تاسیس خواهد شد. در این حال، کمیته دارای مهری با این محتوا خواهد بود: «کمیته میانه انقلابیون جوانان افغان».

### دوم اعضای کمیته و جلسات

5. همه افغان ها - چه کسانی که از افغانستان آمده اند و چه آنانی که باشند بخارا، ترکستان یا روسیه بوده و خواستار انقلاب در افغانستان باشند، می توانند عضو کمیته شوند.

6. کمیته از سوی هفت عضو رهبری می شود که با امضای آن ها این برنامه از سوی ارگان مربوطه تایید می گردد. در عرض دو ماه از تاریخ فعالیت کمیته، هفت نفر متذکره به مثابه [بورد-گ.] رهبری کمیته همه امور سازمان را پیش می برند و در پایان این موعد، از سوی مجمع عمومی همه اعضا، هیات ریسه متشکل از نه نفر برای مدت یک سال برگزیده می شود که همه امور کمیته به آن سپرده می شود.

7. هیات ریسه از تعداد کل اعضای کمیته، آدم های شایسته را بر می گزیند و آن ها را برای کارهای سازمانی، آموزشی و دیگر امور مختلف در شعب فرعی تقسیم می کند.

اعضای هیات ریسه در این شعب فرعی به عنوان «پیش برندگان» (آمران) شامل می شوند و مستقلانه کار می کنند. اما مسایل اصولی یی که از سوی هیات ریسه حد اقل دو بار در هفته ارزیابی می گردد، به طور مستقل حل و فصل می گردد.

### سوم منابع مالی کمیته

8. منابع مالی کمیته متشکل بر پرداخت حق العضویت های ماهیانه و سالیانه و کمک های داوطلبانه و نیز حمایت مادی حکومت های روسیه و بخارای شوروی است.

بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند 544، پرونده ویژه 3، کارتن 47، برگ های 19-19 پوشه.

### **پیوست شماره 3 برنامه حلقه انقلابی حوزه هرات**

#### **1. سیاست خارجی:**

مبارزه طولانی میان امپراتوری روسیه و دولت بریتانیا برای برتری در آسیای میانه از سوی هر دو کشور برای یک هدف صورت می گرفته است: به دست آوردن هر چه بیشتر بازارها، که با آن درآمد سرمایه داران و در نتیجه درآمد دولت های خود را خود را افزایش می دادند.

این بدان معنا است که هر دو کشور برای تسلط یابی و برتری برباشندگان بومی آسیای میانه مبارزه می کردند و یا به سخن دیگر، این مساله را که چه کسی (پادشاهان انگلیس و یا تزار سفید) برما (بر همه باشندگان آسیا) ستم کند و به چه کسی گوشت و خون ما خواهد رسید، حل می کردند.

انقلاب کبیر روسیه که نتیجه جنگ جهانی (جنگ اروپاییان) بود و در آتیه به شکل گیری نظم نوین در روسیه-حاکمیت کارگران-حکومت شوروی انجامید، از ریشه وضع ما را به سوی بهبود دگرگون گردانید.

یکی از نخستین گام های حکومت نو روسیه- صرف نظر نمودن از همه حقوق روسیه تزاری در آسیا بود، که به این معنا بود، که روسیه شوروی بی درنگ اعلام کرد که از این پس، همه ملت ها آزاد هستند و از حق تعیین سرنوشت یعنی تشکیل دولت خود برخوردارند. ([مانند: -گ.] فنلند، لاتوانی، لیتوانی، لهستان، استونی، اوکراین، جمهوری های تاتارستان، باشقیرستان، قرقیزستان، ترکستان، بخارا، خیوه، گرجستان، ارمنستان،



آذربایجان، داغستان و جمهوری در سیری و انصراف از حقوق خود در پارس و...)

روسیه شوروی به همه توده ها اعلام کرد: «برای خود دولت های خودتان را تشکیل بدهید و اگر شما برای دولت خود ساختار حاکمیت شوروی را به رسمیت بشناسید و آرزو داشته باشید به فدراسیون ما بپیوندید، ما شما را با آغوش باز برادارانه خواهیم پذیرفت.»

بسیاری از کشورهای تازه تشکیل یافته، به اراده و خواست شهروندان خود به روسیه شوروی پیوستند. روسیه شوروی به همه جهانیان اعلام کرد که آن کشور به عنوان دولتی که برای همه ستمدیدگان جهان آزادی را به ارمغان می آورد، از حمایت از همه خلق هایی که خواهان رهایی از یوغ امپریالیست های خارجی در سراسر جهان باشند، دریغ نخواهد ورزید.

در همین حال، بریتانیا، با آزاد شدن از رقابت روسیه تزاری، تصمیم به استیلای بخش های باقی مانده به تصرف نه درآمده آسیا گرفت. خشونت ها در هند، پارس، بخشی از ترکیه و... این است ویژگی های اصلی سیاست آن.

ما، باشندگان اصیل آسیا، اعلام می نمایم که اگر در گذشته پادشاه انگلیس برای برنامه های ددمنشانه و تاراجگرانه خود دشمنی در سیمای تزار روس داشت، کنون دیگر با نابود شدن وی، دشمن نه کمتر خطرناکی دارد- این دشمن ما هستیم. تنها با این تفاوت که در گذشته حریف انگلیس همان اهداف را داشت که انگلیسی ها داشتند. مگر اکنون، رقیب آن کشور مقاصد معکوسی دارد: شعار آن عبارت است از: «مرگ بر استبداد، زنده باد آزادی کامل همه ملت ها.»

ما از سیاست های هر کشوری که انگلستان را دشمن و روسیه شوروی را همپیمان خود می شمارد، استقبال می نمایم.

ما از همه اقدامات برادران خود- انقلابیون هند، ترکیه، ایران، عربستان، بین النهرین و دیگر کشورها که با هدف آزادسازی کامل از درندگان و تاراجگران بریتانیایی و فرانسوی [می رزمند-گ.] استقبال می کنیم.

ما از پرولتاریای روسیه شوروی، که سیاست های همه کشورهای سرمایه داری را برای ملت ها در مستعمرات شان افشا ساخته اند و به همه ستمدیدگان نشان داده اند که در کجا حق و در کجا باطل است و چگونه حقیقت را باز یافت، استقبال می کنیم.

زنده باد خاور آزاد. زنده باد متحد وفادار آن-  
روسیه شوروی ...

## 2.....:

### 3. در زمینه ساختمان دولتی:

با توجه به کثیرالمله بودن کشور ما، ساختار موجود با مشی نادیده گرفتن و زیر پا نمودن حقوق اقوام و قبایل تحت انقیاد از سوی قبیله حاکم آن، بی تردید عامل اصلی بی فرهنگی<sup>638</sup> کشور ما است، که در آینده به فروپاشی کامل آن خواهد انجامید. به همین دلیل، ما کارگران، دهقانان و دیگر باشندگان بینوای اوغانستان در برابر خود وظیفه تغییر ناپذیر و لازمی بازسازی دستگاه دولتی و برابری حقوق همه اقوام، با حق تعیین سرنوشت را، که منجر به شگوفایی کامل کشور ما می گردد، قرار می دهیم.

شعار ما باید همیشه این باشد:  
مرده باد ظلم و ستم بردیگران!  
مرده باد دشمنی ها میان اقوام و قبایل!  
زنده باد برابری و برادری همه باشندگان اوغانستان!  
زنده باد برادری همه مردمان در سراسر جهان!

### 4. در زمینه دگرگونسازی داخلی:

به تاسی از شعار «برابری و برادری» خود، ما می گوئیم که در عرصه ساختار داخلی کشور ما، باید همیشه در برابر ما این وظیفه مطرح باشد: همه نعم کشور ما باید به گونه مساویانه در میان همه باشندگان آن تقسیم گردد. مرده باد خودکامگی چاکران خان ها!

### 5. در عرصه سیاست گذاری کشاورزی:

ما در برابر توزیع نادرست زمین و مالیات بلند دولتی اعتراض می کنیم. شعار ما این است:  
زمین بیشتر برای دهقان، کمترین پرداخت مالیات به دولت!

### 6. در زمینه سیاست نظامی:

سیاست کنونی ما: با اعتراف به این که نگهداری ارتش بر نادارترین باشندگان کشور تاثیر دارد (هنگام جلب و احضار (پشکی) به ارتش، تنها ناداران را می گیرند- کسانی را که توان پرداخت رشوه را ندارند)، ما خواستار آن هستیم که یا جلب و احضار پشکی اصلا از میان برود و ارتش بر اساس سپاهیان داوطلب اجیر تشکیل گردد و یا این که جلب و احضار برای همگان یکسان و برای بای ها اجباری گردد.

<sup>638</sup> شاید منظور از عقب ماندگی فرهنگی باشد.-گ.

ما خواستار کاهش شمار سپاهیان و با این کار افزایش تنخواه (حقوق- معاش) برادران سرباز خود هستیم. ما خواستار پایان دادن به گسیل نیروهای نظامی از سوی همه کسانی هستیم که آرزو دارند با توسل به زور مردم آزاد شده بخارا را به بردگی بکشانند.

سیاست غایی ما این است: در روشنی این که با موجودیت شبکه کاملی از کشورها زیر درفش واحد فدرال برادرانه، مرزها میان آن ها نباید پاسگاه های گوناگون مرزبانی، دژها و... داشته باشد. ما می پنداریم که باید به نگه داشتن ارتش، که چیزی جز گرفتن مالیات از مردم و گرفتن فرزندان، پدران، برادران و شوهران شان نیست، پایان داده شود.

به جای ارتش، برای حفظ نظم در کشور، نیروهای پاسبانی شبه نظامی (ملیشه یا میلیسیا) دائمی از میان شهروندان ایجاد گردد و هر فرد واجد شرایط برای انجام مکلفیت های پاسداری داخلی کشور به صفوف شبه نظامیان (ملیشه) ملکی برای حفظ نظم عامه کشور بپیوندد.

### **7. در زمینه آموزش توده ها و ترویج اندیشه های ما:**

نبود مدارس در کشور ما، عامل اصلی بیسوادی و بیفرهنگی<sup>639</sup> برادران ما است، چیزی که دلیل فقر فرهنگ ملی ما و همراه با آن تراز پایین آموزش و پرورش برادران ما می باشد و از همین رو، ما، کارگران، دهقانان و نادارترین مردم اوغانستان نخستین وظیفه خود را مبارزه به خاطر آموزش و پرورش عمومی مردم می دانیم.

بایسته است تا در همه شهرها و روستاها به زود ترین فرصت ممکنه مکاتب ابتدایی باز شود- جایی که در پهلوی علوم دینی، همه علوم معاصر درس داده شود. به دلیل این که دولت کنونی کشور ما با به این امر توجه نموده است، ما با همه توان و نیرو نباید فرصت را از دست بدهیم و برای جستجوی آموزگاران در میان خود جانفشانی نماییم تا امر معارف (آموزش و پرورش) برادران ما به طور کامل در دست ما باشد.

برای تسهیل امر سوادآموزی، ما باید به تبلیغات اشتهارات برای پیاده ساختن قواعد نوین نگارشی (املا و انشاء) در همه مدارس ما پردازیم.

ما با تسهیل امر آموزش و پرورش با نیروهای خودی، انسان های نیرومند، با ایمان قوی به صلح و برادری واقعی توده ها می سازیم.

اقتدار و آینده روشن در گرو دانش است.

<sup>639</sup>. منظور از ضعف فرهنگی است.- گ.

## ملاحظات

همراه این یادداشت، برنامه حلقه انقلابی اوغانستان در هرات را گسیل می دارم و فیصله شما را در زمینه در هماهنگی با دفتر ترکستان کمینترن خواستار هستم. کار انقلابی برای نخستین بار از سوی من آغاز شد. آن هم با جستجوی کسان آگاه و برخوردار از احترام در میان همه لایه های جامعه و دارای پیوندهای گسترده هم در میان محافل نظامی و هم غیر نظامی هرات. آدم هایی بیخی قابل اعتماد و باورمند (ایدئولوژیک) که آگاهانه زندگی خود را در معرض خطر قرار داده اند.

پیش از ترک هرات، برای پیشبرد کار به دسترس آن ها پول گذاشتم که به طور موقت، تا دریافت رهنمود از من باید با آهنگ کندی و همانا با راه اندازی کار فرهنگی و روشنگرانه-آموزشی، جلب آموزگاران بومی [در] مدارس ابتدایی تازه گشایش یافته، با تشکیل گروه های جداگانه کوچک انجام یابد.

از این نامه سربسته ارائه شده بررسی حوزه هرات شما در می یابید که گسترش کار انقلابی در میان سازمان های کارخانه یی هرات، دادن رنگ و بو و انگیزه های سیاسی از راه تبلیغات در میان ارتش ناراضی، از راه جذب کارمندان و... بی تردید ثمرات موفقیت آمیزی می دهد.

با توجه به موارد یاد شده در بالا، خواهش می کنم مساله را به طور اصولی حل کنید که آیا ما باید کار انقلابی را [انجام بدهیم و یا نه و اگر بله، آن را -گ.] چگونه پیش ببریم؟

اجازه بدهید دیدگاه خود را ابراز بدارم: ما نباید از پیشبرد کار انقلابی انصراف نماییم. زیرا این کار به دیپلماسی ما مزاحمت نمی کند. می توان گروه انقلابیون بخارا را با گروه هرات پیوند داد و بخیه زد و وظیفه پیوندزنی را به کسان کاملاً قابل اطمینان سپرد.

نماینده با صلاحیت کمیساریای خلق در امور خارجی  
جمهوری فدراتیف سوسیالیستی اتحادی آسیای میانه روسیه شوروی

بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند 495،  
پرونده ویژه 154، کارتن 98، برگ های 70 - 72

## پیوست شماره 4

### خطاب به باشندگان شمال افغانستان<sup>640</sup>

از مدت شش ماه بدین سو، کشور ما از دست بچه سقاء، سران شیخ های رهزن<sup>641</sup> و سید حسین در شعله های آتش خانه جنگی می سوزد و خون پدران، برادران و فرزندان ما به زمین ریخته می شود.

پیش از این بریتانیایی ها چند بار کوشیده بودند کشور ما را اشغال نمایند. اما به لطف قهرمانی و یگانگی باشندگان افغانستان، تا کنون با سر افگندی و شرمساری به این دلیل شکست خورده اند که در میان ما خاینان و میهن فروشان وجود نداشت.

حالا بچه سقاء و سید حسین در نقش خائنان به کشور و چاکران و نوکران بریتانیا ظاهر شده اند. اما چنانی که در گذشته خود انگلیسی ها نتوانستند، این بار هم نوکران آن ها نمی توانند با سخنان نادرست و دروغین و فریب کشور ما را به مستعمره بریتانیا مبدل بسازند.

مناسبات ما با روس ها طی همه سال های استقلال ما هیچگاهی بر هم نخورد است. روسیه نخستین کشوری بود که استقلال ما را به رسمیت شناخت. آن ها نخستین کسانی بودند که بی آایشانه با دانش خود به یاری ما شتافتند و از صمیمانه مایل اند به ما

---

<sup>640</sup>. نویسنده کتاب در باره این که این اعلامیه از سوی چه کس یا چه مرجعی و در کدام تاریخ پخش شده بود، چیزی نیاورده است. با این هم، از روی متن اعلامیه می توان گمان زد که باید یا از سوی خود امان الله خان و یا هم از سوی دولت او و یا هم هوادارانش در هنگامی که امیر حبیب الله کلکانی بر تخت شهریاری کابل نشسته و امان الله خان در قندهار به کرسی انتظار بازگشت به کابل نشسته است، پخش شده باشد. -گ.

<sup>641</sup>. منظور از سران خاندان مجددی است. -گ.

کمک نمایند تا رفاه کشور خود را بالا ببریم و اقتصاد خود را بهبود ببخشیم.

... ما بدین وسیله مسوولانه در برابر همه مردم اعلام می کنیم که کماکان تا بازنگری همه مالیات ها که با هدف کاهش این بار سنگین در نظر گرفته شده است، در جریان سال همه مالیاتی که از مالک ها به سود دولت گرفته می شد، کاملاً لغو می گردد و مالیه پرداختی دهقانان به نیم کاهش داده می شود و نیز مالیات بر سوداگران، دو بار پایین آورده می شود تا این گونه به مردم برای رهایی از شر خشونت ها و تاراجگری های بچه سقاء و آدم های او کمک شود.

در آینده، این مالیات ها باید تنها به آن اندازه که سنت های ملی ما و اسلام آن را در نظر گرفته است و تنها با موافقت و رضایت همه لایه های باشندگان کشور ما گرفته شود.

آن چه مربوط به مالکان شورشی می گردد، در صورت عدم تابعیت از دولت امان الله خان، زمین های آن ها ضبط و به دهقانان داده خواهد شد.

... ما فرزندان میهن خود را صرف نظر از این که چه زبانی دارند و از کدام قوم و قبیله و خاندان اند، به اتحاد فرا می خوانیم تا کشور از تباهی نجات ببخشیم. ما تردید نداریم که شما به سوی ما خواهید آمد تا همراه ما گذشته را فراموش کنیم. از آیین، باورها، آزادی، تمامیت ارضی و استقلال کشور خود و آینده روشن خود دفاع کنیم.

بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، دبیرخانه قره خان، پرونده ویژه 12، کارتن 71، پوشه 75، برگهای 40-42

## پیوست شماره 5

### تزاها در باره افغانستان (پیوست گزارش رفیق سوکولسکی تاریخی 4 اکتبر 1919) حرمانه

#### 1. اهمیت جهانی رویدادهای افغانستان:

رویدادهای افغانستان - مرحله نوی در تاریخ توسعه افغانستان است. وضعیت حایل (بوفر) این کشور میان دو نظام اقتصادی و سیاسی متضاد (شوروی و انگلستان) [می تواند-گ.] تغییرات احتمالی یی را در توازن نیروها در خاور [به بار بیاورد.-گ.]

#### 2. چشم انداز توسعه رژیم امان الله:

توسعه مستقل سرمایه داری افغانستان در عهد (دوره سوم) - توهم زیانباری است: افغانستان می تواند یا به عنوان یک مستعمره (و یا نیمه مستعمره) سرمایه بریتانیا و یا در چهار چوب شوروی توسعه یابد. تفاوت های اصولی یی میان گروه های به رهبری امان الله خان و نادر خان دیده نمی شود.

#### 3. جنبش حبیب الله [کلکانی-گ.] و چشم انداز توسعه آتیه این جنبش:

پویاترین مشارکت توده های گسترده دهقانی (دهقانان بی زمین و کم زمین) در مبارزه مسلحانه به هواداری از حبیب الله - از برجسته ترین ویژگی های این جنبش است. دلایل: ناخشنودی گسترده توده های دهقانی از رژیم امان الله که گواهِ بر موجودیت [چالش های-گ.] عمیقاً به پختگی رسیده در [جامعه-گ.] کشاورزی کشور است. این دومی [چالش ها]-گ.] زمینه اجتناب ناپذیری برای انقلاب دهقانی آینده در افغانستان است، که بر ضد بهره کشی تاراجگرانه هم فئودال ها و هم سرمایه تجاری، متوجه است که با هم در هم آمیخته اند. انقلاب دهقانی در افغانستان - گره انقلاب آینده دهقانی در خاور در کل است.

جنبش حبیب الله، بی آن که به کدامین پیمانۀ مسالۀ کشاورزی را در افغانستان حل نماید، با آن هم برخی داده های مثبت برای تعمیق آتیه جنبش دهقانی در کشور را دارا می باشد که درست ماهیت مترقی جنبش که کنون از سوی حبیب الله رهبری می شود، در همین است. با این هم، واقعیت های افغانستان احتمال متحول شدن به روند مبارزه آتیه، ماهیت مترقی جنبش دهقانی به نقطه مقابل را منتفی نمی داند - به یک جنبش ناب واپسگرا که می تواند افغانستان را برای چندین دهه به عقب بیندازد.

مانع جدی برای چنین تحولی ارتجاعی- شوروی است.

#### 4. ویژگی های افغانستان شمالی و جنوبی:

افغانستان یکپارچه (واحد و متحد)، چه از دیدگاه جغرافیایی، چه از دیدگاه تبارشناسی و چه از دیدگاه اقتصادی؛ افسانه یی بیش نیست.

#### 5. خصوصیات ویژه رویدادهای افغانستان:

- کشاکش های گروه های اجتماعی و درگیری های تباری- در دو مرحله.
- عوامل پشتیبانی فعال افغانستان شمالی از حبیب الله.
- لغزش های تاکتیکی و سیاسی امنیست ها
- لغزش های غلام نبی (چرخه).
- برانگیختن کشاکش های تباری- تاکتیک و استراتژی نادر خان.

#### 6. چشم انداز جنگ داخلی در افغانستان:

چهار گزینه:

- افغانستان در چهار راه برخورد منافع شوروی و بریتانیا
- نقش امپریالیسم انگلیس در مبارزه در برابر جنبش به رهبری حبیب الله.
- نادر خان- دست نشانده امپریالیسم بریتانیا است.
- ناممکن بودن متحد کردن کل افغانستان تحت حاکمیت حبیب الله و امکان واقعی فروپاشی افغانستان به چند پارچه و انتقال مبارزه به قلمرو افغانستان شمالی

#### 7. مشی «نشانه گیری از راه دور» و سیاست «عطسه زنی فروتنانه»:

- ارزیابی «راستگرایانه» نقش های شوروی و امپریالیسم بریتانیا در خاور
- «لشکر کشی به هند» از دید فرصت طلبان (اپورتونیست ها).
- نتیجه گیری ها:.....
- ملاحظات:
- با مداد (قلم پنسل) : از رفیق ماتوویف- دبیر پیشین سرکنسولگری در مزار شریف دریافت شد.

بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 151، برگ 283.



## پیوست شماره 6 خیلی محرم در باره ارزیابی جنگ داخلی در افغانستان

### کاملاً سری یادداشت گزارشی

#### I- دلایل سرنگونی امان الله خان:

1-... افغانستان، پیوندگاه و گرهگاهی در زنجیره همبسته آماده سازی جنگ در برابر شوروی است و رویدادهای اخیر این کشور بندی از این زنجیره است که معرف تلاش برای منزوی کردن شوروی، وارد آوردن ضربه از سوی خاور و کوششی است برای این که در صورت درگیری، جنگ جبهه اضافی یی را در برابر آن گشود.

رویدادها در افغانستان پیامدهای بسیار سنگینی را به همراه داشته است. شوروی از هند، درست در هنگامی که در آن کشور پیکار بزرگ انقلابی به جوش و خروش و پختگی رسیده است، جدا شده است. افغانستان دیگر به بازی نمودن نقش پوشش برای مرزهای آسیای میانه شوروی که در دوره امان الله به سختی، افتان و خیزان و کجدار و مریز بازی می کرد، پایان داده است.

همه تلاش ها در طول جنگ داخلی برای احیای دوباره قدرت امان الله و این گونه، احیای دوباره وضعیت پیشین و شرایط داخلی و بین المللی افغانستان، با ناکامی رو به رو شده اند. بایسته است به جمع بندی آنچه که در افغانستان رخ داده است، پرداخت و وظایف اصلی را در پیوند با وضعیت دگرگون شونده برجسته ساخت.

2- از چشم انداز مبارزه میان امپریالیسم و دولت شوروی، روی کار آمدن دولت مستقل ملی در افغانستان در سال 1919، در سیمای امان الله خان، سیاست های حمایت شوروی از وی را تا همین اواخر، توجیه می کنند. این مشی که هنوز در 1919 از سوی ولادیمیر ایلیچ لنین نشاندهی شده بود، بیخی موجه بوده است، چون موجودیت افغانستان مستقل در دروازه های متصرفات انگلیس در هند، به گونه عینی به تضعیف نفوذ انگلیس در سراسر خاورمیانه و در نتیجه به بالاروی اعتبار و اهمیت شوروی انجامیده بود. درست همین وضعیت (سیاست خارجی امان الله خان)، احساس همدردی شوروی را نسبت به او بر می انگیخت.

اما مشی مستقلانه دولت امان الله که در مرحله نخست توسعه خود (در سال های 1919-1924) بیشتر قاطعانه و طی دوره آخر (در سال های 1925-1918) کمتر قاطعانه بود، با

سیاست بس گمراه شده و لغزش آمیز در مدیریت داخلی همراه بود.

پیشتر از همه، امان الله خان، وظیفه اصلی- خلع سلاح واپسگرایان فئودالی را برآورده نساخت و با این کار زمینه یورش آن ها را در برابر خود فراهم آورد و مهم ترین چیز- امان الله دهقانان را با سیاست ضد دهقانی مالک ماآبانه اشدر برابر خود شوراند. همین موضوع هم دلیل بهره برداری روحانیون و حتا سازمان ضد اطلاعات بریتانیا از جنبش دهقانی چونان نیروی فیزیکی برای سرنگونی امان الله (در مرحله نخست مبارزه در برابر او تا گریز وی) گردید.

3- عدم پیگیری در مبارزه با فئودال ها و روحانیون و سیاست ضد دهقانی به ویژه در گام نخست برخاسته از سرشت طبقاتی دولت امان الله بوده است که دولت بخش متری مالکان (در گام نخست افغان [پشتون]-گ.) شمرده می شد که همزمان بر اتحاد با بورژوازی جوان بازرگانی- ربا خور افغان تکیه داشت.

دولت امان الله خان، کل نظام انباشت [سرمایه-گ.] اولیه [دولت-گ.] خود را در گام نخست بر تاراج رهنزانه دهقانان و بینوایان شهری استوار ساخته بود. این انباشت تبهکارانه [سرمایه-گ.] در مسیر تقویت پیوسته افزایش بار مالیاتی در کشور روان بود که همه سنگینی خود را به دوش نادار ترین دهقانان و بینوایان شهری می گذاشت. از 1919 تا 1928، مالیات به گونه میانگین 350-400 درصد افزایش یافته بود. مالیات نقدی جایگزین مالیات طبیعی شد، که شدت آن با بی ارزش شدن پول [در اثر تورم-گ.] بیشتر می شد. در فرجام، بار گران افزایش هزینه ها، انحصاری شدن [شماری از کالاهای اولیه-گ.] و... بر دهقانان نادار و بینوایان شهری گذاشته شده بود.

افزایش مالیات ها به گونه چشمگیری بردگی دهقانان را از سوی تاجران و ربا خواران سرمایه افزایش می داد. همچنین وابستگی آن ها از زمینداران بیشتر می شد... دولت حتا به عمد به غصب زمین های دهقانان از سوی زمینداران مساعدت می کرد و نیز زمین های ضبط شده از سوی دولت را (با فروش آن ها با شرایط سهل) به مالکان می داد. در واقع، امان الله خان با زمینه سازی برای اسارت دهقانان از سوی زمینداران و سرمایه بازرگانی و ربا خوار وابسته به آن، حتا تلاش هم نمی ورزید به پیمانہ جدی به توسعه عمومی اقتصاد دهقانی، دست کم در چهارچوب امکانات «بورژوازی ملی» (کارهای آبیاری، اقدامات کشاورزی و...) دست یازد.

این گونه، همه اصلاحات امان الله خان در نهایت با هزینه دهقانان انجام می شد. دهقانان از اصلاحات امان الله تنها افزایش ستم و بیشتر شدن اسارت مالک را نصیب می شدند. همه این ها با هم موجب [آغاز شدن-گ.] مبارزه دهقانان در برابر امان الله خان گردیدند.

امان الله خان هیچ درسی از شورش های دهقانی نیاموخت (سر از سال 1923 نه شورش بزرگ دهقانی رخ داده بود).

او با پیش بردن مشی تاراج دهقانان و با عقب نشینی پیوسته در برابر نیروهای واپسگرای کشور، نفوذ آن ها را در میان توده های وسیع دهقانان افزایش می بخشید. افزون بر این، امان الله به اندازه کافی در سیاست های دوستانه نسبت به شوروی پیگیر نبود. همه این ها سرنوشت او را تعیین نمودند- نخست در کابل و سپس هم در قندهار و همین موضوع او را کنون در ایتالیا مهمان ناخوانده کرده است.

## II. وضعیت در افغانستان پس از گریز امان الله:

3. دولت امان الله خان از سوی این نیروها سرنگون گردید: (آ) دهقانان، که رهبری آن ها به دلیل سهل انگاری و بی پروایی کامل سازمان های انقلابی، به دست روحانیت واپسگرا و به ویژه روحانیون دونپایه و بخشی از اربابان افتاده است. (ب) اربابان ارتجاعی و روحانیون واپسگرا که جنبش را رهبری می کنند.

(پ) امپریالیسم بریتانیا، که دو نیروی برشمرده در بالا را برای سرنگونی امان الله و برای برهم زدن نفوذ شوروی و برای ایجاد یک دولت وابسته به انگلستان استفاده نمودند.

4. جنبش دهقانی که در راس آن بچه سقاء- تاجیک تبار برخاسته از اقلیت تباری فرودست زیر ستم قرار گرفته است، جنبش دهقانی نمادینی است مانند همه جنبش های خودجوش، ناآگاهانه و پراکنده دهقانی که با عناصر انقلابی به هم بخیه خورده و با جنبش ارتجاعی با شعارهای انقلابی و با خواست های واپسگرایانه گره و پیوند خورده است.

جنبه های انقلابی حرکت این است که متوجه اهداف زیر می باشد:

- 1) سرنگونی حاکمیت اربابانه امان الله خان؛
- 2) نابودسازی قسمی فرمانفرمایی بوروکرات های پیشین (بخشی از کارمندان پیشین- به خصوص بلندپایه برکنار شده اند)؛
- 3) کاهش مالیات (تعویض مالیات نقدی به مالیات طبیعی، بخشودن پرداخت های معوق)
- 4) نابودسازی ارتش منظم اربابی در حال ایجاد (جلب به خدمت سربازی به جای سازمان قدیمی قبیله یی سپاهیان)؛

5) از میان بردن ظلم و ستم بر اقلیت های تباری باشند شمال از سوی اربابان حاکم افغان [پشتون]-گ. ] (به قدرت رسیدن تاجیک ها)؛

6) مبارزه با امپریالیسم به گونه بس گنکی تنها در مطالبه اخراج اروپایی ها [از کشور] بازتاب یافته است.

جنبه های ارتجاعی جنبش به شرح زیر است:

1) به جای یک پادشاه خودکامه (امان الله خان سرنگون شده)، شاه خودکامه دیگری را نشانده اند (بچه سقاء- حبیب الله خان)؛

2) همه اصلاحات مترقی امان الله خان لغو گردیده است؛

3) قدرت به روحانیت باز گشته است؛

4) با غیر از تنها بخشی از املاک اربابان افغان [پشتون]-گ. ] سایر زمین های مالکان دست نخورده مانده است؛

5) دستگاه حاکمیت دولتی تا حد زیادی حفظ شده است؛

حکومت بچه سقاء با روی دست گرفتن تدبیرهای برشمرده انقلابی، با بهره گیری از ناخشنودی دهقانان از اصلاحات امان الله، که همه بار سنگین آن بر دوش کشتکاران قرار داشت، در مرحله نخست جنبش، پشتیبانی گسترده توده های برزگر و روستایی را به دست آورد...

با این هم، دولت بچه سقاء، که به طور مستقیم با روحانیت و حتا با بخشی از زمینداران و افسرگان پیوند داشت، قادر به انجام وظیفه اصلی پیشروی انقلاب دهقانی افغانستان، یعنی مصادره همه زمین های اربابان و روحانیون و صرفا پاکسازی بقایای فئودالیسم نبود.

بچه سقاء با گرفتن موضع میانه بین انقلاب روستاییان و ارتجاع مذهبی- فئودالی، بالاتر از اقدامات نیمکاره آن هم انجام شده از روی بی میلی در زمینه بهبود وضعیت دهقانان، کاری نمی تواند انجام دهد. این درست همان چیزی است که از پیش بی ثباتی و لرزانی دولت بچه سقاء را تعیین می کند.

او با رفتن به پیشواز خواست های دهقانان، به گونه اجتناب ناپذیری متحدان خود را از جمع روحانیت ارتجاعی و فئودال در برابر خود بر می انگیزد. همچنین هرگاه جانب روحانیت را بگیرد، همین گونه دهقانان را دشمن خود خواهد گردانید.

بچه سقاء تا زمانی بر سر قدرت می ماند که یکی از دو طرف درگیر برنده نشود- یا ارتجاع فئودالی، یا انقلاب دهقانی. احتمال بریدن آشکار بچه سقاء از دهقانان و پیوستن کامل او به اردوگاه ارتجاع هم هست.

به قدرت رسیدن بچه سقاء زمینه را نه برای کند ساختن مبارزات دهقانی؛ بل برعکس برای تشدید آن فراهم می سازد. به

قدرت رسیدن او زمینه را برای مبارزه به خاطر توسعه آتیه و تعمیق انقلاب دهقانی می سازد.

5. ارتجاع در سیمای فئودال ها و روحانیت، از جنبش دهقانی برای سرنگونی دولت امان الله خان، که از حاکمیت زمینداران مترقی (متکی بر بازرگانان پیشرو و بورژوازی اربابی)، نمایندگی می کرد؛ بهره گرفت. با این حال، بچه سقاء مهره کمتر پذیرایی برای ارتجاع مذهبی- فئودالی است. دست کم، حاکمیت او تافته یی از روحانیت و فئودال ها- به خصوص افغان ها [پشتون ها]-گ. یی بالا دست در گذشته است که اکنون دیگر در شمال آغاز به گرفتن زمین ها از آنان و سپردن این زمین ها به آدم های خود نموده اند.

ارتجاع فئودالی کنون دیگر به دنبال مهار کردن آن نیروی دهقانی است که خود برای مبارزه در برابر امان الله خان آن را برانگیخته بود. درست این همان چیزی است که باعث به میدان آمدن محمد نادر خان- یکی از درخشان ترین چهره های افغانستان واپسگرا گردیده است. نادر خان پیشاپیش بزرگترین اربابان فئودال و روحانیون عالی (با متحد ساختن بخشی از قبایل پتان جنوب و جنوب خاوری کشور) می آید...

نادر خان، با دیدن چندین شکست پی در پی از سپاهیان بچه سقاء در ماه های اخیر، پیوسته مورد پشتیبانی مالی محافل ارتجاعي روحانیون مسلمان در هند- این عوامل نمایان اجنتوری امپریالیسم بریتانیا در افغانستان، قرار دارد. او تنها از هند است که نیروی رزمی و منابع مالی برای ادامه مبارزه با سپاهیان پیروزمند بچه سقاء به دست می آورد.

6. امپریالیسم بریتانیا از جنبش دهقانی و جنبش روحانیون و فئودال ها برای سرنگونی دولت امان الله بهره برداری کرد. هر چند هم، حکومت... بچه سقاء بسیار کم دلبخواه امپریالیسم انگلیس است، با این هم، آن کشور با در نظر داشت قدرت واقعی او، راه ها را فرا روی خود نمی بندد تا در صورت ناگزیری از آن به سود خود بهره گیرد.

از همین رو هم است که انگلستان، ضمن این که تلاش می ورزد از هر زمینه یی برای در انداختن بچه سقاء با شوروی سود بجوید، در عین زمان، تنها از طریق سازمان های مسلمان هند از جنبش نادر خان پشتیبانی و به شدت او را با پول و سلاح تقویت می کند.

انگلیس همه اقدامات بایسته را برای متحد کردن افغانستان زیر حاکمیت نادر خان انجام می دهند. چشم انداز پارتیشن افغانستان به بخش شمالی (متشکل از اقلیت های تباری کشور) و

بخش جنوبی (با قبایل پتان)، کمتر به میل آن است. چون چنین تجزیه یی بخش شمالی آن را ناگزیر زیر نفوذ مستقیم شوروی در خواهد آورد.

### III. وظایفی که بایست در افغانستان حل کرد:

7. در عرصه سیاست خارجی شوروی بایسته است: (آ) به هرگونه تلاشی برای بازگرداندن حکومت امان الله خان، با شردن حاکمیت او چونان مرحله گذشته یی در تاریخ افغانستان پایان بخشید. (ب) اتخاذ همه تدبیر بایسته برای جلوگیری از پیروزی نادر خان، که روی کار آمدن او می تواند به معنای تحکیم بلافصل نفوذ بریتانیا در افغانستان بر شالوده پیروزی ارتجاع فئودالی با همه پیامدهای ناشی از آن برای شوروی باشد. (پ) حکومت بچه سقاء را برای مبارزه پیروزمندانه در برابر نادر خان و درکل ارتجاع فئودالی به رسمیت شناخت. (ت) از فرصت به دست آمده از این طریق برای گسترش کار داخلی در افغانستان بهره برداری نمود.

بچه سقاء کنون با دشواری های بزرگی به علت کمبود مهمات و پول...رو به رو است. امکان آن منتفی نیست که به محض این که انگلستان از ضعف او مطمئن گردد، با اقدام صرفا نظامی از خارج او را بر اندازد. انگلیس تلاش می ورزد برای چندی از او برای مبارزه با شوروی بهره برداری نماید تا این که هنگامی که زمینه فراهم گردید، او را از راه کودتای داخلی سرنگون نماید.

خود داری پیوسته شوروی از حمایت بچه سقاء می تواند او را با توجه به وضع دشوار و سنگینش به تن دادن به خواست های انگلیسی ها و او دارد (برخی از نشانه هایی چنین چیزی از همین اکنون هویدا است) که در نتیجه استقلال افغانستان از انگلیس پایان خواهد یافت- با همه پیامدهای ناشی از این کار برای آبرو و حیثیت شوروی در سراسر خاورمیانه.

روشن است به رسمیت شناختن حکومت بچه سقاء به هیچ رو به آن معنا که در دوره امان الله خان بود و نیز دست شستن از کار داخلی برای تدارک ایجاد چنان حکومتی، که با منافع واقعی افغانستان و در گام نخست توده های دهقان آن، و نیز با منافع شوروی سازگار باشد؛ نیست.

8. از طریق کار سازمان های مربوطه سیاسی بایسته است: (آ) برداشتن گام هایی در راستای ایجاد سازمان های مربوطه از بخش های انقلابی بینوایان شهری و دهقانان؛ (ب) آغاز به روشنگری سامانند در میان توده های نادار شهری و روستایی مبنی بر این که، دولت بچه سقاء نمی تواند نیازهای

راستین آن ها را برآورده سازد و سیاست او تنها راه را برای پیروزی ارتجاع فئودالی هموار می گرداند.

باید کارهای زیر را توضیح داد:

(1) مبارزه برای آزادی ملی در برابر امپریالیسم انگلیس و برای اتحاد با شوروی؛

(2) گسستن راستین انقلابی زنجیرهای اسارت فئودالی در روستاها با مصادره همه زمین های مالکان و... و نابودسازی همه اشکال وابستگی به زمینداران و روحانیت (اجرای همه این ها از پایین از طریق ایجاد کمیته های دهقانی)؛

(3) حل مساله ملی بر پایه حق تعیین سرنوشت همه اقلیت های تباری؛

(4) رهایی باشندگان نادار شهری از بند سرمایه بازرگانی و رباخوری؛

(5) تاسیس جمهوری توده یی با دولت انقلابی در راس آن- تنها دولتی که می تواند همه نیازهای برشمرده در بالا را برآورده بسازد.

9. همه بندهای بازتاب یافته در یادداشت دست داشته تنها ابتدایی بوده و و بار کلی دارند و بایسته است همه این مسائل در نهادها و سازمان های مربوط پیگیرانه بررسی گردد.

پژوهشکده بین المللی کشاورزی  
بخش خاور

بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری برای افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 67، پوشه 151، برگ های 184

- 191

## پیوست شماره 7

**یادداشت گزارشی دبیرخانه خاور کمیته اجرایی کمینترن در باره  
وضعیت در افغانستان**

**تدوین شده بر پایه مصوبه کمیسیون سیاسی کمیته اجرایی  
کمینترن برای دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست سراسری  
روسیه**

پشتیبانی شوروی از امان الله خان بیخی موجه بوده است. چون موجودیت افغانستان مستقل در آستانه دروازه های بریتانیا در هند، به تضعیف نفوذ امپریالیستی بریتانیا در سراسر خاور میانه و این گونه به تقویت شوروی می انجامد.

جنبش اقلیت های تباری از یک سو و دامنه گسترده جنبش دهقانی و حتا قبایل افغان، از سوی دیگر در برابر بهره کشی فئودالی- ربا خوار و توطئه های امپریالیسم بریتانیا در برابر سیاست خارجی مستقل افغانستان از سوی دیگر منجر به گریز امان الله خان از کشور گردید.

جنگ دو ساله، که با به قدرت رسیدن امیر کنوفی نادر خان به پایان رسید، به گونه شایان توجهی وضعیت امر را در افغانستان از دیدگاه روابط با شوروی تغییر داد.

امیر کنونی افغانستان- نادر خان کابل را در اکتبر 1929 با حمایت مستقیم انگلیسی ها گرفت. نیروهای قبيله یی نادر خان آشکارا از سوی دولت هند بریتانیایی در سمت هندی مرز تشکیل و تسلیح گردیدند. کابل از سوی مسعودها و وزیری های آورده شده از نوار شمال باختری هند اشغال شد.

همه مطبوعات انگلیسی و هندی- بریتانیایی از روز نخست به قدرت رسیدن نادر خان، آشکارا او را چونان یک «متحد وفادار و همسایه بی نظیر» که به طور منظم و به موقع در باره اقدامات و نیت احتمالی دولت روسیه به اطلاع حکومت انگلیس (لرد کثرو- سفیر پیشین بریتانیا در پاریس) رسانده بود، ارزیابی می کنند.

امضای سازشنامه [میان هند بریتانیایی و نادر خان-گ.] در زمینه کمک های نظامی و مادی، که بر پایه آن نادر خان از انگلیس 20.000 میل تفنگ (13.000 میل آن تا کنون دریافت شده است) و 400.000 پوند استرلینگ به دست خواهد آورد و پذیرفتن این



تعهد از سوی افغان که با همه اقدامات با جنبش های ضد انگلیسی در میان قبایل مبارزه کنند- در کل نشان می دهند که امپریالیسم بریتانیا در سیمای نادر خان، «متحد وفادار»ی را برای تبدیل ساختن افغانستان به تخته خیز در برابر شوروی و تقویت جایگاه خود در انقلاب رو به جوش و خروش هند پیدا نموده است.

درخشانترین پویایی نادر خان به عنوان ابزار دست امپریالیسم بریتانیا، در هنگام خیزش قبایل افغان در نوار شمال باختری (هند) در برابر متصرفات بریتانیایی پدیدار گردید. نادر خان هر آن چه را که در توان داشت انجام داد تا به سپاهیان انگلیسی- هندی در سرکوب خیزش کمک نماید و نمایندگان قبایل شورشی یی که برای دریافت کمک نزد او آمده بودند، با از دست باور به کمک از سوی حکومت کنونی به صفوف شورشیان باز گشتند.

گذشته از این، نادر خان، به مناطق شورشی فرمان هایی را فرستاد که در آن ها قبایل به توافق در خدمت امپریالیسم انگلیس فرا خوانده شده بودند و آن ها را با ترسانیدن از مجازات های سخت، از خیزش در برابر بریتانیا هشدار داده بودند. به استناداران ولایات جنوبی دستور داده شد با پیگرد رهبران شورشیان، آن ها را بازداشت و از پیوستن گروه های داوطلب (خودجوش) به شورشیان از جمع قبایل افغان جلوگیری کنند و چیزی که به خصوص مهم است به نیروهای انگلیسی و هندی اجازه داده شده بود تا به حساب شورشیان در خاک افغانستان رسیدگی کنند. امپریالیسم بریتانیا با دست های نادر خان، همچنان قبایل ارتجاعی شمال باختری هند را مسلح ساخته و کماکان به مسلح ساختن آن ها به مقصد در هم کوبیدن شورشیان مخالف امپریالیسم بریتانیا ادامه می دهد.

هندرسون- وزیر خارجه حکومت «کارگر» و بن نیو دنوکارتنو- وزیر در امور هند، بارها در مجلس عوام اظهار داشته اند که نادر خان همسایه بیخی قابل اعتماد و دوست هند است.

بریتانیا به نادر در ازای خدمات ارائه شده از سوی او «سکه با ارزشی» می پردازند. نادر خان که با نیروی سپاهیان خود توان سرکوب جنبش دهقانی و جنبش اقلیت های تباری زیر ستم در درون کشور را ندارد، برای دریافت کمک به دولت هند بریتانیایی رو می آورد. چنین چیزی در هنگام خیزش کوهستان در دسامبر 1929 رخ داده بود. عین چیز هنگام شورش دهقانی بزرگ در کوهدامن در اگست 1930 تکرار شد. حکومت هند بریتانیایی دسته های مسلحی را از نوار شمال باختری هند در اختیار نادر خان برای سرکوب قیام گذاشت و تنها با کمک بریتانیا موفق به سرکوب شورش مداوم دهقانان در برابر خود گردید.

دولت نادر به دستور انگلیسی ها با شیوه های گوناگون به حساب آن عده رجال ناسیونالیست دولت امانیستی، که برای استقلال افغانستان در برابر امپریالیسم بریتانیا مبارزه می کردند و می کنند، (مانند ولی خان و دیگران، که در عرصه سیاست خارجی به دوستی با شوروی مایل بودند) رسیدگی می کنند.

آن چه مربوط می گردد به آن عده از رجال و وزیران دولت امان الله، که با انگلوفیلی (انگلیسی دوستی) و سویتو فوبی (شوروی ستیزی) خود شناخته شده و بنام بودند- به امر رهبری کشور به عنوان مقامات مسوول دولت جذب شده اند. افزون بر انگلیس، نادر به منظور مبارزه با جنبش های روز افزون دهقانی و ملی، در آغاز سعی در برپایی پیوندهای دوستانه با رهبران باسماچی ها- به ویژه با امیر پیشین بخارا نمود. مگر، رویدادهای در حال توسعه در شمال افغانستان، که ادامه جنبش سقاوی شمرده می شوند، رهبران باسماچی ها را در نبود رهبری دیگر در راس جنبش بالا کشیدند و تکیه نادر بر باسماچی ها غیر واقعی از کار برآمد.

تسلیم شدن کامل نادر در برابر حکومت انگلیس منجر به از دست رفتن آن موقعیت نمایندگان شوروی گردید که در قبال ارتش، نیروی هوایی و... افغانستان داشتند و دیگر چنین امتیازی به شکل آشکار یا پنهان به انگلیسی ها داده می شد.

همه این داده ها گواه بر آن اند که :

(ا) نادر یکسره به انگلیسی ها تسلیم شده است.  
(ب) افغانستان را در اوضاع کنونی، دیگر نمی توان به عنوان یک کشور حایل (بوفر) میان شوروی و امپریالیسم بریتانیا ارزیابی کرد.

(پ) از سوی حکومت نادر، کشور بیشتر و بیشتر و به گونه فزاینده به تخته خیز امپریالیسم بریتانیا در برابر شوروی تبدیل می گردد.

(ت) نادر سیاست آشکارا خصمانه یی را نسبت به شوروی پیش می برد.

(ث) همه این ها تهدید جدی یی تبدیل شدن افغانستان به پایگاهی برای اقدامات نظامی و خرابکارانه در برابر مناطق اصلی پنبه خیز شوروی در صورت مداخله را به دنبال دارند.

(ج) موقعیت ما در افغانستان تا جایی تضعیف شده و تا جایی از دست رفته است.

(چ) موج شورش های دهقانی و جنبش های اقلیت های تباری، به ویژه در بخش شمال افغانستان تهدید جدی یی را برای دولت نادر می سازد و چونان نیروی واقعی یی است که می توان در مبارزه در برابر نادر خان- این عامل انگلیس بر آن تکیه زد.

همه این ها، زمینه ساز لزوم ریختن هسته انقلابی دهقانی در درون افغانستان اند که می تواند مبارزه دهقانان برای استقلال افغانستان در برابر امپریالیسم انگلیس و حکومت نادر خان را رهبری نماید.

پایگاه جنبش دهقانی در افغانستان، به خصوص در بخش شمالی آن با باشندگان اقلیت های تباری (تاجیک ها، ازبیک ها، و...) هست. برخی از رهبران جداگانه این جنبش همین اکنون برجسته شده اند که باید آن ها را با هم متحد گردانید. برای شان چهارچوب های بایسته، شعارها و... را داد و این گونه، گام های نخست را به سوی پی ریزی **حزب انقلابی خلق افغانستان** برداشت.

ششم ماه مارچ 1931

بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند 495، پرونده ویژه 154، پرونده 461، برگ های 6-9.

**پیوست شماره 8**

**برنامه (مرامنامه) <sup>642</sup> حزب «ویش زلمیان» («جوانان بیدار»)  
مصوب کنگره حزب در 13 سنبله سال 1329 (15 سپتامبر 1950)**

---

<sup>642</sup>. **یادداشت گزارنده:** چنین بر می آید که این ترجمه نخستین مرامنامه جوانان بیدار بوده باشد. روشن است جوانان بیدار در آینده در مرامنامه خود ویرایش هایی به وجود آوردند. غبار در ص.ص. 240-242 جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» مرامنامه (ویرایش شده) جوانان بیدار را چنین آورده است:

«اول تنویر افکار و تعمیم معارف، دوم مجادله با ظلم و خیانت، سوم اصلاح عادات سیئه و خرافات، چهارم همراهی حق و حقانیت، پنجم ایجاد وحدت ملی،

به ضمیمه این مرامنامه منتشره یک تشریحیه جداگانه نیز از طرف حزب زیر عنوان ویش زلی کیست؟ به قرار زیر نشر گردید:

1- کسی که به خیر و اصلاح ایمان کامل دارد

2- خونسرد و با حوصله است

3- به علت اغراض شخصی به هیچ کس به نظر حسد و کینه نگاه نمی کند

4- دروغ نمی گوید

5- تملق و چاپلوسی نمی کند

6- به شر و نزاع تن نمی دهد

7- به اعمار بیش از تخریب مایل است

- 1) تحکیم وحدت ملی، یعنی نفی تبعیض ها و امتیازات ملی، قومی، قبیله یی، سمتی؛ ایجاد وحدت ملی؛ دستیابی به برابری زبان های پشتو و فارسی؛ محبت به وطن، ملت و حکومت ملی و همکاری با آن.
- 2) توسعه اقتصاد ملی و صحت عامه کشور، یعنی از میان بردن جهل، بیماری و گرسنگی
- 3) تقویت روحیه ملی، اجتماعی و مذهبی، یعنی برای مبارزه با ظلم و ستم، خیانت، چاپلوسی، رشوه، دروغ، عادات بد و خرافات، داشتن همدردی عمومی، ترجیح منافع ملی بر منافع شخصی، احترام به مکلفیت ها و وجایب دینی و احترام به مقررات، حفظ هویت ملی، احترام به دانشمندان و رهبران واقعی، جلوگیری از اهانت به مذاهب.
- 4) ایجاد پشتونستان، یعنی تبلیغ در این راه، قربانی کردن خود و مال خود در راه پشتونستان؛ حفظ روابط با پشتونستان و بذل هر گونه مساعی در این راه.
- 5) ارتقای زبان پشتو در تراز زبان فارسی، و اعطای حقوق برابر به آن، یعنی چاپ کتاب ها و آثار متعدد و آموختن آن به افغان ها و صرف مساعی در آموزش آن.

ترجمه به روسی از: ساگف

**پیوست شماره نه**  
**اساسنامه (آیین نامه) حزب جوانان بیدار مصوب کنگره تاریخی**  
**23 سنبله 1329 (15 سپتامبر 1950)**

**I. شرایط:**

- 1) یاد کردن سوگند به وفاداری و سرسپردگی به آرمان های حزب
- 2) پرداخت حق العضویت به میزانی که کمتر از 50 افغانی در سال و یا ماهانه 5 افغانی نباشد.  
ملاحظه:

8- با دین، ملت، وطن و حکومت محبت دارد

9- مفاد اجتماعی را بر مفاد شخصی مقدم می شمارد

10- در راه حق ترس ندارد

11- با حق و حقانیت همراهی می کند

12- اگر مامور باشد، رشوت نمی خورد

13- در راه وحدت ملی زحمت می کشد»

کمیته می تواند میزان پرداخت اعضای نادار را پایین بیاورد.

- 3) داشتن سن بالای هژده سال
- 4) داشتن تابعیت افغانی
- 5) عدم اشتراک در دیگر اجتماعات
- 6) حفظ اسرار حزب

## II. مکلفیت ها :

- 1) جذب اعضای نو به حزب
- 2) تبلیغ اهداف و وظایف حزب
- 3) در صورت لزوم، انجام مساعدت های همه جانبه قانونی به رفقای حزبی
- 4) همه ساله در کابل به تاریخ اول سنبله (24 اگست) کنگره حزب برگزار و مسایل گذشته و آینده آن ارزیابی می گردد.
- 5) اعضای حزب باید در عملی ساختن اهداف خود خردمندانه و آگاهانه عمل نمایند.
- 6) حفظ روابط دوستانه و ارتباط با کمیته
- 7) حفظ دوستی صمیمانه با رفقا

## III. سازمان :

- 1) هر ولایت دارای کمیته اجرایی با یازده عضو خواهد داشت.
- 2) هر کمیته با اکثریت آرا برای موعو یک سال رییس، منشی و خزانه دار خود را بر می گزیند.
- 3) کمیته مرکزی در کابل قرار خواهد داشت که در آن از هر ولایت سه نفر نماینده استان انتخاب می شوند.

## IV. فیصله ها و مصوبات :

- 1) مصوبات (فیصله های) کنگره از سوی همه کمیته ها واجب الاجرا است.
- 2) مصوبات و فیصله های کمیته مرکزی از سوی همه کمیته ها انجام می شود.
- 3) کمیته های منطقه یی (ولایتی) بر اساس پیش نویس دست داشته عمل می کنند.
- 4) کمیته های منطقه یی به کمیته مرکزی برنامه های کاری خود، فهرست های اعضای کمیته اجرایی و اطلاعات در باره اعضای سازمان را ارائه می کنند.
- 5) هر کمیته می تواند فعالیت های خود را مطابق شرایط محلی در صورتی که مغایر با مقررات این برنامه نباشد، پیش برد.

- 6) اعضای جدید بر اساس اعتماد و تایید کمیته های اجرایی محلی پذیرفته می شوند.
- 7) بودجه برای تحقق اهداف حزب بنا به فیصله کمیته های محلی به مصرف می رسد.
- 8) آن عده از اعضای حزب که مخالف اهداف حزب رفتار نمایند، بر اساس فیصله کمیته مرکزی از حزب کنار گذاشته می شوند. به کسانی که مرتکب لغزش های جزیی می گردند، در زمینه تذکر داده شده و به آن ها گوشزد می شود و در زمینه به کمیته مرکزی اطلاع داده می شود.

گزارنده به زبان روسی: ساگف

بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 33، کارتن 1، پوشه 226، برگ های 75-77.

### **پیوست شماره 10** **مانیفست حزب دموکرات افغانستان آزاد**

- حزب دموکرات افغانستان آزاد خواستار مسایل زیر است:
1. استقلال و تمامیت ارضی کشورما - افغانستان برای حفظ و نگهداشت استحکام و وحدت آن.
  2. تاسیس حکومت دموکراتیک در افغانستان مبتنی بر اصول اسلامی، که بتواند از مردم افغانستان نمایندگی نماید. برای رسیدن به این مقصد، حزب تلاش می ورزد رژیم مستبد کنونی را که متعلق به یک خاندان (آل یحیی) است، و به طور غیر قانونی بر کشور با روش های مغایر قانون اساسی، با استبداد تروریستی و خشونت، خلاف اراده و رضایت مردم افغانستان حکم می راند؛ سرنگون نماید.
  3. اجرای اصلاحات در افغانستان، در عرصه های تعلیم و تربیه، اقتصاد، زندگی اجتماعی و فرهنگ به منظور حفظ وحدت ملی، ارائه کمک های طبی به مردم عادی، برآورده ساختن خواسته های اجتماعی و نیازهای همه مردم. این اصلاحات، آرمان ها و نیازها باید بر مبنای اسلام بر اساس علوم معاصر بنا نهاده شود.
  4. از میان بردن همه تبعیض ها، حقوق و امتیازات غیر قانونی مغایر دین اسلام و مخالف منشور سازمان ملل متحد در باره حقوق بشر (تاریخی 10 دسامبر 1948). همه تفاوت ها میان انسان ها باید از میان برده شود و تمام نمایندگان مردم باید حقوق برابری برای محافظت از شخصیت و امنیت،

آزادی بیان و متحد شدن در نهضت های اجتماعی و ملی داشته باشد.

5. اعتقاد به این که تمام قدرت متعلق به مردم است و هیچ کس حق ندارد از آن خلاف اراده مردم کار بگیرد. حزب دموکرات افغانستان آزاد مطابق با اصول سازمان ملل تصمیم قاطع و عزم جزم خود را برای پایان دادن به حکومت خلاف قانون اساسی، خودکامه و استبدادی خاندانی در افغانستان و تعویض آن با یک حکومت منتخب دموکراتیک («حکومت مردم بر مردم و برای مردم»)، بر اساس اصول اسلام و بشر دوستی اعلام می دارد.

6. واژگون ساختن حکومت ضد اسلامی، خودکامه و ستمگر کنونی و برگزاری لویه جرگه، یعنی مجمع عمومی همه افغان ها برای ایجاد حکومت ملی و ممثل اراده مردم، مطابق خواست های مردم، مبتنی بر اصول «حاکمیت مردم توسط مردم و برای مردم». این حکومت دموکراتیک ملی روابط دوستانه یی، به خصوص با همه ملت های مسلمان و همچنین با همه کشورهای همسایه و دوست برقرار نموده و به دفاع از دوستی و صلح جهانی و حقوق و منافع کشورهای مسلمان خواهد پرداخت.

این دولت آماده خواهد بود تا با همه کشورها روابط دوستانه یی را بر اساس پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان مطابق با اصول حقوق بین المللی حفظ نماید.

7. ایجاد محکمه مردمی و مجازات همه خائنان به مردم و کسانی که با ظلم و ستم و شکنجه نسبت به مردم، هزاران نفر از مردم بیگناه را بدون محاکمه و تحقیق کشته اند، آسایش مردم را برهم زده، به فقر و گرسنگی و بدتر شدن کلی وضعیت اقتصادی مردم و کشور مساعدت کرده اند. حزب دموکرات باید از حقوق همه افراد مطابق با اصول و موازین دموکراسی اسلامی محافظت کند.

8. حزب دموکرات آزاد افغانستان نباید نادیده بگیرد که چگونه ثروت های ملی ما پنهانی از کشور برده می شود و یا به طور غیرقانونی در داخل آن تلف و حیف و میل می گردد. حزب باید هر کاری ممکن را انجام دهد تا این همه ثروت های ملی حفظ گردد و آن را در اختیار مجلس شورای ملی بگذارد تا به نفع مردم عادی استفاده گردد.

9. لغو تمام انحصارات، امتیازات، مالیات های غیر قانونی، خدمات اجباری (بیگاری)، انجام مکلفیت عسکری اجباری و خرید گندم. پاکسازی دستگاه دولت از احتکار و فساد، رشوه ستانی، خویش خوری و قوم پرستی. لغو احکامی که

خلاف قانون و اصول عدالت، برابری و انسان دوستی اند و هنوز در تمام حوزه های زندگانی کشور ما تسلط دارند.

حزب دموکرات همچنین برای احیا و یا اعطای حقوقی که می توانند برای توسعه اجتماعی و حفاظت از جان و مال مردم مورد نیاز باشند و یا هستند، بذل مساعی می کند.

حزب منابع و عواید را بر اساس عدالت و مساوات تامین می کند. معاشات کارمندان دولت را بالا می برد، تا رشوه و فساد به طور کامل ریشه کن گردد.

**10.** بازنگری در قانون اساسی کشور بر اساس اصول اسلامی و فرهنگی، مطابق با نیازهای عصر و خواست های فوری. [فراهم آوردن-گ.] زمینه برای برگزاری انتخابات آزاد، انتخابات نمایندگان مجلس ملی و انتخاب صدر اعظم و اعضای کابینه. کابینه باید در برابر شورای ملی که از حق انتصاب و برکناری حکومت برخوردار است، مسوول و پاسخگو باشد.

عبدالحی حبیبی

رییس موقت

حزب افغانستان آزاد

بخش تبلیغات افغانستان آزاد

ترجمه از انگلیسی: بویکو

**یادداشت گزارنده:** با توجه به این که نخست متن از پارسی دری به انگلیسی و سپس هم دو باره به دری ترجمه شده است، شاید تفاوت هایی با متن اصلی داشته باشد. دردمندانه کلسیون جریده افغانستان آزاد گزارنده همراه با کتابخانه بزرگ خانوادگی و دیگر اسناد و مدارک گرانبها بازمانده از نیای بزرگوارم - روانشاد میرزا شیر محمد خان- سرکاتب اداره ضبط احوالات دوره امیر امان الله خان در پی رخدادهای ویرانگر کابل در سال های دهه نود سده بیستم از میان رفته است، نتوانستم از اصل جریده بهره بگیرم.

آرشیو ملی بریتانیا

(NA) FO 371/10096



## دنباله ها گزیده هایی از بخش های مقالات ولادیمیر بویکو

...«مقارن با اواخر سال 1920 افغانستان یکی از بی ثبات ترین کشورهای خاور گردیده بود: فرمانروای نو- امان الله که در سال 1919 توانسته بود استقلال کامل کشورش را احیا نماید، در آینده با اصلاحات نسنجیده و پرشتاب خود آن را (کشور را) به بن بست کشید. همچنان عقب ماندگی سیاسی- اجتماعی جامعه سنتی افغانی، محدودیت ذخایر درونی و خارجی آن، حمایت ناکافی از اصلاحات از سوی لایه های اندک شمار اجتماعی نو بر روند رخدادهای تاثیر داشت.

سر انجام، نقش بسزایی را بلندپروازی فوق العاده و رفتارهای شخصی دیگر خود امان الله بازی کرد که بر وی مزاحمت می کرد تاکتیک مقتضی یی را برای دگرگونی های بورژوازی- لیبرالی در افغانستان تدوین نموده و اصولاً به گونه مناسب روابط کاری و شخصی با احاطه نزدیک خود برپا نماید و همچنین حسن سلوک با مردم خود (که به خاطر آن اصلاحات بی مانند برای کشور خود و به پیمانگی یی هم برای همه خاورزمین را آغاز کرده بود) را پیش گیرد.

شور نوجوانی و همراه با آن انگلیسی ستیزی زود هنگام شاه، پیامدهای بینش ناسیونالیستی- لیبرال، صفات شخصی پادشاه اصلاحگر (تیپ او که مسلماً در سپهر سیاسی افغانستان و حتی سراسر خاور نو و غیر عادی بود) به پیمانگی زیاد نه تنها در زندگی موجب برانگیخته شدن پدیده «انقلاب» شاهی افغانی سال های دهه 1920 شد، بل نیز شکست و فروریختگی و تحول آن به یک سلسله جنگ های میهنی و درگیری های اتنوپولیتیک را به دنبال داشت که این جنگ ها به دشوار تنها در میانه های سال های دهه 1930، فروکش کرد.

به واژگونی رژیم امانی عوامل خارجی نیز مساعدت کردند. امان الله خان و هواداران وی نمی توانستند خلاقانه از تجربه های اصلاحات که در آن هنگام در کشورهای دیگر خاور-ایران و ترکیه اجرا گردیده بود، بهره گیری کنند. همان گونه که نتوانستند بیشتر مشخص از کمک های مستقیماً ترکیه (در زمینه های نظامی و آموزشی) استفاده نمایند.

نقش روسیه شوروی در مسایل افغانی عملاً از این هم متناقض تر تبارز نموده بود: در روابط میان دو کشور همسایه، اعتماد متقابل به تراز همپیمانی نرسید. امان الله تا اواخر فرمانروایی خود برای شوروی یک پارتنر سخت (پر زحمت) ماند. راستش وضعیت در افغانستان به خودی خود به گونه عینی در بر گیرنده یک رشته کامل درد سرها و چالش های دارای بار سیاسی-اجتماعی، اقتصادی و حتاً نظامی بود.<sup>643</sup> اختلاف در رفتارها و روش های اداره ها و ساختارهای گوناگون که به گونه مستقیم یا غیر مستقیم با پیشبرد سیاست شوروی در خاور و به گونه مشخص در افغانستان پیوند داشت، و در سراسر سال های دهه 1920 تداوم داشت، مانع حل درست مسایل می گردید.<sup>644</sup> برای مثال، کمیساریای خلق در امور خارجی به ویژه اپارات مرکزی آن، به گونه پیگیرانه مشی حمایت دولتی از رژیم کابل نمونه سال 1919- اوایل سال 1929 را پیش می برد. نهادهای نظامی امنیتی و انتظامی شوروی و در گام نخست استخبارات که بهتر از همه از وضعیت راستین امور در افغانستان آگاهی داشتند، موقف بیشتر بد بینانه داشتند و برای سناریوهای الترناتیف تحول اوضاع در این کشور آماده می شدند.

<sup>643</sup>. در زمره مشکلات بالقوه مناسبات افغانستان و شوروی در دوره میان دو جنگ جهانی اول و دوم، تهدید وخامت تضادهای شوروی و انگلیس در افغانستان می رفت. همو به همین دلیل، چیچیرین-رییس اداره دیپلماتیک شوروی، با همه نیرو از بستن «اتحادیه دفاعی» با افغانستان که می توانست منجر به درگیری میان شوروی و بریتانیا در افغانستان گردد، جلوگیری می کرد. او، باری گفته بود: «ما از حق کامل برخوردار هستیم از حکومت افغانستان در برابر دشمنان آن حمایت نمائیم. مگر در صورت درگیر شدن آن کشور در جنگ با سپاهیان انگلیسی، ما نمی توانیم به خود اجازه دهیم درگیر نبرد با انگلیس شویم». مرکز نگهداری و بررسی اسناد سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند 62، پرونده ویژه 2، کارتن 243، برگ 166.

<sup>644</sup>. در اسناد دست داشته، فاکت هایی نیز دیده می شود مبني بر بیداد بوروکراسی رنج آور که گواه بر حتاً سبوتاژ فیصله های ارگان های مرکزی شوروی از سوی ساختارهای منطقه یی اند. به عنوان نمونه می توان از تلگرام فرستاده شده از سوی کسی به نام تروتکو از اکادمی ستاد کل ارتش که به تاریخ 8 ماه نوامبر 1921 از تاشکنت عنوانی شخص صدر شورای کمیساری خلق روسیه شوروی-لنین یاد کرد. تروتکو که قرار بود به افغانستان گسیل گردد، برای مدت دو ماه در نتیجه سهل انگاری های حکومت محلی به ویژه دفتر مناسبات خارجی در آسیای میانه گیر مانده بود. به او حتاً مراجعه به کمیساریای خلق در امور خارجی و ستاد کل نیروهای مسلح کمک نتوانست. - بایگانی دولتی روسیه، فوند 130، پرونده ویژه 4، پوشه 455، برگ 149.

رژیم امان الله که از دیدگاه شکل خود شاهی مشروطه و از لحاظ محتوای اقتدارگرا- اصلاح طلب بود، در قاموس انقلابی-رمانتیک و هرگاه درست تر سخن بگوییم، ماجراجویانه کمینترن که مقارن با اواخر سال های دهه 1920 از آخرین پایگاه خود به عنوان ستاد بین المللی انقلاب جهانی محروم گردیده بود، نمی گنجید.

در طبقه بندی های کمینترن- که مقارن با این زمان، به یک نهاد دست دوم سیاسی- تبلیغی- انالیتیک در بافتار زیرساخت بین المللی- سیاسی رادیکالیزم چپ مبدل گردیده بود، به افغانستان نقش کشوری داده می شد که بسیار کم با منطق واقعی توسعه آن پیوند داشت. هم تیوریسن های برجسته کمینترن و هم حلقه های پایینی خیرگان- تحلیلگران آن که عملاً برای تحقق فیصله های این سازمان آماده شده بودند، عهد امان الله را مرحله سپری شده می انگاشتند.

رخداد های سال های دهه 1920 که در نفس خود پدیده های بینظیر و برجسته بودند، زمینه ساز پدید آیی اشکال تازه اقدامات سیاسی و تحرکات قسمی در اقتصاد و دیگر عرصه های زندگانی افغانستان گردیدند. البته، نه همه این ره آوردها در واقعیات افغانستان آن برهه تایید گردیدند. مگر رد پای با اهمیت ترین نوآوری های عهد امان الله خان در یاخته های اجتماعی و آگاهی تاریخی جامعه افغانستان ماندگار ماند.

تجربه افغانستان- هم مثبت و هم منفی آن- اهمیت کانتکت تمدنی و جیوپولیتیک آسیای میانه یی، همیشگی تاریخی و پیوندهای متقابل سرنوشت های توده های باشنده افغانستان و کشورهای همسایه را به نمایش گذاشت. مگر همین تجربه، بارها نوارهای حفظ شده تفاوت میان کشورها و مناطق در مرزهای آسیای میانه (ترکی- تاجیکی) و آسیای جنوبی (به خصوص پشتونی) را تایید کرد و تا به امروز نورم های رفتارهای اجتماعی گروه های کامل تباری و لایه های اجتماعی را تعیین می نماید.

... پس از پایان عملیات نظامی مشترک، نیروهای تازه یی پا به کارزار مبارزه با بچه سقاء گذاشتند. نیروهای جنگی سازمان یافته قبایل جنوب خاوری افغانستان که کیان رهبری شان به دست جنرال نادرخان برگشته از مهاجرت- قهرمان جنگ استقلال سال 1919 و بعدها وزیر دفاع دولت امان الله، بود. نادر خان، پس از یک رشته ناکامی های رزمی، توانست نیروهای بچه سقاء را درهم کوبد و به تاریخ 11 اکتبر سال 1929 کابل را بگیرد. نادر خان پادشاه افغانستان اعلام گردید و امیر سرنگون شده- حبیب الله بچه سقاء که از پایتخت گریخته بود، گرفتار و در اواخر ماه اکتبر به دار زده شد. این گونه، مرحله نو تاریخ افغانستان، آغاز گردید.

...تاریخ نوین افغانستان سرشار و آکنده از پیروزی‌ها و ناکامی‌ها است. مگر تجربه تاریخی تحول این کشور، بر توانمندی نخبگان و جامعه افغانی در زدایش پیچیده‌ترین و دشوارترین آزمون‌ها، چه؛ آفات (کاتاکلیزم‌های) طبیعی یا چه، کشاکش‌های سیاسی- اجتماعی؛ گواهی می‌دهد. همانا، دوره سال‌های (1920-1930) چنین بودند- هنگامی که در افغانستان خانه جنگی و مبارزه نیروهای گوناگون بر سر قدرت و ساختمان اجتماعی، مطابق پنداشت‌ها و آرمان‌های آن‌ها روان بود. خصلت این رخدادها، نقش شخصیت‌های جداگانه و کشورهای خارجی تا کنون میان دانشمندان و محافل گسترده اجتماعی، هم در درون افغانستان و هم در بیرون از مرزهای آن، جر و بحث‌هایی را بر می‌انگیزند.

در اوچرک<sup>645</sup> دست داشته، که بر مواد اروجینال بایگانی‌های شوروی و بریتانیایی استوار است، با توجه به کارهای انجام شده از سوی پژوهشگران دبستان‌های گوناگون علمی، تلاش به خرج داده می‌شود، تا یکی از مراحل که تاریخ معاصر افغانستان را برای چندین دهه از پیش تعیین کرد، تجزیه و تحلیل گردد.

[در پی کشته شدن امیر حبیب‌الله در سال 1919، در افغانستان «پادشاه گردشی» گردید. امان‌الله- شاه جدید، به زودی کشور را به سوی استقلال رهبری کرد. او تصمیم گرفت تا جامعه سنتی افغانستان را اصلاح نماید. در روند پیاده ساختن اصلاحات، بسا اتفاق افتاد که به سنت‌ها و شرایط عینی جامعه بی‌پروایی شود و خواست مردم نادیده گرفته شود. امان‌الله، مالیات را افزایش داد و در سرانجام هم میهنانش را در برابر خویش برانگیخت.

بحران عمیق اجتماعی و سیاسی اواخر سال‌های 1928 و آغاز 1929، به جنگ داخلی و تضعیف بیش از حد حاکمیت مرکزی کشور تا مرز از هم پاشی شیرازه حاکمیت آن انجامید. در کشور تنش‌های ملی، عشیره‌یی و گرایش‌های منطقه‌یی نیرومند شد. در جریان سال 1929 و حتی آغاز سال‌های دهه 1930 شمار بسیاری از شبه دولت‌های نیمه خودگردان در افغانستان پدید آمدند، که بیشتر متمایل به منطقه‌گرایی بودند، تا استقلال کامل.

امان‌الله، پس از واژگونی پادشاهی اش در میانه‌های جنوری سال 1929 کوشید تا حکومت ملی را با تکیه بر خویشاوندی‌های عشیره‌یی پشتونی خویش در قندهار که به آنجا گریخته بود، سر و

<sup>645</sup>. اوچرک- ژانری است (بیشتر ادبی) در باره شرح و وصف فشرده کدامین رویداد حیاتی بیشتر دارای بار اجتماعی- تاریخی یا طرح کلی کدامین مساله در یک نوشته کوچک.

سامان دهد. مگر به زودي با شکست رو به رو شد. او عملا خود را از بسياري از همکارانش، که ناگزير هم در پایتخت و هم در شمال مستقلانه پويایي هايي داشتند، تجريد ساخت و سر انجام، در اواخر ماه مي 1929 کشور را براي همیشه ترک گفت.

در جريان سال 1929 ميلادي، نقش مرکزي در سياست افغانستان به نيروهايي که برکابل چيره بودند، انتقال يافت. آن ها کساني بودند که بچه سقاء و- نماينده گروه هاي پاييني جامعه را به قدرت رساندند. سپس او را امير غازي (در واقع امر حبيب الله دوم) اعلام کردند و کشورش را که در برگيرنده کابل، اطراف و برخي از مناطق ولايت شمالي (ترکستان افغانستان، قطغن، بدخشان و ...) مي گرديد، متفاوت از حکومت پيشين پشتون ها، به «کابلستان» نام دادند.

در ميان سقاويان هم شمار بسياري از نمايندگان نخبگان مذهبي (بيشتر تاجيک تبار يا تاجيکي شده زمينداران ناحيه کابل (کوهستان و کوهدامن) حضور داشتند و هم بوروکرات هاي پيشين امان الله و مذهبي هاي واپسگراي [عصر او]. آن ها نتوانستند نه مديريت اقتصادي را پيش ببرند و نه ماشين دولتي را به راه اندازند.

تا تابستان سال 1929، در کشاکش هاي تباري- سياسي دروني افغانستان، رزجويان قبایل پشتون نيرومند گرديدند. نادرخان- وزير دفاع و سپهسالار امان الله [خان] و يکي از چهره هاي برجسته اشرافيت افغان (سردار) توانست که همه آن ها را زير درفش خود متحد سازد].

نادر خان، پس از سال ها تبعيد، در اوایل سده بيستم به ميهن باز گشت. بي آن که ادعای گرفتن قدرت و بازی کردن کدام نقش رسمي را داشته باشد.<sup>646</sup> مگرکوشيد در سيمایي يکي از اندک شمار کساني که مي توانستند در نقش بس مهم «نماد وحدت» کشور از هم فروپاشيده و از هم گسيخته، تبارز نمايند، ظاهر گردد. امروز افغانستان هنوز هم از پیامدهاي درگيري هاي چندین ساله رنج مي برد و مهره هاي گذشته آن تنگاتنگ با مهره هاي امروزي و فردا که به گونه معجزه آسايي در تابلوي نقاشي رستاخيز دولتي که تاريخ اين همه سال ها به گونه غير عادلانه سرنوشت «ناکام» را بر آن تحميل نموده است، جا مي گيرد، همسايگي دارند.»

---

<sup>646</sup> . بسيار به دشواري مي توان با اين دیدگاه همنوا بود. به باور بيشتري تاريخ نگاران، نادر از همان آغاز، در اندیشه گرفتن تاج و تخت بود-گ.

«...چهل سال فرمانروايي ظاهرشاه سرشار از رویدادهای گوناگون بود: دوره دور و دراز جلوس بر تخت، پیمودن راه نه چندان آسان به سوی تجارب دموکراتیک در دهه 1960، نداشتن توانایی پیش بینی پیامدهای آن و اجازه دادن به تضادهای جدید در جامعه افغانی.

بهایی را که او به خاطر کرده ها و ناکرده های خویش پرداخت، بس گران از کار درآمد: مهاجرت نزدیک به سی ساله خودش، زنجیره پیهم تجارب اجتماعی- اقتصادی یی که پیگیرانه کشور را به بن بست کشانیدند. از جمله تجارب ماجراجویانه بروکراتیک، رادیکال چپ، اسلامی و مانند آن....»

## زندگی نامه



عزیز آریانفر در اکتبر سال 1959 (1338 ه.خ.) در شهر مزارشریف پا به گیتی نهاد. آموزش های نخستین را در شهر زادگاهش فرا گرفت. به سال 1987 آموزشگاه فنی تخنیکم نفت و گاز مزارشریف را به پایان رسانید.

آریانفر به سال 1979 شامل دانشکده زمین شناسی دانشگاه دولتی مسکو شد. در تابستان 1985 دانشگاه را به درجه ماستری پایان برد.

از ماه اگوست 1985 تا ماه می 1986 سرپرست مدیریت روابط فرهنگی و ارتباط خارجه کمیته دولتی (وزارت) طبع و نشر افغانستان بود. او در همین سال به عضویت انجمن نویسندگان افغانستان پذیرفته شد.

از ماه جون 1986 تا ماه فبروری 1989 در بنگاه های نشراتی «میر»، «رادوگاه» و «پروگرس» مسکو به عنوان سر ویراستار کار کرد و در ویرایش بیش از بیست اثر در زمینه های تاریخ، اقتصاد، گیتاشناسی، فلسفه، مسایل سیاسی و علوم طبیعی و فنی سهم گرفت. در همین سال ها بود که به مسایل اقتصادی دلچسپی گرفت و با شماری از شرکت های خصوصی افغانی همکار شد.

او به سال 1989 در شهر فرانکفورت آلمان پناهگزين شد. از سال 1989 تا پایان 1990 به آموزش زبان آلمانی پرداخت و به سال 1991 دو باره به روسیه برگشت و تا پایان 1992 در انستیتوت اقتصاد جهانی وابسته به اکادمی علوم سیریا روی رساله دکترا در زمینه «اقتصاد بازار آزاد در اوضاع معاصر و نقش آن در آینده آسیای میانه و افغانستان در

پیوند با بهره برداری از خاستگاه های نفت و گاز در جمهوری های تازه به استقلال رسیده و گرایش های نوین اقتصادی» زیر نظر پروفیسور فریدمان کار کرد مگر شوربختانه نتوانست به دلیل دگرگون شدن اوضاع سیاسی در آسیای میانه آن را به پایان برد.

از اواخر 1992 تا پایان 1995 مدت چهار سال در یک شرکت مشورتی آلمانی در فرانکفورت کار کرد و در شماری از سیمینارهای اقتصادی در باره شوروی پیشین اشتراک ورزید. همچنان در کار چند پروژه بازسازی و نوسازی در روسیه سهم گرفت.

آریانفر از 1994 به این سو، سرگرم پژوهش در زمینه تاریخ دیپلماسی افغانستان، ایران، آسیای میانه و روسیه است. او تا کنون یازده اثر در زمینه تاریخ افغانستان، سه اثر در باره تاریخ ایران، سه اثر در زمینه ادبیات و دو اثر در زمینه زمین شناسی (جمعا 19 اثر در 5000 صفحه) ترجمه و چاپ نموده است.

او همچنان در سال های دهه هشتاد سده بیستم در چند پروژه تدوین فرهنگ روسی به دری از جمله فرهنگ واژه های فنی روسی به دری سهم گرفته است.

گذشته از این ها، وی پنج اثر را در سیمای «مجموعه مقالات» در 1000 صفحه تالیف نموده است و هفت اثر دیگر را در 3500 صفحه گرد آوری و نشر نموده است.

آریانفر از ماه جون 2003 تا ماه اکتبر 2006 در سمت رییس مرکز مطالعات استراتیژیک وزارت امور خارجه کار کرده است. طی این مدت، وی انستیتوت دیپلوماسی وزارت خارجه را بازسازی و نوسازی و مرکز مطالعات استراتیژیک را پی ریزی نمود. در همین مدت، او ده اثر را در زمینه مسایل سیاسی ویرایش و چاپ نمود و مجله یی را به نام «فصلنامه مطالعات استراتیژیک» در دوازده شماره، در 1500 صفحه به چاپ رسانید.

در همین سال ها، پروژه های تحقیقی یی زیر نظر او به نام های «نقش کشورهای منطقه در تامین امنیت، ثبات و بازسازی افغانستان»، «نقش کشورهای اروپایی در تامین امنیت، ثبات و بازسازی در افغانستان» و «نقش افغانستان در سازمان های همکاری اقتصادی منطقه یی» به کمک بنیاد «هانس زایدل» جمهوری فدرال آلمان پیش برده شد که در چهارچوب این پروژه ها، ده ها سیمینار و کنفرانس علمی- اکادمیک در مرکز مطالعات استراتیژیک وزارت امور خارجه با اشتراک دانشمندان داخلی و خارجی سازماندهی و برگزار گردید.



همچنان در همین چهارچوب، در ماه اپریل 2006 به ابتکار او کنفرانس بین المللی یی در تالار کنفرانس های بین المللی وزارت امور خارجه با اشتراک دانشمندان 15 کشور منطقه برگزار گردید.

آریانفر تا کنون سخنرانی های بسیاری در زمینه های مسایل افغانستان و منطقه در شهرهای مسکو، نوواسیبیرسک و کیمیرووا (در روسیه)، تاشکنت (در ازبیکستان)، بشکیک (در قرقیزستان)، آستانه و آلماتی (قزاقستان) و همچنان در «خانه فرهنگ روسیه» در فرانکفورت (جمهوری فدرال آلمان)، استانبول (ترکیه) و نیز لندن (در انگلستان) و برکلی (در امریکا) ایراد نموده و در بسیاری از کنفرانس های ملی و بین المللی به ویژه در ایران، قزاقستان، ازبیکستان، قرغیزستان، آلمان، ترکیه و روسیه به نمایندگی از افغانستان اشتراک و سخنرانی نموده و ریاست بسیاری از هیات های علمی و رسمی کشور را به عهده داشته است.

آریانفر از دیدگاه سیاسی هوادار اندیشه های دمکرات است و به هیچ حزب و گروه سیاسی پیوند ندارد. وی از 2006 تا 2009 به سمت سفیر کبیر و نماینده فوق العاده ج.ا.ا. در قزاقستان کار می کرد.

در سال 2006 در پژوهشکده خاور شناسی فر هنگستان علوم جمهوری قزاقستان در شهر آلماتی ثبت نام و زیر نظر بانو پروفیسور داکتر مروارید ابو سعیدووا- رییس پژوهشکده آغاز به کار روی رساله دکترا زیر نام «افغانستان در پهنه سیاست های جهانی در سده های نهم و بیستم» نمود (که به رغم نافرجام ماندن آن به شکل رسمی، کار روی آن تا کنون ادامه دارد).

## آثار

### ترجمه ها:

- 1- زمین شناسی برای همه، گروهی از دانشمندان روسی، بنگاه انتشارات «میر»، مسکو، 1980
- 2- خاستگاه های نفت و گاز، گروهی از دانشمندان روسی، انتشارات «میر»، مسکو، 1984
- 3- آسمان پر ستاره، (برای کودکان و نوجوانان)، یفریم لویتان، بنگاه انتشارات «رادوگا»، (رنگین کمان)، مسکو، 1985
- 4- مرغزار پاک، (داستانی برای نوجوانان)، مسکو، انتشارات «رادوگا» (رنگین کمان)، 1986
- 5- ارتش سرخ در افغانستان، بوریس گرومف- فرمانده ارتش سرخ در افغانستان و بعدها معاون وزیر دفاع روسیه و کنون

- استاندار مسکو، چاپ دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه ایران، تهران، 1996
- 6- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ارتشبد محمود قاریف- مشاور ارشد نظامی داکتر نجیب، و بعدها رییس اکادمی علوم نظامی روسیه، کلن، 1997
- 7- توفان در افغانستان (در دو جلد)، الکساندر لیاخفسکی، فرانکفورت، 1998
- 8- افغانستان مسایل جنگ و صلح، نوشته گروهی از دانشمندان روسی از دانشسرای خاورشناسی فرهنگستان علوم روسیه، زیر نظر پروفیسور داویدف، چاپ «نشراندیشه»، تهران، 1378
- 9- جنگ در افغانستان، نوشته گروهی از استادان دانشسرای تاریخ نظامی روسیه، زیر نظر پیکف، انتشارات «میوند»، پیشاور، 2000
- 10- خاور و باختر، (مجموعه مقالات ادبی، نوشته گروهی از دانشمندان روسی از دانشسرای خاورشناسی فرهنگستان علوم روسیه، انتشارات «میوند» پیشاور، 2000
- 11- در پشت پرده های جنگ افغانستان، نوشته الکساندر مایوروف- مشاور ارشد نظامی رییس جمهور ببرک کارمل، انتشارات «پامیر»، دهلی نو، 2001
- 12- شوروی ها و همسایه های جنوبی شان: ایران و افغانستان (در سال های 1917-9-193) نوشته پروفیسور میخایل ولودارسکی، انتشارات «پامیر»، دهلی نو، 2001
- 13- افغانستان در منگنه جیوپولیتیک، و. پلاستون، و. اندریانف، انتشارات «میوند»، پیشاور، 2001
- 14- تجاوز بی آزرمانه؛ (پیرامون تجاوز شوروی بر ایران و بخارا)، پروفیسور دکتر موسی پارسیدس- استاد بازنشسته تاریخ در دانشکده کشورهای آسیا و افریقا وابسته به دانشگاه مسکو، انتشارات «میوند»، پیشاور، 2000
- 15- روسیه و خاور، نوشته گروهی از دانشمندان روسی از دانشکده مطالعات آسیایی دانشگاه سان پتربورگ، انتشارات «میوند»، کابل، 2003
- 16- ناگفته هایی در باره کتاب «تذکر الانقلاب»، نوشته ملا فیض محمد کاتب هزاره، انتشارات «میوند»، کابل، 2006
- 17- رازهای سر به مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان، نوشته گروهی از دانشمندان روسی، آماده چاپ.
- 18- نبرد افغانی استالین (سیاست قدرت های بزرگ در افغانستان و قبایل پشتون)، نوشته پروفیسور داکتر یوری تیخانف- استاد دانشگاه لیپیتسک، آماده چاپ
- 19- کتاب دست داشته آماده چاپ

نزده اثر در بیش از 5000 صفحه

### نوشته ها :

- 1- گزیده داستان های کوتاه، انتشارات «میوند»، کابل، 2006
- 2- افغانستان به کجا می رود؟ (مجموعه سخنرانی ها در اروپا و امریکا)، کابل، 2003
- 3- افغانستان بر سر دو راهی، مجموعه سخنرانی ها، کابل، 2005
- 4- افغانستان در چنبر گردباد سهمگین تاریخ، کابل، 2006
- 5- ابر های آشفته و سیاه بر فراز آسمان افغانستان، مجموعه سخنرانی ها، آماده چاپ

پنج اثر در بیش از 1000 صفحه

### آثار گردآوری و تدوین شده :

- 1- نقش کشورهای منطقه در تامین امنیت، ثبات و بازسازی افغانستان (مجموعه مقالات)، کابل، 2006
- 2- افغانستان و جهان (مجموعه مقالات اطلاعاتی)، کابل، 2005
- 3- «دیورند»: «پایان خط» نزدیک می شود، گزیده مقالات گردآوری شده از شبکه های اینترنتی، انتشارات «کاو»، کابل، 2009.

سه اثر در بیش از 1000 صفحه

### کتاب ها و کتابواره های آگاهی بخش اینترنتی:

- 1- آذرخشی در سپهر شبستان، گزیده مقالات گردآوری شده از شبکه های اینترنتی، 2006
- 2- چراغی فرا راه آیندگان، گزیده مقالات گردآوری شده از شبکه های اینترنتی، 2008
- 3- افغانستان- سیاهچاله ناشناخته جیوپولیتیک در کهکشان ناپیدای سیاست های جهانی (ناتو درگورستان ابر قدرت ها)
- 4- راهبرد نوکاخ سفید: نوید بهروزی یا پیک سیه روزی؟

چهار اثر در 2500 صفحه

### ویرایش آثار:

سی عنوان کتاب در بیش از 10000 صفحه، از جمله بیست اثر در بنگاه های پروگرس، میر و رادوگا در مسکو و ده اثر در بنگاه انتشارات مرکز مطالعات استراتژیژیک وزارت خارجه افغانستان در کابل

### اهتمام در چاپ آثار:

- اهتمام در چاپ پنج عنوان کتاب، از جمله دو اثر به زبان انگلیسی و سه اثر مهم در تاریخ دیپلماسی کشور:
- 1- کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده، لیون و لیلا پولادا، ترجمه استاد داکتر پنجشیری، کابل، 2005
  - 2- تاریخ روابط سیاسی افغانستان، جلد نخست، لودویک آدمک، ترجمه استاد زهما، انتشارات پاییز، پاریس، 2005
  - 3- تاریخ روابط سیاسی افغانستان، جلد دوم، لودویک آدمک، ترجمه استاد صاحب زاده، انتشارات پاییز، پاریس، 2005

در بیش از 1000 صفحه

### نگارش و ویرایش مقالات در مجلات:

چاپ دوازده شماره مجله ( فصلنامه مطالعات استراتژیک )  
در 1500 صفحه

### چاپ مقالات در نشریات پریودیک مختلف:

از جمله در افغانستان در شهرهای کابل و مزارشریف، ایران، روسیه، قزاقستان، قرغیزستان، امریکا، انگلستان و آلمان.

در 500 صفحه

جمعا هشتاد و دو اثر در 23500 صفحه (از جمله 76 اثر چاپ شده در بیش از 21000 صفحه و پنج اثر چاپ نشده در 2500 صفحه)

آثار آقای آریانفر از نگاه حجم کار در افغانستان ریکورد به شمار می رود و در تراز گستره زبان پارسی دری از این نگاه ایشان را می توان با بزرگانی چون داکتر باستانی پاریزی مقایسه نمود.

پایان